

99

234557

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْتِكُنَّ مِنْ سَبِّكَ

درین اوان بهمینست قرآن سر از عجمیه لطیف و دقایق غریبه شریفه اعنی



حضرت مجدد الف ثانی بقیچ و تقیچ تمام با تمام احرار الانام شیر محمد خان ججری مخمر اندله

بمطبع محمدی هلالیه طبعه یون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد المرسلين والى وصحابة معيين والى ائمة فاضلین واولادهم الطاهرين

امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

۲	مکتوب اول در بیان احوال که از نسبت باطن ظاهر دارند	۲۳	مکتوب بیستم در بیان تکمیل کتب از نویین حاصل میشود
۳	مکتوب دوم در بیان حصول تربیات و مقامات لغت	۲۴	مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی ارباب حاج
۴	مکتوب بیستم در سفارش خواجه برادران الدین	۲۵	مکتوب بیستم نیز در سفارش بعضی ارباب حاج
۵	مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک تربیت یافتن	۲۶	مکتوب سی و یکم در بیان حالتی که خصوصیات و احوال مجتهدین
۶	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۲۷	مکتوب سی و دوم در بیان تعلق در میان و در نفس
۷	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۲۸	مکتوب سی و سوم در بیان تعلق در میان و در نفس
۸	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۲۹	مکتوب سی و چهارم در بیان تعلق در میان و در نفس
۹	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۰	مکتوب سی و پنجم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۰	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۱	مکتوب سی و ششم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۱	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۲	مکتوب سی و هفتم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۲	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۳	مکتوب سی و هشتم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۳	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۴	مکتوب سی و نهم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۴	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۵	مکتوب سی و دهم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۵	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۶	مکتوب سی و یازدهم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۶	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۷	مکتوب سی و بیستم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۷	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۸	مکتوب سی و یکم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۸	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۳۹	مکتوب سی و دوم در بیان تعلق در میان و در نفس
۱۹	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۴۰	مکتوب سی و سوم در بیان تعلق در میان و در نفس
۲۰	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۴۱	مکتوب سی و چهارم در بیان تعلق در میان و در نفس
۲۱	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۴۲	مکتوب سی و پنجم در بیان تعلق در میان و در نفس
۲۲	مکتوب ششم در بیان احوال که با وصال و تعلق دارند	۴۳	مکتوب سی و ششم در بیان تعلق در میان و در نفس

۴۳۸	مکتوب سعد و سید محمد جی یوسف کشمیری	۱	مبشر حاصل ہوئے و چون ایمنے اہل نظر و استدلال
۴۳۹	مکتوب سعد و جہاد مولانا عبدالحی در جمال صاحب	۲	نیز میرست فوق و میان علم یقین صوفیہ و علم یقین
۴۴۰	مکتوب صاحب نجم میر محمد عبداللہ در بیان اسرار غار	۳	ارباب معقول حیدر بود و علم یقین صوفیہ چارہ کمال کشف
۴۴۱	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و ذکر بعض از کتاب	۴	و شہود باشد و علم یقین علما کجا موجد از ضیق نظر
	خواجہ محمد صادق	۵	و فکر برآید باید داشت کہ در علم یقین ہر دو طالعہ
۴۴۲	مکتوب سعد و ششم مولانا عبد الواحد در مسئلہ کلمہ	۶	شہود و از لازم است تا از انجا بی مبشر برودہ شود
	سبحان اللہ و بجدہ	۷	و غیر شہود ہست غایت افی الباب ارتباطیکہ در بیان
۴۴۳	مکتوب سعد و ششم مولانا فیض اللہ در معنی حدیث نبوی	۸	از شہود حاصل ہست و سبب انتقال است و از وجود
	علم کائنات انحراف	۹	از وجود و موثر و علم یقین صوفیہ ان ارتباطیکہ کشف
۴۴۴	مکتوب سعد و ششم مولانا حاج محمد و بیان تالیسیوی دلیلی	۱۰	و شہود ہست و در علم یقین اہل استدلال ان ارتباط
	مکتوب سعد و ششم مولانا محمد ششم در بیان جامعیت انسان	۱۱	نظری است کہ فکر و دلیل محتاج ہست پس چارہ انتقال
۴۴۵	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۱۲	نظری فکری بود پس یقین طالعہ اولی و دخل کشف شہود
۴۴۶	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۱۳	باشد و یقین طالعہ ثانیہ از ضیق استدلال نہ برآید
۴۴۷	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۱۴	اطلاق استدلال و در علم یقین صوفیہ مبینہ بطریق وضوح
۴۴۸	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۱۵	است کہ مضمون انتقال ہست از اثر مبشر و فی تحقیق
۴۴۹	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۱۶	کشف و شہود ہست بخلاف علم یقین علما کہ ہر
۴۵۰	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۱۷	حقیقت استدلال ہست و چون این فرق و قیاس بر
	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۱۸	الشرع پوشیدہ مانده ہست ناچار در زیر حیرت
	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۱۹	ماندہ اند و محبت از انہا از نارسائی خود زبان مختصر
	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۲۰	را در از ساختہ اند و بعضی غرہ کہ علم یقین صوفیہ
	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۲۱	را تفسیر استدلال از اثر مبشر کردہ اند کمال ذکا و حکما
	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۲۲	الاطلاع علی حقیقہ الامر والدی حق حق و مہم ہست
	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۲۳	السبیل و السلام علی من اتبع الهدی
	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۲۴	ترجمہ
	مکتوب سعد و ششم مولانا صاحب و بیان اسرار غار	۲۵	نزد صوفیہ عبارت از یقین ہست کہ استدلال از اثر

بسم اللہ والاحسان کہ دین من سمیت اقراں کتاب النامی اسے

قطب جملہ فی حضرت مجدد الف ثانی علیہ الرحمۃ بابت تمام حق الانام شیر محمد خان جہجہرے

بمطالع احسن - هاجر علیہ - طالع شنبه

خصوصیات لطافت و محاسن حجاب که درین لباس مینموده از هیچ منظره‌ی ظاهر نمیشد و پیش ایشان تمام
 گداخته آب شده می‌فرستادند و همچنین در هر طعمائی شرابی و کسوفی جدا جدا امتیاز شده لطافتی حسنی که در طعام لذیذ
 بر مختلف بود و در مادر آن نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا بود و خصوصیات این قبلی از تجربه بر عرض نمی توان شد
 اگر در ملازمت عید می بود شاید معرض می‌داشت اما در آثار این تجلیات از روی رفیق اعلی دستم و باینها
 هماکن ملقت نمی‌شدم اما محبوب بودم چاره ندادم درین اثنا معلوم شد که این قبلی آن نسبت تشریف
 جنگند ارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بطا بر اصلا ملقت نیست و ظاهر را که از نسبت غالی و معطل بود
 باین قبلی مشرف ساخته اند و الحق همچنان یافتیم که بآن اصلا بر نیزه بصیرت بماندیت از جمیع معلومات و ظهورات
 معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و انبساط بود باین تجلیات مستعد گشته است بعد از چند گاه این تجلیات
 رو بخفا آورد و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صدارت تلك التجلیات کام
 لم یکن شیشا کمند که دو و بعد از آن یک فنار خاص و داد و همانا که آن یقین علمی که بعد از عود یقین
 پیدا شده بود و درین فنار گم شد و اثری از سلطان انا نماند درین وقت انا را اسلام و علامات انهدام عالم
 شرک نفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دیدار تصور اعمال معتمد داشتن نیات و خواطر باجمیع امدات
 عبودیت و نبی از ان باطرا بر گشته اند و حق سبحان و تعالی ببرکت و توجع حضرت ایشان بحقیقت بنگی رساند
 و عوجات بر فوق محمد بسیار واقع میشود و هر مرتبه اول که عروج واقع شد بعد از طی سافات چون بر فوق
 محمد رسید و از خلد از اینجا با حجت مشهود گشت و در آن اثنا اینجا طر آمد که مقامات بعضی مردم را در اینجا نشانیدیم
 چون متوجه شدم مقامات آنها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز در آن محال دید علی تفاوت درجات هم مکانها و مکانها
 و نواقا و ذوقا **و دوم** باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و ائمه اهل بیت و خلفا را شدند
 و مقام خاص حضرت رسالت بنا و صلی الله علیه و آله و سلم و بارک و همچنین مقامات سایر انبیاء و رسل علی القیاس
 و مقامات ملائکه اهل اعلی فوق محمد مشهود گشت و فوق محمد آنقدر عروج واقع شد که از مرکز خاک تا می‌دید یا آنکه
 که از زمین تا مقام حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس منتهی شد و فوق آن مقام چندی از
 مشایخ بودند بلکه دهان مقام بانو قیوت قلیله مثل شیخ معروف که خنی و شیخ ابوسعید خراز و باقی مشایخ

بعضی در مقام مقامات و ششصد و بعضی در میان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدین شیخ نجم الدین کبر
وفوق آن مقام آمده است بود و فوق آن مقامی شدین عنوان الله تعالی علیهم اجمعین و مقامات
سایران علی سنیان علیهم الصلوات و السلام که عرف علیهم از مقام انور بود و همچنین مقامات ملائکه عالین صلوات
الله علیهم علی بنی و علیهم اجمعین در طرف دیگر جدا از آن مقامات اما مقام انور را از جمیع مقامات فوقیت سرور
بود و الله سبحانه و تعالی علم بمقامات انور و کلهای هرگاه چه بود و این بنیات الله سبحانه و تعالی واقع میشود و در بعضی اوقات بخواب
هم واقع شود و چیزی که میگوید و در بعضی عود جات آنها هم تشریف میشود و اکثر چیزها فراموش میشود و هر چند چیزی هم که بعضی عالم
را میگویند که در وقت غصه شهادت کردن بیاد آید میسر نمیشود زیرا که در نظر محقری در آید جای ندارد و کاران استغفار کرده
شود و چه جای آنکه بگوید در آثار ما را بعضی هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر و فکر کرد که نوشته شود و زیاد و گستاخی ننمود حال ملا
حقیم علی تبرست غلبه استمالک و متغزق است و از جمیع مقامات جدا بل فوق تمام نهاده و صفات را که اول جمیع
علا بالا وجود انصافات را از خود جدا میکنند و خود را خالی محض میآید احوال باین دیگر هم در بر فردی است و در بعضی
و گویا آثار الله العزیز بتفصیل عرض داشت خواهد کرد و مکتوب و موم در بیان حصول ترقیات مبایات
بنیایات خداوندی جل سلطان به پیر برزگوار خود نوشته اند قدس سر
عرض داشت که شونندگان احمد بزرده عرض میرساند امر باستانی و متصل با مبارک رمضان مولانا شاه محمد سید
آنقدر فرجه میدکداما رمضان خود را بعبه بوسی شرف تواند ساخت بضرورت بعضی آن خود را تسلیم و ادا و بنیایات
خداوندی جل علا که برکت تو جهات علیه حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فیض و ارا اند چه عرض نماید
من تا خاکم که ابرو بهاری بگذارد لطف بر سن قطره باری بگذارد بر وید از تن صدر با هم بچو سبز و شاد لطفش
کی تو اعم بچو چند اظهار این قسم احوال موجب جرات و گستاخی است و شعر افتخار مبایات است و لی چون شرم و
برداشت از خاک بچو شمر که بگذرد انعم سرز افلاک بابتدا عالم صحو بقا از او خرازمه ربیع الآخر است و اما حال بقا
خاص هر یک کی شرف میازند ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ نعمی الدین است قدس سره و سبوحی آرند باز
موج تند و در نزول عروج علم غریبه معارف تجلی فاده میفرمایند و با حسان و شهنشاهان هر مرتبه که مناسبتی
آن مقام است شرف میازند تا به ششم مبارک رمضان بیجا شرف ساخته و احسانی میسرند که چه عرض نماید سیدان که
بنیایات استعدادنا آباء و اجداد و صلی که مناسبت عال بودیم اینها میسر گشت و چه بجا کنون تمام شد و شروع و میرانی الله

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهين الطيبين
و بعد از این که در مقام مقامات و ششصد و بعضی در میان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدین شیخ نجم الدین کبر

کتاب مقام جذبه است واقع شده چندان اتم باشد بقدرت برهان اکل خواهد بود و هر چند سحر و جادو و سحر
 علوم موافق شریعت غرامی افتد که کمال صحو و باریا و بوطیلم حصولات و السلام و معارفیک از ایشان سر برزد و اندیشه
 است و عقلا میگرد و در ذات و صفات بیان فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقید سحر است محال است که این که گفته اند
 اکثر تفصیل عاجزانه شریعت است و بیان آنها و علم استدلال کفنی و ضروری میگردد و محصل مفصل میشود و هر کس که میخواند این
 بید شود و هر کس که میخواند این شود مکتوب هم در بیان محبوبشان یا از آن بمقام
 مخصوص و لذت بخش بعضی از آن رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیروزگار
 خود نوشته اند و عرض است که این را که اینجا اند و چنین باران آفتابی هر کدام بمقامی محسوس اند طریق باز کردن
 آنها از آن مقامات قدرست تقدیر است که کتاب انعام است و زود بینی یا با حق سبحانه و برکت توجهات علیه و غیره
 ایشان ترقی بخشد یکس از خویشان این کمینه از آن مقام گذشت بمقدمه تعلیمات ذاتی رسیدن هالک بسیار است
 قدم بر قدم قیصر دارد و بار دیگر آن هم امیدوار است دیگر بعضی از این آجات طریق تقریب مناسبت دارند و موافق حال
 آنها طریق ابرار است فی الجمله یعنی که حاصل کرده اند هم نیست است همان طریق امرایان فرموده است هر کسی که باری
 ساخته و تفصیل اسمی آنها جرات نمود که از ایشان نمونی نخواهد بود و یادگستاری نمود و در تحت عرض داشت بر
 شایسته رسیدن شغولی خود چنان بیند که که باید و در آن مکان رسیده است میگویند که در روز جزاست و در آن روز که نرسد
 حضرت از آن راهی بسیم هر چند کسی که کند خود را در و اندام پای من یاری نیکند مکتوب چهارم در بیان
 فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان بیان حقیقت محمدی علیه السلام
 و السلام نیز به پیروزگار خود نوشته اند و عرض داشت احقر آنکه که در حق است که از راه مفاصل و غیره
 از او افاضه آن غلبه علیه السلامی ندارد و در آن می باشد قدم او بهار که رمضان مبارک باشد آن ماه را با قرآن می آید
 جمیع کمالات ذاتی شیعنی است و اصل آن سه اصل است که به خطی می باشد و یاد شده است و تا بایست و اول اطل است و سینه
 تمام است آن سینه نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن مصداق این سخن است آن
 مناسب این نیز جامع جمیع جزات و برکات است بر هر کس که در این سال که یکصد و نهمین باره که می آید قطره است از دریا
 بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر و شریف است این ماه بسبب محبت تمام سال است و تفرقه دنیا و حب تفرقه تمام سال فطولی
 لم یمنی علیه شهر المبارک و نفس عذوب و دل من خطای علیه من برکات و جرم من غفرت ایضا است تمام قرآن درین ماه

دران باب نویسد این خاطر خطی قوی گشت تحصیل آن بعضی از علوم این سوده فایده نداشتند فی الجمله حدیث بعضی علوم آن
رسا در ضمن این سخن گشت اگرچین سوده را گفته اند سازندگی اینش در دو اربعه علوم مناسبه از آن پنجاب نموده بآن
طبق سازند هم بهی و از زیادت جرات از ادب دور است خواه برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سیدم که ناسب تمام حذب
است یغنی به یافتن خاطر بواسطه همهمه و محاش هو به الوه شوش وقت میشد و ملازمت سیده مذکور تمام خوانند و در مکتبها خوانند
مکتوب ششم در بیان حصول جذبه سلوک تربیت یافتن بهر دو صفت جمال
و بیان فنا و بقا و امتیاز نیکو بیان فوقیه نسبت نقشبندیه نیز بهر سیر بزرگوار
خود نوشته اند به عرض داشت کترین نیکوکاران احدی نگویند علی الاطلاق جل شانیه برکت توجیه عالی بهر دو طریق
جذب سلوک تربیت فرموده بهر دو صفت جمال جمال مری خست اما اجمال عین جلال است و جلال عین جمال بعضی
رسا تقدیر این عبارت را از مفهوم سیر خود و خوف ساخته بهر مفهوم موهم خود وصل کرده است و عبارت مملو از ظواهر خود است
قابل انحراف و تاویل نیست مگر این تربیت تحقیق شد است محبت ذاتی پیش از تحقق این امکان ندارد و محبت و تعلق و
فناست و فنا عبارت از میان سوسی پس از مایه علوم تمام از حسی سینه فیه نشود و چهل مطلق تحقیق نشود و از فنا بهره ندر
و این حیرت چهل دلی است مکان و الی الاقلاست که کما می حاصل شود و کما می ایل گردد و غایه مانی الباب پیش از بقا است
مفصل است و بعد از بقا به حالت علم با هم اندر عین نادانی بشود و است و در عین حیرت بجهت کاین موطن حق یقین است
و علم عین حجاب یکدیگر نیستند و علی که پیش از چنین جهالت چهل شود و از خیر اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است
و خود است و اگر شهوت است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر در بر و دست حاصل است اگرچه
در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون با کل منقطع میباشد که شود و حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرماید که اهل الدبیه فنا
و بقا هر چه می بینند در خودی بنیند و هر چه می شناسند در خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است از انجام هر چه
مفهوم میشود که شهوت و معرفت و حیرت و نفس است و این میزان بچندام اینها نیست تا زمانی که یکی از این شش در بیرون است
الربیع در خود هم در از فنا بهره ندر و تعلق الی بقا نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست این فنا مطلق است و تعلق فنا عام است
و بقا با اندازه فناست لهذا بعضی اهل الدبیه از تحقق بقا و در بیرون نیز شهوت دارند اما نهایت اغیر از آن فوق به
نسبت است به هر که آئینده دارد و سندی اند و بهر که سر تر شد قناری و اند و هر گاه از اکابر این سلسله
بعد از قول بسیاری می یاد و می باین نسبت مشغول سازند از سلاسل میگیرد که گوید این نسبت حضرت خواجه عبدالحق

غیر دانی است قدس سره و متمم و مکمل آنحضرت خواجه است اعنی حضرت خواجه بهاء الدین المعروف بقبشندی متخلص
وایضا فی الاشیان حضرت خواجه علاء الدین باین دولت شرف شده بودند و اینکار دولت است کمون تا اگر دهنده عجب
کاریست اولایم بلا مصیبت که واقع شدی باعث سرور و ذلت می شود بل من مزید میگفت و هر چه از امتعه دنیوی کم می شود
همی باین قسم آرزو میکرد و حالاکه با علم باب فرو دادند و نظر بر فقر و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لایقی می شود اول
نوعی از خزن رویدهد هر چند بصحبت زائل میشود و هیچ نمی اندوختن اگر دعاییکه و از برای دفع بلا و مصیبت مقصود از و نه توان
بلکه اقتضای امر دعوی بود و حالاً مقصود از عارضه بایه مصائب است و خوف و ترسیدگی ناکلی شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد
که آن از سر بود و در صورت هر چه عوام الناس است این را مبتدیان و فقر و خوف و خزن و غم و شادی در ابتدا کم مقصود
از و عارضه بلا نبود و اینهمی خوش بینی بلکه حال غالب و غایب میگذاشت که عارضه دنیا ازین قبیل نبود که حصول آن در خوا
حالا که با بحالت شرف ساخته حقیقت کار را فهم گردانیدند و معلوم شد که دنیا ای دنیا علیهم الصلوات از سر و فقر و افتقار
خوف و خزن بود و بخود افتاد امر بعضی امور کرد و میدید بحسب اگاه گاه بعضی آن امور گشتن می نماید مکتوب بنفتم
و بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسار می ضروری به پیر بزرگوار
خود نوشته اند و عند داشت کمترین بندگان احمد آنکه قیامیکه فوق بحث بود روح خود را بطریق عجیب و دایمی نیست
و آن تمام حضرت خواجه بزرگ قدس سره و الا قدس اختصاص ثبت بعد از زبانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت
و در آن وقت جهان متخیل گشت که این عالم تمام از عنصریات و فکلیات به فرو رفت و نام و نشان از آن نماند و چون دان
مقام نبودند و بعضی از اولیا که باین زمان که تمام عالم را به خود درجا و تقاضای یک میا حیرت دست میداد که با وجود بیگانی
تمام خود را بایشان می بیند الغرض هائیکه گاه گاه دست میداد که در آن خود میماند و نه عالم نه و نظر چیزی می آمد و در علم
آنحال متصور است و وجود خلقت عالم از دید و دانش برآمده بعد از آن در همان مقام یک گوشه علی ظاهر شد که زینها
نهاد و انداخته بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم بهر چه فرو رفت و ساعتی فاعته خود را متعادمی یافت اتفاقاً
انما و شکر و ضمیمه کرد و قیامی بسبب عالی نمایان شده و اکارا بر او بقبشندی به اقدس سره و اقای اسرار هم در آن مقام
و شایخ دیگر هم مثل سید الطائفه و غیره در آنجا بودند و بعضی دیگر از شایخ بالای آن مقام هستند اما توایم آنرا گرفت
نشسته اند و بعضی بایمان علی تفاوت در عاقل و خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه نسبت بهم ندیدند این
واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شده و براید و از نظر اندوه و غضب قابل بهی گشت

چندگاه برین پنج گشت از پنج جہات علیہ حضرت ایشان خود را بنا بر یک مقام دید اول سرحد و ایامی مقام است
بدرجہ رفت و با ای آن مقام شست این از تو چنان محفوظ که مقام تکمیل نام است کلب از تمامی سلوک
آن مقام پر سر و بحدوب سلوک تمام نکرده از آن مقام بہرہ نیست نیز در آن وقت چنان تخیل گشت کہ دلیل
باین مقام نشانج آن وقت بہت کہ دما از دست حضرت ایشان دیدہ بود و بفرش سایان کہ حضرت کہ بر علم متہ
و بہرہ میفرماید کہ اندہ مقامات علم متہ علیہ کم از تو چنان تکمیل شد بہرہ مقام را محضیت حضرت بہرہ میان
خلفا را شد بر جی سلفی از علم عین یافت و سہجاء جلوہ چنان یافتہ شود کہ اختلافی نہ بہرہ است باعت
می بلایند بعضی در نکات شتہ از وجودی بلایند و گمان در کائنات می آیند و بعضی وقایع تخیل نہ کہ تمام آمدہ ان
و ثانی اجماعی دیگر با بظاہر شد و دومی برای ثانی نام عرض میکرد کہ تو بعد از اینی نام حضرت بہرہ بلایند
بانت کہ اول کسی حق سجانہ نہ شدہ شود کہ در آن تو بہرہ است یا نہر طریقت چنانکہ بہرہ است شجاعت بہرہ کہ نہ
خوہد قدرت تقالی سر الافند نقل میکند نہ خود میگوید کہ نیست دین بابت ہر حجت کہ فرماید با انکہ خوش کنی آن تو بہرہ
ثانی انہ بعضی بلایند کہ بہرہ حق حضور مطالبان را یاد کرد کہ باز در ہنر و ہم رنگہ ہشت حضور کردن نامہ ستیادہ و یکم
مستہ حضرت کہ در آن ذکر کرد لیکن بعضی ہستند کہ از اول تا آخر ذکر گفتہ اند و ہا از ذکر ممنوع نشدہ و کاثر فیک
بہنایت رسانیدہ اند حقیقت کہ صحبت بہرہ امر فرماید را با معروض آن کہ حضرت خوہد در فقرات میفرماید آنقدر کہ
امر میکند کہ بعضی تفاہیم نہ کنی آن میرسمی نہ تعیین آن متفاہم فرماید تا ما بعضی قدس سیرانہ کہ بعضی
طالبان ہما مطالب علیہ علم تقیہ میکنند لیکن در لغت معنی طاعتی توانند کہ در با وجودی ہتیا علی حضور جوہر ہستند و آن
می کنند و از آن کہ در لغت کہ وہ میشود راستہ طلب کہ کلی میکنند دین با ج حکم است و بعضی دیگر ہستند کہ مجرد اتصال
باین سلسلہ شریعہ بطریق ارادہ بخوہندی آنکہ طلب تقیہم کہ کنند این قسم اتصال ہم جوہر بہرہ است یا نہ و اگر جوہر بہرہ
آن حیت یا دت گستاخی بی ادبی تمام بہرہ مکتوب بہم در بیان ہوا یکہ نہ با قوا و صفات و دارد بہرہ برگزیدہ
نوشتا اند عرض شد کہ برین بندگان احمد از ان زمانکہ بعضی آورہ اند و بقا بخشیدہ اند علوم غیرہ معارف
غیر شریعہ و تہو و توالی فائض و اردانہ اکثر ہما بی بیان مرقوم و مصطلحات اول شان موفقت ندارند بہرہ اول
وصدت وجود و تواجر آن گفتہ اند و اول آن حال مشون ساختہ اند و نہ و صدت در کثرت بر سر پانہ مقام
بدرجات بالا رز و انواع علم دین منہن بخا و فرمودہ اند اما صدق آن مقامات و صفات از کلام قوم مصرحاً

[illegible]

ان تصرف فی ملک کفیشاء و قابلیت و استعداد و ارجح و فضل نمید بکده با سبب گشت و جو سبب از محتاجات افعال مبارک
 علی هذا القیاس چون بعض حال بنیاد و ریاست بنا بر آن حیات آن گشتاخی نموده بنده باید که خود دانده
 مکتوب نهم در بیان احوال که بقله درود آمدن مناسبت دارند نیز بریزگر از خود نوشته اند و عرض داشت
 بزرگ سیاه و مقله بنو خود و وقت و حال منقول من کمال کارش بنده فرمان برداری مولی است و عملش حق
 ترک غریمت و اولی است نظرگاه خلق را راسته و منظر حق تعالی و تقدس خدایت هفتش مقصود بر طاهر است
 باطش ان بن رنکد زهره بر روی است قال و منافی حال دست و حال و منی بخیا و از جواب و خیال چه آید این
 قال حال چه کشتا یا ایبار و خسارت نقد وقت است سخاوت و ضلالت بر کف دست مبدل و فساد و شمر است نشاء
 غلام و معصیت با همه خوب است و ذنوب بجهت خیرات اولایق یعنی رد و حسانت او شایان طعن و طرد از قاری
 و القرآن یعنی در حق و گواه عدل است و کرم من کمال لیس من حیایه الاما اطفا و البوجه و نشان او شاهد صدق
 قول لعل کان هذا حاله و منزه و کماله و در حق است غفار و ذنب کسار الذنوب بل شد و توبه معصیت کسار الذنوب
 اقیح علی انفعیل القیح قیح مصداق این سخن است که گندم جو جو گندم نیاید و مرض و ذاتی است علاج منی
 پزیر و دای او ص است قبول و دانی کند ما بالذات لا ینفک عن الذات استیاء و جنبی که رو که خود
 رنگ است چه توان کرد و باطله اند و کان و انفسهم بطریق آری خیر محض شیر محض باید تا حقیقت
 بطه بود و بقصد یا تبیین الاستیاء خیر و کمال میا بود و شرف و نقص در میا است حسن جمال آینه و کاست و آینه
 نمی باشد مگر در مقابل بلل جم خیر است و کمال نقص آینه اندیش هر چه نقص شرف بیشتر نماید و کمال زیاده
 سر مجاری و ربا است این هم معنی مدح پیدا کرد درین شرف و نقصان محل خیر و کمال گشت بلاجم متعارف
 فوق جمیع مقامات باشد لجهت معنی در مقام عبودیت اتم و کامل است محبوبان بانی مقام شرف سازند محبوبان بدو
 شود و متولد اند از دوزندگی و انس بآن مخصوص محبوبانست انس محبوبان بشاءه محبوبست و انس محبوبان
 به بندگی محبوب و درین انس ایشان لبابین دولت میرسانند و باین نعمت مغرورند و باین شرف و کمال از آن
 میدان آن سرور دنیا و دین و دنیا و دین آخرین حبیب العالمین است عیدین الصلوة التماسا و التماسا
 اکملها و کمالی که محض فضل خود کند که بایند دولت رسانند او را کمال متابعت انس و عید الصلوة و انس
 مستحق میزند و آن بان بدو عیایمی برود که فضل صدقه و عیدین رساند و انس و عید الصلوة و انس

کمال شده نقص علم زنی است بر آن نه آنکه شرارت و نقص متصف شود صاحب این علم مخلوق با خلاق است
 قرائی شده و تقدیر این علم هم از جمله شرارت آن مخلوق است شرارت و نقص را در انمولن چه مجال خبر آنکه باین شیئی
 از علم بوسعیه شود نام بجز محض است که در جنبان بهر شریک یا این بعد از خود و آمدن نفس مطمنه است بمقام
 بقائما این قسم را بر نیزین نزد و کاشش تا باین عالم رسد از کمال الای خود جلش را بی نصیب است عیاف که
 خود را صیرن سولی و اندوه غارت خود را صفات او انکار و تعالی العین ذالک علوا کبر او این اتحاد در چهار وجه است
 است ارباب این در زمره و ذوالدین بیرون فی الهامه و دخل انداخته هر که جنبه او بر سلوک مقدم است از مجربین
 است لیکن تقدیم چند شرط است و محبوبیت آری در هر چند بخوبی از محض محبوبیت حاصل است که جنبه بی آن نمی شود
 و آن محنی و عواضل پیداست ذاتی نیست محنی ذاتی غیر محلل است نشی من الا شایع است که هر شری را از
 جنبه میره است ادا و دخل زمره همان است بوسعیه عاوض محنی محبوبیت پیداست و هو الیک فی ذلک عاوض کتیه
 و قیصریه است و بعضی تبادیلان تبعاع است و ولو با بخل باعث حصول آن محنی فی بجهانست بلکه در شری هم تبادیل
 است و بی و در میان ظهور آن محنی ذاتی فضل نیز وابسته بانباء آن سر و است عیال الصلوة و السلام محتیه بلکه گویند
 محنی ذاتی هم بوسعیه مناسبت ذوقه آن حضرت است عیال الصلوة و السلام و بی که رب است مناسب هم که بآن
 حضرت است عیال الصلوة و السلام نیزه واقع شده است و حق این خصوصیت و از اینجا این مساوات کتیه که است
 و آنکه بجهان علم بالصلوة الیه المجد و المآب و السجی بحق و هو بی السبیل مکتوب هم در حصول قرب بعد فرق
 و وصل به عالی غیر متعارف به بعضی علوم مناسب نیزه بریزد و اگر خود نواشته اند عر ضه داشت چه را خدایند که
 ذاتی است که انموال خدمان متبعه لاطمانه و اگر نیت است عیالیت اگر نده شود جان عزیزه چون آن
 یا صفا مانده بپای می رسد میباید که نمایان دولت خصوصیت این بکه رسد و در بانک هم به عیال و کمال است
 نهایت بی نیکی و بانیانند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا بی حقیقت و ضمن این بهار تفتی قرب و عیال و نه
 شعر کف الوصول الی سعاد و و نه با عقل بحال و و نه بن خیر و بی نیکی لایم که از هم جدا
 تیر خلاص را در دوزخ پیدا شد محبوب را محبت محبت می باید کنت آن سر و درین عیال من الصلوات که لها و التی
 فضلها و خود مقام را و در محبوبیت امجدین آمد و از میرین کنت اللهم انحال و ضمن خبر داده اند که کان لاسد
 صلواته علیه السلام و صلواتی انحن دائم الفکر و ان سر و فرموده عیال الصلوة و السلام ما از بی بی شغل اودیت من محبت

توانند کشید محبوبان را محفل این بار شواست این قصه پایانی ندارد و قصه عشق را انضمام لها حاصل می نمایند
شیخ اگر بخش نحوی اینجا بحث دارد باید در هر یک کلمه بجای آن ایشان نویساند العرض که شوق ملازمت ظاهر است
تجدید و کثرت است مولی یعنی ارباب ظاهر است چون دلان باشد این تحقیق تعارض می دهد که در مجامع و ملاقات می باشد چندان
کلمه نویساند زیادگی است ای از این است مکتوب یا در هم دیدن یعنی کثرت و حصول مقام دیدن مقصود خود و تهم
دشمن خود را در هر حال قوال ظهور است کلام شیخ ابو جعفر که گفته است معین نمی ماند از کجا ماند و بیان حال انصافی
یاران چه چیز نگواز چنین نوشته اند عرض داشت که این زندگان همه که مقایسه سابقا خود را دلان دید بود چون حساب الم
الامالی با ملا خط نمود و بعد خطا انداخته خواند الله تعالی علیهم و ان مقام در نظر آمد از این مقام متذکر در اینجا نیست در
و غلامی بنظر در انداخته که از این الملیست غیر از این و اما همین العالی علیهم معین در مقام متذکر
و نبات ندارد بلکه عمو می دلان و تهم شده است وقت نظریه تون یافت و انک اول خود را در مقام انسا است یک ساق
دو لوغست یک انگه بوسه عدم ظهور طریقی از طرق طاری می شود و چون پایه با وجود دلان می سنابسته بطریق می شود و دیگر
بینا مبتدی است که چه وجه قابل زوال نیست و با هر که وصل آن مقام اند و دانست که ثالث دارد یعنی در نظر و دی
آن و طریق طریقی و یک ظاهر می شود یکی دیان نقص و قصور است و نبات خود را تهم دشمن است و خیرات با قوت جذب دیگر
صحبست شیخ کلمی مجذوبی سلوک تمام کرده حق سجاده و تقالی لطیف غایت حضرت ایشان طریق اولی اقبال رسیده ا غایت
فرومده است هیچ علمی از اعمال خیر و قوی آید که اگر خود را دلان عمل تهم می اندازد که با وجود تهم نیست تهم تهم را بی آرام
ی باشد نزد در خان می رسد اند که هیچ عمل از می صادر نمی شود که قابل کتابه که می رسد باشد و میدان که صحفه بین انمال خیر
خالی است و کثرت ان معطل و یکا خود را میان آن حضرت جل علای بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافور و کلمه نذیر
انود بوجوه بهتر می رسد و بدترین هم اینها خودی انکار و وجه جذب هر چند بامی سریالی الله تمام شده بود اما بعضی از او می رسد
آورد آن اند بود که در ضمن فانی که در هر مقام سیر فی الله اقم شده بود تمام شده بود آن فناء و عرض داشت ساق
بفصل اول نوشته است و دید باید که حضرت خود را که کمالیت این کلام را گفته اند همان فناء بوده باشد که بعد از تجلی ذات حق
سیر فی الله تحقیق شده و فناء را داده هم از جانشینان ننماست سبب یکس را که در او قوا نیست و در اینجا
کبریا و انسا بان این مقام هم که در مطالعه اند و در نظر اند جماعه توحید متعاضد می شود و این مقام را که در اینجا
آن مقام اند و توحید ایشان را طریق موم از حق و معلول آن مقام نیست ظاهر می شود و در میان طریقی را که در اینجا

و مقام این معرفت نیز در نظر اندک بر علایت فوق معانی که حضرت شیخ و متابعان ایشان فرمودند از این دو بحث باید که
 هیچ منازعت و جنگ ندارد یکی از جای است و دیگری از جای دیگر تفصیل عرض داشتن موجب این مقام است و از تفسیر آنچه
 حضرت شیخ از دو مقام اخذ فرموده اند نیز نظر برگشت که حدیث عبارت از چیزی بود و دوام آن چه بود و نیز از این دو مقامی
 یافت اگر چه از دو دست و دیگر کتاب صلا خوشی آید که اگر از اقدام حالیه کار بکند و مقامات واقع شود و اینها یکی شکر است که در این
 خوشی آید که از این مقام چه بگوید و شود و احوال مشایخ متقدمین بیشتر خوشی است که بجهت این مقام و علی وجهی که در این مقام است
 مراتب این مقامی تواند بود که در خود در این باب حضرت شیخ علاء الدین ساجی یا بدو در ذوق و حال و این مقام است
 متفق است اما علم سابق تا با بکار و شدت آن نمی دهد دیگر چند تشریح بر این دفع بعضی از این مقام که در این مقام است
 و همچنین بعضی موافق که از علم بر خیریت ظاهر شده بود نیز از این مقام و شدت آنها توجیه کرده شد اما از این مقام که توجیه نماید
 است که بر هیچ چیز خود را در اجماع نمی توانم ساخت بعضی شدت لازم دم بر تفسیر گشته اند و مستنبطها نمودند و جمیع کثیر از این مقام است
 را بنا بر این ساخته و معلوم نمودند اما بنا بر ظاهر و کلفت که نیافت چه جایگاه که خاطر گردد و بعضی از این مقام که
 جنبه شود و معرفت پیدا کرده اند اما غایب قدیمی در منازل سلوک نهاده اند و از این مقام که توجیه نماید و این مقام است که
 سجدات و تکلیفات تمام به جذب بر دولت سلوک شرف گویا و شیخ نور محمدان مقام بندت نقطه فوق که در مقام حضرت
 زید و در کلمات و سخنان آنرا رسید و در قبایض فیه حیوان است کار و در توقف علی فتنه همین که از این مقام که توجیه نماید
 آداب کار نهاد و توقف است در غیاب بیاضت که از این طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی است و این مقام است
 و کار کثرت واقع می شود و اراده ترقی است و لا اله الا الله و ترقی با این فرورفته است و کار کثرت با انجام رسانیده و در این مقام
 آن مقام رسیده و فوق این وجه نهایت رسانیده اول صفات بلکه نوری که صفات بان قائم اند از خود جدا
 و خود را شیخ فانی یافته بعد از آن صفات را از ذات جدا بدو و بان به بیحدیت تمام جذب رسیده حال عالم خود را باین
 که ساخته است که در باطن قائل است و به معیت و چنان با بطن و بطون متوجه است که غلظت حیرت و نادانی حاصل از
 رسیدن شاه حسین به نزد کثرت نقطه پایان از مقام جذب رسیده است و به شرفش به نقطه رسیده است و همچنین صفات از ذات
 دیده لیکن ذات احدی در همه جای یاد و از ظاهر معلوم است و همچنین میان جمیع نزد کثرت نقطه پایان رسانیده و علی وجه
 و معلوم ظاهر می شود و در این مقام است و در این مقام که تمام تفاوت ظاهر شود میان شیخ و شیخ علی و همچنین ظاهر از این
 نقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در نقطه فوق است اما بطن مسدود بر این درواز

یا این پنجای تا بحال نیست یاد کسی که در مرتبه فوق آمده اند بعضی اصل نقطه شده و بعضی بدل آنند و بعضی دیگر
 قریبند و بعضی دورند از آن اصل خود را که میاید و صفات را از اصل می بینند و مطلق را در همه جایا بدو شباهت دارند و رنگ
 بی اعتبار میداند بلکه می بیند و درین باب مولانا معهود جهان ظاهر میشود که اهازیت تعلیم او در مدرسه از جمله مضایات
 است اما احوالیکه مناسب است هر چند بعضی هم مانده اند که او استقامت میدیاید که در فتنه در فتنه معرفت که او توقف ننمود
 بحضور اقدس پیر سرمد هر صلا که خواست نمود و آنچه در علم کینه آید و عرض شد و حکم آن که خوب ضیاء الایمان
 محمود چند را اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قبلت اسباب حدیثش ترنستند خود را جمع ساخت
 متوجه آن شدند و باینکه لانا شیر محمد هم توجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد و هر سبط بعضی موانع جزائی بر تو
 کرد و زیاد که تا نمی است سبب باید که خود را اندام بعد از تحریر عرض شد که بعضی در داد و حالی شری آمد که در
 تحریر کنجایش بیان آن نیست و در اینجا فای اداست تحقیق گفت بچنانا که سابقا مستغرق اداست بملاقات بر طوفان بود
 لیکن اصل اداست مانده بود چنانچه در عرض شد که بود بحال اداست هم از بی برآمد و شنیدند الامر و الا اداست و
 صورت این فغانیه و نظر اداست و بعضی معلوم که مناسب بنی مقام بوده فایض گشته و چون تحریر آن علوم بر سر وقت و غرض
 تسبیح بود لاجرم نشان علم از تحریر آن معلوم گردانید و در وقت تحقیق این فغانیه و فایض علم که فی نظر خاص آن بود اداست
 پیدا شده است هر چند متوجه است که در اداست و حدیث نظر بر نیست بلکه هیچ بقی نیست الا آنچه بدیایا بر عرض میداد
 ملازمانی که بدینین نه پوست بر لبه شوق جاسا نموده و صورت آن مقام در اداست و حدیث چنان می بیند که
 اگر ما در آنه ای است و هیچ شری در آن را بدیایا بر چند در نظر و حدیث زوای آن و در هیچ مقامی که
 نمیتوان یافتند انداخته را و در اینجهان دانند حیرت و در اصل جهان حرافت است و این دید هیچ تفاوت نشد
 نمیدانم چه عرض نمایم که تا بعضی متناقض است در گفتاری آید و حال بدیایا بدیایا تحقیق است مستغفر الله
 و توبه الی الله من جمیع الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله تعالی و لا حول و لا قوة الا بالله تعالی و لا حول و لا قوة الا بالله تعالی
 آنچه از فغانیه صفات پیدا شدیم که در حدیث فغانیه حضور و جمعیت صفات و ما با الاستیاء آنها بود که در ضمن
 وحدت مندرج شده بودند و حضور صفات را در آن گشته بودند بحال اصل صفات و لو کانت سلسله پس
 الا با اینج و الا نه از غیر بر طرف شده و همان احییت هیچ چیز را نگذاشته و نمیدانم که از مرتبه علم و طریقه تفصیلی
 حاصل شده بود و مانده و تمام نظر و فغانیه که ان شاء الله و لیکن منتهی و همان کمال این را طایق حال گشته

گشته و سابقا علم بصحون اخیریت بود و حال رسید که در صحت و تقمیت بنده خواهند ساخت و دیگر خیال ننماید
 که مولای فاسق از انتقام کجیل نصیبیست همچنین بپایان انجامی را نیز از انتقام نصیبی معلوم می شود و الله سبحانه
 اعلم بحقیقه الحال مکتوب و دو از دهم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور و جفا خاص هر
 و حقیقتی فی الله و تجلی ذاتی برقی و جبر آن نیز به پیرزگوار خود نوشته اند و خداست کمتر بنده گان
 احمد بنده و عرض میرساند از تفصیلات خود عرض نماید آتش را الله کان مالکنا لکم کن و لا حول و لا قوة
 الا بالله العلی العظیم ما و می که تعلق مقام فنا فی الله و البقا آتشند حق سبحانه و تعالی غایت خود
 شکست ساخت و هم چنین معلوم کرد که وجه خاص بر شیعیست و غیر الله بجهت معنی است و تجلی ذاتی
 برقی جبری با محمدی الشرب کیت و اشال آن در بر مقامی لازم و ضروریات انزلی نمایند و می کنند
 و کم خیری مانده باشد که و لیا الله از نشان داده اند و راه فرو گذارند و نمایند قبل من قبل لا علم بحقیق
 ذوات اشیا را بجمول میدان اصل قابلیت و استلوات را بجمول و مصنوع میدان و سبحان حکم قلم
 نیست و نشاید که خیری جبری حاکم باشد زیاده گسختی ننموده بنده باید که خود را ندانند مکتوب نیست و هم
 در بیان بی نهایتی راه و سلافت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیرزگوار خود نوشته اند و خداست
 کمتر بنده گان احمد و عرض میگردد و نه آراه از بی نهایتی این سیران سرعت ارادات و جنایات باین
 کثرت از اینجا است که شاخ عظام فرسوده اند باین الله بجهاد هزار ساله است تعجب الاله و الروح الینی یوم کا
 متدبره خمیس الغنیمه مگر ایامی با داشته اند چون کار بیاس رسید و امید باسقط گشت هر کلامی
 نازل الغیب من بعد ما فلقوا و نشیر حجت و کارش چند روز است که سیر در شبها واقع شده است و مردم
 مستمند باز فلو کرده اند فی الحجة شرعی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قبال مقام نمی یابند
 لیکن از ابرام مردم بواسطه موت و جیا خیری نمی گوید و در سجد توحید که سابقا متوقف بود چنانکه
 بعض رسانیده بود و افعال صفات را باصل میداد چون حقیقت کا و معلوم گشت از توقف برده و باین
 به از دست رچر بفت و کمال دل آن بنشیند و یا و قوله جمله دست و افعال صفات هم برگان دیگر معلوم کرد
 و بهر که یکسان نموده و نفوق گرانند و نشیر حجت به کل بطرف تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت بودند
 و سرسوی ظاهر شریعت مخالفت نمیداد و آنچه بعضی صوفیه مخالف شریعت کشفها را بیان می کنند

یا انهم هست یا اسکرا این اظهار هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظری ای که محتاج به توضیح می شود
 اما منتفی حقیقی موافق ظاهر نیست باطن یا بیابا در میان بزرگواران همین قدر تفاوت است که علمای مستطالاً و صفا
 پیدا کنند ایشان کشف و وقایع یا بدوی دلیل علی صحاح اول من نه المطالبه یعنی صدی و الا یطلق کس
 نقد وقت است نمی دهم چه عرض نمایم تو فیت به سوی بعضی احوال ندارد و در عرض داشت ما هم گنجایش تجرید نیست
 حکمت دین بوده باشند این محروم مجبور را از توجیه غریب به روی محروم ندارند و در راه نگذارند این سخن را
 چون تو می داند که در قرون کرد تو را نشان فرود نه نیادت که تا نمی نمود ع بنده باید که حدود داند که متوب
 چهارم و هم بیان اصولی که در آثار راه رود او بود و بیان احوال بعضی مترشدان تیر به بر بزرگوار خود
 نوشته اند عرض داشت که سیر بنده گان همانکه تجلیاتی که در مراتب کوان ظاهر شده بودند به از ان در عرض داشت
 سابق موصوفه شده بود بعد از ان بجهت وجهی که جامع صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیده شود الملون
 گشت و پس از ان مرتبه حدیث بصورت مرد دراز بالا که به دیوار یک پهن استاده است تجلی گشت و این هر دو
 تجلی بعنوان تقاضای ظاهر شد و اختلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و در همین نشان آنرا در وی موت
 پیدا شد و جهان در نظر آمد که من کی با شخص تمام بر گذار و یای می خط استاده ام با داده آنکه خود را در دریا اندازد اما از
 عقب او رسیانی مصبوط کرده اند که نمی تواند بدید از درون رفت و ان رسیان عبارت از تعلقات بدن غرض
 خود میباشند و از رویه و م که این رسیان که بسته شود و الاضیافه خاص رود او که در انوقت بطریق ذوق میباشند
 که در این هیچ بایستی غیر از حق بماند نه مانده است بعد از ان صفات کلیه و جوبیه که باعث بار محال و منطابق خصوصیات
 پیدا کرده بودند در نظر آمد پس از ان خصوصیات تمام از آنها فرو میخیزند و باقی نماند الا بعنوان الکیه الوجود
 و صورت تجلی آنها از خصوصیات نیست در نظر در انداخته شدند معلوم گشت که اکنون حقیقت صفات با
 باصل دوی و پیش از تجلی از خصوصیات چهل دهن معنی داشت که آنرا بطریق تجرید باشد که او
 حال اباب القحطه الصوره و فناء حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در
 خود و غریب خود بودند بیک پنج یافت و به سبب محال بر خاست درین وقت در بعضی دقائق انواع
 شرک خفی خلاصه میسر شد و روح در عرش ماند و نه نفس نه زمان و نه مکان نه جهات نه
 حس و دوا که فیه ضا سالب افلا کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته

است بعد از آن یقین خود و نظر آن دو وجه خاص خود نیز یقین در سبک طایفه بود که نه باره شده که شخصی پیر شده
 باشد آن شخص را وجه خاص دانستم اما العزیزان تعلیم می یابند بعد از آن بالاسه آن شخص متصل پوست بین
 و نظر آن دو خود را عین آن پوست یافتیم و این به تعیین را از خود بیکان دیدیم و نزدیکه در آن پوست بود و نظر
 آن بعد از آن ساعی آن نور از نظر غایب گشت و این پوست و جابیه نیز از نظر رفع گشت و همان جهالت سابق
 مانده این صورت و جهت مذکوره بجهت و علم آن در بعضی می رسد که تا صحت و تقم اوست معلوم شود و آن آنست که این
 صورت مذکور عین ثابته است که بر عرض بین الحوب و الامکان که هر طرف او از یک که جدا گشته اند و بکلی فرق
 متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامه گشته و آن نور واقع شده است رخصت بین الوجود و عدم
 وجود را که در آن پوست یافتیم شارت است بر موصول بیز خیریت و ساقا و قایلیم نیز خود را بر رخ بین الوجود
 و عدم می یافتیم اما ظاهر آن بر لبه افتاق بود این نظر بر نفس است و یک فرق دیگر هم در الوقت ظاهر شده بود
 اما وقت نوشتن و از پیش گشت هذا بجهت دیگر حاصل است حیرت و نکات است و گاه نگاه همین طوطی است
 پیدا میشود و در طرف میگرد و معروف آن می ماند و در بعضی وقایع در می ماند و اگر حسین می یافتیم
 اعتمادی کن بهمان تقریب در عرض مشتبهات گاهی نیاید باشد که با اعلام حضرت ایشان یقین با می پیدا
 شود و امیدوار است به وجهات علیه از گرفتاری تعلقات دینیه نجات میسر شود و الا کار بسیار مشکل است
 سه بینایات حق خاصان حق که ملک باشد سیاحتش در حق و شیخ طایفه پیغمبر محمد اندی که از ایشان
 می شناسیم هستند و ضام حایج عبد العزیز به تفصیل ایشان شناساندند و می دانند و می خواهند و شسته
 است و اولاد علیه نایب باین طریقه علیه شریقه پیدا شده است و بصدر و نیاید تلجی شده است آخانه اش
 گفته ام که بکنند ظاهر مناسبه دارد و یارانی که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول اند بعضی از آنها
 در وقت دیده رابطه گرفته همراه می آیند و بعضی پیش از آمدن از سبیل رابطه داشته و اولاد حضور و تخریر
 میروند بعضی از آنها صفات هم حاصل می دهند و بعضی نه اما بیکس بر او توحید و انوار کشف میروند و اما قاسم علیه
 و ملا محمد و محمد و عبد المؤمن ظاهر رابطه فوق رسیدند انداز مقام جذبه اما قاسم علیه و رسول دارد و آن
 معلوم نیست که فرد و آیند و شیخ نور هم نزدیک است اما در سبیل علم الحق نزدیک نقطه است اما قاسم علیه و رسول است
 اما بیکس بسیار متوفی در سبیل آمده است نیز میگوید که مطلق حضور و جلا و شایسته نیست می بیند فعال است هم در وقت سبیل است

ایشان است که بطالبان دستشان فاضل شود و این کینه را در افاضه آن بر سر نصیب نیست **س** من به
 احد پار یک که هستم ستم روزی فرموده بودند در میان واقعه اندک ای که اگر در معنی محبوبیت در می بود توقف بسیار
 در وصول به مقصد واقع می شد و محبوبیت را نسبت به غایت خود هم بیان فرموده بودند از آن سخن اسید واری
 تمام است و این جرات و گستاخی از آنست که مکتوب پانزدهم در بیان احوالی که مناسقات بهبوط و نزول است
 با بعضی امر مکتوبه نیز بهرگز و از خود نوشته اند و خداست که حاضر نماید فاضل مقبل بهر موضوع آنکه در آنها اورا
 سببست خود را می یافت بعد از آن کار او با بنی انجاسید که اگر چه سبب واری یافت اکنون را اگر که در مورد واری می
 با وجود کم کردن جوایز او نیست با تحقق فقدان خوانان او و از روی علم حاضر و بعد و مقبل است و از روی حق
 غایب و فاقده و معروض ظاهرش بقا است و باطنش فنا در صین بقا فانی است لیکن فنا علمی است و بقا ذوقی
 کار و بارش بهبوط و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز نماند و همچنانکه در از قلبت مقبل قلب برده بود و اکنون
 باز از مقبل قلب به مقام قلب فرو آورده و در با وجود مخلص روح از نفس خارج نفس بعد از اطمینان از بقا انوار روح
 او را جامع بر وجه روح و نفس ساخته اند و به بر خیزیت این جهت را و از شرف گردانیده اند و مستفاده از فوق افق
 بهجت و ارمغانها حصول این بر خیزیت عطا فرموده اند و در صین استفاده مینماید و در صین فاعده مستفید
 مگر گویم شرح این می شود و معروض میگردد که دست چپ عبارت از مقام قلبت که پیش از عروج به مقبل قلب حاصل است
 بعد از بهبوط از فوق که مقام قلب فرود می آید که بر رخ چپ و راست است که با هوا نظار
 علی را بهر وجه و با آن ناگزیده از از باب قلون بدریدن به مقبل القلب و البته بسلوک است و تعلقی است
 بشخصی که نهایت حصول نشان خاص است و در مقام امتیاز صلاحه است و از از باب انی مقام از مقبل
 آن امتیاز آن سبقت انجاسیت در انحنایه و بقا و خاص است که نشان علوم و معارف مناسبه است
 شده تحقیق علوم مقام قلب حقیقت جذبه و سلوک و قوا و بقا و امثال آنها در رساله موعوده به تفصیل مقرر
 است میرسد شاه حسین با ضلرب لای شده فرصت بیاض آن نشسته و با نشان الله تعالی شرف از
 مطالع خود بدیافت خیریت و توقف از فوق فرو آمده است و مقام جذبه باروشن بهالغایت توجه بفرق دارد
 چون عروج فغانی بقدرت بود با طبع مناسبه میزد داشت و وقت نزول از فوق هم از خود چیزی کمتر
 آورده است ماینسبتی که توجه بهر بود و عروج نشان توجه بود هنوز باقی است در سببه جذبه کار عروج

در صین فغانی

در از از باب قلون بدریدن

فی الجسد است و کما لنور فی الظلمة لیکان الخیر فی حال غیر خیر بخواجها است قدس الله تعالی امرهم بحسن
 که حضرت خواجہ احرار از آبی کلام خود ریخته است و شان خاص ایشان از مقام بوده است و در اول گفته که بعضی
 طالبان ننموده بودند که خواجہ را چنانچه بوده اند آنرا نیز متوقف خورده است ظهور ایشان و در مقام است بنیاد
 مقام عاده ندارد و همیشه در مقام و بفرستند که برای لازم است بعضی از مقامات جدید بنانی سلوک است بعد
 خصل در آن و بعضی دیگر بنانی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک متوجه بنانین جدید بنانی سلوک است
 بعد از دخول و آنوقت توجیه متوجه مقام شده بود و بعضی فائق آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجیه
 میست نمی شود و الله سبحانه اعلم بحقیق الحال جدید است که آنرا نیز فرود آمده است تا تمام داخل مقام جدید
 نشده مانع عدم ایشان آن مقام یا توجیهات برگشته اند امید است که وقت مطالعه این کلمات نامر
 دخول تمام آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواجہ را تمام فرود خواهد بود مکتوب **شماره** هم در بیان
 عروج و نزول و غیر آن نیز میسر شود که خود نوشته اند عرض داشت لخصر الطلبة آنکه نواز شش نامه مولانا ملا و الله
 رسانیده که کیف هر یک از مقدمات مذکوره مقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی متمم و کلمات آن معلوم
 نیز مخطوط شده بود فرصت تحریر نداشت که حاصل عرض داشت ای شایسته الله تبارک و تعالی متعاقب
 خواهد فرستاد و الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله با التماس بعضی یاران
 التماس نموده بودند که نصایح نبوی که در طریق نافع باشد و به مقتضای آن زندگی گامی کرده شود و اسمی سال
 دیگر که کشید البرکت است از تحریر آن جهان معلوم شد که حضرت رساله علیه الصلوٰۃ والسلام و التمجید آمین
 کثیر از شایخ است خود حاضرند و همین رساله در دست سباک خود دارند و اکمال کرم خویش از ابوبکر
 کنند و به شایخ میبایند که این نوع مقدمات می باید حاصل کرد و جماعه که باین معلوم مستعد گشته
 نورانی و مستانند و غیر از الوجود و ربوبی آنسر و علیه الصلوٰۃ والسلام و التمجید ایستاده اند انقصه
 بلو لها و در همان مجلس باشاعت انیزه حقیر را فرمودند ع بالکریمان کار با دشواریست
 و از آنروز که از ملازمت آبرده است بواسطه بل فوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چندگاه
 خود هست آن بود که در گوشه خیزد و مردم در محبت همچو بزم شیر و نظر می آید غم غفلت
 مستم شده بود اما استخاره موافق فی افتاد عروج در طریح قرب بغایه الغایت چند غایت ندارد

بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد از این هر چه کیفیت روح را بداد و در معرض ظهور
 خواهد کرد و موضوع خواهد داشت که اصحاب سالک نیز بعد از آن حال خود چیز را نوبت بعد از خواب نزدیک تر است چون وقت
 این تقصیر نزل بر نهد و بوقتی را بوسطه ناول جلا بضعفی طاری شده بود با انجام کار این نزل نبرد و انت
 الشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد مکتوبی که هم در بیان کلیات است که این از مکتوبین حاصل میشود و بیان است گاه
 ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی باید است بر ذات او تعالی و غیر از این نیز هر چه بر کار او خود نوشته اند
 عرض داشت که تر بنده گان هم چون عبد الاحد آنکه تازیانی که از مقام احوال و موارد و پیدا و بروز آن که تازیانی
 بینمود و وجهات میکرد چون حق سبحانه و تعالی بربک تو جهات عید از رفیق حال محو ساخت و از مکتوبین یکین
 شرف فرموده حاصل کاخ حیرت و برایشانی بدست نایب و از وصل خیر و از قرب خیر حاصل نشد و از معرفت
 چنگ که از علم چهل نیفرد و لا بهر در عرض داشت تا توقف واقع شد و به مجرد عرض چند روز مره جرات نمود و مع
 ذک لابرودت بنیجی استولی شده است که بهر چه امر سر کیمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نمی تواند چو دست
 معین بچشم و کم بهر چه بسیار می و از اینچ و کم از سپهر نیاید کاری بهر سر اصل سخن آنم عجبات که حالاً به تحقیق
 مشاهد خست آنکه در آن ملون علم عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا و انجا هم اندر عین حیرت و بیانی فی العلم
 شعوبت و غیر غیبت حضور است با وجود علم و معرفت نیز از دیار چهل و نکت نیست معجز نیست که من چه که در علم
 الله تعالی بحض عنایت بیغایت خویش در سراج کمالات ترقیات از لای دهمته است فوق مقام ولایت
 مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری تجلی ذات است بل اینها اکثر من بعد این
 التعلیلین که از امر فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاوتی که میان این دو مقام است چنانکه این یون
 لیاقة و علم من ان یشا الیه باشا و فوق آن مقامی نیست الا النبوة علیها الصلوٰة و السلام و شایسته
 میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بحالیت او با کتب حیرت محرم معلوم گشته و بهر چه
 از ایل الله وسط بیان این دو مقام ثابت کرده اند و لایق با نبیه المآبان نیز شرف ساختند و در حقیقت
 آن مقام اطلاع دادند و لهذا توجیه بسیار و تغیر و تیشار و لا بهان طور که بعضی اکابر و فروع از ظاهرش آخر الامر
 حقیقت را معلوم نمودند و آنی حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است و وقت عروج او وسط بود و آن محل
 شامل است بعد از امارت صوری الشاء الله تعالی حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بسی عالی است

[illegible]

همانکه هست و لولی بجهت نفی اندک سبحانه عندهم سمیع والبصر لایع ذل الوهم یعنی سمیع و البصر و است جل شانیه و سمع و
بصر که در خلقت مخلوق هست در رویت و سمع هیچ مدخلی ندارد همچنانکه در سبحانه و تعالی خلق سمیع و البصر میکنند
خلق سمع و رویت میکنند بعد خلق آن و صفت بطریق جری العاده من غیر تأثیر بعضیها بر بعضیها و لولطنا بالثانیة فالشاهد
نیاید البصر مخلوق پس چنانکه ذوات ایشان جماد محض است صفات ایشان نیز جماد محض است در رنگ آنکه قادر است
محض نیست خویش در رنگ کلام مخلوق کنی نمی توان گفت در رنگ آنکه حقیقه مستحکم است و صفت کلام دارد چنانکه
رنگ جماد است این صفت هم در وی اگر فضا موجود باشد است در ظهور حروف و صوت از وی هیچ غلیظی ندارد
همچو صفات زمین قبیل است غایتی بی انبیا چون این دو صفت ظاهر تر بود از خصیصه الله تعالی بنسبه ها و کیون لایع
نفی البیوتی منه بالطریق الاولی حتی جماد اول صفت علم خلق کرد بعد از آن توجیه و معلومی خلق کرد بعد از آن
معلوم را بر وی مستحکم ساخت پس اختلاف در وی خلق کرد بعد خلق صفت علم بر وی جری العاده معلوم است
که علم را اختلاف چه غلیظی باشد چه خفین اول خلق صفت سمع کرد بعد از آن اصناف و توجیه سمع بعد از آن سمع
بعد از آن ادراک سمع همین ظهور اول خلق بصر کرد بعد از آن تعاقب حد و توجیه بر وی بعد از آن رویت بعد
ادراک مرئی یعنی بالافقاس سمیع و بصیر کسی است که بر بار سمع و رویت و این دو صفت با واداکم کنی که رنگ
فلا سمیع و لا بصیر پس تحقیق است که صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد و صفت فالتقصیر من اثر الکلام
یعنی الصفات عندهم لاسا الا انهم صفات و تلك الصفات ثابتة مدسجاء لیکون جمعا من التثنية و التثنية
تمام الاية الکامله ثبات التثنية و نفی التثنية لاسا علم اول یعنی اثبات صفات اینها بر حق سبحانه و تنکله و ذاتها
را بر جماد محض انتم و رنگ نادران کمزور یافتن که آب از سجاها هست معلوم من مقبلیم و لا یست
و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن من تمامی و لا یست و التثنية که التثنية و انهم تیردن
از علوم من استقام شهادت است از نجایم تفاوت اما و بیان مقابین مفهوم می شود و التثنية یحسب
الکثیر و الجریة یعنی عن البحر الغایر ع سالی که نکوست از بهارش پدید است و همچنین لایا بیاهام
عالی افعال مخلوقات را تیر کاهیت و الهام می یابند لکن افعال اینها را بجموع سبحانه بدیند و افعال این افعال
او را سبحانه دانند تعالی الله سبحانه عن کل کثیر و رنگ آنست که شخصی سنگ را خضبان در حرکت
نمی توان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجود در حرکت است در سنگ سنگ متحرک است مع ذلک همچنانکه

بعد از آن توجیه سمع و بصر کرد

سنگ جامد محض است حرکت ازین جامد صرف است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی هلاک شدنی گویند که سنگ گشت
 بلکه بگویند که آن شخص گشت و قول علماء شریعت شکر الله تعالی سیمیم سرفوق انعم است مینماید که با وجود
 صدور افعال ولو بالارادة والاختیار از مخلوقات مفعول آنها مفعول حق است سبحانه و فعل آنها را در
 مفعول حق است هیچ دخلی فی افعال ایشان حرکات چند نیست پس بخیر آن میگویند لها تاثیر فی مجولیه المفعول
 اگر گویند که برین تقدیر افعال انسانا و نواب و عقابا خشن میمفعول است و این است که سنگ را با هر
 مکان سازند و بفعل او مع و دم تشریبا زندگویم که فرق است در میان سنگ و کفیل و چرنا و تکلیف قدرت
 و زلات است مگر سنگ را در قدرت نیست لیکن چون ارادة اینها نیز مخلوق است سبحانه پس غیر تاثیر لای
 حصول اراد او آن ارادة بیکامیست همین کار که در بعد از تحقق آن مخلوق می شود بطریق جری العادة
 و اگر قدرت مخلوق خوشتر فی الجملة است شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سیمیم گفتند که آن تاثیر هم
 در وی خلق کرده چنانکه قدرت الافریده اند نفسی تاثیر و الاختیار را بملایکون تاثیر و الاصلها کما بعد و مثلاً شخص
 سنگ را در یک لایه بالاب بیان آن تخریک محرکی حیوانی را هلاک ساخت یا شخص بیکامی که آن سنگ جامدی در امر
 فعل و اگر در گشت این جامدی اند و از مرتبه بآن فعل که هلاک نیست خبر جامد میداند فالذات والصفات
 و الافعال کما جامدات منفصله و اسوات صفة لله تعالی القیوم و هو سميع البصیر و هو العليم الخبیر و هو الفاعل المارید قل
 لو کان الجوامد الکلمات لابی لنفسه لبقی قبل ان تنفذ کلمات ربی و لو بدنا بنفله و اگر گمانی بسیار نمود و جرات
 بیهوده واقع شد چه توان کرد جمال سخن که انجمیل مطلق است بآن داشت که هر چند سخن دراز کند زیاده آید و
 چه بجز آن گوید و عیانماید با وجود خود و آنچه مناسبتی با یکدیگر از آن جناب سخن گفت و یا نام او بر زبان آورد
 هزار بدستیم پس بدینک و گلاب هنوز نام تو گفتن بر منی شاید عم بنده باید که خود خود اندام و اسید و از وجوب
 و محبت است از انبیا و از انبیا خود چه عرض نماید و هر چه در خود می یابد از عنایات بیدار آن توبه عالی است الا
 علم من همان احمد یا برینکه که هم ستم و میان شاه حسین بطریق توحید دارد و در آن محظوظ است
 بنام می آید که از آنجا بر آید و میشود تا بحیرت رسد که مقصود است توحید صادق از خودی خود را ضبط نمی تواند
 کرد اگر در نفسی مله می شود ترقیات بسیار میکند در سیر راس که مله بود و ترقی بسیار نمود و در مقام
 حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر مناسبت تمام دارد و شیخ فخر نیز در غنیام است خیلی ترقی کرده است

عليه صلى الله عليه وسلم الصلوات كلها ومن التحيات ايها اذا تعبدت الذي الاعتراف به للاسماء والصفات
والتي دون والاعتبارات لا بالاجاب ولا بالنسب بخصوص بولاية عليه الصلوة والسلام وخرق جميع المحجب لوجودية
والاعتبارية علما وعيانا تحقق في هذا المقام في جعل الرسل عرانا وتحقيق الوجه حقيقة لاحاسا ولكل من يتابع عليه الصلوة
والتيه نصيب كامل وخطا وافر من هذا المقام العزيز وجوده عليكم باتباعه صلى الله عليه وسلم ان كنتم تتوهمون ان
تحصيل هذه الولاية القصوى وتكميل هذه الدرجة العليا والتعبد الذي يرقى تحت الكثرة المشايخ جميعهم الله تعالى سبحانه
يعني ان خرق جميع المحجب عن حقيقة الولاية حلت سلطانا يكون في رايه سيرة البرق ثم تبدل بحجب الاسماء والصفات
وغير سطوات انوار الذات تعالى ليكون المحصول الذي تحت كالبوق والغيبه الذاتية كثيرة جدا وعندنا كابر المشايخ المنقذين
قد استس تعاضد اسرارهم هو المحصول الذي دائما ولا عجزه عندكم المحصول الزائل المتبدل بالغيبه فيكون كمال هؤلاء
الاكابر فوق جميع الكلمات ونسبتهم فوق جميع النسب كما وقع في عباراتهم ان نسبتنا فوق جميع النسب اراد
بالنسبة المحصول الذي الذي وعجب من ذلك ان النهاية في طريقة هؤلاء الكمل مندرجة في البداية واقتدارهم في
ذلك كما في رسول الله صلى الله عليه وسلم عليهم السلام وبارك فانهم في اول صفة النبي عليه الصلوة والسلام والتحية
انوا ما يتيسر في النهاية وذلك بانها في البداية فلما كانت ولاية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم تعال عليه السلام
فوق جميع ولايات الانبياء والرسل عليهم الصلوة والتسليمات لذلك كانت ولايتهم هؤلاء الاكابر فوق جميع ولايات
الاولياء قدس الله تعالى اسرارهم كيف وان ولايتهم منسوبة الى الصديق الاكبر نعم لافراد من كمل المشايخ قد
نهوا نسبة لكن قد باس من ولاية الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه كما اخبر ابو سعيد عن ولده في الحديث وقد
حبته لصدوق الاكبر رضي الله تعالى عنه له الشيع الى سيدنا نقل صاحب النفحات والغرض من ان لها بعض
كمالات هذه الطريقة العالية المنقذية ترغيبا لطلاب هذه الطريقة والآمان في شرح كما لا اتيها قال المولوي
في المشنوي شرح اوجيفت باهل جهان بهجور از عشق بايد در جهان ، ليكن تم وصفه و تارة به
پيش از ان كرفت ان حسرت خورد ، والسلام عليكم وعلى جميع من اتبع الهدى مكتوب است
و دووم ارسال الى الشيخ عبدالحق الشيخ محمد المقتدى الاهورى في بيان وجه التعلق بين الروح والنفوس
بيان عروجها ونزولها وبيان الغفار الجسد والروحي وتعلقها وبيان مقام الدعوة والفرق بين المتكلمين
من الاولياء والراجمين الى الدعوة سبحانه من جميع بين النور والظلمة وقرن الامكان في المنزلة عن الجبهة

مع المكاني الحاصل في الجهة تحت النقلة في النور فتشبه بها ما يخرج عنها كمال المحبة ليزداد هذا المعلق جلاءه وكل
 مجاورة النقلة صفاءه كالأداة إذا روي صفاءها وقصدها وطافتها ترتب الأول لا يطهرها وورقة النقلة الشراعية صفاءها
 وزاد وتعلق الكشافة الطيفية بها بما فسي في ذلك النور ما حصل له الأول من مشهوره القدسي بل جعل نفسه توابية الوجوه
 باستغراقه في مشهوره معشوقه النقلة وتعلقه بالهيكل الأول في فصا من اصحاب الشاشة في مصاحبه وضاعف
 كرات المينة في مجاورته فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص من صفاء الاطلاق فالويل لكل الويل
 كالم تقيده بالمتعمدة وضلع جوهه مستور وفصل شلالا بعيدا وان سبقت الحسن اذ العناية القصود
 رفع راسه في الاصل عنه فوج القهقري فإيلا **التيك** تيجج ومغريه ان جوهه الى ترب الجاه وان حصل
 الاستغراق انما في مشهوره المطلوب بالقدس على طرق وتيسر النور على الجواب لقدس بالكل وجوه تبعه
 انطلق من اندرجت في غلبات النور فاذا بلغ هذا الاستغراق الى ان لم يمتنع النقلة في راسه وجعل نفسه توابية
 وجوهه طيعة فاستهلك في مشادة نور الانوار وحصل لخصو المطلوب اذ الاستغراق بالصفاء الجوه والرو
 وان حصل البقاء بذلك المشهور وايضا بعد الفناء فيه فقد قست احتيا الفناء والبقا وصمم عليه اطلاق اسم الولاية
 ح فمزيد الانج حاليه من انما الاستغراق في المشهور والكتابة الاستهلاك في على الدوم والالوجوع الى دوحه
 الخلق الى الحق عز سلطان ان يصير بالطنين مع انت سبجانه وظاهر مع الخلق فيخلص النور ح من الطلعة
 المندرجة فيه النور الى المطلوب يصير به الحسن من اصحاب اليمين وهو وان لم يكن له في الحقيقة بين
 ولا شمال لكن اليمين اولى بجلاءه نسب كمال الجاه مينة الجهة النجيه مع استمرهما في اليمين والبركة كما وقع في
 شأنه غر شانه كذا يدعيه من شترال تلكا انطمة في انك النور في مقام العبادة واذا الطاهر ونعمي بالنور
 الاكبر كافي الروح اخلاصه بالطلعة المتقدمة في النفس وكل الملو بالباطل في الطاهر ان قال قائل
 ان لا ولا يستهلكين ايضا شعور ان لم توجها اليه اختلاط مع بني نوعهم فما معنى الاستهلاك والقوم
 بالكتابة على الدوم والافرق بينهم وبين الوجود من الى العالم للخدمة فانا ان الاستهلاك والتوجه بالكتابة
 عن توجه الروح والنفس معا بعد ان لا يفرج النفس انوار الروح كما كانت الاشارة الى الشعور بالعالم ونحوه
 يكون بالحواس والقوى والوجود التي هي كالتفاصيل للنفس فالمخلص استهلاكه في ضمير الالواح في
 المشهور وتفصيله باق على الشعور السابق من غير طريق فتور فيه شخاات الروح الى العالم فان نفسه كونا

بطريقته يخرج من تلك الانوار للدمرة وتصل الى المناستيج مع العالم فيقع الدعوة بسبب تلك المناسبة
 في معرض الاجابة واما ان النفس محبة والحاس ونحوها فتصيدا فلان النفس لها مقتدر
 بالقلب الصنوبري وهو العلق للروح متوسطا بين الحقيقة العامة والقلبية والفيض الواردة من الروح تراجعا
 او لا عليها ثم يتوسطها الى سائر القوى والجوارح تفصيلا فخاصة موجودة في النفس اجالا فكل الفرق بين الفرق
 وما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكوا والاشيائية من ارباب الصوفية الشرقية الاولى والفضيلة
 الاخري والمقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة ثم في السجدة بركات الاوليات وثبتنا على ما
 تنبأه الانبياء صلوات الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين والعباد الصالحين
 الى يوم الدين آمين المحرر الداعي وان لم تحين العربية لتجويد لكن لما كان مكتوبهم الشريف محررا بالكمالات العينية
 القاطنة على خواصهم مكتوبين وسومهم ارس الى عبد الرحيم المشتهر بخان خاندان في جواب كتابتي في المنع
 عن اخذ الطريق من الانا قصر وبيان منقته والمنع عن الاقضية بهتة بل الكفر بخانا الله سبحانه والى كل من
 المقال الخالي عن حال العلم المعرف بالاعمال بحرية سيد البشر المبعوث الى الاسود والاحمر عليه وعلى الزهر
 انفسها ومن التسمية الملهما ويحرم الله عليه قال منيا تلج رسالتكم الاخ الصالح الصادق تليفيا وعلى خنككم
 بسان التجار حاكي فاشدت بالاسعد والرسول امجد وطر الرسول حب ودج المسئل علم بها الاخ القابل لمظهر
 الامالات الفخرية سبحانه وتعالى فكم مع القوة ان الدنيا زينة الآخرة قول من لم يزرع فيها عطل ارض الله
 واصنع بزر الاسماء فما ينبغي ان يعلم ان انشاء الارض وقطعها بالانوار في انوارها فيها
 بذراعتها فاسد انما القسم من الانشاء ثم ضرورة والكشف واسم القسم الاول كما لا يخفى وجبت البذر
 وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسلك الان الناقص صاحب هو
 شيق وان يشوب بالهوى لا يؤثر وان كثر ان على الهوى فيحصل فلكه على فلكه ولان الناقص لا يميز
 بين الطرق المتوصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه او هو خيرا اصل قطر وكذا
 لا يميز بين الاتعادات الخلقية للطلبية والميزانية طريق الجدية عن طريق السلوك فربما كان يستعد الطائفة
 مناسبة بطريق الجدية غير مناسبة بطريق السلوك تبارا والناقص يعلم التميز بين الطرق وبين الاستعداد
 الخلقية مسلكا في السلوك تبارا فاضل عن الطريق في فاضل فاشيخ الخليل والارادة في الاستعداد

وتسليكه اخرج اولاً الى ازالته ما اصاب من السالك ان اقصر اصلاح نفسه به ثم انعم الله به للصالح المتساب
 لا تستعلاوه في ارض الاستعداد فنبئت نباتاً مثل كونه طيبة لشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء فسبحت
 اشبع الكمال المكمل كبريتاً مفرطاً ودار وكملة شفا وروى بها نزل القضا وتبين الله سبحانه واياكم على ما واد اشترع
 المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية فهو ملك الامم ودار النجاة ومن لا السعادة قوله ما قيل بالاعتناء
 محمد عربي كايروي به وروى است، كسي كذا كذا في شئ فبست خاك ببر لروى ونعم المقال على صلوات
 سيد المرسلين تسليمة وتحية وبركة كل العبد ان الاخ الصادق قد نال علياً ثم من اشعر الفضلاء
 من نقيب الشعراء المحترق والجمال من السادات العظام والنقباء الكرام في البيت شعري اجماع على هذا
 الاسم شيخ البين شاعره اسم ينبغي ان يقرن هذا الاسم زيادة ما يغرس الاسد الهيكليك ويكره كل الكثرة
 لان هذا الاسم وساه مفضوضات لك سبحانه ورسوله عليه الصلوة والسلام لمسلمون مسودون بوفرة
 اهل الكفر والغفلة عليهم فالتعاشي عن مثل هذا الاسم البقيع واجب وواقف في عبارات لبعض المشرك قد شغل
 تعالى اسمهم في غليات السكر من الكفر والتحريض ضد الأزار والاشكال ذلك فنصرف عن الخطأ
 ومحمول على التأويل فان الكلام كاري يحمل ويصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بعلبة السكر
 ارتكاب هذه الخطوات مع ان كافر حقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند كاريه ولا روى السكر
 غير ضروري لتعليقهم لاعتدائهم ولا اعتدائهم الى الشرع لان كل شئ ممنوعاً وقتاً خاصاً ومع ذلك الشئ في ذلك
 الموسوم وقع في موسم آخر والعامل لا يقبض احد على الاخر فالتمسوه من قبيل ان يغيروا الاسم بغيره
 باسم خير منه وكثير بالاشكافانه لوقوع حال المسلم ومقاله وانساب الى الاسلام الذي هو الدين الحق
 عند الله سبحانه وعنده الرسول عليه الصلوة والسلام واعتنا بغير التهمة التي امرنا بالاعتناء اقول ان يوضح
 التهم كلام صاوي الاعراب عليه قال سبحانه ولعبد مؤمن خير من مشرك والسلام على من اتبع الهدى مكتوباً
 بسنت وجهي ارم رسول الى محمد طبع خان في بيان ان الصوفي كائن من وان تعلق القلب
 لا يكون بالخرن لحد وان فهو المحبة انية سيدهم استور الايام والافانم من المحبوس والحق بين عباده
 المقربين وعجافه الابرة كذا بين الاوليا لم يتكلم بين الاوليا والمزج بين المحبوس والحق بين عباده
 سبحانه وعا فكم جوده سيد المرسلين عليه الصلوات والتسليمات انزاع عن غفلة الى ان يفتت

هذا هو الحق لا اله الا الله محمد رسول الله

ملحق بالامر العبد ساجدة ولم يدركه الله تعالى وقد سئل فيكون هو مع الله جل سلطانه وان كان ظاهره
 مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شأن العصفور الكائن البائن اي الكائن مع الله سبحانه والباين من
 الخلق حقيقة والاول الكائن مع الخلق صورة والباين منهم حقيقة والقلب لا يتعلق بمحبة اكثر من احد فاما نيل
 متعلق المحبة بذلك الوجه لم يتعلق باسوة محبة وما يرى من ان له مودة وتعدو تعلقه بمحبة الاشياء المتكثرة
 كماله والولد والرياسة والهج والرفعة عن الناس فتم ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا ونفسه
 ومحبته هو لا يرفع محبة نفسه فان هذه الاشياء لا يربطها الله بالانفس فاذ انت محبة مع نفسك فانت محبة
 بالبنية ايضا فلهذا قيل ان المحبة بين العبد والرب هي نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير
 للعبد حتى يكون محبا وانما امر العبد هو نفسه فلا يجرم يكون المحبة هو العبد لا غيره فاما نيل العبد عن
 نفسه كناية لا يكون الرب موده ولا يسع محبة سبحانه في قلبه هذه المودة القصوى لا يتحقق الا بعد الغنى والطلاق
 المنوط بالحق الذاتي فان رفع الظلمات ليس الا تصورا لا بطولع الشمس بانفرد فاذا حصلت ملك الجنة
 المعبر عنها بالجنة الذاتية مستوحدة المحبة انعام المحبوب والامانة فمحصول الاخلاص فلا يعبر به الا بالاصل
 من طلب الانعام ورفع الايام لانها عند سور ودرجته المقرين فان الابراهما يعبدون الله خوفا
 وطعنا وبالحاجات الى انفسهم لعدم فوزهم بعبادة الجنة الذاتية فلا يجرم يكون حسنات الابراهميات
 المقرين من حسنات الابراهميات من وجوه حسنات المقرين حسنات محضه
 فتم من المقرين من يعبد الله خوفا وطعنا ايضا بعبادتهم بالبقار الاكمل وتسلمهم بعالم الاسباب لكن
 وطعنا غير المعين انفسهم بل انما يعبدون لمعالي رضاه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون
 الجنة لانها محل رضاه سبحانه لا سخطه انفسهم وانما يستعينون من النار لانها محل سخطه تعالى لا دفع
 الايام عن انفسهم لان هولاء الكابر محزونون عن رتبة الانفس صاروا انما يصيبون بفسادهم وهذا الرتبة
 اعلى من بين رتب المقرين واصحاب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققة رتبة
 الالهية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من كمالات
 مقام النبوة فلا يكون هذا التكميل خلافا للاول رتبة الله سبحانه محبة هولاء الكابر محبة مستطيلة
 عليه على الله واتباعه من الصلوات افضلها ومن التسلية اكملها فان المراد من حب السلام ولا دخر

حصل الشوق الذي زال بزوال الايقال ان مراتب الوصول لا يقطع ابداً لا بد من فتيقن بعد تلك المراتب فيتمتع
 الشوق لا انقول عدم انقطاع مراتب الوصول معني على التفتيش في الواقع في الاسماء والصفات والاشياء
 والاعتبارات وبذلك السالك لا يتصور في حقه نهاية ولا يزول عنه الشوق بل هو ما نحن بصدده هو المنتهي الوصول
 الذي قطع تلك المراتب بطريق الاجمال انتهى الى الايكال التعميم عنه بعبارة قدينا اليه باشارة فلا يتصور
 ثم توقع اصلاً فلا جرم يزول عنه الشوق والطلب في حال الخواص من الاولياء لانهم الذين عرجوا عن صفات
 الصفات ووصلوا الى حشرت الذات تقاً وقدس بخلاف السالكين في الصفات مفصلاً والساكنين
 في الشبوات مراتب فانهم محبوبون في التمجيدات الصفاتية لا بد من مراتب الوصول في فهمهم لا
 الوصول الى الصفات والعروج عنها في الذات تعال لا يتصور الا بالسيال الاجمالي في الصفات والاعتبارات
 ومن وقع في الاسماء بالتفصيل حش في الصفات والاعتبارات ولم ينزل منه الشوق والطلب لم يفارق
 عنه العبود والتواضع فاصحاب الشوق التوحيدي لا اصحاب التمجيدات الصفاتية وليس من التمجيدات انما
 بهم نصيب ما دام في الشوق والوجدان قال قائل معنى الشوق من الله سبحانه وليس من سبحانه فيتمتع
 ش ما قلت ان الشوق بها يتم ان يكون من قبيل سفة المشاكلة وذكر ان الله فيه باعتبار ان كل
 ما ينسب الى الغزاة بما هو شريد وغالب على ما ينسب الى العبد الضعيف في الجوانح على طريقة العلماء والعبد
 الضعيف في جوابه وجوده ان تناسب طريقة الصوفية ولكن تلك الاجابة تقتضي نحو من اسكر وبدون
 لا يحسن بل لا يجوز لان السكاري معذرون وارباب الصم سمعوا ان وحالي الان الصم والصرف فلا يتم
 بحالي انما هذا الحمد لنداء آخر أو الصلوة والسلام على نبينا وسرنا مكتوب بسبب منصفهم
 خواصهم صدور يافت در بيان مدعى طريقة نقشبندية وعلى نسبت اين بزرگواران قدس الله تعالى
 الله رهم الله صلوات الله عليهم اجمعين اسطفي محبت نامه گرامی که از روی کرم نازد این شخص گفته بودند
 وروايت استيع و سرگرديد سلامت مني خود که تصديق ایشان بدينه بغير آنکه ما هي اين سلسله نقشبندية
 نمايد خود ما در عبارات کابر اين سلسله عليه سس الله تعالى هر چه واقع شده است که نسبت ما فوق
 که نسبت به است نسبت به حضور و الحامي نوستند و حضوري که بزرگوار ایشان معتبرت حضور في عيبت است
 که بزرگوار داشت نموده اند بر نسبت اين عزيزان عبارات افزا داشت باشد و يا داشت که فهم قاصر واقع

المهدی و زینک بری النبی المصطفی علیه و علی الذین الصلوات افصلها و من الثنایات اکملها منیدانم چه تویم
 اگر سخن از جناب مقدس مولای خود تعالی و تقدس بر زبان می آیم محض کذب و افترا کرد و با شتم جناب
 کبرایی و از آن بلند ترست که زبان زد و مثل من هرزه گوی کرد و چون از بچون چه گوید محدث از قدیم چه
 جوید کافی و در لاسکانی تا چند پوید چپا و از بیرون خود چیزی نذر و در اوری خود گزری نذر **۵**
 و نه گریس نیک و پس بد بود اگر چه بگری نگ زد و خود بود یعنی هم در سیر نفسی که نهایت کار میسر شود
 است حضرت خود بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره و الا قدس فرموده اند ازل بند بعد از فنا
 بقا چه بیند و خودی بیند و هر چه می شناسند و خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود است و فی انفسکم
 افلا تبصرون پیش ازین هر چه که هست و اعلی آیه فانی است که حاصلش میجاسلی است اطلاق لفظ جاس
 نسبت به حصول اصل مطلب است و الا ان نیز از جمله شرایط و مقدمات باشد و انفسی کس و تو هم نفی و از اد
 رنگ شهوتی صوری که در نفس تجلی است تخیل کند حاشا و کلامی صوری هر قسم که باشد و اعلی
 آفاقی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود انفسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت لرتگیال
 است و اطلاق لفظ شهود در مقام از تنگی میدان عبارت است و الا همچنانکه مطلب ایشان همچون
 و همچگونه است نسبت ایشان آن مطلب نیز همچون و چگونه است چون را بچون را نیست و نفی
 اتصالی بی تحریف بی قیاس است الناس با جان ناس و لیک گفتیم ناس را ناس است ناس
 غیر از جان جان ناس نه و و نشان تویم اتحاد شهود و انفسی باشد و صوری که در حصول بقای حضور
 است در هر دو مقام چه تجلی صوری منفی نیست اگر چه فی الجمله منع قیدی از قیوس نماید اما اتحاد فنا
 نیز ساند پس بقیب وجود سالک و آن تجلی حاصل است و سیر انفسی بعد از فانی است و بقای کل
 پس لا جرم قلت معرفت و تفرقه در میان این دو بقا نمی توانند که ادعا بجا حکم اتحاد می نمایند اگر معلوم
 کنند که بقای فانی نزد ایشان معبر به بقای بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی می
 گویند شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کسی گوید که بقا بانه عبارت از یافتن خود است معین بقا
 و تقدس چنین است اگر انیمنی از بعضی عبارات انقوسم متعاد شود و از جواب گویم که این تعاد
 مقام بند بعضی را بعد از اس تهلاک و انحلال است و بعضی فانی است دست می برد و لا یقتضی تدریج بلکه

قدس الله تعالی را بر تمام اشیاء برساند و این پیش از فنا است این را زوالی متصور است
 بلکه واقع است گاهی او را از وی می ستانند و گاهی باز میدهند و بقای کبد از فانی تمام است از زوال
 مصون و از خلل محفوظ است فنا ایشان فانی دایمی است و عین بقا فانیست و در عین فانی بقا
 و بقا که زوال پذیرد از جمله احوال و توفیق است و در این بگویند که چنین است حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 فرموده اند وجود عدم بوجود بشریه عود می کند اما وجود فنا بوجود بشریه عود نمی کند
 پس آئینه وقت ایشان دایمی باشد و حال ایشان مری بل لا دقت لهم ولا حال کار ایشان با وقت
 اوقات است و معالیه ایشان با محال احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال
 و وقت گشت از زوال محفوظ ماند و کمال فضل البدیویتی من یشاء الله و الفضل العظیم کسی گمان نکند
 کرده ام وقت باعتبار بقای اثر بوقت از تعیین غیره اطلاق کرده اند لایزال الدوام بعین الوقت والاستمرار
 النفس المحال ان الفکر لا یثبث من الحق شیء بل نقول ان بعض الفکر انهم یخمن تطویل بنامید بهر
 اصل سخن آیم گویم که چون مجال سخن در فضای قدس ایزدی جل شانته نیست پس از مقام بندگی
 و ذل و انحسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادا و طایف بندگیست و اگر در ابتدا از وسط گفتار
 و مجتهد اند مقصود قطع تعلق است از مادیات و در جانب دس جل سلطان عشق و محبت هم از مقام
 نیستند از برای حصول مقام عبودیت از بندگی خلاص شوند و قوی شود که اگر فانی و بنده گ
 غیر از تعالی تمام خلاص شود و عشق و محبت و رسیدن به قطع پیش نشین پندارند خدایت مرتب ولایت
 مقام عبودیت است در درجات ولایت فوق عبودیت مقامی نیست و تقیام خود را با مولای خود هیچ
 مناسبتی نمی یابد الا الاحتیاج من جانب و الاستغناء الا تم فاما و مقتضی من جانب با موصوفه
 تعالی و تقدس زانست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او و صفات
 و افعال خود را با افعال او سبحانه هیچ وجه مناسب و اندام خلق غلیظ هم از جهت مناسب است از جهت تنوع
 بیند او را سبحانه خالق و خود را مخلوق میداند پیش ازین هیچ چیز است نمی نمایند توبه فعلی که محسوس
 را در ایشان راه دست می دهد و فاعل برحق را سبحانه نمی یابند این بزرگواران میدانند که خالق
 این افعال کمیت را با شرات افعال که این سخن خود نزدیک است که بنده قدر رساندن را به تعالی و اتم

این اشیائی واضح گردانیم مثلاً شعبه یابی در پرده شش صورتیهای جاوید در حرکت می آید و افعال
غیریه در آنها ایجاد می نماید چنانکه بی‌الیه و بی‌سود می آید که ماعلایین افعال در آن صورتیهای جاوید آن
شخص پرده نشین است اما با شش این افعال بهمان صورتی که بی‌سود می آید که صورتی متحرکست نمی گویند که شعبه
محور است نفس الامر درین حکم متحرک نشین افعال انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات همین حکم مطلق اند و حکم بود
فعلی از جمله یکایات است بل اشیائی الصریح ان الفاعل متعبد و خالق الافعال واحد و هم چنین است معلومی
که در توحید وجود گفته اند بنی آن سگ وقت و غلبه حال است علامت و مستی علوم که ازیه مطالبقت
باصح علوم شریعی اگر بر توحید درست از سگ است و انجی ماحقته العماز من الی السنه و الجمعه و ما سوی ملک
ما از توحید الهی و سگ وقت و غلبه حال این تمام مطالبقت در تمام بود پدید میست دریا و از این نوعی از
سگ استحق است که اگر یک شیخ این عجب شود شخصی از خود گفتند قدس سره سوال کرد که مقصود
از سگ چیست و مورد ما معرفت اجمالی تفصیلی کرده و دست انداز که شخصی شود و فرموده که ما معرفت زاده
بر معارف شریعی حاصل کند اگر چه بر راه آموز زاده بداند یا اگر نه نهایت کار رساند آن زاده را بسیار مشهور
میگرداند و بهمان معارف شریعی و به تفصیل معلوم میگرداند و از ضیق استدلال بر فضای اهلان و شش
این عجب که بنی علیه الصلوات و السلام آن علوم از روی می گردانند و از این بزرگواران بطریق الباطن از اصل
اختصاصی علم این علوم را از شریع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند بهمان علوم چنانکه انبیا علیهم
الصلوات و السلام حاصل بود و تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهمان پنج حاصل شود و حاصل و بهینه و زیاده است
باقیم کمال از اولیاء الکمل بعضی ایشان را بعد از قرون تسلط و اولاد از متباعد و انتخاب سیف را نیز بهمان
بود که یک سگ اجمالی است و اشیائی را تفصیل بر نویسم اما که مذکور است که در شایع حکمت مذکور می جل ساطع
این بوده باشد و السلام مکتوب سی و یکم شیخ عوفی سرور یافته در بیان حقیقت ظهور
توحید و قرب و محبت ذاتی او تعالی و تقدس و کثرتش از بی‌انجام با بعضی اسلوب و اجوبه
که بعد از تحقیق انقیاد دارند شنبه الله سبحانه و تعالی علی شایع بر سید المرسلین علیه السلام و علیهم
السلام و صلوات افند و من التسلیمات که در محبتش این ایشان بود و نقل کرد
که یکی از روشنان میان شیخ نظامها نیرسی در آن مجلس از فیض مذکور ساخت و گفت که او

او انکار وحدت بود و میاید آن شخص ناقل این حقیر انما منوره که بخت حقیقت در باب بخدا ایمان ایشان بزرگوار
 ازین نقل آنچه فکر نگردد و در سوط حقیر که آن بعضی اهل علم اجابت مسوده بجهت کلیه منصف گشته اند و اما که مستحق
 انور روی باشد سر این توحید بود و الذقیر قدس سره بطاهر روحین شریفه اندر سبیل دوا همین طریق متعال
 داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه ای گشته اند و بکمال انصاف نصف الفقیه فقیر
 ازین شریک روی علم خط وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحان و تعالی بعضی که در خویش بخت شاد و پایا
 حقایق و معارف گاهی میگردید این رضی شینا و مولانا و قیمتنا محمد الباقی قدسنا الله تعالی سر رسانید و
 ایشان بقیه طریقه علویه عقیده تعلیم فرمودند و توجیه بلیغ بحال این سبکین میروا شدند بعد از مرگ ایشان
 علیه السلام مدت توحید وجودی منکشف گشت و علوی درین کشف پیدایش علوم و معارف انبیا مقام فرود
 ظاهر گشتند و کم قیض از وقایع انبیه مانده باشد که از انکشف نگردانید و حقایق معارف منجی محلی
 ابن العربی را که مبنی الایح ساخته و نقلی ذاتی که صاحب مصوص از زبان فرمود است و نهایت عروج
 جز آنرا می ماند و ایشان آن تعلیمی می گوید و ما بعد از الامام الحضر بان تعلیمی ذاتی شریف گشت و علم و معارف
 آن تعلیمی که شیخ مخصوص بنجامت الولا میماند نیز تفصیل معلوم شد و سکوت و غلبه حال درین بود
 بعدی رسید که بعضی نیز ایضا که بحضرت توحید نوشته بود این و بنیت که اسرار سرکست نوشته بود و یا
 ای در نیا کین شریعت اعما می است و ملت ماکا قومی ملت ترسای است و کفر و ایمان ازین و روی آن
 پری زبانی است و کفر و ایمان و از راه انجیای است و انجیل نامت و یکیش از راه و بنیون
 انجاسید ناگاه عنایت بیعت حضرت جل سلطان از پیچ غیب سوره ظهور آمد و در روز بوش
 بیچونی و بیچگونگی را بر نداشت علوم سابق که غیب از اتحاد و وحدت وجود بود و مانده و بنیون و فرزند
 و احاطه و سر این و قرب معیت ذاتیکه در مقام منکشف شده بود و سر در غیب و بنیون و بنیون معلوم
 که صانع اجل شانه با عالم ازین سبتهای مذکور هیچ ثابت نیست ماطه و قریب و تمام علیه است
 چنانچه قدر اقصی شکر الله تعالی میگویم از سبحانه با هیچ چیز حق نیست او است و تمام و سر
 و عالم عالم او سبحانه همچون بیچگونگی است و عالم اسرار سر در غیب و بیچگونگی است همچون ازین و بنیون
 نتوان گفت واجب تعالی تا عین ممکن نتوان خواند و یکم بر گزین حادث نشد و منتهی العلم

عین نیاز عدم زلزد و انقلاب حقایق محالست عقلا و شرعا و حجتی بر ذریه متنع است اصلا و ایضا
 طبعیست که شیخ محی الدین تابعان و ذات واجب تعالی را بجز اول مطلق می گویند و محکوم علیه حکمی نمی
 دانند مع ذلک حاط ذاتی و قرب سمعیت و امتیازات می نمایند و اعموا الا حکم علی الذات تعالی و تقدس
 فاصول و قاله العلام من اهل السنة من القرب العلمی الا حاطه العلیه و در زمان حصول علوم و معارف
 مشرب توحید و وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که در این توضیح امر دیگره ایالی تر نمی یافتم و تبصر
 و زاری و غامیکه و انیمیت زائل گردد و آنکه محجب تمام روی کار را زائل کنند و حقیقت کما فیهمی مخفیست
 معلوم که علم بر مایه کمالات صفاتی است و مجالی ظهورات اسمای اسطر عین ظاهرست و ظل عین
 اصل نه چنانکه در سبب توحید وجودی است این بحث مبتنی واضح کرد و مثلاً عالمی و ذوقی نیست که
 کمالات متوعده خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و صفای می ستخته خود را در معرض ضوع آرد ایجا و حروف
 و اصوات نمود و در مایه ای آنها آن کمالات مخفی را ظاهر ساخت در صورت نتوان گفت که انجیر و
 و اصوات که مجالی و مایه ای آن کمالات مخفیست و اند عین آن کمالات اندامی محاط آن کمالات بالذات
 یا قریب اند از آنها بالذات با سمعیت و از یکلی نسبت در میان الیه و ملولیه است حروف و اصوات
 و دال شین سینه آن کمالات و آن کمالات بر طرفت طلاق خود از آن نسبتها که پدید آمده است
 از روی او نام و خیالاتی نمی یخفید از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن
 کمالات و انجیر و اصوات مناسبت ظاهره و منظره و ملولیت و الیه تحقیق است همین مناسبت
 بعضی بواسطه بعضی عرض باعث حصول آن نسبتها می و همیه میگردد و نفس الامر آن کمالات انجیر است
 و ملولیه است انجیر فی غیره و علاقه الیه و ملولیه و ظاهره و منظره نیست عالم علم بوجود و صانع و ذات
 تعالی و تقدس منظره است مظهر کمالات اسمای و صفاتی او را سبحانه و تعین ملاقه بعضی بواسطه بعضی
 علم برض باعث بعضی احکام و همیه میگردد و بعضی اکثر مراقبات توحید برین احکام می آرد که صورت آن اقرار
 و تغذیه نفس نمید و بعضی دیگر اعلم توحید و تکرار آن نحوی از ذوق آن احکام می بخشد و این و صورت
 توحید معلومند و داخل و ابرو علم بحال کاری ندارند و بعضی دیگر انتشار این احکام اندر محبت است که بواسطه
 استیلا ی حب محبوب غیر محبوب از نظر محبت خیزد و جز محبت هیچ نمی بیند و آنکه نفس الامر غیر محبت است

نیت که آن مخالف حق و شرع است و گاهی هم بجهت نیت حکم باطل و قبیح است اگر چه غیر متوجه به اعلیٰ
و قسم سابق است و داخل در حالت چندین طایفه نفس الامر و کلمات شرعی است و تطبیق آن بشریت
نفس الامر مختلف محض است در رنگ تکلفات باره فلسفه کلاسیک اسلامین اینها نیز هند که اصول فاسده خود را اقتباز
شرعی طایفه سازد کتاب خوان الصفا و مثل آن زین قبیل است غایه مالی ابا خطای کشفی حکم خطای دیگر
و اگر کلام است عتاب از آن مفرع است بلکه یک و چند درجات صواب حق است تحقیق است نه قدر تفاوت است
که مقتدران مجتهد حکم مجتهد دارند و در جرات صواب تقدیر خطایز باید بختان مقتدران اهل کشف
که معذور نیستند و از درج صواب تقدیر خطا مومند و الهام و کشف بفرج حجت نیست و قول مجتهد بفرج حجت است پس
تقدیر اول بر تقدیر احوال خطا بازنشاست و تقدیر ثانی بر تقدیر اینها خطا بازنشاست بلکه واجب شود و بعضی از سالکان
آرد و برای تعینات گویند نیز بقید احکام سابق است و این شبهه را شهود و حدیث و کلمات باید و اند
از آنکه در تعبیری و تقدیر که چون و چگونه است هرگز برای جونی گنجی و در محالی چندی نیاید لاسکافی
سکان گنجایش نزد و چون از این دایره چون باید حجت لاسکافی را مادی مکان باید تولید و آنچه در احوال
و انفس میده میشود آیات و نیکبانه و تعاد و تقدیر قطب دایره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس
تعالی مفرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شود از شیخ آن همه غیر است بحقیقت که در لافعی آن باید و صیبت
در نگنای صورتی چگونه گنجی و طلبه گدایان سلطان چکار دارد صورت برست غافل معنی و با آن
گو یا جمال جانان چنان چکار دارد اگر گویند که عبارت اکثر شایخ نقشبندی چنانچنان واقع شده است
که این صریح است در وحدت وجود و قرب و معیت ذاتیه و در شهود و وحدت و کثرت و وحدت و کثرت و کثرت
که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی دوه باشد و بعد از آن از تمیق کم گرانیده باشند چنانچه
این فقیر احوال خود را مقدم نوشته است جواب یک آنست که جمعی با وجود دگرگانی تمام در باطن بجانان حجت
صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است با این حکام و آن شهود و شرف میانه در باطن بکران احدی نیست
و در ظاهرش باطلون در کثرت چنانچه احوال و دل خود خبر دارد و است در احوال انکی توب و تحقیق انجواب
تفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است تا عیاق حاصل را دینی از پنج نیکو نشان
گفته شود که چون و نفس له وجودات متعدده باشند و قرب حاصل ذاتیه نباشد و شهود و وحدت

و اکثر سلطانان و قباایل و پادشاهان و حکام این بزرگواران کافرباشند و غیر مطابق واقع نفس الامرست زیرا که جواب گویم
که این بزرگواران باز نه شود و خود را هیچگونه در رنگ آنکه شخصی حکم کند یا که صورت زید را در مدت دیدن
این حکم غیر مطابق واقع نیست چه در مرتبه تصدیق اندیده است چه صورت در مدت اصلانیت نادیده نبود
آن شخص را در حکم عرفا کذب گویند پس در مطابقت نفس الامر نباشد که او در حکم خود است و علامت کذب از وی
است بخلاف سابقا مقصود از اهل احوال که شایان است از آنکه استناد است که او قبول وحدت وجود بود و
آنکه شافیه است و از روی تقلید و اگر آنکه استقامت است و از راه استقامت است و از راه غیر محبت نیست جواب
دیگر از برای دفع شبهه آنست که از اول عالم با یکدیگر بعضی امور را دارند و بعضی میان و بعضی است آنکه ممکن
و اجتنابی و تقدیر بعضی امور و عده چند بالذات متنازع پس بر بعضی عده محبت با اهل امتیاز از نظر تحقیق میگردد و با
در نظر میاید پس بصورت آنکه بعد از آنکه یکدیگر را که مطابق واقع خود بود و کذب اصلا محال خواهد بود و از اول عالم
شکل از اینجهت قیاس باید کرد و السلام مکتوب سی و دوم به من از اسام الدین احمد در یافتن در بیان
کمالی که مخصوص صاحب کرامت است رضوان الله تعالی علیه من از اول عالم که آن کمال مشرف شده است محض
نمودی زیرا که بطریق خود یافت و آن کمال فوق سیه جاذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صنعت بتلاش
است و از اولی آن بتلایع انظار است زیرا که همان طریقت همان موجب نقصان است مریدان تو که از کمال
ساز و مایه نیک است و اتفاقات نامه اگرمی و دریافت الله سبحانه و تعالی و از اول عالم که از اول عالم
و بتقدیری که تو سیکر ندی باری به هیچ خاطر خود شادی کنم و از عدم دریافت به تفصیله به دیگر علیه الرحمه
نوشته بودند و سبب از آنجا بود و ما شرح امثال این سخنان بطریق تجربه یکدیگر میسر نمائید تا
در فهمی چند آید و از آنجا بود که اگر خصوصیت به حسن ظن باطل است محبت به هیچ که باشد در کاست و بدو فرط
و تقاضا آسوده بشی باید و خوش منبانی و اما تو حکایت کن از هر چه از آنجا که سوالی از جوابی باید از تقدر
و امی نمای که به تقاضای لغو و معارف دیگر است و احوال و ملوچ و دیگر مقامی مناسب و از توجه است و در
مقام دیگر تفاوت و نماز است مقامی مخصوص به خود است و مقامی بسلوک و مقامی باین هر دو دولت محبت
و مقامی است که از هر چه جاذبه و سلوک جلالت زجده بر با و ساس نه سلوک از آن تعلقی ان مقام پس شکر
است اصحاب آنست و تو علی اله و علیهم من الصلوات افصلها و من التسمیات آنها با مقام متنازع و از این

و این دولت عظمی شرف صاحب مقام انبیاء تمام است از ارباب مقامات دیگر شاهنشی با کمالات
 کمتر از این خجاست مقامات دیگر که باید که شاهنشی دارند و بوجهی این نسبت اگر شرف صاحب اکرام در حق
 مهدی علیه السلام بر وجهی ظهور خواهد یافت انشاء الله تعالی از شاخ طریقات محکم السلام بجا نماند که این از مقام
 خبر داده گفت که از علوم و معارف آن سخن که در باب اول از فضل الله یوتیسین بنیاد الله و الفضل العظیم غایتی است
 اصحاب اکرام این نسبت غریب الوجود و اول قدم به ظهور آید و در محال میرسد و دیگری را اگر این دولت شرف
 و بر قدم نسبت است اگر مقام ترتیب و بعد از قطع منازل جذبه سلوک علمی علوم و معارف آنها باین دولت عظمی مستعد
 خواهد شد و از این ظهور این نسبت مخصوص بر یک صحبت سیال شریف است علیه علی الاصولات و التعمیات و البکات
 و التیات اما تا نوزد بود که از متابعت نیز که این باین حرکت شرف سازند تا صحبت و نیز در تبادیل به این
 نسبت علیه که در فیض روح القدس از باز مدفن آید + دیگر این هم بکنند آنچه میسر میسر و در وقت این
 نسبت به این مخرج الهیاتی فی البدایه تحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه سلوک تحقق است زیاد و برین که پیش
 ندارد و ششهر و سن بعد از باید که صفاته و کمالاتی که در احوال بعد از این کمالات واقع شد و از جانب متعالی
 مظهره بین تمام دریافت شد از مقام انشاء الله تعالی در معرض ظهور خواهد بود و به وسع جاده الموفق و رایت
 یاران فنی فرموده بودند این تغییر از زلات ایشان و اگر این حق سبحانه و تعالی هم الامین است عفو نماید اما
 یا این نصیحت نماید که در حضور و غیبت و مقام از نباشد و تغییر و ضلح کند از ان الله الایعز بالقوم یعنی
 ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوراخا و دل و ما هم من و نه من ال در باب میانک شیخ الایام و نه صبا
 نوشته بود در تغییر از هیچ مضاعفیت اندازد از تغییر وضع خود را الیه و کار است که اندک توبه شایسته
 فرع از نیست بهر تقدیر تغییر از جانب خود در مقام ارشاد است باین دیگر ایشان دانند و دیگر سر از نزل خود
 تصور نمایند علاقه محبت است هم که از ان تغییر است که با موعظه غیبت که در زیاد و جنوب و در
 مخدوم زاد و اسرار اهل بیت بعد از مخصوص اند بعد از تسوید این رفیع عالم رحمت که طبعی باب زلات ایشان
 و عفو از ان واضع تر نویسد که در احوال ابهام است تا چه مفهوم شود و مخدوم و محض بر تقدیری مطلوب و مستحب است
 که انجماع احوال و ضلح را بداند و در مقام خلاصت باشد و الاغصه که جایش ندارد و نوشته بود مذکر و مذکر
 این مقام را بشا به انجماع شیخ الهی و سر به بودند این سخن بیانی می طلبد اگر هر دو را بمعنی گفته اند

که خدمت فقر و این جور و نه گفت و از آن زمان اینها خبر داده باشد که اگر اینها یعنی گفتند که اینها
 بگفتند و در مقام شجاعت بشیند و منوع است و در مرتبه نیز از لافاقت بعضی حضرت ایشان فرموده بودند که شما بخوبی میدانید
 که شیخ اهل دار جانب یافته بعضی طالبان شغولی بگوید و احوال بعضی بهار ساد که با کتاب حصه و طریق و شش
 گفتن احوال پرید نیست تغییر نیاب هم متوقف بود چون ضرورتی تغییر کم آنقدر تجویز نمود این قسم تبلیغ
 از جنس سفارت محض است علی الخصوص که منتهی بر ضرورت باشد و ضرورتی قدر بقدر کس استعارت هم مخصوص
 حیوة ایشان باشد که از حال ایشان شغول گفتن حال طالبان پرسیدن داخل خیاالت نوشته بودند
 که نسبت به روشنگری باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان نپذیرد و محمل مستعد بلاق افکار است نحوی که سبب
 وضع کرده بود و انکار متاخران آنرا ده چند زیاده کرده است بهمان نسبت از آن خود عین نقص است نسبت به حضرت
 نوابه عقیدت داشتند و زمان حضرت خواجه علی الخالق نبی و قدس الله تعالی هم علی هذا القیاس است مخصوص که نسبت
 فوجیه او بعد از تمکین این نسبت بوده اند و آنرا تمام نمیدانستند که اگر حیوة و فاسیک و زاده حلا و ندی خل سلطان این
 را تا بجای می پذیرد کردان در عدم زیادتی آن استانیست و تغییر نیاید که این نسبت به طوبیاتی خود را انداخته و نسبت
 علاحد او به نسبت ایشان اساس غلطه این سخن کرد و حضور ایشان شخص نده و شیخ اهل دار تغییر نسبت
 را چه اندک چیست نحوی از حضور قبلی داشت دیگر از هم معلوم است که چه حالت بر پا دارند آن است بکلیت
 تا تغییر هم ملاحظه باشد و اتماع اعتبار از نه که خیالی از صحت ندارد و شیطان چنین قویست از تسوایات و استعانت
 الا من عیله بعد از اینها نسبت نهایی کتب نوشته بود و ندید و اما آن سبب کردان با اختیار نبود چه آنکه حضور
 شده بود و حال آن سبب حال خود است زایل نشده آنرا زایل تصور کردان خیال است و از یک زایل شوند بدان
 حالت کاری ندارد و انگیزی را که میزد و آتش از وی زایل میگرد و بعد از آن آتش هم از وی در وی نمی
 ماند و می توان گفت که هنوز آتش روی کمونست و قیام اعتبار نسبت این سخن اگر کم و زودتر شده است
 و از انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما با الله نوشته بودید و بنده و رت در جواب آن سخن
 گفته شد و الا بی تقریب سخن کردن همیشه شود مکتوب سی و سیوم به ملا حاجی محمد لاهوری
 صدور یافت در بیان عدلیت رسول که محبت دنیا گرفتار اند و علم را و نسیم حصول نیا ساخته و در مع
 علم از کم و از دنیا بی رغبت است از علم را محبت نیا و رغبت در آن کلف چه و جمال نشان خلق اگر چه

از ایشان حصول نوازیست اما علمشان در حق کتبهای ایشان نافع نیامد چندی باین شریعت و تقوی ملت برایشان
 شرب است اما گاه است که این ناید و تقویت اهل فجور و ایاب فتور منسب آید چنانکه سید بن طاووس علیه السلام
 و التلبیة من انما یزید فاجرة و یزید فاجرة و یزید فاجرة و ان الله یؤید الذین بالین و یزید فاجرة و یزید فاجرة و یزید فاجرة
 هر چه باور سزد و گردد و او فی حدیث از ترجمه جوهر است و همچنین آتش که در سنگ و فی موضع است لم از آن آتش حصون
 است اما آن سنگ فی از آن آتش درونی فی نصیحت بکار گویم که انعم حق ذوات ایشان منصرف که حجت بر ایشان
 تمام است ان الله انزل علی ابیهم لعلهم یعلمون ان الله قد بعث محمد بن عبد الله و ان الله قد بعث محمد بن عبد الله
 نزد مصطفی خلیل و خوار است و بدترین مخلوقات پس غرض از لغو و جل خوار ساختن و دلیل او را سب و بغت دادن
 بدایت تنقیح است فی الحقیقة معارضه است بجهان و تعالی تدریس و اوقاتی نافع آید که انصاف و جل و کمال
 باشد و از نشانه حجتی که در ریاست و حصول مال رفعت ظاهر است و علامت این مخلوق در دنیا است به نیت
 از دنیا و اینها علمای کبابین با استلزام و به محبت این نیت گرفته اند از علماء دنیا اندیشا نند علماء سوره و نشر مردم
 بنص و صومین حال آنکه ایشان خود استقامتی دین میدادند و بهترین خلائق را نگاه میدادند و بحسب توانم علی
 شئی الا انهم هم الکافرون و معهود علیهم شیطان فافهم ذکر الله و التمسک بالشیطان الا ان حبل الشیطان
 سسم الفاسد و ... غرضی شیطان تعیین کرد که فاعل شست و اتصیل و افکار
 جمع ساخته اغرض از پدید بعین گفت که علماء سوره این وقت در یکجا با من عظیم کردند و ما از بیم فاعل
 ساختند و اتحق درین زمان هر کسی که در امور شرعی واقع شده است و هر فتوری که در ترویج ملت و دین ظاهر
 گشته است بهر شیوهی علماء سوره است و فساد دنیا ایشان آری علماء که از دنیا بی غیبت اند و از عجب جاه و ریاست
 و مال رفعت آزاد از علماء آخرت اند و در دنیا انهم علیهم الصلوات و التسلیم و بهترین خلائق ایشانند که فدای
 قیامت است ای ایشان از به خون شهیدانی فی سبیل الله و در خون خورند که در پایش سپاسی نماند هر چه در قوم
 العلماء و دین ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت و نظرات حسن آمد و قیامت دنیا و آخرت
 آن مشاهد گشته اند بهر قاعده دیدند و این بلوغ و ازال تشبیه یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند
 شهید و عظمت آخرت نموده و جمال الایزال است و دلیل داشتن دنیا و اینها از ما نرم شود و عظمت آخرت است الا ان
 الدنیا و الآخرة ضربان است و نیست احدی با سخط الاخری اگر دنیا غرض است آخرت خوار است و اگر دنیا غرض است

و ان الله یؤید الذین بالین و یزید فاجرة و یزید فاجرة و یزید فاجرة
 و ان الله یؤید الذین بالین و یزید فاجرة و یزید فاجرة و یزید فاجرة

چون بر فروخت ، هر چه مشوق باقی جلد سوخت ، تیغ لا و قتل غریق براند ، در گزران پس بعد از آنکه
 ما لا اله الا الله باقی جلد رفت ، و شاد باشی ای عشق شرکت سوخت ، و گویا ششم نیز به پا کشید
 لاهوری صبر یافت و بریان گشت شرعیت متکفل جمیع سعادات و نیویر و اخویر است و مطلبی نیست که
 در حصول آن با واری شرعیت اعتقاد یافت در طریقت حقیقت خادمان شرعیت اند و مایه سبب ملک
 حق تعالی در جهان و ایا کم تحقیقه الشرعیه المصطفویه علی ما جمها المصلوات والسلام والتمیحه ویرجم الله عبد
 قال دنیا شرعیت راسته جزو است علم و عمل اخلاص تا این جریسته و تحقیق نشوند شرعیت متحقق نشود و چون
 شرعیت متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که نفع جمیع سعادات و نیویر و اخویر است و صفا
 من الله که پس شرعیت متکفل جمیع سعادات و نیویر و اخویر به طلبی نامه با واری شرعیت در آن مطلب احصیان
 افت در طریقت و حقیقت که صوفیه بآن متمسک گشته اند و در خواص شرعیت اند و در کلی جزو ثالث که اظهار
 است بر طبق این تحصیل آن مرد و تنبیل شرعیت به امر دیگر و ذی شرعیت احوال موجود و معلوم و معارف
 که صوفیه را نشان داده است و بهند از تفاسیر در این علم و در این بابها اطفال لطیفه انحصار
 اینها از شرعیت بدین مقام رسیده که نهایت مقامات است و بهند بهت چه تصور از طی منازل
 طریقت و حقیقت و در تحصیل اخلاص است که مستوفی تمام است است از تجدید است گانه و شاد باشد عارفان
 اگر اینها را در گزران یک ابد و است اخلاص مقام رضای میرا نند که نداشت این احوال موجود از تفاسیر
 شمرند و است عبادت علی الاطلاق است اخلاص را در گزران هم و خیرانی میانند از کمالات شرعیت
 محو و میگردد که علی الاطلاق که این محو هم الیه الله بعد بجهت الیه من یثابرو یدیه الیه من ینیب آری محو
 مقام اخلاص در حصول به ترتیب و اما منوط بر این احوال موجود است و در به تحقیق انعیلم و معارف اینها
 به مقامات مطلوب باشند و سعادات تصوف حقیقت به سبب توفیق الیه هدیه علی الاطلاق المصلوات والسلام
 برین تغییر بیان ده سال کامل در سطح این موضوع انجاس و شاد به شرعیت که این معنی جلد هر گشت
 هر چند از اول گرفتاری احوال موجود داشت و بعد از تحقیق به حقیقت شرعیت مطالبی نظر بود و دیگر بعد از
 عشق که در حقیقت هر که بنظر خود علی الاطلاق که الیه الیه بسبار که در عین حق مغفرت پناهی میان
 شیخ جمال جمیع اهل اسلام باعث خزن و تفرقه است محروم زاد بای ایشان که جانب فقه را نموده

فاخته خوانند والسلام مکتوب سی و هفتم شیخ محمد نیری صدر یافت در توفیق استیاج سنت مدینه
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والتیمه ترغیب حصول نسبت نقشبندیه قدس الله سرهم مرشد شریف
 و حکایت بطیفه کارزوی کرم صدر فرموده بودند مطابعت آن سر و تیغ گردید استقامت ثبات خود بر
 طریق علی نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحان علی ذلک حضرت حق جبار و تعالی کت کار بطریق علی
 ترقی یافته نهایت کرامت و طریقه بن این اشیان که حرمت هر شیئی بر آن نباشد علی مصدر الصلوٰۃ
 والسلام والتیمه این فقیر از قد وقت خودی نویسد که مدتها از علوم و معارف احوال مقامات درک
 این بنیان رخنه و کاری که باید که بغایت اندک سنجارند و احوال روزی نمانده است الا انکه احیای سنت
 از من مصلحتی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام التسلیم نموده آید و احوال و موجد میراب ذوق را کم باشد
 می باید که باطن نسبت نه خواجها و سر الله تعالی سر هم بود است ظاهری حکمت متعالیه ظاهر و
 و تفرین اندر مصرعه کالینت بخیرین همه پیچ و نماز بچکاند و وقت اول ادا نماید الا انکه از سن
 که تا نشت شب بخیر در آن سبب درین امر فقیر بنده است تا نوبت که در تأخیر دارد و در صلوٰۃ و غیره
 و عزیزی است شش است مکتوب سی و هشتم شیخ محمد نیری صدر یافت در توفیق استیاج سنت مدینه
 تقدیر کن من و است از اعتبار احوال و صفات و اعتبارات و در نهایت جبار و ناریگان که چون بچون
 تصور کرده آن گرفتار نماند و در تفاوت اقل و اهل و کایر است بر آن تفاوت علوم و معارف و اشکال
 آن مکتوب سی و نهم شیخ محمد نیری صدر یافت در توفیق استیاج سنت مدینه و یک لحظه تأخیر از در و هر
 ماردون است بخت است تا نماند و تعریف است اگر چه با وصف باشد و انکه تکلیفیات را لا هو و لا غیبه گفت
 و کردار و از غیر مصلحت خواسته از زبان معنی نفی کرده اند معنی مطلق و نفی خاص سترم نفی عام است
 و از آن ذات غریبانه غیر مصلحت تعبیر نمی توان کرد و از غیر تیره و ثبات است اتحاد است و بهرین
 تعلیلت و جامع ترین عبارت السیس گفته اندی است که زبان قادر بر بیان آن بچون و بچگون است علم
 و شهود و معرفت را با و سبانه نیست هر چه می بیند و می شناسد و می بیند و می شناسد غیر از آن که با کفاری بغیر او
 این نفی آن لازم باشد در تحت کلام لا آرد و آورده ثبوت آن ذات بچون و بچگون را بکلام الله می باید
 کرد و این ثبات الا بتعلیل است از تحقیق بعضی را باب ملوک نهایت کار زارید و چون بچون

و بچگون
 است

تصور کرده اند و مشهور و معروف را باور کرده و اندر باب تقلید و تلبس ازینها بهترند و تقلید ازینها مقبول
از مشهور و معروف است علی صاحبها المصلوات و التسلیم که هر دو خط را باورده نیست سفیدی آنجا محبت ندارد
کشف خیر هیچ است مصرعه بین تفاوتها و اگر محبت با کجاء و فی اعتقاد آنها همه یکسانند و اگر اگر جفا
شبه ذات میکنند و نمیدانند که نفس انبات صین آنهاست اما هم مدین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده
است شما که با خداوند حق عبادت کنید و لکن عرفنا که حق معرفت ادا می عدم حق عبادت خود را برست
لیکن حصول حق معرفت عدم ادای حق عبادت خود را برست لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که
نهایت معرفت در ذات شما نشانه جز آن نیست که بهیچونی و بهیچگونگی نشانند ساده ولی گمان نبرد که
در معرفت عام و خاص مبتدی مبتدی مستوی الا قدم زدگویم که او فرق نکرده است سیاه علم معرفت مبتدی
را علم است و مبتدی را معرفت خبری فانی باشد و این دولت جرفانی را میسر می شود و مولوی میفرماید
مشکلی که بهیچکس تا نگردد و فناء نیست و در بارگاه و کیمیا پس چون معرفت و ادای علم باید است
که امر است و ادای دانش متعارف که تعبیر از آن معرفت میکنند و در آن بسط نیز میگردد شهر فراداد حاکم
آخر نیز نیست بهیچ قصه غریبه حدیث عجیب است که الصالحی بی تحقیق بی قیاس است در باب انانیت
یا جان ناس و لیکن گفتیم ناس انسان است و ناس غیر از جان جان انسان است و چون در فانی اقدام
تفاوت ندارد و منتها آن را نیز در معرفت تفاضل باشد که کسی فانی و دیگری است معرفت اکل است
و کسی دون است و فانی دون است و معرفت علی بن ابراهیم القیاس سحران است و سخن کجاست با ستو
ازینجا صلی نامرادی ولی استقامتی و ثباتی و دوی نوشته و از دوستان و دوی معنوی طلب می کرد
مراد مثال این سخنان چند است سیاحت اگر از خوشی تن چو طبیعت چنین و چو دار و از جان و چنین
و اجابت بلند پای طبیعت را میگوید که با چه بگوید و سراسر بیای سحر و فرود آمدن کلمات نماید اگر
میگوید و از میگوید اگر چه هیچ نمیگوید اگر چه میگوید و از میگوید اگر چه هیچ نمیگوید و از میگوید
و اگر چه هیچ ندارد و از واصل است و از واصل است اگر چه هیچی حاصل است در عبادت بعضی کتاب
قدس الله تعالی السیر الیه که مشهور و ذاتی واقع شده است معنی آن نیز از اینهاست
ماریدگان را فهم آن معنی محال است در دنیا و حال بخت هیچ خام و بهیچ سخن کوتاه باید و السلام

عنوان نامه بحکم ظاهر هو الباطن مبین کرده بودند و ما هو الظاهر هو الباطن در سبک اما چون
 که تغییر این عبارت معنی توحید نمی دهد و بعد از فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق و درستی ارباب
 توحید معلوم گشت کل سیه را مخلق از مصرعه هر یک را بهر کاری ساخته اند آنچه برین گسست و ولایت
 و بان حکمت انشال و امر و نهی از او ایست ما انشک الرسول نخره و یا نهیم عنه فانه و انفعوا الله
 چون امور یا خلاص است آن بیضا صورتی بند و بی حکمت فایده تنفیذ شود و لاجرم تحصیل مقامات
 که مقامات عشره مرتبه است باید کرد اگرچه فنا صورت محض است اما مقدمات و مبادی آن بحسب تعلیق دارد اگرچه بعضی
 باشند که حقیقتی اینها را مشرف سازند ولی اگر کتب مقامات آن نماند و بر ریاضات و محاربات حقیقت لا حقا
 سازند هیچ حال ندارد و صورت خالی نیست یا بلو القه المواقف و را باز دارند و باطن اقصان و عالم باز
 گردانند بر تقدیر اول میاورد و مقامات مذکوره واقع نمی شود و از تفصیل تحلیلا اسمی و صفاتی نیز نیست
 به تقدیر ثانی چون در عالم باز گردانند بر تقدیر اول و تفصیل مقامات واقع میشود و تجلیات بنیاد و اشیان
 بسیار در صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقه در کمال فوق و ذللت بطاهر ریاضت است و باطن
 و لذت تحصیل اینکار دولت است اکنون اگر رسیده گفته نشود که چون اخلاص از جمله امورات و اشیان
 الا انشال باشد حقیقت آن بیضا استحقاق نشود پس علماء را برار و صلوات اخبار که حقیقت فاش است
 شده اند بر کار اخلاص ماضی باشد زیرا که گوئیم کف اخلاص اشیان حاصل است اگرچه در ضمن بعضی
 افراد اخلاص باشد و بعد از فکمال اخلاص استحقاق میشود و جمیع افراد و اشیان تکلیف و لهذا گفته شد
 است حقیقت اخلاص فنا صورتی بند و در گفت کف اخلاص فنا استحقاق نشود و مکتوب سیم
 به شیخ محمد خری صمد دریافت در بیان آنکه کار بر قلب است از نمود اعمال صوری و عبادات
 رسمی کاری نمی کشاید و انشال آن حق سبحانه و تعالی از ادون خود و اعراض به جانب قدس خود
 اقبال از رانی فرماید بحسب سید البشر محمد بن زین العابدین علیه السلام المصلوات والتسلیات
 و کار کار بر قلب است اگر دل بغیر از سجاده گرفتار است خراب است از نمود اعمال صوری و عبادات رسمی
 کاری نمی کشاید و استی قلب از التفات باسوی او تمام و اعمال صله که بدون تعلیق در راه و شریعت
 باقیانی نامرئیه و هر دو در کار است و دعوی سلامت قلبی ایشان احوال صله و برین باطل است

تکمیل

و کمال آن سروری با یکدیگر مخالفت ندارد و متلاذذ و غریبان ناگفتن شریعت و از ادای غی خاطرات قبول
 طریقت حقیقت اگر این غی بتکلف و عمل است طریقت است اگر بی تکلف نیست این غی حقیقت است
 اگر طریقت حقیقت تمام و کمال ظاهر گردد که شریعت است پس ساکنان بل طریقت حقیقت و از ادای او
 امور یکبار بر شریعت و یکبار بر طریقت و ظاهر هر دو یکی بر سر وقت و غایت است اگر از آن مقام
 گزینند و بیحوار ندان منافع با کلیه بر تفعیل شود و آن علوم متضاده تمام میباشند و یکبار شریعت و یکبار
 با حلاله ذاتی قابل گشتن و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم است و از این حکم اخاف آراسی عکس
 این حقیقت ایشان با حلاله علی قل فی الحقیقه آراسی علم با صول و است بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار
 ذات حقیقت و تقدس هر یک حکم یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار
 که از آن است و تعالی چون یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار
 سرگردانی محض حاصل و میزبان او از آن بنا قیاس دریا اگر از آن بنا قیاس دریا اگر از آن بنا قیاس دریا
 تقدیر نموده شود که از آن بنا قیاس دریا اگر از آن بنا قیاس دریا اگر از آن بنا قیاس دریا
 میگویند و آن تعین آن که بر بود است و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار
 ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس از علم اهل حق چون در یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار
 بروی زانند است آن تعین هم از آنرا ایشان ثابت شود و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار
 خواهند داشت پس با حلاله ذاتی تعالی گفت پس نظر از طریق آن بود و از طریق آن بود و از طریق آن بود
 صوفیه است و از این علم اهل مصلحت و تعین قیاس است و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار
 با علوم متضاده و کمال یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار و بر یکبار
 است فوق و مقام صافی تمام است علمی که نبی را علیه الصلوٰة والسلام بطریق نبوی رسانید
 است صدقین بطریق الهام تکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام است
 این مخالفت بر مباحث و در اودون مقام صدیقیه بر مقامی که باشد و از این تکشف است و بر یکبار
 در مقام صدیقیه است و بر فوق دیگر در میان این دو علم است که روحی قطع است و الهام
 زیرا که روحی متوسط ملک است و ملائکه معصوم از احتمال خطا و انشیان نیست و الهام از مباحث عالی دارد

آن قلب است و قلب عالم است اما قلب را عقل نفس غوی از تعلق تحقیق است و نفس چند برتر که
 سطحت گشته است اما هر چه که سطحت گشته و در هر گز صفات خود را در هر خطی از آن موطن مجال پیدا
 باید داشت که در انقباض صفات نفس با وجود اطمینان و فوائد و موانع است اگر نفس را بکل از هر صفات
 خود منوع باشد راه ترقی سرودی گردد و روح را حکم ملک پیدا شود و محبوب مستقام خود میگردد و ترقی او
 بواسطه محققان نفس است اگر نفس را غایت ندارد ترقی از کجا شود و سر کائنات علیه من الصلوات است
 و من التسلیمات است که انقباض قوی که از جهاد و کفار و جمعیت میفرمودند جمیع من الجهاد الصغیر الی الجهاد الاکبر
 جهاد نفس را جهاد اکبر میگویند و مخالفت نفس من موطن تبرک است اولی است با کماله او آن غریب
 مهیا که تحقیق ترک هم متصور نیست و همان را از آنقدر زیادت پشیمانی و التماس و تضرع بجهاد قلب حاصل
 جل سلطان دست و در کار کماله را شلاد که سیاحت میبرد و بر اصل سخن رویم تفرست در هر چه
 که اخلاق شامل محبوب یافته میشود و آنچه بر طبیعت محبوب محبوب میگردد و بیان این فرست در کماله
 یحیی بن محمد بن سابع علیه الصلوة والسلام گویند که شیخ میفرمود که محبوبیت از فعلی که عاقل می
 الکمال التیاج حیدر علیه الصلوة والسلام ظاهر و باطن سخن تطویل بخانه میفرمود و نیز جمال سخن چنان
 از جمیل مطلق است هر چند دراز میگردد و زیارتی که در کماله الهی که از الکماله است لعل الله قبل ان یخلف
 کلمات ربی و در جبهه بطنه و سخن بجای گیر باید بر حامل رقیبه عامه الا ما محو حافظ اهل علم است و کتب العباد
 از قلب باب معیشت متوجه عکس گشته اگر توجه بر سوره از کفر نصرت آثار زیادت و نهایت گاهی شیخ میفرمود
 و لطیفه یا مدادی از برای شمار الی حاصل کشف معین که در خدای بود و زیاده تصدیق نمود و مکتوب جمیل دوم
 نیز شیخ در ویش مهر دریافته در بیان آنکه بهترین مصطفی از برای زدودن رنگ محبت او و حق بجانب
 از تحقیق حقیقتی است که صاحبها الصلوة والسلام یسکون الله تعالی و سبحان الله و الباقی که در
 نامانی که بر این تعلقات بر آن و تلوشت محروم و محبوب است تحقیق طریقه تحقیق جامع از رنگ محبت
 مادی و در و جل لا بد است و بهترین مصطفی از آن رنگ تبارک است مدینه مصطفی است
 مصدر بالصلوة والسلام و التوحید که در این بر رفیع عبادت نفسانی و در رفیع روح طمانی است و طمان
 پس تفرست بهنده النبی العظمی و یل من من نده الله و الله تعالی بقیه الامم و جناب اخوی اعوی سید

[illegible]

که به ظاهر بشریعت تصدیق الف یثابند و به توحید وجودی بمعنی مردم آنها افروزی انتم مثل قول ابن منصور
 الحاکم فی المناهج فی زیاده البسطی سبجا و امثال اینها اولی و انست که توحیدیه یهودی فرود آورد و مخالفت
 را دور باید ساخت هرگاه ما سوامی حق سبحانه از نظرشان محقق شد و علیاً تمثال باین الفاظ حکم فرمودند
 و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمی
 کند تا که خود را می بیند و از حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی گوید که اثبات تا کردن نمی می کشد
 و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گویم که از عدم شایسته لازم نمی آید بلکه در انوطن خست حکام بتو بها
 ساقط شده اند و در سخنانی نیز تشریح حق نه تشریح خود که استاده از نظر او رفع شده است بخی با و تعلق نمی
 گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام توحیدیه یعنی را و میسر و چون از مقام
 گزیند و به حق الیقین میرسانند از امثال انکلمات تسمی شده میانند و از حد اعتدال تجاوز نمی نمایند
 درین زمان بسیاری از نظایف که بر بی موفیان خود را و ایمانند توحید وجودی را شایسته
 اند و کمال خجالت نمیدانند و بعلم اربعین بنمایند و از آن احوال مشایخ اربعانی تمجید خود فرمودند و
 مقتدای روزگار خود ساختند و با الیگارکس خود را باین تخیلات را بر داشتند و اگر بالفرض بعضی را
 بعضی از مشایخ با تقدم الفاظی که تصدیق توحید وجودی دارند واقع شده اند حمل آن باید کرد که در ابتدا
 در مقام علم الیقین باینکلمات حکم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از انکلام گمراهانیده اند و از علم
 برده انجی کسی نگوید که اباب توحید وجودی نیز چه بگوید که میدانند که می بینند پس از علم الیقین
 نصیحتی نذر نکرد جواب گوئیم که اباب این توحید صورت مثالی توحیدیه یهودی را دیده اند و انکلیبان
 توحیدیه محقق شده اند توحیدیه یهودی را باین صورت مثالی اوفی الحقیقه پیچ مناسبتیست زیرا که در وقت
 حصول آن توحید حیرت حکم باری در انوطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهود
 صورت مثالی آن توحیدیه یهودی از اباب علم است چنانچه وجه ما علمی کند و نفی حکایت حکام
 از نقول علم حیرت و علم باید که گوییم نیشوندن نیست که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین
 بهره نبرداری صاحب توحیدیه یهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود و مقام معرفت که
 حق الیقین است میرسانند و در انوطن علم حیرت جمع علیه اند و علم حیرت است و پیش از حیرت علم علیه

که بطریق بعید تصدیق نمایند و به توحید وجودی یعنی مردم آنها افزودی التماس قول این مصنف
 الحاصل آنست که باین نیز البطلانی بجا و امثال اینها اولی و انبسط که بتجسید وجودی فروزا و در مخالفت
 را دور باید ساخت هرگاه ما وی حق سبحانه از نظرشان مخفی شد و علیه خیال باین الفاظ تسلیم فرمودند
 و عیاضی سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حق نیست نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمی کند
 کنند که خود را می بیند و از حق میگوید این خود کفر است اینجا گفتی گوید که اثبات ناکردن نفی می کنند
 و آن بعینه تعجیب و بدیت زیرا که گویم که از عدم اثبات لازم نمی آید بلکه در انوطل چیست حکام تمامها
 ساقط شده اند و در سحانی نیز تشریح حق نشود که او تمامه نظر او مرتفع شده است محلی با و تعلق نمی
 گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت است یعنی در مبدء وجود از مقام
 گزراوند و بحق الیقین میرسانند از امثال اینکلمات تسلسل می نمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی نمایند
 درین زبان بسیاری از نظایف کبری صوفیان خود را و ایمانیه توحید وجودی را شایع ساخته
 اند و کمال خجالت نمیدانند و بعلم اربعین بازمانده اند و آن احوال مشایخ اربعانی تخیله خود را در او
 مقتدای روزگار خود ساخته اند و با الهام ساز خود را باین تخیلات را در دست اند و اگر بعضی را صاحب
 بعضی از شایع انا مقدم افاطمی که تصدیق توحید وجودی دارند واقع شده اند و آن باید که در استیلا
 در مقام علم الیقین باینکلمات تکلم فرموده اند و در ذکر ایشان را از انکسار گرانیده اند و از علم
 برده اینجا کسی نگوید که اباب توحید وجودی نیز بجا آید که میدانند که می بینند پس از عین الیقین
 نفسانی اندر یاد جواب گویم که اباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند و انکسار
 توحید تحقق شده اند و توحید شهودی را باین صورت مثالی اوفی الحقیقت هیچ مناسبتی زیر اکثریت
 حصول آن توحید حیرت است که باری در انوطل نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهود
 صورت مثالی آن توحید شهودی از اباب علم است چنانچه وجود ما علمی کند و نفی تکلیف از اینکلام
 از تقوا علم حیرت و علم باید که گنج می شود در این اثبات که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین
 بهره ندارد و باری صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود و مقام حیرت که
 حق الیقین است میرسانند و در انوطل علم حیرت جمع میشود و علم حیرت است و درین از حیرت علم

است این خواب بشناسد و آنچه گرد و شلاخ منصفه در خواب بواسطه ندیده است از تعلیم پادشاه است و از خود را یاد
دید و لازم پادشاه است و خود یافت معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی بود که
و خود دید و اینست که الحقیقه پادشاه است با صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شهو اگر چه
بصورت مثالی باشد از مستعد آن شخص متحقق شدن حقیقت آن صورت خبر میدهد اگر حال بکند و عین
خداوندی جل سلطان شامل حال او شود با انعام بر سر از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا آن که قابلیت
بر آئینش شایسته نامرت نشود بدست پادشاهان زسر و از حصول جمال نشان بهر دنیا بکجا افتادم که
گویم که سبب تخریب معلوم غاصه آن باشد که اکثر انبیا ی نیر وقت بعضی تقلید و بعضی پیروی و بعضی
دیگر عمل متوجه بدوق و لونی البطله و بعضی با لحد و زندقه دست بدارن این توحید وجودی زود آمد و همه
ان حق میدانند که حق میدانند که در دنیا همی طود از زندقه تکلیف شرع با جمیع می کشانند و ملامت است
احکام شریعه بدینانند و با نینجا نوز شوخت و خوش اند و ایشان و امر سر علیه اگر اعتراف و از بعضی
میدانند مقصود است و از شریعت خیال میکنند حاشا و کلام حاشا و کلام خود باشد سجانه من الا اعتقاد
السور طریقتش رعیت عین یکدیگر اندر سر حوی از مخالفت در میان ایشان واقع نیست فرق میان
و تفصیل است و استلال و کشف هر چه مخالف شریعت است از خود است کل حقیقه و در السور طریقتش
شرعی است بر جا و است بلکه حقیقت نمودن کار و است از قضا الله سبحانه و یا لکم الاستقامه علی شریعتنا
سید البشر علیه السلام و الصلوات و التسلیات و التوحیات ظاهر و بالذات معرفت بناهی قبله که هیچ حضرت
نویز و رسالتش را چون گاه مشرب حید وجودی در ششند و در رسائل و مکتوبات خود از اهل ابدار
فرموده اند آخر کار حق سبحانه و تعالی که محال عنایت خویش از انعام ترقی ارزانی فرموده مینا راه انعام
از غریق انیمیرفت خلاصی و او میان عبد الحق که یکبار از مخلصان ایشان نقل کرده که پیش از مر
موت ایشان بیک صفت فرموده اند که طریقت حقین معلوم شد که توحید که چه است تنگ است راه دیگر است
پیش ازین هم میدانم که اکنون یقین دیگر حاصل گشت و این حقیر چندین گاه در حضرت ایشان
انفس رب توحید داشت و گفتات کشفه و تا یکدین طریق بسیار لایع گشته بود و اما غایت خلقت
جل سلطان از انعام گراننده و مقامی که خواست شرف گردانیده و یاده برین موجب است

[illegible]

و خلیفهم و صاحب شفا عتیمم فرموده که ما خلق الله سبحانه و تعالی را بر روی زمین و کافران و کفار و کافران
 المار و الطیلس شهر نماند عیسیان کسی که در و در چنین سیدش بر روی پس ناجا بر صدفان
 پیغمبر سید البشر علیه الصلوٰه و السلام خیر الامم باشد که در خیر امت خیرت نقد وقت این است که زمان
 علیه الصلوٰه و السلام بدترین نبی آدم الاء است که کفر و نفاق نشان حال ایشان ناکدام صاحب
 را با جماع سنت سنی و بنوازد و متابعت شریعت و سزاوار سازند و از قلیل که در توان تصدیق
 حقیقه دین و علیت الصلوٰه و السلام عمل کنیز بر سید اند صاحبان خیر جات که یافتند بواسطه ملک
 است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی بنویسند ایامی در وقت استیلا و معاندان
 سپاسی در وقت غلبه دشمنان و استیلا مخالفان اگر آنکه نزد می باشد نقد نمایان می شود
 و اعتبار کسی که در وقت اسیران ضعیفان در خیر اعتبار می آید و این چون آن در محبوب الاعمال
 متابعان و بواسطه متابعت پیغمبر محبوب و سزاوار شایع اخلاق محبوب و این که کمتر
 محبوب خود می داند و مخالفان از اجابتیاس باید که در شهر محمدی به کار بر روی هر و سر است که کسی که
 خال در شن خنیک بر سر و اگر هجرت نمی بری بدین شهر و هجرت با حق می آید داشت با
 ایشان به ایشان بخاطر عمل و سحر است بعد از آنکه امر و موم نور و زیاده است آن ایام باالی
 آنقدر را در تقویت می داند و بعد از بعضی نه پنجاه اگر اراده خداوندی جل سلطان مسامت نمود و او را
 که شرف ملاقات گرمی می شود و زیاده الحسناب موجب مال است مکتوب چهل و پنج سیزده
 و نقابت پناهی شیخ فرید و دریافت انکه کتب از از حال بر و سنگ خود از خیال فانی نوشته
 بودند و چون تقویت ظاهری رفتار خانقاه منو بخواب سیادت پناهی بود انظار است آن نور
 هر جا سمیت انسان که هم سبب محال است و هم سبب نقصان و بدین که کرده اند از انفس
 شهر مبارک رمضان و ایامی است که شکر الله علیه و تعالی جاریه ای که کرده و سبب حق جیات
 التهنیت و التأسف و التأسف و الايام و دولستان خدای عز و جل و سبب محال است که خدای
 تو ای بقدر سبب تعلق بدن نخوی از مولی آن معیت و انقضاء است که در حق و سبب
 الی العبدین ان معنی است و اگر پس در آن بر جود القادرات اهل ملک است که در ملک است

در بیان شهر نماند عیسیان کسی که در و در چنین سیدش بر روی پس ناجا بر صدفان

در بیان شهر نماند عیسیان کسی که در و در چنین سیدش بر روی پس ناجا بر صدفان

مرشدانان را فرمودی ازین بیان مسفریاد کنن حال پاپس اندگان بیدار گشتند و بزرگان خرد
و ازین جهت قاضی در رعایات اکابر قدس الله تعالی امر را بمشروع و بشمار طریقت که هر کس را در
ایضای آن مجال نیست اما الحمد لله فی الاموال انعام و الله که با وجود انجا و در باور این واقع و حقیقت
این فقره ای سر و بار امری در بعضی هم از این بیت انفس و روایا و عین بود و علیه علی التواصل و
و التسلیمات که سبب انتظام این سلسله علی و واسطه جمعیت به تقدیر گشت آری این نسبت علیه
کوهرین دیار بسیار غریب و اهل آن دنیا ملک اقل قلیل چون نسبت اهل بیت علی بن ابی طالب
بیت مناسبت و شایان تقوی آن هم از اهل آن دهر و آن گشت و آن گشت و آن گشت و آن گشت
همچنانکه شکر این نعمت الهی بر قدر لازم است که در ولایت بر قدر ایشان نیز لازم است که
جمعیت اهل این محل است و جمعیت ظاهر و باطن است و در ولایت این جمیع است بلکه محتاج ترین
خلایق انسان است و این شریعت محتاج او را بواسطه جامعیت آدم است و فخری و در کار است و او تنها
و کار است و بهر چه محتاج است تعلق دارد پس تعلقات از این جمعی که آدم و هر تعلق مستلزم اغراض
از جناب قدس خداوندی جل و علاه است و هر چه این جمیع خلایق ازین راه انسان گشت
پایا خرد است و آدمی و گشت هر چه و هر مقام هر چه و کرد و کرد و باز سکین این فقره است از
همچنانکه هر چه و حال آنکه سبب فضیلت این جمیع خلایق هم چون وجه جامعیت است این راه آینه
و او تمام کرد و آنچه در برای جمیع خلایق ظاهر است و یک ذات اولی است پس هر چه خلایق
از جمیع انسان گشت و در هر چه جمیع وجودات از آنجه که هم او اندکان منتهی بود علیه علی التواصل
و التسلیمات و ابو جعفر علیه السلام و شکر نیست که توفیق خداوندی خود جل و علاه جمعیت ظاهر این
فقره ایشانند و جمیع باطنی نیز حکما و اولی سر لایه بیداری تمام است و چون غایت ناسیه
و صحیفه گرامی و راه مبارک رمضان گشت و در دیانت خلکو فایز گشت که شکر از فضایل این شهر
عظیم تقدیر خوید باید دانست که ماه رمضان بزرگست حبات نافله از نماز و ذکر و صدقه و انشال
است که اگر نیاورد و بار بار وای فرض از ایام دیگر است و وای فرض در نیاورد و بار بار وای هفتا
و ایض است و راه بسیار دیگر کسی که افطار بخاند صایه را درین ماه او را بخند و رقیه و از انش

۱۱
 در حق آنرا سازند و او را مثل اجران بسیار عطا نمایند پس بلکه از اجران صایم نقصان کنند و همچنین
 کسی که در خدمت ملوک تخفیف نماید و حق سبحان و تعالی را بخشد و آنرا گردانند از انش و رنج و در راه رضا
 آنحضرت علیه الصلوة و التحية بسیار در راه بر سر بی هر چه از ایشان سوال میکرد و میدان اگر کس دنیا
 بخیرات و اعمال صالحه موفق نشود تمام راه را با تو میبینی که گردانند و اگر توفیق داشت تمام سال و اگر نه
 است همه امکن هر قدر که می شود جمعیت باید که کشید و اینها را غنیمت باید شمرد در هر شب چهار شبهای
 اینها چندین نبر کس که لایق رنج از آدمی سازند و نوبه در پای بهشت را میباشند و در پای
 رنج را می برند و شبها طایین را بر غیر میکنند و در پای رحمت میباشند و تعبیل و فطاری و تاجیه و از سفر
 است و در نیای آنسر و علی و الصلوة و السلام بسیار معصوم دارند و اما که در تاجیه و تعبیل و فطاری و تاجیه
 و احتیاج خود است که اینا مستجاب نمیکند و بخرا فطاری کردن نیست است و در وقت فطاری
 دعا میخواند و در شب الطهار و استیاء و روق و شب الارشاد را استیاء و از راج و ختم قرآن در نماز
 از سنن هر کس است و شمر تاج کشیده و وقتنا الله سبحانه و تعالی بحسب تعبیه الله الصلوة و التسلیات و احتیاج
 تقیة تصدیق آنحضرت نامه عین و در معان رسید و الا فتنال مخور و معان میباشند سخن
 از بعد از آنکه گفتن حکم بغیب اگر دست و دینی از اولی الی باجماع و آنچه برضه ایشان خواهد بود
 همچو جنود و اساعان خواهد داشت که حقوق فطاری و باطنی ایشان بر در پای مانع از آنست
 قبله گاهی قدس سر تعالی و میفرمود که حقوق شیخ جوهری بر شما ثابت و مقدر است با حق
 این جمعی است از حق سبحانه و تعالی مملو و توفیق اعمال مرضیه موفق گردانند و بجهت البینه و الا الاجاب
 علیه علیهم الصلوات و التسلیات زیاده برین تصدیق تمام است مکتوب چهل و ششم نیز
 بسایه و تقاب و پناهی شیخ فرید و ریافت در میان آنکه وجود داری تعالی و تقدس
 و همچنین حدیث و تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع اجاب و برین حدیث
 بری ماند و محتاج هیچ فک و دلیل نیستند و در بیان این مقدمات بسیار که ساخته اند و تمکین الله
 سبحانه علی عباده اباکم الکرام علیهم و افضلاهم و لا علی بواقیم ثانی الصلوة و السلام
 وجود داری تعالی و تقدس حق همچنین حدیث او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه

والله سلم علیکم جميع اجار بن عند الله بدی اندر تقدیر سلامت در که ثقات رویه و امراض معنوی
محتاج بهیچ فکر و دلیل نیست نظر و فکر و آینهها تا زمان وجود صلت و شجرت است اما بعد از نبات از نظر
قلبی و دفع غشاوه بصری غیر از این نیست چنانچه مثل صفای آرائی که باعث صفر گرفتار شده
قد و نبات نزد محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی بلیست چنانچه احتیاج بدلیل ندارد احتیاجی که نشأ
آن وجود و اقصیت بر بدست جنگ ندارد و بیچاره احوال که شخص واحد را شین من بید و حکم بعدیم
و مدت آن شخص کند و غرض است وجود و احوال و حدیث شخص را از بدست برادر و بنظر بیانی
کش و متحقق است که جولاگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بیست معتد است
در تحصیل ایمان یقینی فکر از راه مرض قلبی بدون ضروری آصفای از راه علت صفر نمودن
تحصیل یقینی بشیر شین نبات ضروری تر از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات قاضی نماید دلیل
چطور یقینی حاصل شود که بدان و نسبت صفر یعنی نبات حاکم است همچنان من فی نفس الامر
بالذات منکر احکام شریعیه است بالطبع بقاضی آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صافه بدلیل وجود
انکار و جلدان است ندای بی دشوار است بر نفس و فتنه که ساختن ضروری یقین بدون ترک حاصل
نمودن دشوار نمودن دفع من نکا اوقه غایب من دستها پس مقرر شد که منکالین شریعت با هر دو
ملت ظاهر و در رنگ منکال حلاوت نبات است معشقه خورشید نه مجرم از کسی بنیایست پس
از غیر سلوک و ترک نفس و تصفیه قلب بالاله قاضی معتد است و امراض فکریه که می توانی قلوب هم مرض
از آنست تا تحقیقه آن متحقق شود و با وجود این آثار اگر ایمان است نسبت به نبات و دلیل چه
و جلدان باور و جلدان حاکم است و حقیقت که در عقل و عقل این ایمان و تصدیق ضروری ایمان و صفای
بحلاوت من و نبات که جلدان و جلدان آن شاد است یقین حقیقی بجای است که بعد از زوال مرض
صفر صورت بدلیل و بعد از ترک نفس الیمان آن حقیقت ایمان صورت و جلدانی میگردد و درین
قسم ایمان از زوال محقق است که ایمان و ایمان الله لا خوف علیهم و الا هم یزولون و در این وقت است
شرف ایمان و بعد از این که ایمان را که یقین حقیقی است ایمانی است که در وقت ظهور علی الیمان
از ایمان و ایمان پس ایمان را که یقین حقیقی است ایمانی است که در وقت ظهور علی الیمان

در حکایت از قرون سابق که گفتار سنیله پدید کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشتند و در حقیر
 آنکه در ابتدا پادشاهت اگر ترویج دین میسر شود بهترست مبادا ضلالت و فتنه در میان آمده خلل در
 کارخانه اهل اسلام نماند و در رنگ قرون سابق سازد و نمیکند سبب از علی جادو بار کم الکرام
 علی افضلهم سید الکونین اولاد علی بوقیهم ثانیاً الصلوة والتحیر والکام با و شاد و بت بعالم در گشت
 است نسبت بدن که اگر دل صلاح است بدن صالح است و اگر فی سست فاسد صلاح پادشاه صلاح
 عالم است و فساد و فساد عالم سید اند که در قرون ما پیر اهل اسلام چنان گشته است زبونی اهل اسلام
 با وجود کمال غیبت و در قرون سابق ازین گذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بکیش
 خود که میگویند **نیکو** و در قرون ما یعنی است و در قرون ماضی گفتار بلاط برقی استیلا اجزای
 احکام کفر و اسلام میکردند و مسلمانان را از انظار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند قبل میسیرند
 و اولاد و اصیبتا و احسن و آخر محمد رسول الله علیه السلام که محبوب رب العالمین
 است مصداق آن و ذلیل و خوار بودند و منکران او بغت و اعتبار مسلمانان با دلهای دینش و تقویت
 اسلام بودند و معاندان بخیریه و استعبار بر اجتهاد ایشان کمک پاشیدند آفتاب هدایت در
 تنق ضلالت مستور شده بود و نور حق حجب باطل منور می و غول مرو که نوید زوال مانع دولت
 اسلام و بشارة جلیوس پادشاه اسلام بگوشت خاص عام سید اهل اسلام بر خود لازم داشتند
 که مده معاوان پادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امر و تقویت
 خواه بر زبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت در مابین سائل شریعت است و انظار
 عقائد کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع است تا بهت عی و ضلالتی در میان آمده از راه سبب
 و کار فساد از انجا انقسم بود مخصوص بعلماء اهل حق است که روایت و دارند علماء دنیا که است ایشان
 دنیای و نبیه است صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی **ع** عالم که
 که مرانی و تن پروری کنند و او خویشین کم است که بر میری کنند و در قرون ماضی بهر ملای که بر
 سر آمد از شومی انجماء بود پادشاهان را ایشان از راه سبب فساد و دولت که از او ضلالت
 اختیار کردند و از مقتدایان اینها علماء سوار بودند و از علماء که مضلالت رفت که است که ضلالت

رو بگری تعدی کند و اکثر جماعت صوفی نمایان زمانه حکم علما رسو در اند فساد اینها نیز فساد متعدی
است و ظاهر اگر کسی با وجود ستمها خدا و پرستم مدعی که باشد تقصیر نماید و در کارخانه اسلام مقهور
واقع شود آن مقصود عانت بود و بنا بر علی ذلک این بقدر قلیل البصاعت نیز خواهد کرد خود را در جگر کند
دولت اسلام نذر و درین باب دست و پای نبرد حکم سن کمتر بود قوم فیه منهم جمیل که این بی ستمهاست
داخل انجاءه اگر ام سازند مثل خود را مثل آن زال می نگارد که رسیان چند تنیده خود را در سنگ یدار
حضرت یوسف علی هدایت علیه الصلوة والسلام ساخته بود امید است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز
بشرف حضور شرف گردد و متوقع از جناب شرف ایشان آنست که چون ستمها خدا و قرب بادشاه
بر وجه تمام ایشان لغت سجدات تکبیر ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه علی آن
الصلوة افضلها و من التسلیات اكلها کوشند و مسلمانان از غیبت بر آنند حاصل قیمه نیاز نامه
مولانا حامد از سرکار اقبال انار و طیفه مقرر دارد و با رسال طایر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار
آمد است دولت محقق و مجازی میر باد مکتوب **چهل و ششم** تیر بیاد و نقابت
شیخ فرید صدور یافته در غیبت تعظیم علما و طلبه معلوم که حاملان شریعت اند که نصر که الله سبحان علی
الاعاد اجمعین سید الانبیاء علیه الصلوة والسلام و التسلیات و التخلیات و التسلیات و التخلیات و التسلیات و التخلیات
نواخته بودند بطا الله آن شرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیچ کوئی مر قوم فرموده بودند بخودی
خارجی برای طایف علما صوفیان فرستاد و شد ذکر تقدیم طایف علما بر صوفیان در نظر محبت
بسیار زیاده آمد حکم الطاهر عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز انجاءه اگر تم قصد بر
کرده باشد کل آثار شریعت با فیه **ع** از کوزه همان برون تراود که دروست و در تقدیم
علما ترویج شریعت حاملان شریعت ایشان دولت مصطفوی علیه علی الصلوة والسلام التسلیات
ایشان بر پاست فدای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف خواهند پرسید دخول حجت
و تجنب از نار و بسته بایان شریعت انبیاء صلوات الله تعالی علیهم اجمعین که بهترین کائنات اند
بشریع دعوت کرده اند و مدارجات بر آن مانده اند و مقصود از بعثت این که تبلیغ شریعت است
بزرگ ترین خیرت سنی و ترویج شریعت و احیای حکمی از احکام آن علی مخصوص و در میانک شعیب

اسلام منبهم شده باشد که در راه خدا می غرض و علائق کردن بر این نیست که سزاوارست
 شرعیه رواج و ادن چه درین نفس اقتدا با نیا است که بزرگ ترین مخلوقات اند علیهم الصلوات و التسلیات
 و مشاکست این کار بدسترس است که کافران حیات با ایشان سلم فوده اند و جرح کردن که در راه
 غیر این کار بر این نیست و ایضا در اینان شرعیت مخالفت تمام است با نفس که شرعیت برخلاف نفس
 دارد و ده است و در اتفاق احوال گاه است که نفس موافقت کند با اتفاق اموال را که برای تأیید شرعیت
 باشد و ترجیح ملت و وجه علیا است و اتفاق چینی باین نیست خرج کردن بر بخرج که است در غیر این
 اینجا کسی سوال غند که طالب علم گرفتار تصوفی و ارسنه چون مقدم باشد جواب گویم که اگر کهنه حقیقت
 نتواند در نیافتنه است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلاقی است چه تبلیغ احکام شرعی از او
 بدست اگر چه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود و ارسنه نفس خود را خلاص ساخته است بخلاق
 کاری ندارد شخصی که با کثرت نجات وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود داند
 باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر علی الله و بالله بعالم گردانیده باشد و دعوت خلق فرود آورده
 از مقام نبوت نصیبی را داخل سلفان شرعیت حکم علی شریف و از علی علیه السلام و از محمد بن عبد الله علیه السلام
 مکتوب چهل و نهم نیز سیادت پناهی شیخ فرید صد و یافته در رغبت جمع کردن این دولت
 که ظاهر را با حکام شرعی محلی ساختن است و باطن را از گرفتاری مادی و حق سبحانه و تعالی که حق سبحانه
 ابد دولت و سعادت معنوی است که گدازد فی حقیقت دولت صورتی تجلی شدن ظاهر است
 با حکام شرعی صطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و التحيه و سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری
 مادی و حق سبحانه و تعالی که صاحب دولت را باین و کرامت شرف سازند که انیت غیر این همه سبب زیاده
 تصدیق است اسلام مکتوب پنجاهم نیز سیادت پناهی شیخ فرید و زنده دنیای دینی حق سبحانه
 و تعالی از رقیب دون خود را دینی گرامت فرموده تمام گرفتار خود گردانده و دست بدیده البشیر عن رب العرش
 علیه علی آلا الصلوات و التسلیات نیابطاهرترین است و بصورت طراوت داد و فی حقیقت می است
 قاتل و متاعی است باطل گرفتار است لا طایل مقبول و مخدول است مقنون و مجنون است حکم او
 حکم نجاسته است زنده و دشت و دشت و مثل زهر است شکسته آلوده عاقل آنست که با چنین متاع کاسه

و نفی نشود و همچنین کالای فاسد گرفتار نگردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال من را بجهت عاقل من مانده باشد
 زیاد میباید و اگر از دنیا بی غریبت و آن بی غیبتی از کمال فطانت است زیاد درین لطافت فطانت
 آنرا نقصان آید شیخ ذکریا درین سن سال گرفتار گزینی هست با وجود این گرفتاری همواره ایجاب
 عابد که در کمال آسانی است نسبت بحاسبه عابد هر سال است و تحقیق عظمی در عالم اسباب توجه شریف اند
 امیدوار است که بدو ان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خدا مان آن درگاه عالی اندک تو مژده و
 دلیری بین و روی خویش خوان و شیری بین و دولت صوری و معنوی محصل با بونه البنی الا می
 الامجاد علیه السلام من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه و یکم نیز زیادت پنا
 شیخ فرید صد و یاقه در ترغیب و ترغیب در عملی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی
 خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلام عظام اربکان شریعت نخواست و احکام ملت زهر قوت گیرند
 و رواج پذیرند ع کالایست غیاب همیشه امروز عار اهل سلام را در خطی گرداب فساد است
 نجات هم نشینند اهل بیت خیر البشر است علیه علی الزین الصلوات انتها ومن التسلیمات التسلیمات
 اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیته مثل کشت سفینه نوح من کبها نجا ومن تخلف عنها ملک همت
 علیا ای تمام بر آن گمارند که این سعادت عظمی بدست آرند بغایت امت سبحان الله چه وجلال وعظمت
 شوکت همه میرست با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بر آن ختم شود گوئی سبقت بچوگان سعادت
 از همه پیش بره با فزاینه غیر از او اهلها انشال این سخنان در تائید و ترویج شریعت قدس و جلال
 ایشانست بلال ماه رمضان در حضرت اعلی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف موقوف
 بضرورت تا اشتغال ختم قرآن توقف نمود و الا بعد از الله سبحانه سعادت دارین محصل با مکتوب
 پنجاه و دو و هم نیز زیادت پناهی شیخ فرید صد و یاقه در نیت نفلان و بیان مرض در
 او و علاج از آن مرض رحمت نامه اگرمی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بر آن
 منازعه کرده بود و در بطلان مضمون آن شرکت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم
 و تسکین کربکم بحسب حاجت و بحکم الامجد علیه علی الزین الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ثبنا الله
 سبحانه علی متابعه طایفه و باطننا و رحم الله عبدالقادر مینا ثانیاً فتره چند در شکایت مستحضر شود

ندیم بخوی مسوده دنیا بدیسمع قبول شمع خواهند فرمودند و ما که با نفس ما را انسانی مجبور است برین است
 ریاست و هر گاه هست او ترغم بر او ترست و بالذات خواهست که خلاق هر بوی محتاج باشد و متغایر او را و ترست
 او گردد و او هیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این عوی الوهیت از وی و شرکت است بدیسم
 بی همناجل سلطان بلکه آن بی سعادت و شرکت هم راضی نیست بخواید که عالم او باشد و پس بدیسم محکوم و
 باشد فقط و حدیث قدسی آمده است عا و نفسا فانها انتصبت بعدا وانی یعنی دشمن و از نفس خود را
 زیرا که بدستی آن نفس است و دست دشمنی من پس ترتیب نفس نمودن تحصیل اوقات و از جاد و تربیت
 و ترغم بکبر فی الحقیقه ادا کردنت دشمن خدای غو و جل و تقوی نمودنت را و از شاعت این امر را نیک باید دانست
 و حدیث قدسی و ادوست الکریم را دانی و العظمی از ارباب نفس باز معنی فی ششی سنها و دخلته فی النار و الا با
 و نیای دنی که نمونه و مغموضه حق است بجهاد تعالی بواسطه آنست که حصول دنیا بدیسم و معاون حصول اوقات
 است پس بر که دشمن بد نماید با چار لغت را شاید و ترغم بخوی محمدی گشت علیه علی الکه الصلوات التست
 زیرا که در تقدیر اربوی نفس است و حصول عز آن مقصود از لغت انبیا علیه الصلوات التست و حکمت
 در تکلیفات شرعی تغییر و تحریف همین نفس ما را است شریع برای رفع هواهای نفسانی و اراده اندر قدر که
 مقتضای شریعت بعمل آید همان قدر هواهای نفسانی روز و ال آرد و بنا ایاتان یک حکم از احکام شرعی
 و از اربوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات بزرگ را که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات مجاهدات
 که مقتضای شریعت غر و اوقع نشد اند و باید و تقوی هواهای نفسانی اندر بجهاد و جوگیان در ریاضات
 مجاهدات تقصیر کرده اند اما هیچ از اینها سودمند نگشته و غیر از تقوی نفس و ترتیب آن نموده شد که ایام در
 ادای زکوات که شریعت بآن امر فرموده است در تحریف نفس سودمند ترست از آنکه از دنیا را از پیش خود
 صرف کند و طعام خوردن و عید فطر حکم شریعت نافع ترست در رفع هواها از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد
 و در رکعت نماز بجا آورد و اگر آن که گشتی از زمین بجا آورد و ترست بر ترتیب بهتر است از آنکه تمام شب
 بصلوة نافذ قیام نماید و نماز را در ارباب جماعت و اکن با جمعا نفس فرکی نشود و از خست با خویای بهتر
 پاک نه گردد و نجات محالست فکر از آنکه این فرض ضروری آمد تا موت ابدی ز ساد که طیبه لا اله الا الله که فرمود
 است از این سخن که آفاق و انفسی در ترکیب نفس و طهر آن النفع و التست اکابر طریقت فی رسالت تعالی

اسرار جم از برای تکریم نفس همین کلمه لطیف را اختیار کرده اند تا بجای آوردن از برای آنکه به نرسد امری را نشسته
 به گاه نفس در مقام کسری آید و نقص عهد نماید به تکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود و قائل علیه الصلوة و السلام
 بخیزد و ایما کند بقول لا اله الا الله لکن بعد از وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خست است
 و در حدیث آمده است در فضایل انجیل که اگر آسمانها و زمینها را در پاره پاره کنند و این کلمه را در پاره پاره کنند این پاره را جمع
 آید بر یکدیگر و اگر واسطه علی بن ابی طالب الهدی و از ثمینا بقوله المعطف علیه علی الا الصلوات و التسلیمات مکتوب
 پنججاه و سیوم نیز بساوت کتاب شیخ فرید صد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء رسول موجب فساد عالم
 است و مایه ناسب لک شبنم الله سبحانه علی جاده ابرار کلمه آرام شنیده شد که پادشاه اسلام فرض نشاء رساله
 که در بناد خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دین را پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل
 شرعی می کرده باشند اختلاف شرعی امری واقع نشود و الحمد لله سبحانه علی اولاد سلیمان را باین چنین چوشت
 و ماتم و دکان را باین چنین چونید لکن چون حقیر بوسیله همین عرض متوجه خدمت علیه است چنانکه ملازمها
 آن منوره بصورت دینا بکشتن و نوشتن معارف نخواهد داشت امید است که بعد از خواهند فرمود
 صاحب الغرض مجنون معروض میگردد که علماء دین را خود اقل قلیل اند که انجیب جاه و ریاست از نشاء
 و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید مملکت اندر شده باشند بر تقدیر چه جاه هر کلام ازین علماء طرفی خواهد
 گرفت و اظهار نصیحت نمود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آنرا قوسل و قریب پادشاه
 خواهند ساخت تا چارم همین استر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در ملا انداخت و همان
 صحبت در پیش است ترویج چه کجایشان را که باعث تحریک بین خواهد شد و العیاذ بالله سبحانه
 سن و دلک و سن فتنه العلماء السواد اگر یک عالم را از برای انیغرض انتخاب کنند بهر چه باید که از علماء اخراج
 پیدا شود و چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پدید شود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار
 کنند تا ملائیکه که لایزال کلونند از هم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علماء است خسران عالم
 نیز بایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق بدترین و
 اضلال ایشان مربوط ساخته اند غرضی المیسر العین را و بد که فایده و بیچاره شده است زیرا که از کبریه
 گفت علماء را این وقت کارهای کشند و لغو و اضلال کافی اند و عالم کارهای در قرن بر و غرض

و فرمود ایشان که است که هر سیری کند منغوض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقله نم خوانند
 منور چون کار از دست برود علما بجای نمی پذیرد و هر چند شرم نمی آید که کسی اشغال این سخنان را بر باب افکار
 بسیار از ما سازد اما بمعنی را و سیاه سعادت خود دانست نه تنصیع میگردد مکتوب پنجاه و چهارم نیز
 بیاد است و نقابت بنای شیخ فرید صد و یازده در بیان آنکه اجتناب از صحبت بدتر است لازم است ضرر
 صحبت بدتر است فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق بدتر است فوق ضرر صحبت کافر است شیعه
 شیعیه اینک علیکم السلام تعالی اگر کم در رفع قدر کم و بسیار کم و شرح صدر کم بجهت بیاد الله المظهر عن
 علی البصر علیهم السلام الصلوة افصدا و من الله علیها ان اکملها من کم لیس فی الناس کم و لیس فی الله کم
 که شکر آدمی بجای نیاورد که خدای عزوجل بجای نیاورد پس برافقیران شکر احسانهای شما لازم است اولی که
 جمیع حضرت خواجه با شما بوده ای و طفیل شما در آن جمیع طلب حق بجای نیاوردیم و خطاهای ما
 بریم نماند چون بگویم که توبت الکیله توبت این طبقه رسید واسطه اجتماع فقر و باعث نظام طالبان
 نیز شایسته ای که کم بدست بجا نیاورد از راه اگر بر تن من زبان شود بهر سوی یک شکر تو از هزار شکر من
 از روان است که حق سبحانه تعالی در دنیا و آخرت شما را از آنچه نیاورد و نشاید محفوظ دارد و بجزمت جد کم لیس
 علیکم السلام الصلوة و التسلیمات تمها و اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما و افتاده است
 معلوم ندارد که در مجلس شریف که قدم قدمم و هم اگر گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیمت
 خوابم نبندد ز دیده درین فکر بگرسوزد کاغوشش کشد منزل و آسایش خلوت و یقین تصور و یابند
 که فساد صحبت بدتر است از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع بدتر است جمیع بدتر است که با صاحب
 پیغمبر علیهم السلام بعضی از اندام تعالی و توان مجیب خود ایشان را کفار می نامند و علیهم السلام
 الا کفکاف و قرآن و شریعت را صاحب تبلیغ نموده اند اگر ایشان طمع باشند طعن در قرآن و شریعت
 لازم می آید قرآن جمیع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان طعون است قرآن هم طعون
 است اما خداوند سبحان عاقل و متفکر و خدای و زراعی که در میان اصحاب علیهم الرضوان واقع شود
 بود محمول بر بلوی نفسانی نیست و صحبت خیر البشر نفوس ایشان نیز تکبیر رسیده بودند و از آثار
 از او گشته اند و می دانم که حضرت امیر و آن باب برخی بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بودند اما خطا

خطی را اجتناب دیت تا بجز نسق غیر سازد بلکه ملاست به درین طو خط انجاشین نیست که مخطی را نیز یک درجه
 است از قوای وزیر بید ولت از اصحاب نیست در بدیخی او که اسخنی است کاری که آن بدیخت کرده بهر
 کاف و فزگند بعضی که از علم اهل سنت در معن او توقف کرده اند از آنکه از وی ارضی اند بلکه رعایت
 احتیاط رجوع تو به کرده اند میباید که مجلس شریف از کتب معتبره قطب زبان بندگی بخندم جهانیا
 بر روزی چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر علیه السلام چه طو ستایش کرده
 اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بدانند شش سر منده و مخدول گردند درین ایام انبطایفه بدانند شش
 بسیار غلو کرده اند و بطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطه آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا صحبت
 شریفانیت قسم بدانند ایشان را جان باشد بیکم الله تعالی علی الطریقته المرضیه مکتوبه و بیسم نیز
 بیاید و بنام شیخ عبد الوهاب صمد یافته و اظهار محبت چنگا هست که دل را مجتبی نسبت
 به اماران شما پیدا شده است غیر آن از باطنی که سابقا متحقق بود دنیا علیه بدعاظم الغیبه اختیار شمع
 است و چون سرور کائنات و مظهر موجودات علیه علی آله الصلوات و التسلیات و التحیات و مودود
 از من احب آغاه فلیعلم آیه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب دانست و باین محبت که نسبت بقرب
 آنحضرت علیه الصلوة و السلام پیدا شده است رشته امیدواری تمام بدست آورده است و مستحق
 تعالی محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بجز مستبید البشر علیه آله الصلوة و السلام
 مکتوبه و ششم نیز به شیخ عبد الوهاب صمد یافته در سفارش سید عجب قدس سادات
 کثیر البرکات بواسطه خیرتک آن سرور دین و دنیا علیه آله الصلوة و التحیات را آن بزرگوار است
 که بزرگان قاصریان منقبت محمد آن توانگر و مکرر آنکه از وی سعادت خود دانسته درین باب جرات
 نماید بلکه خود را بتوسل آن می نماید و اظهار خودت ایشان که بان مسموخته نماید اللهم اجننا من مجرم محبت
 سید المرسلین علیه آله الصلوة و السلام حامل رضیه نیاز میر سید احمد از سادات سامانند و طالع بعد و صام
 از مرضیتی معیشت متوجه آنخند گشته اگر در سر کار عالی انجاشین باشد و اشارت الیه بقی و سر و آگست و الاکب
 یکی آنخلصان خود سفارش نمایند که از عمر معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان
 فقر و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچنین کلیر جرات نمود در وقت رفیق

چند سعادت نصبت تعدیشت اما داخل هر یک مخصیص است حق سبحان و تعالی بر اخص و محبت ایشان
 استقامت ازانی فرمایند زیادت گنجانی زلفت مکتوب پنجاه و هفتم بر شیخ نجیب بوسف در
 یافته در نصیحت حق سبحان و تعالی بر جاده ابرار کرام خود استقامت ازانی فرمایند بجز شریع المرسیین علیهم
 و علیهم الصلوٰۃ افضلها و حسن التسلیما اکملها بزرگی و نازدان شامورانی است بر خونی مذکرات
 نمایند که استحقاق این ولادت میسر گردد ظاهر الباطن بر شریعت و باطنی باطنی شریعت که عبارت از حقیقت
 است و متنزیه و از هر حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت
 آنکه شریعت امری دیگر است و طریقت حقیقت دیگر که آن الحاد و زندقه است بر خونی مذکرات و ازاده شایانیک
 است بعضی قوای را بر جمعی نماید و از شریعت این بزرگوار شایان را از شریعت جدا نموده بود و بقیه المقصود
 شیخ عبد الغنی مردی بصلاح آتیه است و نیک بنیاد اگر بنیاد علییه امری از امور رجوع نماید استقامت
 خوانند فرمود و السلام و الاکرام مکتوب پنجاه و هشتم بیاد وانی بر شیخ محمد و یافته در بیان
 آنکه این ده دصد و قطع آیتیم همی گفت گام است در بیان آنکه شایخ القشیری از سیر عالم اختیار کرده اند
 خجالت مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران اصحاب کرام است و مایه سبب کمال التفات نامه
 گرامی و رو یافت از آنجا شوق استماع سخنان انبیا طایفه علیا مفهومی گشت لجر تم غنی چند تجریر آورد و اجابت
 المسؤل و ترغیبها الی الماء و ل من و ما این که که ماد صد و قطع آیتیم همی گفت گام است بعد از وقت
 لطیف انسانی و دو قدم عالم خلق که در مقابل نفس تعلیق دارند و پنج قدم عالم اند که مقابل روح و غیر
 اخفی بود و طایفه در هر قدمی ازین اقدام سبعة و در هر رجب خرق بینان نورانیته کانت ملک الحجاب
 ان عهد سبعین الف حجاب من نور و طمکه و گام اول که در عالم سیریه نه تحبیل افعال روید بد
 و بگام دوم تحبیل صفات و بگام سوم شریعی و تحبیل ذاتیه می افتد و غم و غم علی تفاوت در جاتها که
 لا یخفی علی اربابها و بر خطوه از خطوات سبع از خود و می افتد و جوی سبحان نزد یک همی بتم
 القرب تمام نه اقدام هم شرفوا بالفتا البقار و یطووا الی وجه الالایت النماسته شایخ طریقه علیهم
 نقشبندیه قدس الله تعالی اسمهم و بزرگوار این سیر عالم اختیار کرده اند و عالم خلق ازین در ضمن
 این سیر قطع بینانید خلوات مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسمهم و بزرگوار این سیر عالم اختیار کرده اند

اقرب طریق آمد لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان سنج گشت مصرعه قیاس کن گفت تا
 سن بهار بود طریق این بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه
 این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه علی الاصلوة والتسلیات بطریق نایب نهایت
 بدایت آن میسر شد لکن اولیاء را مست لود نهایت کم است که دست و پا بند وحشی قاتل خمره علیه
 الرحمة که یکبار و صحبت خیر البشر رسیده بود از و پس قومی که خیر التابعین است فضل آن مدح و ستایش
 بن مبارک رضی الله تعالی عنهما افضل معا و نیت علم عمر بن عبدالعزیز فقال الغبار الذی فی خلقت
 و من معا و نیت مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبدالعزیز که امره پس باید باشد
 گروهی که بدایت ایشان نهایت دیگران سنج کرد و نهایت ایشان چه خواهد بود و در ک دیگران
 چه خواهد گنجید و ایم جنود ربک الالهوس قاسری اگر گدای طایفه العن تقصیر حاش نه که بر ارم
 بزبان این گدای همه شیران جهان بسته این سلسله اند و بر اندید چه سان بگسلد این سلسله را
 رزق الله سبحانه و آید که محتبه الطایفه العزیز وجود که کاغذی چند مختصر فاده است تا معارف بلند و
 حقایق ارجمند در آن نایب یافته اند و نیز خوان داشت مکتوب پنجاه و نهم نیز بود بموجب صدور
 یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع
 اهل سنت و جماعت مستغن نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک
 طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل را و لیا در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکناست
 حضرت حق سبحانه و تعالی را عاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التیجة استقامت
 از است فرموده بخلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و مفاد فقه شریف و مرام سلطه لطیفه و روایت
 موجب فحش گشت و مقدمات نجات اند و اخلاص این طایفه بموجب انجام اید اللهم طلب
 فولید الله بود و خدا آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و علم و عمل اخلاص
 علم و نیت علمی است که مقصود از آن عمل است که علم نقد شک و ظن است و علمی است که مقصود از آن
 مجرد اعتقاد و توفیق قلبی است که علم کلام به تفصیل ذکر یافته مقتضای امری صاحب اهل سنت
 جماعت از طریق نایب یافته اند و نجات بی اتباع این بزرگواران ممکن نیست و اگر سر و سخا الفت است

تخطر في ظهرك است اين سخن عجيب صحيح والهام صحيح نيز يقيين بپسته است احتمال تخلف ندارد قطعه بيا من
وفوق لتابعهم وشرف بتقليد هم وويل لمن غالفهم واعتزل عنهم ورفض عن اصولهم ونج عن رذائلهم فقل
واضلوا فاكروا الروية والشفا فخذوا مني عليهم فضيلة الصخرة وفضل الصابية وحرصوا عن محبت اهل بيت
الرسول وسودت اولاد القبول فنعوا عن خير كثير اهلها اهل البيت واتفقت الصابية على ان افضلهم
ابوبكر الصديق قال الشافعي هو اعلم باحوال الصابية اضطر الناس بعد رسول الله عليه السلام
فهم يجدوا تحت وديم الساجد من ابي بكر فقلوه قاهم وبدا تصريح من بان الصابية يتفقون على فضيلة
الصديق فيكون اجماع على الصديق لا اجماع على الفضيلة فيكون قطعا لا يسوغ انكاره وان بيت الرسول
شكلكل غنية نوع من ركبها مجادست تخلف بها ملك قال بعض العارفين ان رسول الله صلى الله
تعالى عليه وعلى آله واصحابه وسلم جعل اصحابه كالنجوم وبالنجوم هم متدون وشبه اهل بيته بفضيلة نوع
الى ان ركب السفينة لا يملك من رعايت النجوم لياس من الهلاك وبدون رعايت النجوم النجاة فمتفق
قطعا وما ينبغي ان يعلم ان الانكار عن بعض النجاة في جميع فانهم في فضيلة سبعة خير المشرقة كون وفضل
الصبيته فوق جميع الفضائل الكمالات ولها لم يطلع وليس القرني الذي هو خير النجاة بعين مرتبة في جميع
عليه الصلوة والسلام فلهذا الفضيلة الصبيته شيكا ما كان فان لما بهم بركت الصبيته وتروا الى
بصيرته ورواؤهم شرف الاحد بعد الصابية نوره المشرقة من الايمان والاعمال تتفخعت على الايمان كما لها
على حسب كمال الايمان واجرهم من النجاة والحق بانها حصول على محامل صالحة وحكم بالفتنة
اكانت عن هوى وجبل ولكن عاينها ورواها وان انما رجعهم في الاجتهاد وقلنا في وجبة ايضا عذرا
سبحانه بانهما الطريقين الوسطين الاوائل والآخرين الذي قد تروا اهل البيت ورواها الطريقين الاسود
الاحمر بالجملة علم وعلى مستغفار ان شريعت وتخصيص الاناس كدجور من هتة ر علم وعمل وابسته بسلام
الطريقين الصبيته اصيل الى الله قطع تنادي ربي في الله متحقق في شدة اخصيت خلاص دوست و
ان كان من مخلصين بهيولى عاين سوسنان ليزيتمهم وكلمت وبعضى الانعام فاجاب روى اجملة
تتفق في قولها انما اوصى كد مادد وبيان انهم خلاص وجميع احوال وافعال وكنان وسكان است
في بعض النجاة انما خلاص منوط بالتحفة الملية فاقى وانفسى است كلفها وبقية ورواها

است بر تبه ولایت خاصه اخلاصی که بمقتل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بلی تکلف بودن و حصول
 دوام در کار است که در مرتبه حق ایقین است پس باید اندر هر چه میکنند برای حق می کنند جل و علانته را
 نفس خود چنان نفس ایشان قرار می شود است و خصوص اخلاص ایشان را تصحیح نیست در کار نیست نیست
 ایشان به فانی اند و بقار بالله تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکنند برای
 نفس خود میکنند نیست کند یا نکند و چون این گرفتاری نفس ایل شود گرفتاری حق جل و علانته
 بجای آن نشیند ناچار هر چه کند برای حق کند نیست دست و پدیده نیست و محمل در کار است در
 تسعین احتیاج به تعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب الاموال
 مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص دنیا به مخلص است بکسر لام شتان با پنجاه و نفعی که
 از طریق صوفیه بعم و عمل میسر است که علوم کلامیه است لایکه شخصی میگوید و میسر تمام در ادای اعمال
 پیدا می شود و کسی که از جانب نفس و شیطان بود زایل می شود و عیال و دولت است کنون تا
 اگر رسد اسلام و لا و آخر مکتوب **تصمیم** نیز می آید بناهای سید محمود صد و یافت
 در بیان نفی خواطر و دفع وساوس با تکیه بر ایناسی که ذلک حق سبحانه تعالی دوام گرفتاری بجای
 قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رشکاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس
 و طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم بر وجهی هم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ
 این خانواده بزرگ که چند خواطر کشیده اند تمام آن را بعین باطن خود را زور و دواطر باز داشته
 اند حضرت خواجگان قدس الله تعالی سر و در مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر است که
 مانع دوام توجه طلبوند به دفع خواطر مطلقاً و در پیشی از مخلصان این سلسله علیکم السلام که در دفع
 ذلک حق تعالی از حال خود چنین خبر میداد که خواطر از قلب مجردی منتفی می گردد که اگر فرضاً حضرت
 نوح علی نبینا و علی الصلوٰه والسلام بصاحب آن قلب بدیندگر خاطر بر قلب عبودیت
 نماند و درین دفع متکلف باشد چه هر چه متکلف است موقت است دوام نمی پذیرد و بلکه اشیان
 خاطر اگر اسباب متکلف نماید هم میسر نشود تعیین از تعیین از تعقل و تکلف خبر میداد و تعقل در مرتبه اول
 است حقیقت آنست که از تعقل و تکلف و از یاد یاد کرد و در طریقت است و یادداشت و حقیقت

پس محقق شد که بر تقدیر من خواطر بخت که موقت بتوقیف است از غش و اربعین دوام توجه مطلوب محالست
 چه بخت در مرتبه تقریب است و در تقریب دوام متصور نیست این که دوام در حقیقت است بر طاعت است که
 بخت را در آن موطون مجال نیست پس و در خاطر مرتبه بخت البته مانع دوام توجه است و در آن زمانی که
 قلوب بتدیان این سلسله علییه دست و پا می دیگر است و دوام توجه که مادر صد بیان آن نیست
 از یاد داشت است که نهایت مرتبه محال است حضرت خواجه محمد الخاق عجمی وانی فرمود اندک در سلسله
 سه که وای یاد داشت : پنداشت است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصد از اظهار انقیاد احوال غریب است
 انبطریق علییه است بهر که شکران از غیر از انکار نخواهد افزود و مشکو می هر کس افسانه نخواهد افسانه است
 و آنکه دیدش نقد خود مراد است آب نیل است و قطب خون نموده قوم نوی خوان آب بود
 و اسلام والا کرام مکتوب است و یکم نیز بیاد تابی می نمود و بریافته است و بهر جهت است
 شیخ کامل کل واجتناب از صحبت ناقص بایناسب و کاک تو سحانه و تعلق از دیوی و طلب خود
 اگر است فرموده از هر چنانی وصول بطلب است اجتناب تمام میگرداند و بجهت سید البشیر العجمی نافع
 البصر علی آله الصلوات و التسلیمات انتفات نامه اگر می شرف ساخت چون از طلب شوق شاعر
 در و تعش بود از نظر باز یار و آگاه طلب بیشتر حصول مطلوب است و در مقابله حصول مقصود غرضی
 بیشتر یا اگر خوب استی و اندازی خواست حصول و لذت طلب انعم علی و است از هر چه محال است
 آنرا باید نمود یا و افقوری در وی راه یابد و بروقی در آن حرارت ناشی نماید و منظم ترین اسباب
 آن قیام بیشتر است بحصول آن دولت لذت که لازم لازمه یکم و دوام تضرع است بجناب قدس
 خداوندی جل سلطان و اوج طلب و اگر که به جمال لایزال خود مصروف نه گرداند اگر حقیقت است
 و تضرع می نشود صورت تضرع و نیاز مندی را از دست نمی باید داد و آن کم شکوافتا کوا بیان
 انیمنی است این محاضرت نماز و وصول به شیخ کامل و ماکمل است بعد از آن تضرع مرادات
 خود است بآن بزرگ و در رنگ بیت شدت در دست غسان فانی اول فانی فی الشیخ
 است و آن فغانیا وسیله فانی الله سگردد و از آن روی که چشم تست لحوال و معبود تو
 بیست اول و زیر اکثر قریب افاده و سه فاده یعنی بر مناسبت طرفین است البته طلب

بسیار از این کتاب

بود اسلوک آن جهت و حاست مناسبتی بجانب قدس برسانند نسبت زنی نایبترین در کار است
 و آن شیخ کامل است و قوی ترین فتو و مطالب است این شیخ ناقص که سلوک جذبه کار را
 تمام نکرده پس شیخی خود را کشیده است و این را به صحبت هم قائل است و انابت او در نفس ملک
 است و در مطالب انجمنین صحبت پستی و آید و در بعضی مسائل از او شکایات می رسد که
 از طبع بدی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود
 هر چنان که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود
 حاضری است از طبع بدی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود
 آن را نشانی که از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود
 بجهت نشاندن کار و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود
 دلی و اگر می داند شیخ خود را که بریده خود را رساند و نشاندن چیزی که از او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود
 گنجایش دارد و زیاده برین قصدیم است بقیته الاجب تسلیم قبول نمائید اگر چه است جهت نهایی
 سعادت آگاهی میان شیخ تاج و آن صدر بنفتم اند و بزرگ ادا است و نشاندن را بطریق دیگر
 مناسبت کم سببی را بعد از مناسبت حصول مطلوب که سبب است و آلام و نه کم اگر چه که از خبری از
 احوال خود می نوشتید باشند تا آن تشریب از اینجا خبری که در او بدش خودی که در او بود و از او بدش خودی که در او بود
 چه سلسله اخلاص ازین او هموار و در حرکتی باشد که موجب شصت و دو و عزم و جفا باشد
 حسام الدین احمد صد و یافته و بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه سبب
 است از برای قطع منازل سلوک بهر دست و سبب که بعد از سلوک است از مقاصد است و مایه انگیز
 اهدوند و سلام علی عباد الذین اصطفی طریق وصول را و جزو است جذبه و سلوک به عبارت دیگر
 تصفیه ترکیب جذبه که تقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از ترکیب است از مقاصد
 جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول ترکیب است که در سببی است از مقاصد
 مطلوب است جذبه و تصفیه سیاق بعد از برای تسهیل مسالک سلوک است و سبب که می رسد کشاید
 بی قطع منازل جمال سلوک می نماید جذبه اولی که صورت است مرعوبه از برای انقیاد و انقیاد که بعد از

مناسبت ندارند پس را از افرایح نهایت در باریت که عبارت مشایخ این سلسله مدینه است
 افرایح صورت نهایت است در باریت والاحقیقت نهایت در باریت می بخند و نهایت باریت
 نسبت ندارد تحقیق این بحث در سلسله که تحقیق تحقیقت جذبه و سلوک و امثال اینها تحریر یافته
 بتفصیل ذکر یافته است القصد عبور از صورت به حقیقت ضروریست و اگر خدا از حقیقت بیسوت
 از دوریست تقریر آنکه سجدانه با تحقیق الهی و معجزات و الوهیت الیای بر تشریف انجمن
 و آل الابرار علیه السلام الصلوات الهیها و من التجلیات افشاها بکلمه ششم **شصت و سوم**
 بسایه پناهی و نقایب و شکایب شیخ فایض و یافت و بیان آنرا فیما صلوة الله
 و تسبیح علیه و اصول دین معتقد و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان
 بعضی از کلمات گفته اند بیان گفتار سجاد و امیر علی علیه السلام علی الفخام صلوات
 علی ائمه و متابعین الصلوة و السلام فیما صلوات الله و تعالی علیه و برکات علی ائمه
 علی من خلفه و معاصره و متابعین آنکه توسط این بزرگواران عالمی به نجات بسیاری مستعد گشته اند
 و از گرفتاری بسیاری خلاصی یافته اگر وجود شریفشان نمی بود حق سبحانه و تعالی که مطلق
 است عالم را از انوار صفات خود تعالی و تقدس خبر نمیداد و آن راه نمی نمود و محکم
 او را نمی شد از آنکه با او امر و نهایی که عباد را به محض کرم از برای نفع ایشان بکلمت خسته
 است تکلیف نمی فرمود و مراضیات او تعالی را نارضایان جهان میگشت پس شکر این نعمت
 عظمی به کلام زبان راست آید و کرامت آنکه از عهد آن آرید الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا
 الی الاسلام و جعنا من مصدق الانبیاء علیهم الصلوة و السلام و این بزرگواران و صلوات
 شریفست بکلام ایشان واحد است و ذات و صفات تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال
 رسل و نزول ملک و روح و نفی جنت و عذاب جمیع بطریق خلود و تائید اختلاف ایشان
 و بعضی احکام است که بغرض دین تعلق دارد و حق سبحانه و تعالی در هر یک زانی بر هر چه اولی
 انبیاء آن زمان را بعضی احکام مناسب آنها و روحی فرستاده و با حکام مخصوصه تکلیف
 فرموده نسخ و تبدیل و احکام شاهی حکم و مصالح حق است سبحانه و میا است که باری

پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و آنجا که
 متفق این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است سبحانه و منع انحراف است باوثاق و تقدس و اگر نقض
 بعضی مخفی فاش است مرعوب و دیگر ارباب غیر از حق را سبحانه این حکم مخصوص بانبیاء است غیر متتابعان
 ایشان باین دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت
 اگر چه خدا را سبحانه و احد دیگر پیدا می کنند حال ایشان از دوا مرغالی نیست یا تقلید اهل اسلام می کنند
 یا در وجوب وجود واحد می دانند و در استحقاق عبادت و زدا اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد
 و هم در استحقاق عبادت و از آنکه طیب لا اله الا الله نفی عبادت الباطل است و اثبات معبود
 حق است سبحانه و کلید دیگر مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشیر می دانند مثل سایر
 مردم و الا معبود حق را پیدا کنند سبحانه و مردم را دعوت بباو میکنند تعالو و او را سبحانه از حصول و اتحاد و شرف
 میگویند و منکران نبوة نه چنین اند بلکه روسای ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبحانه
 در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود و تخاصی می
 نمایند لاجرم با از بندگی برآورد و منکرات انفعال و مستحقات اعمال را افتد و راه آفت
 بدینها کشاده میگردان می برنگرداند هیچ چیز منوع نیست هر چه میگویند صواب است و اند و هر چه
 میکنند ساج می انگارند شکوفا فاضلو قویل لهم ولا اتباعهم ولا شایعهم و دیگر که انبیا علیهم
 الصلوٰة و التسلیمات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از آن دولت نصیبی نیست آنست
 که این بزرگواران بزرول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلیق و ثلوث ندارند قائل اند
 و انسان روحی و احدی که همسانی قسلی و تقدس ایشان را پیدا کنند باین بزرگواران هر چه میگویند
 انحراف میگویند و قسلی و تقدس هر چه میگویند انحراف میگویند و احکام انبیا و تبت ایشان نیز میگویند
 اند اگر انحراف است و قسلی است حال حق سبحانه تذکر آن بوحی قطع میفرمود و در میان منکران
 را مدعیان الوهیت اند هر چه گویند انحراف گویند و همان را صواب دانند بواسطه عدم الوهیت پس انبیا
 در کمال است شخصی را همان چیزی خود را که بکبر استحقاق عبادت اند و افعال نامائیه باین نعم
 فاسد به وقوع آرد و خندان او را چه غبار است و برانجا اوج مدح مصرع عالی که گفتند

از بیاضش پیداست. اطهار الشال این سخنان برای ازدیاد انبیا است و الا حق از باطل چیست
 و نور از ظلمت مویا جارا نمی زود حق از باطل ان الباطل کان زهوقا اللهم متبنا علی متابعتهم هو الایمان
 علیهم الصلوة والسلام و الا و آخر البقیة المقصود آنکه سیادت بنای میان بر یکوال را ایشان بهتر
 میدانند چه احتیاج است که در بناب چیزی نوشتند لید لیکن انقیاد است که حقیر خدگاه است که از ایشان
 ایشان محظوظ است مدتی است که ایشان اشتیاق غنیمت بوسی داشتند اما درین ایشان بعضی را ایشان
 طاری شده بودند از مانی صاحب فراموش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته امیدوار
 عنایت اند مکتوب شصت و چهارم نیز بیادیت و نقابت پناهی شیخ فرید و در
 یافته و بیان لذت و الم جسمانی و روحانی و تحریفین و تحریف مصلحت آلام جسمانی و مانی سب ذلک
 حکما الله سبحانه و عافا کم فی الدارین بجزینه سید الشعلین علیه الصلوة و التسلیم لذت و الم دنیا بر
 و قسم است جسمانی و روحانی هر یک که جسم را آن لذت است روح را آن الم است و هر یک که از آن متالم
 است روح را از آن لذت است پس روح جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشان که روح مقام جسم
 نموده است و اگر جسم جسمانی شده روح نیز حکم پیدا کرده لذت او متلذذ گشته است و
 بالمره است اما نیست مرتبه عوالم کالانعام ثم کذلک الله استقی ما یفلیح در شان ایشان صادق است و آن
 هزار و ای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بر بطریق رجوع ننماید **بایه** آخر آدم است و آن
 گشت محروم از مقام مجرمی که گزیده گرد و باز نسکین زمین سفر نیست از وی هیچکس محروم نماند از بنمای
 روح است که اگر خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد و رنگ صفائی که بواسطه علت
 صفرا شیرینی رنگ آبی باید پس بقتل افکار از المیخض لازم است تا در آلام و مصایب جسمانی خرم
 و شادان زندگانی بنمایند **بیت** از پی این عیش و عشرت ساختن صد هزاران جان
 بباید باختن و چون نیک ملاحظه کرده می شود معلوم میگردد که اگر در دنیا در و الم مصیبت
 منی بود بجوی منی از زند ظلمتهای آنرا و قایع و حوادث زایل میگردد و اندک منی حوادث در رنگ
 تمنی داروی نافع است که از الم مرض بنمایند محسوس این نقیر شده است و در عوتمهای عام که
 طعام بے پزند و خلوص نیست منی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بفلکوی منجرند و

و تقصیر طعام و صاحب طعام می نمایند و صاحب طعام را از بیغنی شکسته دل حاصل میگردد
و همین شکسته صاحب طعام غلظتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیت از الهی نماید و در
معرض قبول می آرد اگر شکوه انجماعه نمی بود و انکار قلب صاحب طعام نمی شد طعام اسیر
پراز غلظت و کدورت بود و احتمال قبول را در نیت صورت چگونگی ایش بس مدار کار بر شکسته و
آوارگی آمد و مانا ز پروردگان جو یا ن عیشش و تنعم اشکل کارست و ملاحظه و لایق و کلام این
که بعد از آن نص فایده است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است پس تقصیر از خلقت الهی
خواری اوست و مخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا سجن ایشانست در زندان عیشش یا
بودن از غفل در رست پس آدمی را از شوق محنت کشی چاره نبود و از ورزشش بار برداری گذشت
حضرت حق سبحانه و تعالی بی طاقا ناز یعنی استقامت را است فرمایند بجهت بدکم الامجدیه
و علی الأسن الصلوة التهاوسن التحیات امینها مکتوب است و میهم به خان اعظم
صدور یافته در تاسف و تذهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریص و اغوا بر تقویت
اهل اسلام و اجراء احکام آید که الله سبحانه و تعالی علیه السلام فی اعلام الاحکام
منجر صادق علیه السلام الصلوات افضلها و من التلیات اکملها فرموده است الاسلام
بأخو یب و سید و کما بداه قطعی للفرار غیرت اسلام تا بجدی رسیده است که کفار بداه طعن اسلام
و دهم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجراء احکام کفر و ملاحی اهل آن در کوچ و بازار می کنند و
مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع اند و در امتیان شریع مذموم و مطعون پرست
بر می نهفته رخ و دیو در کشم و ناز و بسوخت عقل خیرت کالین چه بوالعجبی است سبحان الله
و بحمد الشریع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را به سلاطین وابسته اند و قضیه
منسک شده است و معامله انقلاب پیدا کرده است و احسن تا و ذلتا و اولیام و ز وجود شریف
شماره مستقیم می شرمیم و مبارز در نمیر که ضعیف و شکست خورده جز شمارا نمیدانیم حق سبحانه و تعالی
مؤید و ناصر کشما با بجهت البنی و آل الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التلیات التحیات
و البرکات و خیر وارد است کن یومین احدکم حتی یقال انه مجنون و منوقت آن جنون

کرمیای آن فرط غیرت اسلام است و دنیا و شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز
 است که عمل قیس با جرجیل با اعتنا تمام قبول میفرمایند از صاحب کهنه غیر از حجت علی دیگر نمایان
 نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاسیان در وقت غلبه اعدا اگر اندک تردد می کنند اعتبار
 بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعدا و این جهاد قوی که امروز شما را میسر است
 جهاد اکبر است مفتخر و ناید و هل من فرید بگوید و این جهاد گفتن با جهاد کشتن و نیندیشال با
 مردم فقر را بیدار است و با این دولت محروم **س** بنا کار باب النعم فیهم با و لما شق المسکین با
 یجوع و دادیم تر از گنج مقصود نشان که باز رسیدیم تو شاید برسی حضرت خواجہ ابرار قدس الله
 تعالی میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در عالم بر دنیا یا ماکار دیگر فرموده اند و آن ترویج
 شریعت و تائید ملت است لاجرم بصحبت لاطین میرفتند و تبصره خود ایشان را مستفاد می ساختند
 و تبویل ایشان ترویج شریعت میفرمودند ملت آنست که چون حق سبحانه بکرت محبت شما
 با کار این خانواده بزرگ قدس الله تعالی هر روز سخن شما را تا شیری بخشیده است و عظمت
 مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لا اقل احکام کبیره اهل کفر که اهل اسلام
 شونعی پیدا کرده اند میبندیم و میزدند اهل اسلام از آن سننات محفوظ مانده جز آنکه الله
 سبحانه عفو عن جمیع المسلمین جزایز او در سلطنت پیشین عفا دی بدین مصطفوی علیه الصلو
 و السلام فهم میبند و بدین سلطنت ظاهر آن عفا نیست اگر هست از عدم علمت ترس
 آنست که بسا و انجام هم کار بغنا و انجام و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد **ص** مع جو
 بید بر سر این خویش میبندم شتبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه
 علی آله الصلوات و التسلیات فقیر بقریبی انجام آمده بود و خواست که از آمدن خود ایشان را
 اطلاع ندید و بعضی سخنان نافعه ننویسد و از محبت غریزی که بواسطه مناسبت فطریست
 خبر بخند قال علیه السلام من احب ابا خاه فلیعلم ایاه یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را
 پس کوا اعلام کند او را از آن محبت و السلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی مکتوب
 شخصیت و کشف شرم نیز بخان اعظم صدور یافته در مداحی طریقه علیه نقشبندیه قدس

قدس الله تعالى ابرهیم و مناسبت بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم و علیهم الصلوٰۃ والسلام
 و بیان فضیلت اصحاب کرام بر دیگران اگر چه و پس قرنی باشد یا عمر وانی الحمد لله و سلام علی
 عباده الذین اصطفیٰ بطریق حضرت خواجهان قدس الله تعالی ابرهیم مبنی بر ندرت نهایت قدرت
 است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی و فرموده اند که ما نهایت اور بداریت و هیچ کس
 و نیز پیغمبر بعد از طریق اصحاب کرام است ضی الله تعالی و عنهم چارین بزرگواران را در اول صحبت
 آن سر و علی و علیهم الصلوٰۃ و التسلیم آن میسر شد که اولیاء است و در نهایت نهایت
 شمه از آن کمال و سبب هدایت و حشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه بر بد و سلام خود
 مشرف صحبت پیدا و لین و آخرین علی آلاء الصلوات و التسلیمات و التحیات مشرف شده
 بود از و پس قرنی که نیر التابعین است افضل از آنچه حشی را در اول صحبت خیر البیضاء علیه
 آلاء الصلوٰۃ و السلام میسر شد و پس قرنی را بان خصوصیت و انتم میسر شد لاجرم بهترین قرنی
 قرن اصحاب رضوان الله تعالی علیهم کلمه شوم که دیگران را در پس انداخت و اشارت به
 بعد و جبهه و شخصی از عبد الله بن مبارک قدس اسم سوال کرد ایها افضل معا و نیتام عمر بن
 عبد العزیز قال الغبار الذی دخل الف فرس معا و تیر مع رسول الله ص الله تعالی علیک و آله
 و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز که امده پس با چار سلسله این حضرت سلسله الذهب آمد و فرمود
 این بطریق عالی بر سایر طرق در رنگ مرتبه و آن اصحاب کرام بر سایر قرون و بر من گشت جماعت
 که از کمال فضل و اعزاز شرفی از انجبارم از زانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان و غایب
 را مستعد زست نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود و مصهره قیاس کنی گفتند
 من بهار طر و مصهره سالی که گزشت از بهار شش پیداست و فلک فضل الله یوتیه من
 یشاء و الله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند میفرمودند که ما فضلاییم حبنا الله سبحانه
 و الیکم من محبی مولانا الا کابر و متابعی انما هم بحرمة البنی القریته علیهم آلاء الصلوٰۃ
 افضلها و من التحیات اجمعها مکتوب شصت و هفتیم به خان خانان صدر
 یافته و بهار شش محتاجی ثبوتنا الله سبحانه و الیکم علی متابعت سید المرسلین علیهم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْهُمْ اِنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً
 كَرِيْمَةً تَصَدِّقُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً كَرِيْمَةً تَصَدِّقُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً
 ثَانِي اَيُّهَا الرَّحْمٰنُ اَعْلَمُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً كَرِيْمَةً تَصَدِّقُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً
 رَوِي سُبْحَانَكَ اَمَّا بَعْدُ فَاَعْلَمُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً كَرِيْمَةً تَصَدِّقُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً
 شَدِيدٌ وَضَعْفٌ مُتَعَادِلٌ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً كَرِيْمَةً تَصَدِّقُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً
 بَيِّنَاتٌ مِّنْ مَّوَدِّعٍ لِّمَنَافِعِ الْاَعْوَالِ اِنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً كَرِيْمَةً تَصَدِّقُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً
 اَنْزِلَ اَزْ نَوَابِغِ سُرُشْتِ نَذِيرٌ مَّحْمُودٌ كَايُّهَا الْمَلٰٓئِكَةُ اَعْلَمُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً كَرِيْمَةً تَصَدِّقُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا رَحِمَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَارْحَمَ الْمَلَائِكَةُ رَحْمَةً
 جَمَالِيَّةٌ هِيَ وَاقْتِي مَحَلِّ قَبْضٍ هِيَ وَاقْتِي مَوْطِنِ بَسْطٍ وَهَرُوسَمِ اَحْكَامِ جَلَالِ هِيَ وَرِزَّانِ اَبْوَدِ
 اَمْرٍ وَزَانِيَّةٌ قَلْبِ الْمَوْنِ مِيْنِ اصْبَعَيْنِ مِّنْ اصْبَاعِ الرَّحْمٰنِ تَقْلِيْبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ وَالسَّلَامُ مَكْتُوبٌ
 شَرِيفٌ وَتَهْنِئَةٌ مِّنْ بَرِيَّةٍ خَانَ خَانَ صَدْرٍ وَفَائِدَةٌ مِّنْ بَيِّنَاتٍ اَلَمْ تَوَاضِعْ اَزْ اَرْغَامِي اَرْيَدُ
 اِسْتِغْنَا اَزْ اَرْبَابٍ فَقَدْ اَمَانَا اَلَمْ تَكُنْ فَيَا صَنِيعَ اللّٰهِ مَعْنَى مَا سَمِعْتَ اِنْ شِئْتَ شَرْطُ بَلَاغٍ هِيَ اَتَقْوَمِي
 كَوْنِي اَوْ تَوَخَّوْا اَزْ تَحْشَمِ بِنْدِ كِيُوْا هَلَالٌ اَوْ تَوَاضِعْ اَزْ اَرْبَابِ غَنَائِيَا اَوْ تَسْتَغْنَا اَزْ اَهْلِ فَقْرٍ اَلَا اَنْ
 الْمَعَانِيَّةُ بِالْاَضْدَادِ وَكَاتِبٌ ثَلَاثَةٌ شَاهِدٌ اَزْ اِسْتِغْنَا اَمْرِي سَفْهُومٌ نَشْرِبُ حَرْفٍ مَّقْصُودٌ نَشْرِبُ
 بُوْدُ شَمْلًا دَرْ مَكْتُوبِ اِنْ شِئْتَ سَطْوُ بُوْدُ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةُ مَنُودَةٌ اَمَّا اَيْنَ عِبَارَتِ اَنْ يَكُنْ يَابِدُ
 كَرِهْ كِهْ يَابِدُ فَوْشْتِ اَمْرِي خَدِشْتِ فَقَرَّ اَبْ يَا كَرْدَه اَنْ اَمَّا رَعَايَتِ اَدَابِ خَدِشْتِ هَمَّ نَصْرٍ اَوْ سَبِ
 نَاقَرَهْ اَبْرَانِ مَرْتَبِ شُوْدُ وِدُوْهَنْ اَرْطُ الْقَادِرِ اَلَمْ تَقْبَلْ رَاسْتِ اَوْ عِدِيَّةٌ عَلٰٓى اَللّٰهِ صَلَوَاتُكَ اَوْ تَقْبَلْ
 اَمْنَهَا وَاَحْلَاهَا اَزْ تَكْلَفِ بَرِي اَنْ اَمَّا اَلْكَلْبُ سَبْعُ الْمُسْكَبَرِيْنَ جَمْعُ قَدْرَةِ حَضْرَتِ خَوَاجَةِ نَقِشْتِ اَلَمْ تَقْدَسْ
 اَللّٰهُ تَعَالٰى سِرُّهُ شَخْصِيَّتِ كِهْ تَسْكَبَرْتِ فَرَمُوْدَنَا كِهْ مَكْرَمِيْنَ اَزْ كِهْ اَيُّ اَوْ سَبْتِ اِنْ يَطْلِفُ اَزْ لَيْلِ
 خَوَارِ اَنْ اَكْثَرُ دَرْ اَبْ اَشْعَثُ مَدْفُوعٌ بِالْاَبْوَابِ لَوْ اَقْسَمَ عَلٰٓى اللّٰهِ لَابَرَهْ حَدِيْثِ نَبُوِيَّتِ عَلِيْهِ الصَّلٰوةُ
 وَالسَّلَامُ اَنْ اَنْدَكِي مِيْنِ تَوَكُّفِ غَمِّ دَلِ تَرْسِيْمِ اَمْ كَدَالِ اَزْدَهْ شَوِي وَرَهْ شَخْصِيَّتِ يَابِرْتِ
 مُجْتَبَانِ غَزِيَّةٍ وَمُخْلِصَانِ صَبِيحِيَّتِ مَا يَدِيَا كِهْ مَلَا حَظَّ اَنْفُسِ اَمْ دَاشْتَهْ بَاشَدُ وَبِنَهْمِ اَمْ رَسَانِدِ
 اَزْ اَنْفُسِ اَلَمْ رَسَانِدِ هَرِهْ اَنْ اَكْثَرِي كِهْ بَرِيْنِ صَلَاحِ شَا اَيُّ يَدِيَا كِهْ مَلَا حَظَّ دَارِنْدَهْ مَصَالِحِ

۴
 حكاية شریف از امام
 زاهد و عارف مجتهد
 است از این جهت که

خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غائب این سفر بود و اما در عالم اسباب مجرب
و مخلصان شما نگذاشته تقصیری از این طرف ندانم در چند ایتمقدات جمع نمائید تا آخرش آمد که یک
شمار بسیار اند بهمان با گفتا کنند مقصود از تشنای فقر اطلاع بر عیوب مکتونه است و ظهور در زایل
مخزون لیکن بدانند که اندک انقیص سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیک خواهی و دل
سوز است یقین تصور نمایند خود را چنگ صدیق اگر یک روز بشیر می آمدند تمایل که فقر خود را بهر حال
بشمار می رسانید و اما در شمار راه سرب ملاتی شد و معذور خواهند داشت انچه فیما بین الله سبحانه
مکتوب شصت و نهم نیز به خانانان صدور یافته در بیان تو اضع که موجب لغت
این است و در بیان آنکه نجاکت و البته متابعت اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند
الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله التقات نامه گرامی که بر مصحوب خوی مولانا محمد
ارسال داشته بودند و وصول یافت کرم فرمودند بزرگم الله سبحانه عنایه را چون رعایت آن
فقر نموده اند و تواضع نمون انده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفع العارین منزه شود
رفت دینی و دنیوی گردد بلکه کشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده
اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است متر
نتایج و ثمره آن باشد اما حقوق را باید که بها لکن مع دارند از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم
و معارف چه و انما یدک علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سعید هم بسط و تفصیل
سخن تفصیل جانیده است اند و پاره از بسودات این کم بضاعت را نیز ظاهر بعضی از یاران مستجد
شمارده اند بشرط رعایت گذشته باشد باجمالی قوی النجات متابعت اهل السنة و الجماعة که شرم الله سبحانه
فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و فی الفروع فانهم الفرقة الناجیة و ما سوی هم من الفرق
فهم فی معرض الزوال و شرف الهلاک علیهم السلام و علیهم السلام فی الله فیکمل احد و لا ینفع الهم
بهنا قبل ان ینبها الموت سیادت مآبی سید البرهم از قدیم چون انتسابی بآن است
علیه ارد و در سلک دعا گوینان منتظم است بر ذمه کرم لازم است که دشگری فرمایند که از آن
فقر و پیری با اهل و عیال خود بفرار خاطر گذارند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول

باشد و السلام مقتوب هم نیزه خان خانان صدور یافته و بیان آنکه آدمی را بجهت
 او سبب بعد اوست همچنانکه همین جاسعیت او بد قریب اوست و مایه فکلب و شکر الله سبحانه
 علی جاده الشریعت المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التعمیة رحم الله عبدی قال میا آد
 را همچنانکه جاسعیت سبب قرب و تکریم و تفضیل است سبب و تفصیل و تجلیل نیز همان جاسعیت
 قرب بواسطه اتمیت مرات اوست و قابلیت ظهور جمیع اسماء و صفات را بلکه تحکیمات ذریه
 را نیز حدیث قدسی لا یسعنی ارضی و لا سماوی و لکن بسعنی قلب بعد المؤمن رفری ازین بسعنی
 و بعد اولیت احتیاج اوست به چیزی از غیر نیات عالم چه او را بهم خبر کار است خدای تعالی
 فانی لا کدر خدیج بواسطه این احتیاج او را به هیچ شیا اگر رفتاری هست که سبب توفیق و تفضل
 او گشت است ۵ اینست که او گشت محمود از مقام محرمی با گزیده گردد باز سکین بن سمن
 نیست از وی بچگونگی مژده پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کائنات هم او همان
 منه محمد حبیب العالمین علیه و آله الصلوة و التسمیة و التعمیة و ابو جهل العیثمی و رب السموات
 و الارضین پس با جرات از گرفتاری همه نجات میسر نشود گرفتاری کی کو مغرور میسر حاصل نماید
 خزایی در خرابی است لیکن بمقتضای مالا یدرک کلام لایزال زندگانی چند روز را بر وفق حساب
 شریعت علیه علی آله الصلوة و التعمیة باید برسد که رستگاری از عذاب اخروی و نجات است
 و البته سعادت این اتباع است پس در اموال نامیده انعام سائر از زکوٰة و محامده باید شود و
 انرا وسیله عدم گرفتاری باسوال و انعام باید ساخت و در سطحات و ملبوسات لذیذ و
 نفیض نفس منطوق نباید داشت بلکه الطعمه و اشربه غیر حصول قوت بر ادای عاتق نبوی دیگر
 نباید کرد و جامه نفیس بکرمیه خدای تعالی عند کرمی ای عند کرمه بخت تزیین امور باید بود
 و مشوب بنیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف برین نیت با
 آورد فان لم تکنوا فسادا کوا و دایم حق سبحانه و تعالی بختی و متضرع با بود که حقیقت نیت میسر شود
 و از تکلف و اراده ۵ میتوان که در پیشگاه امر قبول با آنکه در ساخته است قطره بارانی را علی بنی
 و جمیع امور مقتضای فتوی علماء دین دار که راه غریبت اختیار نموده اند و از رخصت اجتناب کرده

زندگانی باید کرد و وسیله نجات بادی باید دانست تا بفعل ^{بند} بعد از آن که شرک ترک و اهرم مکتوب
نهفتاد و یکم پیرزاد ارباب بن خانخانیان صدور یافته در بیان آنکه شکر نعم بر نعم علیهاست
و حصول شکر بانیان شریعتی است الا غیر آنکه الله سبحانه و تعالی شکر نعم بر نعم علیه واجب است عقلاً
و شرعاً و معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس هر چه وصول نعمت بیشتر
و جوبش کمزیر تر پس بر اعتبار علی تفاوت درجات نسبت به فقر اضعاف مضاعف شکر واجب
است لکن فقر او این است بیش از اغنیایه پانصد سال و هشتاد و نه است و در آنکه شکر نعم تعالی
اولاً بتصحیح عقاید است بمقتضای ارای فرق ناجیه که اهل سعادت اند و دنیا بانیان احکام
شرعیه عملیه است بر وفق ارای مجتهدین انبیا و علیهم السلام بتصفیه و تزکیه است بر طبق سلوک صوفیه
علیه نیفر قدسینه و وجوب این رکن اخیر استحضاری است بخلاف رکنین سابقه چنانچه اصل اسلام
مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن یک رکن عکس که مخالف این رکن
نفته است اگر چه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدید باشد داخل معصیه است و نافذانی
و ناسپاسی منعم حل سلطان بر همه هند و فلسفه یونان در ریاضات و مجاهدات خود را
معاف نداشته اند اما آن ریاضات چون بر وفق شریع انبیا صلوات الله تعالی و علیهم
علی اجمعین عموماً و علی افضل خاتم النبیین واقع نشود و اندر دو اند و انجات اخروی بی نصیب نمیکند بقیه
سیدنا و مولانا و شفیع فخر بنی و طیب قلوبنا محمد رسول الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعت خلفاء
الراشدين المهدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب نهفتاد و دو و دوم به خواج
جهان صدور یافته در بیان آنکه جمیع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالع آخرت را
از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی بیشتر نشود از ترک حکمی چاره نباشد و ایناسب و ذلک سلمکم
الله سبحانه و تعالی ما حسن الدین و الدنیا لوالا اجتماع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع
اضداد است بطالع آخره از ترک دنیا لابد و چون دین آوان حقیقت ترک آن بیشتر
نیست بلکه متعین است بصورت ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیا
به مقتضای حکم شرعی غافل بود و در طاعت و مشرب و مسکن و هر چه در شرعیه

رعایت باید نمود و شما و از آن حد و تجاوز نباید کرد و از احوال ناسیه انعام ساجیه کوفته منفرجه اود باید کرد
و چون تخلی با حکام شرعی میسر شد از حضرت دنیا بخائی حاصل گشت و باختره جمیع شد و از نیت ترک علم
هم میسر نشود از بحث خارج است حکم منافق دارد که صوت ایمان در آخرت سودمند نیست و بنویسند که گشت
نتیجه او عصمت و مار و احوال دنیوی است **نقطه** من آنچه شرط بلاغت باقوی گویم که خداوند آنرا
پند گیر خواه ملال + تا کدام صاحب دولت باشد که باین لطایق دنیاوی و باین قسم و شش هم
طعامهای لذیذ و جرب و باین لباسها فخره و بر شوق کلایق را بیع قبول سازد **نماید**
گوشتش از راه و گردان شده است + نشود و از وفایان مراد و تقاضا الله سبحانه و ایا که است
الشریعت المصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التجهة بقبلة المذمیان تسبیح ذکر که است
گروری بود و در عالم و فاضل است بشومی اعمال بدتیت که بزرگان مجبوسه است بواسطه
ضعف پیری و ضیق عیشت و تهادی مدت حبس بوده آمد و است بقیه نوشته بود که در شکر
آمد و سعی و مخلص نامند که گشت مسافت راه مانع آمد چون انوی خواجی محمد باقر نجفی است
ایشان میفرمود بفرورت بچند کلمه متصدد گشت امید است که توجیه عالی درباره آن تحقیق
مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر و السلام و لا و آخر **مکتوب** بهشت او و سوره
بقره العنبر بن قلیخان صدور یافت در دست دنیا و انبای آن و در نکو بهشت تحصیل علوف
نافع و در اعتبار از فضول مسابقات و تحویص بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زیارت
جوانی و مایه سبب لک حق سبحانه تعالی بر جاده شریعت سینه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
و التحیات الابدیة السردیة استقامت ارزانی فرماید و دنیا محل آرایش است
ظاهر و با انواع مفرخات موه و مفرین گردانیده است صورت او را بحال منظم و زلف و
موه و مفریب ساخته اند در نمودن شیرینیت و بطراوت و نصارت تمییز است لیکن بی تحقیق
جیفه ایست عطارد و ده و مفریاد ایست پر از زنا و دوده سرایت آب نماند و کسایت زهر آسا
بالطن او سر ندر حباب و آب و برست ممالک و بانبای خود باین همه گفتگی از هر کوی بدتر
فرقیته او دیوانه و مسخو است گرفتار او مجنون و مخدوع است هر که بطایفه او نتوان گشت

پنج خسانت ابدی ستم شده و هر که بجلاوت و طراوت نظر کرد ندانست سرمدی نصیب او آمد سرور
 کائنات حبیب رب العالمین علیه علی آرا الصلوٰۃ والسلام فرموده است بال دنیا و الآخرة
 الاضربان ان رضیت احدیها سقطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت از وی
 در سقط است پس ناچار از آخرت بی نصیب شد اما عافا ذم الله سبحانه وایا کم من محبتها و محبت اهلها ای
 فرزندان هیچ میدانی که دنیا چیت انچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزند از مال و
 جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بالایغنی همه داخل دنیا است علمی که با آخرت کاری ندارد
 هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم لاطائل بکار نمی
 فلاسفه را اهل نجات می بودند قال علیه الصلوٰۃ والسلام علامته اعراضه تعالی عن الاشتغال
 بالمال یعنی **ع** هر چه غرق خدای احسن است اگر شکر بخردن بود جان کندن است و اگر نگفته
 اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوٰۃ و کار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بمعرفت
 نجوم حاصل نمیشد بلکه باین معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم
 هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوٰۃ را باز عالمان نجوم می شناسند و قریب باین
 سخن است و جوی که تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله بعضی علوم شرعیه
 در کار اند گفته اند باینجه بعد از تحکلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا میشود
 اما اگر مقصود از اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت اولی کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا يجوز
 اصلا انصاف باید کرد و ارتکاب امری که مستلزم قوت امور واجبه باشد از حد اباحت می
 برآید باین شک نیست که اشتغال باین علوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیه ضرورتی است ای
 فرزندان حق سبحانه و تعالی از کمال عنایت بیغایت خویش تر و ابتداء جوانی توفیق توبه کرامت
 فرموده بود و بدولت یکی از رؤسایان سلسله علیه نقشبندی قدس الله تعالی سرور هم
 انابت داده اند و اینم از دست نفس و شیطان ترانبات بر آن توبه میسر شده باشد باین
 است قامت شکل نمیدارم و هم عفو آن جوانی است و حساب نبوی همه میسر و بیشتر از قوتنا
 بی مناسب و ناملایم **ع** همه اندر زمن توبه نیست که توفیق و خانه رنگین است و ای فرزندان

کار نیست که از مقبول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت انکشاف باید کرد و این
بنیت جمعیت از برای وظایف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر ادای طاعات است
و از پوشاک تسخیر قوت و دفع حر و بر دوش و علی بن القیاس سایل المباحات الضروریه کما یجب
قدس الله تعالی علیه عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از خصصت مباحات اجتناب فرموده اند
از جمله ایم الکفایات بقدر ضرورت و اگر اندولت میسر نشود باز دایره مباحات بیرون نباید نهاد
و بجهت تشبیهات نباید رفت تنغات با مومر مباحات برو جاتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم
تجویز فرموده است و دائره این تنغات را بر وسیع ساخته قطع نظر از این تنغات کدام عیش را
انت که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جبار را بدانت که سبیل او از

اعمال و در سخط باشد رضا الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار
این کس بنده است محکوم حکم مولی او را پس خود را ناساخته اند و در هر چه افتاده اند گذشتند قدر
باید کرد و عقل و دانش را کار باید فرمود و فراغ از دنیا است و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد
وقت کار موسم جوانیت جوانمرد است که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شود
یچکل کرد و تا زمان پیری نگذارد و اگر گذارد جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود بهنگام ضعف و سستی
کار نمی تواند کرد حال آنکه سیب جمعیت همه گیر است و وجود والدین هم از جملة نعمات حق است
سجانه که غم معیشت این کس بر آید نه است و موسم فرصت است و زمان قوت است و استقامت

بکدام عذر فرموده فردا باید انداخت و رخت تبویع باید کشید قال علیه الصلوة و السلام ملک
المسوقون آری اگر مباحات دنیای دنی را بر فردا اندازند و امروز با اعمال آخرت پردازند پس
است چنانکه عکس این استحقاق است و نیوقت عفتوان جوانی که استیلا دشمنان دین است از نظر
و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقت عدم استیلا آنها انصاف مضاعف
از اعتبار نیست و قوره سپاهی گری سپاهیان کار گزار در وقت استیلا را اعتبار
بیشتر است اندک تردد هم اعتبار می گردنمایان میشود و در وقت امن از شر اعدا و نیت غم اعتبار
ماندای فرزند مقصود از خلقت انسان که خلاصه موجودات است نه لهم و لعل بن خور دن و اخترا

اینکه در وقت استیلا
باید احتیاط کرد

منصفه از وی ادا می و طایف بندگیست و ذل و انحار و عجز و افتقار و دوام التماس و تضرع بجنبان
 خداوندی جل سلطان عباداتی که شرع محمد علیه الصلوٰه و السلام آن مطلق است و مقصود از ادا
 آن ستانف و مصالح عباد است و بجنبان قدس خداوندی غرض از آن عاید می شود بجان
 ممنون گشته بیاید اگر چه با نقیاض تمام در امثال او امر و انبیا از مناسی باید که شصت و پنج سجدان و
 هزار طلق عباد را و امر و نواهی سر و ساز ساخته است اما محتاجان را شکر این نعمت بر وجهی که باید کرد
 و مبتداری تمام در امثال احکام باید که شصت و پنج سر و ساز ساخته است اما محتاجان را شکر این نعمت
 صورتی تحقیق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدستی سر و ساز و در آن خدست
 با منزه نیست این زیر دست حکم او را چه بلاغی می دارد و میداند که شخصی عظیم القدر اینجاست
 فرموده است بی منمونه تمام بجا باید آورد چه باشد عظمت خداوندی جل که از عظمت این
 هم در نظر نمی آید که در امثال احکام خداوندی جل عظمتی که شصت و پنج سر و ساز ساخته است
 خود گوش خود را باید آورد و عدم امثال او امر الهی جل سلطان از و چه خالی نیست یا کمال اخبارات
 نیر و روغ میداند و باور نمی کند یا عظمت امر تعالی و قدس در نظر حقیر از عظمت انبیا
 می آید شاعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند شخصی که کذب او را بار بار تجربه کرده اند بگو
 که اعدا با بس یللا تمام بفلان قوم شب خون خواهند ریخت عتلا آفتوم را بی محافظت خود
 می شود و فکر دفع آن بلیه بینداید با وجود میداند که آن منجر کذب منتهی است پس کیست میگوید
 که محل تو هم نظر نزد عتلا آخر از لازم است مخبر صادق علیه الصلوٰه و السلام مسا لغتها
 تمام از عذاب اخروی خبر در ساخته است هیچ مناسبتی نمی شود اگر متاثر شود فکر دفع آن بخند
 و حال آنکه علاج دفع آن را از مخبر صادق علیه الصلوٰه و التیمه معلوم کرده اند پس چرا نیست
 که خبر مخبر صادق در رنگ خبر روغ کو اعتبار ندارد صورت اسلام نجاستی بخند یقین می
 باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه هم نیست چه عتلا در خط با هم را نیز اعتبار
 می نهند و همچنین جفتالی در کلام مجید خود میفرماید قل لله العیون و لا یحسبکم الله
 این اعمال فیه بوقوع می آید اگر بدانند که شخص حقیری بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل

شایع و نظر و نمی گشتند پس حال پنهان از دولت عالی نیست جز حق را سبحانه و باری کند یا اطلاع حق با
 تعالی را اعتبار نمی دهند پس تقسیم کردار از ایمان است یا از کفر پس از کفر زند لازم است که از حشر بد
 ایمان بکند قال علیه الصلوة والسلام جند و ایاکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه
 تو به نصوح از سر عاده نماید از امور یکدیگر نمی فرمود و هست و محرم ساخته مجتنب باشند پنج وقت نماز
 به جماعت گزارد اگر قیام لیل و نهار از تعجب بیشتر شود زهی سعادت و او از رکوة مال نیز از جملة ارکان
 اسلام است آنرا البته داد کند طریقی که ادای آن آسین باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقر است
 جلد سازد و بنیت رکوة نگذارد شش در تمام سال بمصارف رکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه
 نیت ادای رکوة لازم نیست و نفعه جلد کردن کفایت می کند معلوم است که در سال تمام چه خرج
 میکند به فقر و مستحقان با چون بنیت رکوة نیت محسوب نمیشود و در صورت و توره رکوة از
 زمه داد شود و هم از خرج بی تفریب خلاصی است و اگر بالفرض فقر در سال خرج فقرانه شود
 و بقیه بماند از ایمان طوره جلد از مال خود نگذارد در هر سال همین قسم عمل بکار برنزد چون مال فقر
 جلد میشود اگر روز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازد یا فردا فقر
 بالذات تجیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطان سرکش بصورت سخن بصرف گفته میشود
 و الا اموال الملک همه از حق است بجا این کس که بجهال است که از آن نباید که نسبت تمام
 او کند و همچنین در سایر عبادات خود را بهج وجه رعایت ندارد و ادای حق عباد سعی بلیغ نمیکند
 باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در دنیا یا دنیا ادای آن حق آسانست بکمال
 و تلقی هم رفع میشود آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه از علماء آخرت باید
 استفسار نمود و حق ایشان را تا شیری هست نباید بکسیت انفس ایشان بعمل آن موفق شود
 از علماء دنیا که علم را وسیله مال جاه ساخته اند و باید بود که علماء متقی پیدا نشود و فقر
 بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجا میسران حاجی محمد آثره از علماء دنیا را از دست
 آثره خود آشنای شما اند غرض این بهر دو غرض آن در آن فوایح نیست نم ندانم فقیر
 مسائل شرعیه با ایشان رجوع نمودن انساب است ایفرزند فقر را به انبار دنیا چه

مناسبت کار نیک و بد ایشان سخن کنم فصاحتی شرعی در نیاب بر وجهی تمام و اکل دارند
 اند فلکند الحجة الباقية اما آنفرزند چون از راه انابت به فقر ارجوع آورده بود دل بواسطه
 آن مناسبت در اکثر اوقات توجع بحال آنفرزند میشد همان توجع باعث این گفتگو شده است
 میدانم که اکثر این فصاحتی و مسامک گویش آنفرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد
 علم بیماری که علم بداری مرض خود دار تا آن دار و را نخواهد صحت نیاید علم بداری و فایده نمی
 کند این همه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود حجت را درست می سازد قال علیه الصلو
 والسلام ان الله اناس عذاب يوم القيمة عالم لم يلفقه الله بعد ان فرزند بداند که انابت
 بواسطه قلت صحبت را باب جمعیت اگر چه پاره نداده باشد اما از فاست جوهر استعدا و آنفرزند
 خبر میداد امید است که حق سبحانه و بیکت آن انابت در آن توفیق مضیات خویش موفقی
 گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت اینطایفه را از دست نهد و التجا و تضرع
 بانی قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و توسل محبت اینطایفه محبت خود نیست
 و تمام بجانب خود کند و ازین بخشها با کل خلاص سازد و تقوی عشق آن شعلت
 او چون بر فروخت + بهر چه بزم عشق باقی حله سوخت + تیغ لا و قتل غریق بزند +
 در گزافان پس که بعد لا چاند + ما لا اله الا الله باقی حله رفت + شاد باشی ای عشق شرک
 سوز رفت + مکتوب هفتاد و چهارم به میرزا بدیع الزمان صد دریافت و در تحریر
 بر محبت فقر و توجع ایشان و النصیح با تبلیع صاحب الشریعت علیه الصلو
 والسلام بر اسد شریفه و سخا و ضمه لطیفه و رو یافت حمد الله سبحانه که از فحای آن
 محبت فقر و توجع در ایشان مفهوم گشت که سر مایه سعادت است انهم حلیا الله سبحانه
 و هم قوم لا یشقی قلبهم و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یفتی
 بصحابه ایام المهاجرین و قال علیه الصلو والسلام فی شأنهم رب اشعث مدقوع
 بالا بواب لو اقسم علی الله لآبیه سعادت آثار فقره و صحیفه اگر چه اندراج یافته بود
 که خدیو نشأتین این لغیت که مخصوص حضرت واجب الوجود است جل سلطان علم

صاحب
 باقی
 درین
 عمل

ملوک لایق قدر علی شکی را چه رسد که بوجاهت وجه بخداوند جل سلطان مشارکت جوید و در راه
خداوندی بوی علی مخصوص در فشار اودی که مالکیت و ملکیت بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز
مخصوص حضرت مالک مالدین است حضرت علی سجاد و تعداد روز قیامت ندو و نه
که لمن الملک الیوم و خود و جواب آن فرماید الله الواحد القهار عباد او آن روز غیر از
بهول و دهرشت متحقق نیست و خبر حضرت و اوست متصوره الله تعالی و قرآن مجید از شدت
آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالی و ذلک الساعة
شیء عظیم یوقظ فیها کل امرئ من صیغته عما آرزفت و توضع کل ذات حیل
تحتها و کولی الناس سکر و ما هم بیکاری و لکن عذاب الله شدید
در آن روز که فعل پسند قول + الوالغمر اول بلز و بهول + بجای که دهرشت برزد
تو غدر کنی چه داری بیا + بقیة النصیح اتباع صاحب الشریعت علیه الصلو و السلام
و التحیة لازم فان النجات بدونها محال و عدم التفات الی خراف الدنیا و عدم الاعتدال
بوجودها و عدمها فان الدنیا بسفوضیة الله سبحانه لیس لها قدر عنده تعالی فینعی ان یکون
عدمها خیر من وجودها عند العباد و قصه عدم و فاشها و عجزها و زوالها مشهوره بل مشهوره
فاغبر و ابانیا بها الذین مضوا من قبل و قضی الله سبحانه و ایاکم متابعتهم بالمرسلین
علیه علی الاصلوة و السلام مکتوب مقتدا و پیغمبر نیز میزاید بی الزمان صدر
یافته در توضیح متابعت سید کونین علیه علی الاصلوة و السلام و الا تصحیح عقائد و ثانیاً
بدانستن احکام ضروریة یقده و در بیان آنکه از حق سجاد و تعالی بوسیلہ یابی و سیاه و ارتقا
می باید طلبید سکن الله سبحانه و عافاکم نقد سعادت دارین منوط متابعت سید کونین است
علیه علی الاصلوة و التسلیمات تمها و اکملها بنحیکه علماء اهل سنت شکر الله سعیدهم
بیان فرموده اند و الا تصحیح عقاید مقتضای ارای صائبه بین بزرگواران باید که و ثانیاً
علم حلال حرام و فرض و واجب سنت و مندوب و سباج و مشتمبه حاصل باید نمود و
عمل مقتضای ان یعلم نیز در کار است بعد از حصول بین دو جناح اعتقادی و عملی

اسعاد ازلی مد فرمایند این عالم قدس میسر آید و بدو نه خراطع و دنیا می دنی که زنی آن
 نمی کنند که از آن طلب نمود و حصول مال و جاه او از مقاصد انکار نپذیرد و محبت باید بود از حق
 سبحانه و تعالی بوسید یابی و سید او را تعالی باید طلبید مصرعه کار نیست غیر این همه هیچ
 چون التفات نموده و محبتی خواستند بشری لکم السلام و غنائم را جمعیت خواهند نمود و مالک
 شرط را معرفی دارند و آن وحدت قید توجه است قید توجه متعذر ساختن خود را در تقصیر
 انداختن است مثل مشهور است هر که یکجا همه و هر که همه جا هیچ صاحب حق سبحانه و تعالی
 بر جاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و الخیرة استقامت گرفت
 فرماید و السلام علی من اتبع الهدی و التزم سابعه المصطفی علیه علی الصلوة و التحیات
 مکتوب بنفاد و ششم بر قلیج خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی و سببه بوسع
 و تقوی است و در تحریص بر ترک فصول مباحات و اجتناب از محرمات اختصار
 فصول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است محرمات
 سبحانه و تعالی و صلاکم عما شاکم بحسب سید البشر المنفی عنه زلیغ البصر علیه علی الصلوة
 اکملها و من التسلیمات فصلها قال الله تعالی انکم لکنتم فداؤا و فداؤا لکما لکنتم فداؤا فکانتم
 در انجات ید و جز و اما مثال و امر و انتباه از نواهی و معظم ترین این دو چیز خیر است که معبر بوسع
 و تقوی است ذکر جل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بعبادة و اجتهاد و ذکر
 بر فقیر فقال النبی صلی الله علیه و آله لا تعدل بالاعتناء یعنی الورع و قال ایضا علیه من الصلوة
 انما هو من التسلیمات اکملها ملائککم الورع و فضیلت انسان بر ملائک ازین جزو متحقق است و در
 بر ملائک قریب بهم ازین جزو ثابت می شود چه ملائک در جزو اول مشار کنند و ترقی و انشان معقود
 است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام سلام آمد و از ان ضروریات دین رعایت
 این جزو که در ان اجتناب از محرمات است بوجه کمال وقتی میسر شود که از فصول مباحات
 اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات گفتا کرده شود زیرا که اگر ارحار عنان و ارتکاب
 مباحات با موشمیهات میسر سازد و مشتمل بر موشمیهات است من عام حال عمومی و پیش

ان یقیم فیہ لبس و حصول کمال و سع و تقوی اکثفا از مباحات بقدر ضرورت لایزال و آن هم
 مشروط بنیت ادا و طایف بندگی و الا آنقدر هم وبال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و
 چون اجتناب از فضول مباحات با تکلیف بر همه اوقات خصوصاً در وقت بسیار عزیز الوجود است چنانچه
 از تحرکات لازم ساخته میماند و اگر کتاب فضول مباحات را رنگ تر باید ساخت و در
 ارتکاب همواره نادم و مستغفری باید بود و در سب از برای دخول حوالی محرمات در آنست
 بخی سبانه ملتجی و متضرع باشد ازین مذمت و استغفار و التماس و تضرع بحیل که کار آن اجتناب
 بکند که فضول مباحات تعلقی داشت و از آفت آن مصون و محفوظ و از غریزی مستغنی
 انحرار العاصمین احب الی من صولته لم یطیعین اجتناب از محرمات نیز دو قسم است قسمی
 است که حقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که حقوق عباد متعلق است و رعایت
 قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه تعالی مطلق است ارحم الراحمین و عباد و فقر و محتاجانند
 و بالان خلیل و لیکم ان قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کانت له مظنة
 الاخیر من عرضة و شی فلیتحملها الیوم قبل ان لا یكون منینا و لا ویراثان کان له عمل صالح احد
 بقدر مظنة و ان لم یکن احسن خد من سیات صاحبه فحل علیه قال ایضاً صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم اندرون ما المفلس فی الناس لا درسم لولا متاع فقال صلی الله علیه و آله
 تعالی علیه و آله و سلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة و
 یاتی قد شتم بذر و قذف بذر و اکل مال بذر و سفک دم بذر و ضرب بذر فبیعه بذر من سئله
 بذر من سئله فان هیئت حسنة قبل ان یقضی علیه خد من خطایا بهم فطرح علیه
 ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثانیاً اظهار محمد
 و کذا کذا ای ایشان میماند که در بلده معطله لا هو بوجود ایشان بسیاری از احکام
 شرعی در میطور زمانه رواجی پیدا کرده است و تقویت دین و ترویج ملت در آن بقدر حاصل
 گشته است و آن بلده نزد فقیر و محجوب طایر ارشاد است نسبت بسیار بلا و دهنده شدن
 خیر و برکت آن بلده و جمیع بلا دهنده شدن آن ساریست اگر آنجا دین را ترویج است و عظم

نوحی از روح متحقق است حق سبحانه و تعالی مؤید ناصر ایشان اذ قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یزال طایفه من امتی ظاهرن علی الحق لایضرم من خذلهم حتی یاتی امر الله و یم علی ذلک چون ایشانرا رشتند ارتباطی بحضرت معرفت بنایمی قلعه گاهی خوابه با حکم بودند به تسبیح چند که محرک آن نسبت جوی گشتند زیاده برین طایفه است حامل تقوی که از سر دشمنان و صلحا است و آدمی زاده است حاجتی بچای ایشان آورده است امید است که توجیه شریف در باره او مرعی داشته روی حاجت او خوانند فرمود و لست یحقی و سعادت سببی محصل باد بحضرت النبی و آله الامجاد علیه علی آله الصلوٰة و التسلیمات مکتوب بمقام و توهمتم بجباری خان صدور یافته در بیان انکه عبادت خدای بیچون و بیجگون کی میسر شود و ماینا سبب ذلک احمد الله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صلا بعد از خدای هر چه بر میخیزد نیست بلی و ولست بکلی هیچ اختیار کرد عبادت خدای بیچون و بیجگون جل سلطان و قشعی میسر شود که از رقیبت تمام ماسومی آزاد شده قبل توجیه بذات احدیه هیچ نماند و بعد از این توجیه استوار انعام و ایلام و است تعالی بلکه ارتباط حصول ایلام مرغوب ترمی آید از انعام اگر چه در آخر کار به تفویض میکش و هر چه بر سر او می و انساب میراند عبادتی غیر نیست و بهیبت تعلقی دارد فی الحقیقت آن عبادت عبادت خود است تقصیر از انجامات و سرور خویش است **۵** تا تو در بند خویشین باش عشق گویی در وضع آن با حصول این دولت و البته بفنا مرطابق است و این توجیه بجهت محبت ذاتیه است و بر مقدمه ظهور و لایست خاصه می علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة حصول این نعمت عظمی متوقفست بر کمال اتباع شریعت او علیه من الصلوٰة آنها و سن التحیات اکملها چه شریعت بر نبی علیه السلام الصلوٰة و التسلیمات که از راه بنوة بروی عطا فرمودند مناسب لایست است چه در ولایت و لایست است بمانند با سکیه چون بدنبوت فرود می آرند همان نور فرود می آید و همان کمال را با توجیه خلق جمع میکند و سبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا گفته اند ولایت شیخ افضل است از نبوت و لاجرم شریعت هر پنج بر سبب لایست او باشد و اتباع

ان شرعیت مسلم و رسول است آن ولایت و اگر سوال کنی که بعضی مشایخ شرعیت را
 بر علیه صلوة و السلام از ولایت انسر و نصیبی نیست بلکه بر قوم انبیاء و گیاره از ولایت انبیاء
 نصیبی از درجای گویم که شرعیت پیغمبر علیه الصلوة و السلام جامع جمیع شریعت است و کتابی
 که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماویست پس اتباع این شرعیت گویند که ما
 جمیع شریعت است پس به نماز سه وقت او خود نماسیجته به بنی از انبیاء دارد که ولایت او را
 اخذ میکنند و الاسخ و رفیه بلکه گویم که ولایت او علیه الصلوة و السلام ناهمی و لا یتاجر جمیع انبیاء
 است علیه الصلوة و التسلیمات این رسول آن ولایت با وصول بخروست از انبیا
 انبیا ولایت تمامه سبب عدم الوصول الی تکالیف المولات المقصود فی کمال متابعت علیه
 الصلوة و السلام و المقصود درجات فلان درم حاصل تفاوت فی درجات المولات و توفیر
 کمال الاتباع لکن الوصول الی تکالیف المولات اغراض وقتی و ازمیشود که مشایخ شرع
 انبیاء و گیاره ولایت خاصه محمدی علیه السلام و التسلیمات و التقیات حاصل میشد و توفیر
 علیه السلام الذی انعم علینا و هدانا الی الصراط المستقیم و الدین القویم صراط المستقیم عبارت
 از این طریق است و شرعیت پیغمبر است و آنکه بگویند که ما شرعیت را از طریق رسول انبیا
 است و از طریق سبب و انبیا که کمال اتباع شرعیت علیه الصلوة و السلام بحرشته عمل متابعت مسلم
 او بیاورد و ان الله تعالی علیهم السلام من آمین حامل رقبه عاتق و اسخ و دوبریچند کلمه که مسلم
 محبت گشت و السلام علیه و رزق الله سبحانه و لکن مکتوب به فتاوی و مشتمل
 نیز بر بسیاری کلمات صدور یافته در بیان معنی سفر و وطن و سیار فانی و النفسی و در بیان کمال
 حصول این دولت و البته اتباع صاحب شرعیت است علیه السلام علی الصلوة و السلام
 حق سبحانه و تعالی بر جاده شرعیت حقه علی مصدر با الصلوة و السلام و التجهیه متفا
 از انانی و فایزین و زهرست که از سفر دلی و اگر مرا حجت واقع شده است و بوطن مالوف
 آرامی حاصل نشد بحسب الموطن من الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر
 سفر است و وطن است مفرد و وطن از اصول مقررده اکابر خاندان علیه نقشبندی است

قدس الله تعالی اسرارهم چاشنه زین سفر درین طریق ابتدا میسر گردد و بطریق اندراج
 انبیهات فی البدایه حاصل می شود و جمعی را از نیطایفه اگر خواهند مجذوبیالک گردانند در
 سیر بر روی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آنست آرامی میسند
 مصرع عهده اینجا دولت است کنون ماکل رسد هذب الارباب النعیم نعیمها و حصول یابین نعمت
 عظمی و البینه یا تبع سعید اولین و آخرین است علیه علی الدین الصلوة افضلها و من تعیت
 اکملها تا تمام خود را در شریعت گم سازد و با مثال او امر و انتهائز نوایسجیله نه گردد بوی ازین
 دولت بشام جان او رسد با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر بر سر موی باشد اگر بالفرض احوال
 مواجید دست دهد داخل سدر لاج است از او را رسول خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالمین
 علیه علی الدین الصلوة افضلها و من التسلیات اکملها ممکن نیست حیوة خنجر زهره را در دنیا
 حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کلام عیش است که مولای اینکس از کد او را و اما
 باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزوی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض
 اگر دانند که شخصی از عیوب افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت و حضور او امر ناشایسته
 بتوقع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه
 هیچ باک نمی کنند بدین چه اسلام است حق سبحانه را بر بر آن شخص اعتبار نمی نهند نفوذ بالله
 سبحانه من شر و الفنا و من سبایات اعدائنا بحکم حدیث جد و ایماکم بقول لا اله الا الله
 و بر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم الشان میباید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال
 ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند بلکه المستوفون حدیث نبوی
 است علیه علی الصلوة و التسلیات یعنی هلاک گشتند سوف افضل گویندگان یعنی
 اخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرود و راضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق
 توبه از عنایت حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان انیمینی باشند و در ویشانی
 که قدم را در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیکش ناسا انداز ایشان همتی باید
 طلب نمود و مددی باید جست تا عنایت حق سبحانه از در سبب ایشان ظاهر شده

تمام بجانب جناب حق خود تقالی جذب نماید و مخالفت را در وی نگذارد و نماید تا سرسوی او بخت
شرعیست کشاده است محل خطر است تمام بل مخالفت را باید سد و ساخت بمیت محال است
سعدی که راه صفا - توان رفت جز در پی مصطفی + صلوة الله و سلامه علیه علی آلاءه افضل
بر اهل الله خصوصاً کاسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده نشود و باشد بنیاید
کرد و آنرا سم قاتل باید انگاشت زیاده برین لطافت اینچند حروف بواسطه ارتباط محبت و
اخلاص و تحریک آورده امید است که موجب ملال نشود و نمایا مصدع میگردد که ملائم و شاه حسین
آدمی زاده اندو خانان ملازمت ایشان اندامید است که داخل ملازمان خاصه گردند و همی پیش
بهین را دره بخدمت آمده است اگر چه بیاده است امیدوار است که فرغ از حالت خود و بیرون
یابد زیاده تصدیق نداد و السلام و الاکرام مکتوب مفتاد و نهم نیز جیایان
صدور یافته در بیان آنکه این شریعت غوامع شریع ماقدم است و اتیان بقصد قضا
این شریعت بیان است بقصد قضا و این شریع و مایا سب و کاک الله تعالی بجا آورده
شرعیته مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التیمة ثبات و استقامت از زانی فرمود
با کلامی توجیب جناب قدس خود گردانید و مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی است و مظهر جمیع انبیا است بر سبیل
اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بسیار انبیا و ائمه
علیهم الصلوٰة و التسلیمات منزل شده اند و ایضا شریعی که آن سرور اعظم فرموده اند
زبدۀ جمیع شرایع ماقدم است و اعمالی که بقصد قضا این شریعت حق است منتخب از
اعمال شرایع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوة الله تعالی و سلامه علیه بنیاید و علیهم خیر
بعضی از ملائکه مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بر سجود و بعضی بقیام و همچنین اینم سابق بعضی
بنماز مامور و مامورند و بعضی دیگر بنمازهای دیگر درین شریعت از اعمال هم سابقه و ملائکه
مقرر به خلاصه زبدۀ آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان
اعمال بقصد قضا آن فی الحقیقة تصدیق است بجمیع شرایع و اتیان است باعمال

مقتضیات آن شرعی پس لاجرم مصداق آن این شریعت خیرالامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت
 و عدم ایتان آن مقتضای آن تکذیب است و جمیع شرایع اقدم را و عدم ایتان است به
 مقتضای آنها و همچنین است انکار از آن شرعیة الصلوة والسلام انکار از جمیع کمالات اسماء
 و صفاتی و تصدیق او تصدیق است جمیع آنها پس لاجرا منکران سرور و تکذیب این شریعت
 بدترین اعم باشد از نجاست الانوار است کفر و نفاق است محمد عربی کابروی هر دو سر است
 کسی که انکار در شریعت است خاک بر سر او و انکار از ذی الانعام و المنة اجر او عقاب و کتمان
 ایشان از نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوة والسلام و التیجة با حسن
 وجوده شهود شده بود و دانست بر اوضاع نامالک همواره و امنیگیشان بود و حق سبحانه و
 تعالی از دیار بر آن عطا فرمود تا دنیا اگر حاصل رفیق و عامیان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریع اند
 و این ایام بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند و وجود معاش و وظائف بسیار داشتند
 شمار الیاذنی و ماشی متوجه بشکر شده است و رساند و فرامین همراه آورده اسید و است که
 تبویل ایشان بحیث پیدا کنند زیاده مستخرج نشد شمار الیه را بعد و عظام برنجی سفار شمر
 فرماید که اگر شود و سبب سمیت ارباب تفرقه گردد و اسلام و الاکرام مکتوب
 هشتم و هم نیز از فتح اله حکیم صد و یافته در بیان اینکه فرقه ناجیه از نهضت دوسه
 فرقه اهل سنت و جماعته اند و در کتبش فرق مبتدع و مایه نالک حق سبحانه و تعالی
 بر جاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و التیجة استقامت از زانی فرما
 مصرعه کارانیت غیر این همه هیچ + هر فرقه از نهضت دوسه گروه مدعی اتباع شریعت است
 و جازم نجات خود کل حزب بآلدهم و چون نقد وقت شاست مایل که پیرو صادق
 علیه من الصلوة و فضلهای و من التکلیفات که لها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از آن فرق متفرقه
 فرموده است آنست الذین هم علی ما انا علیه اصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه بآنست
 که ایشانان بطریق مذکور من بر آن طریق و اصحاب من بر آن طریق مذکور اصحاب با وجود
 کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام و التیجة در میوه وطن برسی آن تواند بود

که ما بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط با اتباع طریق ایشانست
 چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده **وَتَقِيُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** پس اطاعت رسول عین اطاعت حق است چنانچه
 و خلاف اطاعت او صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعه که
 اطاعت خدا می باشد و اجل سلطان خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از احوال آنها خبر
 میدهد و حکم بر کفر ایشانان میدهد آنجا که میفرماید **وَلَا تَقْرَأُ الْكِتَابَ طَرَفًا لَّنَبِيٍّ ذِي هَيْبَةٍ شَرِيفٍ قَرَأَهُ**
وَلَا يَرْكُودُ وَلَا يَتَفَتَّحُ وَلَا يَتَنَبَّهُ وَلَا يَتَذَكَّرُ پس در انجمن فیه دعوی اتباع
 آن سرور و روان علیه الصلوٰه و السلام خلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین دعوی باطل است باینکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوٰه
 و السلام پس نجات از آن طریق مخالف جمیع کتب است **وَاللَّهُ لَمَّا كَذَّبَتْ**
طَائِفَةٌ مِّنَ الْيَهُودِ مَا أَخَذَ النَّبِيُّ عَلَيْهِمُ الصَّعْقَةَ و شک نیست و قد که مقرر است اتباع اصحاب آن سرور اند علیه الصلوٰه
 و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند که الله تعالی سعیدهم فهم الفرقة الناجية چنانکه ائمه اصحاب
 پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰت و التحیات خود را از اتباع ایشان محروم اند که لشینه و الخوارج
 و معتزله خود مذہب محمدرث دارند و اصل بن علما ریش ایشان از ائمه امام حسن و حسین
 است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدش و امام دریشان و فرموده اعتقاد
 علی بن ابی طالب سائر الفرق الباقية و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقه طعن کردنست بنجیم
 خدا جل شانها امن بر رسول الله من لم یؤتوا اصحابه چیخت اینها منجر به خبت صاحب ایشان
 می شود و تعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السور و ایضا شریعی که از راه قرآن و حدیث
 میارسیده است توسط نقل ایشانست هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز
 مطعون خواهد بود این نقل مخصوص بعضی و نه بعض نیست بل کلهم فی العداۃ القصد
 و البلیغ سوار پس ضمن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است و العیاذ
 بالله سبحانه منه و اگر طاعتان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب
 را متابعت بشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع گفتا قضا آری هم و اختلاف مذاہبهم جواب

را از هر واحدی گفته اند و قهراً گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از بعضی دیگر است
جمع شریعت را داده و مگر تحقق نکشت تکلیف النعمات و الطلوع قبل الله تعالی آفریننده و
و مگر بعضی از اینها را در بعضی از اینها جمع کرده اند و قهراً گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از بعضی دیگر است
نشان است بلکه جامع حضرت فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و جمع حضرت است
سوی قرآن است پس باید اندیشید که انکار این کار بر نفس الحقیقه با انکار قرآن یکسانه عیاذا
بالله سبحانه و تعالی امجد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است و حق این
قرآن چه اعتقاد دارد گفت در انکار و مصلحت نیست بعین از انکار و دین تمام بر هم می شود
دیگر باقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب آن سرور علیه علیهم السلام و التسلیمات و در روز حلت
آن حضرت برابر باطل اجتماع نمایند و مقدر است که در روز حلت آن حضرت سی و سه هزار اصحاب
آن سرور حاضر بودند و بطور رغبت بجمعت صدیق بعید کرده اند این همه اصحاب
پیغمبر بر ضلالت جمیع شان از جمیع محالات است و حال آنکه آن حضرت علیه الصلوة و التسلیم
فرموده الا جمیع استی علی الضلالة و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر و آن شده است بواسطه آن بود
که قرآن مشوره حضرت امیر را طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند افعولنا الا اننا فرامعن
المشورة و اما النعمان اما بخری ما انما و اطلبیدان نشانان یعنی بر مصلحت نخواهد بود کالتسلیم
لا اله الا الله موجود الامر عند هم فی الصدقة الاولی من الصیبة او نحو ذلك و اختلافی که در میان
اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات واقع شده اند از هر دو ای نصافی بود چه نفوس
شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده پس ای ایشان تابع
شریعت شده بود بلکه آن اختلاف یعنی بر اجتهاد بود و اعلامی حق پس خطای ایشان خبر
درجه واحد دارد عند الله و صیبا را خود درجه است پس بان را از نجاسی ایشان
باز باید داشت و چه اینیکه یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه ملک و مارطه اعداها
اینها فلیطهر عنها استنها و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم فلم يجدوا تحت اديم السما خیر من ابی بکر فوثقه رقابهم این قول صحیح است

بر نفی تقیّه و رضا حضرت امیر به بعیت حضرت صدیق بقیه المقصود آنکه میان سیدان ولد میان
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است ملازمت شما بسفر و کن همراه رفته بود امیدوار عنایت
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد عالم بود بتقریب
 بدو معاش آمده توجّه را امیدوار است و السلام و الاکرام مکتوب هشتماد و یکم
 به لالابیک صدور یافته و ترخیص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زیونی اسلام مسلمانان
 و استیلا کفار نگویید زادن الله سبحانه وایا کم حمیة الاسلام غربت اسلام نزدیک
 بیک قرن است بنحی قرار یافته است که اهل کفر بجهاد اجزای احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام
 راضی نمی شوند میگویند که احکام اسلامی با یکدیگر ایل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانان
 پیدا نشود و کار را تا بان سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانان از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و بجز
 بقره و درین دوستان از عظم شعار اسلام است کفار بخیریه دادن شاید راضی شوند اما بتذبح
 بقره هرگز راضی نخواهند شد و ابتدا را بدشابت اگر مسلمانان رواج یافت و مسلمانان عتبا
 پیدا گردند قبیله و اگر عیاد با الله سبحانه در توقف افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد
 الغیاث الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا کلام صاحب دولت باین سعادت تسبیح
 گرد و کلام شاهباز باین دولت دست یونما ید الله الفضل یؤتی من یشاء الله و الله ذو الفضل العظیم
 ثبتنا الله سبحانه وایا کم علی متابعت سید المرسلین علیه و علی الرحمن الصلوة افضلها و سوز
 التسبیحات احکمها و السلام مکتوب هشتماد و دوم بکند خان کورد
 صدور یافته و بیان آنکه بسلامتی قلبی بنیان ماسوی حق مصلح عاصرت نمیبندد
 و این بنیان معبره فنا است حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بنی خود نگردد و بجهت سید البشر
 المظهر عن زین البصر علیه السلام الصلوة و التسلیمات انچه بر او شما لازم است سلامتی قلب
 است از مادون حق سبحانه و این سلامتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بزل عبوری ننماید و
 عدم عیون غیر و البتة به بنیان ماسوا است که معبر نفی است نزد این طایفه علیه الفرض اگر غیر
 را به تکلف در دل گردانند هرگز نگردد و تا کار با نیرتیه نرسد سلامتی محال است امروز

این نسبت غفارتان است بلکه اگر گفته شود باور بخند **ه** بنیالاریاب انیم یعنی بهاء و ولعائش
المسکین ای تجرع ژویده برین چه نوشته آید و السلام اولاً و آخراً **مکتوب**
هشتمادوسیم به بهادر خان صدور یافته در تحریریں بر جمع کردن جمعیت ظاهر
و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه تعالی از تعلقات نشی نجائی از زانی فرموده با کلیه
گرفتار جناب من خود گردانند بجز سید المرسلین علیه علی الرحمن الصلوة افضلها و من
التسلیم اکملها بیت هر چه بخلق خدای حسن است اگر نگر خورون بود جان کنان است
ظاهر را به باطن بشریعت غرا استن باطن را به طور باقی جل علا داشتن کا عظیم است تا کلام
صاحب دولت باین دو نعمت علمی مشرف سازند و از جمیع این دو نسبت بلکه استقامت
بر ظاهر بشریعتیه تنها نیز بسیار غزیرا وجود است اغرض الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی انکمال کرم
خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر او باطن او را است فرمایید علیه
آله الصلوة و التسلیمات **مکتوب هشتماد و چهارم** سید احمد قادی صدور
یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامته و طول بحق الیقین مطابقت
علوم و معارف آن مقام است معلوم و معارف شرعی مابین آنکس حق سبحانه و تعالی جاده بشریعت
استقامت از زانی و گشته بکلی همت متوجه جناب من خود گردانیده ما را تمام از ما ستان
و به کلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند بجزمت سید البشر المقدس عن زلیغ البصر علیه
من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها و علی آله و اصحابه جمیعین آمین **مصرع**
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بهر چه هر چه گفته می شود از دوست دشمنان است
لیکن چون این سخن لغوی از مناسبت با جناب فی تعالی و تقدس ثابت آن معنی
مناسب را منتقم شمرده در آن باب جرات و زبان درازی می نماید المقصود بشریعت
حقیقت عین یکدیگر اند و حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق جلال تفصیل استبدال
و کشف است غیبت و شهادت و فعل عدم تحمل است احکام و علوه که موجب بشریعت
غراسمین و معلوم شده اند بعد از تحقیق ب حقیقت حق الیقین همین احکام و علوم بعینها

به تفصیل نشان میگرداند و این نیست بشهادت می آیند و تختم کسب و تحمل عمل از میان برخیزند
 و علامت و وصول به حقیقت حق الیقین به لطافت علوم و معارف آن مقام است معلوم و
 معارف نه مجرد تاسر و می مخالفت است دلیل است بر عدم وصول به حقیقت الحقایق و
 هر خلافی که بشریعت و علم و عمل از بهر که واقع شده است از شاخ طریقت میفرساید
 است و سر وقت واقع نمی باشد الا در آثار راه منتهیان نهایت انبیهات را بهر صحت
 است وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع محال نشان بیست صوفی این را
 اندر مثال و لیک صافی فارغ است از وقت و حال و پس متحقق شده که خلاف شرعیست
 علامت عدم وصول است به حقیقت کلام عبارت بعضی از شاخ واقع است که شرعیست
 پوست حقیقت است و حقیقت منقرض شرعیست این عبارت چند از بیست مقامی است که
 این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که او درش آن باشد که محال است به فصل حکم
 پوست و از نسبت مغفرت است دلالت و کشف در رنگ شش است بلب اما کابر قیل
 الاحوال ایشان مثال این عبارت موعظه تجویزی نمی نماید و فرق جز به اجمال و تفصیل و
 استدلالات کشف مذکور می سازند تا علی از خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره
 الاقدس سوال کرد که مقصود از تفسیر سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجماع تفصیل گردد
 و استدلالات کشفی شود در مقام الله سبحانه و الثبات و الاستقامت علی الشریعہ و علامه
 الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة التصدیق اگر حامل رتبه شایع مصطفی نبی از رسول
 قاضی شرعند بدان ایشان بزرگ بودند و طایف و وجوه و معاش بسیار شدند
 اسناد و فواین همراه گرفته متوجع شکر کرده است الیه از فقدان حساب معاش
 منقطع است التفات نموده بر نبی توجع فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطرار
 و تنگدستی بایستاد و مصدق شد مکتوب هشتاد و پنجم بهر از آنکه
 حکیم صدور یافته در غیب ایشان اعمال صالحه خصوصاً ادای صلوات و ایامات و
 مایه کسب و تکلم و تفکرم الله سبحانه لم یضایة آدمی را بهر آنکه از درستی اعتقاد است

چاره نیست از ایمان اعمال صانع جز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات
 و ادا صلوة است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین من
 ترکها فقد هدم الدین و کسی که بر وظیفه ادا صلوة موقوف سازد از فحشاء و منکر بازدارد و ذکر می
^{باز} ^{از} ^{الصلوة} ^{تتو} ^{عن} ^{الحکماء} ^{الاکبر} ^{مؤیدین} سخن است و صلواتی که در چنین است صورت صلوة است
 حقیقت ندارد و لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت لازم است بایجاد مالایک که کالایه ترک
 کلام الاکرامین اگر صورت را بحقیقت اعتبار نماید بعد از آنکه فعلیک بود المیت ادا صلوة
 مع الجماعات مع خشوع و انخساع فانها سبب النجاة و الفلاح قال الله سبحانه و تعالی
^{وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ} ^{كَانَ لَهُمْ عَذَابٌ} ^{كَاسٍ} ^{مُكْرَبٌ} ^{وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ} ^{كَانَ لَهُمْ عَذَابٌ} ^{كَاسٍ} ^{مُكْرَبٌ}
 وقت غلبه ایمان آنکه ترک و سبک انداختن اعتبار بایجاد می گشت و صلاح جوانان بآن سبب
 اعتبار دارد که با وجود غلبه شهوت نفسانی خود را بصلاح آورده اند و سبب انجمنه بزرگی
 بواسطه یک حجت از مخالفین این یافتند و حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام و ادا
 عبادة فی الحج که هجرالی پس منافی فی تحقیق عین باعث زیاده ازین چه نوشته اند
 فرزندی شیخ بها و الدین را صحبت فخر و غریبه افتد و باطل غنا و نعم مایل و منجذبت
 نمیداند که صحبت ایشان سم قاتل است و تفرقه چشمان غلظت آفر است الحمد للحمد و نعم الحمد
 الحمد و حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوة والسلام من تواضع یعنی تعاضد
 شیب ثناء دینیه فویل لمن تواضع لهم لغنائهم و الله سبحانه الموفق مکتوب ^{شما و}
 و ششم به یک از حکام برگزیده که صدور یافت در بیان سلامتی قلب از ادون
 حق سبحانه و تعالی که سبب از تعارض اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت و فایده بخت
 سید المرسلین علیه علی الس من الصلوة افضلها و التسلیمات انجیر بر او شما سلامتی قلب است از
 گرفتاری مادون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیر است که بخیر او را سبحانه و دل خطری
 ندارد اگر فرزند ما تا هزار سال حیات و فاکتد غیر بدل نگردد بواسطه نیامنی که دل را با حق
 حاصل شده مصروع کار نیست بخیرین به هیچ بد و وقت ملاقات از روی گرم گفتم

بودند که در هیچ کاری اگر رجوع افتد بنا بر اوستی نوشتن بنا علی ذلک تصدیق گشت که شیخ
 عبد الله صوفی از نیکان است بواسطه بعضی حوائج ترصد گذشته است امید است که مددی در تحلیف
 زنده خواهند فرمود و السلام مکتوب هشتم و نهم به پهلوان محمود صدور یافت
 در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسی قبول نمایند بسکرم الله تعالی
 و بتبکیم الله علی جاده الشریعتی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التیجه نخستین ایشانات خاندان
 ایشان که قیوم میان شیخ فزلی است برکات صحبت ایشان شرح دهد چه سعادت که دوستان
 خدا جل و علا کسی قبول نمایند چه جای آنکه محبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لایستی جمیع
 با همه صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را بر عیدارند تا مؤثر افتد زیاده چه نوبت
 و السلام اولاً و آخراً مکتوب هشتم و نهم به پهلوان محمود صدور یافت
 در بیان آنکه چه نعمتی که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه شود و اسفید کرده یا در جوانی
 خوفناک لب بد و در پیری رجا و حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی
 با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید سازد و حدیث نبوی علی الصلوٰۃ والسلام
 من شاتب عیدی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح دهند و وطن به مغفرت را غالب سازند که در آن
 خوف بیشتر در کار است و در پیری رجا غالب تر میاید و السلام اولاً و آخراً مکتوب هشتم
 و نهم به مرزا علی جان صدور یافت در غر پرست و حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التیجه استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم کفر و نفع واقعی الموت
 از مرگ چاره نیست فطوبی لمن لجل عمره و کثر عمله بمن موت است که مشق تا امان را بان
 تسلی می دهند و وسیله وصول دست دوستی سازند من کان یرجو لقاء الله فان
 اجل الله لات اری حال و ابرسانندگان و گرفتاران سید ولت حضور مطلب رسیدگان
 و آزادگان خراب و اتیرست ولی نعمت مرحوم شهادتین آوان بسی مقتم بودند الحال
 بر شما آن لازم است که مکافات احسان با احسان بکند و بدعا و صدقه ساعت فساعت
 مدد نمایند فان المیت کالغریق یطير دعوة تلمحه من اب و ادم اوخ او صدیق و نیری

باید که از هر یک ایشان بزرگ خود عبرت بگیرند و به نام خود را بر اضی حق سپرد و حیات دنیا را غیر از مشایع غرض نماید
 اگر تکلیفات دنیوی را نازک اعتبار می بود برابر سر موسی بر کفار بدار و از بنویز میفرمودند جز قنایانند
 سبحانه و ایاکم الاعراض عن ماسوی الله سبحانه والاقبال الی جناب قدسه بجزئته سید المرسلین
 علیه علی الرحمن الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والا کرام مکتوب و م
 بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب آنکه به کلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امروز حصول این
 دولت و البته بتوجه و اخلاص با نیطه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی سرهم حضرت
 حق سبحانه و تعالی دنیای دنییه در نظر حق خوار و بی اعتبار گردانیده حسن جمال آخرت ابدی در مرت
 باطن متجلی و متزین گردانیده بمرسته سید البشر المطهر عن رفیع البصر علیه علی الرحمن الصلوة
 ومن التسلیمات اکملها التفات نامرگرمی معه بدایه متوجه حصول یافت کرم نمودن بزرگوار الله سبحانه
 خیر البر انصیحه که بحبان و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال الی جناب قدس خداوند
 غرضانه میسر گردد و اعراض از مادیات او تعالی حاصل آید مصرعه کارانیت غیر این همه تسبیح
 امروز حصول نیند دولت عظمی و البته بتوجه و اخلاص با این طبقه علیه نقشبندیه است بریاضات
 و مجاہدت شاقه آن میسر گردد که بیک صحبت ایشان حصول یابد و بطریق این بزرگواران اندر
 نهایت در بدایت است و اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست افتد و در
 این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات
 آن کمالات میسر میزند که اولیاد است را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندر ارج نهایت
 بدایت است تعلیم محبت هوای الاکار فانه ملاک الاموال السلام علیکم و علی سائرین استیع الهمد
 و التهنیت متابعت المصطفی علیه علی الله الصلوة والسلام مکتوب افود و یکم شیخ کبیر
 صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه هر دو جناح انداز برای طیاران
 عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است
 رزق الله سبحانه و ایاکم الاستقامته علی متابعت السنه السنیة علی صاحبها الصلوة
 والسلام و التیمه که آنست که اولایه تصحیح عقاید و رفیق الی علماء اهل سنت و جماعه که رفقه

حاجه آید باینکه در دنیا علم و عمل بقصد ناسی احکام فقیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو خراج
 اعتقادی و عملی قصد یگان عالم قدس باید نمود و مصرع کار نیست غیر این همه هیچ
 مقصود از مال زینت و احوال لطیف و حقیقت ترک نفس و تصفیه قلب است تا نفس
 نرگزی نشود و قلب سلامتی پیدا کند ایمان حقیقی که نجات و ابسته بآنست میسر شود و
 سلامتی قلوب و قنای صورت بند و کفر و غیره تعالی اصلاح دل خطور نکند اگر هزار سال گزرد
 غیر از دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را بسیار ماسوا تمام میسر شده است که اگر
 به تکلیف یا دشمنی و مندا یا بخند یا حالت معیبه است و قدم اول است درین راه و بدونه
 خطا و القاد و السلامه الا و آخر **مکتوب نو** و دو و دو هم نیز شیخ کبیر صدور یافته
 در میان آنکه طینان قلب نیک است نه بطور سه لال و ثقل الله سبحانه و ایا کم علی الله
 المصطفی و علی صاحبها الصلوٰه والسلام و التیمه الا ذکر الله تطمئن القلب و راه الهی
 قلب و ذکر الله است سبحانه نه بطور سه لال است **پیت** بای سه لالیان جوین
 بای جوین سخت بی تکلیف بود چه در کسب مناسب است باجناب قدس حسب
 هیچ مناسب نیست مالم کرب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر
 پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت ستولی شد غیر الهیانیان هیچ نیست و
 چون کار با طینان قلب رسید دولت باری نقد وقت او گشت **ه** ذکر گوذر تا
 ترا جان است یا کی دل ز ذکر زدن است و السلامه الا و آخر **مکتوب**
نو و **سیوم** بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات ذکر
 الهی جل شانه باید برداخت بعد از ادای نماز پنجگانه جماعت و ادای سنن و اوقات
 خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید ساخت و به غیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و
 چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر اینها معلوم کرده شده است بر همان طریق
 استعمال نمایند اگر جمعیت فتور یا بنده اول باید تعیین سبب فتور کرد بعد از آن ملافی تقصیر
 آن باید نمود و بالتجاء و تضرع تمام حضرت حق سبحانه و رو باید آورد و دفع خلعت آن سحر

و شیخی را که از وی فکر یافته باشد و متوسل بایده ساخت و الله سبحانه و العیسی کل الیه و السلام **کلمه**
نود و چهارم بنظر خزان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصبیح عقاید و آیتان اعمال صحت
 چاره نیست تا این که و خراج طیلان عالم حقیقه نماید حضرت حق سبحانه و تعالی بجا و در شریعت مصطفی علی نبیا
 الصلوٰه و السلام و التوحید نه تمام است اگر است فرمایند آنچه را بفرست و اما چاره تصبیح عقاید است اولاً بموجب
 از وی صایه ایل سنت و جماعت که فرقه اجیه اند و ثانیاً آیتان اعمال است بموجب احکام فقہ بعد از آن
 آن احکام از فرائض و منعم و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبہ چون این جناح اعتقاد
 عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطان مساعدت نماید میتوان که بعالم حقیقت طیلان نماید ولی
 حصول این دو باز و طیلان و معلول بعالم حقیقت محال است بیت محال است سعاد که در مصفا
 توان فیت خردی مصطفی + شد تا الله سبحانه و العیسی کل الیه و السلام و الله الصلوٰه و السلام
کلمه نوب و پنجم بسیار مجموعی در صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قابل برزخ
 بهامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکا واقع شده است دوست قابل مثال
 معمول بر توحیجات اند و در بیان آنکه سحر افضل است از سحر و مایا فلک + آدمی را نسل است جامع بر هر در
 تمام موجودات است و انسان تنها آیت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت از مرتبه و نحو
 بطریق صورت آن الله خلق آدم علی صورته همین جامعیت قلب انسان که هر دو کلیت انسان
 است و قلب تنها است لهذا در حقیقت جامعه میگوند و محبت همین جامعیت بعضی از مشایخ از
 وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش مافیه زرا و قیاد و نشان در هیچ محسوس نشود
 زیرا که قلب جامع عناصر افلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس مثل مکانی و الا مکانی است
 پس آئینه عرش مافیه بواسطه شمول لامکانیه و قلب مقلدی نباشد عرش مافیه با وجود
 وسعت داخل در لامکان است مکانی هر چند وسیع است تنگ است و جنب لامکانی قدری دارد
 و اما راجع از مشایخ قدس الله تعالی سرهم میدانند که این حکم یعنی بر سکر است و معمول است
 اندر تمامین میان حقیقت و انوار عرش مجید که مثل ظهور نام است این منبع ترست که
 در قلب تنگ از گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش مایا در آن انوار عرش مایا است

حقیقت عرش و ملکیت که آن الموضع هیچ مقداری نیست و جنب قلب که اوج جامع الموقوفات بی
 نهایت است آئینه که مدوی آسمان باین بزرگی با نیای دیگر نماید نمی توان گفت که آئینه از آسمان و بهر
 تر است آری مثال آسمان که آئینه است و جنب همان سعیر است و حقیقت همان این بحث بشالی روبرو
 کرد و مثلاً در انسان الموضع از اراده غصه خاک کمون است نظیر جامعیت انسان نمی توان گفت که وجود
 انسان از اراده خاک اوسع است بلکه وجود انسان را و جنب که خاک هیچ مقداری نیست جز بهر شئی
 بلکه الموضع حقیر شئی را شئی دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ و غلبه
 بلکه گفته اند جمیع محمدی اجمع انجم الهی جل سلطان چون محمد علیه الصلوٰه والسلام والیتجه جامع
 حقیقت و امکان و مرتبه و جنب است اند حکم کرده اند که جامعیت محمد را جامعیت الله تعالی از او
 است اینجایان صورت حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه السلام و التسلیم جامع
 صورت و مرتبه و جنب است حقیقت و وجوب و الله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق
 بیکو کرد و میان حقیقت و وجوب و صورت و وجوب چنین حکم نمی کردند چنانکه کلام این مثال نده
 بلکه حکام السکرینه محمد بنده است محدود در قیودهای او و تعالی و تقدس غیر محدود است و
 با تناسبی باید دانست که هر چه از احکام ساری است او تمام و لایته است و هر چه از صفات مقام نبوت
 در او است با بیان انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیمات بواسطه صفات مقام بطریق جمعیت نیز نصیب
 است پس با مبدء ساری بصورت تفصیل میکند لایته اشع ابوزید بطلان قدس سر سیکوید و لای ارفع من المسموح
 و لای خود را لای و لاییت میداند و لای محمد علیه الصلوٰه و التسلیمات لای نبوة لای لایته که روبرو
 را در ترجیح میدهند بر لای نبوت که روبرو دارد و ازین عالم است سخن بعضی گفته اند که لایه فضل
 من النبوة بر لایته که در ولایت روحانی دارند و نبوت روحانی و ملکیت که روحی فضل
 است از هر ملکیتی بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نه افضل است از نبوت و از دین جمیع
 اشعار این جهان در احوال نمایند چه در نبوت روحانی فقط نیست بلکه باین توجه روحی نیز از
 طاهرش روحی است بهمانه و طاهرش با خلق و انکه تمام روحانی دارد از بدانست انبیا علیهم الصلوٰه
 و التسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت بایشان سلم داشته اند ولایت جزو

نبوت است و نبوت کمال است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه و ولایت نبی با شیوه و ولایت
پس صواب افضل شد از کج و صحت کمر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحتها که عوام اناس
راست از نبوت خارج است بر آن صحت ترجیح دادن معنی ندارد و صحتی که مستغنی بکسر است البته افضل است
از کسر علوم شرعی که قصد آنها را مرتبه نبوت است پس صحت و مخالف آن علوم هر چه از کس است
صاحب کمر مغذ و درست شایان تعلیم علوم صحت نه علوم کسرتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم
الشرعیه علی مصدر الصلوة والسلام والتحمید حم لله عبد الله قال امینا و انجد حدیث قدس
واقع است لایستی ارضی و لایسمای و لکن بیعتی قلب محمد المومن بر دوزین گنجایش نبوت
مرتبه جوست نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گشت پس ظاهر شد که شمول قلب
لا مکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن تا عرش مافیه در وی متغایری نباشد
این حکم مخصوص حقیقت لامکانیه است مکتوب بود و ششم بعد شریف صدور یافته
در منبع و خبر بر تشریف و اخیر و در تخریس بر تابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام
و التحمید مایا فلک یا ای فرزندانم و زکراوان فرصت و اسباب جمعیت همه یه گنجایش
و اخیر نیست بهترین اوقات که زمان مخفون جوانیت و بهترین اعمال که طاعت عبادت است
تعالی تعالیس باید مصرف داشت از محرات و مشغلهات شرعی و عیانت نمود و نیز وقت نماز است
لازم باید ساخت و از آن کوفه بر تغیر وجود و نصاب نیز از ضروریات اسلام است از اجماع غایت
می باید دانود و محال که مردم حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معیار ساخت
و از اسوالات میله انعام سایمید پنج عشر اتحیة و تقریر یا از برای فقر تعبیر نموده و میدان تصرف
بسا تا افزای که اندین و خیالی بی انصافی است که در شصت گهری روز و شب گهری صرف طاعتی بجا
نشود و از چهل سهم یک سهم بر فقر و دنیا بدو از دایره وسیع مباحات بایرون کشید و محرات و مشغلهات
در وقت شود و مردم جوانی که او ان سلطان نفسانیه است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل
بکثیر اجری بردارد و فقر و کافرازل عمر رساند و طوس و قوی مسته پیدا کند و اسباب حقیقت است
نماند عیار زندامت و نشیانی حاصل نخواهد بود و بسیار است که آفودا اگر اندر فرصت از دست

که بخوبی از تو بهرست می نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرحد که بجز خداوند علیهم الصلوٰۃ و التسلیم بر
سوی آنهاست و از آن اخبار فرموده و عصاه را از آن ابعاد نموده و در پیش است تخلفی ندارد و از شیطانی
بفرود گرم برودگار جل سلطان در درخت است و از دود و هوا را سبحان بهانه ساخته و مکتبای می سازد
باید دانست که در دنیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمنی و دوست را تمییز ساخته اند و هر دو را مشمول
رحمت گردانید که میوه رحمتی و سعادت کل شئی از آن شمع رحمت در روز قیامت دشمن از دوست جدا
خواهد شد و از این آیه **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ** غیر آنست و در آنوقت قیامت را بنام دوستان خوانند
انداخت و دشمنان را ملعون و ملعون محقق خواهند فرمود **كَلِمَاتٍ يُتْلُوْنَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**
شاید معنی است یعنی تحقیق اثبات تو که در آن رحمت از برای آنجماعت که بر پیغمبری کنند را کفو و معاسی
و ادا میکنند ز کوفه را پس کم و رحمت را از کوفه مخصوص با بر و اهل سلام نیک کردار داشت آری
مطلق اهل سلام را به بقدر خیریت غایت از رحمت نیست است اگر چه بعضی از آنست مطا و از عذاب و در
نجات یا به اطمینان مشاء می رسد سالات با حکام نه از آموگی گذارد که نوایان را بسطاید علماء و در
آنکه اصرار بر پیغمبر و میرساند و اصرار بر کبیر مقتضی به کفر است عیاذ الله بجان و
انگی پیش تو لغت غم دل تریدیم که دل از زده شوی و زنه نمی بسیار است و حق سبحان و تعالی
توفیق مرضیات خود را توفیق گرداندر رحمت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بقیته المقصود که
مولانا اشقی حاصل قیمتی نشنا و مخلص فقیر است و حق جوار رحمت قدیم زیاده دارد اگر دو و اعانتی طلبد توجرا
معنی خواهند داشت مشا را لید فن کتابت و انشا بعد از طلوع دارد و اسلام مکتوب
نود و هفتم پیشین در ویش صد و یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل
یقین است و اینا سبب ذاک و حق سبحان و تعالی مفسدان بحقیقت ایمان نشین گرداندر رحمت
سید المرسلین علیهم السلام الصلوٰۃ آنها و من التسلیم آنها همچنانکه مقصود از خلقت آنها
اداء عبادات مأموره است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است
تواند بود که هر یک از اینها یعنی یا یقین رضی یا بمعنی باشد چه کلمه حق سبحان که از برای معنی
غایه می آید از برای معنی علت نهیمی آید برای لاجل ان یا نیک یا یقین گویند یا نیک که مشایخ

استخرج على صحفه استخرج من نظم عطا وهو يتعد على ان ينفذه دعاه الله على رسول الخلق
 يوم القيمة حتى يجيره في اى الحور اشرار ان رجلا قال للنبي صلى الله تعالى عليه وآلى وسلم
 اوصنى قال لا تغضب ثم قال لا تغضب الا غضبا اضركم باهل المحنة كل ضعف شغف لوانتم على الله
 لانه الا اضركم باهل النار كل غل خا اطر مستلك اذا غضبكم وهو قائم فليجاس فان ذهب
 عنه الغضب الا فليصلح ان الغضب لا يغنى الايمان انما يغنى الصبر العسل من تواضع الله
 رفعا لله فهو في نفسه غير وفي اعيان الناس عظيم ومن تكبر وضعه الله فهو في اعيان الناس صغير
 في نفسه كبير حتى هو من عليهم من كلب خنزير قال موسى بن عمران على نبينا وعليه الصلو
 والتسليم يا رب من اعز عبادك قال من اذا قدر عقر وقال ايضا عليه الصلوة والسلام وانه
 من خزن لسانه لله عورة ومن كف غضبه كفت الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اعتد الى الله
 قبل الله عذره وقال ايضا عليه الصلوة والسلام من كانت له مظلمة لاثية من عرضه وشى فليتحا
 ننه اليوم قيل ان لا يكون ديار ولا دار ثم ان كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم
 يكن حسنة اخذ من سيئات صاحبه فعمل عليه قال ايضا عليه الصلوة والسلام اندرو
 بالافس قالوا المفلس فيما من لا در سمرو لا شاع فقال ان المفلس من امتى من ياتي يوم
 القيمة بصلوة وصيام وزكوة وياتى في شتم بزاو اكل بال بزاو سفاك ثم بزاو ضرب بزاو
 فيعطي بذا من حسنة فان قدئت حسنة قيل ان يقضى ما عليه من خطاياهم وطهرت
 عليه ثم طرح في النار وعن معاوية رضي الله عنه انه كتب الى عائشة رضي الله تعالى عنها
 ان اكتبى الى كتابا توضى فيه لا اكتب فكتب سلام عليكم اما بعد فالى سمعت رسول الله
 صلى الله تعالى عليه وآلى وسلم يقول من التمس ارضى الله بسخط الناس كفاه الله
 مؤنة الناس من التمس الله بسخط الله وكلفه الله الى الناس السلام عليه صديق
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وآلى وسلم وبارك رزقنا الله سبحانه واولاكم التوبة
 بالعمل يا اخبر الخبر الصادق والسلام اين احاديثك الكرى ترجمه نوشته است اما
 بخند مشخج جيو جوع نموده معاني اينها را فهميد سعي خواهند كرد كه عمل مقتضاي اينها باشد

شود بقای دنیا بس اندک است و غلب آخرت بسیار شدیده است و دامن هست عقل و داندیش کار
 باید فرمود و بطر اوست به جلالت دنیا سرور نباید شد و اگر بدینا کسی لغت و آبرو باشد کفار دنیا را باید
 که از همه غریز تر باشد و بطا هر دنیا و لغت کشتن از پیوسته است و در صحتش روز و لغت باید شمر
 و در ماضی خدای عزوجل باید که کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود و تعظیم لامر الله و شفقت
 علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی و مبرصادق علیه الصلوٰه و السلام هر دو
 فرموده است مطابق نفس الامر است بزل و زیان نیست خواب بگوشت تا چند خواب بود و بزرگ
 رسوای است و مینوی و رسوای قال الله سبحانه و تعالی **لَا تَقْرَأُ الْكِتَابَ طَرَفًا لَّنَا كَمَثَلِ الْفَرَسِ الْبَازِغِ**
 هر چند سید از وقت شما تقاضای استماع مثال این بخواند و عفتوان جوانی است
 تنغات و نبوی میسر و حکومت و تسلط بر خلائق حاصل با شفقت بر حوال شما باعث این
 گفتگو میگردد و هنوز بهر چه گفته است وقت توبه انابت از شرط است ع و دخانه اگر است که میگوید
 مکتوب نمود و فهمیم به ملاکشن میری صدور یافته در جوابت فساری که نموده بود از کیفیت نوم
 اکاهمی و جمیع آن با حالت نوم که سر غفلت و تعطیل است، التفات نامه گرامی مشت سنا استفسا
 که رفته بود از کیفیت نوم اکاهمی و جمیع آن با حالت نوم که سر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر
 این خانواده بزرگ انحصار آن دولت خبر داده اند خود ماحل این اشغال معنی بر سر نه است که
 بیان آن ضرورت گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین سپهر بیولانی راه ترقی و عروج
 مسدود بود و نقص ما بنا الا مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در نهاد آن جوهر برتر
 استعداد عروج نشسته و نزول و بعیت نهاده بود و ضرورتی او ازین راه هر ملک مقرر فرموده
 تا سبانه و تعالی اگر کامل گرم خویش آن جوهر نورانی را باین سپهر طماتی جمع فرموده و بجان آن
 جمع بین النور و الظلمه و قرن الامر باخلق و چون این دو امر بی الحقیقت بر دو طرف بقیض
 واقع شد بود حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تفریق این نظام روح را
 بانفس است عشق و آفریناری داد و این گرفتاری را سبب نظام اینها گردانید که بیه نقه
 خلق الله **وَالْحَسْبُ قَوْمٌ يَمْنَعُونَ** خداوند مفضل باین نری مانین بیان میفرماید و این منزل روح

و گرفتاری آن فی الحقیقه از قبیل مرجع بهایش بلذم است پس بواسطه آن نسبت به روح تمام خود
 ابعال نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود نفس اماره
 این طاعت و دیگر است و نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه روحی اگر حکم اوی گیرد پس هرگاه خود را بفراموش
 کرده باشد از چنانست آگاهی سابق خود را که بفرجه و جوب تعالی و تقدست داشت نیز فراموش
 گرداند و تمام خود را بفطانت سپارد و حکم ظاهر گیرد و الله تعالی از کمال بهر باوند و نوازی انبیا
 علیهم الصلوٰۃ والسلام را بهوش ساخت و او را بتوسل این کار خود دعوت فرمود و نجافت
 نفس و حکم را که مشوقه و مستمیر بود نفس رجوع القهقهی فقد فاقوا عظمای من لم یفرغ راسه
 اخلاصا و خالصا و فی الله نفس فقامت فیها لا یجید فیها جواب ان اشکال گویم که ازین مقدار اخلاص
 روح با نفس منوم است بلکه فانی آن و نفس بقدر آن بدو پس چار تا زمانیکه این اجتماع نظام
 برپاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن منوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن منوم چون
 این انتظام خلل یزید و باطن منوم محبت ظاهر عرض نموده زو محبت لظن البطلان آورد و
 فناء و بقا را که فانی پیدا کرده بود روز و ال آورده فناء و بقا را باقی حقیقی تعالی و تقدس
 حاصل کند این زمان غفلت ظاهر و خفا باطن تاثیر کند و تاثیر کند باطن را تمام است
 جان باطن منوم است و از ظاهر باطن بهر چه در میورد پس است که ظاهر فاضل باشد و باطن
 و لا معذره و مثلاً و من ادام تا زمانی که بجا ده منتهی و مختلط است حکم بود و مستعد است چون
 روغن از خنده جلا گشت احکام متناوبه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متمشع نشود و اینچنین
 دولتی را اگر خواهی بعام باز گرداند و عالمی را بتوسط وجود شریعت و از ظلمات نفس
 و اربابان نور و بطریق سیرین الله باشد و روحی آرزوی او تمام غلبی میگردد بی آنکه گرفتار
 یا نبها پیدا کند چاره بر همان گرفتاری سابق خود حشمت اختیار آورد و دنیا را آورد و اندر
 این منتهی با سایر مبتدیان در عرض از جناب ستم تعالی و تقدس و اقبال غلبی در
 صورت شریعت و اربابانی حقیقه هیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری لغات
 فاحش است این اقبال غلبی در حق این منتهی بی اختیار است و منتهی درین ندارد

بلکه رضایندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در معنای دانست و در حقیقت نامرئی حق
 است بجای و فرقی دیگر گوئیم مبتدی میسر است که از عالم و گردانیده روحی تعالی و قدس آرد و منتهی احوال
 از خلق محال است و علم اقبال مخلوق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود و او را از دنیا بدر بیا
 انتقال پس بدان زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی نق و وقت او متشیخ و طریقت قدس اندک تعالی
 اسرار هم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند جمیع جمع توجه به بین الحق و الخلق گفته اند اختلاف
 آن مبنی بر اختلاف احوال مقام است هر کسی از مقام خود خبر داده و الا مغرب الدین سبانه و انجیر
 سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است که الالهات بهی الجمع الی البدایه بلونقی مقام معلوم
 که درین سوره تحریر یافته چه در بابیت تمام روح مخلوق است حدیث تمام عینهای و الایام قلبی که تکریر
 یافته بود اشارت بدوام گاهی نیست بلکه اختیار است از عدم غفلت انجیران احوال خویش و است خیر
 لهذا نوم در حق آن سر و علی الصلوة والسلام اوصطی انکشتا و چون بنی در رنگ شبانست و محبت
 است خود غفلتشان یا ان منصب نبوة او نباشد و حدیث لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب
 و الانبی مرسل بر تقدیر صیحات تجلی ذاتی برقی تو نمود و آن تجلی نیز مستلزم توجه بجناب قدس
 خدا ندی جل سلطان نیست بلکه این تجلی از آن جایست متخذه از آن صغی ملیت از قبیل سر
 معشوق و عاشق است عاشق از سر سرگشته است میت آمیند صورت از سر و دست + کان
 پذیرای صورت از نور است + باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق موجب تفعه عود می کنند
 با وجود بی پرگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلافت را با او موط ساخته مثل انی کولوا
 مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و بیان او پادشاه عالمی از صورت و معنی دیگر
 نیست مع ذلک انجیمات ارباب حوائج مشغول داشته اند این فرق دیگر است در میان پند
 و منتهی رجوع چه مبتدی صاحب حبیبیت و منتهی مرتقم المحبوب السلام علیکم و علی سائرین
 البدی مکتوب صدم نیز سلا حسن کشمیری پیدا یافته و جواب سؤالی که نموده بود
 که شیخ عبد الکبیر مینه گفته است که چو سبحانه و تعالی عالم بغیبیت + انقباط نامه اگر می شنید
 ساخت انچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجاسید نوشته بود که موشیخ عبد الکبیر مینه

گفتند که حق سبحانه و تعالی عالم بی غیب نیست و ما فقیر را تا بخواهیم مثال این سخنان هرگز
 نیست بی اختیار که فاروقیم در حرکت آمد و فرصت تاویل و توجیه آن نمیداد قائل آن سخنان
 شیخ کبیری باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه السلام در کلام است نه
 کلام محی الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشانی را انصاف کاست به بعض
 فتوحات مدینه از فتوحات مکیه ساخته است حق تعالی کلام مجید خود را با عجم غریبه
 و خود را عالم الغیب فرمایند نفی علم غیب کردن از وجهان بسیارست و مستند است و آنست که
 تکریم است و محال بماند غیب یعنی دیگر گفته از شاعری بر و کبریت کلمه نخرج من انوارهم فی الیه است
 ما علم علی القفوه با مثال هذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة متصور اگر انا الحق الکوید و بطلان
 سبحانی که خود را از مغلوبه و غیبات احوال اما این قسم کلام منتهی بر احوال نیست تعاقب علم دارد و
 مستند تاویل است بعد از آنی شاید و هیچ تاویلی در مقام قبول نیست فان کلام السکاره
 یحل و یصرف عن الظاهر و الاغیر و اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار انکلام ملامت خلق داشته باشد
 و نفرت اینها آن نیز متکرر است و مستطیع بر برای تحصیل غلیظ اینها بسیار است بجز ضرورت کسی
 تا بسبب کفر سازد و چون در تاویل انکلام سخن کرده اند و تفسیر نمودند حکم سوالی را جوابی
 باید ضرورت در آن باب سخن سازد و علم الغیب عند الله سبحانه انکه گفته اند که معین و مباد
 علم بعد و مباد یعنی چون غیب است بجز وجهان معدوم مطلق است و لاشئ محض تعلیق
 علم را بوسی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لاشئ محض بر او نتوان
 گفت که حق سبحانه و تعالی عالم شریک خود است چه شریک تعالی و تقدس صلوات علیه و سلم
 و لاشئ صرف است آری مفهوم غیب مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در اصطلاح
 اینها است نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات اینها ممکن تصور اند و مقصود
 منتفع تصور معلومیت از استماله می برد و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعراضی که بر توجیه
 مولانا محمد رومی کرده اند در سبب نفی نسبت علمیه در مرتبه حدیث مجوده مستلزم نفی مطلق
 علم است تخصیص نفی علم غیب کردن وجهی ندارد و انکمال دیگر بر توجیه مولانا آنست که

آنچه در مرتبه حدیث مجرده نسبت علمیه منتفی است اما عالمیته او تعالی بر حال خود است چه بذات
 عالم است بصفت که صفت آنجا منتفی است نفاده صفات حق را بجهان عالم میگویند یا اگر
 علم از وی تعالی معلوم است سازند آنشانی که بر صفت مرتب می شد به ذات که مرتب می دانند
 فکند اندازد و وجهی که خود کرده اند و از غیب غیبت است که تقدس را رده نموده اند و تعلق علم را
 بآن جایز نداشتند اند اگر علم واجب با تعالی و تقدس اقرب توجیهات است مافیه و عدم
 جواز تعلق علم واجب تعالی بآن محبت و سبحان به وجهی که عدم جواز گفته اند اقتضای
 حقیقت علم است که حاکی معلوم از ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان لهذا
 التعلق است اینجا محل خدش است زیرا که در علم خصوصاً منعید در کار است که آنجا حصول صورت
 معلوم است و قدرت علیایه و علم حضوری است و در کائنات و در باطن فیه علم حضوری است
 نه حصول فلاحی و در فی ان معلق العلم الواجب سبحان به ذات تعالی بطریق حصول لا بطریق حصول
 والله سبحان به علم حقیقه الحال و صلوات الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهین و سلم و بارک
 و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و یکم نیز ملا حسن کشمیری صدور یافته در در جماعت
 کامل ناقص تصور کرده زبان اعتراض در از اینها نیست حسن الله سبحانه حالک و اصلح بالکم
 مفاوضه شریفه و لا انا محمد صدیق رسانیدند حمد الله سبحانه که در افتادگان را فراتر از
 فساد انداخته لطیفانی که بنفوس محسب بر او نموده بودند فی الجمله موضوع بیست آری به اعتراضی
 که بنفوس اندر زبان امارگی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان بحال اعتراض نیست چه در
 درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس از رضی و مقبول است
 مقبول اعتراض نمیدارد و او را در حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان تخلق
 با خلاق الله است ساحت قدس و از اعتراض نیست فطرتان بلند است هر چه میگویم با شما
 است بیست اگر از خویشین چون نیست چنین به چه خبر دارد از جنان و چنین به با است که
 جابلان از کمان چهل نفس طعمه را با مارگی تصور میکنند و احکام مارگی بر طعمه اجرامی نماید
 چنانکه کفاریان فی الجمله و السلام در رنگ سایه برانستند که کلمات نبوه انکار

نموده اند اعدا الله سبحانه عن الكفار هو لا ارا الكفار وانما هم عليهم الصلوة والتسبيات
 مكتوب صد و دوم بلا مظهر صدور یافت در بیان آنکه مجموع در قرض بود مجموع مبلغ
 است نه زیادتی نقطه مثلاً شخصی ده تنگه را قرض گرفت بدوازده تنگه و در صورت مجموع دو اوزده
 تنگه حرام است نه و در تنگه زیادتی و اما يتعلق بذلك الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى شما
 آنروز نیت کنید که را در قرض بگویند فصل است و محسب هم در قرض ده تنگه بدوازده تنگه همان
 ده تنگه زیادتی است چون بعضی کتب فقهیه رجوع کرده اند ظاهر گشت که در شریعت هر عقدی که
 در فصل است نیز با است پس ناچار این عقد محرم باشد و هر نسبت محرم تحصیل نمایند محرم خواهد
 بود پس آن ده تنگه نیز با محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب
 ابراهیم شاهی آنها را معنی بود باقی ماند صورت احتیاج محروم و ماحرست را بنصص قطعی ثابت
 شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسیم انجیم قطعی است و آن
 قسمیه رتبه آن اندر که فسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال الهموری که احکم علم الالهون اند
 میفرمودند بسیاری از روایات قسمیه اعتماد در اشایان میت و مخالف است و روایات کتب معتبره
 و توسل صحتة هذا الروایة پس احتیاج را با ضطر و مخصوصه باید فرود آورد تا مخصوص آن حکم قطعی کنیم
 فممن اضطر فی محصة باشد که مثل است و قوه رع که رستم را کشیدیم خوش رستم و رضایا
 اگر احتیاج عام گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرامست را باید نشود چه هرگز زیادتی
 قبول میکند مثلش از احتیاجی از احتیاجهای خود بود بی احتیاج بچکس بضر خود اقدم خواهد
 نمود فلهذا بقی لهذا الحكم المنزل من الحكم المحمید فی زیادة تعالی کتابة الغریز من امثال هذا النوع
 و توسل عموم الاحتیاج و توسل سبیل فرض الحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و ضرورت
 یقیناً بقدر ما یسیر طعام از آن مبلغ سود بخیر و مردم غم دارند داخل احتیاج نیست و ضرورت
 با آن متعلق نه اند و ترک میت احتیاج نیست متشنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و طعام
 بر و حانیت و بخیر داخل احتیاج نیست نه اند اما احتیاج نیست بعد پس در صورت محتاج
 ماحظ فرمائید مستقر ضمان بود محتاج اندیاده و بقدر احتیاج طعام ایشان از برای بجا

از آن بل نپزد آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری
را حیل و احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جایز و حلال دانستن از نزدیک دور
است باید که شیوه امر معروف و نهی و منکر را بر می داشتند جماعه که باین ملامت را برانند منع نمایند
و بعد صدق انجیل آگاه سازند چه کسی باید اختیار کرد که آنرا بارتخاب تقسیم نمود و بدینا باید شد
و جود عیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی آید و ایت
طبیعت اهل فرستاده شده نوشته بود مذکورین زمان بی شبهه پدید می شود راست است اما
اکن از شباید اختر نمودن اعتدای طهارت که منافعی طیب شده اند در بندرستان اجتناب
از آن ممکن نیست لایکلف الله نفسا الاوسعها اما ترک طعام بسود نمودن در محال سانی
است حلال حلال دانستن و حرام حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن مکفری
کشد و ظنیات نه چنین است بسا امور سباحت و نذر و حنفی که شافعی از سباح میباید و بالعکس
در مانحن فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود محتاج مشکوک که بظاهر مخالف حکم نص قطعی است و قیقت
نمایند میتوان و اقتصیل نمود و تکلیف با اعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجع است بل
متیقن بمخالف او و خطریست بعضی از اربابان شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح و حضور
شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چه کسی بسود نکند شما او را زجر کردید و گفتید که از
حلال انکار میکنی مخی و اما مثال این بخان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست
که ترک آن اولی است اهل و روح بر خصص امر میکنند و بعمیت دلالت نماید یفتیان لاهور
احتیاج را در اول داده حکم بر حلیت کرده اند احتیاج را دامن و راجع است اگر همین کنند هیچ بانماند
و حکم نص قطعی جویمت را باعث می افتد چنانکه بالا کرشت اما انقدر ملاحظه بایستی می نمود که
و گیران را طعام خوراندن چه قسم احتیاج است مرت قرض بسود را و ایت تنسیه بعد للیتا
والنسی مجوز است قرض بسود است محتاج را و دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را
شاید بربنیت کفارت بعین یاظهار یا صوم نخبه باشد و شک نیست که او با دایم این کفارت
محتاج است گویم اگر استطاعت طعام ندارد و روزه دارد آنکه قرض بسود گیرد و اگر قسام

احتیاج ازین سبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه بکرت تقوی منافع خواهد شد و من حق الله محمول
 مخیر خواهد بود و نیز قدس حیث لا یتحب زیادہ اطناب زلفت وال سلام علیکم علی من اتبع الهدی
 مکتوب **صد و سیوم** بیادیت و نقابت پناہی شیخ فرید و دریافتہ در بیان معنی عافیت
 و طبع کبریا قاضی از برای سر نہایت جان و تنگ با عافیت دارد آن عافیت خواستہ ایک عزیز
 ہموارہ دعا میکرد و تمنای عافیت کرد و می نمود شخصی از آن عزیز سوال کرد این ہمہ میگذازی مگر عافیت
 نیست آن میخواست کہ روزی از صبح تا شام مکتوب بعضی از عافیتی حجتی جان نہ باشم و عافیت کہ سبب
 قاضی ندارد و از اجزای بعضی حکام شہ عدیہ کا بنو میر و مثلاً برادر زادہ تیم داریم از پدر و پاره میراث
 ماندہ ہست حتی ندارد و صرف آن مال اودن شہر مضطرب است اگر قاضی باشد باذن او کار میکنی شاید
 علی ہذا القیاس مکتوب **صد و چہارم** بقضاء برگزینہ مسکن صدور یافتہ و غلام ہست
 از فوت مغفرت پناہی رسیدہ بسیار شدیدیست متصلاً بندگی غیر از رضی بودن فعل متعلق
 و تقدیر و نیست از برای بودن نیار و در انداز برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کردہ
 باکی نیست بکہ بادشاہ ہست الموت جسروصل الی پیشان او ثابت مصیبت بر رفتن نیست بحال
 الی صحبت نامہ و سعادتمندند بدعا و استغفار و تصدق ملو باید نمود قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 وسلم ما الیستغفر الا لکافر یمنی الموت فیظرو عودہ لمتحہ من اب او ام و انج او صدیق فادفعہ عنک
 ارحلکم من الدنیا و ما فیہا و ان اللہ تعالیٰ یصل علی ہل القبور من دعا راحل الارض امثال الجبال
 من الرزقہ و ان بہنیا لاجیار الی الاموات الاستغفار لہم القات نامہ رسیدہ ہوی سرباز قریب
 شد بہرست و الا خود را معاون میباشست سفارشش بتالیذہ ششہ ہست انشاء اللہ تعالیٰ
 سودمند گردد و زیادہ تصدیق محبت شعاری قاضی حسن و سایر عفو دعوت فراوان مطالعہ
 و از حق تعالی در جمیع امور رضی و شاگرد باشد مکتوب **صد و پنجم** بر حکیم عبدالقادر صد و
 در بیان آنکہ مریض از مانی کہ از مرض بد شود هیچ غذا اورا سودمند نیست اگر چہ مرغ تنجین باشد
 بلکہ تقوی مرض ہست عہد گیر علی علت شود پس ل فکر از الہ مرض او میناید بعد از
 بغیر اومی مناسب است بچ اور بقوت اصلی اومی از ندیش آدمی تازمانیکہ مرض قلبی مستحکم

ست قاضی است لکن چون از دعا قوت از مرض تازمانیکہ مرض قلبی مستحکم

فی قلوبهم مرض پس عباد حق و طاعتی او را نافع نیست بلکه ضرر است ربنا انظر ان یلعنه
 حدیث معروف است و رب صایم لیس من صیامه الا الجوع و العطش و یجوع الیما فی المرض قلبه یزول
 باز از مرض امر میفرماید و آن مرض عبارت از گرفتاری بفریفتن است بجز آنکه گرفتاریست بخود و چه
 هر چه را که بخواد برای خود و میخواهد اگر فرزندان او دست دارد برای خود و دست دارد و همچنین برای
 و حسب حاجه فی تحقیق معبود و هوای نفس و دست نازمانیکه ازین گرفتاری خلاص نشود و امید نجات
 پس متعد است این علماء و الالباب حکما و ذوی الالبصار فکر از انهم فیض لازم است معصره
 در خانه اگر گشت یک حرف نیست **مکتوب صد و ششم** به محمد صادق کشمیری
 صد و یازده در بیان آنکه محبت انبیا الله که شفع بر معرفت ایشان است تا از اجل نعم خداوند است
 جل شاناه **مکتوب مرغوب** که سببی از فرط محبت و کمال داد بود وصول یافت شد سجاده ای که
 علی ذلک محبت انبیا الله که شفع بر معرفت است از اجل نعم خداوند است جل شاناه آنکه در حد
 دولت را این نعمت شریفتر از شیخ الاسلام هر وی میفرماید الهی چیست اینک در و ستان خود
 کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا از این یافت ایشان را شناخت بعضی انبیا الله قائل
 است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بخوانند سجاده و ایام کن هذا انبیا شیخ الاسلام
 فرمود الهی هر که خواهی بزرگداری او را با بزرگداری میت بی عنایات حق و ناسان حق
 اگر ملک بسیار هفتش ورق و این رجوع و انابت که حق سجاده تجوید شمارا اگر است فرموده
 نعم علی تصور فرمایند و آنحضرت حق سجاده استقامت بر آن طلبند و السلام علی من اتبع الهدی
 و التزم متابعه المصطفی علیه علی الصلوات و التسلیات **مکتوب صد و هفتم** به محمد
 کشمیری صد و یازده در جوابه و اسواله چند که نوشته بود و از آنجا بوی تعنت آمد و این
 مشتمل است بر فوائد ضروری که در بیان انبیا الله علیه یا فع آید و حق سجاده و تقاسمات
 ایمان انبیا الله علیه تسعد گرداناد کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسواله چند
 هر چند سوالی که شایسته تعنت و تعصب دانسته باشد متقی جواب نیست مع ذلک تذیل نموی
 در جواب اقدام نماید اگر کسی رافع کند شاید دیگری رافع آید سوال اول آن بود

بسبب چیست که از اولیاء مستقیمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکردند بزرگان این زمان
 کم ظاهر میشد و اگر قصود از این موالی بزرگان اینوقت بواسطه قلت خوارق از ایشان چنانکه ظاهر
 از فتوای عبارتست فالعیاذ بالله سبحانه من تسویات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت
 است نه از شرایط آن بخلاف معجزه مرئی را علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوة است
 لیکن ظهور خوارق از اولیاء و ائمه شایع و ذایع است کم است که تخلف کند اکثر ظهور خوارق فیصله
 دلالت ندارد و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطان تواند بود که از ولی او ظهور
 خوارق نقل شود و از ابعاد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب اگر
 رضوان الله تعالی علیهم عشره عشرین بظهور نیامده بآنکه افضل او کیا بمرتبه اولیای صحابی
 نظیر ظهور خوارق اگر کونه نظریست و دلیل است بقصور استعداد تقلیدی شیایان قبول فیض
 نبوة و ولایت جماعه آنکه استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوه فطری ایشان صدیق
 اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه قوه استعداد تقلیدی و تصدیق نبی علیه علی الصلوة والسلام
 اصلا محتاج بکمک نیست و باوجهل اعمین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره
 و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوة شرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این دو ولایت
 میفرماید **وَأُولَئِكَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْحَقِّ الْكَلَامِ** و **أُولَئِكَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّذِّ بَرَكْتُ فَاِذَا هَلَالًا** آسایید **لَهُنَّ**
 با آنکه گوئیم که ظهور خوارق از اکثر مستقیمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل کرده اند چنانکه
 که سیدنا علی ایضا است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه تعالی
 از حال کلیم خود علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است **حِثَّ قَالَ غُرُجِلْ**
وَقُلْ لَكُمْ نَامُوسٌ كُنْتُمْ تَتَّبِعُونَ و از شایخ انیوقت از بحج معلوم شد که اشال بن خوارق بظهور
 نمی آید بلکه اولیاء الله را چه مقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور خوارق است عجز از اندن آنکه
 مصرع غرضشیدنه مجرم را کسی بنیانیست و و هم آن بود که در کشف و شهود طالبان
 صادق القادر شیطان را داخل باشد یا نه اگر هست و ضعیف کیفی شیطانی چگونه است و اگر
 نیست سبب آنکه در امور ما بعضی غلطها یافته میشود و چیت جالبش نیست و الله سبحانه عالم الغیوب

در چگونگی انکار شیطان فی نفسه و اینست که هرگاه در دنیا مستعد بود که بکار تحقیق و در اولیا بطریق اولی خواهد بود و طلب
 صادق به باشد فی ثانی فی الباب بنیاد علیهم السلام و الله اعلم بان آنها متعبد میسازند و باطل را از
 حق جدا نمایند که در نتیجه الله یألف الشیطان ثم یحکم الله ایا که متعبد دال است بر معنی و در اولیا این
 لازم نیست که او را تبارج نبی است هر چند مخالف نبی خواهد یافت و خواهد کرد و باطل خواهد داشت اما در
 صورتیکه شریعتی از آن ساکت است و اثبات و نفی آن حکم نمیکند از آنجا که حق از باطل بطریق قطعیت
 و سوار است چه با هم نمیستند لیکن درین عالم تمایز هیچ قصور و ولایت را نمی یابیم چنان
 شریعت و متعبد است که متغافل نجات داری است و از یک کوهت عنهارا در شریعتی از و ما کاف
 بر موزا که دستیم باید دانست که خدا کشف نموده از انکار شیطان فی ثانی است که در تخیل احکام
 غیر صادق و قصور قبیله کند که شیطان در آنجا هیچ مدخلی نیافت ازین قبیل است که بعضی نام
 حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام می بیند و بعضی احکام را اخذ میکند که فی الحقیقه خلاف
 احکام است تحقیق است در بصورت انقاس شیطان فی معصیت است که خواست علماء عدم نقل شیطان
 است بصورت خیر الله علیه و آله و السلام بهر صورتی که باشد پس نیست در صورتی که
 تصرف تخیلی که در واقع واقع نیست سیوم آن بود که چون تصرف کلمات تا اثر
 است مدلیج در عایش بر برست بدنی چگونه شناسد که این الی صاحب کلمات و این مدلیج
 است مدلیج جوابش آنست و الله سبحانه اعلم بالصواب که لب بدنی را درین تفرقه دلیل بر آن
 است آن وجدان هیچ است که اگر دل خود را صحبت او و حق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد داشت
 که آن ولی صاحب کلمات است و اگر خلافت انبیا خواهد یافت معلوم خواهد کرد که امری صاحب کلمات
 است و اگر حقای و معنی است معلوم کالانعام است نه طایبان را و حقای علوم خود را پس
 از خیر اعتبار با قطره است که نشانی آن مرغی قلبی است غشاوه بصیری خبیثی بسیار بعلوم مغیر
 مانده که دستش آنها را از دستش این تفرقه ضرورت است و تتم الاما کتاب بعض الاما و الله اعلم
 فی ان الله مثل ذوالشکوک الشبهات بلکه معنی تفرقه از انفاق است که در ولایت خود نیست
 که حاصل شود و اولیاء الله را صفاتی که صاحب است بحر صفات واجب را تا که این است

در اسم بود و مشارکت و مجموع صفات از خواص معانی که آن محاسن است و مستلزم قلم حقایق
در تحقیقات خواص محمدی با ساقی سیر و میفرماید در مقام بیان معنی مخلوق با خلاق الله صفت
دیگر ملک است و معنی ملک است و بود بر همه چون روزنه را بر نفس خود متصرف شود و او را متصرف
تواند داشت و تصرف در روزنه اندازد یا بر بدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر تسبیح
تسبیح معنی تسبیح است و چون روزنه را در سخن حق را از هر کس باشد بی گرائی قبول کند و هر
غیبی حقایق بگویش جان فهم کند بدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر بصیرت
و معنی بصیرت بنیاست چون روزنه را در بصیرت او بینا شده باشد و بنور فرستاده است همه عیوب
خود بدین و کمال حال اگر آنکه کسی از خود بدین و نیز بصیرت حق منظور نظر او شده باشد با هر کس
سویست پس بدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی نماند
گذرد بود چون روزنه را در جای است منزه که قیام نماید بدین صفت موصوفت شده باشد
صفت دیگر مشیت و معنی مشیت میل کننده بود چون سالک را بر عتبات که جای شدت گرفته اند
وی استع آن بر عتبات نماید بدین صفت موصوفت شده باشد علی بن ابی طالب اسرار معنی
را به رنگ یک فرمود اندنا چار در تیر غلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احبابی
جسدی در کار است و شمای غیبی می باید که از سر وی شکفت شود و امثال اینها و هر که در
مسیر مظلوم و فاسد آن بعضی الطول نام و ایضا عوارق منحصراً در احیاء و اوقات نیست علوم
سعارف الهی از اعلا آیات است و از فرغ عوارق اینها منجوق و قرانی از سایر معجزات قوی الهی است
چشم کنانید که این علم کام و معارف که در رنگ اینها میسرند و از کجاست معلوم بایست که
تمامها سرفق علوم شرعی اندر سوی مخالفت رنگها ایشان نیست این خصوصیت علامت علوم
است حضرت خواجه اقا قدس سره نوشته بود که علوم شما همه صحیح است اما چای که منقش بر
خواجه بر شماست نیست هر چند در اسم پرست نام زیاد چه نوشته اند و این اسرار الهی است
اگر آن نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه منقش بر اینها است
آمد است نیک است بلایت هیچ شستی نیست که از غیبی همه او فرستاده اند که شب رنگ

دندان خود را گوشت است بجهت کثرت است که در کتب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودیم
 و سبب آن را ظهور و واقعیتی در پی نموده نوشته بودیم که از آنرا در افاق است نیز یافت می شود
 که در امت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت آورد و بتجدید ایمان مشرف است
 یکماه گذشته بود که تغییری درین وضع ظهور گشت و رجوع قهقری بوضع سابق انتقال حاصل
 آمد و در صد آن آمد که آن دو واقع را وجهی پیدا شود که با تقاضای شیطان منجر گردد و یا بملک
 کشفی بکند آن چه بود و این چیست میست گفتا فلانی چه بد میکند + نه باسن که با نفس خود
 میبکند + و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه علی الصلاة والسلام
 مکتوب صد و هشتاد و نه بیان سید محمد رسول یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت
 بکمال سخن گفته اند که ولایت افضل از نبوت است بتدنا الله سبحانه وایا کم و جریح السلیح علی متابعت سید
 المرسلین علیه علی السلام الصلاة و الفضاها و من التسلیمات المکملها و بعضی از شایخ در سر وقت گفته
 اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت و ولایت بنی خواسته اند و بهم فضیلت
 ولی بر بنی رفع شود اما فی الحقیقة کار یکس است زیرا که نبوت بنی از ولایت او افضل است و ولایت
 از تنگی سینه رو خلق نمی تواند آورد و در نبوت و کمال الشرح صد که توجیهی سبحانه نافع و مخرج
 است و توجیه خلق نافع توجیهی است که نبوت تنها و بخلق نیست تا ولایت را که روحی دارد و توجیهی بر وی پیدا
 می آید و الله سبحانه و بخلق تنها و توجیهی که لا انعام است شأن نبوت از آن برتر است فهمیم بنی را با یک
 را و شایسته است که بستم الاحوال اینیم گرفت متنازلند مصلحت مدینا الارباب النعمیم نعیمها بقیة المقصد
 میان شیخ عبد الله و ولد میان شیخ عبد الرحیم باین قطر قوت قرابت دارند و الاربابان متبذلان
 بهادر خان بودند و حاجت هم محال عند راجات دارند و خبر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
 نکر شود و درین باب اگر از جانب ایشان نیز شایقی رود نموند خواهد بود و السلام مکتوب
 صد و نهم به یکصد و صد و یافته در بیان سلامتی قلب نیان او و بدون حق سبحانه
 اهل الله المبارک اراض کتابیه از الله علی الطبیة منوط توجیهی این بزرگواران است کلام ایشان در است
 و نظر ایشان شفا هم قوم لا یشقی علیهم و هم جبار الله و مطیرون و هم برزقون راس الامر

باطینه رئیس علم معنویه گرفتاری قلب است بمادون حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری بهتمام
ازادی میسر نشود و سگال است چه شرکت در آن حضرت جل ساطعانه از دست الله العزیز الهی الهی
قلیب که شرک است غالب ختم باشد نهایت جیامی محبت غیر حق سبحانه برنجی غالب ساحت حق محبت
او تعالی و جنب آن معدوم گردد یا مغلوب انجیا بر شقیقه من الایمان مگر این جیا گفته باشند و علام
عدم گرفتاری قلب نبیان است سوال گفته و ذوق ال و ست از اشیا رحمتی که اگر تکلف یابد شیا
کنند مگر بیاورش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن وطن چه مجال انجیا است نزد اهل الله معینا
و قدم اول است بین لیه و بعد از ظهور انوار قدم است و نشر و در و معرفت و حکم بد و نه از خط اعتقاد
مکتوب صدور و مهم شیخ صدر الدین صدر یافته در بیان آنکه مقصود از خلقت انسانی ادای
وظایف است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تقاضای حق سبحانه و تقاضای حق سبحانه
ارباب کمال رسانند مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف است و کمال اقبال است بجناب حق
سبحانه و انجی یعنی بی تحقیق شدن کمال اقبال سید اولین و آخرین ظاهر و باطن علیه السلام و تعالی
و من التعمیات اینها نیست زرقنا الله سبحانه و ایاکم کمال اقبال تعالی علیه السلام قول الله تعالی
طاهر و باطنی علما و اعتقاد ائمه العالیین رب العالمین بعد از خدای هر چه هستند بیعت بی و بی و
آنکه هیچ نفعی نکرده هر چه غیر حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر و قبی خجالت یابد که غیر از
خداوند جل و علا مقصودی ندارد که از مقاصد اخروی و تمتعات دنیوی باشد و چندین مقاصد از
حناس است تا نزد مقرران از سیدات است هرگاه در امور دنیوی حال بدینمیرد باشد از امور
دنیوی بجا و بد که دنیا مقصود بی حق سبحانه و تا آفریده است هرگز بجناب و نگاه نکرده و حساب و گشتن
است و طالبان آن است تحقیق الحق و طر و اندالیه یا ملعونه و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی بخانه الله
سبحانه و تعالی و شایسته محبت حبیب سید الاولین و الاخرین علیه الصلوٰه و السلام
مکتوب صدور و یار و مهم شیخ حبیب سید یافته در بیان آنکه مقصود عبادت از
تجلیس قاست از ادوات حق سبحانه و تعالی و ما ینزالک + الحمد لله و سلام علیما و الدین
توضیحات است توضیح قاست از توحید مادون او سبحانه تا زمانیکه دل اگر گرفتاری با موسوی تضرع

توضیحات است توضیح قاست از توحید مادون او سبحانه تا زمانیکه دل اگر گرفتاری با موسوی تضرع

اگرچه اقل قلیل باشد از باب توحید نیست بی تحصیل این دولت و احد گفتن و واحد دانستن نزد
 این جمیع از فضول است از واحد گفتن و دانستن که در قدیم بیان متبیین اندک است اما بعضی
 دیگر گفته و بیان لا معبود الا الله و در بیان لا موجود الا الله این است تصدیق بیان علی است
 و ادراک و جدائی حالتی شخصی از حال سخن از آن زندان مظهری است از شایخ که زیباست سخن
 اندازد و حالت غالی نیست یا معذور و زود غلبه است و یا مستوی است و یا از غلبه غلبه از غلبه احوال نمودن
 آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و استقامت احوال و احوال از این بیان احوال ایشان
 منسجم بی این دولت افشای اسرار منوع است حق سبحانه و تعالی احوال را باب کمال نصیب است
 گردانیده استقامت بر تنها بعضی سبب صطفی علی مصداق است و واسلام و انجی و ک
 گردانید بجز مرتبه النبوی و آله الامجاد علیهم السلام و استقامت بقیه القیامه و اهل قیامه علیهم السلام
 علی الفلاح حافظ از مردم دی و آدمی زده اند که از انبیا و اولاد انبیا است سیاحت میشت آن روز
 که نور را بکریان رساند میسر است که مقصود برین زیاده است و هیچ است مکتوب صد و دوازدهم
 بشیخ عبد الجلیل صد و یافته در بیان آنکه کار نیست که بر قایل نیست جماعت شخصی گویم باین
 دولت اگر احوال موجب عطا فرماید نیست میسریم و الا همین دولت را نمی میسریم چون این است
 همه است حق سبحانه و تعالی شانه ما سفلان را با حقیقت قدرت تعالی حق یعنی اهل حق و جانشین
 متحقق ساخته و فوق احوال مرصع نقد وقت گردانید احوال که در این عالم اندک نیست برود و تمام
 بخوابد پس جل سلطان خدای فرامیست که انیت غلبه این بمنزله و احوال و موجب کی تحقیق
 بحقیقت معقدات این وقت را جیب میسر شود و از اندک هیچ میسر نمیست و از این هیچ نمیست و از این
 دولت اتباع و قیامه همه چه برین نیست میسریم و شکر بجا می آریم و اگر همین میسرند و هیچ احوال
 و موجب میسرند باک میسریم و از این میسریم و از بعضی شایخ میسر است اما میسریم که در غایت حال
 و سر وقت بعضی از علوم و معارف متفاده آری صاحب اهل حق بطور می آیند چون ناشایر
 آن کشف است معذور اند میسر است که فردا آن موقوفه نمایم حکم خود را خطی دارند که حکم
 او را نمیست و از غلبه بود و حق بجانب علما را اهل حق است شکر الله تعالی میسریم زیرا که علوم علما

مقبول از شکوة نبوة است علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتسبیح که مودعت بومی قطع می نماید
معارف این صوفیه کشف والهام است که خطای ربوبی راه است و مصداق صحت کشف والهام
است با علوم علمای اهل سنت اگر سرسوی مخالفت است از دایره صواب بیرون است ندانم علم
الصیغ التوحی الصیغ نماز بعد التوحی الا الضلال رزقا الله سبحانه وایاکم الاستقامه علی متابعت سید
خاتم رباننا عملاً واعقاداً علیاً علی الیسر الصلوٰة اکملها من التسلیات فضایلها والسلام علیکم
من تبع الهدی مکتوب صد و سیصد و هجده بحال الدین حسین کوالابی صدور یافته در بیان فرق
در میان جاپیک و جنبه منتهی و انگاه مشهور مجذوبان و از تداومت الارواح که فوق قلب است همان
شبهه در شبهه الهی جل شانه تخفیل میکند و الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اطمینان بخدا و کشف باشد
الامقام فوق تنفوق فوق و کذا الحال فی الشهود و نحوه پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام
قلب الخیال است الامقام روح که فوق مقام قلب است انخدا اب الهی در جنبه منتهمان است
که فوق آنها مقام دیگر نیست و شبهه درایت نیست الارواح منفوخ و چون روح بصورت اصل خود
موجود است ان الله خلق آدم علی صورته و روح را شبهه و روح میباشند تعالی و تقدس و چون روح
را بعالم اجساد و نحوی از مناسبت است کاهی آن شبهه را شبهه و اسریت در کثرت میگوید و کما هی
قابل میشود شبهه و روح جل علایی حصول فزای مطلق که نهایت و کمال متحقق است منفذ نیست
بیکس که ناگردد این فنا نیست در درگاه کبریا و این شبهه را بعالم هیچ کاری نیست فرق میان
شهودین است که اگر بعالم بوجه من الوجوه و مناسبت دارد شبهه و روح نیست تعالی و تقدس اگر
بی مناسبت است علامت شبهه است الهی جل و علامت شبهه بواسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد و الا
نیت در رنگ منتسب الیه همچون و بیک گونه است چون را به چون راه نیست + لایحی عطا الی الله
الامطایه مکتوب صد و چهار و هجده بصورت قربان صدور یافته در تخریص متابعت
سید المرسلین علیه علی الله الصلوٰة و التسلیات الحق سبحانه و ما فساد است سرور برگ بدولت استیلا
اولین و آخرین که تحفیل دوستی و کمالات اسمای و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورد و او را بهترین
جمیع کائنات خلق کرد علیه من الصلوٰة افضلها من التسلیات اکملها شرف گرداند و بر آن استقامت

بخشاد که در این متابعت مرضیان جمیع لذات دنیاوی و تنجات اخروی برابر است
فقیهت منوط بقنایعت سلف است و عزت و ولایتان شریعت او علیه علی آله الصلوة و السلام
و الحقیقه مثلاً خواب غیروزی که از روی این متابعتی قیام شود و اگر در گرو حجابی بیاید که در زیارت
الحج و افضل است همچنان فی الواقع فطر که شریعتی صغیری بآن امر فرموده است زیامه بالا باد
که نه مانع از شریعتی که بهتر است اعطاء جعلی بامر شارع از اتفاق کوه در که از نزد خود باشد و فاضل است
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روزی نماز بار بار بجا حجت داد کرده در صحاب نگاه کرد یکس حاضر
نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس نام شب زنده میماند شاید در نوبت خوابش برده باشد
امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بار بار بجا حجت کردی بهتر بودی اهل
ضلالت ریاضات و مجاهدت بسیار کرده اند اما چون موافق شریعتی تهنیت نیست بی اعتبار و فواید
اگر اجری بدان اعمال شاق مترتب نشود هم مقصود بعضی از نافع دنیا نیست تمام دنیا نیست تا بعضی
سنان او را کسی اعتبار چند مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیشتر است و آخرتش از همه
کثر مثل اعیان شریعت مثل آنجا حجت که در جواب فیضیه الماسات الطبیعه کار میکنند عمل انوار دنیا
قلبت و اجر ایشان در غایت رفعت عمل کما حجت تکرار بود که با جرم صندل برابر بود و تر است عمل
که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است بجا و خلاف آن نارضی اوست تعالی پس نارضی
چه جای خواب بلکه متوقع غفایت انیمین را در عالم مبارک و اوضاع است باندک التفات بدو هر چه
آید سپید هر چه گردانی است شود و کفر که کاملی است شود و پس رایج سعادت متابعت است
است و چه لای جمیع سعادت خلاف شریعت نبینا الله بجهان و ایام علی متابعت هدایت ساین
و علی آله الصلوة و التلبیات و السلام که خوب صد و پانزدهم بلاء عبد الحق دلموی
صد و یافته در بیان آنکه ما در صد و نهم یکی هفت گام است منصرف از هر چه بود و خوش است
خوشتر است این راه که ما در صد و قطع آنیم یکی هفت گام است دو گام در عالم خلق است پنج گام
عالم بر گام اول که در عالم نیز نیت علی افعال از و میدهد و یک گام دوم تجلی صفات و یک گام سوم سرور
و تجلیات ذاتیه می افتد و نهم و نهم علی تفاوت درجات الکمال محال یعنی علی را با همه اهل ذلک

منسوب به نبی است خدا و اولین و آخرین غایب من الصلوة و المله و من التسلحات افضلها و انک
گفته اند که این راه دو خطه است مراد از آن عالم خالق و عالم المحدث است اندک علی سبیل الاجمال سبیل
للام علی نظر الطلاب تحقیقه لامر باحققت توفیق الله سبحانه بذا هو مکتوب **صد و**
شاکر و هم بکمال عبد الواحل هوری صد و ریافته در بیان انکه سکا قلب موقوف بر بیان
ماسوی است از قلب دور ستم کردن از کثرتش تعالی انبوی مبادا غنیمت در دنیا پیدا نشود مکتوب غوی
اخری رسید و از سلاستی قلب که تحریر یافته بود بوضع انجام میدی سلاستی قلب موقوف بر
نسیان ماسوی است از قلب یک اگر تکلیف یا دشمن دهند یا دنیا را در برین تعذیر خطو یا سوری
راستی نباشد انخیالت معبر بقای قلبی است و قدم اول است درین راه و بیشتر کلمات را در آن
است علی تفاوت درجات الاستعداد و مهت را بلند دارند و بخوری و مویزی قناعت و کنند ان
بحسب المعالی اهم از کثرتش تعالی با مورد نیوی خوف و غیبت درین امور دینه نهاده ان سکا قلب
غوره نشوند که امکان رجوع است و در شتغال نبوی بها امکان اقلیم نهانیکه با در غیبتی باشد
و در خسارت اندر دعیاد ابا الله سبحانه کناسی و قهرم رتب بهتر است از صد شیمی در غنا یکی
آن باشد که بفقیر و نامردی زندگانی چند روز و مسرود شود و فرس افتاد و ایام اکثر افراس
و السلام مکتوب **صد و هفت** هم بکمال ایام خوش بدیشی قدیم صد و ریافته و بیان انکه در
ابتدا قلب بایع حسن است و در انتها این تعبیه نامه مولانا یا محمد و اموشش کرده باشد صدگاه قلب
کایع چون است پس ناچار هر چه از حسن دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یکن قلبه فلیس
عنه ان نیز برست و در نهایت کار چون که قلب تبعیدی بحسن نماید و وی از حسن و قلبه تاثیر
کنند بکمال شایع طریقت بکمال و متوسطه و مفارقت از حبش کمال مکتوب بدین فرموده اند با بکمال
لایدر ک کلا لایدر کله بر همان طریق باش و از صحبت ناخوس بوجه ایفاجتنبایند قدم و میان
شیخ نذل مقدوره سعادت و انسته صحبت ایشان را غنیمت شمرد و اکثر اوقات با ایشان صحبت
دارند که بسیار غریز الوجود و السلام مکتوب **صد و نهم** هم بکمال قاسم علی خدیشی صد
یافته در بیان خسارت جماعه که بر اهل الله اعتراض کنند که کتابی که صحبت آناری مولانا قاسم

من
سن تجزیه

فرستاده بودند رسیدند چون بوضع پیوست قال الله تعالى اني ابعث اليكم رسولا من انفسكم فمن اساء فاعلمها
خواجه عبدالله انصاری میفرماید الهی هر که از خواهی براندازی با ما و اندازی بر ما بیست و یکم انتم که بر
دو کسان میبخشند در سر کار با کت ندایان را بحق سبحانه و تعالی کا فاهل اسلام از انکار فقر او
طعن و ایشان نگاه را در بر مستید البشر علیه علی الاصله و التبت با و اسلام مکتوب
و نور و هم بمیر همان بخشی صد و یافته و ترغیب بر محبت خود تقدیر و بیان آنکه گاه
است که کمالان بعضی از مردان ناقص خود را هم تعلیم طریقت اجازت مینمایند بواسطه بعضی نیات
مکتوب شریعت خدست میسر وصول یافت این راه و او را نگلی بطلد و خبر آمده است چون یوسف احدکم
حق یقال این محبوب و چون جویان آمد از تدبیر زن و فرزندان فرنگ گشت و از انارشیه که او را جمعیت
بیشتر شد این پوانگی در نهاد شما است اما بعوض لایزال از اخس پوشش ساخته ای چه توان کرد
کشی به مناسبتی بیا فرمودم میگردد و در تدارک نمایند ولی استطاعت داشتند نوع بعضی
نمایند جمعیت اینطایفه یا و رای جمعیت خلق است باب جمعیت خلق باعث تفرقه ایشانست
در باب تفرقه خلق باید در جمعیت حاصل آید اگر فساد جمعیت خلافت اینطایفه را جمعیت
از آن جمعیت بایز رسید و بجانب حق سبحانه و تعالی با و در آن جمعیت بلای جان نگردد و
قیاس بحال فلان فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است تفاوت و جابها هم
و اوق دوست اگر اندکست اندک نیست به مشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مردان را اجازت تعلیم
طریقت داد و اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی شرموا اما یعقوب چرخ را بعد از تعلیم
طریقت و تسلیمان بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب چه از ما توریده است بخلق را
و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثر کار در خدمت و الله
کرده اند چنانکه حضرت مولانا عبدالرحمن جامی در فضیلت ایشان را اول در مردان خواجه علاء الدین
میشمارند و ثانیاً بحضرت خواجه نقشبند نسبت میدهند بالجمله علی این تفرقه صحبت را با کثرت
مکرر و مکرر نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده و قطع
را اگر اشتباه افسوس نه افسوس که کسی از اولا علی بن اسفل سافلین بر ندانم و از و

بیرون نخواهد بود و در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد و اگر نخواهند داد و اگر
 ربا لاترغ قلوبنا بعد از بدینها و پیش از این لکن حقیقت آنست که لوباب و السلام مکتوب **صد و**
بست نیز میفرمود نعمان صدور یافته در ترغیب بر صحبت از صحبت مانا که خدمت میفرمود و شکی گزیدند
 که سلامی بپای می یادآوری نمی نمایند و دست میرست و صرف آن در اسم همام ضرورت آنست
 ارباب جمعیت است لا تعد ان الصعوبة یا یا ما کان الاثری ان اصحاب سوال من الله تعالی
 علیه السلام و ان فضلوا بالعبادة علی من علمهم سوی الانبیاء علیهم السلام و ان کان ویسار قرینا او عود
 و انما یسار بلوغها نهایت الدرجات و وصولها غایت الکمالات سوی الصعوبة فلا جرم صا خطا و معاش
 خیر اسن صوابها بکرت الصعوبة و عظمای العاص افضل من صحبه لانا ان ایمان لا ال الا کبر رضا
 شهوات و ریه الرسول و حضور المکرم شهوات و معاینة المعجزات و اتفق لمن علمهم هذه الکلمات
 التي هی اصول سایر الکلمات کتبها و لو علم و لیس فیها تبه بصعوبة یجهد الخاصیة لم یستغنی عن الصعوبة
 و اما اثر شیاد من الاستیاد علی هذه الفعیلیة و الله یخص جمیة من شیاد و الله و فضل العظیم
 بیت سکندر انمی خبث ندانی + بزور و زور میسر است اینکار به الله و ان لم یخلفنا فی هذه الفتارة
 فی قرن هو لا ال الا کبر فاجلنا فی الفتارة الاخرة و مخنورین در شهرت سید المرسلین علیه السلام
 الصلوة و التحیات و التسمیات و السلام مکتوب **صد و** **بست** و کیم نیز میفرمان
 صدور یافته در بیان آنکه این ده هکلی هفت گام قرار یافته است که از این بیست و یک گام رسیده اند
 خدمت میفرمودات فراوان مطالعة فرمایند و نیست که از احوال خود اطلاع نداده اند و فقراتی
 خبری نگرفته الحمد لله سبحانه و المنته که فقرات فی الحال نه شده بطریق اجمال در عرض بیان می آرد
 محبت آثار این ده هکلی هفت گام قرار یافته است جمعی از ارباب کار را تا شش گام رسانیده اند
 و جمعی تا پنج گام و طایفه تا چهار گام و فتره تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب گام هم
 بر دم فادت مینماید تکلیف جماعه که پیش قدم باشند بدین معنی در کار است تا بجهت و فقیه الکفران شود
 زیاده برین گنجایش وقت نبود و السلام مکتوب **صد و** **بست** و دووم بلاء طاهر بود
 صدور یافته در ترغیب بر بلند می و عدم التفات به هر چه در دست افتد + مولانا محمد طاهر غفر

اندر و لایا محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر بانب هندی و نشان میهم دارند و فرزند
 از اهل عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور است دوالم حضار و اجتناب از اختلاط با غیایا
 است همت را بلند باید داشت و بهر چه بدست نیاید پرداخت نیست مازنی نوزیک بود مشرق افوار
 از مغرب و کوکب کوته گذشتیم و نظر را این زمانه اکثر مقام رسی و انکشاف است دارند و ایشان هم
 قاتل است و زمین هم کما تقر من الاسد بهمن طریق ملازم باشند و واقعات را بچندان اعتبار ندارند که محل
 تاویل میدان و هیچ پند زنها را خواب و خیال کمال نشوند شمع کف اوصول السعد و در نهایت
 انجبال و در ضمن خبر و السلام مکتوب صد و گشت و سوم نیز ملاطفاً بهر چه در دست
 در میان انگه و افضل اگر هیچ باشد اگر ستم باشد فوت و رضی از فرایین لایینی داخل یعنی است
 مکتوب شریف انوی ارشدی لازل کاشطه بر من فذل العلاقات رسای یزد و در خبر بدست علامه
 اعراضه تعالی عن العبد نه تعالی العبدینه اشتغال به نقلی از لافل با عرض و رضی از فرایین داخل مالا یعنی
 است بقتیش احوال خود نمودن لازم آید تا معلوم گردد که اشتغال و بجهت بیفعل است یا بقر
 بواسطه ادای یک چیز نقل و کسب چندین بخله است باید نه نیک ملاطفاً نمایند العاقل بکفیه الاشارة و السلام
 علیکم و علی افتخار کم مکتوب صد و گشت و چهارم نیز ملاطفاً بهر چه در دست و در میان
 انکشافه لطافه له شرط و وجوب محج است ادای چه با وجودی است ملاحتی نسبت بمحصل مطلب داخل
 تقدیر و قات است مکتوب بهر بیت انوی خواب و بخله ملاطفاً بهر چه در دست و در میان ملاطفاً بهر چه در دست
 و اخلاص و محبت فقر را نه نیافته است با وجود تمامی ایام بهر چه در دست و در میان ملاطفاً بهر چه در دست
 محبت آنرا چون شما نعمت طلبید و در بختن غم صدمه گردید و وقت و داع اینقدر نگویند
 بود با احتمال که شاید با هم بیندازدین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شدستخار با و توفیق نیاید و توجیه
 در دنیا به مفهوم گشت و رفت و تقاعد و زید صلاح فقر الزوال در فتن شما نبود و انما شوق شما
 ملاطفاً بهر چه در دست و در میان ملاطفاً بهر چه در دست و در میان ملاطفاً بهر چه در دست و در میان
 با هم خبر و رضی از فرایین ملاطفاً بهر چه در دست و در میان ملاطفاً بهر چه در دست و در میان
 یا در ضمن اینست بشته فقر اند مکتوب صد و گشت و پنجم میر صالح مینا پوری صد

این مکتوب در دست
 میر صالح مینا پوری
 در دست و در میان
 ملاطفاً بهر چه در دست

یافتند بیان آنکه عالم جو صغیر و کبیر نظام اسما و صفات الهیه اند تعالی شانه و عالم را با صانع خویش
 نسبتی نیست الا مخلوقیه و المظهریه و اینا فلک + اللهم انما حقایق الاشیا کهماهی عالم جو صغیر و کبیر
 کبیر نظام اسما و صفات الهیه تعالی شانه و برای شیوان و کمالات ذاتیه و غیر سلطان نجی بود
 مخفی بود مکنون خواست که از خلا بجا عرض هر دوازده جمال تفصیل آن در عالم را بر سر نهی خلق
 فرمود که بذات و کبریا و شایسته و وال باشد بذات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش مبین
 نیست الا آنکه مخلوقات وی الذود و المذیر اسما و شیوانات او تعالی حکم با اتحاد و غیبت نسبت
 احاطه و سراین و معیت ذاتیه اسما از غلبه بال و سر وقت است که استقیم الاحوال که از قبح
 صحو نشا از شرمی ازانی در شانه عالم را با صانع هیچ نسبت اثبات کند الا المخلوقیه و المظهریه
 و احاطه و سراین و معیت میزند بر طابق علماء اهل حق از نظر الله تعالی معیه محب است که عجم صغیر
 که اثبات بعضی نسبت ذاتیه میانید که احاطه و المعیت مثلا معترفند با آنکه ذات جمیع نسبت مساوی است
 حتی که صفات ذاتیه را نیز سلسبه نمایند قبل از الا تناقض در ذات مرتب است نمودن از برای
 دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی بسط
 حقیقی نمیدانند و اواری او هر چه باشد داخل اسما شمرند و فر و فراق دوست اگر اندک است اندک
 درون دید اگر نرم موسبت یار است + منالی از برای تحقیق این محبت بیان کنیم مثلاً عالمی نجر
 ذو فنونی خواهد که کمالات مکتوبه خود را در عرصه ظهور آرد اسما و حروف و اصوات نماید و برده
 آن آن کمالات را جلوه دهد پس در تصورات انجروف و اصوات دوال را بمعانی مخزنه و تسبیح
 نیست الا آنکه انجروف و اصوات مطالب آن معانی مخفیست برای آن کمالات مخزنه و تسبیح
 و اصوات اعمی آن معانی مخفی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با احاطه و معیت در تصورات غیر واقع
 است معانی بهمان طرف مخزنه اند هیچ تغییری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است
 لیکن چون در میان معانی این حروف و اصوات دوال نحوی از مناسبت و البیعه مدلولیه متغیر
 است بعضی معنی زائده از آن و تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزنه از آن معانی زائده
 منزه و برتر است + آنچه عقداست درین مسأله نیست اثبات از زائده و برای تفهیمیه و تفرات

نمودن از استقامت و عینیت و محاط و معیت از سکرست ذات و تعالی فی الحقیقت از نسبت محال است
 مناسبت نیز با اکثر ارباب و رب الارباب با اینکه در مناسبت ظاهریه و سطحیه و حده وجود گویند یا الگویند
 فی الواقع وجودات متعدد است لیکن بطریق اصالت ثباتیه و ظاهریه و سطحیه و حده که یک جمع وجود است
 ماسوی او و ملام و خیالات این در سبب بعینیه مذرب سوفسطای است ثبات حقیقت در وی نمودن
 از او ملام و خیالات و اینی برآورد که خصوص سوفسطای است **ششمی** چون بذات تنی تو او را از نسبت
 سومی آنحضرت نسبت بی دست و امانه استنی که ظل کشتی و فانی گمردی و گزیرستی **مکتوب**
بشیر و **ششم** نیز میسر حاصل فیثا بوری نموده یافته در بیان آنکه طالب باید که تمام دفعی الهیه باطنیه
 چه فانی و انفسی و کجانب ثبات معبود بحق جل سلطانیه هر چه در حوصله فهم و در حیطه ادراک و آید از آن
 تحت نفی داخل ساخته گفتا معبود نیته نماید اگر وجود از آن در آن مظهر گنجایش نیست یا اینا ذلک
 سیادت و تقابست نگار باطل الالباب باید که تمام دفعی الهیه باطنیه فانی و انفسی نماید و در حیات ثبات
 معبود بحق جل سلطانیه هر چه در حوصله فهم و در حیطه فهم و آید از آن در آن مظهر و داخل سازد و گفتا
 معبود نیته مطلوب نماید **مصرع** پیش ازین نیز نه برآورد که هست و اگر چه وجود از آن در آن مظهر
 گنجایش نیست ماری وجود باید طلبید علما را اهل سنت که الله تعالی بهمین بیان گفته اند که وجود
 واجب تعالی آید است بذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن ماری وجود امر دیگر ثبات نا
 کردن از خصوص فطرست قال الشیخ علاء الدین فوق عالم الوجود عالم المکان و دین درویش چون
 مرثیه و بود بالا از ایند تا چند نگاه که مغلوب آخال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب غلط
 می یافت و حکم بوجود واجب جل شانعه نمی کرد چه وجود را در آره اگر استه بود در مرتبه ذات وجود را
 گنجایش نمی یافت اسلام او در آنوقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی باجمله هر چه در حوصله مکن
 و آید بطریق اولی ممکن شاید سبحان من لم یحبل الخالق الله سبلا الا بالبحر عن معرفته ان حصول فانی
 الله و البقا بر الله کسکلان کنند که ممکن واجب گردد که آن محال است بلکه فانی حق باقی چون
 ممکن واجب گردد نصیب ممکن غیر از بحر نباشد و غنقا شاکس نشود و ام با چنین و کاینجا همیشه
 باد برشت و ام را بلند بختی همین طور طلعت خواهد که هیچ زود برشت آید و هیچ نام و نشان از

پیدا نشود جمعی هستند که مطیع می خوانند که از اعیان خود یا بند و قرب سبیت با و پیدا سازند و هر یک از این
 سرچنینیم با طلب بلام و لا و آخراً مکتوب صد و سبیت و هفتم بلام صفر احمد روی صدور است
 در بیان آنکه خدمت والدین چند از حسنات است اما در جنب وصول مطلق حقیقی بیکاری محض است
 و تعطیل صرف بکار داخل سبب است ثبات الابراریات المقربین و مایه نالک مکتوب مرغوب رسید
 عنده که باب توقف نموده بودند صحیح است زاده از آنچه بوقوع می آید باید که در خود ایتقصاف است قال
 الله تعالی و وصیتنا ان لا تاتوا الله تعالی و وصیتنا ان لا تاتوا الله تعالی و وصیتنا ان لا تاتوا الله تعالی
 از این که اولی الدنیا است معتقد آن باید بود که از همه جنب وصول مطلق حقیقی بیکاری محض است
 بلکه در غوطی منازل سلوک نیز تعطیل صد حسنات الابراریات المقربین نیست و باشد سبیت هر چه
 از عشق خدای حسن است اگر فکر خوردن بود جان کن نیست حق الله سبحانه بتوفیق جمیع خلایق
 مقدم است ادای حقوق اینها الله الا لامر و مستحسانه والا لمحال آن بود که خدمت او را گذارسته
 بخیریت گیری اشتغال نماید پس خدای اینها باین تقریب از بکار خدای حق است جایه ما از خدمت
 اخلاصت فوق بسیار است در امان و قلبه باین نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت تفران
 دیگر است انجان نام از خدمت و قلبه فی بدن عین معصیت است و مزبور کار با نذر آن کار است قلبه باین
 با محنت تمام در روزی یک تنگ اجرت بگیرند و مقرب در ساعت بخیریت مخصوص حق که با میگرد
 مع ذلک او را باین که با هیچ تعلقی نیست گرفتار و فریب است و پس شتان ما بینا فرخ شین نیست
 است خاطر از جانب اوج و از نذر یاده چنانوسیم والسلام مکتوب صد و سبیت و هشتم
 نخواهد مقیم و دریافت در ترغیب عینی و عدم التقابیر مطلقاً بجهت خدمت نواحه مقیم و اوقات
 از مومنان شلک نسانند بلکه و نذر نذر امر مع من حسب الفقه و نسکات غایت طویل است و طلب
 غایت کمال رفعت هم در نهایت منتقص است منازل سلی مجوس است طلب نماست عباد ابا
 سبحانه و سلم در نهایت انباشته یکبار غیر مقصد ایتقصاف و چون را چون تصور نماید و از
 وصول مطلق حقیقی باز آمد خدمت المینه میباید ساخت و هیچ حاصل سرفروشی باید کرد و در روز
 الوری می باید جست حصول انچه بین هست و البته توجیه پیش شیخ رشید است و توجه به نقد افاضل

و بحجت مرید مقتدی است ذلک بفضل الشیخ یونس بن اشیرا و الله ذو الفضل العظیم مکتوب صد
بست و منهم سید نظام صدر و یافقه در بیان انکه جامعیت انسان باعث تقرق است و همین جامعیت
است که جمیع اوست که آریل مارالیموین و بلارالیموین مکتوبش لریف و وصول یافت آدمی چون یکایم
ترین موجودات است بواسطه خروجی از اجزای و تعلقی و گرفتاری دوی موجودات بکنز و بدست
پس ان حقیقت جامعیت و باعث دورا و اجتنابش من خلود و مکرر سلطانه و نه پیش گشت تعلقات
متعدد و سبب مجامی و از همه یاده آمد و اگر توفیق انیزی غرضانه خود را ازین تعلقات برانگیزد و جمع سازد
و بوجه فخری نماید فقد کاف و توفیق عظیمه و الا فلا فصل و انکه بهترین موجودات بواسطه جامعیت
چونکه انسان است بدترین مخلوقات بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت تمام است اگر
رو بعالی و دار از همه بگوید که تدرست و اگر رجوع بجان و توکل و در مصفا است و از همه بشیر است
کمال آلودی از دلش این تعلقات خاصه محمد رسول الله است علی الله علیه آله و سلم و بعد ازین این دنیا
و اولیاء و دیگر علی تفاوت و در جائز صلوات الله و سلیمان علی نبینا و علیهم و علی انبیا جمیعین
یوم الدین رزق الله سبحانه و یاکم نجات عن هذه العلاقات بحول الله و تعالی و قوله
سبحانه و تعالی ما راع البصر و ما طعم العیون علی آله من الصلوات انها من النسیان انما یاید و برین
موجب احوال است و السلام و الاکرام مکتوب صد و سیمیم بحال الدین صدر و یافقه در بیان
انکه توفیق احوال را چندان اعتباری نیست حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید کرد توفیق احوال
را چندان اعتبار نیست بان مقید نباشد که چه بد و چه وقت و چه گفت و چه شنود و مقصود دیگر است که از
گفت و شنود و دید و شنود و مبرا است طفلان سلوک را بخورد و موزیکلی سید نه دمت بلند
باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است و زوایا اگر کسی نمود را پادشاه و فیض الامیر
پادشاه نیست اما این خواب امید و آرزوی می شود در حق تعالی نیست و قدس الله تعالی و هم و قانع
را اعتبار نمی دهند این سبب در کتب ایشان نوشته طبیعت جو عالم آفتابیم هم از آفتاب گویم
و شمع شب پرتیم که حدیث خواب گویم + اگر حالی از احوال بیاید و بر و بجای نشاوی و غم نیست
منظر حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید بود و السلام مکتوب صد و سی و یکم خواب

کاملی صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرت خواجهاقدس الله تعالی سرهم و شکایت از
حال جامع که در خطبه علیه احداث نموده اند و آنرا که گیلان طریقه دانسته الحمد لله رب العالمین
والسلام علی سید المرسلین آله اطهار بنانوی ارشدی خواجهمحمد شرف شرفه الله سبحانه و بشرفیات
او بسیار که اکرام دارند که طریقه حضرت خواجهکان قدس الله تعالی سرهم اقرب طرق موصلاست
نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج در سلسله ایشان فوق همه سبقت است این همه
بواسطه آنست که در خطبه فوق التزام ندیده است احبنا له بعثت هما لکن علی خصیت تجوز غنیمت
اگرچه بطاهر در باطن نافع یا نبند و عمل بغیریت از دست نهند اگر چه بصورت و سیرت متضاد
احوال موجود را تابع احکام شرعی ساخته اند از اوقاف و معارف خادم علوم شرعی دانسته اند و چون
نفیسه شرعی در رنگ طفلان مجوز و موزون و در حال عوض نمیکند و بر تریات صوفیه غرور و
سفوفون نمیکردند از نص بغیر نمیکارند و از فقه حاکمیه فقه حاکمیه التفات نمی کنند حال ایشان
بر دوام است و وقت ایشان بر تسمی تجلی ذاتی که گیران اکتایق است این بزرگواران را ایست
محضو که غیبت و قفای آن باشد و این عزیزان از خیر اعتبار ساقط است بحال لایم حیا
و لایع عن ذکر الله ما فهمیم کس بخلق این اکابر نرسد و یکست که قادران خطبه علیه نیز از بعضی
کمالات ایشان انکار نمایند بجهت قاصر گر کنند خطبه علیه المصنوع و حاش الله که اکرم
زبان این کار را آری بعضی از خلفای متاخرین خطبه علیه در خطبه فوق نیز اصدات پانموده اند
و روش اصل کار بر دست داده جمعی از مردان ایشان اعتقاد آن دارند که اینجانات گیلان طریقه
نموده اند عشا و کلاکرت کلاکرت خرج من افواههم بلکه تحریب و تضعیف آن گویند و اندافوس من را فوسر
بعضی از بدعتها که در سلسله دیگر اصلا موجود نیست و خطبه علیه احداث نموده اند و نماز خجده اعجاب
میگردد از اطراف و جوانب و از وقت مردم از برای نماز تجوی جمع میگردد و جمیعیت تمام ادائین و این
علی کرده است بکلیه توحید جمیع انقیاد که تداعی شرط کرده است و اندوخته جماعه فصل از عقیده بنام حید
ساخته زیاده از سه کس با اتفاق کرده گفته اند و ایضا نماز خجده را بنا بر وضع سیزده رکعت نمیدانند
که دوازده رکعت را دانسته و میگردد و رکعت رانسته تا حکم یک رکعت پیدا کند و آن سیزده

کرده چنین است حضرت پیغمبر علیه علی الاصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت وافرموده اند
 و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت بنابر تجمیع کرده و ترک فرموده پیکار کرده است تا آنکه در رکعت تعویذ
 حکم کند رکعت قیام داده انشاء را مثال انعم و عمل عدم تنج مذکب سید مصطفی علیه صاحبها الصلوٰۃ و السلام
 والتحیة بحسب بلاد علماء که او ای بن محمد بن است علیهم الرضوان این قسم می شات راج یافته یا آنکه فقیر
 علوم سلاسیه از برکات ایشان استفاضه نمایند و الله سبحانه اللهم للصواب فر و اندکی پیش گرفته
 غم دل ترسیم و کردل آزرده شوی ورنه نمی بسیار است و السلام مکتوب صدوسی و دوم
 بعلامه صدیقی خوشی صدویافته و اعتنا بر صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقر اگر کسی
 فقر را از صدر نشینی اغنیاء است برینا لا تفرغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من ذلک حقه
 ای برادر غنا بر صحبت فقر اول تنگ گشته مجلس اغنیاء اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید و اگر چشم شما
 پوشیده است و در احوال بد گذارد و غیر از مذکب فایده نخواهد کرد خبر شرط است ای بوالهوس امر تو را و حال
 خالی نیست و مجلس اغنیاء جمعیت خوانند و اربابان اگر بد بدهد بدو اگر دهند بدو اگر بد بدهد بدو اگر دهند بدو
 بالله سبحانه من ذلک و اگر از بد خبر الدنیا و الآخرة نشان حال است که کسی فقر را از صدر نشینی اغنیاء
 با سر و زانین محقق نشود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فایده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب
 و تنهای لباس فاخر و شمارا و رین با انداختن هنوز هم هیچ گرفته است فکر را بکنید و هر چاره را
 تعالی مانع نماید از دشمن دانسته از و فرستادن و خدا کند ایشان و آنچه و او که که علم قائم
 نفس قاطع است محقق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود بعمل آرند باین
 از اول می رسد از فضو لهیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است شعرو قد کان یه
 ان کیوناه اما الی الله رجوعنا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی
 الصلوٰۃ و التسلیما و التحیات انها و احکما من ان طرت و استعلا دشما لوقوع دیگر داشتیم جوهر نفس
 شمار بر گین از اغنیاء الله و اما الیه رجوع مکتوب صدوسی و سوم نیز ملائق
 صدویافته در میان آنکه فرصت از غنیت باید شمر و در وقت از غنا باید اجتناب کند و بیکه بد
 فاصله رسال داشته بود و رسید فرصت از غنیت باید شمر و در وقت از غنا باید اجتناب کند و بیکه بد

[illegible]

اید و آنست که از وی که در عین ادا و صلوات دست و پا نفس را صلوات آن حطی نیست و عین این المیزان اید
 و ناله و فغان است بجهان البیض و رتبه است مصرع دنیا کار با البیض فیه باه امثال مردم و البیض البیض
 و شنو و این سخنان هم منتقم است مصرع باری هیچ خاطر غوغا و شاد و یکدم به وزیر پادشاه که رتبه نماز در رنگ بدقت
 است و آخرت ضایت قریب دنیا در نماز است و نهایت قریب آخرت در عین و میده است و بدانند که سزا
 و عبادات و سائلند از برای نماز و نماز از تقاضا است و سلام و الا که مکتوب **صدور** و **صدور** و **صدور**
 البیض بها و الدین هر شک صد و یافت در نیست و نیای و میده و البته نال و صحبت ارباب نیاید و فرزند
 از شعی باین مدینه بیخود فرزند باشند و سرای و دام و اقبال اینجا قبیل خلق اوندی جلیس است از دست
 نذر فلک یا بدو که چه چیز میفرشد و چه چیز خیر و آخرت بدنیای عوض نمودن از حق سبحانه بخلق باز ماند
 سفاهت و بجز وی است همه دنیا و آخرت از قبیل جمع ضلالت است اما اصل الدین الی الدنیا و جمیع آن و خود
 هر کدام را اختیار کند و هر که خواهد خود را بفرشد و خدا را بخت ابدیت و متاع دنیا قایل است و دنیا شیع
 حق است سجاده و آخرت مرضی و تعالی و تقدس همش باشد فاما کسیت و دارم باشد فاما کسیت
 و آخرت و فرزند را بیدار گشت و تدبیر اختیار حق بجهان را بدید هر امر و فرزند را مرده باید نگاشت و جهات
 اختیار را و انالی باید تقویض نمود و او کاد که عهد و کاد که عهد و کاد که عهد و کاد که عهد و کاد که عهد
 که رتبه نیده باشند که خواب هر گوش تا چند خود بود و آخر چشم باید شود و صحبت اهل دنیا و جهات با ایشان
 هم قائل است گشته این هم موت ابدی گرفتار است العاقل کیفیه الاشارة فایده تفسیر مع السالمة و انکاد
 و لغت حیرت ملوک و راز و دوا و مرض قایمی میگویند تکلیف الفلاح و النجات بخدا بخدا بخدا و من بخیر
 بلاغت بگویم بگویم و تو خواه از سخنم بدگیر خواه ملاک از من صحبت کنم اکثر تقصیر من با لاسد فایده یوجب الموت الذی
 و موقد یفید فی الآخرة و استعلاط الملوک بوجب الهلاک الابدی و بخار و لیسری فایک و صحبت و یا کالقهتم
 و یا کالقهتم و یا کالقهتم و یا کالقهتم و یا کالقهتم و یا کالقهتم و یا کالقهتم و یا کالقهتم و یا کالقهتم
 تواضع و یا بوی زهرت خدا را ایشان است یا چیز دیگر شک نیست که از جهت غنا ایشان است و نتوان
 دنیا و بخت دین است فاین است من الاسلام و این است من النجات این هر دو بانه و در هر دو بانه است که
 میباید که هر چه بجهت این من از فقر نذر از مذکر و غلظ و غلظ مضایح در برده اند از حق بگوید و سلام

مانی که از این سخن

نخدا شد فاحذر فاحذر فاحذر من صحبت و یحذر یحذر من دویم و اندک سخنانه فوق بخانا الله سبحانه و بارکهم علما
یربخی حضرت بنابر اهل حق است سید الشهدا و در بارگاه ابرار علیه علی الرحمن الصلوات فصلها و درین کتابیات
الکلمه و السلام مکتوب و سی و نهم بجهت ریگ تاجانی صلوات یافته در بیان آنکه جامع غیبی در بیان
الکلمه و السلام در اهل اندک نایز و بخوبی نشان بجا می جویند بلکه تحسین التفات نامبرگامی مشرف ساخت
و تلمذ ایشان را سلامت دارد که گفتند حال فقر اسیر و غایت فقر و غایت را کیان میدانند و در کافران
برین کتاب کمال بی حسا و قی در جو و کوشش اهل سلام بالذمه نمودند حضرت بنابر علیه علی السلام و السلام
بعضی از شعرا اسلام را میفرمودند که چون کفار و کونان را نمایندگان شاعر و مصلوکن هر دو علیه علی الرحمن الصلوات
فصلها و درین کتابیات الکلمه و السلام ای نمیری برآمد و شعرا بجهت کفار و ایمان را اندک و درین شعر بود و در کلام
القدس علی دوست نامبرگامی چون کفار و کینه دلاست و دایه و خلق از نعمات خلق است تلمذ جاننا هم بجهت
سید المرسلین علیه علی الرحمن الصلوات و کتابیات مکتوب و سی و نهم بجهت ریگ تاجانی صلوات یافته در
بیان آنکه درجه و محبت از لوازم محبت است و محبت آثار را میجویند و محبت از لوازم محبت است و نهایتا فقر
در دو عالم است بیت غرض از عشق توام چاشنی و در دو عالم است و در زیر فلک سبابت هم چیم است
دوست او را بگنج بخوابد تا از غیبه و کجایه فطاع حاصل گردد و اینجا آرام در بے الی است و ساز و دست
و قرار و برقرار می و در حجت و عیال و فرغت طلبیدن و در محبت انداختن است تا غم
بمحبوبت بدید و هر چه از وی یاد باشد رضای او بدیوید و بگوید که در او بر و نباید چید طریق زندگانی درین عالم
تا توانید مقامت و درید ملافت و تقاضای شغف و شغف شده بود و با این از قوت بعضی
غرض است اگر اندک خود را ازین تر و دات همه سازند بهتر از پیشتر نخواهند باید که این اسباب را نفور و علیر
اسباب جمعیت دانند تا توانند کاری کرد و السلام مکتوب و سی و نهم بجهت ریگ تاجانی صلوات یافته در بیان
آنکه عمده این کار محبت و خلاص است و حضرت حق سبحانه و تعالی ترغیبات که است فرماید بجهت
علیه علی الرحمن الصلوات و کتابیات از احوال قلبه گاهی غیور لیسند که چه صورت دارد البته از ان باب است
میوشد باشد که موجب جد غایبانه است عمده این کار محبت و خلاص است اگر احوال ترقی میجویند
نشود و غم نیست چهل مقام است از خلاص است امید است که کار سنین اسبابات میگرد و در اسلام

مکتوب و چهل و دویم با عبد الغفور مرتضی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگوار
 اگر اندک بدست افتد آنکه نیست بکتاب ثبت که از روی التفات ارسال داشته بودند رسیدت
 فقره و تو بدین طائفه از اهل انعم را و ندی هست جلسه طاهره از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
 بر این سوانح مرده است نیاز یکدیگر در ایشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانند
 شد طریقه که اخذ کرده بودند از نسبی که از انجا فرارسیده بود از آن جموع آنچه ذکر نیافته معاذ الله و الله
 فتوری رفته باشد نسبت یکپوشم زدن خیال و پیش نظر و بهتر وصال خبر و بیان همه عمر از نسبت
 این بزرگوار آن اگر اندک بدست افتد آنکه نیست زیرا که نهایت و بیکران و بدایت ایشان شد
 مصرع قیاس کن گمان این بهار را و اما از این فتور غم نیست چون رشت به نسبت بجمله این نسبت
 قوی است قوی که هر چه بشود شده است ارسال داشته شد گاه گاه از این پوشند و باز بگه باز که
 بسیار از آن فتور است هر گاه در آنجا بود این پوشند و باز بگه باز که از این پوشند و باز بگه باز که
 رو و در هر گاه در این پوشند و باز بگه باز که از این پوشند و باز بگه باز که از این پوشند و باز بگه باز که
 ساقط است مصرع از هر چه بود و سخن دوست خوشتر است و شدت اندک سجاده و ایام علی تا بابت نسبت
 اظهر من زلیع البصر علیه علی السعاده و السلام ظاهر و باطن مصرع کائنات غیر این هیچ مکتوب
 و چهل و سیوم بنام حسین صدور یافت در بیان آنکه موسوم جوانی از غنیمت شمرده و بهر وجه
 نکتند و مسبقه و الا شمس فوق باشد که موسوم جوانی از غنیمت شمرده و بهر وجه نکتند و مسبقه
 نماید که از غیر انوار است و پیشانی اموی دیگر نخواهد بود و سود خواهد داشت خبر شرط است بخودت آنرا
 جماعت او نماید و طلال از ارم او نماید که در طریق نجات اخروی و تالبت صاحب بریت است علیه
 و ملوک الامولات و التسلیمات که در ذات نماند و ثنات که از منظر نظر نباشد و الله سبحانه و تعالی فوق النجرات و
 مکتوب صد و چهل و چهارم جان فاطمه محمود و لا الهی صدور یافت در بیان آنکه سیر سلوک بر این
 الاله و غیره و سیر سلوک که از این و سیر است و حضرت حق سبحانه و تعالی در این کلمات
 بی اندازه که است فرمایید برست سید بن ابی طالب علیه السلام و صلوات الله علیه و آله و سلم مصرع از حضرت
 میرو و سخن دوست خوشتر است و سیر سلوک بابت از حرکت و طاعت که از انوار است و حرکت از این

النجاشی نذر و طبع سیر الی ان جو اوست که علمیت است که از علم نقل علم علانیه و موزان علایق
 دیگران یعنی الی علم النجب تعالی الجدی علوم الکائنات کلاب و الیها با سیرا و غیره بحالتی که سیرا بقضایه
 فی دجیات است از حرکت علمیه است و در مرتب حوزات و صفات و شیون و مقارنات و اقتضایات
 تنزیهات الی ان قشیری الی المراتبه التي لا یکن التبعیر عن البیارات و لا یشار الیها باشارة ولا یسمی بجماع
 کائناتیه و لا یعمها عالم و لا یدرکها مرک و هذا الذی سیر الی البقار و سیر الی الدواب و سیر الی
 از حرکت علمیه است که از علم علی علم نقل فروع و مکی و یوزان نقل نقل دیگر الی ان جماع الی کائنات
 القهری و فی نقل من علوم مراتب و جوب کلاب و موزان الی ان جماع الی الدواب و سیر الی البقار و سیر الی
 موزان الی الدواب و موزان الی البقار و سیر الی الدواب و سیر الی البقار و سیر الی الدواب و سیر الی البقار
 انشیاء است نشیاء فی البقار و الیها کلاب فی البقار و الیها کلاب فی البقار و الیها کلاب فی البقار
 لاسیرانی که تری و سیر الی الدواب و سیر الی البقار و سیر الی الدواب و سیر الی البقار و سیر الی الدواب
 ثالث و البقار الی حصول مقام دعوت است که خصوص الی بنیاد منزل است معلولات الیها و تسلیم علی
 جمیعهم و علی فضائلهم و سائر البقار الی ان مقام الی بنیاد الیها و سیر الی البقار و سیر الی الدواب
 قل ھذا سبیل الی الذی الی اللہ علی بصیرة انا و من استعین یشیت
 حدیث بدایت و نہایت کہ قصود از ان تخریر و تشویق طلب است **س** بر شکار غلطی و غفلت از ان
 کوری شود و بیان و در مقام علی من تبع الهدی و التزم ما لبست لم یضل علی لا محملات و تلبات
 مکتوب صدور و چگونگی و نیمجیم بلا عبد الرحمن شتی صدور و یالت و بیان آن نحو شتی و طریقت نقشبندی
 قدس اللہ تعالی اسراریم ابتداء سیر از عالم مرا اختیار کرده اند و بیان سرانجام آن بقضایه از تلبات
 این طریقت لبرحت و تلبات الیها جان و ایام علی جا وۃ الشرع لبرحت لبرحت علی صاحبها اجار و یتا
 و الحیة و یرحم اللہ عبد قال و فیما شایخ طریقت نقشبندی قدس اللہ تعالی اسراریم ابتداء سیر از عالم انشیاء
 کرده اند و عالم خلق را بر من ان سیر قطع دنیا نید بخلاف شایخ سارون که ابتداء سیر ایشان از عالم
 است ابتداء از عالم خلق قدم و عالم امر می بیند و مقام جذب میرند و طریقت نقشبندی از طریق
 و طبع نہایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت و فیما من کن نگشتان من و با و تلبات

از طایب این طریقه علیک با آنکه ابتدا رسید ایشان از عالم امر است بر حجت متاثر شوند و التذاده و حلاوت
 که در صمد جذب است بر روی پیدا کنند و چشم است که عالم امر و ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف افتاد و
 و این ضعف سدا بر حجت متاثر شده و این بطور تاثر زمانی تحقیق است که عالم امر و ایشان عالم
 خلق قوت پیدا کند و انقضای گردد و علاج این ضعف مناسبین طریقه علیک تصدیق است مرصع
 تصدیق نام را و علاج یکدست طریقی دیگر آن است تقدیم تزکیه نفس است و ریاضات و مجاهدات شاقه
 که موافق شریعت و قهر شوند و صابها الصلوة و السلام و تجمیع باید داشت که بطور تاثر علامت نقصان
 مستعدانیت گروهی باشند تا الاستعداد که باین بلامتلاک در دلد السلام مکتوب و چهل و ششم
 بشرف الدجین صمد و ریاضت و نصیحت بر تبار اسبق مکتوب بر زردی شرف الدجین صمد
 صمد بجان محمد است که سعادت یا فقر مستعدانستی که گرفته بودند بکار آن وقت را صمد و اند
 و فرعون است از دست نهند و سدا و از کوفه فانی زجایر و و طمطراق زایل بی حلاوت ساز و صمد
 همه اندرین جوانیست که که طفل و فانی زنجین است چه لغتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی
 و عنفوان شایع فراق تو بر که است و باید بر آن استقامت بخش توان گفت که نعمت تمام دنیا جنب
 ان لغت حکم شنیدی دارد و جنب مدیای صمد چه آن لغت موجب ضایعی مولی است سبحان که فر
 جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی در صمد من الله که بر السلام علی من اتبع الهدی و التزم التاب
 المصطفی علیه و علی آل الصلوٰة و التسلیمات و التهاد و الکلمها مکتوب و چهل و هفتم نیز ابره شرف کلبل
 صمد و یافته و بیان آنکه گشتن بر پیوستن مقدم است با پیوستن بر گشتن با حق سبحان و تعالی
 و راجع کمال ترقیات که است و باید بمرت سید المرسلین علیه و آل الصلوٰة و التسلیمات و التهاد
 از شاخ طریقت قدس الله تعالی از گشتن بر پیوستن مقدم داشته اند و صمدی دیگر ازین بگویند
 پیوستن بر گشتن تقدیم داده اند و طالع ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خدری گوید که سمره بن
 خیاطی و انابایی زبیری ندانم کدام پیش بود اقم این سطره گوید گشتن بر پیوستن در یک زمان متحقق
 جائز نیست اگر گشتن با پیوستن جدا باشد پیوستن یک گشتن بود اگر دو غایت افی الباب گفتار
 است و مقدم ذاتی است و تعیین علیه یکم و دیگری را شیخ الاسلام هر وی حدس بر ملاحظه نماید

بیدار تا علامت نقصان
 مستعدانیت

نیاید و میفرماید که سبقت از ان طرف مکتوب علی اما جمیع کسستن مقدم دشت اندا که این سبقت باشد
 مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن زمانی سبقت ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر
 ظهور تام و خزان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد و اما نظر طائفه اولی بلند است که قبل از حقیقت
 اعتباری از نداید و نیست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم و الله سبحانه و العالیه واجب
 بهر حال منکر کسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدو با حفظ الفاظ و ترتیب
 اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله و مجموع این دو سیر مرتبه ولایت و کمال میسرند
 تفاوت درجه ها و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت معصرخ با آن کرد
 اگر در هر کس است که مکتوب صدور و چهل و هشتم بلا صاف کمالی صدور یافته در بیان آنچه
 صاحب کمال بجا میصل است و در بیان آنچه زنها توسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان
 نشوند که صور مشایخ فی حقیقت الطائف شیخ مقدس است و مکتوب بی در پی رسیدند مکتوب الی الله
 و سیر بی ناموده و مکتوب ثانی از تشنگی و بجا حمله محمد بنده سجانه که عبره مرغام است صاحب کمال
 است و آنچه خود را بجا میصل نیست و معل است که اینها گفته شده است که زنها توسط روحانیات مشایخ و
 امدادات ایشان میروند و نشوند که آن صورت مشایخ فی حقیقت الطائف شیخ مقدس است که بان منوط
 نموده است قبل از توجیه را وحدت شرط است توجیه را بر گرفته ساختن موجب بران است عیاد با کینه جان
 ثانی آنچه مکرر و مکرر گفته ایم که سر رشته کار مختصر نموده تا سرعت سر انجام یابد امر فروری را گفته است
 با ملاطفت پر و خشن از عقل و اندیش بسیار متجدد است اما شما معتقد را می خود اید سخن کس شماست
 که مکرر افتد شما داند اعلی الرسول الله مکتوب صدور و چهل و نهم نیز بلا صاف کمالی صدور
 یافته در بیان آنچه هر چند مسبب سابق الی اشیا را بهر سبب ترتیب ساخته است اما چه در کار کمال
 بر سبب تعیین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق حبیب است که این همه خود را با عالم سابق گفته است
 است هر چند مسبب سابق الی الله و تقدیر اشیا را بهر سبب ترتیب ساخته است اما چه در کار کمال
 معین دوخته شود معصرح کردی بسته شد ای دل در می بخشاید این قسم که مکتوب نظری بسیار بی شک
 مطالبه را اشغال نامردم بسیار تعجب است ساعتی بحال خود فرو باید رفت و اینست نعمت را با نیت

و کسوت فقر این همه را من تحصیل موقوفه حق جلشانه چه بلاستگار است عجب است که این مکر و راد نظر
 شما چه طور زیاده مانده اند تحصیل امور و ورید بقدر ضرورت باید که شدید تمام است را با آن صرف و اسخر
 و عمر را در پرتان گذرانید آن عفا بهت تحصیل است فرصت بسیار غنیمت است نه را افسوس که از آن کس
 و تحصیل علوم باطل صرف کند خبر شرط است ماعلی ایوال البلاغ اگر گفت دشمن و مردم را از بخشیدن چیز دیگر
 نسبتا نسبت میکند هرگاه در شما نباشند هیچ غم نیست چه وقتی است که دوم کسی بداند و فی حقیقت
 نیک باشد اگر عکس این قضیه تحقق شود محل خط است و اسلام مکتوب و پنجاه هم خواهد بود و قاصد
 یافت و در میان آن فحشا یان مطلقیت خبر حضرت واجب بود و کما و تقدس نیست و انکس اما فرخی
 خواهد بود قاصد و احوال ف موجب رحمت گشت از شدت اوضاع دنیوی و فقر احوال صورت
 و لا تک نشوند که اگر این نمیکند زیرا که این اشاره و معنیها است ماضی حق سبحانه و تعالی می باشد
 و این بمن خبر باشد یا پیشانیان مطلوبیت از بذوات واجب بود و نیست جلشانه خصوصاً مثال شما
 عزیز را مع ذلک اگر بخوبی و کلامی اشارت نمایند نیست و سعی آن خواهد که شدید و اسلام مکتوب و
 پنجاه و یکم میز من لمجی صدر یافته در بیان بزرگی طریقه حضرت خواجه گان قدس الله تعالی
 و بیان معنی یاد داشت که مخصوص این اکابر است از هر چه میرو و سخن و ست خوشتر است و یاد داشت
 از طریقه حضرت خواجه گان صل الله تعالی الیه هم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی و دام حضرت
 ذات است تعالی و تقدس محل تجلی حبیبی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی قوت
 تجلی هم و تقدس شوند وقتی دیگر در میان آیند چنانچه و تجلی ذاتی برقی که کالبرق حقیقتم از پیش
 ذات تمام و تقدس م تقدس میگرد و در سبعت باز در پرده شایون و اعتبار می آید پس نه و این کابر
 از غیر اعتبارات با قط است پس محل حضور غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقی عبارت از ظهور حضرت
 ذات است بی توسط شایون و اعتبارات که در نهایت این راه گیرد و و فاعلی کمال و اوراق لم ثبات
 میکنند و نمی گرد و موجب هرگز رجوع نمکند و اگر رجوع کند حضور نیست مبتدل خواهد گشت و یاد داشت
 نخواهد گشت پس متحقق گشت که نه و این اکابر بر وجهی تم و اکمل است و اکملیت فنا و تمیت بقا
 با اندازه تمیت و اکملیت مشهود است ع قیاس کن رنگستان من بهای را مکتوب و پنجاه و دو

بساوت و لغات پناهی شیخ فرید صد و یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین طاعت حق است سبحان
 و ما یزین ملک قال الذی سبحانه و لما یس من بطور الرسول فقد اطلع الله حضرت حق سبحان و در
 اطاعت رسول را عین طاعت خود فرموده پس طاعت خدای عزوجل که غیر طاعت رسول است
 اطاعت او نیست سبحان و از برای آنکه تحقیق یا یعنی کلامه قد و رد تا بوالهوسی و بیان این دو طاعت
 جلای پیدا کنند و یکی را بر دیگری مگر نیند و در جای دیگر حضرت حق سبحان و تکیه شایسته میکند از حال
 جماعت که در میان این دو طاعت تفرقه میانیند که قال سبحان یریدون ان یفرقوا بین الله و رسوله
 و یقولون انفسنا بکفر بعض و یریدون ان یخذوا بین ذلک کسبیدا و انک انما یکلمون
 حقاً آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی امر بهیم در سکر وقت و غلبه حال سخنان گفته اند که فرمودند
 تفرقه اند میان این دو طاعت و شعر مذکور است بحسب یکدیگر و دیگری منقول است که سلطان معوض
 غزنوی در ایام بادشاهت خود نزد یک بخترقان فرود آمده بود و از بختیا و دکامای خود را بخدمت شیخ
 ابو حسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدار و بیان دهد دکامای خود گفت که اگر از شیخ
 توفیقی نمود کنید که یرید الطیور الطیور و اولی الامر حکمه بر خواند چون دکامای شیخ توفیق
 نمیداد که یرید کوره را بر خواند شیخ و جواب فرمود که چندان گز یا الطیور الهم که شتر نمیداد الطیور
 ام و با طاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ طاعت حق را سبحان و غیر طاعت رسول و این است
 این سخن از ره مقام و در سبب مشایخ مستقیم الاحوال زین قسم سخنان تیره میانید و در جمیع مراتب
 شریعت و طریقت و حقیقت طاعت حق سبحان را و طاعت رسول و میدانند و طاعت حق سبحان
 که در غیر طاعت رسول است علیه الصلوة و السلام عین طاعت حق سبحان و در غیر منقول است که شیخ
 و شیخ ابو سعید را از محلی میبرد و میزدند و سید اجل را کابریا و ادات خراسان نیز و مجالس این شیخ
 اتفاق و لان انما نجد فی منقول الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم و از سید اجل
 آمد بسید فرمود که تعظیم شما بوجه محبت رسول است علیه الصلوة و السلام و تعظیم این معبود بوجه
 محبت حق سبحان این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق را سبحان
 بر محبت رسول و علیه الصلوة و السلام اگر که حال میدانند و جز بفعولی نمی نمایند و انقیاد بر محبت

کرد مقام کمال که بر توبه ولایت است محبت حق سبحانه و مقام تکمیل که فیض بی زمام نبوده است
 محبت رسول عالم شتبا الله سبحانه علی طاعت الرسول النبی حی عین طاعة الله سبحانه مکتوب و
 نیجاه و مایه بیان شیخ نزیل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقیبت ماسوی که بر طاعت
 مطلق است و کتابیکه از سال گذشته بودند رسید همه مدعو علی الانعام و لمنعت که طالع بان خود را طلب
 بقیار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی ز آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تمام از رقیبت
 وقتی میر شود که نفسانی مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را با کلل از زانیه دل محو سازد و تعلق
 علیه و جبهتی او را هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی و اسقصد و مرادی نباشد و درین خط
 القضا و هر چند که ان بی تعلقی دارد اما ان اظن لا یغنی عن الحق شیا صریح این کار دولت است که کون
 تا کار رسد گرفتار احوال مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید بهر چه از دست
 و اما فی چه نفران حرف چایان بهر چه از راه دور افتی چه رشت آن نقش و چیزها به غریب شما بطول
 اینجا بد فرصت غنیمت است اگر بایان اهل اندر حضرت چون توقف خواهند و اگر اهل چه حیا
 حضرت مرضی حق سبحانه را محرم باید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان
 چه غم بود و عطفین دست باشند چه باشند به مقتضای حق را سبحانه باید دانست با او هر چه بشود
 سوداگر شود و گویند و خود بخاطر این بجا و تودر کل انحرسی به و السلام مکتوب صدور و نیجاه و چه نام
 نیز بیان نزیل صدور یافته در بیان آنچه از خود باید گذشت و خود باید رفت به چه سبحانه و تعالی
 با خود و در یک خط با غیر خود نگار و اللهم اکملنا فی الفنا طرفة عین فتمکنا و اهل منها انصمیم
 هر طایفه که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد اگر قاری مادیون او سبحانه و تعالی
 اگر بت بپرسد ندی تحقیق خود را بپرسد که از است من بخدا الهواه از خود چه گذشتی همیشه
 و خوشی و غمش که قال همچنانکه از خود گذشتن فرض است و خود رفتن هم لازم است که یافت
 اینجا است در بر دل خود یافتنی باشد به با تو وزیر کلیم است هر چه هست همچون اینا میرسد
 دست و سیر فانی بعد و بعد است و سیر الفی قرب قربا که شود دست و خود دست و اگر گرفت
 است هم از خود و اگر حیرت است هم در خود و در خود که مکنای نیست سخن بجا رفت با و اساده

قدم رنج نموده آمده اید و زور بر خاسته رفیق دوست آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرد
 شود و مقصود از ملاقات افاده است یا استفاذه و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از حد خارج
 است پیش این طالب خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و وظایف و افلاس خود باید نمود تا ایشان را
 آید و راه افاضه بگشاید سیر آمدن و سیر رفتن مفرده ندارد و امتلا را بخلعت با نیت و تنه از غفلت
 کار کرد حضرت خواجۀ شریف قدس سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر
 پس توجه را نیاز شریط آمد مددک وین اوان که طالب علمی مدد و تنه از غفلت
 بخاطر بخت که چون مجر و ابدان ایشان را هم غنی است پس از جانب خود همه امکان دارد و باید بود
 زبان قلم از جهت تذکره ماضی و تلاقی ماضی چند کلمه مقتضای وقت و حال طالع و در بیان ایشان
 ارسال داشت و الله سبحانه و العلام للصلوات الموفق للسداد و سعادت انما از آنچه بر ما و شما لازم است نصیحه
 عقاید مقتضای کتاب سنت بر هر یک علمای اهل حق شکر الله که تسبیح از کتاب سنت آن عقاید
 فیه و اند و از اینجا اند کرده چه فیه و ما و شما از خیر اعتبار ساقط است اگر موافق اندام این کلام
 نباشد زیرا که هر چند و در احوال احکام باطله خود از کتاب سنت می فهمد و از اینجا اند میاید و بحال
 ان لا یغنی عن الحق شیئا و ما نیا علم با حکام شرعی است از حلال و حرام و فرض و واجب ثالثا عمل
 مقتضای این علم است و را باطریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کلام است قدس الله تعالی عنهم
 تا تصحیح عقاید نمایند علم با حکام شرعی فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل فواید و تا این
 هر سه مبسر و در حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد از این چهار رکن با ستمات و کمالات اینها که ستم
 کماله الغرض هر چه است از فصول است و دخل امره لا یعنی و من حسن سلام لمرکز که لا یعنی
 و شتغال با بعید و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الارضات و السموات
 مکتوب و پنجاه و هشتم شیخ حمید نجالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال
 تفاوت الاستعداد و العلم و مراتب الکمال متفاوت بحسب تفاوت الاستعدادات و متفاوت
 الکمال قد یکون بحسب لکمه و قد یکون بحسب کیفیه و قد یکون بحسب کمال البعض و شایع است که
 و کمال الآخرین بالتعمیل الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد و یکا التعلیلین و بین اربابها و انصافا

مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار علم طائفة انداخته احوال هر کدام اینجا و کمال نقصان هر
 طائفة اینجا به مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار علم طائفة انداخته اولی قائلند بآنچه عالم اینجا
 حق سبحانه و خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال همه بسیار با حق است و بجا
 و خود را شجری بیش نمیداند بلکه شخصیت هم از دست غشایه درختیستی چنان کم میکردند که ناچار
 خبر داند و از خود درنگ شخصی بر نه کجا معاریت پوشیده باشد و بدانند که این جامه عاریت
 است و این دید عاریت بر چنان غالب است آید که دست جامه را باصل میدهد و خود را بر نه می یابد
 و اگر چنین شخصی را از بی مشهور و منکر شعور و بصو آرد و به بقا و بقا و انشا و شرف نازد و چنانچه عالم
 با خودی باید اما یقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری و
 که این جامه در پشت سپید نماید و چنین است حال شخصی که اوصاف کالات خود را در رنگ جامه عاریت
 می اندازد اما میداند که این جامه در دست می اندازد و خود را بر نه می یابد و بعد از افاقت و صحوال جامه
 بحدی که آن لباس و همی را در دست می اندازد و خود را بر نه می یابد و بعد از افاقت و صحوال جامه
 و همی را نیز همراه خود می یابد لیکن فانی شخص در دل اتم است و بقای مترتب بر آن کمال است و بجز
 قریب انشا الله تعالی و این بزرگواران و جمیع معتقدات کلامی که بر وفق کتاب سنت و اجماع ثابت
 شده اند بلبا ر اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست در میان تکلمین ایشان الا با آنکه تکلمین
 انبیاء را علما و متدلا و می یابند و ایشان کشف و ذوقا و انشا این بزرگواران عالم را بحق جامه
 لغایت مترتب هر چه نسبت اثبات نمیکند و جمیع نسبت را سلب میکنند فکیف العینیه و الخیریه تعالی شاک
 الا نسبت مولیه و عبودیت صانعیه و مصنوعیه بلکه در غلبه حال این نسبت را هم کم میکنند این زبان
 انشای حقیقی شرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکند و مظهر تجلیات بی نهایت میکرد و ظاهر
 دیگر عالم را ملحق حق سبحانه میداند اما قائلند بآنچه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق خلایق
 از طریق انصاف و وجود اینجا قایم بوجود حق است سبحانه که قیام بظلال اصل مثلا از شخصی سایه
 ممتدند و آن شخص را کمال قدرت خود و صفات خود را نیز منکس ساخت از علم و قدرت و اراده
 و غیر حاجتی که لذت و الم لعل اگر بالفرض این سایه را تش اند و بان تسلیم شود محلا و عرفا نخواهند گفت

که آن شخص متعالی شود چنانچه طالع ثالث بان تأیید علی بن ابراهیم جعفری میگوید که از مخلوقات
 صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایر بار و ده خود حرکت کند نمیتوان گفت
 که شخص متحرک شداری نمیتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است
 که فعل قتیبه حکمیت بلکه فعل و کتب سیم قبیح است لکن ثالث قائلند بوجه وجود یعنی خارج که
 است و پس آن ذات حق است خارج و عالم را و خارج هم ملاحظه فی نیست ثبوت علمی دارند میگویند لامیان
 مانند است را تحت الوجود و هر چند این جماع هم عالم را فعل حق سبحانه میگویند لیکن که وجود غلبی ایشان
 و مرتبه است فقط و نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را و جل تعین بعضیات
 وجودیه و امکانیه میداند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و مرتبه همان ذات اعدا با حکام لایحه
 از مرتبه تعین میبازند و مثلاً در مقام همان ذات غرضانه را میدارند لیکن بر سر و این طالع است
 متوجه مخطورات عقل و شرع اینها بسیار دارد و میشود که در جواب اینها محال و تکلفات مینمایند
 این طالع و صهل و کامل مدعی تفاوت درجات الوصل الکمال با فعل را سخنان اینها بنبیلات
 و کما و همونی کرده و بنده قد رسا نید و طالع اولی که اتم اند و سلم و اوقات اند بکتابت نیست اما
 اهلیمیه و اوقتیته ظاهر است و الکلیه و اوقتیته بنا بر است که بعضی مراتب وجود انسانی بنایه اظهار است
 و بنحو و بعد از شایسته و مناسب تمام دارند که تحقیق و الانفی پس چنانکه با وجود و قنای سرلی بن
 مراتب را از سبب و جدا نمیشوند که تا تحت لا آورده یعنی آن کنند بکار بار از و ایشان معتزلی
 و مثلاً بماند و خود را حق یافته گفتند که و خارج حق است سبحانه فقط و ما را صلا وجود و نیست اما
 چون قدر و آثار خارجیته تحقیق بود و بصورت مثبتی قائل شدند و از همین باب است که حیوان را
 بین الوجود و عدم میگویند چون بعضی مراتب جوایز تفاوت از سبب و جدا ساختن قائل بود
 وجود و مانده به برزخیت که یا شده و رنگ جوئی در کمال است که در نزد انشد که آن رنگ هم
 رنگ ممکن است مثلاً بلوجب و لونی الصورة و الا سم و اگر آن رنگ جدا یک و ندو تمام ممکن است
 جدا میافتند هرگز خود را حق غرضی نمیدیدند و عالم را از حق جدا میافتند و یک وجود قائل نمیشوند
 و تا آنکه از سر در بن کس قائل نمادند خود را حق ندانند هر چند بدانکه از سر بی باقی مانده است

این نیز اگر ماه نظری دست طالع ثانی هر چند این مراتب را هم از سید جدا دیدند و کلاً آورده
نهی آن نمودند اما بواسطه طلیعت و عدالت کجی بری بقایای وجود آنها ثابت ماند چه نسبت نظر را
باجل نسبت تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر نشان محو شد اما طالع اولی بواسطه کمال
نسبیت و متابعت حضرت رسالت خاتمه علیه السلام بصلوات منها ومن التجات اکملها جمیع مراتب
ممکن را واجب جدا ساختند و هر را تحت کلمه لا آورده نهی نمودند و ممکن را بواجب هیچ نسبتی
ندیدند و هیچ نسبت را با وثایب نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق غیر مقدور نشان دادند و او را غیر
خالق و مولای خود دانستند خود را مولا دانستن و باطل را انکار داشتن بزرگواران بسیار گران و دشوار
می آید للرب رب الاربابین بزرگواران اشیاء بواسطه آنکه مخلوق حق اند سبحانه و تعالی
و محبوب نظرشان می و آید و همین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع است جلشان
تمام متفاد و تسلیم شد یا میگردند و بر افعال عفو اند کرد الا با انکار شریعت چنانکه ارباب توحید را
بواسطه مظهریه بلکه نسبت اشیاء نسبت فحش سبحانه را ازین قسم محبت و انقیاد دست میدهند ^{التشابه}
بمیر و مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهند به بین تفاوت ره از کجاست تا بجای عینیت
ماندک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت
محبوبی اینگونه دوست میدارند و محبوبی انکار و این طالع علیه السلام از مقام عبیدیه که نهایت جمیع
مقامات ولایت است بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حالین برگزیده گان ازین تمام
تر است که تمام کشت ایشان ملوفن کتاب سنت و ظاهر شریعت است و سروری ظاهر شریعت ^{خالفت}
برینها راه نیافته است اللهم اجعلنا من جمیع و متابعین سیرت محمد مصطفی علیه السلام علی علیه السلام
و سلم و بارک درویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود و از زمان حبیبی علم
این توحید داشت و یقین پیوسته بود هر چند حال نداشت و چون دین راه در اول راه
توحید و شکست شد و مدتی در مراتب تمیقا جولان نمود و علوم بسیار که مناسب مقام بودند را
گشتند و منکافات و ادوات که بر ارباب توحید ابرو میشوند هر یک مشوف و معلوم فائض حل شدند و بعد
از مدتی نسبت دیگر بر این در پیش علی آورد و در غلبان در توحید توقف نمود اما این تقصیر ^{بسیار}

بانکار مدتی متوقف بود و آخر الامر کار بانکار انجامید و نمودند که این پایه پایاست رخت بمقام خلعت بر
 او درین کار نماند اختیار بود و فریجیست که از آن مقام باید بوسیله آنکه مشایخ نظام بانظام قامت داده
 و چون بمقام خلعت رسید و خود را عالم را ظن یافت چنانکه طی آنه ثانیه بان قایلند از روی آن شد
 که کاشکی ازین مقام نبرد که کمال روحیت وجود میدهند و انبیا مقام فی الجمله باو مناسبت دارد
 اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی از انبیا مقام هم بالا بردند و بمقام عبودیه رسانیدند این زمان
 کمال انبیا مقام در نظر آمد و علوان واضح گشت و از مقامات گذشته تائب مستغف شدند و اگر آن درویش
 باین طریق نمیدانند و فوقیت بعضی از بعضی نموندند منزل خود را و بمقام میدهند چه نزد او
 بالاتر از توحید و مقام دیگر است نبوده و الله یحیی الموتی و میوه السبیل باید داشت که فاشا و تقا و رعیت علم
 و معارف جدا و مکتوبات و رسائل که ازین درویش بکلی از سرساکت و ساد شد و استقامت
 حصول مقامات متفاوت است بمقام معلوم و معارف جدا هستند و هر حال را قایل انداخته پیش از غیبت
 مذاکره و متاقص علوم نباشد و آنکه لشکر نظام شرعیست فلا یکن من المتمرین و صلی الله علیه و آله
 سیدنا محمد و آله و سلم مکتوب صلی و شخصت و یکیم بلا صانع بخشی کو نالی صدور یافته در بیان آنکه
 مقتضای طریقه منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است بمقتضای طری
 منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه بخرد و نجات
 مستور نیست و نفس هر تبه اطمینان نرسد تا سیاست قلب و می نگارند و سیاست قلب متی شود
 که قلبان کاری که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی بزرگ قناری و دل حق سجانه حاصل کند
 و علامت سلامتی از بزرگ قناری نسیان ماسوی دست قنالی و تقدس ماسر مواز غیر آگاه است
 سلامتی نگاره است فطربی لمن سلم قلبه بسی لازم است تا بسلامتی قلب شرف گردد و باطمینان
 نفس انجامد و آنکه فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و السلام مکتوب صلی و شخصت
 و دویم بخواجه محمد صدیق بخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت
 او با قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت تکر که فطرا بان
 است و اما تعلق ذلک با سکه سجانه نشان کلام که از جمله شیوانات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

ذاتی و شیوات معناتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات
 و برکات است و هر خیر و برکت که هست مضافاً بر حضرت ولایت تعالی و تقدس و نتیجه شیوات است و سبحانه
 چه هر شر و نقص که بوجودی آید نشان آن ذات و صفات محدثه است اما احکام که من جملة اعمال
 و احکام است من سینه نبوی و نفسک خود و نقص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک
 نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع انحصار و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن
 جامعست پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است
 و این ماه جامع جمیع خیرات که تسامح و ثمرات آن کمالاتند و همین مناسبت باعث نزول قرآن
 درین ماه شد شهر رمضان الذی نزل فیہ القرآن و شعبه روین ماه خلاصه زبده این ماه است
 آن لبست و این ماه در رنگ قشیران پس هر که درین ماه جمعیت گذراند و از خیرات و برکات
 این بهره مند شود تمام سال جمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد و مقدس است سبحانه
 و تعالی و البرکات فی هذا الشهر المبارک و زرقنا الله سبحانه و تعالی العظم حضرت رسالت خاصیت
 علیه الصلوة و السلام و تحیت فرموده است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه بركة الشمر و فطره یوم
 بتمره کرده اند و در بودن آن تمه برکت است که شجره ان تحله است بعنوان جامعیت حضرت
 اعلیست مخلوقست در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم خدای را عزی
 فرموده که از طبیعت آدم مخلوقست لکن قال علیه الصلوة و السلام اگر موعظتکم انما فانه خلقت من
 طبیعت آدم و تمییز برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس فطره ان که تمه است جزو
 فطره میشود و حقیقت جامعان باعتبار این جزیه جز حقیقت اکمل آن میگردد و اکل این
 اعتبار جامع کمالات بنیهایست که در حقیقت جامعان تمر مندرج اند میشود و این همه هر چند و اکل
 ان حاصلست اما در وقت افطار که او ان خلوصایم است از شهوات مانع و لذات فانیه بیشتر
 تاثیر میکنند و این همه بر وجه اتم و کمال ظاهر میشود و آنچه الشمر و فرموده علیه من الصلوة تنها و سبحان
 الکلمه انهم سحر المؤمن باعتبار ان تواند بود که در غلار آن که جزو صاحب امیر و محقق
 درست نه حقیقت ان غذا و چنان نمیند در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسجود تمر و عقیبت

که گویا اکمل این فائده اکل جمیع ماکولات دارد و برکت آن بختبار جامعیت تا وقت افطار نماید این
 فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مرتب میشود که آن غذا تجویز شرعی و تقصود و سر موی حدود و غیره
 متجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکمل آن از صورت گذشته بحقیقت
 باشد و از ظاهر باطن برآمده ظاهر غذا مظهر او باشد باطن غذا اکمل باطن و الا برآمدگی
 مقصود است و اکمل آن در عین قصور سعی کن تا بقدری سازمی گهر بعد از آن چند نکته ملحوظ
 بخور و تخمین تکمیل غده است بر صاحب اراد و تجلیل افطار و تاخیر سحر و اتمام مکتوب جدید
 و شخصیت و سیوم بساوت و نقابت پناهی شیخ فرید صمد و ریافته و بیان آنکه سلام و کفر
 یکدیگر انداخته اند اما جمیع شدن این دو ضد محال است و عزت و امن یکی را مستلزم خواری دیگر است
 لای اخرا قال علیه السلام فی تذلّل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان معارضه الاختلاط و در بیان
 آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند و بعد از تذلّل النعم غلبه دنیا و دنیا الی الاسلام و جملنا من الله
 علیه الصلوة و السلام نقد سعادت و اودین و البسته با تباع سید کونین است و پس علیه و علم الله
 من الصلوة فتعلمنا و من التسلیات الکلمات متابعه او علیه الصلوة و السلام بایان حکام اسلام
 است و در عدم رسوم کفریه یا اسلام و کفر نمیدیکدیگر ندانبات یکدیگر موجب رفع و بگرددست
 جمیع شدن این دو ضد محال است و عزت و امن یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حق چنان
 و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة و التحیه میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و غلبه
 پس پیغمبر خود را که موصوف خلق عظیم است بجهاد کفار و غلبه ایشان و فرمود و معلوم شد که
 غلبه ایشان و نخل خلق عظیم است پس غرض اسلام در خواری کفر و اهل کفر است که سیاه
 کفر را عزیز و اهل اسلام را خوار ساخت عزیز و دشمن عبارت از آن نیست که البته ایشان را
 عظیم کند و بالا نشاند و مجالس خود جای داد و ایشان معاصبت نمودن و مزاحمتی کردن
 با ایشان و نخل غرض است در جنگ حکام ایشان را در و باید و اشد و اگر عرضی را غرض و نیا
 با ایشان در و باید باشد و بی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری را معنی شسته بقدر ضرورت
 با ایشان باید و اشد و کمال اسلام است که از آن عرض و نیا و بی نیز باید گذشت و با ایشان

نباید بدست حق سبحانه و کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اهل قتل
 و کشتن با این دشمنان خدا و رسول و از عظم جنایات باشد اهل قتل ضرر و مصاحبت و مخالفت
 این دشمنان است که قدرت اجرا حکام شرعی و دفع رسوم کفری زبان میگردد و حیای سونست
 مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا و پیغمبر دشمنی خدای خود و
 دشمنی پیغمبر او علیه الصلوٰه و السلام میشود شخصی گمان میکند که اهل اسلام است و تصدیق می آید
 با بعد و بر سر او ادا نمایند اندک این قسم حال شنید دولت اسلام اول پاک و صاف میسر نمود با
 من شرف و رفعتنا و من سیئات اعمالنا ۵ خواه پذیرد و کمر و وصل است حاصل خواجی پذیرد
 و کار این ناکامان بهتر و خیریت اسلام و اهل آن که منتظرند اگر قوی بیابند ما را از اسلام برکنند
 با همه اقبال برسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام را هم شرمی و سکا است که بگمانن الا بیان در
 انگ مسلمانان ضرورت همواره و مقام خواری اینجا باید بود جزیه از اهل کفر که دهند وستان طبرستان
 شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن
 از ایشان خواری ایشان است و این خواری بجلست که از ترس جزیه چاره خوب نمی توانستند پوشید و بجز
 نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از اموال با دشمنان را چه میرسد منعم جزیه گرفتن
 کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است
 و عزت و غلبه اهل اسلام چو در هر که شود کشته شود سلام است علامت حصول دولت اسلام انقض
 با اهل کفر خدا است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را تحس فرموده و در جایی
 تحس فرمود پس در نظر اهل سلامی باید که اهل کفر تحس یابد و این چون چنین بینند و دانند
 لاجرم آن تحس ایشان برهنه نمایند و در جاست ایشان شکره بوند جز از ایشان پرسیدن و
 بمقتضا حکم آنها عمل کردن انکمال غرنا این دشمنان است همتی که کسی از ایشان طلبد و دعا که
 توسط ایشان خدا چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و دعا را که فرین الا فی
 ضلال و دعا را این دشمنان باطل میجاصل است اجابت را در اینجا چه احتمال بقدر نوسا و لازم می آید
 که غرنا این مکان افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد و تان خود را وسیله خواهند آورد و خیال می کنند

فیض حق سبحانه علیه السلام بر خاص عوام دارد و است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف
 ناشی است: حق سبحانه و تعالی بر عاوه شریعت استقامت بخشد بمنه اگر چه فیض حق سبحانه و تعالی
 علیه السلام بر خاص و عوام و کرام و دلیام چه از قسم اموال اولاد و چه از جنس بیت ایت و ارشاد و غیره
 دارد و است تفاوت ازین طرف ناشی است و قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر را
 فلهذا هم الله و لکن کما فی انفسهم لظنون افتاب تابستان بر کاف و جامه بخیان می نماید روی کاف و سب
 میگرد و جامه و سفید این عدم قبول بر سهله اعراض است از جناب قدس خداوندی جل جلاله
 معوض را و ارباب لازم است و حرمان از نعمت و حبل نیجا کسنگوید که بسیار علی زعفران باشند که
 به نعمات عاجله ممتاز اند و اعراض بسبب حرمان ایشان گشته است باید دانست که آن نعمت است
 که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت
 منتهک گرد و قال الله سبحانه و تعالی محسبون انما ندیم به من ان بنین ساء لهم فی غیرت بل
 الشیطان یسوس بیننا و نعمات او با وجود اعراض عین خرابی است بخداوند عز و جل و سلام مکتوب صد
 و شصت و پنجم بسیار است و تفاوت بنیاهی شیخ فرید صد و ریافته در غیبت متابعت حساب
 شریعت علیه علی الصلوة و السلام و بعد از آن و بعضی غفلت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة
 و السلام و شرف کلمه سبحانه بترتیب المیراث یعنی من النبی الامی القرشی الهاشمی علیه و السلام
 من الصلوات و تسلیات و تسلیات اکما که شرف کلمه بترتیب المیراث بصوری و در حرم الصلوات
 امین المیراث صوری و تسلیات علیه علی الصلوات و تسلیات لعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی
 اعالم ام که آنجا همه ایمان و معرفت و رشد و هدایت و شکر نعمت المیراث صوری است که میراث معنوی
 متجلی گرد و تجلی بالمیراث المعنوی لا یشک لاجال لا تابع لمهطفون علیه الصلوة و السلام و تسلیات
 فعلیکم با تابعه لاعتنه فی او امره و نواهی و کمال متابعت فرع کمال محبت است بالسر و علیه الصلوة
 و السلام مصرع ان المحب لمن هواه مطیع و علامت کمال محبت کمال انجذاب است با خدا و او را صلوات
 علیه و سلم و انهما خدا و است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة و السلام و محبت خدا نیست گنجایش
 ندارد و محبت بر او نه محبت است اما ب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجهی نماید و محبت متباین

حجم شوند بجهت خدین را محال گفته اند محبت یکسے متلزم عداوت دیگر نیست نیکان را بد فرمود که بنور
 کار از دست زفته است نیکان را ماسخی میتوان نمود و اگر کار از دست برود غیر از دست حاصل
 نخواهد بود **۵** بوقت صبح شود و بجهت روز معلومت بد که با که باخته عشق در شب بجهت سماع دنیا و دنیا
 در غروب است سماع اخروی ابدی بران مترتب است زندگانی چند دوزخ را اگر متابعت سید
 اولین و آخرین علیه علی الصلوة و التسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است و الا بجز
 هیچ است هر که باشد هر عمل خیر که بگذرد **۵** محمد عربی کاظمی هر دو سر است که یکسایه خاک و شتر
 نیست خاک بر سر او به حصول این دولت عظمی متابعت بر توفیق بر ترک کلی دنیا و دنیا نیست تا شود
 نماید بلکه اگر نکوهه مفروقه بشکست شود و سکه ترک کل دارد و عدم وصول به منزلت چه مال منکر از ضرر
 برآمد پس متوجه دفعه ضرر از مال دنیا و بی خراج نکوهه است از آن اگر چه ترک کلی اولى و افضل است
 اما ادای نکوهه هم کار آن میکند **۵** آسمان نسبت به زمین مدفوع و در زمین نسبت به آسمان
 پایین است که همو محبت در میان حکام شریعت باید صرف نمود و اهل شریعت را از عالم و صلحا اقطاع
 و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را خوار باید داشت مگر ستم
 بدعت نقدان علی بدیم الاسلام و با کفار که دشمنان خدا و عدو جلند دشمنان رسول می اندیشیم
 الصلوة و التسلیمات و ثمن باید بود و در فل و خواری ایشان می باید نمود و بجهت وجه عزت نباید داد
 و این باید و لائق را و مجالس خود را و نباید داد و الا نشاید نمود و راه شدت و عظمت را ایشان
 باید کرد و مهیا کردن و بجهت امری ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی افتد و سنگ قضا می
 انسانی بکوه و فخر ارفقار حاجت از ایشان باید نمود و باید بجهت سبب حیزر گوارش علیه علی
 الصلوة و التسلیمات سیر نداشت اگر این راه رفته نشود وصول باینجا قیاس سوار است
 بهیات بهیات **۵** کیف الوصول الی سعاد و دوختن قتل بحبال و دشمن خوف و زیاده
 ابرام نماید **۵** اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل زده شوی و زنه سخن بسیار است
 مکتوب صد و شصت و ششم **۵** بله محمد امین صد و یازده در بیان آنکه ما را بجهت
 چند دوزخ نباید نهاد و فکر از این مرض قلبی درین فرصت یسر نکرد که شکر از اسم مهمان است باید نمود

محمود ما چند بر خود چون ما در مصر بان باید از زید و تالی بر خود از غصه غم باید پیچید خود را و همه را
مرد به باد انگاشت و جامه چند بی حسن حرکت باید پنداشت انگ میت و اسب میتون نفس قاطع است
نکار از امرض قلبی و دین فرصت یسیر نیکو کثیر از اسم مهام است و علاج علت معنوی رین مهلت
قلیل میا در جلیل از اعظم مقاصد دلی که گرفتار شیر است از وجه توفیق خیر روحی که کامل که بهتر است
نفس ماره از بهتر است آنجا همه سلاسی قلب بطلب و خلاصی روح پیجوید و ماکوته اندیشیان همه
فکر تحصیل سباب گرفتاری روح و تعلیم سببات سببات چه توان کرد و ما ظلم الله و لکن کانوا
انفسهم یظلمون و دیگر از مضعف ظاهر اندیشه نهند انشا الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خوا
یافت خاطر اینجا بن زین رگدز جمع است جاسه فکر که طلب شسته بود ندیدیم برین و ستاده شدیم
خواهند پوشید و مترصد تایید و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت است هر کس افسانه بخواند
افسانه است و آنچه دیدش نقد خود مردانه است و اسلام علی من تبع الهدی و التزم التاب المصطفی
علیه و علی که معلومه است ایامات مکتوبه و شخصیت و مضمون هم بر وی رام نهند که انهار
خلاص این طائفه علیه نموده بود و صد و یافته و ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان همچون
و بیگونه است و اجتناب از عبادت الهه باطله ننوده و کوتابت شمار سیل از سر و محبت فقیر و
التجارب این طائفه علیه مفهوم گشت چه نموده است که کسی را باید دست نواز نداشت **۵** از هیچ
شرط بلاغ است با تو میگویم و تو خواه از سختم بیدگیر و خواه ملائ بدان و آگاه باش که پروردگار
و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات چه ارضین و چه علیین و سفلیین یک است همچون و بیگونه
از شب و مانند نمره است و از شکل و مثال و پیری و فرزند و دین و اوقالی محال است که
و تامل را در حضرت چه محال نشاید اتحاد و طول و در شان و سبحانه تسبیح است و منتهی کمالات
و بر و در آن چنانچه من حق تعالی نیست که زمان مخلوق است مکانی نیست که مکان **۵** مضمون
است وجود او را بدایت نیست و بقای و اخیانت نه هر چه از خیر و کمال است با و سبحانه تبارک
است و هر چه از نقص و زوال است از و تعالی مملو پس بحق عبادت او تعالی باشد و نه از او
پرستش و سبحانه رام و کرشمه مانند آنکه الهه ننودند از کیه مخلوقات ویند و از او و پدر

بخوانید اندام بسیار است و بر او گنیم می شود بسیار که او را در وجه خود را نگاه دارند و دست
 غیر می آید و در نهاد عقل و در اندیش را کار باید فرمود و تقلید ایشان نباید رفت هر از این است
 که کسی پروردگار عالمیان را باسم را نمی گشتن یا و کند درنگ است که با و شاه عظیم ایشان را باسم
 از زل کناس بی و کند رام و چنین ای که در هستن از نهایت بیقت است خالق با مخلوق یکی نیست
 و چون با چون و تنه دیگر و در پیش از خلقت رام و در گشتن پروردگار عالم را رام و در گشتن نمی گفتند
 پیدا شدن اینجا چه شد که نام رام و در گشتن با و سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و با و در گشتن و نام
 یا و پروردگار میداند حاشا و کلام حاشا و کلامین بران ما علیهم الصلوات و التسلیمات که فریب یک
 لکبه است و چهار هزار گذشته اند خلایق را عبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر
 منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از نیست او عظمت او تعالی ترسان و از ان بزرگوار
 و الهه بنود خلایق را عبادت خود ترغیب کرده اند و خود را الهه دانسته هر چند پروردگار قائلند
 اما او را در وجود حلول اتحاد ثابت کرده اند و از نجات خلق را عبادت خود میخوانند و خود را الهه
 گویند و اندو و حرمت بی تحاشی افتاده بر عزم آنکه از هیچ چیز منزه نیست و خلق خود ترغیب
 که خود را بکند تمام این تخیلات فاسده بسیار دارند ضلالت و فساد و خلاف پیغمبران علیهم الصلوات
 که خلایق را از هیچ منع فرموده اند و خود را نیز از ان چیز باز داشته اند و بر عبادت و کمال خود را بر شریک
 سازد و نمی گفتند **۵** بین تفاوت ره از کجاست تا بجای و مکتوب صد و شصت و هشتم
 بخند و مراده از آنکه اعنه خواجه محمد قاسم صد و ریافته در بیان علوسله علیه نقشبندیه و شجایه انوار
 جماعت که معجزات و معجزات و درین طریقه شریقه لاحق کرده اند و این اسب لک احمد بنده را علیهم
 و صلوات و تسلیم علی سید سلیمان الیها طاهرین جمیع ما بعد دعوات منوره و تجیات نام
 ابوالخیر سید سلیمان الیها طاهرین که از نام نیکه الاولیا را بتمام خدمت می خواند و منوره استقیم بر باد و سله الیه
 سبحانه و البقاء تبلیغ نموده اظهار اشتیاق و آرزو مندی بنمایند **۵** کیف الوصول الیه ساد و در
 و قتل بحیال و درین خوف و معلوم شریف می خواند و مراد گسکه با و که علو این طریقه علیه و نصبت
 نقشبندیه بواسطه التزام سنت است و اعتنا با زبعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر طریقه

فرموده اند بزرگواران ولایت نموده اند و از سماع و قصص و جد و تواتر آنکه در زمان آن سرور علیه السلام
و السلام در زمان خلفای راشدین نبوده و علیم الرضوان منع فرموده و خلوة و العین که در صدر اول
نبوده بجای آن خلوت و تنجیم اختیار کرده و لاجرم نتایج عظمی برین التزام مترتب گشته است و
ثمرات کثیره و این اقبال بتضرع شده از نجاست که نجاست دیگران و در بدایت این بزرگواران
مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دوار اراض قلبیه است و نظر
شما می علاج خویه توجه وجه ایشان طالع لبان را از گرفتاری کوبین نجاست بختند و همت فرعیان و
مریدان را از حیف و نقصان کایان ببرد و وجوب برده نقد بشند به عجب قافیه سالار اند که بزرگواران
بحر قافیه را به از دل ساکن است جا و صحبت شان بومی بر و وسوسه خلوت و فکر حله را بکین درین
ادراک آن نسبت شریفه فتنه و غر گشته است و رو با ستاد آورده جمعی از این طبقات زیادت
آن دولت عظیم و از فتنه آن نسبت قدوسی دست و پا به سر زده اند و از جواهر نفیسی بخیر و چند
خبر رسد گشته و در رنگ طغیان بخور و مویزارام یافته انعامت باضطراب حیرانی طریق اکابر خود را
گذشته گاهی بهر تسلی می بیند و زمانی به اسباب و نفس آرام می طلبد و چون در تنجیم ایشان خلوت
میفرماید العین خلوت اختیار نماید عجب آنکه این بدعتها را تتم و مکمل بن نسبت شریفه و
و این تحریف بنی بتمیزی شمرند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف و دانشمندان کلمات کابر
این طریق به شام جا نهائی ایشان رسا و بالنون و بها و بجزیه الهی و الله الامجاد علیه و السلام
و التسلیمات و چون این سخنان و این دایره می پدید آورده است بحدی که طریق اصل کار را ببرد
ساخته و در تنجیم و تخریف بنا وضع محدث و بعد از اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم عرض
نموده و بنحاطه نخست که شمر این ماجرا بخادمان آن معتبه علیه السلام نماید و باین سبب در اول برین
اندازد و در میان که انیس و نجس صفت محمد و مزاوگی از کدام طائفه است و سوسن محفل از کدام قشر
خواهم باشد از دیدن فلک و سوره کا خوشی که شد منزه آسایش خوابت و و سوسن از
سبحانه انیم جناب کلمه من محمود و البوسی و ان یحفظ عقیقه شرفکم عن شمول الا بطلان و
کما احدث و ابدا و درین طریق علیه بحقیقتی رواج داده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق تنجیم

بدست است و معتدال است گنجایش در نماز تجمید را جمیع تمام او نمایند و این بخت را در
 آنکه سنت تراویح در سجده راجع و رونق می بخشد و این عمل با نیک میلند و مردم را بران تعلیم
 و حال نماز داران و فضل را بجای آنکه فقها شکر الله تعالی سجده کرده گفته اند باشد که است و جمعی از فقها گفته
 شرط کراهت و جماعت نقل هشتمه اند و از جماعه فضل است و بنابر تفسیر ساخته اند و از آنست
 کسی با اتفاق کرده گفته اند و ایضا نماز تجمید را این وضع سیزده کویت می انگارند که در وازنه کویت
 استاده و بیکدارند و دو کویت ششست که حکم یک کویت پیدا کنند از جای گرفته اند که توابی و منفعت
 قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علم صاحبها اصوله و است تمام و تجمید و تجمید
 که سیزده کویت او افزوده اند همراه و ترست و فردیت و کویت نماز تجمید از فردیت که کما
 پیدا شده است لا کما نعم مولانا رحمه الله اند که پیش تو گفتیم غم دل رسیدم و که دل روده شد
 و زنه سخن بسیار است و تجمید که در بلاد ما و الانهر که دایمی علمای اهل حق است انقضا و تجمید
 یافته و این نوع مختصرات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علوم شرعی را از پرکاران ایشان
 دنیا می آیم و اندک سبانه اللهم للصواب تبنا الله سبحانه و یا کم علم جاده الشریعت لمصطفویه علم صاحب
 اصوله و است تمام و تجمید ویرحم الله عبدالقادر و یا مکتوب و شخصیت و تجمید و تجمید و تجمید
 صدور یافته و جواب ال و از حال میدی که پیروز گفته اگر در وقت خاص آن که با حق سبحانه
 باشد بود میان در آن سر ازین جدا کنم پیران سخن او را پسندید و در کنار گرفت و بجهتند رب العالمین
 و اصوله و است تمام و تجمید ویرحم الله عبدالقادر و یا مکتوب و شخصیت و تجمید و تجمید و تجمید
 که مصاد و فرموده بودند رسید و حجب فرحت گشت هفتاد و نهم و تجمید و تجمید و تجمید
 هفتی و وصول نجابتی سن خداوند است جلساخانه لیکر و خوان طالب ابتدا و بهیله تعلقات شتی
 در کمال آنست و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید
 و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید و تجمید
 بود و از هر دو طرف خط و افراط و تفریط و وصول طالب مطلوب گردد و هر قدر که طالب مطلوب
 مناسب پیدا میگردد همان تدبیر خود را از میان می کشد و چون طالب مطلوب مناسب پیدا می شود

پیر تمام خود را از میان بر کشید و طالب مطلوبی که توسط خود وصل گردانید پس را بنده آورد و توسط
 مطلوب بی آنکه پیر ندان و دید و در انتهای توسط آن پیر حال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان
 حاصل میشود و آنکه گفته پیر اگر در الوقت حاضر شود سر ازین جدا سازم از دیوگی گفتار باب
 استقامت چنین گویند و براه بی ادبی نوبند و مولات را از برکات پیر جویند مکتوب و مقصود
 بشیخ نورصد و یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثال و امر و نواهی حق جان علایح است
 از امرعات اما حقوق خلق و مواسات بالایشان نیز جاریه نه و مایا سبب نکش محمد الله و سلام
 عباده الذین اصطفی بر او شد آدمی را همچنانکه از امتثال و امر حق جان علایح از نواهی جانبیت
 از امرعات اما حقوق خلق و مواسات بالایشان نیز جاریه نه التعظیم لامر الله الشفقتة علی خلقه
 بیان او را این و حقوق میفرماید و رعایات هر دو شرط آن حالات بنمایند پس بقصایر یکبار از
 دو امر قصور است و اکتفا بر جزو از کل از کمالات و در پس تحمل از فدا خلق ضروری آمد حسن معاشرت
 بالایشان و حسب گشت به داغی نمی زید و نابروای نمی سر و سه هر که عاشق شد اگر چه نافر
 عالم است و نازکی که رست آید باری یک کشیده چون مدت ها در صحبت بوده اید و موخوط و نصایح
 شنیده از طالت سخن بعضی نموده بر فقره چند ختم قرار فتا و ثبات الله سبحانه و مایکم علایح
 المصطفی علی صاحبها الصلوة و السلام و نتیجه مکتوب صد و هفتاد و یکم بلاطاهر بخشی صد
 یافته در بیان آنکه آنچه در فقره لازم است و و ام فال است و اتفاقا و دار و وظائف عبودیت و
 حدود شرعی و متابعت سنت علی صاحبها الصلوة و السلام و مشایره استیلا از نوب خوف انتقام علام
 و مایا سبب نکش محمد الله و السلام علی سید المرسلین و الاطهار بن اسیر با فقیر
 لازم است و و ام فال است و اتفاقا و انحصار و تفرغ و التجا و دار و وظائف عبودیت و محافظت
 شرعی و متابعت سنت سنی علی صاحبها الصلوة و السلام و نتیجه و تصحیه نیات و تحصیل خیرات
 و تحلیص باطن تسلیم طوایر و درودیت عبودیت مشایره استیلا از نوب خوف انتقام علام الغیوب
 قلیل بندش جنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر انعام شوق سیات خود را اگر چه اندک باشد
 و ترسان لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة و السلام بحبل امر الله عز وجل

بالا صلح فی دین و دنیا الامن حصه له و شتم و شتر با قتال و نیت خود را اگر چه مثل خلق صبر باشد
 و عدم اعتنا با حلال و موجد خود اگر چه صحیح و مطابق باشد اعتماد نماید که دوستش نباید بدست مجرم
 نماید و بن و تقویت ملت را در ترویج شرعیت و دعوت خلق را بجهت جل علاه انقیام نماید که
 اگر چه فرو فاجرم آید قال علیه الصلوة والسلام ان الله یؤید الذلین بالرجل الفاجر و یریدیکم
 آید و اراده شتم و نیت نماید از اذیت و تنگ بر و شیر بایزد نیست و باید ترسید که مباد ازین راه خدا
 او خواهند دستبرد او نمایند و اگر فرضا و قدم مرید و خود فرجی و سرور بایند از کفر و شرک
 دانند و تدارک آن بنده است و ستفها چندان نماید که انحری از ان سرور غافلان فرج خزان
 و خوشنشیند و نیک ناکید نماید که طبع در مال مرید و تقوی و مضایع و نیوی و پید ان شود که مانع
 مرید است و باعث خرابی بر جانها بدین خالص می بطلند الله الذین خالص شرک را در غیبت
 هیچ و گنج نجاتش نیست و بدانند که هر خطیست و کدورتی که بر دل حکم گردد و از ان نوبت ستفها
 و نیت و لیا با سهل جوهر میرست مگر خطیست و کدورتی که از راه محبت دنیای و فی بر دل طاری
 شتم نگیرد و اندوختن می سازد و در از ان نیت تمام است و تندر کمال صلیق رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم حب دنیا را من کل خطیة نجاسة سجانه و ایاکم عن محبة الدنیا و محبة انبیا و اولیها
 ان تعاطیهم و لمصاحبهم فانها تم قاتل و مرضی لک بلا عظیم و ادا عظیم انوسی رشدی شیخ
 صبر با حسن جوهر متروان حد و دانسته است سخنان نو و تازه را از ایشان غایت دانند و کما
 ان التقاتی مکتوب و سفتا و دو و یکم بشیر بدین حد و دریافته و بیان بعضی از این
 نام که انصیب قل قلیل است از خواص بیان آنچه درین موطن عارف خود را از او آموخته شرعیت
 بر و آتش باید باز که سببان و تطبیق آن با ظاهر شرعیت خواص ما متعلق بذکات بعد محمد و صلوة
 منو و فوئی غری با که شرعیت را صورتی است و حقیقت صورتش نیست که علماء ظاهر بر بیان آن
 متکفل اند و حقیقتش آنچه صوفیه طیبان ممتاز اند نهایت عروج صورت شرعیت تا نهایت سلسله
 ممکنات است بعد از ان اگر در مراتب و جوهر بر واقع شود صورت با حقیقت متنوع خواهد بود و
 ساطع است از چنانچه عروج نشان اعلم است که مباد از تعین سلب شرعیت علیه و سلم الله علیه و سلم

بعد از آن اگر ترقی و اقصا و صورت و حقیقت هر دو و واحد خواهند نمود و معادله عارف و مبتدیان محو
 خواهد یافت و این نشان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقت است که
 اگر ادعا و بیان نرسید است تا خلق عالم پیدا کند و این نشان دروازه مقصود است و مقدمه
 و این موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است دقیقه از وقایع
 شریعت فرو نمیکند و در جماعت که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدوان بیان
 کنند شاید که قلیل قلیل قبول کنند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال انقیام عالمی رسیده اند چه هر مقام
 عالمی را در سائل خطی است از ظلال آن نگاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند
 و بدست رانگشته بفرسیده ابن مقام از منزلت قدام صوفیه است جمیع از انقیاد از این راه بکار
 و نذر رسیده اند و در از رتبه شریعت غایب و برآورده خلوا فاضلوا و جمیع از کاطلان که بدست از دنیا
 ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در خطی از ظلال انقیام عالمی حاصل نموده هر چند باصل
 انقیام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از ادب شریعت را فرو گذشت تجویز نمی نمایند هر چند از
 معرفت رانیده اند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقیر بلیاتیه اند سبحان و صد تعبیر
 علیه علی الصلوة و السلام سر این همان کشف شده است و حقیقت کار که کاشف بوضوح پیوسته
 شد و آن ماجرا در معرض بیان می آید و محتمل که ناقصا را بر آرد و کاملان را حقیقت معامله را
 باید دانست که تکلیفات شرعی مخصوص تعالی اند و قبل از آنکه نفس متفرع بر اینهاست و آنچه از
 لطایف قدم از دایره شریعت بیرون بپندار سوا می بخیاست پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه
 مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت مافی الباب پیش از سلوک لطافت با دیگر
 متمیز بود و از قلیب می ندهند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بقرصه
 رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند و انقیام عارف قالی قلب
 خود را نیز بیرون دایره شریعت می یابد و چه آن چه باشد جواب گویم آن یافت تحقیق نیست
 تخلیه است مشار تخیل انصاف قلب قالیست بزرگ لطف لطافت که قدم بیرون نهاده اند
 اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص تعالیست اما حقیقت شریعت را در و

طلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچیزی باشد گوئیم که تحقیق تشریفات
 نیز از روم و سرنگیند و مخفی و خفی نیست و قدم بیرون ماندگان فی تحقیق همین خفی و خفی اند و
 سبحانه علم تحقیق بحال ثنبا الله سبحانه و جمیع المسلمین علی متابعتی سید المرسلین علیه علی الصلوة
 و التسلیمات تمها و اکملها مکتوب صد و هفتاد و سی و دوم بمیر محمد نعمان صد و ریاضت در جواب
 سوالیک کرده بودند باین بیان بعضی را سر از خبر می که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیب لا اله الا الله بعد
 و وصله معلوم جناب یادوت پناهی و که پرسید بودند چون هر چه در دیده و دلش در این کلمه نفی
 ان ضرورت چه مطلوب مثبت و مادی دید و دلش است پس از اینجا لازم می آید که شهود محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در مادی ان تحقق بودی را بر محمد
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بان علو شان بشهر بود و با غر حدوث و اسکان قسم بشهر
 از خالق پیشتر جل سلطان چه در یاد و مکن از وجوب تقاضا چه فراموش و عادت قدیم را جلالت غنیمت چه طور
 احاطه نماید با محیطون به علم انض فاطع است شیخ عطار فرماید نمی بینی که شاهی چون پیر دنیا
 او فقر کل تور بر کم برده انجمان تفصیل می طلبد بگویش موشان بدین شنید بداند کلمه طیب لا اله الا الله در مقام
 است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را در اعتبار اعتبار اول آن نفی استحقاق عبادت اله
 باطل کرده شود و اثبات استحقاق عبادت مبدء حق نموده آید و اعتبار ثانی آن نفی متعلق شود و مقصود
 غیر مقصود و مستلزمات غیر مطلوب در متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و مادی مقصود اصل نبود و کمال
 در اعتبار اول را بنا بر اینست که هر چه معلوم و شهنوشده است همه در تحت لا دخل شود و در جانب اثبات
 غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز محوط نبود و بعد از چند گاه که بصیرت حدت پیدا کند و بجل خاک راه مطلوب کتب گردد
 مستثنی نیز در رنگ مستثنی منتهی شود و مع ذلک ساکت و اگر قفا و رای ان شهود مادی بدو مطلوب
 و بیرون آن می طلبد چه در ابتدا این کمال هر چه در تحت لا دخل شده بود تمام از دار و مکمل است
 استحقاق عبادت نه نیست و بر بکرت تکرار این کلمه طیب از مبدء و مادی که مستحق عبادت است و کمال است
 عباد شده بود لیکن ضعف بصیرت مرتبه و جواب که شایان عبادت است جدا شده بود لیکن
 ضعف بصیرت مرتبه و جواب که شایان عبادت است لا و کلمه لا مستثنی گشته نمی دید و غیر از تکلم

بکلمه مستثنی از آن مقام نصیب است اما بعد از قوه بصرفه مستثنی نیز در رنگ ششمنی نه شوکت و
 مرتبه و جویایح آنها و صفات الهی است جلاطانه و متعلق بهت سالک حدینه مجوده است که تحت
 عبادت نیز در آن موطن مدنگ هم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در
 باور آنها و صفات مطلقه از گرفتاری بجا و در آن تماشای می نماید و چو دل را و لبر می
 گیرد و در وصل یگیری که کام گیرد و نهی صد دسته ریحان پیش بلبل و نخواهد خاطرش جز بگفت
 گلش ز مهرش چو در نیل و فراقند و تماشای همیش که در خرافتند و خواهد تشنه جانی شربت آب
 و نیکد سودمندش مشکناث و کمال را اعتبار ثانی که مقصود از آن لغوی مقصود و مقصود است
 که شهود مرتبه و جویایح در رنگ شهود مراتب مکانی و تحت لادخل شود و در جانب نبات هیچ چیز
 معوض نبود مگر قوه بکلمه مستثنی و چگونیم با تو از مرغی نشانه که با احتیاج بودیم شایانه و عفتا
 نامی پیش مردم و از مرغی من بود آن نام هم که در جهنم که فطره علیا و بهت تصوی همین قسم مطلقا
 است که هیچ از آن در دست نیاید بلکه هیچ کردی بدین ادراک ان سر و دیته اخروی حق است
 اما تصور آن را از جای مردم بود و دیت اخروی سر و دیته اخروی و مطلقا ند و گرفتاری من بجز غایت
 نه بهی حمت خوانان است که سر و دیت از مطلق غیب بشهادت نیاید و از کوش باغوش ز سر
 رخت از علم معین نخشد چه توان کرد و در چنین فریده اندر هر کس را بهر کاری خند و سر خند
 مقام از دیالوگی بسیار دارم اما از ادب نتوانم جنبانید و جنونی من حبیب پی فنون و
 عمر گزشت و حدیث در دما خرنشده شباً خرنش کنون کو که کنم فسانه راه و سلام علی من تباه کرد
 و انرم متابعت المصطفی علیه علیه الصلوات و التسلیات آنها و اکلهما مکتوب و مقصود و جویایح
 بخواجه شرف کلبه صد و یافته در میان آنکه و یونگان این راه باین حقیقت تسلیم نگیرد و باین
 قریب تسکین نمی یابند قریب بخوانند و غایب و صلیب مجید چرا سوار و در میان آنکه و اقرار که فرشته بود
 ظهور چین بود و تصرف باطل و مکتوب خوب خوی غری وصول یافت چون مبنی از محبت فخر و تعالی
 باین طائفه علیه بود و موجب فحش گشت المرام من با حب نقد وقت و اندام با بداند که دیوانگان
 این راه باین حقیقت تسلیم نگیرد و باین قریب تسکین نمی یابند قریب بخوانند که باین راه باشد

و وصلی میجویند که هر سوره و سوره ای تا خیر را تجویز نمی نمایند قطعیان تا جلیل است هر چه از آن گذشت
 را بمنزله خاتمه بود و هر صحنه که در هر یک از این سوره ها است لا طائل خلف غیر مانند از شریف نجیب میگردانند
 و از مرضی بنفوسه قضات بنمایند طبقها چرب شیرین خود را میفرودشند و بجایهای رفیق و وزیر خط
 بندگی میفرمایند و از آن جهت شاهی را بقا و ذرات تعلقات طوشت دارند و رنگ اندازند از آن جهت
 خداوندی جل سلطان ذرات و غوی اشک و منادی برادر اینجا برین غاص سلطان الله العبد المذنب
 الحاصل و غباری از شرک تجویز نفرمایند لکن شرک که بطن حکام ساعی بحال خود در دیوار گران
 و برین غاص میسر شده است بشری کلمه لا علاج واقع پیش از وقوع باید کرد و واقع که نوشته بود ز غصه
 چون بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف و بر طایبان بسیار واقع میشود غم نیست آن که
 کان فیضیفا و اگر باز ظهور کند بکار کلمه تجدد لاجل لا قوت الا بالله العلی اعظم و نعم ان فساد بندگی
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الصلوة و التسلیات و اتمها و کلمات مکتوبه
 و منقضا و آنچه بحافظ محمود و صد و یافته در بیان تلویحات احوال حصول تکلیف سنی حدیثی میسر
 وقت و مفاد و ضمه شریف بر ادبی و وصول یافت شده از تلویحات احوال خود نوشته بودند بداند که کمال
 راجع و بدایت و چه در نهایت از تلویحات احوال چاره نمودنایت مافی الباب اگر آن تلویحات طلبت
 سالک از باب تکلیف و سعی باین وقت و اگر طلب تلویحات بر حسب زحمت احوال خود را گذشت
 و بقای تکلیف پیوست این زمان و در و احوال تلویحات نفس است که مقام قلب بخلاف آن نشسته است
 این تلویحات بعد از حصول تکلیف است و صاحب بن تلویحات را اگر در الوقت گویند بجایش عارض و اگر
 محض فعل از روی جل سلطان نفس نیز از بن تلویحات برگذشت و مقام تکلیف و اطمینان پیوست
 این زمان و در و تلویحات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلویحات و بی است
 تکلیف و حق قالب معتد نیست اگر چه منصفه شده باشد رنگ لطف لطافت زیرا که تکلیف که از راه
 انصاف عارضه آید بطریق تجبیت است و در و احوال تلویحات تفهیم الاحوال مکتوبه بطریق اصالت
 و التجربه لا حاصل الا بشبه و صاحب نیقام از خص خواص است و فی تحقیق الوقت هم او را اندازد
 که معنی حدیثی که هر کس از آن سر و علیه مطلق الاصلیات و تسلیات فعل کرده اند و جمیع وقت

ستم مراد و ستم اند و مجبور و دیگر وقت تا در هیچ بیان باشد چه نسبت به بعضی اطراف هم راست
 و نسبت به بعضی دیگر ندره فلا خلاف با جمله خطای شرعیست عراست و ستم تبار سبق باطن را در
 نمایند و اندرین بحر بی کرانه چون فک و دست و پای بزن چه دانی بیک و انوی اغری مولانا محمد
 در اگره ملاقات ایشانرا غنیمت دانند مکتوب و منقذ و ششم بلامحمد صدیق صدور یافته
 در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با مولانا کامل تلف نشود و بعد از
 سلام علی عباد و الذین اصطفی من حسن اسلام المرثقاله بالعیینه و اعراضه عما لیس فی ریحان حفظ
 اوقات خود را و بنویس تا با مولانا کامل تلف نشود شعر خانی و قصه پروازی را نصیب عدا دانسته به
 سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع میان درین طریق از برای جمعیت باطن از برای
 تشنگی خاطر لهذا انجمن را به خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع حسنه اجتماعی که سبب تفرق
 باشد محاشی ملان لازم است با جمعیت باطن هر چه جمعه شود مبارک است و هر چه جبهه شود شوم و نا
 نوعی باید زدگانه نمود که جمعه را در صحبت انکس جمیع حاصل شود و آنکه در تفرقه اندازد و در وقت
 خود را بیدار داند و اگر گفت بسکوت آمد وقت شاعره نیست و هنگام مجاوره نه در وقت در صحبت
 کشف و کثافت است و در مکتوب و منقذ و هفتم جمال الدین حسین بخشی ضدور یافته در
 برقصیم عقاید بقضای آری صابریل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم و خواجه جمال الدین حسین
 هفتون شب با غنیمت شمرند و ما اکر صرف ضیای حق نمایند جلایابی و الا تصحیر عقاید بقضای
 آری صابریل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم لازم دانند و ما نیا عمل به و بیک شرم شرعی فقه و ثنائی
 سلوک طریقه عیدیه صوفیه قدس تعالی سر زخم و من فوی لهذا قدناز نور اغلیا و من خلف عن غیر انقد
 خضر خراسانیان خدنگاری نورزدان خواجه محمد صالح را از سعادت عظمی و اندر جان خدمت فی تحقیق
 اهدا و احانت خواجه شارا الیه است که از قبلان است مصرع و اویم ترا کنج مقصود نشان و در مکتوب
 مکتوب و منقذ و هفتم بزرگ منظر صدور یافته در فارش شخصی و در غریب سالت
 عالمان خلاصه میان علیه علی که اصول است اشیای و غم اندر کرم و در غم قدر کم و در مکتوب
 صدکم بمرت سید الدین علیه علی که اصول است اشیای و غم اندر کرم و در غم قدر کم و در مکتوب

چه محتاج باشد که احسان حسن ثنات دلالت نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت و مثل سو
 او شب و غایت مافی الباب می در وقت احتیاج هر چه و غیر تثبیت نیاید و از هر ضعیف و خفیف
 خود موجود بنابر آن تصدیق ده کشته تسلی را بجا بسازد و آید و ما که احسان و در جمیع امور
 صلح مخصوص نسبت بجماعت که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمت مایه علی اله الصلوات و السلام
 و لا ادر حقوق جوار القدر و الباقی می فرمودند که صحاب کرام از آن سبب آن گمانش بودند که شاید باطن حاج
 ارباب هم بداند متغوی چون چنین بایکدگر میساییم و تو چون شکی و ما چون بایم و چه بد
 ای ای بسا ما که آن بزرگداری حق میسایان و در سلام مکتوب و مفتاح و نهم سر عبد
 ابن میر نعمان صدور یافت و نصیحت و فرزندی غری لا زال کاسمه موفق باشند و سوم حاجی را
 و هفتم بتفصیل علوم شرعی و عمل بفقهای آن علوم شتغال دارند و اتمام نمایند که این هر گز نمی
 بینه صرف نشود و بعلوم و لعبت کثرت و دیگر والد بزرگوار شالعبان چند روز پیشا ملحق خواستند نشان
 تعلیم تارک ایشان از متعلقان بزقو خبر دار خواهند بود و مصرع پدر خویش با سن گرمی مکتوب
 صد و هشتاد و مینمزداده آنکه یعنی خواجہ ابوالقاسم صدور یافته و دستنما ریاضت ساسی
 پیران کردن تردد و پیدا شده بود و بخدا که آواخوا حضرت خواجہ اعمی خواجہ محمد باقی علیه السلام
 بار سجد است و تحقیق همی پیرانیکه این حضرت مولانا خواجہ آنکه حضرت خواجہ احمد گلشن
 اندر است که دو بزرگ اندیکه ازین دو بزرگ دان بزرگوار حضرت مولانا است اعمی مولانا درویش
 محمد و دومی از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی شت
 بنامی خواجہ خاوند محمود و بنام و در شریف آورده بودند اول ملاقات سخن از حضرت مولانا گذشت
 و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند که در او اعلی مرتبه فکر نقد و در و آخر عمر شروع و سخن کردند
 گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام امور انهم بزرگه ایشان قائل هرگز تجویز مینویسند که در کتب باطن
 ایشان مرتبه گرفته باشند در احوال و در او آخر که این قسم عمل و عمل خیانت است با و ما مسلم بن نطن
 نمیتوان کرد و تکلیف با کار بدین بعد از آن خواجہ خاوند محمود گفتند که کیمیز مولانا پیش خواجہ
 ده میزد رفته بودند و ایشان خبر فزوده خود نزد مولانا اظهار طلب سرمودند ایشان گفتند که خبر پوزه شما

تمام است مولانا فرمود که شما گویید که غریزه ما تمام است فرمودند که گویید که غریزه
 شما تمام است از آنوقت مولانا میگوید که غریزه شروع نمودند این نقل هم بسیار مستقیم بود که بعد از این
 مولانا خود را شیخ بگریزد و مدتی هر یک رفتن شوند بعد از آن خدمت خواجہ خاوند محمود گفتند که این
 دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجہ حرا نقل میکنند و سبب این دو هم سید
 خطابت با ساسی دیگر با و کردند و نیز گفتند که مولانا در پیش محمد را از خال خود نسبتی نیست از
 شخصه دیگر است از این سخنان ایشان بخواجہ بسیار حال شد بفرودت تصدیق ده گشت که سایر
 آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسند که مجال سخن جدی نماند و حدیث اجازت را چه محتاج است
 که نوشته شود بزرگ ایشان گواه عدل است مگر آنکه اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود و دیگر
 معلوم نشد که مقصود خدمت خواجہ خاوند محمود از این سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقره
 بی بضاعت بود یا بجز وجهی پیشتر مذکور نفی میسید است بلکه وجه پس نفی این بی بضاعت
 طرف بسیار بود چه احتیاج به آنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشت
 باشد و نفی بزرگان بالا صلاحت خواسته نیز مستحسن نیست کمالا یحیی علی من را و فی درانیه ربنا لا تز
 علو بنا بعد از دنیا و طلب من لذلک حمتہ انک انت کو کما بحمت سید المرسلین علیه و علی الصلو
 و السلام علی من تبعه ابدا و کتب صلوات و شتاد و یکم حضرت خاوند فرموده غنی سیان محمد
 صادق سلام الله تعالی و الباقی علی مفاصل المحبین صدور یافته در جواب تفسیر آنکه عجبت
 که بعضی از شاخهای رای بنیم که در مراتب قرب الهی جلشانه درجه ادنی دارند مگر ذلک مقامات زهد و
 و غیر همان ایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر از شاخهای بنیم که در مراتب قرب نفوق دارند
 و در مقامات مذکوره منزل ایماست کثرت فرزند و ارشدی محمد صادق بر سید که عقبت که جمعی از
 شاخهای رای بنیم که در مراتب قرب الهی جلسلطانه درجه ادنی دارند مگر ذلک مقامات زهد و توکل
 و صبر رضا ایشان را درجات علیا میفرم میشود و جمعی دیگر از شاخهای رای بنیم که در مراتب قرب
 علیا دارند و در مقامات زهد و توکل غیر ما اقلام سطحی و قریب است که کلیت این مقامات
 نسبت یقین است و نسبت یقین بسبب افرمیه است بچنانست سبب او مذنی جلشانه از چنان

خالو نیست یا نظر کشف ما خطا میکند که قریب بعید میدانند و بعید را قریب بسبب کلیت انقیاد
 دلای یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است و ترتب یقین بر
 نزد سبب کلیت آن مقامات نیز نیست یقین است نه امر دیگر و نظر کشف هم صحیح است غایت
 مافی الباب حصول قریب لطف لطافت است پس یقین نیز نصیب عینا باشد و کلیت آن
 مقامات * * * * * چون مترتب بر نیست یقین است نیز انشا را حاصل بود
 پس انرا ندو که بزرگ با وجود قلت قریب مقامی از مقامات لطف لطافت اقامت و ندیده
 باشد و یا کشف لطافت رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگ دیگر که قریب
 بیشتر دارد و با کشف لطافت که لطیفه قالیست رجوع کرده چه لطیفه قالیست از آن محسوس
 پس یقین نیز نصیب و نباشد پس کلیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگ رجوع او با این
 لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطافت دیگر که سابقا حاصل شده بود
 مستور گشته بخلاف بزرگ که قبالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم لطف لطافت است قریب
 یقین و حق و استقامت دارد و دستار پیدا کرده پس با چار و مقامات مذکوره تم و کمال بود اما
 باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قریب یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن
 این کمالات او استوار ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلاف آن که سبب افتاده
 و سنها و است ظاهرا و با همچو ظاهر عوام الناس گردانیده انقیاد بالا صالته مقام انبیا و رسل است
 عظیم مصولات و استیارات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه الصلوة و السلام و علیهم السلام
 قدس سره و در حصول یقین و درنگ عوام الناس محتاج برودیه بصری گشت و حضرت غریب علی
 علیه الصلوة و السلام گفت ای یحیی ندانند بعد از شما و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته بود
 انظار را از درت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی و در پس حجاب
 باید که پیش از حصول رجوع فروده باشد چه بعد از رجوع صاحب رجوع و درنگ عوام الناس
 در حصول یقین محتاج بدلائل بر این است این در و پیش از پیش از رجوع جمیع مستحقان کلام
 بدیهی شده بود و یقین آن مستحقان را از یقین محسوسات می افتد اما بعد از رجوع

مسخرند و درنگ عوام الناس محتاج بلائ کل بر این گشت عر چنانچه بر توتم میدهند و میگویند
 مکتوب صلی و هشتاد و دو ویم بلا صاخر کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه علم الصلوة
 و السلام که فرموده اند بعضی صحابه در آن شکایت از خواطر سود و نمودند اند و کمال این
 و اینها سبب کثرت جمع از درویشان نشسته بودند سخن از خطرات و ساد و مل لبان در میان
 آوردند و بعضی حدیثی مذکور شد که رذی بعضی از صحاب خیر البشر علیه علم الصلوة و السلام
 پیش آمدند و از خطرات سود و شکایت کردند و التزم در فرموده علیه الصلوة و السلام که کمال این
 این فقر را در وقت سنی این حدیث چنین بخاطر گذشت و اندر سجاد اعلم بحقیقه بحال که کمال این
 عبارات از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب هر چند قلب مافوق او را از خطرات
 قریب جلشانه بیشتر پیدا شود ایمان یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی و بقالب افزون تر خواهد
 گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و ساد و مل مناسب لایح خواهد گردید
 پس این چا سبب خطرات سود کمال ایمان بود پس منتی نهایت نهایت را هر چند خطرات بیشتر و نا
 مناسبه کمیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد و لطف لطائف را
 بلطفه قالب این بی مناسبتی هر چند افزون تر قالب عالی تر و بظمت و کدورت نزدیکتر و در و
 خواطر و ساد و مل در آن بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشانرا ستم قائل است و
 زیادتی بخش مرضی باطن فلائک من القاصین این معرفت از معارف غامضه این درویش است
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی و علی الصلوة و السلام مکتوب صلی و هشتاد
 و سی ویم بلا مصوم کا بله صدور یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
 علی صاحبها الصلوة و السلام و توجیه استقامت که مهت فرموده بکلیت گرفتار چنانچه سخن و گرد
 اسید است که تعلقات شنی و توجهات پراکنده که بطا هر سستیلا یافته اند و نام نسبت باطن نباشند و کمال
 سعی نمایند که تحقیق در تفرقه ظاهر میرا بدید و اگر در باطن سیرت کند و از وصول بطلبان باز
 عیافه با لبه سبحانه من ذلک نیاید و اینها اگر بی آن نیکند که کسی از انصرف عمر گرایی حاصل کند
 خبر شرط است و این گوش نما که خواهد بود و ساد و مل سیری و باخ و تو زندان توبه طایع این طایع

جان تو پیش از هر که گاری کرد و فبا و الاخرابی در خرابی است سبق باطن با غریز باید داشت و در
 سنانی آن باشد آزار دشمن باید داشت هر چه جز عشق خدای حسن است هر که شکر خداوند بود
 جان نهند است و ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب صد و هشتاد و چهارم بفتح الله صد و
 نایست و زرغین ساجت سید المرسلین علیه و علی الصلوٰة و السلام و التحیة و مکتوب مرغون نزد
 اغری که از روی محبت و اخلاص نوشته بودند میر سید خواجه رسانیدند و جنب حجت گشت نصیر
 حق سبحانه و تعالی توفیقات مرضیات خود رفیق گردانا و بحر مته الهی دارالامجاد علیه و علیهم
 و تسلیات آنها لے فرزند نچه فروا کجا و آنها در ساجت صاحب حریت است علیه الصلوٰة و السلام
 و التحیة احوال و توحید و علوم و معارف اشارات و رموز اگر بان ساجت جمع شوند فبا و نعمت الا
 جز خرابی و هتدای هیچ نیست سید الطائفه جنید را العبد از فوت شخصه خجواب میدان حالش برسد
 جنید در جواب گفت قاحت العبارات و فنت الاشارات و انفعنا الاکریات رکعنا مانفی حق
 الهی فحکمیم بتابعه و متابعه خلفاء الراشدین علیه و علیهم الصلوٰة و السلام و ایاکم و مخالفة سیر
 قولا و عملا و متقا و افان الاولیٰ بین و برکت و الثانیة شوم و هکذا نذر دیگر رساله فرستاده بودند
 بعضی جا که خوانده شد و نظر خوب ادا ما که در محقر از تعصیف اسم ترست و با و پر و حق اینست
 و اولی است و السلام مکتوب و هشتاد و پنجم بنص و عریض و ریافته در سفارش شخصی
 حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة تهتقا ستا زانی
 و هشتاد و هکمی جهت توجیه بنای قیاس و گردانا و دینچه بر ما و شما لازم است سلامتی طلب است اگر قانع
 ما دون حق سبحانه و این سلامتی به تعذیری میسر گردد که غیر از سبحانه بر دل خطوری نماند اگر در رضا
 هزار سال حیات و فاکند غیر بر دل گذرد و بساطه نیایی کردل از ما سواد و تعالی حاصل شده است
 رع کار نیست غیر این همه هیچ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل هر که که خدمت علیه نیام دار
 در سر من است آرزوی آن دار که در پی و ضعف خود و طاقت پس خود و متوجه و سر و گرد و بنا
 خط و کفایت بر قصد یار اینیخه متوسل ساخت و الا من خدکم بل کل نخله الله و السلام مکتوب
 و ششم خواجه عبدالرحمن مفتی کابل و ریافته در تحریص بر ساجت سنت و احبنا الله

[illegible]

دست بپوشیدن است اندوختن و دشوار سال آن بین گفتن است بر ظاهر است که این بدعت
 سنت است همچنین است آنچه علماء در نیت نماز سخن داشته اند که با وجود او در قلب بان نیز
 گفت و حال آنکه از آن سرور علیه السلام معلوم و سلام ثابت نشد است نه بر وایت صحیح و نه برکت
 ضعیف و نه از اصحاب کرام تا بعین عظام که زبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند بحکم
 تحویله میفرمودند نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسن گفته اند و این فقیر میگوید که
 این بدعت چه جامی فم سنت که در فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان گفتن مینماید
 و از غفلت قلبی پاک مگذرد پس در ضمن فرضی زفر الف نثار که نیت قلبی باشد شریک میگردد و بگو
 نماز میرساند علی بن القیاس را در المبعثات و المحرمات فانه از یاد او علی است و او بود و الوجود
 و الزیاده تسبیح و التوحید و التمسک بالاعتقاد علی متابعت سنت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و الاکتفا علی اقتدار اصحاب الکرام فانه هم کالجزم بایمهم اقدیمهم استیمهم و اما القیاس و الاجتهاد
 فلیس من البدعة فی شی فانه نظم یعنی انصوحا ثبت امر را که فاقبر و ایا اهل الابصار و اهل
 علی من تبع الهدی و التزم متابعت المعصی علیه و آله و السلام و التمسک بالکتاب و السنة و
 و هم فمتمم خواجیه محمد اشرف کابل صدور یافته در بیان آنکه طریق رابط اقرب طرق موصله است
 و در بیان آنکه رابط نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او و گنجایی که بیار آن نوشته بودند بطریق
 در احوال مسطور و طالع گشت بدانند که حصول رابط ششم مرید را بی تکلف و بی تحمل علامت نسبت
 نام است در بیان پیر و مرید که گفتار متفاوت است و بیچ طریق اقرب بوصول بطریق رابط
 تا کدام و ولتمند را بان مقام و محبت سعد سازند حضرت خواجیه احاطه فرمودند که سر و در فقرات
 که سایه رهبر است از ذکر حق گفتن با اعتبار فقه است یعنی سایه رهبر فقه تر است مرید را از ذکر گفتن
 او چه مرید را در نیقت بنده که وصل علامت نسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر فقه تمام توان گذشت
 و سلام اولاً و ثانیاً مکتوب صد و هشتاد و هفتم خواجیه محمد بن یحیی صدور یافته
 در بیان حل مسائل که پرسید بودند مکتوب به طریقی غنی و صوری و صولانیت از امور گوناگون
 بودند بحسب آثار اخلاقی بعضی از لطائف در مرتبه قلبی مقصود بر آن بطائف است که قلب شمر

انما است نه ان لطافت که در او ای قلب محقق دارند که اختفای آنها در مرتبه قلبی ندارد و دیگر شریعت
 است حد او را مرتبه قلبی دوم است پیر صاحب معرفت اندازد را بر لب فوق رسانند اما اینجا و فیه است
 که بجنوب نفی دارد و تخریر بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر رنگ باطن متلون شود و باطن ملول
 ظاهر منضم گردد و چه دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطن ظاهر پیدا آید و هنگام مکتوب
 صدور و مشتاد و ونهم شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنچه با وجود گرفتاریهای
 لا طائل شدن سبب است با فقر و بطراوت و نیامی و بی وفیعتی نباشد و سبق باطن را غیر
 باید داشت و در بیان آن از احکام شریعت مبرنا بد چید و محنت و زار محرم قبول آید و نمودا
 نیاسن کث احمد مد رب العالین و صلوة و سلام علی سید المرسلین و الاظهار بن جمیع کتب
 شریف فرزند می چند می غریبی شرف الدین حسین وصول یافت موجب رحمت و عافیت
 بهجت گردید چه نیست است که با وجود گرفتاریهای لا طائل فقر و دراز کار از یاد زنده اند اینجبه
 با و از شدت مناسبت میدهد که سبب افاد و دستفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود
 نیک حاصل است و بر ارتباط معنوی دل لیل می فرزند بطراوت و نیامی و بی وفیعتی نشوی
 و بکبر و فریب معنی او مفتون نخردی که بی مدار و بی اعتبار است امر و اگر اینجبه معقول نشان شود
 فردا البته معقول خواهد شد و فائده خواهد داشت که گوش از بار و در گران شده است بدینود
 ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از جل نعم خداوندی جلشانه و نهسته تکرار آن موع و در هر بار
 و پنجم وقت نماز اجتماعت بی کسل و فتور و ادانمانند و از چهل یک زکوة را نسبت بقدر و مساکین
 و از حرمت و شبهات اجتناب آرند و بر ضلالت شفق و مهران باشند طریق نجات و دستگاری
 و سلام مکتوب و نو و م یک از فرزندان مبر محمد لغمان بدخشی صدور یافته و تخریر و دوام
 ذکر الهی جل سلطان و در غیبت اخذ نمودن طریق علیه تقشیدیه قدس مدد نماز سر بر بیان
 طرز فکر و ما نیاسن کث احمد مد رب العالین و صلوة و سلام علی سید المرسلین و الاظهار بن
 جمیع نما و آگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و دستگاری همه در فکر و تلاوت خود است
 جل سلطان تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جلشانه باید ساخت و مکتوب تجویز غفلت

نباید کرد و الله سبحانه و تعالی که دوام ذکر و طریقه حضرت خواجه بکامان قدس علیه السلام را بر همه در انبیا میگرداند
 و بطریق اندراج انبیا فی البدایه حاصل میشود پس ضمناً این طریقه علیه طالب الی اولی و ثانی باشد
 بلکه واجب لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سوگردانیده و کلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه
 اقبال نگاه دهنی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب من
 گردی که ان مضاعف همچون حجره است و قلب حقیقی را واسم مبارک الله را بران قلب بگذرانی و در وقت
 بقصد هیچ عضوی حرکت ندی و کلیت متوجه قلب منی در تخیله صورت قلب جانبدی و بان
 ملقت نباشی چه مقصود توجه قلب است نه تصویر صورت ان و منی لفظ مبارک الله را بچوئی و
 بچگونه نگری ملاحظه نمایی و چه صفت را بان نغمه سازی و بخاطر و ناظر به ملحوظ نکنی تا از ذره حضرت
 ذات شایسته تحسین صفات فرو نیاشی و از انجا بشهود وحدت و کثرت نیستی و از گرفتاری چون
 بشهود چون انم نگیری چه هر چه در مرات چون ظاهر شود همچون نبود و هر چه در کثرت نمود اگر در
 واحد حقیقی نباشد همچون را در رمای دایره چون باید جست بسبب حقیقی را بیرون محاط کثرت
 باید طلبید اگر در وقت ذکر گرفتن صورت پیرایه تحلف ظاهر شود از انیز قلب باید بر دو قلب
 نگاه داشته باید گفت سید پیر کیست پیر انکس است که از طریق وصول بجناب من اود می چلش
 استفاده نماید و اعانت مادرین طریق یا می بجز و کلاه و دهنی و شجره که عرف شده از حقیقت
 پیر می مریدی خارج است و دهنل رسوم و عادات نگرا نکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل است ادبی
 و با عقاد و اخلاص با وزندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج در نصورت نیز قولیت و بدانی کنش
 و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب و شاه و دید با قطب یافت
 نه حقیقت چنین است بیرون خواب واقع اگر باد شاه شود یا قطب و مسلم است بل با حال
 هر چه برسد و واقعت ظاهر شود و گنجایش اعتماد دارد و الا فلا بدانی که نفع ذکر و ترتیب تا بران
 مربوط با بیان شریعت است پس ادا می فراموش و سنن و اجتناب از محرم و مشبه نمک صراط
 کرد و در قیل و کثیر بهار رجوع باید نمود و مقتضای فتوی انبیا زندگانی نمود و السلام مکتوب
 و نمود و کیم بخان صدر یافته در ترغیب و تعالیت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام و در بیان

و کلمات شرعی را حاکم بر تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده و چه کلمه الدنیا بدانند و اما الله را
لولا ان بدانند الله تجارت رسل گنایا بجن محاورت ابدی و نجات سردی مربوط بعالیت انبیا
صلوات الله علیهم تسلیما تسجانه علی جمیع عموماء علی فضیلتهم خصوصاً اگر فرضاً هزار سال عبادت کرده
شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدید بجا آورده اگر نبوت را بعیت این بزرگواران منوب گرد
بجوی نیخیزند و بخواب نیندورزی که سر غفلت و تعطیل هست که با برین برگزیدگان واقف شود و بابر
نفس اندازند و مثل سر را بعیت میسرند کمال خفایت خداوندی جلجلطانه است که در جمیع کلمات
شرعی مأمورات و نهی خفایت لیسر غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در شربت پیر و در
بهمفته کعبت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع یک ساعت نیکند هم و کاک فواره
آن بهر چه پیش رود کفایت نمود و اگر قیام تنه شود و تقوی و تجویز فرموده و در وقت تعذر قیام
اشارت فرموده و چون کعبه وجودش منقرض شود بایا و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت
بر استعمال بی تحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از جبل بحیصه الفقرا و مساکین بفقین فرموده
و از انیز مقید باموال نامیده و انعام سالمه داشته و در زکوة عمر یک حج را فرموده و کاک شربط را
در احله و اسرطریق گردانیده و داره مباح را وسیع ساخته چار زن بکاح و از سرری هر قدر که بخاک
مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل بنا گردانیده و از طهر و از شرب و قمشه اکثر ارباب مباح ساخته و
انک را محرم و انهم و بیهطه مصالح عباد اگر چه یک شرباب نیزه بر ضرر را حرام گردانیده و اما چندین شهر
خوشخویر بر نعمت را در بعضی آن مباح ساخته عرق و فضل و عرق و اچینی بان خوشخوری و خوشبو و
ساقم و فوائد دارد و کعبه نویسد چیز نخل و بدبزه تندبوی بدبوی خوشی بری بر خطری را بان عرق
خوشبوی خوشخویر چه مناسبت نشان ما بینها هم و کاک فنی که از راه حل حرمت میخیزد و جد است
و تمیزی که از رنگد زرقای پروردگار جلجلطانه و عدم رخصاً او تعالی پیدا میشود و طاحده و بعضی
از لباسها اگر بیش از که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامه های مهمی و قماشها نیز بر عورت
آن حلال گردانیده است و لباسهای پشیم که مطلقاً مباح ساخته بولت لباسهای پیشیم
بیشتر است و کاک لباسی بر بیشیم بزرگان مباح فرموده که ساقم آن نیز طاحده و هن است و همچنین است

از اهل سنت و جماعت و تحصیل علم حکام فقهاء از حلال حرام و فرض و وجوب سنت و مندوب در
بیان غریب اسلام و اغراض و برتری و جود و تائید آن اعتقاد ناصح و معین علم کل العینکم و شکرکم بخشن
ضروریات برابر با بکلیف و تصحیح عقاید است بر وفق آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سببیم که نجات اخروی و البسته با تمام آزار و مصلوب شما این بزرگواران است و فرقه باجیهیم ایشان
و اتباع ایشان که بر طریق انس و روح و صحابه و صلوات الله و تسلیاته علیه و علیهم اجمعین از علوم و
ادب و کتب سنت مستفادند همان معتبرند که این بزرگواران از کتب سنت اخذ کرده اند و فهمیدند زیرا که
هر متقدم و ضال عقاید فاسده خود را بر نعم فاسد خود از کتب سنت اخذ میکنند پس هر معنی از دعا
مفهومه از اینها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقاید حقه رساله امام جل تو را شستی بسیار است
و قریب بفریم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل بر سه کتاب است و طول و
بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و ثانی و ثانی را درین اثنا بخاطر
حقیر نیز خطور کرده و درین باب رساله نویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل المانع
اگر معبر نشد نوشته متعاقب خدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقاید علم حلال حرام و فرض
و وجوب سنت و مندوب کرده که علم فقه متکفل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
بعضی از طلبه فرمایند که از کتب فقه که عبارت فاسی بوده باشد و مجلس میخوانده باشند مثل مجموع
خانی و عمده الاسلام و اگر عیاد بالهدیه سبحانه و رساله از مسائل اعتقادیه ضروریات از دولت
نجات اخروی و محروم است و اگر در عملیات مسأله رد و جیل که بتو بهم در گذرانند و اگر خوانده کنیم
آخر کار نجاست پس عمده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجا حرار قدس الله تعالی سره مشغول است
که میفرمودند که اگر تمام احوال مواجید را بجا بدهند و حقیقت ما را بعقاد اهل سنت و جماعت متحمل سازند
خیز را بی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خدایها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقاد اهل سنت و جماعت بنویزند
با سکه ندایم تنها اله سبحانه و را یکم علی طریقتیم المرصیه بحضرت سید الشیخ عبد و علی الله صلوات الله علیها
و من یلتزمیات اکملها و درویشی از جانبک عود آمده بود گفت که شیخ جیر درسی جابیه نحاس که به
برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میان فیض الدین و بزرگانها التفات ایشان گفتند که نوای شیخ جیر

در عین خود مسجد جامع بنابر دند محمد بن سحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی فرمودن از این
 انقیاس خبر که مخلصان شوند غایبه الغایت سرور و متوجه میگردند سیادت پنا امرا و فرستادگان
 غریب اینچنینکه اگر فرود تقویت آن صرف میکنند مگر در میگردند تا کدام شاه باز را باین دست عظیم
 سازند و چون تقویت ملت در همه قس از هر کس که بود نوعی آید زیبا است و رضا امام دین
 که غربت اسلام است از امثال شما جوان مردان اهل بیت زیبا تر و رعنا تر است که این دولت
 خاندان بزرگ شما است از شما و نیست و از دیگران عرضی حقیقت در است نبوی علیه علی اله
 اهل صلا و تقوی و من الخیات و استیارات الکملها و تحصیلین امر عظیم القدر است حضرت غیاث
 صلوات الله علیه سلم صحاب کمال مخاطب خسته فرمودند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از او امر و
 دهم حصه ترک کنید ملک شوید و بعد از شما اگر کسی خوانند که اگر دهم حصه را از او امر و دهم
 آنرا در خلص شوند و بعد از شما این آن قس است و این گروه آن گروه کوی نوفین سعادت
 در میان افکنده اند و کس میداند و نمی آید سوال آن چه شده و رفیق کشتن کا و فلان گویند
 بسیار خوب افتاده و باعث شکست عظیم بنمود و در گذشت بهر نسبت که کشته باشند و هر غرض
 که ملک کرده خواهر کفار خود نقد وقت ایستاد است این فقره پیش از آنکه این کافر را بکشند و خوا
 دیده بود که بادشاه وقت کافر شرک را شکسته است و بحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام
 کفر خدایم الله سبحانه و ان سرور دین و دنیا علیه الصلاة و السلام در بعضی اوجیه خود اهل شرک را
 باین عبارت نفرین فرموده اند اللهم شتت سلم و فریق معجم و ضرب بنیانم و دهم علم خد فرمودند
 عزت اسلام و اهل ان در خواهر کفر و اهل است مذهب و از اند جزیه خواری کفار است و امانت ایشان
 هر قدر که اهل کفر را شتت باشد ذلت اسلام با نقدر است این سر رشته را نیک بدین نگاه داشت
 مردم این سر رشته را نگه کرده اند و از شوی ان دین را بر او داده قال الله سبحانه و تعالی ایسا
 جاهد الکفار و المنافقین غلط علیهم جهاد الکفار و غلطت بر ایشان از ضروریات دین است بقایا
 رسوم کفر که در قرن سابق پیدا نشده بود درین قس که بادشاه اسلام را ان توجیه اهل کفر
 است و اینها مسلمانان بریار گران است مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از شرعی رسوم

از اهل سنت و جماعت و تحصیل علم حکام فقهاء از حلال حرام و فرض و وجوب سنت و مندوب و بیان غریب اسلام و اغرا بر ترویج و تائید آن اعتقاد ناصح و معین علم کل العینکم و شایسته خستین ضروریات برابر با تکلیف و تصحیح عقاید است بر وفق آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
 سببیم که نجات اخروی و البته با تمام آثار و صواب شما این بزرگواران است و فرقه باجیه هم ایشان
 و انباء ایشان که بطریق انس و در صحابه انس و در اندوخته اند و تسلیمات علیه و علیهم جمیعین از علوم و
 از کتاب سنت مستفادند همان معتبرند که این بزرگواران از کتاب سنت اند کرده اند و فهمیدند زیرا که
 هر متقدم و ضال عقاید فاسده خود را بر نم فاسد خود از کتاب سنت اند میکنند پس هر معنی از معانی
 مفهومه از اینها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقاید حضرت سالام حل تو را شستی بسیار است
 و قریب بغیر مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چون شش پیرامون است و طول است
 بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و ثانی خواهد بود درین آثار و بخاطر
 حقیر نیز خط کرده که در میان ساله نویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذ
 اگر معین نشود نوشته متعاقب یکدیگر است خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقاید علم حلال حرام و فرض
 و وجوب سنت و مندوب مکرره که علم فقه متکفل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضروری است
 بعضی از طلبه نمایند که از کتاب فقه که عبارت فاسی بوده باشد و مجلس میخوانده باشند مثل مجموع
 خانی و عمده الاسلام و اگر عیاذ بالله شجانه و رساله مسائل عقاید ضروری در خط رفت از دولت
 نجات اخروی و محروم است و اگر در عملیات مسایل و و حقیقت که بتو بهم در گذرانند و اگر موافقه کنند
 آخر کار نجات پس عمده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجا حارث قدس سره متفعل است
 که میفرمودند که اگر تمام احوال مواجید را با بدیند و حقیقت ما را بعقاد اهل سنت و جماعت متحمل سازند
 جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقاد اهل سنت و جماعت بنویزند هیچ
 باسکه نداریم تنها این است که ما را یک علم طریقتیم المرحومه حضرت سید العشره علیهم السلام و علیهم السلام
 و من استیلاات الکلمه و در پیش از جانیه که آمده بود گفت که شیخ جواد درسی جامع بخار که من
 برای نماز جمعه حاضر شده بود و در میان فیض الدین بعد از نماز گفت ایشان گفتند که نوشتیم

در عیله خود مسجد جامع بنا کردند محمد بن سجانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی را از این
 انقیاس خبر که مخلصان می شوند غایب الغایت سرور و متبهم میگردند سیادت بنا انکار امر و سلام بسیار
 غریب است چنانکه اگر مرد و تقویة آن صرف میکنند کز و ما بخیرند تا کدام شاه باز را با بن دست و عیله
 سازند و چون تقویت ملت در همه قس از هر کس که بوفوعی آید زیارت و عطا امان
 که غربت اسلام است از امثال شما جوان مردان اهل بیت زیارت و عطا تر است که این دولت
 خاندان بزرگ شما است از شما قسیت و از دیگران عرضی حقیقت داشت نبوی علیه السلام
 اهل صلات و فضیلت و من الخیات و الهیات الکلمها و تحصیل بن امر عظیم القدر است حضرت شایسته
 صلوات الله علیه سلم صاحب مخاطب است فرمودند که شما در زمانی موجه و شده اید که اگر از او امر و
 دهم حصه ترک کنید ملک شوید و بعد از شما گروهی خواهند که اگر دهم حصه را از او و امر و نواهی توغ
 آید خلاص شوند و بعد از شما این آن قس است و این گروه آن گروه است کوی تو فنی سعادت
 و رمان افکنده اند که این میدان درمی آید سوال این چه شد و در وقت کشتن کافران گویند
 بسیار خوب گفتند و باعث شکست عظیم بنمودم و دو کشت بهریت که کشته باشند و بهر غرض
 که ملک کرده خواست که خود نقد وقت اسلام است این فقر پیش از آنکه این کافر را بکشند و خود
 دیده بود که باد شاه وقت که سرشک اشکسته است و بحق کران کبرئیس اهل شرک بود و امام
 کفر خدیم الله سبحانه و ان سرور دین و دنیا علیه الصلوة و السلام در بعضی اوجیه خود اهل شرک
 این عبارت نفرین فرموده اند اللهم شتت شلم و فرق بهم و خرب بنیانهم و خدیم اند و غیره
 عزت اسلام را اهل ان و خود کفر و اهل است مقصود از اند جزیه خواری کفار است و امانت است
 هر قدر که اهل کفر را نغزت باشد دولت اسلام با نقد است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت
 مردم این سر رشته را کم کرده اند و از شوی ان دین را بر باد داده قال الله سبحانه و تعالی ایسا
 جا بد الکفار و المنافقین علیهم السلام و الکفار و غلظت بر ایشان رضو رایت دین است انجا
 رسوم کفر که در قرن سابق پیدا نشده بود در این قس که باد شاه اسلام را ان توجیه اهل کفر
 است و در آنها مسلمانان بریار گران است مسلمانان لازم است که باد شاه اسلام را از شرعی

ان بکشتان علامت بخند و در فرمان کوشند تا یقیناً یا انهابنی باشد بر عدم علم بادشاه بخیر و شر
 آنها اگر نه بجهل گشایش وقت یا بند بعضی از علما و اهل اسلام را اعلام بخند که آمده بر شجاعت و عزم
 اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ حکام شرعی اظهار خارق و کرات است چه در کار نیست و قیاس
 اندر نخواهند شنید که به تصرف تبلیغ حکام شرعی مگردانند یا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات که بهترین
 موجودات اند تبلیغ حکام شرعی میگرداند اگر امتان هجرات میطلبند میفرمودند که هجرات از نزد
 خلافت عزوجل بر تبلیغ حکام است و قرائد و در آن اثبات شاید حق سبحانه و تعالی امری ظاهراً
 که باعث تحقیق و حقیقت این جماعه باشد هر حال از تحقیق مسائل شرعی طلاع دادن ضرورتی نیست
 تا این واقع نشود عهد بر ذمه علما و قریبان حضرت بادشاه است چه سعادت که درین
 و کوجوبی بازار رسد انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و تبلیغ حکام شرعی چه از راه انجمنها و چه مجتهدان
 فزیده بهترین ایشان علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و قریبان الکملها فرموده ما اودعی شی مثل
 ما اودیت **ع** عمر گذشته و حدیث در و آخر نشد شب با خبر شد کنون کو تکم فسانه را به
 و السلام و الاکرام مکتوب صحت و نود و چهارم بعد چنان صدور یافته در ترجمین ترویج
 و تائید وین و مایعین ذکاوت سلیم الله سبحانه و عفاکم استماع سخنان ترویج حکام شرعی تذلیل
 ملت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و تحقیق مسلمانان با تمیز و گمان فرخ بخش و روح فزاست
 الحمد لله سبحانه و ولینته علی ذکاوت رسول الله سبحانه الملک تقدیر از دایه اندالام و تخطیر بحر
 البشیر النذری علیہ و علی آلہ من الصلوٰۃ و التسلیمات الکملها یقین است که مقتدا بان اسلام
 از سادات عظام و علما و کرام و مشا و ملا و مستصدی از دایه دین متین و کمال این صراط مستقیم
 خواهند بود و سر و برگ دین باب چه در از نفسی نمایند شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد
 و کمال فرمان علما و بندگان الله سبحانه و علی ذکاوت معلوم شریف است که در قرن سابق هر ضابطه
 پیدا شد از شوم و علما و رسو و بطور آمد در نیاب تنبیه تمام هر چه دشته از علما و دین را انتخاب و
 اقام خواهند فرمود و علما و رسو و بطور این حدیث و دیاست و منزلت نزد
 است و العیاذ بالله سبحانه و من قهشتم اری بهترین خلایق آیشاند که فوای قیاس است یا ایشان را

بخون شهیدان سیل الهی در آن فراموش کرد و پلای بنی سیهی خواهد چید و اناس را در کلهار و خیلان
 خیار العلماء را نیاست و نیکو بیضی نیاست بر آن آورده که خود را بکسر رساند و تقرب و با مبارک و ضیافان
 در حضرت و بی توخت و افتخار انشا الله بعد از معنی بن و مبارک بخدمت اغه خواهد رسید و
 صد و نو و پنجم بعد از جهان صدور یافته در اغه و تفریط بر تر و یحی ثمریت و اظها ناسف و ضعیف
 اسلام دایل آن شکم الله سبحانه و العیاکم احسان سلاطین و یحی نسبت بکافه خلافت حاصل است
 و لهای خلافت بحکم جلیت اخلاق علی حساب جن السیم بجانب حسان مائل است پس بناچار باید
 این ارتباطی اطلاق و اوضاع بادشاهان بهوم خلافت علی تفاوت درجات الاحسان است
 از خیر و صلاح و فساد مانا که از اینجا گفته اند اناس علی دین مگویم کار و باقرن سابق مصداق بن سخن
 است اکنون که انقلاب بل بظهور پیوسته و صوبت عدا دایل ملل بر شکست برآمده اسلام از صدور عظام
 و علماء که لازم است که تمام ممت خود را مضرب و راجع ثمریت غراساخته و درایت امر را کمال
 منهدم و رابریا سازند که در توفیق خیریت ظاهر نمیشود و لکها غریبان ازین تاخیر و مضطرب است
 قرن سابق در دلهای مسلمانان شکون است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام بقول انجا
 بادشاهان از گرمی ترویج سنت سنی مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و التحیة نباشد مقرران ایشان
 نیز دنیا خجسته را مضاف اند و حیات چند روزه را غریز شمرند که بر فقر اهل اسلام بسیار است
 خواهد بود و اما لیدر انما لیه الرحمن عزیزی میفرماید آنچه از من گم شده گز از سلیمان گم شدی
 هم سلیمان هم پیری هم اهرمن بگریستی و شعر صبت علی مصایب آنها و صبت علی لایام صریان
 از جمله شعار اسلام تعین قضاه است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود و هر چند که عظماء اسلام
 چند سال است که قاضی ندارد و حامل قیود و قاضی یوسف لای و تابنا و سر نه است قاضی شکر الله
 چنانکه سعاد سلاطین بدست دارد و شار الیه اصلاح و تقوی متجلی است اگر صلاح دانند این امر
 را باو تفویض فرمایند ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی جاده الشریعة بحقیقت علی مصداق الصلوٰة و السلام
 و التحیة مکتوب صله و نو و ششم بمضطرر صله و ریافته در بیان آنکه راسی که ما در صدور
 قطع انیم علی معرفت گام است و هر گامی برین کامها ساکنان خود و در محو افتد و بحق سبحانه نزاکت

صحیفه رحمت و رفیع کرمت و اعزاز منته در دریافت لک سجدانه الحمد المنه که خواص زبایا و عوام غ
 نیتند و مبران از غنچه بوسه که بران خالصه نیند چرا که الله سبحانه غنا خیر بخورده و مع انیر بر
 سخن دوست خوشتر است و این راه که ما در صد و قطع انیم بیکه مفت کام است دو کام به عالم خلق مخلوق
 و از پنج کام به عالم ام کام اول که سالک عالم امر نیز نیت تجلی افعال و مبدی و بکام دوم تجلی صفات
 و بکام سوم شروع و تجلیات ذاتیه و اقتدای و تم علیه تفاوت در جاتها که لا یخفی علی ریا بهای کام
 منوالات اجبت سید الایوبین و الاخرین علیه و علی من الصلوات فضله و من التسلیمات و التمجیلات
 که لها آنکه گفته اند که این راه دو خطه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر و شسته اند علی سبیل الاحمال
 و التبرکات علی نظر الطالبات هر کامی از این کامهای هفتگانه از خود و دیگری فتنه و حق سبحانه نزدیک و بعبار
 طه این کامها فامی اتم است که بقای کلی بران تترتیب است و یا برین و بقا حصول لایست
 محمد است علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیه مصرع این کار و دولت است کنون تا اگر رسیده و فقیر
 نام و در ابائال بن سخنان چه ناسبت است غیر از آنکه کام و دامن خود را به لال ابل کمال سزا
 و شیرین و ابریم ریا بچه که نذریم از شکر جز نام بهر این بسی خوشتر که اندک کام زهره آسمان نسبت
 لبرش آمد و در و زین نالیست پیش خاک تو و در اسلام و لا و آخر مکتوب و فو و فو و فو
 به پهلوان محمود و دریافت و در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سروده باشد و بجز
 محبت حق سبحانه و قاعله کرم و دنیا سبب کاش نمیکند الله سبحانه علی جاده اشرعیه سعادت کسی
 که دلش از دنیا سروده باشد و بجزارت محبت حق سبحانه تنها که محبت دنیا سرگشته است و در آن
 سر جمیع عبادات چه دنیا منسوب حق است سبحانه و تا آنرا آفریده است بقا آن نظر فرموده و او را
 بدغم طر و ملون و مومند و خبر است که الدنیا ملعونه و ملعون مافیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه
 هر ذره از ذرات وجود ایشان بذكر الله سبحانه مملو است پس اگر ان حق سبحانه ازین و عیال چه
 باشند و در شمار اهل نیا نیا نیند زیرا که دنیا چیزی نیست که دل از حق سبحانه باز دارد و بغیر او شوق
 خواه اموال سبایا بشکر بخیر و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ ناموس فاعرض عن من تولی عیال
 نقص قاطع است هر چه از دنیا است بلا علی ان است اهل ان دنیا همیشه و تفرقه اند و در آخرت از دنیا

و حسرت حقیقت ترک آن عبارت در ترک رغبت در آن است و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجه
و عدم آن مساوی شده باشد و حصول این یعنی بی رغبتی از بار جمیع متاع است و محبت این بزرگان
اگر میسر شود و مغتنم باشد و خود را باین باید سپرد و صحبت بیان شیخ منزل هر چند شمار معصومین باشد
این عزیز عزیز الوجود و اعراس کبریت الاحمر باشد و اهل کرم انیاست یعنی تقدیم حاجت غیر رضا
خود چند روز اگر میان شیخ منزل را رخصت فرمایند بر محل است بعد از فراخ کار ایشان و لغز
باز خواهند رفت اخلاص غایبانه هم شمارا که حضور میکنند زیاده تصدع است زرقا الله سبحانه و تعالی
الاستقامه علی متابعت سید البشر علیه علی السلام و صلوات الله و من التحیات اکملها و السلام الا ان
مکتوب صدق و نو و در هشتم بنام خان صدور یافته در بیان آنکه شایسته فقر با غنیاء درین عالم
بسیار است و ما نیاسب کتفت فتوحات مکتبه نقاشه فتوحات مدنیه با و بجز مرتبه نبی و آله الامجاد
علیه السلام و صلوات و تسلیات التفات نامه گرامی که نامزد فقر فرموده بودند و معلوم است
از و یا محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم خداوند فقر را با غنیاء آشنائی کردن درین عالم بسیار است
اگر فقر بجهت یانوشتن راه تو فقر و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش میگردند و اندیشه از
از سوزن خودی نگارند که طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن خسران دنیا و الاخرت میکند و در آن
کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقر با استغنا که نیز از لوازم فقر است حرف میزنند و
نظران از بد خلق خود قیاس میکنند که مکابر بد خلق اندیشاند که استغنا نیز از لوازم فقر است که محرم
اینجا از استغنا برآمده است ابو سعید خراسانی را میعرفت بر جمیع الاضداد هر چند را با نظر انقیاد
قبول نمیکند و محال انگارند لیکن غم نیست طو و لایت و رای طو نظر حاصل است باقی احوال را
تفصیل مروض خواهد شد و تسلیات علی من اتبه الهدی مکتوب صدق و نو و در هجدهم بنام
صدور یافته در بیان قبول فرمودن انچه او طلب نموده بود و از و در و ششصد و پنجاه گرامی که منی بود
فروخت محبت خلاص مشغول موت و اختصاص مدو یافت موجب رحمت گشت عافاک که بسیار
انها طلبی می نمود و نموده بودند بار علی ذلک غمی نشدی مولانا محمد صدیق را فرستاد
تا بدگری بن طریقه علیه شغل سازد و با انچه میفرماید و انشال آن سحر بلین خواهد نمود امید است

که شتر نیاورد چون مجروح شدن کفایت نیکو و لطف بخت و شکر باران بصدقه خودی
 اشارتیه داده شد و سلام مکتوب بصدوم بلا شکیه صفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات
 که اخلاق دشت و طلبش بر او نموده بود و محمد لعل علیا علمین و صلواته و سلام علی سید سلیمان و علی
 الاطاهر بن جعین عبارت نفحات که فی الجمله اخلاقی دشت فرموده بودند که از اشرح باید کرد و
 بچند کلمه جرأت نمود و اما علین ایضاً است که میگوید در بیان حال جاده که به راهبری
 ناسلک رفتند بعضی از ایشان را منقلب در پناه خود نگاه داشت و مستی سائبان بر ایشان شد و
 باتمیز بود بر سرش و دشتند و از راه سلوک اندک سجانه اعلم طریق سلوک است و طی مقامات
 مشهوره بر ترتیب تفصیل و درین طریق نیز کیسه نفس مقدم است بر تصفیه قلب و ناست
 طاعت است و راه ناسلک عبارت از طریق جذب و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه و راه
 است که شرط باناست و این طریق طریق محبوبان مراد است بخلاف طریق اول که طریق
 محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذب دشتند و سبیل محبت که منقلبی مستی جبار
 اذن است از شریاطین افاقی و نفسی محفوظ ماندند و از او و ضلال ایشان مصون هر چند
 دشتند اما فضل از وی جل سلطان نه منتهی فرموده ایشان را بطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان
 باتمیز بود یعنی قوت جذب دشت و سبیل محبت و حق می مغفوق بود و چون راه بند دشت
 دین و اول از راه بر و ندر و پاکش ساختند و موت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان
 ان و ترکمان بودند که حسین قصاب فرود اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه
 میرفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه ناسلوک را و پیش گرفتند و
 انقضیه را یکبار کاروان عظیم بان راه میرفتند راه سلوک است که بقطع مقامات عشره مشهوره بر ترتیب
 صورت نبرد و اکثر مشایخ علم مخصوص از ستمین همین طریق بقاصد خود رسیدند و راه ناسلک
 که ان و ترکمان اختیار کردند حسین قصاب از ایشان دان راه متابعت نمود و طریق جذب و محبت
 که نزد بخت بر وصول نالان راه سلوک محمود و معتمد بن طریق التنا و دارم است که سبب غلبت
 از حسن باعث و مهال است از شعور و کفایت از اخلاقیات پشتم نموده است و چون این نصیبت و فرمود

از خلق مستغنی حضور و شعور بخلق است مثالی و تقدس آن حضور و شعور را باه اشارت خود
 این مقام بیان میطلبد بگوشت و پیرشند که در جسد روح است و در قلب فال قلب شریک جسدی
 کمالات قوت روح است و حواس قلبی مستغنی از نورانی قلبی پس با چار و در وقت توجیه قلب دوم
 بجای قلب من و اندکی جلشانه که لازم طریق جذب است در ابتدا حاکم آوازه افضل است فتوحی
 در توجیه جسد و تربیت قلوب می یابد که سبب تعطیل حسی و محول از شعور بگردیده قوی جوارح
 میرساند و بی اختیار بر زمین می خوابد و انداخته رایش از حسی که بنوعی الدین بن العربی قدس سره
 در فتوحات مکیه تفسیر بهام روحی فرموده است و سماعی که بر نفس حرکت ووری است آنرا اسلحه گفته
 و بباله منم آن نموده پس محقق شد که این غیبت حضور مستغنی جسد و محولیت و این محول حبس
 شغل شعور و حسی که تعبیر از آن باه مناسب است بر مصلحت سخن ویم باید دانست که پوشیدن
 ماه ابریا که گمانه از ظهور صفات بشریه است که سبب یا زبا ستاران حضور و آگاهی برساند و از
 استتار تا متوسط احوال است چه تو سلطان این استتار نیست هر چند به استتار نیست تا نمود و در کمال
 مستغنی گفته باشد که چون غیم شبی باشد و بگر باره ماه از ابریر و آن مدد اثر قدم آن و جوارح و از باقیم
 چه در حالت بسط که او ان حضور و آگاهی است راه روشن میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده
 چون صبح رسید یعنی ان غیبت و محول احوال شد و ان حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق جمعی که
 در گمانه ازین حضور بطور آفتاب کرده است که عبارت از وجود بشریه است که در نیوت بر روی آفتاب
 اندوه دین طریق تزیینش بعد از تصفیه قلب است و چون آن دوزن کمان قوت جذب استند و
 و هیکل آن محبت لاجرم مردار پای بر بالای کوه بشریت نهاند و یک ساعت بر آن بالا نشاند و
 نحوی زلفا مشرک شد حسین قصاب چون آن قوت جذب نهشت بخت تمام آلاهی
 بر آهانه برکت متابعت آن دوزن کمان میسر شد و لاسش بر میداشتند لشکر کا و عبارت از
 اعیان نامیه است که جامع تعینات خالق امکانی است و تعین علمی و حسی که خیمه باطنی است
 گمانه از ان تعینات است و در ان خیمه میان غلیم اشارت تعین علمی و حسی است قالی
 و تقدس آنرا غیمه سلطانی گفته اند و چون حسین قصاب بنشیند که آن خیمه سلطانی است خیال آن

که بطلب کسی فرست که از مرکب بنکر و مستی که قطع ازین راه بود مدان مرکب میزیست فرود آمد
 که بوصول مطلوبیاید پای رست که عبارت از روح است چه درین راه ناسلوک بیا قلب روح
 میرود و نه پای علم و عمل که ان بره ناسلوک مناسبت دارد اول رستی که فرود میاید همان روح است
 و ثانیاً قلب که پای چپ مجازان است از کاب بیرون آورده بود که الحام بگوشش سبک سلطه
 و خفیه نیست و بحق که چنین است قصاصین قوت جذبه داشت باندک بشارت از رسته
 فرود آمد و آن دو تیر که ان چون جذبه می داشتند و غلبه مثبت با شال بن بشارت کول نشاند
 و مرد دار بالا گذشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار بکشد سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت
 که او تیر را در الو رست قور برشته است و بشکار شده یعنی بر بجالی و طاهر جمیده بر شسته است
 و بصید بهای عشاق شده و این آواز و اینغنی با ندازه فهم و درایت حسین قصاب که بطریق
 تنزل ای وی سخن کرده اند الا آنجا که اوست او قاعا و تقدس بر شستن و بشکار شدن
 ندارد و لا و هوزان سر آفرین به به با گذشتند و حبیب کیسه تپه و این عبارت را معنی دیگر
 نیز بخاطر فائز میرسد که مناسبم تفرد و کبرایمی است هر چند اینغنی نیز شایان جناب قلب اخضر است
 نیست جمل سلطان اما از معانی دیگر اولی و نسبت است و اینغنی نیست که بر وحدت که تقدیر اولی است
 و فوق مرتبه واحدیه بر شسته است و چون در مرتبه وحدت ضمه لای است که اک تعینات علمی و عینی است
 بشمار که سبب یک و عو ش و طیب رست مناسب مقام دانسته و بشکار شده فرموده شیخ محمد مشوق طوس
 و امیر علی عیون و شکارگاه سلطان سیدند و صید او گشتند اما مشوق طوسی قدم و او رست و حسین
 بامید گرفتن سلطان و خیمه ای احدیه ماند و الله سبحانه اعلم بحقیقت المار و مافیه من البص و البص
 مخدوما اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم همین راه ناسلوک را اختیار کرده اند و آن راه
 نامحسوس و در طریقه این بزرگواران راه سهو گذشته است و عالم عالم را ازین راه توجه و تصرف طلب
 میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیر مقدم نموده آید چه درین طریق
 پیر و جوان در وصول به برانند و نسا و صبیان متساوی بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوار اند
 حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه طریق فرستاده ام که البته موصول

و حضرت خواجه علاء الدین عطاء قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است و همچنین این بیت میخواندند
 اگر ننگش دران دانه نعل جهان را میبشایدی به ثنبا اند سجانه طریقه تموار الاکار و السلام
 مکتوبی صد و بیستم کوچک بیک حصا صد و یازده دستنما را و به احمد د و سلام علم عباد
 اصطفی جناب کوچک بیک حصا پرسیدند که شخصی میگوید که علوم تمام در دوسه حرف مندرجست
 باور میتوان کرد بانه در جواب گفته شد که ظاهر از ان شخص از روی علم و سماع و مطالعه گفته است
 که اگر کبار متقدمین امثال ابن سخنان سر رزده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که علم
 در بار بسلم مندرج است بلکه در نقطه ان با و اگر ان شخص برین سخن دعوی کشف میکند پس امر او را
 خالی نیست اگر برین شکست ساخته اند که تمام علوم در دوسه حرف مندرجست عام تر از انچه از ان
 دوسه حرف بخصوص علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در دوسه
 حرف برین شکست گردانیده اند و در صفحان دوسه حرف تمام علوم را مطلقه میکنند پس علم کتب
 است از و باور نباید کرد و السلام علمی من اتباع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه علی الصلوات
 آنها و لها مکتوب صد و دومیم همی زانچه اند حکیم صد و یازده دستنما را و به احمد د و سلام
 در سلاک را ده این اکابر دخل ساخته اند و میوجب قطع این بزرگواران نموده ثنبا اند سجانه و ایام علم
 لطیفه المستقیمه المرصیه المصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیه روزی سخنی از غیرت
 نقشبندیه قدس الله تعالی سر ابراهیم مذکور میشد در ان اثنا مذکور شد که حال انجماء چه خواهد شد که خود را
 در سلاک را ده این اکابر دخل ساخته اند و میوجب قطع این بزرگواران نموده اند و ایشانان قبول
 فرموده و در تالی الحال به جهت و میوجب قطع این بزرگواران نموده اند و بطعن تخمین مندرجست
 انبیا بجز ان گشته و در ضمن نام شما و نام قاضی سنم مذکور شده بود و ان مذاکره معلوم نیست
 که یک لحظه کشید باشند و انهم متبنی بر تقریب بوده بعد از ان خدا نخواست که فقیری از مسلمانان
 خواسته باشد و دل کینه نگاشت خا طر شریف ازین که گذر جمع باشد معلوم نموده باشد
 که طریق با طریق دعوت اسمانیت اکابر این طریقت استلاک و مسامی این بها ختیا فرموده اند
 از انبله رتوجه ایشان با حدیث صرف است از هم و صفت جرفات میخوانند که و تقدس لاجرم

نهایت دیگران در باریت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن گشتان بنی بر اقبال چون
 آن مذکره توسط اقله های متعدد هبیه دیگر پیدا کرده و نمایان آن گشته که از جانب قیامت دیگر
 ناشی گردد و از برای خوان باین چند کلمه اقدام نمود از شنائی شما هیچ نمی فرامود و از عدم آشنائی هیچ
 نقصی راه نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود اما الرضی بالضرر لایستحق نظر مثل شهوت اهل بیت
 که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخن بود از روی غیرت که در ویش از این
 بقصر بی گفته بود بخاطر بار ندمند و دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل دان
 امرا و از دو حال غایب نیست ز ندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش ازین چند سال
 مکتوبیکه بنجاب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از
 ان تقسیم سخنان را تجویز نمایند که یک حضرت امیر افضل حضرت صدیق گوید از خبر که اهل سنت
 بر آن کیفیت که خود را افضل اند و مقرر این طائفه است اگر سالک خود را از سنگ گرین بهتر دانند
 کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر فضیلت حضرت صدیق بر جمیع انبیا و از انبیا
 علیه صلوات است که گشته است گفته باشد که تو هم خرقی این اجماع نماید این فقیر در کتاب
 خود نوشته است که حتی قائل حضرت حمزه که یحیی بن یحیی بن علی البیضا علیه علی الصلوة و السلام برسد
 از ولایت قنی که خیر القابلین است بهتر است پس حق انطور شخصی تقسیم سخنان تجلیل نمودن محقق
 و در است عبارتیکه در دم این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیق معاودا رسید مجدداً
 حد فوطن چه مناسب است با انکه شایخ در غلبه که خبر نامی ناما گشت اند شیخ بسطام میگوید برای
 من لای محمد از انجالی با فضیلت نتوان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و طاکر آیه
 چیزی مذکور شده باشد و السلام مکتوبی صد و سیوم بلا حسینه صد و یافته در تحریض بر محبت
 این طائفه علیه و در بیان آنکه مجلس ایشان از شقاوت محفوظ است صاینا سب کث حسن الله
 احراکم و صلح سبحانه عما لکم و اما لکم مکتوب شریف چون مبنی بر محبت فقر بود بر رسیدن آن فرحت
 فراوان روی داد حق سبحانه و تلقا محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گردانند و نایافته
 نسبت با ایشان سرایه روزگار ساز و حکم المومنین احب محبان ایشان با ایشانند و ایشانند

که مجلس ایشان از شقاوت محفوظ است و حدیث نبوی است علی بن ابيصلوة آنها و من التحیات که هر
کس خدا تعالی را فرستگان در ای کتب اعمال مرا بهما و سرگذرنا سید و ند و طلب این که رسیده تا آنکه بایند
این طائفه را که در ذکر مذ و یکدیگر نذا کنند که ثباتی بدست حاجت خویش پس که دیگر نداشتند از این جمعی
و از بسیاری ناهان رسد پیش خداوند تعالی که در آن تر است بحال نندگان از ملائکه پیرسد چون
ندگان مرا فرستگان گویند آلهی حمد و ثنائی تو میگفتند و ترا به بزرگی یاد میکردند و ترا از جمله عیب
و نقصان تبرئ می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرادیده اند گویند ندیده اند فرماید آنگاه
چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تعجید و بیشتر تعجید و بحیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه طلبید
گویند بیشتر میطلبید خداوند تعالی فرماید ایشان بخت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر
چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب طائفه از دوزخ میرسد
و توبه می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر
ببیند چگونه باشند گویند اگر بیند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی
فرستگان را فرماید شما را گواه گرفتم ایشان را همه یا مرزیم ملائکه گویند یارب در آن مجلس زاکران فلان
از برای ذکر نایده بود حاجت دنیا و دوزخ است برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان طلب
نیست حلیسان منند بحکم آن مجلس من ذکر نیست ایشان بدبخت نباشد پس این حدیث را در
سابق که الموضع من احب لازم می آید که محبان این طائفه باشند و هر که با ایشان است بدبخت نباشد
ثبتا الله سبحانه و ایام علی محبت هم لا اله الا الله بحیثه انبی الامی الهانمی علیه و سلم و الصلوة و السلام
و حاجات کما ذکره الذاکرون و کما غفل عن ذکره الغافلون و آنچه از احوال خویش در میان
شیخ الدواد قلم نموده بود در انقیصام عداوت و کم شدتها طالبان را بسیار رویدم بهت ملن و از
در هر چه بدست افتد خا عت کنند پس نه رنگ است یا رخواه ای دانی قاتل نفسی بزرگ
دل به صحبت این طائفه از جبار و ریاست حق سبحانه و تعالی و صحبت ایشان
کرد و مبتنان کرد اگر کسی رسد بگرد رسد که بوی هم نباشد رویت ایشان نیست و بهان طریف
که از حضرت قبله حاجی منی خواج عبدالهانی قدس سره اخذ کرده اند باشند هم پاک الله را بپسند

بجز اولی و بجز اولی بعد از توجیه با کلیه تقدیر کنید و بجهت حاضر و ناظر تصور کنید چه صحت ملحوظ ندارد زمین آسم
 مبارک را بعد از توجیه مذکور بهواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروری و ملحوظ بحضور و صحبت اند اگر ملاقات
 میرشد مذکور خواهد شد از زمان ملاقات احوال مجدد و نویسیان باشند که طالعها را باعث توفیق نماید
 سگارد و هشام مکتوب صد و چهارم بر محمد نعمان بخشی صد دریافت در بیان آنکه از غرض است
 اهل خیران محنت نگشته و بکار یک در پیش دارند شغل باشند و در جمعیت و دوستان حصول ترقیات بسیار
 خدمت میران سخنان پریشان ارباب خیران محنت نگشته کل عمل علی شاکسته لایق آنکه بکافات مجاز
 تعرض نشوند و در غرض از فروغ نیست باعث کسادت باز را آنها کلمات مناقضه آنها خواهد بود و درین
 بجهت بعد از اتمام این نویسی که در پیش دارند و همان کوشند و از غیر آن چشم پوشند قل الله اعلم
 و خیر صمیم معین انوی خواج محمد صادق بوقت رسیدن عشره عکاف اتفاق بجا آورند و بقوت طاعت
 مجبوره شرف گشتند و مجدداً سجانه که اوقات سازد و دوستان نیز مقرون بحجیت است و ترقیات
 پله در پی و کمال فضل الیدیو تیرین ایشان را الله و الفضل العظیم مکتوب صد و پنجم خواج محمد شرف
 کابل صد و یازده فی بیان آن متابعت صاحب الشریعه علیه و علی اله الصلوٰه و السلام و تحیت مالک الامر و شرف
 شجانه بحال متابعت مصطفی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و تحیت فانه مالک الامر و منتهی الصالحین ماسوی
 ذلک ف و نام باطله و خیالات فاسده بخان الله سجانه و یا که عنها و السلام علی من تبع الهدی و یزین
 متابعت مصطفی علیه و علی اله الصلوٰه و تسلیات و یا مکتوب صد و ششم بلا عبد الوهید و شرف
 صد و یازده در دست دنیا و کوشش گرفتاری چشمتان آن اللهم بنینا قبل ان یتبینا بجهت سید
 علیه و علی اله الصلوٰه و تسلیات تنها و فضلها مفاوضه لطیفه و ملاطفه شریفه که ما فر و این حقیر و اقصای
 نموده بودند بر وصول ان بهتیم و مسرور گردیدیم که الله سجانه غنا خیر کجای را می برادر می را و در دنیا
 بر سر طعماهای چرب لذت و لباسهای مزین با نفیس نیامورده اند و از برای تنعم و نعم و بهره و بخت
 مقصود از خلقت اودان انکسار و عجز و اذیت را و است که حقیقت بندگی است اما ان انکسار و اذیت
 که شریعت مصطفی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و تحیت بان اذن فرمود و چه ریاضات و مجاهدات
 اهل باطن که موقوفت بر تعبد و خواران و خواران نمی آید و غیر از حضرت و ذرات نمی گذارد

بایکدیگر بخوارترین بایان احکام شرعی علماء و مفتیان و بر وفق آرای علماء اهل سنت و جماعت مکتوب
 تمامه سیم باین خود را بدکرا که مجلس طایفه موطران و سبقی که در طریق علیه کابر نقشبندی قدس سره
 اسیرم خدا کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در باب است و نسبت
 فوق نسبت است کونه اندیشان این سخن را باور دارند بایه مقصود ترغیب تشوین و درستان است
 مخالفان خارج از بحث اند **۵** هر کس فسانه بخواند فاسانه است و آنچه دیدش نقد و درود
 است و باجمه فلاح اخروی را مربوط بدکرا کثیر داشته اند کرمه و اذکر و اندک کثیر العالَم لغفون شاید غیبه
 است پس کثیر باید قرارداد و هر چه منافی اندک است آنرا دشمن باید داشت علامت شکای است
 ماعلی الرسول الامام **۵** ذکر گویند که تا زاجان است و پاکی دل ز ذکر رحمان است و الا بدکرا البدر
 نظمین انقلب نفس قطع است المسؤل من الله سبحانه التوفیق علی ذکرک الثبات والاستقامه علی
 ملاک الامر و السلام علی من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و آله الصلوة و السلامات
 و اکملها جامه فرجی که در اوقات نیک مکر پوشیده شده است مرسله شده خوانند پوشیده
 جمیع امور خیر با دینی و آله الاسجاد علیه السلام و علیه السلام مکتوب صد و هفتم برزاس
 صد و یافته در بیان آنکه قرب بدان را در قرب قلوب شیر عظیم است و در بیان آنکه و جلال
 تا بیزان شرع شنبه بنیم جلیل میخیزد محمد و سلام علیه عباده الذین صطفی مدتی است که اخبار
 جناب و حضرت محمد و مراد و فرزندی میان جمال الدین حسین و سائر ائمه و خدمت علیه السلام
 میان شیخ الهداد و میان شیخ البدریه نرسیده مانع آن غیر از نیسان و در اوقات و آنخواهد بود آری قرب
 بدان را در قرب قلوب شیر عظیم است لهذا هیچ ولی بر تبه صحابه نرسد و پس قریب بان فحیت شان
 که بشر فحیت خیر البشر علیه السلام علی آله الصلوات و السلامات نرسیده بر تبه اولی صحابی نرسد شخصی از عبد
 بن المبارک رضی الله عنه پرسید یا فضل ما و تیهام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود العباد الله
 دخل لک فرستاد و تیهام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز که زمره آل
 وادخله اخذ و مع لواقع و توابعه مقرون ببا فیت است الله سبحانه و تعالی علیه و آله و سلم
 جمیع النعمان و الا لا و علی مخصوص علیه النعمه الاسلام و متابعت سیدنا محمد علیه و آله و سلم علی آله الصلوة و السلام

طالع الامر و دار النجات و مشاطة الفوز بالسعادات الدنویة و الاخریة مبتدایة سبحانه و ایاکم علی ذلک
 بحر منہ سید المرسلین علیہ علیہ الصلوٰۃ و التسلیم و اکملہا مصرح کار نیست بخیر انہم بہرہ از ثبات صفت
 چه یکشاید و از احوال ایشان چہی افزاید اینجا و جد وصال را تا بنیان شرح نسخند نیم جلیل مغیرند و
 و الہامات را از بحر کائنات بسبب نرسند نیم چہی نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیہ حصول از
 یقین است بمعتقدات شرعیہ کہ حقیقت ایمان است و نیز حصول سیرست و ادا و احکام فقہیہ ہم
 دیگر و ای ان چہ رویتہ و عمو و با خرت است در دنیا البتہ و اقرئیت و مشاہدات و تجلیاتیکہ
 بان خرسند از ارام بطلال است و تسلیم بشیہ و مثال و تقاضی و در الوہ است عجایب و با است
 اگر حقیقت مشاہدات و تجلیات ایشان را کما ہے گفته شود خوف کن دارد کہ فتوی دہد و طلبہ سنیان
 این راہ پیدا شود و مقصود در شوق ایشان افتد و از ان نیز سیرست کہ اگر نگوید با وجود علم تجویز انبار
 باطل حق کرده باشد یا دلیل التعمیرین و لکن بحیرتہ من جعلتہ حجتہ للعالمین علیہ و علیہ الصلوٰۃ
 و التسلیمات کاہ گاہ اگر کیفیت احوال علام فرمایند و جلیل و با و حجت است و اتمام علم علی من
 اتباع الہدی و انترم متابعتہ المصطفی علیہ و آله الصلوٰۃ و التسلیمات و استیلا و اکملہا مکتوب
 و وصلہ و ہشتم حضرت محمد و نرادرہ یعنی میان محمد صاوق سلمہ اللہ سبحانہ و معارف الجبریت و
 در جواب سوال کنندہ بود کہ سالک این طریق کاہ است کہ خود را در مقامات انبیای علیہ السلام
 و الصلوٰۃ بلکہ در بعضی اوقات می بیند کہ از ان مقام نیز بالا رفته است سرانحیفہ حیثیت فزونی
 پرسید بود کہ سالک این طریق در مقامات عروج کاہ است کہ خود را در مقامات انبیای علیہم السلام
 امتہا و اکملہا ہے یا بد بلکہ در بعضی اوقات میداند کہ از ان مقام نیز لغو و رفته است سرانحیفہ حیثیت
 انجہ مغرر است و محبہ علیہ کہ فضل انبیاء است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و فتوحات او لیاہر چہی یا بند و کجالات
 متابعت ایشان سیرند جلالش آنست کہ آن مقامات انبیای علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات نہایت مقامات
 عروج ایشان نیست بلکہ عروج ابن بزرگواران برابر ان مقامات بالا رفته است چہ مقامات عروج
 از ہمارا ہے است جلسہ طائفہ کہ مبادی تعینات ایشان است و محامل فیوض از حضرت ذات متعالیہ
 و تقدس چہ حضرت ذات را بتوسط اسما عالم بہر مناسبتی نیست و غیر از غنا بہر مناسبتی حاصل تر کہ

ان الله لغنی عنی العالمین شایسته است و چون این بزرگواران از مرتب عروج و نزول میفرمایند و
 انوار بالا را بخود گرفته فردوسی نیند وین اسما علی تفاوت مراتب که شباهت با خیار طریقه ایشان
 دارند اقامت میفرمایند و توطن مییابند لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید و همان اسما یا بد
 پس بلند است و اگر متوجه حضرت داشت قائل و تقدیرنا چار و وقت عروج بان اسما خواهد رسید
 و از اینجا بفرق خام گذشت لے ما شاء الله قائل اما ان سالک چن از بالا فرو آید و با سیمیکه
 مستحضر العین وجود اوست نزول نمایند ان هم البته پایان تر از ان اسما که مقامات انیا است
 علیه صلوات و تسلیات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت است
 بر که مقام او بلند است فضل است و تا سالک با راسم خود نگیرد و دوم خود را پایان تر از ان اسما یا بد
 فضیلت آن بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت متقلید ایشان را فضل میگوید و بعضی
 سابق حکم را بدست آنها میکنند اما بعد ان او کذب حکم اوست و بیوقت التجا و تضرع و عجز و نیاز نیست
 حق سبحانه و در کاست تا آنچه حقیقت کاست ظاهر گردد و انتقام از منزله اقدام سالکان این مراتب
 بنائے وضع گردانیم ارباب معقول گفته اند که در خان مرکب اجزا را راضی اجزا را راضی و فیکه راضی و فیکه
 اجزا را راضی بمساجت اجزا نامی بالا خواهند رفت و بحصول قمر قمر و جبر خواهند نمود گفته اند اگر در خان
 قوی باشد عروج او تا که ما مستحق میشود و درین صورت اجزا را راضی بمقامات اجزا را راضی و اجزا را راضی
 که بالطبع تقوی از خود خواهند رسید و از اینجا عروج نموده بالا خواهند رفت و درین صورت نمیتوان گفت که
 اجزا را راضی بلند تر است از مرتبه اجزای هوائی چنان تقوی باعتبار قمر بوده است
 نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکوه مارچون ان اجزا را راضی همیون نمایند و برکن طبع خود برسد و در
 مقام اینها فرد و تر از مقام آب هوا خواهد بود پس ما سخن نیمه عروج ان سالک ان مقامات باعتبار قمر
 که ان قاهر فراط اجزات محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت مقامات
 این خواهد که گفته شد مناسب حال نیست است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات
 اکابر یا بد چشمت است که هر مقام را در اعتبار و توسط مظلّم مثال است و مبتدی و متوسط و چنان
 آنها برسد خیال میکند که حقیقت مقامات رسیدن فرق در میان فلال حقایق نیست و اندک و همچنین

مستبعد مثال کار را چون در خلال مقامات ایشان عواید خیالی میکنند که شکر تو با کبر و مقامات
 پیدا کرده اند بخین است بلکه اینجا اشتباه ظنی است بنفس شایسته الهی و حقایق الاشیا را که می خرد
 عن الاشتغال بالملاهی بحیثه سید الاولین والاخرین علیه علی الصلوات و التسلیات و تنها و کلها
 مکتوبه صدم و نهم میر محمد نعمان بخشی صدر یافته و در بعضی از عبارات معلق رساله مبارکه
 و حاوی که پرسیده بود و بعضی از عبارات دیگر که تقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب و که اشتغال
 بر بعضی ضروریات این راه احمد لدر رب العلمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و الاطهارین
 اجمعین سیادت پناهی اخوی غری میر محمد نعمان بحجیت باشند احوال نیکو دوست و متوجّب است
 در وقت و دام و سر آفرینش و اخوی غواجه محمد اشرف معنی آن عبارت که در رساله مبارکه
 واقع شده پرسید بود و چون وقت مساعدت نکرد و موقوف مانده بود و حال بخاطر رسید که در حال
 عبارت پختی نوشته شود که موجب تشو و احباب گردد عبارت آن رساله این است که بعد از آنکه
 و چند سال ز زمان طاعت انور علیه علی الصلوة و السلام زانی می آید که حقیقت محمدی ^{انعام}
 خود عروج فرماید و مقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام
 و نظم ذات احد جلایا گردد و هر دو هم مبارک منسب متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی
 خالص مانده تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبیا علی الصلوة و السلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی
 علیه الصلوة و التحیات و الوقت حقیقت لیسو از مقام خود عروج فرموده و مقام حقیقت محمدی که
 خالص مانده بود هتقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعین و جوبی است که تعین کافر
 انشخص ظل آن تعین است و آن تعین و جوبی همی است که از انهای که به جلایا کالعلم و القادر
 و المتکلم و الشاهد و ان اسم الیه جلشانه شخص است و مبداء فیوض وجودی و توابع وجودی و اولی
 هم را نسبت بحضرت ذات تکاشفانه مراتب شئی است و در مرتبه شان صفت که وجود آنرا ندانست
 بر وجود ذات این هم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات مجرد اعتبار نیست نیز
 هم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذب نوشته شده
 تفصیل ذکر یافته است اگر خدای باشد بان رساله رجوع نماید و شک نیست که حصول شان اگر چه

اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق آن یعنی زاد دیگر باشد مناسب آن که مبداء وجود حق
او گردد پس بن هم از آن مقرر فیصیح حاصل شده و در فوق آن معنی زاد نیز این احتمال جاریست اما
قوت بشری از مضبوط آن عاجز است این فقیر که انصاعت یکمرتبه دیگر را هم گذرانیده است اما در فوق
آن مرتبه غیر از استیلاک و اضمحلال تصدیق دارد و فوق کل فری علم علیم شاعر بنیالارباب الغنیمه بهاء و العنا
المسکین یا تخرجهم و تفاضل اقسام الابداء بما طرأ انما رتب شتی است علی تفاوت الاستعداد و القا
بلیات و الوصلون الی الاسم قلیون من الاولیا رفان اکثرهم و حصول الحظ من الخلفان کما لا یستقیم
عوجا من المراتب الکائنات باسرها بطریق الملوک و الی القفصیله و قد توهم الوصول الی ذکال کفر من طریق
الجد بصره فیضا لکنه غیر معتبره و لا یعتد به الذین عرجوا عن ذکال اسم و قطعوا مراتب التفاوت فقلت لعل
فیه لا اقل قلیل منهم برسر مهمل سخن رویم و گوئیم که حقیقت شخض خفا یک لنین و جوبله او را گویا یعنی
او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله علیه علی الامهات و انجیای
کافه نام هر کس عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جلشانه که رب عالم خلق است شان اعلایم است اینجا
ترسیت عالم امر و مفر ما یافتنه است که مبداء وجود اعتباری نشان است کما حقیقت محمد صلی
از شان انیم است و حقیقت اسم کائنات از انمنه که مبداء آن شان است و حقیقت که بهیچان نیز همان
است و نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علیه بنیاد علی الصلوة و السلام انشور در حاصل بوده و از آن
مرتبه خبر داده و گفته کنند بنیاد آدم بین الما و المین با اعتبار حقیقت اسم بوده است که با نام اتم خلق
و بهین اعتبار حضرت عیسی علیه بنیاد علی الصلوة و السلام که کلمه الله بوده اند و با نام ام بیشتر مناسبت
نشارت قدوم انشور علیه علی الصلوات و التسلیات باسم الله داده و فرموده و مبعثر بر رسول
من لکنه و محمد نبوتی که بنشای انشوری باخلق دارد و باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار حقیقت
و رب و در بیان شان است و چنان که شان بنیاد و در غیر تبه تم است از دعوت و تبه
چه در غیر تبه دعوت و مخصوص عالم امر بوده و تبه تبه و مقصود به جانان و در غیر تبه دعوت و شان
خلق و امر است و تربیت او شغل بر اجساد و ارواح غایت مافی الباب بین انشا و انشور و غرضی از
علیه علی الصلوة و السلام عالم خد بود و در انشا رطکه او ناما نسبت که سبب انشاده و متعارف است

بیشتر پدید شود بخلاف آنکه جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی صلیب خود را
 علیه علم السلام بکشد و در جامه سفید بپوشد بشریت خود و کما قال سبحانه و تعالی قل انما انزلنا بشرا لکم
 آیتان لفظ شکلم از برای تاکید بشریت است و بعد از آن حال از نشاء عنصری جانب و صاعیه و علیه
 الصلوٰه و السلام غالب آمد و مناسبت بشریت بر و بعضی آن در نورانیت دعوت تفاوت پیدا کرد و بعضی آن
 کرام فرموده اند که هنوز از دفن انبیا و علیه السلام صلوات و سلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود
 یا قیوم پدیدان شهودی بایان غیبی مبدل گشت و ما را از اغوش گجوش کشید و از دیدن شنیدن
 آمد و از زمان رحلت او علیه علم السلام صلوات و سلام چون هزار سال گذشت که مدت مدیده است و از
 مستطاوله جانب و صاعیه بر پنج غالب که جانب بشریت را تمام متلون بودن خود ساخت که عالم
 خلق را منصفه تمام اگر دانید پس ناچار اینجا عالم خلق او علیه علم السلام صلوات و سلام رجوع بحقیقت
 نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی بحقیقت
 احمدی متحد شد و او را حقیقت احمدی و حقیقت محمدی و بیجا تعین امکانی خلق و امر دست علیه
 السلام صلوات و السلام تعین و وجوبی که تعین امکانی او طفل است چه در حق تعالی و چه در
 کشتن بان تعین معقول چون حضرت عیسی علیه بنیا و علیه السلام نزول خواهد فرمود و متنا
 شریعت خاتم الرسل علیها الصلوٰه و السلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده بتبیت بمقام حقیقت
 خواهد رسید و تقویت دین او علیها الصلوٰه و السلام و تعجبات خواهد نمود و اینجا است که نقل میکنند از شریعت که ما تقدم
 که بعد از هزار سال از آن حال پیروزان اولی العزم از انبیا کرام و رسل عظام صعودت میشدند که تقویت بشریت
 ان پیغمبر فرماید و اعلاما کلاما و نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر صعودت
 میکرد و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه علم السلام صلوات و السلام
 نسخ و تبدیل محفوظ است علماء است او را حکم انبیا داده کار تقویت شریعت و تاسید ملت را بایشان
 تفویض فرموده هر دو یک یک پیغمبر اولی العزم را ساخته ترویج شریعت او نموده است قال
 سبحانه و تعالی انما انزلنا الذکر و انما له الحفظون بدانند که بعد از هزار سال بعد از آن حال خاتم الرسل علیه علم السلام
 الصلوٰه و السلام اولیا است او که بظهور آیند هر چه بدقل باشند اکل بودند تقویت این شریعت بر وجه تمام

حضرت محمد که خاتم الرسل علیه الصلوة والسلام او قدم ببارک اوبشارت بعد از هزار سال بوجود
 خواهند آمد حضرت عیسیٰ علیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد نمود و با جمیع
 کمالات اولیا را این طبقه شصت و یک کمال است صاحب کرام است هر چند بعد از انبیا افضل و صبا کرام است
 الصلوة والسلام اما جامی آن دارد که از کمال تشابه یکدیگر و دیگری فضل نتوان داد از اینجا تواند بود که اگر
 فرموده علیه السلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم نفوذ و ادبی اولهم خیر ام آخرهم
 علمه بحال کل من الفرقین لهذا قال خیر القرون قونی اما چون از کمال شایسته جای تر و بود و فرمود
 لا یدری اگر پرسند که انسر و علیه السلام و السلام بعد از قرآن صاحب قرآن تابعین انصاری
 است و بعد از قرآن تابعین قرآن تبع تابعین پس خیریت این دو قرآن نیز برین طبقه متعین باشد
 پس تشابه این طبقه در کمالات با صاحب کرام چه بود و جواب گویم تواند بود که خیریت آن دو قرآن
 برین طبقه با اعتبار کثرت ظهور اولیا و اهل تشایق و وجود اهل بدعت و مذرة ارباب تقوی و عبادت
 و مولا بنانی کون بعضی افراد من اولیا الله باشد و این طبقه خیر است و اولیا و فایک تقدیر که بهتر است
 مثلا فیض روح القدس را باز مد و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه سیمایا کرد اما قرآن صاحب
 جمیع وجوه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقان در جنت نهم تقدیر آن نشان
 که اتفاق کوه و برب یگران بدشعیر ایشان نرسد و الله تحقیق حمت و بشارت باید داشت که از میان سائر
 واضع گشت معنی آن عبارت کرد در ساله مبدا و معاد و فو فی حقین مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه
 مسجود حقیقت محمد گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعد از حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی حقیقت
 ظل دست پس این چار مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف و ایام است او می یزد
 از ایشان برکاتش جوید و چون حقیقت او را قدم باشد بر حقیقت محمدی انجمنه نیکو نه جائز باشد و
 گویم که حقیقت محمد نهایت تمامات نزول محمد است از اوج تشریف و تقدیر حقیقت کعبه نهایت تمامات
 عروج کعبه است مرتبه اول عروج حقیقت محمدی را بر مرتبه تشریف حقیقت کعبه است و نهایت عروج
 او را غیر از حق سبحانه و تعالی ندارد و چون اولیا را کمال است او را از عروجات انسر و علیه السلام
 و السلام نصیب است اگر کعبه از برکات امین بزرگواران و پیروزه نماید چه عجب است زمین نزد

بر یکسان ناخته زمین و زمان را پس انداخته و عبارت دیگر از ان رساله که در مقام واقعه شده بود نیز
حل شد و آن عبارت اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجد و صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجد و صور
ان اشیا است چنانکه مدت سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از سهی الهی است
جلسه طایفه که مبادی فیوض جودی و توابع وجودی ایشان است و حقیقت کعبه فوق ان سهی است
پس آن حقیقت کعبه متبوع حقایق اشیا باشد آری اگر کمال وایا اسیر الازار حقیقت کعبه باشد
و انوار بالا گرفته بر لب حقایق خود که شبیه جبار طبعی اشیا است و در اب عروج فرو نماند کعبه بر کات
ایشان توفیق خواهد نمود که امر سابقا و ایضا در رساله مبادی و چند فقره نوشته است در بیان این
انیا اولی العزم صلوٰۃ الله علیک و تسلیما به علیهم معنی فضیلت ایشان از بعضی دیگر و چون بنیان
بر کشف و الهام است که ظنی است از ان نوشتن متفرقه نمودن و فصل نام و دست منقسط است چه در ان
سخن کردن خبر بدلیل قطعی جاز نیست متغیر اند و اتوبی الله من جمیع ما کراه الله و لا وضلا و لا ضل
خود نوشته بودند که در سر کفری رسید بودم که تعلیم طریقت مرطابا از نسبت بمن شمر است یا نه و چون
گفته بودی که خاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشد با گفته بودند که مشروط بر این است مطلقا
مرضی نیست و حال هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرائط نیک چنانچه نامانند مبادی و مسائل کنند تا
باستخار یقین نشود که باید گفت بگویند و اخوی مولانا ریا محمد قدیم را نیز همین معنی دلائل نمایند و تا
بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننمایند مقصود و کان پهن کردن نیست مرضی حق را بجا نماند باید ملاحظه نمود
خیر شرط و بجز این بر شندان خود گاه نموده بودند کلام از وضع خود باید کرد که ان جماعت نیز چیزی نگذاشتی میکنند
که البته عاقبت آن از ان است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود استعمل نمایند که در خطا و انحراف
و مصاحبان سلوک کند و بحرف و حکایت نهنگامه که مراد و سلام مکتوب و صد و دهم باشد
صهبنانی صد و یازده در حل عبارت لغات که پرسید بود و در ذکر بعضی از فصاحت و دریکه مسائل و کلمات
مراسله شریفه و ملاحظه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البصاحت و فواید
ابدا اعدان شرف کشته متبهم و مسرگردید سلامت باشند و سلامت بروند تا باشد بر محبت فقرا
باشد و چون بروند محبت ایشان را سراپا بربزند و چون خیر و محبت ایشان خیرند و محبت من افتخار بقدر

و آنکه علی الخوارزمی علی اکبر اهل الصلوات و التسلیمات و التها و التکلیف از روی کرم فرموده بود و ندانم قدس
 آن حکایت چیست که در نفعات مذکور است از مردی بنام ابن اسکینه قدس سر که روزی در آن مجلس
 غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده و بصرد آمد و آنجا که غوطه زده و فرزندان بهم رسانید و آن
 در وسط قامت و زردی اتفاقا روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب جلبر آورده و دید که
 کنار و جلای گذشته بود و حال خود است با ما را پوشیده بخانه و آمد اهلها و گفت طعامی که از برای من
 فرموده بود که بیاست لای اخر لغصه مخدوم که ما را اشکال این حکایت از آن بگذشت که در بحیثیت
 کاسین مجوز میسر شود چنانچه معامه بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمت علین علی السلام
 و اسلام و توحید و شب حلاج از طوطی معارج و در قسم مناسیل و در اول که با وف سنین میسر شود و چون
 بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز در ارتبته خوابی مل نشده است و حرکت آنگ در این
 پس از آن است جدا کرده بودند تسکین نیافته و جیش همان است که در نفعات بعد از نقل آن حکایت مذکور
 که از قبیل سبطان است بلکه اشکال این حکایت از این بگذشت که در این اوان یک باشد و در نظر آن
 آن متذکر است سالیکان و اشکال اهل بغداد و در آن زمان و سال سعید و شمعیت باشند از آنجا
 و اهل مدینه و روقت و سال سعید و شمعیت و بخت نقل و نقل تجویز غیبی نمی نمایند از این بگذشت
 با و شخص مجوز است از نسبت به بلاد مختلفه و اما نه تنه و موالی و بنی بکار اکیال بن حمیر میگردانند
 آن حکایت از اهل العظیم است که از قبیل رویا و واقعات است که جمع بسیار مرتبه شنیده است و در
 القاسم از آنکه شفیق و شتابا بسیار واقع میشود و بکار از سلطان شتابا است و خواب دیده است و در خواب
 بپیر خود گفته و فرزند را آورده و حکایتی که از این حکایت از شیخ ابو الیمان بن عمر بن قدس سر
 میگوید نیز از این قبیل است و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور ظاهر شده بود که شرح این باب باید
 که مرتبه جبر و حقیقت و مرتبه قالب قلب مخدوم شود و این هر دو عبارت واحد است و آن عبارت
 خلق انسان است از عالم امر و چون لفظ جبر و تدوین لفظ و در الحقائق بسیار واقع میشود و عبارت
 لفظی در میان قالب قلب بوده هر کدام را بنا سبت خود جمع کرده تعیین عبارت ختیا را فاعده است
 طایب یحرفه بود مخدوم و اعطوفت آثارم می آید که با وجود این همه خرابی و گرفتاری نمی آید

بهمانکه از اول در کتاب درجید

و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

سائر الاحقاقات و ايضا مقصود تحصيل لبرهنت و راوا و حکام فقیهه از الامر که از امر کی نفس منجز و یقین
 این فقیه نیست که طریق صوفیه نمی تحقیق خادم علوم شرعی است نه امری مبانی از شریعت و انجمنه را در
 و رسائل خود تحقیق نموده است و از برهنت حصول غیر ضل اختیار طریقه علایقه نقد بنده و در بیان ساری طریق
 اولی مرتبت چارین بزرگواران التزم متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند
 اگر دولت متابعت دارند و از احوال پیچیدار نذر می کنند و اگر با وجود احوال در متابعت فتوای
 ان احوال را نمی پسندند حضرت خواجه احقر قدس الله تعالی فرموده اند که اگر احوال را موجب راجع باشد
 و تحقیق ما را با عقاید اهل سنت و جماعت نتوان از نذر خرابی پیچیدار نمود و اگر عقاید اهل سنت
 و جماعت را بدیند و از احوال پیچیدار نذر می نمودیم ایضا درین طریق اندراج نهایت و در بیان است
 پس اول قدم آن می باید که دیگران در نهایت یا نه اگر فرق است باجمال و تفصیل است قبول
 و عدم قبول همین نسبت به اینها نسبت صحاب کرام است علیم الرحمن ان چه در اول صحبت خیر البشر
 علیه السلام و استیامات آن یافته اند که اولی است را معلوم نیست که در نهایت می شود
 از اینجا است که رئیس فی سبک سره که خیر القالین است بر تبه چشمی قابل حضرت حمزه علیه السلام
 که بحال صحبت خیر البشر علیه السلام و استیامات آن سره که خیر القالین است بر تبه چشمی قابل حضرت حمزه علیه السلام
 و کلمات است چنان ایشان شود و استیامات آن سره که خیر القالین است بر تبه چشمی قابل حضرت حمزه علیه السلام
 مانند دیده بلند اتفاق خیر القالین بهتر از اتفاق کوفه و بستان آن آمد و جمیع صحابین فضیلت
 با برادر پس همه را بزرگ باید داشت و به یکی یا دو باید کرد زیرا که همه با همه وصل اند و روایت و تابعه حکام
 همه را برابر روایت یک که روایت دیگر فرقی نیست که ما اهل قرین به ایشان بود و اندک ایات غیر
 را ما عدا و مال ایشان هر که لازم و دایره آیه که پیش می نمود و همه ساخته اند اگر سبک از صحاب
 چه نماید این جبهه خیر القالین مجید و چه شامل فضیلت ایات تواند بود که او باشد و مخالفان و منافق
 که در میان این بزرگواران گذشته بر محال نیک صرف با بود و از مواضع ضعیف و دور باید جست
 قال الله سبحانه و هو اعلم بحال اصحابه علیهم السلام تملک ما ظهر الله عن ایه یا فیه خیرها
 الاستقامت و مثلین تملک انما لم یحل جیفه صادق زین العوال است و السلام اول و اخر کتاب و وجوب

و یازدهم بایان قدیم بدشتی بعد و ریافت و جواستال کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان
 شرط ضروری کلام ناسین ارشاد مکتوب خوب غلی غوی مولانا یا محمد قدیم وصول یافت موجب
 گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بدو و کمال تحمیل سانا و بجز مته البینی المختار و الله العالی علیه السلام
 و التسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمت پرسیده بودند که گفته اند آن ناز منی که در کنایه من بوده حق
 بود است اباب این گفتن جاز است یا نه بدانند که انقسم امور درین تمامه بسیار واقع میشود و در بیان
 این نوع معامله تجلی صورت است که صاحب ملایان صورت سبیل را حق می بخار و تمامه سخن را است
 که شجاع حاصل مام بر بنده حضرت خواجہ یوسف همدانی فرموده اند تا کلمات تربی بهای الطفال الطریق
 دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است در نیاب بعضی فوائد نوشته میشود و
 موشل استماع نموده پس خواهند آورد بدانند که چون طالبی بآورد پیش شما باید و تعلیم طریقت او را
 بسیار باید که رسا و درین امر دست راجع شما خواسته باشند و خرابی منظره باشد علی الخصوص در کمال
 مرید فری و سرور پیدا شود و باید که درین باب التماس و تضرع نماید و خود را متقدما نماید
 یقین یبندد که طریقه را با و باید گفت و دست راجع و خرابی مراد نیست زیرا که در بنده حق سبحانه
 تصرف کردن وقت خود را در عقب ایشان نثار نمودن اذن سبحانه مجوز نیست که در تخریم انوار
 من اطلعات الی انوار بفرز سبب دلالیت بر نیفتد و از غریبی فوت کرد خطای که توی که زده نوشته
 بومی درین من بر بندامی من گفت بلی فرمود و ملا و کات خلای الی قبلت بلبا کات و اجازت
 که شما و دیگران کرده شده است مشروط بشرط است و منوط است بحصول علم برضی و تمامه هنوز
 نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا و در آنوقت شرط را نیک مرعی دارند بشرط است
 و بمرتب این نوشته نوشته است از بنابر معلوم خواهند نمود با بجملة سعی نمایند که آنوقت برسد و از تکیه بر شرط
 دارند و السلام مکتوب صد و دوازدهم مولانا محمد صدیق بدشتی صد و ریافت و در جواب
 بعضی اسو که پرسید بود وصل و اتمه که دیده بودند نوشته و مکتوب بلی در پی رسید و رحمت بر فرحت
 حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت که است فوائد بجز مته سید السلیک علیه السلام و التسلیمات
 و التسلیمات تمامه و کلمات پرسید بودند که چه صاحب تصرف مرید دست را تصرف خود بر تکیه فوق

اجازت تعلیم طریقت

بجز هست و نیست و حسان و دیگر که لایق حکما فاست این خطه و تذکیر است اگر در موضعی قبول از قدر خطی است
 خلعت و نجابت و شکام و خلاصه و عطر و زبد و نصایح احتلاط و انبساط باهل تمدین و ارباب تشیخ است
 ندین و شرع و مروت و بسوگن طریقه حق اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند و در میان سایر فرق است
 نجابت بی متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بی اتباع آرای آنها مستمم و دلائل عقلی نقلی
 و کشفی بر نیمنه شاهد است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی بپروان خطه و از خطه مستقیم
 این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل بیدار است و مجالست او را زیر نفی با بندگان
 طالب علمان پاک از هر فرقه که باشند مخصوصین انداختن از صحبت اینها نیز ضروریات است
 فتنه و فساد و در دین پیدا شده است از شوم این جماعت است که بوسیله خطام و دنیوی خرقه خود
 بر باد داده اند و لنگ اندین است و الضلالة بالهدی فما رحبت تجارتهم و ما کان لهم ندین ^{المعین}
 شخصه و یکدکه اسوده و فاجر البال نشسته است دوست را از اغوار و ضلال کوتاه کرده سر از پرسیده
 علمار سوئی میوقت کار مرا کفایت کرده اند متکفل اغوار و ضلال گشته از طلبه نجای مولانا همزبان
 است بشرط آنکه او را دل بدیند و از اظهار حق و لیسر سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در اسلام
 از ان جنون چاره بودن باین حد که حق تعالی از جنون معلوم تر لیس است که این فقیه بگفتن نوشتن
 در تخریص بصبحت نیک تفصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از جنایات مصاحبت سور و در احواف
 ندیده که از اهل عظیم میدانند و قبول هند کم بل کل مرغند الله فطوبی لمن جعله ظهر الخیر تذکره حسانتها
 شمارین گفت و گوی می آورد و ملاحظه تصدیق و اطلاق از میان بری اندازد و اسلام مکتوب و صد
 و چهار و هم بخانمان صدور یافته در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب این سوال
 شهو که کار را بوسیله کفر و قوت عذاب بخالد چون باشد و سفارش حاجت جندی طوبی لمن جعله الله
 منظر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا مزرعه آخرت گردانید بیدار است باشد که سیکه تخم را در دست بخور و زهر
 سم خداوندند و از یکمانه به قصد دانه سازد و از برای روزی که برادر را برادر و گریز و مایه
 بنابر و ذمیر و نیکو خسارت دنیا و آخرت نفقه وقت اوست و حسرت فدیست دارین برکت است
 او صاحب لسان فرصت دنیا را غنیمت بشمرند از برای آن خرفی که در آن فرصت تمتات ^{تجدد}

فرمانیکه چهار و پنج است هر دو ملک است محسن و عقبات بلکه نادان فرصت گشت و کار فرمایند و اینجا
 عمل خیر بیک گریه و اندک نصیحت لمن ایشان اثرات به نجات حاصل کند از نجاست که اعمال صاحب خیر
 روزه را به نجات مخلص جزا فرموده اند و الله ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر و حسنات است
 و در سیات جزا مبتل است پس کفار را بوجه سیات محدود و عذاب مخلص چون باشد گوئیم که مائل
 جزا و عمل امفوض بعلم و اجل است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک قاصر است مثلاً در قزوین و حسنات
 جزا و مائل ان هتاد تا رایان فرمود در صد مرتبه قطع میری راق جزا آن نمود و در حد و در صورت
 بکبر که بکصد تا رایان با تقریب عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخ حکم بر جم فرمود علم سرانجام و در
 تقدیرات از طوق بشر خارج است و لکن تقدیر الغریز حکیم پس ماده کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت است
 عذاب مخلص و جزا و رفاق فرمود معلوم شد که جزا و مائل مکرر موقت را همین عذاب مخلص است
 خدا مد که جمیع حکام شرعی را معقول خود سازد و با عقل در برابر نماید انجمن منکر طوطی است علیه السلام
 با سخن کردن از بیخودی است سمیت را بحسب بقران و خبر و نهی است جوابش که جوابش نیست
 به لقیه الملام را فر فرقیه فقر میان شیخ احمد و لاغر مغضرت پناهی شیخ سلطان پناهی سیر است ملاحظه
 الطاف احسانهای شما را که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخیرت علیه توسل بن فخر فرما
 رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضوع بود که بر کنه اندکی کرم فرموده بودند و الا امر عذرا
 بل کل من عند الله و السلام علیکم و علی سائر من تبعکم هدی و التزم متابعتکم مصطفی علیه و علی الهی
 و استیارات مکتوبه صد و یازدهم و یازدهم در ایام و ریافت و در دست و دنیا و مکتوبه لطف که از
 حسن نشان است و در طری به نیاز تمام فقر را بی نصاحت ارسال داشته بودند رسید جزا که الله سبحانه و تعالی
 انجزا و رصده جمیع علیه علی الهی و استیارات و استیارات لای فرزند را باب نیاز و حجاب غمناک با غمناک
 اند و با تملک و غمناک تا رایان که دنیا سفوفه حق است سبحانه و مودرتین جمیع نجاسات و نظر ایشان را
 مزین ساخته اند و مزین گردانیده و رنگ نخ نجاستی را رسانده و سازند و زمهری را شکر کرد
 هر دو ملک محل و در اندیش را بر شناخت این دینه مهتد ساخت و بر قباحیت این نام فیه است
 فرمود که اینها علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل نه مانده بنده بزرگوار می باید داد که

فانما حکم شرعی را با عقل
 نیاز و در آن عالم غمناک

از دنیا بی رغبت است و آن نسبتی از کمال عقل و دست معنای از کمال محبت بی شائبه عقل نهایت نمود
 شاه دیگر از نقل نیز بان تمام فرموده و بزبان رسول عظیم الصلوات و التحیات که رحمت عالمیاند بر حقیقت
 ستم کار باطله و تشدید از محبت و گرفتاری بان توحید و کمال منع طبع فرموده و بدین دو شاه و عقل
 هم اگر کسی طبع شکرت بود و بر سر بخورد و با سید زرخیل نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلید با طبع
 فی حقیقت نیکو اخبار رسول است عظیم الصلوات و التحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت
 سودمند شمع از گذشت و نتیجتان غیر از عصمت و ابرار و اموال دنیوی چیز دیگر نخواهد بود و اموال
 پنبه فطالت از گوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و دشت سوزان نخواهد ماند خبر شرط است بیت
 جملند زین توان است بگو تو طفله و خانه رنگین است به و سلام مکتوب صد و شانزدهم
 میرزا اسام الدین احمد صد و ریافته در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی ادبیار و قلعت ظهور آن
 بعضی دیگر و در بیان ایت مقام تکمیل ارشاد و مایا سبب لکت احمد در رب العلمین و صلوات و سلام
 علی سید المرسلین و آل الطاهرین جمیع بخاطر فاتر میرسد که چون در میان احببه بعد صورت حال گشت
 و ملاقات هر ی غفار و معرشته اگر احیاناً بعضی از علوم و معارف ایشان نوشته شود و مناسب
 بنا بر علم و دانگه گاه از این قسم چیز نوسید امید است که علای کینه خدا و چون محبت و ولایت بسیار
 است و نظر عوام بر ظهور خوارق از این مقوله سخن چند مذکور میسازد تمام خواهند فرمود و ولایت عبارت
 از فدا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلعت او کثرت لیکن هر که خوارق کمتر ظاهر شود
 و ولایت اکمل بود و ملا کثرت ظهور خوارق بر وجهی است در وقت عروج بلند رفتن و در وقت نزول
 کمتر فرو آمدن بلکه اصل عظیم و ظهور کثرت خوارق قلعت نزول است انجانب عروج هر کفایت که باشد
 زیرا که صاحب ل عالم سبب فرو می آید و وجود شیار امر بوط با سبب یا بد فعل سبب با سبب
 و پس بر وجه سبب بنید و آنچه نزول نخرده است یا نزول کرده با سبب سبب و نظر او فعل
 سبب سبب است و پس زیرا که سبب تمام از نظر او بر فعل سبب سبب سبب سبب است لاجرم حق سبب
 و تمام مقتضای نظر هر کدام با هم کدام علیحد و معامله میفرماید و کال سبب سبب با سبب سبب اندازد و آنچه
 سبب سبب بنید کار او را بر متوسط سبب سبب میسازد و حدیث قدسی ناخذ من عندی است

الحسنه و در ولایت او و در کمال استحقاق

نامتها بمناظر تجلی که وجه صیغه است که اولیا و کمال این است بسیار گذشته اند اما القدر خارق که آنحضرت
 سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از یکچندام آنها ظهور یافته آخر الامر حضرت حق سبحان
 سر این سماء ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر و فشرده است و در غایت
 نزول تمام روح فرو آمده اند که از علم بسیار بلندتر است و این مقام حکایت خواجہ حسن بصری و حبیب
 قدس سره مسموع است که فرمودی خواجہ حسن بصری بربوبیت یا ایستاده بودند و انتفا کشتی میرود که از آب
 بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتفا کشتی میرود حبیب گفت چه
 کشتی است شما یقین ندارید خواجہ حسن گفت تو علم مدار که حبیب کشتی اعانت کشتی از آب گذشت و در غایت
 در انتفا کشتی استاده ماند حسن بصری چون لبالم بسیار رسیده بود و با او توسط بسیار مایل و مستقیم
 و حبیب عجمی چون به باب دست از نظر انداخته بود و متوسط اسباب و زندگان میگردیدند اما فضل سر
 که صاحب علم است و عین الیقین و علم الیقین جمع ساخته است و ایشان را چنانکه است دانسته فضل الامر
 قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب کرم است یقینی فاعل حقیقی دارد و یکی که
 اسباب خلطه بود این دید مطابق فضل فرست زیرا که توسط اسباب محال بود که آن است اما معالیه
 تکمیل و ارشاد برعکس ظاهر و خارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که مدارش و حصول
 مناسبت در میان مرشد و مسترشد و راکب است که متوسط به نزول است بدانند که طلب است که هر چند بالا
 رود و پایان تر فرو و آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی الرضا و علیه السلام و ائمه از بعد از آن
 رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرو و آمد از اینجا است که دعوت او اتم گشت و بکافران نام رسالت
 شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بسیار است که از
 این راه القدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتہیان غیر مرجع میرفتند و زیرا که متوسطان بیشتر است
 و از مدیه مبتدیان از منتہیان غیر مرجع از اینجا است که شیخ الاسلام سر و قدس سره گفته اگر خرقا
 و محمد تصاب بجا بود ندی من شمارا بوی فرستادی نه بجز فانی که دوش شمارا سو و مند تر بود از خرقا
 یعنی خرقا نه منتہی بود و مدی از وی بهره کمتر یافتی بوی منی غیر مرجع نه منتہی مطلقا که عدم فادیه
 و حق و غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله علیه و آله و سلم منتہی تر بود از همه و حال آنکه فادیه

و از همه زیاده تر بود پس مع از زیادتی افاده و کمتر آن بر وجه و موقوف آمد بر اینها اینجا دقیقه است باید دانست
که اینجا نحو و حصول نفس و لایت موقوف بر اعلم بولایت خود و شرط نیست چنانکه شهوت است علم بوجود و خوارق
خود هم شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را انزان خوارق اصلاً بطلان و اف
که صاحب علم و کشف اند عاجز است که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صورتی الیه ایشان را در کمال
ستوده ظاهر سازند و در مسافت بعیده کارهای عجیب و غریب از آن صور ظهور آرد که صاحب صورت
از آنها اطلاع بطلان نیست مع از ما و شما بهانه بر ساخته اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمود
که غریزی میگفت عجایب که رواست مردم از اطراف جانب آیند بعضی میگویند که ترا در کماله
و دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده
بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نبرآمده ام و هرگز آنقسم مردم را ندیده ام
چه بتمت است که بر من میکنند و الله سبحانه علم بجهالت الامور کما زیاد برین اطمینانست اگر تعقلش
ایشان را معلوم ساخت زودتر و بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی مکتوبی صد و هشتصد هم اطلاع
بدست خود در یافته و بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت و حیرت کشد زیاتر است و در بیان آنکه
سبب چیست که بعضی از کشف اولیا را الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرقی بسیار
قضا و معلق و قضا بر مرم و حکم هر کدام اینجا و در بیان آنکه آنچه گفته است و شما بیان عتقاد و کتابت
است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و کمال نیست و تمام
بنیکش آنکه اندر رب الهی و صلوة و سلام علی سید المرسلین و علی آل اطهار بن جمیع مذمت است که
از احوال و مضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است مع نمایند که سرسوی ضلالت
شرعیت حقا و علماً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهرام مهم است و هر چند بجا نباشد
کشند زیاتر بود و چند آنکه بجا نباشد حیرت بجا بهتر باشد که کشف الهی و ظهورات الهی و در افشای
راه است بعد از وصول اینجا همه کوه میگردند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب بگردنمایند که کشف
کونی چه نویسد که اینجا مجال خطا بسیار است و منطقه غلط غالب بود و عدم آنرا مساوی باید دانست
اگر پسند سبب چیست که در بعضی از کشف کونی که از اولیا را الله صادر میگردد و غلط واقع میشود

ان بهر کسی آید شما خبر کردید که طایفه ای از یهود از یکماه خواهد مرد و یا از سفر بوطین مرخصت خواهند نمود و اتفاقاً قبلاً
 از یکماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد و جواب گوئیم که حصول آن کشتوف و منجی خود مشروط بشمار
 بوده است که صاحب کشف در الوقت بتفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده حصول آن شیء مطلقاً
 یا آنکه گوئیم حکم از حکام لوح محفوظ بر عاری ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل
 قضا معلق اما آن عارف را از تعلق و قابلیت محو و خبر نه در صورت اگر مقتضای علم خود حکم کند یا
 احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی بنیا و علی الصلوة و السلام میفرمود
 حضرت پیغمبر علیه السلام آمده اخبار کرد و حق شنیده که این جوان فردا علی الصلوة
 خواهد مرد حضرت پیغمبر علیه السلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه
 ارزو داری گفت در چیز منکوحه بجز وصله فرمودند تا هر دو همیاسا خواهند آن جوان شبی ملیخود
 در خلوتخانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج برود آمده اظهار احتیاج نمود این جوان
 طبق حلوا را درست برداشته بان فقیر دا چون صیام شد حضرت پیغمبر علیه السلام علی الصلوة و السلام
 اظهار خبر فوت آن جوان برد چون میرشد فرمودند که خبر یارید که آن جوان چه حال دارد و خبر داد
 که خوشم غم هست نتیجه نماند و این اثنا حضرت جبرئیل علی بنیا و علی الصلوة و السلام آمدند گفت
 که تصدق حلوا و فعلاً باین جوان نمود زیرا که بستر او مار کلافی یافتند که مرده و درون آن مار
 حلوا کوفته اند که از بس که حلوا جان داده است و این حقیر این نقل را نمی پسند و تجویز خطا بر جبرئیل علیه
 السلام میدارد که حامل وحی قطعی است و جمال خطا بر حامل وحی تجویز نمود و حق تعالی میداند که آنکه گوئیم که عصمت
 و امانت و عدم احتمال خطا مخصوص به وحی است که تبلیغ است از قبل حق سبحانه و درین خبر از قسم
 نیست بلکه اخبار است از علم و مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است البتة و درین خبر
 مجال پیدا شد بخلاف چه که مجرب و تبلیغ است فافترقا لافرق بین الشهادة و الاخبار فان الاول مستبر
 فی الشیخ الا انی بدان ارشد که لکن تمام سبحانه که قضا بر دو قسم است قضا معلق و قضا مبرم
 قضا معلق احتمال تغییر و تبدیل است و در قضا مبرم تغییر و تبدیل را مجال نیست قال لکن سبحانه و
 سبحانه ما یبدل القول لدی من قضا مبرم است و در قضا معلق میفرماید یحو الله الیها و یثبت و الله اعلم

حضرت قبله گاهی هم قدس سره میفرمودند که حضرت سید محمد الدین حلیا قدس سره و بعضی از اساتید
خود نوشته اند که در قضا مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل بدیه مکرر که اگر خواهم انجام بدهم تصرف کنم
و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبجا میفرمودند و این نقل عیالها و خزینه و دهن این فقیر بود
تا آنکه حضرت حق سبحانه تکالیف باندولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد و فیر بلیه بودم که به
بعضی از دوستان نامزد شده بود و در الوقت التجا و قضا و نیاز و شوق تمام دهم تمام حاضر شد که در لوح
م محفوظ قضا را این امر معلق با مری نیست و مشروط بشرطی نه یک نه یاسی نا امید می ست و او و خود
حضرت سید محمد الدین قدس سره بیا و اندر نه آئینه باز متعجب و متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش رفت
متوجه شده محض فضل و کرم ظاهر ساختند که قضا معلق بر دو گونه است قضا است که تعلیق را در
لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بر آن اطلاع داده و قضا یک تعلیق او زود هست جلشانه و در
و لوح محفوظ صورت قضا مبرم دارد و انقسم اخیر از قضا معلق نیز اجمال تبدیل اورد و رنگ قسم اول
از اینجا معلوم شد که سخن سید مصطفی با انقسم اخیر است که صورت قضا مبرم دارد و بقضا که بحقیقت مبرم
است که تصرف و تبدیل را آن محال است عقلا و شرعا کما لا یخفی و الحق که کم کسر را بحقیقت آن قضا
اطلاع است تکلیف که در اینجا تصرف نماید و بلیه که متوجعان دوست شده بود و در آن قسم اخیر یافت
و معلوم شد که حضرت حق سبحانه قضا و فعل آن بلیه فرمود و بعد از آن سبحانه علیه ذلک اکثر اطیبا بسیار
فیه مبارک علیه کما یحب بنا و یرضی و صلوة و سلام و تحية علی سید الاولین و الاخرین خاتم الانبیا
و المرسلین الدنئی و سلمه رحمة للعالمین علیه آرو صحا بر علو جمیع اخوانه من النسلین و الصالحین و الشهداء
و الصالحین و الملائكة المقربین جمعین اللهم جلنا من جمیع و متالی آثارهم برکتهم و الا کبر و یرحمهم
عبدنا قال ینا بر اصل سخن رویم و گوئیم و بعضی اوقات خطا کرد و بعضی علوم الهامی واقع میشود
لشخصی که بعضی اوقات مسلم که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کا و با جملوی الهام
خطا میشود و بعضی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نموده بلکه مجموع علوم را الهام انکار و پس جاد و مجبور خطا
واقع شود و بعضی از آن و بعضا گاه هست که در کشوف و اوقات اموری عینی را عینی بدین و خیال
که محمول بر ظاهر است و مقصور بر صورت و ظاهر و خیال حکم میکند و خطا واقع میشود و نیز اندکان موضوع

از ظاهر است و محمول بر این دلیل بر این مقام نیز از جمله غلط کشفیه است باجماع آنچه قطعی است و نمایان است
و سنت است که بومی قطعی ثابت شده است و نیز دل حکم مقرر گشته و اجماع علما واجباً و مجتهدین نیز از
باین دو مهمل است و کار را این چهار اصل شرعی هر چه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول است
غلا اگر چه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشف ایشان بود و بجا و جد و حال تا بمیزان علم
نسخه نیم جو نیز ند و کشف و الهام را تا بحکم کتاب سنت نزنند نیم جیل نمی پسندند و مقصود
از مسلک طریق صوفیه حصول زوایا و یقین است بحقیقت معتقدات شرعی که معنیت ایمان است
و حصول میر است و در ادراک حکام شرعی نه امری دیگر و در آن چه رویت موعود با خرت است و در
واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بان خرسندند از مطلق ال است و تسلی و بشبه مثال و تقاضا
در ادراک است بر سیر که اگر حقیقت این شهادت و تجلیات را که می گویم فتوری در طلب نمیدانند
افتد و تصور در شوق ایشان پیدا آید از آن نیز سیر سیم که اگر گویم با وجود علم تجویز التباس حق باطل
باشم بضرورت این قدر الهام می نامیم که مشاهدات و تجلیات این راه را بر محکم تجلی و شهود که نزد کاتب
علی نبینا و علیه الصلاة والسلام باید زد اگر درست نیاید یا چار بطلان شبیه و نشان باید بود البته درست شود
از چه که در فکر مقصود است و در دنیا از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر و کن فکالت باشد
خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلاة والسلام لیات ازین و سیم میر است او را و در سیم میر شده و سیم میر
از جازنفت و اکمل لبان او را از مقام نصیب گفته اند بے پرده طایفه از طلال نخواهد بود و صاحب
قصدیانه هرگاه که کلام را از مشاهده این حال بے آنکه تجلی شود و منفرد گرفت و دیگران چه باشند و دیگر
بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طوگردا فضیلت جمعی را بر اهل حق جل
رسمونه نمایند و خود هم با اتفاق این طایفه از ایشان مشغول کنند و ترقیات نمایند این سرشته و انکار نیست
سعی نمایند که کفای خود را بر باد داده کوشش کنند که تشریفان نیز بایند دولت مشرف شوند و آنکه از
اجازت و توهم کمال و تجلیل ندازد و از مقصود باز دار و ما علی الرسول الا الهام و السلام مکتوب و موعود
و هنر و هم ملا و در صد و ریافته در بیان علایط سیر طریقت مکتوب شریف اخوی سولانا و او
رسید و چون بخت گشت حضرت حق سبحانه تمنا ظاهر و باطن را بر فضیلت خود و تجلی و تشریف را در جبر است

و از جانب صاحب

والله اعلم بالصواب علیهم الصلوات وبتسلیات و ذکر اسبق باطن استقامت بر طریقت اکابر قدس علیهم السلام
 اسراریم باید که از توجهات شتی متوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمت و کدورتی جاری شود علاج آن التماس
 و تضرع و نیاز و شکایت است بجناب منافع او ندی جسد طمانه و توجه تمام است بر بے خود که وسیله حصول
 این دولت است و در حضور و غیبت رعایت ادب و سبیل این دولت عظمی را نیک اند و رضای این
 بزرگواران او وسیله رفاه حق سازند بجهان طریق نجات و فلاح نیست و باطل نام مکتوب و حد
 و نوز و هم بزرگوار بر جسد و یافته در بیان آنکه آدمی ز نادانی خود و فکر از این مرض هر خود است
 از مرضی جلوه که عبارت از گرفتاری است غافل مایا سبب کثرت عصمک الله سبحانه عما یصکم
 و صماکم هاشانکم بجز منته سید اولین الاخرین علیهم السلام معین من بصلوات آنها و من بتسلیات
 آنها سعادت و نجات آنها را آدمی را چون مرضی را از مرض ظاهر و میگرد و در حضور از عصا و از فقر
 میرسد انقدر سعی و مبالغه مینماید که از مرض فیه شود و آن آفت زایل گردد و مرض قلبی که عبارت
 از گرفتاری است با مدون حق جل و علا بر نیجه بروی استیلا یافته است که نزدیک است که او را بمرگ
 رساند و بجلد بمرگ گرفتارش گرداند بیچ فکر از این سینه ناید و سعی در دفع آن منفر ما را اگر
 گرفتاری را مرض نمیداند و غیبه محض است و اگر سید اند و پاک ندارد و پدید صرف تا که از برای او کار این
 عقل معاد و کار است عقل معاش از کوته اندیشی خود مقصور بظاهر مبنی است عقل معاش چنانچه
 آفات مغنویه را بواسطه تلذذات فانیه مرضی انکار و عقل معاد نیز اراض صوریه را بواسطه
 مشروبات اخروی و مرض نمیداند عقل معاش قصیر نظر است و عقل معاد حدید بصیر عقل معاد نصیب
 اولیا است علیهم الصلوات و بتسلیات و عقل معاش مغرب غنیا و ارباب نیازشان با بینها و
 که حاصل عقل معاد است و ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعه که بدولت در آخرت
 شده اند و اویم تر از کبر مقصودشان و اگر ما نسیدیم تو شاید برسی و باید دانست که مرض ظاهر
 چنانچه موجب تعزادای حکام شرعی است مرض باطن نیز مستلزم آن تعزیر است قال الله تبارک و تعالی
 کبر علیکم کلین تدعوهم الیه و قال سبحانه و انها للکبیره الاعلیٰ الخاشعین در ظاهر ضعف قومی و جوار
 مستلزم آن عسرت است و در باطن ضعف یعنی نقصان میان موجب میسر الا در تکالیف شرعیه بیه

است و تمام سیر و سلوک کرمیرید الله بکرم سیر و لایرید بکرم کرم و کرمیرید الله ان تخفف عنکم و خلق الانسان
 ضعیفا و رزقها من غیره است مصحح غرض شیده مجرم اگر کسی نیاید نیست و پس عکس از این برضای کرم
 و با طهارت اذن التجا آوردن فرض یک گشت ما علی الرسول الا بلاغ و السلام مکتوب صد و بیستم
 شیخ حمید بحکامی صدر یافته در بیان بعضی از غلط صوفیه و نشان غلط آنها احمد صدر العبدین است سلام
 علی سید المرسلین علی آرد و صحیح جمیع احوال و ضاع فقر را اینجا روز بروز موجب زو با و شکر است
 و همین نوع فقر در راه و دوستان دور افتاده و ادای عزیز دین را غیبی است و فراموشی است
 بسیار است سر رشته شریعت را در عقاید و اعمال نیک نگذاشته زندگانی فراموش و خصوص
 و ضعیف است نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضی از غلط این راه را می نویسند و نشان
 غلط را تعین بنیادین نظر اعتبار خدایند ملاحظه نمود و ما را در جزئیات مذکوره باندازه این خوانند
 بدانند که بعضی از غلط صوفیه است که گاه سالک مقامات عروج خود را فوق دیگران یا بزرگوار
 فضیلت آنها با جماع علما ثابت شده است و یقین مقام این سالک آن مقامات آن بزرگوار
 است بلکه این شبهه گاه هست که نسبت بانیا که بهترین خلائق اند قطعاً علیهم الصلوات و تسلیات
 و قدس و عیاناً با عدم سجاده من فی ملک نشان غلط جمیع را نیست که هر یک از انبیا و اولیا را اولاد عروج
 تا با ما است که مساوی تعینات خود ایشان است و باین عروج هم ولایت تحقق میشود تا انبیا
 عروج در آن است و از آن هم ابله ما نشان الله تعالی با وجود این عروج ما و می منزل هر کدام نشان
 همان هم است که بعد از تعین عروجی دست دهند و مقامات عروج هر یک از انبیا و اولیا را اولاد عروج
 چه مکان طبیعی این بزرگواران در مرتب عروج همان است و عروج و سقوط از آن هم با بسط و تنگی
 است پس لایک بلند فطره چون سیر و از سیر بلند تر واقع شود و لازم از این همان تیر بالا تر خواهد رفت
 تو هم پیدا خواهد کرد و حیاء الله سبحانه از آن خود ان نوسم یقین سابق را زایل گویند و فضیلت انبیا
 علیهم الصلوات و تسلیات و ولایت اولیا را که با جماع فضل اند شبهه پیدا آورد مقام از انزل
 سالکان است بولایت سالک نمیدانند که ان کابران از ان هم عروجات بی نهایت است
 اند و بفرق فوق سید و نیز نمیدانند که ان هم اکثراً طبیعه عروجی ایشان است و از این در اینجا

طبع است که او در آن است و انزل آنجا چه فضیلت بر شخصه باعتبار قدسیه هم اوست که مبداء
 ائین او گشته است ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف مقامات حج و عمره
 برزخیت کبری را حاصل نیابد و به توسط اوتی فرماید حضرت خواجہ سیف مودند که راجع نیز ازین
 است اینجا هم در وقت عروج چون از همی که مبداء ائین برزخیت کبری است بفرق گذشته اند و هم که
 اند که برزخیت کبری در میان حاصل نمانده است و از برزخیت کبری حقیقت حضرت رسالت غایتست
 علیه علی الصلوة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معاملة است که بالا گذشت و غشا آن غلط
 جمعی دیگر را آنچه چون سیر سالک است و همی واقعه شود که مبداء ائین دست و آن هم جامع جمیع مقامات است
 اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت همان هم است پس ناچار در نفسین هم که مبارک لغت است
 دیگر است بطریق اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یک گذشته بنبتهای آن هم خواهد رسید و هم
 فوقیه خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از انما گذشته هنوز حی است
 از مقامات ایشان حقیقت انقابات و چون در مقام خود را جامع یابد و دیگران را جزا خود را
 الاجرم تو هم او نویته خود پیدا می آرد و در مقام شیخ بسطام میگویی لای رفیع من کوا محمد از غایب که
 که از غایب تو ای و ناز لای محمد است علیه علی الصلوة والسلام بلکه از نمودن لای دست که در ضمن
 حقیقت هم او شده و گذشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب و که اگر عرض من مافیه در
 ناز و قلب رفیع بود چه محسوس نشود اینجا نیز شتابه هنوز چه حقیقت است و الا عرض که حضرت حق
 سبحانه او را عظیم میفرماید قلب رفیع را در جنب و چا اعتبار و چه مقدار ظهور یک در عرض است و عارف را
 و طلب نیست اگر چه قلب رفیع باشد و ریه اخروی بطور عرشی تحقیق خواهد شد این سخن امروز چند
 بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما از معقول ایشان خواهد شد این سخن بمتأسی و هم که در اینها
 که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد و عناصر و افلاک را جزا خود بیند و چون
 دید عالمی و نباشد که میگوید که من از کره زمین کلان نرم و از سموات عظیم تر و درین وقت عاقلان
 می فهمند که عظمت و کلانی را جزا خود است و کره زمین و سموات فی حقیقت اجزا و وابسته اند به خود
 اینها را جزا و ساخته اند و کلان را جزا و وابسته است که اجزا و وابسته اند از حقیقت کره را

و ساک و همین تشبیه نمودن شیء حقیقت شیء صاحب قیاسات مکی گفته است که جمیع محمد جمیع است نموده
 از جمیع الیه چه محمدی مثل است بر حقایق کونی و الهی پس جمیع باشد زیرا که آن شایان طایفه از افعال
 الهیست است و نمودن شیء است از نمودن جات آن بر حقیقت امر تبه مقدار بلکه نسبت با مرتبه تقدیر
 که عظمت و کبر یا از لازم است جمیع محمدی را چه مقدار نیست مالترا برب را برب هم و بقیام که سالک
 و اسمی که راب است واقعه و گاه هست که پندار که بعضی از اکابر که یقین از وی فضل اند و توسط او بعضی
 از درجات فوق رسیده اند و توسط او ترقی فرموده اینجا نیز زلال قدام سالکان است عیاد و امانت
 که باین کمال خود را فضل داد و بخوار است بیک پیوند و چه عجب که در فضیلت اگر بادشا و عظیم الشان
 و تمام سلطان رفعت زمین دار که در داخل مملکت است برود و توسط آن مین دار بعضی امتیاز
 برسد و توسط آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مافی الباب اینجا احتمال فضل خبری هست که خارج بحث
 است چه هر حجام و حاکم بعضی از وجه مخصوص خود بر عالم و فو و حکیم و قلمون فضل دارد و امان
 فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کله است که عالم و حکیم را ثابت است این و دیگر
 نیز از این تشبیهات بسیار واقعه بود از این تخیلات بسیار ناشی گشته و تمامه آنها خیالات و راوی
 مع ذلک حفظ خداوند جلشانه شامل حال و بوده که در یقین سابق سرگشته و بخت و در عقاید
 علیه متوراه نیافت اند سجاد محمد و المنه علیه ذلک علی جمیع نعماء و آنچه خلاف جمیع علی ظاهر میشود
 اعتبار نمی رود و بر محال نیک صرف یک در و بجهلا انقدر رسید است که بر تقدیر بحث این کشف این در
 را بفضیل خبری خواهد بود هر چند این و سوسه حاضر میشود که در فضل برقراری است جل سلطان
 و این زیادتی در آن قریب است پس خبری چون باشد را در جنب یقین سابق این و سوسه با و شوق
 هیچ اعتبار ندارد بلکه توب و منتقاد و انابت التجا و ورود و تضرع و از وی عاصیک و کما ازین قسم کشون
 ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سرگشته و کشف نگردد و در و این خوف بلکه که در
 مسا و برین کشف مواخذه نمایند و ازین توهمات مساله فرایند و غلبه برین خوف بجهاد و بی لازم
 التجا و تضرع را بجهاد من خداوند جل سلطان مضاعف گردانید و خیالات تامنی کشید و انفا
 و بیوقوف گذر بر فراری غیری بی فاد و درین معاملان خریدار و معاول و خود کرد و درین اشخاص

تمامه کما در تضرع و تجا
 و درین معامله و معاول و خود کرد و درین اشخاص

جلستانه در رسیدن حقیقت معاد را گماشته و انور در و جانت حضرت رسالت خاتمت علیه و علی اله
 الصلوٰۃ و السلام که رحمت عالمیان است و بیوقت حضور انور فرمود و سلسله خاطر خیرین نمود و معلوم گشت
 که آری قریب به موجب فضل کلمه است اما این قرب که ترا حاصل شده است قریب است قریب است از غلطان کلام
 الوهمیت که مخصوص با حق است که نسبت پس موجب فضل کلی نباشد و صورت ثانی ان مقام را بر نهج کشف
 گردانیدند که جای ریختن در محل این با کلمه زائل گشت و این در وین بعضی از علوم که محل اشتباه دارند
 و گنجایش تا در این توجیه و کتب رسائل خود نوشته بود و برگشته خواست که نشان از غلطان علوم را که
 فضل خداوند جلستانه لایح گشته است بنویسد انتشار دهد که گمانه شته را شته توبه و کاست نامزد
 از ان علوم خلاف شریعت فهم نهند و بتقلید و ضلالت نینقتنیا بتجرب و تکلف تفصیل و تبیین فواید
 که درین راه عیب انخیل بن گله بسیاری شکند جمعی را به هدایت میرود جمعی دیگر را بصناعات متفرقه
 میفرماید از اندر بزرگوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروهها هفتاد و دو ملت کلمه
 رفته اند و راه است را کم کرده نشان از ان دخل طریق صوفیه است که کار با انجام نارسانیده و غلطها
 اند و بصناعات رفته و است کلام مکتوب صد و بیست و یکم بسید حسین نامک پور صد و یافقه و بیست
 خصایص و کمالات طریقه علی نقشبندی مثل فضیلت این طریق و اندراج نهایت در بدایت ان با
 نهایت این طریق و مثل سفر در وطن خلوت و انجمن و تقدیم جذبه بر سلوک ابتداء از سر عالم از طریق
 اقرطیجی که البته موصل است به دول طریق بر نهج که در ابتدا از ان ملاوت و وجولات او در
 به منزله و خدا ان کار لازم ماین است و همچنین را ابتدا از این طریق قریب شهرت و در استقامت و حلاوت
 واکار این طریقه احلال مواجید را نام حکام شرعی ساخته اند و اذواق معارف اخادم علوم دینی
 داشته و در نظرین بری و سر یک تعلیم و علم طریقت است نه بکلاه و شجره و درین طریق ریاضات و
 مجاهدات با نفس باره با بیان احکام شرعی است و التزامها العت سنت سینه علوم صاحبها الصلوٰۃ و السلام
 و نتیجه و درین طریق تسلیم طالب بود و تصرف فی غیر مقتدا است و این بزرگواران همچنانکه قدرت کلام
 بر لوحی نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت نام دارند و درین طریق بیشتر از عاده و استقامت
 انکسرت و انکسرت از لوازم طریق ایشان است و مایناسب به محمد و در سلب این صلوٰۃ و السلام

چون در کتابها و در دست
 بصناعات و از نشان از ان
 دخل طریق صوفیه
 که با انجام نارسانیده
 غلطها و از عاده

[illegible]

نزد این حقیر استعدا و یکس نیکو نزار استعدا و وصل هر چند بجا و وصل مایس لازم بود
 اند و جواب غراض دوم نیز ازین جواب یک گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل جریان دیگر
 شتاین مینها یعنی بالوصول الیه مایس رفیع محجب کلهها و روال الموانع با مبرها و لما کان عظم محجب
 اقوامی تجلیات المتنوعه و الظهورات المختلفه لالبدان متفصی و تتم تکلیف تجلیات و ظهورات تمامها
 سوار کان التجلی و ظهوره مرا یا الامکانیه او الجالیه الوجوبیه فانها فی حصول نفس محجب سوار کان
 العفوات مینها فی اشرف الترتیبه و هو خارج عن نظر الطالب لکریسند ازین بیان لازم می آید که
 تجلیات و انهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات و انهایت است و
 گوئیم که بے نهایتی تجلیات بقدر نیست که بیدرهما و صفات بتفصیل و اقصا و برین تقدیر وصول
 ذات تکلیف و تقدیر نیست و وصل جریان حاصل و وصل بحضرت ذات تکلیف و تقدیر منوط بطبیعی
 و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات و انهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذات را نیز بے نهایت
 گفته اند چنانکه حضرت مومنان قدس سره و شرح لمعات بان تصریح نموده است پس تجلیات
 نهایت لغتن بکدام وجه است آید چرا که می گویم که آن تجلیات ذاتیه نیز بے ملاحظه شیون و اعتبارات
 که تجلی بے آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدور بیان نیم امری است و اورا تجلیات صفا باشد
 آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در آن موطن جایز نیست هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور
 شی است در مرتبه ثانی بالاث یا اربعه لے ما شال الله تکلیف و اینجا مراتب همه سابق گشته است و سابق
 تمام طے شده اگر پرسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر ملاحظه مع
 زائد است تجلیات صفات است و اگر ملاحظه مع غیر زائد تجلیات ذات است لهذا ظهور وحدت را که معتبر
 اول است و از آنکه ذات نیست تکلیف ذات گفته اند و مطلب حضرت ذات است تکلیف و تقدیر که
 ملاحظه مع او را موطن اصل انجایش نیست زائد باشند آن معانی غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق اجمال
 طے شده بحضرت ذات تکلیف و تقدیر منوط میسر شده است باید دانست که وصل از موطن در رنگ
 مطلق بچگونگی است الفصلی که عقل آنرا فهم کند از بحث خارج است و شایان آن جناب
 قدس نیست زیرا که چون راه بچون را نه نیست لاجل عطا یا الملک لا مطایه و بهای کثیف

هست را بناسن با جان من هیچکس از مشایخ امیر طریقه علیه زینبایت طریق خود خبر نداده است از ابتداء
 طریقت خود گفته اند که نهایت را در آن اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت نماند باشد نهایت هم
 باید که مناسب آن بایت باشد و آن این است که این فقیر با طهار آن امتیاز یافت اگر او در سیر
 پیرزن بیاید توای خواهد سبست کشتند سبجانه محمد و المنه علی ذلک برادر و اهلان این نهایت
 ازین طریق که انظر یکدیگر قبل قلیل نذاکر تعداد افراد آن نماید زیرا یک است که نزد یکان و دیگر جویندگان
 انکار بعد از آن خود چه استخوان نماید کف لک کمال الوصول الی نهایت النهایة بعد قریب علیه و علی
 اصول و تسلیمات آنها و المکملها و از جمله خصایص این طریقه علیه سفرد و ملن است که عبارت از سیر
 است هر چند سیر الفتنه و جمیع طریق مشایخ ثابت است اما آن سیر و نهایت میر شود و بعد از قطع سیر
 و درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر فاتی و ضمن بن سیر قطری یا بدین فشار این سیر که در ابتدا
 حاصل میگردد و اندراج نهایت فی البدایت گشت و خاصه دیگر خلوت و در آن انجمن است که متفرع است
 بر سفرد و ملن سیر شد پس انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه و ملن سفر نماید و تفرقه افاق حجه و ملن را و نیا
 خلوت هر چند منتیان طرق و دیگر را نیز میسر است اما در طریق چون در ابتدا است میدارند و ملن
 گشت باید داشت که خلوت و انجمن بر تقدیری است که در ملن خلوتخانه و ملن را بسته باشد و در نهایت
 مسدود و ساخته یعنی انجمن تفرقه ملتفت است که در دو سکون و مخالفت نباشد نه آنچه چشم را پوشد و در ملن
 بتکلف محفل سازد که آن منافی این طریق است ای برادر این همه تحمل و تکلف را بتلا و در وسط است و در
 آنها ازین تحکلات هیچ در کار نیست و عین تفرقه و جمعیت است و در ملن غفلت حاضر از اینجا کسی نگردد
 که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتی مطلقا مساوی است لا بل باید داشت که تفرقه و عدم تفرقه در حق جمعیت طاهر
 او برابر اندم و ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید ملن را خجسته بود و قال
 سبحانه امر الله علیه علی الصلوة و السلام و ذکر اسم ربک قبل الیه تبیلا باید داشت که در بعضی اوقات
 از تفرقه ظاهر جاریه نبود که حقوق خلق او یا بدین تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات تسخیر گشت اما تفرقه باز
 در هیچ وقتی از اوقات جاری نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس حصار عباد و مسلم از
 برای حق شد تعالی بطن تمام و بعضی از ظاهر و بعضی دیگر از ظاهر از برای او استحقاق خلق باقی ماند

اما در ادای آن حقوق هرگاه امتثال و امر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحان
 الیهیر چه الامور که فاعده و توکل علیه ماریکات فعل عما تعلون و در نظریه تقدم جذبه است بر سلوک و ابتلا
 سیر عالم است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطعه منازل سلوک در ضمن طبع معارج جذبه مندرجه است
 و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار و نظیرین اندراج البدایه فی انبیهات هم گویند
 گنجایش را در این معلوم شد که سیر بتدا و نظیرین در سیر تنها مندرج است انحصار از آنها ای سیر بتدا و روانه
 و بعد از آن سیر نهایت و بدایت سیر کنند از اینجا باطل شد و هم میگوید که نهایت نظیرین بدایت طرق
 سایر شاخه است اگر کسی گوید و عبارت بعضی از شاخه این طریقه و قاعده است که ایشان را سیر سما
 و صفای این از کمال نسبت ایشان واقع می شود پس درست آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شد
 چه سیر و سما و صفات بعد از سیر در تجلیات و اتیه نیست چه سیر و سما و صفات ابتدا است بلکه در ضمن
 سیر هم واقع می شود غایت مافی الباطن سیر سما و صفاتی بسبب غرض بعضی از عوارض ظهور می کنند سیر تجلیات
 و لایه ستور میگرد و تجل می شود که آن سیر را تمام کرده و دخل تجلیات سما و صفات بسبب غرض گشته است
 و تجلیدن است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی به عالم واقع می شود از برای عود خلق بحق
 جل جلاله اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود و تصرف کرده باشند بعین ذات اما چه میگوید
 شاخه او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مدارج نهایت بدایت دنیا است و ولایت او این
 سیر رجوع به ولایت متعلق ندارد نصیبی است از مرتبه و عود و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته
 موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحان
 و تمام طریق حق است که البته موصل باشد و این خوست ایشان با جابت مقرون گشته است چنانچه در
 سجات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا اقرب باشد و موصل نبود که آنها در ابتلا
 ان اندراج یافته است خلیه بیدار و لایق باشد که در نظریه دخل شود و مقارنت نور و نور فی نصیب و هم
 خورشید مجرم از کسی بی نهایت با آری اگر طایفه بدست ناقصه اند که در طریق چیست و تقصیر طایفه
 زیرا که غرض حقیقت راه بر نظریه موصل است نه لغز این طریق و در نظریه در ابتدا صلوات و وجدان
 و ولایتها به مرکز و فقدان که از لوازم یاست بخلاف طرق دیگر که در ابتدا به مرکز و فقدان دارند

در ابتدا حلاوت و وجدان و همچنین در مطبق و در تبارک و تعالی است و در ابتدا و در حلاوت و وجدان
سازش و کرامت تفاوت طرق اینها قیاس با یکدیگر و برزگانه مطبق عالی ابا و در یافت چه قریب
و حلاوت و وجدان ز دوری و همجوشی غیر مسدود و در حلاوت و وجدان و حلاوت و وجدان ز نسبت
فهم من فهم و شرح این سلسله را میگوید که هیچکس از نفس خود و خود و نزدیکتری ندارد و نسبت و نسبت
و حلاوت و وجدان و در حق نفس خود و در حق نفس خود و نسبت و نسبت و نسبت و نسبت و نسبت
موجود و فاعل و محقق الاشارات و احوال این طریق علی حواله و حواله و حواله و حواله و حواله و حواله
و معارف خادم معلوم و نمیدانسته جواب هر نفسی شرعی را در رنگ طفلان بجز و موز و جد و حال و حال
نمیکند و بر تر مت صوفیه و غور و مفتون نمیکند و اندوا لیکه با رتقا بجمع غلظت و خلاف سنت
حاصل شود قبول اند و نخواهند از اینجا است که سماع و نفس را تجویز نمینماید و دیگر چه اقبال میفرماید
حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بهتر است و در دیگران را کالبرق است ایشان را
و دیگر است خصوص که غیبت در قفای آن باشد و در این بزرگان را از غیر اعتبار ساقط است بلکه کافا
ایشان را ز حضور تجلی بلند تر است چنانکه اشاره است بان فیه حضرت خواجہ احقر قدس سره فرموده اند
که بزرگان این سلسله علی قدس الله تعالی اسرار هم بهر زرقی و قاضی نسبت ندارند که خانه ایشان
و در مطبق پیری و میر و تعلیم و تعلیم طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است
که ساخران ایشان پیر و مرید را زنجیر بکلاه و شجره ساخته اند از اینجا است که تعدیه و تجویز نمینماید و علم
طریق را میسر ندارند پس نمیدانند و عبات آداب پیر را در حق و بجای آن از کمال جهالت
نارسا ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم و پیر صحبت را نمیگویند و تعدیه و تجویز نمینماید
بلکه در حیات پیر اول اگر طلبه رسد خود را در جای دیگر بیند بے انظار پیر امل عاجز است که پیر ثانی
اعتبار کند حضرت خواجہ نقشبند قدس سره در باب پنجم از این عکسها را فتویٰ رست فرمود و بودند
اگر از پیری خرقه ارادت گرفته باشند از دیگری خرقه ارادت نمیکرد و اگر کسی خرقه تبرک گیر و از اینجا
لازم نمیشود که پیر دیگر صلا نمیکرد بلکه رواست که خرقه ارادت از یکی گیر و تعلیم طریقت از دیگری
و صحبت با ثالث دارد و اگر این سر رشته ملت از یکی میسر گردد و چه گفته است و جایز است که تعلیم

[illegible]

از شایسته و متفاده نماید باید دانست که پیش از آنکه سبانه سبانه نماید یعنی در علم و طاعت
 بیشتر ملحوظ است و واضحتر است پس تعلیم هم سبانه و شریعت است و هم سبانه طاعت بخلاف پر خرد و پس عبادت
 او را پس تعلیم بیشتر سبانه باید آورد و با سبانه سبانه و احق باشد و در طریق ریاضات و مجاهدات با سبانه
 اماره بایقان حکام شرعی است و التزام متابعت سنت سنی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و توحید و غیره که
 مقصود از ارسال سل و انزال کتب فقهیه و احکام شرعی است که سبانه سبانه است معادلات و مواضع و جملاتی که منصوص
 است پس فقهیه و احکام شرعی است که سبانه سبانه است هر قدر که در شریعت را سبانه باشد از مواضع
 فقهیه بعد از بود پس سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
 صاحب شریعت مقصود باشد ریاضات مجاهدات که ما در اول تعلیم سنت اختیار کنند مقبر نیست که سبانه
 و بر سبانه و خلاصه یونان و درین امر شرکت دارند و ان یاضات و حق ایشان خبر فضالت نمی فرماید
 و غیر خسارت را نمی نماید و درین طریق تسلیم طاعت سبانه بود مقصود شیخ مقدس است بی تصرف و کار
 نمیکند چنانچه در نهایت و درایت اثر از توحید شریعت است و حصول مخفی چوینی و یکجایگی نمیکند
 تصرف و کیفیت بخودی که از راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار نیست و توحید که
 که سبانه سبانه جهت است و جود آن سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
 پنهان بحرم قافله را بدین بزرگواران همچنانکه قدرت کامله بر عطا نسبت دارند و حضور و اگاهی
 و مانند وقت بطال صبا و عطا میفرمایند و سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
 صاحب نسبت را منطقی سازند سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
 الکرام و در سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
 چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را تکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشان است از ابتدا
 این بزرگواران با حدیث مجوده است از سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
 و ملایم مقام سکوت و خرس است سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
 سبانه و صلوة حبیب محمد سر العالمین و صلوة و سلام علی سید المرسلین که از لفظ سبانه سبانه
 مکتوب صد و سبست و دویم بخواجه محمد شرفک بله صدور یافته در بیان خراب احوال

قصور و تقصیر و اشتباهات خدای تعالی جمع شدن این یک قصور یا کمالات ولایت ملکها این جهان را این ملکها
 و این است که الله تعالی و فقهاء و حکماء و عظمای طاعت و محبت سید الاولین و آخرین علیه السلام و صلوات
 و تسلیات بر آن فرموده است هر یک صادق است که مدت بیست سال کاتب شمال و چیزی نیاید که بر
 بنویسد و این غیر از تدبیر و وجدان حق خودی یابد که کاتب همین معلوم نیست که در مدت بیست سال
 حسنه بیاورد که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا نااست جل سلطان که این سخن را بپندم و تکلف نیکوید
 بدو حق می یابد که کافر و ننگ وی بر لب بهتر است و اگر کم از این برساند از عجب خبر نیاید و این باطن
 ذوق خود را حیات خطیات میداند و شمول سیات می آید و در حاشیه که بوجود می یابد کاتب شمال
 خود را بکتابت آن حق می بیند و می یابد که کاتب شمال و همیشه در کاست و کاتب پیر او مطلق و بیگار
 صحف همین را خالص و سفید میداند و صحف شمال را ملو و سیاه و میکیز جز رحمت ندارد و دست او زینتی
 مغفرت ندارد اللهم مغفرتك سحر من نوبه و رحمتك هي حشد من علي موافق حال دست عجايب و
 است فیوض و اوقات اهل جلاله که علم الدوام و در راه کمال و تکمیل فائض و اوقات تا سید این
 قصور و نیاید و تقویت این عینت میفرماید بجا حجب منقصت افزاید و در محل ترغیم و تمنا و تمنا
 میکشاید و آن احدی کمالات ولایت مشرف است و هم بدید قصور و تقصیر هر چند بالاتر برود و با این
 می بیند بلکه همان بالا رفتن سبب پیاپی آن نزدیکی است که خطا از او باور دارد و از بدایه و اگر سر از سر
 نشاید باور دارد و از سوال بر این جمع متناهی نیست و وجود و احد متناهی نیست سبب بر متناهی و در
 جاست چرا که جمیع متناهی من مشروط با اتحاد محل است و در این محلی متعدد است بالا و در اطفال
 عالم است از انسان کل و فرودانند از عالم خلق و اطفال عالم از هر چند بالا تر و درجه سبب
 میگرداند عالم خلق و همان بنا سبب پیاپی آن تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق هر چند پیاپی تر
 می آید ساکنان جلاوت تر می سازد و در وجود و تقاضی از آن زیاد و نزدیک و انداز نیست که متناهی
 از روی آن انداز و حلاوت را در گذر و ابتدا ایشا میسر شده بود و انتهای از دست رفت و غیر که بجا
 آن نیست و هم اینجا است که کافر و ننگ عارف را زودتر می رسد از آن که در کافر و ننگی است بر هر
 عالم از عالم خلق و در عارفین آن تر از آن راکل شده است عالم خلق متناهی که از عارف بر روی قیود

بسیار است که کاتب
 بسیار است که کاتب
 بسیار است که کاتب

مانده است که سرسبز را طبعی که در است و سر چند لطافت عالم افروزمی نید با عالم خلق خست و خست
 و از تریج حاصل نمیکند چنانچه در ابتدا مکتوب یک بدست اخوی خواججه طاهر رساله شده بودند
 رسید حصول بطور که مبنی بر سببیت نامه است و در زمان غیبت از کتب عظیم شمرند و ناموالف مرتفع
 اتفاقاً بقرب قلوب نید و با وجود این قریباً پیش قریب بدان را از دست ندهند که نامی تحت مریدان
 قریب اولین قریب با وجود قریب همین قریب بدان داشت با دکانها که قریب این است و در
 لهذا اتفاق کوه و دریا به شعر ایشان که اتفاق کنند بر یک نهند فلا قتلان بصحنه شیا کاینا ما کان
 مکتوبی در حدود و سیوم خواججه جلال الدین حسین کولایه صدور یافته در ترحیلین طاهر احوال
 و واقعات موطن ایشان بزرگوار خود اخوی خواججه جلال الدین حسین میت کار کفیات احوال خود
 اعلام نموده اند شنیده اند که مشایخ کبر و پیر میگردانند و در از احوال و واقعات خود و زساند گفت
 سیف و نایضی مضی دیگر چنین میکنند و هر چه رود در نویسان باشند قدم مبارک اخوی غری
 و هسته در خدمت و بجوی کوشند و صحبت کریم ایشان را عزیز دانند و در ایدم ترک بجه مقصود نشان
 مکتوبی در حدود و سیوم خواججه جلال الدین حسین کولایه صدور یافته در ترحیلین طاهر احوال
 مقلنه از آنکه تو هم نموده بود و در احوال و احاطه و تاکید در تعلیم طریقت و تحیل نمودن چنانکه فقر و نامرد و بعض
 نصایح و تنبیها که بکار محمد قدیم در پشت این مکتوبی شده شده به مکتوبی شریف اخوی رشید
 سیادت پناه محمد نعمان اصول یافت مضمون مقدّم که تربیت داده بودند و فخرای تشککاتی که در
 بوضوح بخایر بعضی مردم شمارا عقلان مان یکویند و تقسیم سخنان رسیان و درون یکسکه از وی و چنان
 نباشد چه نسبت فطم نمیدان کرد و معارف فیتولان جیت همه ذکا شیا که از این نوع سخنان
 بخاطر اینجانبان یافته باشد که باز از اینجانبان چه بجزایری بجهت خویشا نشاء و نظر است و زلات
 از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر خود را مشوش نگارند و هیچ وجه از اینجانبان تصور نمایند که بوجوب
 از آنرا واقعه نیست چه از آنرا تصور شود که موجب از متغیر است امور یکا بسهم و نیان بجهت شریعت
 شبان موافقه نیست تو هم از آنرا از خاطر بر آورده به تعلیم طریقه و افاده طلبی برگرم باشند امر باستان
 از برای کید این مرست ناز برای اخوی این مرید گاه دشمن بعین و فخری قرین و کین این مسکین

از احتیاط و تأکید چاره نبود و سبب و حکم و حیل از جایز و بدست و بی تو به سیات و بصورت و خاستگاه
 فرموده اند که دشمن همین چون از راه طاعت و نصیحت و آید دفع کردن آن مستحسن است پس همیشه متوجه
 مستضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی شکسته و زاری می طلبید که ازین راه خواسته او نخواهند و تهدید
 نظایند طریق اهتمام نیست که سعادت اکبر نهائی فرماید و دیگر فقر و نامردی جمال بیظافت است
 بسید کوثرین علیه علی الهی صلوات و تسلیات حضرت حق سبحانه و تعالی که کرم کفیل نق عبا و خیر
 شده است و ما و شما ازین تردد و ناروغ ساخته هر چند شخاص بیشتر رزق زیاد و بر بجهت مستوجب
 حق باشند و تقدر و غم مستلعان اکبر و او سبحانه و تعالی نمایند و الباقی عند التالی فی بعضی از این
 که از انظر فک مذکور اظهار نمودند که هنوز تو هم آزار و خاطر می شکست بنابر علی و کتاب کید و سبب از نوشته
 شد که رفع تو هم از انرا نمایند و دیگر کتابی بپایار محمد قدیم نوشته بود که متضمن نصایح و مواظبت باشد ظاهر
 مضمون آن کتاب مقبول طبیعتش نیتا و که چرا کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن عاقل خود
 مواظبت که مقبول طبیعتش نیتا و جماعت که باین حقیر می نویسند اگر مطلق غلط و مواظبت را ایشان
 اعلام نکنند و حق از ابطال حد انسان و از عهد و پلونه بر آید و در آخرت چه رو نماید با و بگویند
 آنچه شرط باطن است تو میگویم بد تو خواه از ختم بند گیر خواه ملائکه بدانکه مقام شیخی و وعده خلق حق
 این مقام عالی است این شیخی تو میگوید این مقام شریفه باشد هر چه سرو یک را باین منزلت علیه خیر
 هر کدای هر دو میل کنی شود و پیشه آخر سلیمان که شود و علم تفصیل احوال مقامات و قدرت
 بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشف الهامات و ظهور و تعبیرات و اوقات از لوازم تقیما
 عالی است و بد و خاخر و اوقات و رعایت مافی الالباب بر طریقت قدس است که بر سر هم بعضی از مردان
 خود را بلاحظه بعضی از مصاحبه پیش از آنکه مقام شیخی برسد نوعی از اجازت میدهند و نوعی از تجویز میفرمایند
 که باینان تعلیم طریقت نمایند که با احوال و اوقات مطم گردند و درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا است
 که آن هر چه بجا نهد امر با احتیاط و در بکار فرماید و تا کید مواظبت را و نماید و بتکرار بقصص و باطل
 و سبب انما نامی آنها را ظاهر سازد و در بیست و اگر شیخ در اظهار حق مساظر نماید خامن باشد و اگر مرید
 بداید و دولت بود و گردانید که در حق جل و علا منوط بر حق شیخ است و محظوظ است که مرید و سبب

چه باشد منتهی که قطع کردن را منجز بجا نیست و اگر از ما قطع کند بگوید بپوست و اگر عیاضا باشد بجانیه
 امری و بخاطر او راه یافته باشد میترقت گویند که توبه کند و استغفار نماید و حضرت حق سبحانه تعالی و مقرر
 باشد که باین ابتلا عظیم مبتلا سازد و باین بلا و خطر ناک گرفتار نگردد و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند و بجا نماند
 نامرئوس و مضطرب یاران هیچ تحبیر و آزاری بر خاطر نیانید و داده است از اینجا امیدوار است
 که عواقب امور بجز بگذرد و باقی احوال اوضاع را اخوی رشدی مولانا محمد صالح تفصیل نکند و فرمودند
 ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود و سلام علی من اتبع الهدی التزم
 الصلوة علیہ و علیٰ اهل الصلوة و تسلیما و تمنا و اکملها مکتوب و صد و سبست و پنجم بلاطاسر لا یور
 صد و یافته در بیان آنکه در بدایت این طریق علیه احوال دیگر از این نهایت میسر میگردد و امید میشود دیگر
 بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریق عالی است و بطور چنین احوال در بدایت مستلزم
 آن نیست که صاحب آن احوال اکامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و اینها فلک پنجمه
 و فصله علیه و سلم علیه و سلم که الکلام بر سننات شریفه پس در پی وصول یافت از گرمی هنگامه بلال
 و انما فرجه حیات الیه ان اندراج یافته بود و فرحت بر فرحت افزون غایت مافی الباطن و در بطریق
 اندراج نهایت در بدایت است مبتدیان بطریق عالی را در ابتدا احوال و میدگر تشبیه با احوال مبتدیان
 بخشین که فرق در میان این نوع احوال تواند کرد و مکارفیک حدت نظر داشته باشند پس این تقدیر
 اعتماد بر حصول احوال نموده ان صاحب خواجه اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که در ضیوت ضرر ان
 صاحب کل فوق فرستادن و است بجهل که خیل کمال و از از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول
 جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است و او را در بلا اندازد که مآره او هنوز بکفر و است ترکیده و او
 نیافته مضبوطی جمعی را که اجازت داده اند بلامیت مستحق آنها سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال
 نیست که بسیار هنوز پیش است این احوال که در ابتدا داده است از قبیل اندراج نهایت و دیگر
 است و فیضی که ناشی نمیشود و کار دارند و بنقص آنها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم
 منتظران بکنند که شاید برکت نفس شما تحقیقت مقام ارشاد برسند و دیگر چون شروع در این عظیم مقام
 نموده اند مبارک است سحر و تهاجم را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث از یاد گرمی هنگامه بلال

کرد و اسلام مکتوب صد و بیست و هشتم برادر عشق خود میان شیخ محمود و دوست خود اندوختن
 فرصت حیره بسیار قلیل است و عذاب الهی متفرع بر آن و این کتاب مکتوب غوغای غریبی صورت
 موجب رحمت گشت ای برادر فقدا الله سبحانه و یا که فرصت حیره بسیار قلیل است و عذاب الهی
 متفرع بر آن حیث باشد که کسی این فرصت را تحصیل مولا طاهر حضرت یزدانم آلام حله کرد و این
 مردم از اطراف و جوانب که اسباب نبوی نموده و رنگ کرمی ریزند و شما قدر و کثرت خلایق را
 ناشناخته و طلب نیاز و مینه بدوید و بشوق خوانان حصول آن پیدا شیخ شعبه من الامان
 نبوی است علیه من صلوات فصلها و من التسلیات الکلیها ای برادر این نوع اجتماع اهل بعد و این
 جمعیت نبوی اند که امر و سر بر بند میرسد اگر در عالم که دید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا
 آرید و شمه این اجر حاصل کنید و شما این چنین دولت از دست دادید و از جواهر نفسی و غیره
 در رنگ طفلان کشف نمودید عشرت با و از اثر عشرت با و ایه ای او را وقت دیگر شاید فرصت
 و اگر بندگان این جماع بر پا نهند از زمان علاج حیثیت و تدارک بچه بود و طمانی بچه چیز حاصل گیرد
 کرده اید و خطا نهید اید بلقبهای حیرت شیرین مفتون نشوید و لباسها نفیس فریب غریبه
 و قنای آنرا غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بوسه رضا طلبه اهل عیال
 خود را در بلا از ختم اختیار عذاب خروسی نمودن محض و در اندیش بسیار و دست حق سبحانه و
 تعالی عقل نام و متنبه کنایه برادر دنیا که در بیوفا مثل است و اهل دنیا که در دنیا سخت شهر
 حیفا شد که عمر گریه خود را از پیری و ناخسیر حضرت یزدان علی الرسول الایمان و اسلام مکتوب صد و
 بیست و هفتم با طاهر لاکر صد و یازده درین بعضی از نصاب و ملاحظه که بتمام شیخ تعلق دارد
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف و مولی است موجب رحمت گشت از حلاوت
 و التذاریان نوشته بود و در فرحت بر فرحت افزود و برادر حق سبحانه و تعالی که شما این منصب است
 فرموده است شکر این نعمت را بر وجه تمام ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود که باعث نفرت
 خلایق گردد که وبال عظیم است نفرت خلق شما طویل است که شیخی و دعوت کار فرزند بلکه
 مقام ملاست نفیض تمام شیخی است مبادا این مقام را غلط نمایند و در عین شیخی از روی کمال

که حکم عظیم است و در نظر مدبران خود را متحمل دارند و در اعتقاد و مونس باستر شدن فرط نمایند که باعث
 اختلاف است که منافعی افاده و استفاده است و در محافظت حدود و شریعت نیکو عایت نمایند و هرگاه ممکن
 برخصت تجویز نکنند که هم منافعی را منظر لایق علیه است و هم منافعی را برای متابعت سنت سید مرتضی
 فرموده است یا بالعاریین خیر من اخلاص المریدین چه ریاکاران را برای بخدا قلی طلبا است
 بخدا قلی سر شد او ندی جلی سلطان این را چار از خلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان بسیار است
 است مطالب از ادیان اعمال اگر عارفان عمل کنند طالبان محروم مانند پیشانی برای آن کنند تا
 طالبان این افتد نمایند این یا عین خلاص است بلکه بهتر از خلاص که از برای نفع خود باشد اینجا
 که گمان نمیکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان با العمل صیانت است
 عیان و با امد سبانه این خود عین اتحاد و زندقه است بلکه عارفان سائیان اعمال بسیار طالبان
 برابر اند و از ادیان اعمال هیچکس را استغنائیت غایت مافی الدنیا اعمال عارفان گاه هست که نفع
 طالبان که بر موطی تقلید است نیز ملحوظ است و بان اعتبار از ادیان مانی مانند باجمعه و تولی فعل نیک
 محافظت نمایند که اکثر خلایق درین وان هنگام طلب کاری بوقوع نیاید که منافعی ایستقام باشد
 و جهل الطعن را که برساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طلبند و بجز اصول نسبتا شایع
 نوشته بودند وجه آنرا که ریشما باشد گفته شده است و او ای آن پیغمبری فهمند که در آن خیریت
 زیاده چه نریند السلام مکتوب صد و بیست و هشتم به محمد نعمان صد و یافته و بیان بعضی
 از صاحب که مقام کمیل و تعلیم طریقت اعلی دارد و این سبب لک کاتب خواجی سیادت نیاز است
 موجب حجت گشت اعلی بر او مکرر ریشما گفته شده است که در این نظر و در اصل است استقامت
 بعدیکه بزرگ دانای دایک راضی نباشد و در سوخت و نباتت بر حجت و خلاص شیخ طریقت شیخ
 که اصلا بر مجال اعتراض نمائند بلکه جمیع حرکات مسکنات و زیبا و محبوب نظر میدواید و میاوا باشد
 سبحانه و در امری را مود که باین دوصل متعلق است غلبه واقعه و اگر این است است سبحانه و این در اصل
 مستقیم است سعادت نیا و آخرت نقد و وقت است و مضامح و وصایا دیگر نیز گوش و در نظر اند
 در رعایت این میاوا فرمایند بفرع و درای تلافی تفصیلات نمایند و در عشره این ذری عجمه کاف

به نسبت مصداق حکام عشره و اخیره و اه و مضان که وقت از راه ترک شده باشد تا باین نسبت ترک نشد
باشد و در آن عشره اعتکاف متبرع و زاری و التماس و نیاز و عند تفصیل است جوید فقیر نیز در آن عشره مدد و
خواهد نمود و انشا الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه بالغ و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم و تدریس
باشد داده است اگر او کفایت نمکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد و لازم نیست که سرچ و خط بخیزد و از آن
سعه باید که چیزی را بخاطر بسکند و که ترک آن اگر در نسبت الفتن موجب است امر را که پیش گرفت سزاوار
از آن با انضمام رساند و بحقیقت و بطلان آن ملاخط نمیکند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق تعالی
تا فرموده فکر که خود باید کرد تا ایمان بسکات بر و اجازت نامه و در میان بکار نخواهند آمد و ضرر
خود اگر شخصی بطلب صادق بیاورد از تعلیم طریقت بگفتند آن تعلیم طریقت را اصل کار بگیرد و حاصل
خود را تا به آن سازند آن خود سر ضرر و خسارت است مکتوبی در حدود است و نه هم بزرگ
حسام الدین علی محمد صدور یافت و در بیان آن طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان
نسبت بکلیت تحصیل صناعت و تقسیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب نظر است و محمد و سلام و علیهما
الذین صطفی مرسلات شریفه که نامر و مخلص شاق خود ساخته بودند چه در پی رسیدن موجب و یا
فوحش و باعث افراط و تفریط گشت جز آنکه آمد سجانه غایب و بجز محله بعضی از شبهات و تردیدات
اندراج یافته بود و آن طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الا قدس نسبت همان نسبت
شریفه آنحضرت کدام طریق را از طریق ما کدام نسبت از آن نسبت علی و است اگر کسی از اینها
نماید غایت فی الباب تحصیل صناعت و تقسیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب نظر است و شلا و نحو
زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار و ساخران و صدرا یا گذشته است و معروضه شده معروض کتاب
سیبویه است که افکار و ساخران پیش از سلاطین و وزیرین آن نموده است متوجه شجره علاءالدوله قدس سره
بسمه ثلوث سید باشد که فرموده هر چند و سالیط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد و تقسیم زبانی
بر آن نسبت علیه که بهرین مشاغل و وزیرین پیدا شده باشد و گفت آمد و جمعی را و تحصیل
است حقیقت معاملت نسبت که به تکلف و تقصیر نموده آید مکتوبات و رسائل بن فقیر را به بندگی
طریق را طریق صحابه که ام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه مآل ساخته

اول نشوند و رسول نهایت غرور بخورند و اوقات حلال را پیش تنجیان با قسط هر سال از ایشان بمانند
 خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را خاتمت می شمارند لاجرم طالب تمدن و زعم کمال می افتد و تصور و طلب
 راه می یابد شیخ کامل را بد طلبید و صاحب امر از او با طعنه و از او باید خواست تا از انبیا شیخ کامل نرسد باید از این
 احوال او تحت لاد آورده و نفوذ بکنید و اثبات بهیو بر حق که چون و چگونه نیست نمایند حضرت خواستند
 قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد انهم غیر است بحقیقت کلامی و انی
 و بیشتر هر چه بود نفوذ بکنید که او تکیه و را در الوهیت در جانب ثبات غیر از تمام بجا نیستند هیچ در
 نباشد طریق کار این طریقت اینست و السلام طریقه من تبع الهدی و از نور متابعت است مطهر علیه و آله
 و سلم و تسلیمات آنها و الکلام مکتوبی صدوسی و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافت و جواب است که
 نموده و پرسید که فرق در میان حصول و حصول چیست و ساهی که میگوید تعینات انبیاست علیه السلام
 و تسلیمات همان همگامی و تعینات و ایاست یا نه و اگر هست فوق چیست و پرسیده بود که من از ان
 جبر میگذرد که بدست احوال آن خود و شوق می بخشید چرا از چیزی بای دیگر که در زمان من و من و علی علیه السلام
 و السلام من و علیا من مثل اینها هر چه شایسته و اول نموده و فصلی علیه و السلام علیه و علی و الاکرام و مکتوب
 شریف بتا قیاسی مکتوب اول هر چند منی از سوزش مضطرب بود اما مکتوبی علیه السلام همواره بوده است
 و شعر از شوق و سرگشته ثبات از زمانیکه میر سعد الدین با می میشد و طایف است نموده و اوقات
 بی مانع و مقبوض و مجید که بخاطر خود توانست نوشت بمولانا مبارک محمد حدیقه که بنویسد در وقت بیدار
 اگر کایا ملازم من در جبهه باشد و من در خانه اند و دست با آنکه باید که باندک چیزی بیجا نکرده و معاطله
 بر من نماند حق سبحانه و تعالی بخند که اناری و میان باشد و با از رو بر بخش اعراض چیزی نوشته اند از
 بعضی مگر چیزی نوشته شود و شحال باید بود مکتوب ثباتی که بسیار مخطوط ساخت حرارت در هر امر
 و کار است پرمزد و دگر و افسوس که فعلا با و نوشته بودند که فرق میان حصول و حصول نیست و انهم
 ای بر او حصول با و جو و بعد تصور است و وصول متعذرها که بصورت مخصوصه تصور میکنند و متوان
 که عفا و در که حاصل است اما وصول بقضا تحقق نیست زیرا که خلط است که بعد از ظهور غلیظ است
 و در مرتبه ثانیه منافعی حصول آن نمی نیست اما وصول شش خلط را بر تابد و فراق و انصاف رسید بود

که هرگاه که بر آن تعلیمات انبیاء است علم الصلوات و تسلیات آن که مبادی تعلیمات و لیاست یازد
اگرست فرق چیست الغیر زیرا که تعلیمات انبیاء علم الصلوات و تسلیات کلیات هماست و مبادی تعلیمات
او را جزئیات آن که هر یک از آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسمای همان هماست
که بقید علمی زقیود ما خوانده است کلا راه لاطلاقه و الاراده المقیده بشی و چون و دنیا را بر سطحیست
انبیاء علم الصلوات و تسلیات رقی و اقم میشود و رقی آن قید نموده لمحمق مطلق خواهد بود و این فرق را در
کتابت تفصیل نموده که رساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسید بود که منم از ذکر چه پرسید که عت
با آنکه ذوق شوق بخشید چرا از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور نبود علیه علم الصلوات و تسلیات منم
مثل انفسی و شال و مار و ایل و مخد و اعمال آن سرور علیه علم الصلوات و تسلیات منم بود و نوع است
عبادت یا بر طریق عرف عادت عمل که بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از جهت منکر میانیم
و در منم آن مبالغه میهای که احداث در دین است و آن مردود است و عمل که بنا بر عرف عادت
خلاف آنرا بدعت منکر میانیم که در منم آن مبالغه نمیانیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن منی عرف
و عادت است نه بدین ملت چه عرف بعضی بلاد و خلاف بعضی بلاد و دیگر است و همچنین که عمل با عت
تفاوت از منم تفاوت عرفی است مع ذلک عایت سنت عا و نیز شمر تایید است و منم سعادت است
سجانه وایکم علی سالت سید المرسلین علیه علیهم السلام علی سالت سالت سالت سالت سالت سالت سالت
مکتوب صدوسی و دویم بنام خان جمد و ریافت در بیان حقیقت دنیا و دنیاه و فقر خرفات
رویکان علاج از آن محبت این نه وایانست که حضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیا و دنیاه و فقر خرفات
و فقر خرفات مسمومات ویرا و نظر بصیرت منکشف گردانیده حسن جمال آن خرفات باطراوت خفا
و انظار آن باز یانته تقاریر و درکار و لان جسطایه جلوه گردانان و بجز منم سید المرسلین علیه علیهم السلام
فصلها و من تسلیات الکلمات ازین فیجیه سیر الزوال به غیبی حاصل گشته بکلیه تو نهجه عالم بقا که
رخصا مسمول است جسطایه میسر آید و تا قیام این دنیاه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن مجال است
و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود و نجات آخر و متعسر حال نیار کل خطیه قضیه تقریر است
و چون صاحب با ضلالت است علاج از آن محبت این نه منوط باشد بخریب نمودن امور آخرت و تیار

با عظیم است که منوره ایشانرا بسکارسازند چنگاه است که این خیر اندیش ازین معوله فرجی خوشتر است
 که مباحث انکار و مباحثه انکاران ابدی بازماندند از با و هوا رنجیده و همچو گلبرگ زانید صیبا می رنجیده اما
 دوستی و درود و کلام خطا که آنرا خطا در مقام سکوت ایدر حافظه و طیفه شود و کافتن است و نیز
 و نبدان مباحث کشند یا شنید چنگاه است و اعیان یاریت حرمین شرفین حرمها اند سجاد و ملاقات
 پیدا شده است و باعث این سفرهای الهی است و چون این معنی منوط استخراج و تشریف از ایشان بود چه خبر
 ان اعیان و تسلیف ندرت بخیر فیاضه المد سجاد و السلام مکتوب صدیقی حیا و مباحثه
 ساز و دستگاه عالم را به عارف سجایا نموده و مزاده کمال اعنی اشیر محمد مصداق سلمه الله کما سجاد و
 واصل الی غایت ما تمیانه صدور یافته و بیان آنکه حقیقت واجب الوجود قاعله وجود و محض است که نشا
 هر خیر و کمال و حقایق ممکنات عدالت اند که مباحث هر شر و نقصان و درونی مرجع فلفله نقد عرفی
 و بیان تجلی دالت که نوق جمیع نسبت و اعتبار است و منتهی کمالی که ایدر نور لموات و الا درین زمانها
 فلک هم اصول و احوال و تعلق توضیح و تعلیم و تنبیهات تلیق تلخیص و التمام لیسلم الله الرحمن الرحیم اما این
 بچون و در و چرخ برهنه معلوم فرزند می بار که حقیقت حق سجایا وجود و صفت که امری و دیگر بار
 انعام نیافته است و آن وجود و کمال است و مدار حرمین جمال جزئی است حقیقه
 و بسیطه است که ترکیب با آن راه نیافته است و او بنا و لا غایب و حقیقت ممتنع انصورت و
 بر ذات کمال و اطالة لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل را نیز و انوطون فی حقیقت گنجایش نیست زیرا که
 جمیع اینها ساقط گشته اند و وجود کمال است از ظلال آن وجود خاص است و آنقدر
 ظل محمول است بر ذات کمال و تقدس بر شیا بسبیل تشکیک لا اطالة و لا از ان ظل محمول
 وجود است و در مراتب تنزل از انرا و ان ظل و علی اقدم و اشرف و درایت که محمول بر ذات
 تعالی اشتقاقی پس بر مرتبه هالت الله کما وجود توان گفت نه الله کما وجود و در مرتبه ان ظل الله کما
 موجود صادق است نه الله کما وجود و چون حکما و طایفه از صوفیه که بعینه وجود قائل گشته اند و حقیقت
 این فرق طایفه نیافته اند و ظل از اصل جدا ساخته محل اشتقاق و محل مواطاة هر دو یک مرتبه است
 نمود و اندر و در تعریف محل اشتقاق محتاج به محل تکلف گشته و بحق با حقیقت بالله المد سجاد و اینها

و در کمال صلاحت و عظمت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در مرتبه اعمال که موطون کمال است عجب
 الغیب حل بن صفات بطریق موافقه است بطریق اشتقاق توان گفت الله تعالی علم و قدرت و
 الله تعالی عالم زیرا که در حل اشتقاق از حصول مغایره چاره نبود و بالا اعتبار و به عقوفی ذلک الموطون
 اذ التمایز لا یکون الا فی المراتب الظلیه و الاظلیه ثم لانه فوق التبعیض الاول بل لعل لان الذی لم یخلفه بطریق
 الاجمال فی ذلک التبعیض لا ملاحظه شیء من الاشیا بر وجه الوجود فی ذلک الموطون و در مرتبه فعلی تفصیل
 آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است نه حمل موافقه لکن عینیه این صفات در مرتبه فیه حقیقت
 وجود است لکن که مبداء هر خبر و کمال است و نشان بر حسن جمال و این فقیر در کتب سائل خود و بر جان
 عنیت وجود کرده است مراد از آن جو ظلمی باید داشت که صحیح حمل اشتقاق است و این جو ظلمی نیز
 آثار خاصیه است پس باستانی که بان جو و تصف کردن در مرتبه از مراتب موجودات خارجیه باشند و کمالات نیز و خارج
 فاعلم فان یفکات فی کثیر من المواقف لیس صفات حقیقه نیز موجودات خارجیه باشند و کمالات نیز و خارج
 موجود بود و خدا می فرزند من ماضی بشنو که کمالات ذاتیه و مرتبه حضرت ذات تک و تقدس عین حضرت
 ذات است لکن و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات و الیقینا در الموطون حضرت ذات تمام علم است
 که چنان تمام قدرت است نه آنکه بعضی حضرت ذات علم است و بعضی دیگر قدرت که تعجب و تجلی بسیار
 است و این کمالات که گویا شریک از حضرت ذات است تعالی و در مرتبه حضرت عالم تفصیل یافته است و نیز
 پیدا کرده و در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس علم و ملک و قدرت و الاحمالیت و الوحدانیت و الازان
 و انوطون بخنده که درین تفصیل و فعل نشده و نیز بخشیده بلکه جمیع کمالات که هر کلام ایشان عین ذات بود و اما
 و در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصلاً و در مرتبه ثانی وجود ظلمی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام
 ذات که حل نباشد پیدا کرده اند و اعیان بیه فروض صاحب موصوفه علیه الرحمه عبارت از این کمالات
 مفصلاً است که در خانه علم وجود علم حاصل کرده است و نیز و فقیر حقایق کمالات عدالت مذکور و احراز
 شرف و نقصان بدان کمالات که در اینجا متکسر شده اند این سخن تفصیلی میطلبد بگویش و روشن باشد شنید
 از شدت الله تعالی که علم متقابل موجود است و تقیض و است پس با لذات متشابه و تقیض باشد بلکه متشابه
 شرف و فساد بود و چنانچه وجود و در مرتبه جمال عین هر خبر و کمال است و چنانچه حضرت وجود و موطون

در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصلاً و در مرتبه ثانی وجود ظلمی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام

محمول بر ذات که بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود هست محمول بر ماهیت عدمیه بطریق
اشتقاق نیست و در مرتبه آن ماهیت را عدم نمیتوان گفت بل هر عدم محض و در مرتبه تفصیل علم که بان
ماهیت عدمیت تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردد و محل اشتقاق و انحصار است
یکی بدیه مفهوم عدم که گویا شتر عازان ماهیت جمالیه عدمیه است و کمال نظر است مران ماهیت را بر جمیع افراد
مفصلان بطریق اشتقاق حمل می یابد که مایه و چون آن علم در مرتبه جهال همین هر شتر و فساد بوده و در
العدم سبحانه بر شریلی ز شری دیگر جدا گشته و هر فساد و دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود
جهال حضرت مجوعین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علم هر کماله از کمال و دیگر امتیاز یافته و بر خیر
از خیری بجز جدا گشته پس هر کماله از این کمالات وجودیه در هر نقصه از این نقایص علمیه که مقابل آن
در خانه علم متعکس گشته است و صور علمیکه یک یا چند بجز پیدا کرده است و آن عداوت که عبارت
و نقایص علمیه بان کمالات متعکس که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمیه یافته اند ماهیات ممکنات از انفعالات
ما فی الباطن و اعلاجات و در رنگ حصول مواد آن ماهیات اند و آن کمالات است همچو صور حال و آن بر عیان
ناتیه نزد این خیر عبارت از این عداوت و از آن کمالات است که با یکدیگر متعکس گشته اند و فساد و متعکس علیها
این ماهیات عدمیه را با لوازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه که در اینجا و حضرت علم متعکس گشته اند و با
ممکنات نام یافته هرگاه خواست بان وجود و ظلمت منصفی گردانیده موجودات ثانیه ساخته و مبداء را
خارج گردانیده باید دانست که منصفی ساختن صور علمیه که عبارت از احوال نامیه ممکنات اند
ماهیات ایشان اینست که صور علمیه از خانه علم برآمده وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و
استلزام جعل تمام عدمی لک علو اکبر بلکه با منصفی است که ممکنات و خارج بر طبق آن صور علمیه و خودی
پیدا کرده اند و درای وجود و علم وجود خارجی موافق آن وجود علمیه حاصل نموده و در رنگ نخست است
قد و هن صورت سر بر تصور بنوده و خارج اخرا عوان نماید و در صورت انصورت و هنیه سر بر کرده
یا هست آن سر بر است از خانه علم آن بخانه برآمده است بلکه و خارج آن سر بر وجود بر طبق آن صورت
و هنیه پیدا کرده است و ما فهم بدانکه هر عدمی بظلال اطلال کمالات وجودیه که مقابل دست و متعکس بر منصفی
گشته و خارج وجود و هنیه پیدا کرده است بخلاف علم صورت که با این ظلال تا تر گشته است و در گنج گرفته است

چگونه زنگی بجز در مقابل این ظلال نیست اگر مقابل دارد بحضرت وجود و مرتب را در کمال تقدس و عظمیاء
 الهیة بحضرت وجود و مرتب نبوده و در مقام عدم صرف نازل نماید و تسل او این عدم نیز این حضرت انصاف
 پیدا کرده مرتب میگردد و در مرتب این مان جمیع مراتب عدم این عارف که نه بحقیقت جمیع مراتب اتیه
 اوست و چنان تفصیلی حسن خیریت پیدا کرده است و کمال جمال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع
 مراتب ذاتیه و مرتب است نماید مخصوص با چنین مان است و غیر او اگر خیریت مرتب نموده است یا مقصود
 بر بعضی مراتب تفصیلی عدم ذاتی او و یا در جمیع مراتب تفصیلی او دیده است علی تفاوت درجات و
 اخیر نیز نادالوجو است اما در مرتبه جمال عدم که عین هر شرف و نقص است هیچ یک را از غیر آن عارف که
 از خیریت نیافته است و در زنگی از حسن بدانگونه پس چنان شیطانی که عارف که خیریت تمام گشت
 نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس مارد او طمینه گشته از مولای خود شایسته گردد و از نیابت که سید سلیمان
 و علیهم الصلوٰه است یا نموده اسلام شیطانی پس هیچ نماز و غیر از وی سبقت نگیرد و مثل شیطانی
 دلالت بخیر نماید سبحان الله تعالی که از این خیریت بخیر است بطوریکه اگر اکثری جمع شده در تقویات
 گوشت معلوم نیست که میرسد و مانا که خط و افرا این معارف تفصیلی حضرت است که موعود علیه الرضوان
 بود اگر باشد بر دیر زن و بیاید و یا بخواجه سبقت مکن و فقار که الله حسن الخلقین محمد
 رب العالمین پس ذات کمالات حدات باشد که ظلال کمالات وجود و در آنها منکر گشته مرتب مانا است
 این چهار کمالات بالذات ماورائی هر شرف و فساد باشد و ملازم هر شرف و نقص هر خیر و کمال که در آنها تفصیلی
 اند عاریتی است که از حضرت وجود و خیر محض است فائض شده است که به ما صاحب حسن خیر است همان الله
 و ما صاحب حسن سینه نفس افک شایسته است و چون از فضل خداوند جل جلاله این بی عاریت
 اختیار یابد و کمالات خود را در ستان طرف بید خود را در محض بی بد و نقص خالص اند و هیچ کمالی
 مشاهده نمید که اگر بطریق انعکاس باشد و در زنگی شخص بر مینه بود و جاری عاریت و بر کرده باشد و در
 غایت هر کمال استیلا یابد بر هیچیک درست جامه بار و در خیل بعضا حبش بد بدست آینه خود را بدوق
 بر نه یابد اگر چه جامه عاریت و سطح باشد صاحب این بد مشرف بمقام عبودیت میگردد که فوق جمیع کمالات
 ولایت است این اجتماع خیر و شرف و نقص کمال که نه بحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل حضرت

نیست که تو از احوال انی زیر القیض موجود صرف عدم صرفست و این مراتب ظلیه چنانچه در جانب وجود از
 زده اصل تخصیص ثلاث نزول فرموده اند و جانب عدم نیز مراتب ظلیه منقص صرفست عدم ارتقا فرموده اند
 اجتماع اینها در یک اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمیع فرموده اند و این
 من جمیع بین المخلوطه و النور اگر گفته شود که تو را بالعدم صرفت نیز حکم البصاغه کرده بود و صرفت که نقیض
 اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضیه در یک محل محال است اما قیام یک نقیض
 نقیض دیگر و انصاف یک دیگر یکی محال نیست چنانکه ارباب مقول گفته اند که وجود و عدم است و تفاوت وجود
 بعدم محال است پس اگر عدم موجود شود و منصبه بود و در چه محال باشد اگر گویند که عدم از مقولات
 ثانویه است که منافی وجود خارجی است پس بود و خارجی چگونه متصف گردد و جواب گوئیم که مفهوم عدم
 از مقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بود و چه فساد است چنانچه ارباب مقول
 در وجود گفته اند بطریق نه محال که وجود یا بد که عین ذات واجب بود و تکلیف و تقدس نباشد زیرا که وجود از
 مقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب بود و تکلیف و تقدس خارج موجود است
 پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از مقولات ثانویه است نه جریات و این جریاتی
 از جریات و منافی وجود و تکلیف نباشد و تو اندر که در خارج موجود بود و سوال از تحقیق سابق معلوم است
 که وجود صفات حقیقه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل الیشانها وجود حاصل نیست این سخن مخالف
 رای اهل حق است شکر الله تعالی سیم چه صفات را هیچ وقت و قرات تکلیف و تقدس حد امید اند و متشابه
 تصور میفرمایند چرا که این بیان جواز انفکاک لازم نمی آید زیرا که این محل لازم این محل است فلا انفکاک
 غایت مافی الباطن فیکه بقدر توجه احدیت ذات است تعالی و تقدس از چهار صفات چه ملحوظ است
 هر ایزد ذات را می باید که از صفات چه ملحوظ و نشود و نه آنکه صفات و الوقت حاصل نیست پس انفکاک
 صفات از حضرت ذات تکلیف و تقدس را اعتبار ملاحظه عارفان است بشد با اعتبار نفسی مراتب است
 مخالف باشد فافهم از این بیان لایح گشت معنی فعل من عرف لفظه فقد عرف بهر آنکه کسی که شناخت
 خود را بشکرت و نقص و دانست که هر خبر و کمال که در کتبیه که اندوخته از حضرت واجب بود است
 تفسیر و تقدس پس با چاره ای سبانه بخیر و کمال حسن حال نماید شناخت این تحقیقات است نه گشت

این سخن صرفت نقیضه
 و غیره

مستحق تأویلی که بر علیه اهل بیت و آل ائمه است زیرا که کلمات با سر و کلمات مذکور هرگز ملحق نیست
 است و غیر که این جمیع حال را اینجا از حضرت وجود است که نفس را است تعالی و تقدس عنین به خبر و کمال
 پس این چار و زوایا در اینجا حضرت وجود باشد که حقیقت از حقیقت تعالی و تقدس عنین چون این نور است و اینها
 و بر این توسط طلال بوده است از برای فهم و در همان که متوسط فهمند تشبیه از برای این نور آورده است و این
 تعالی مثل نور که شکوه فیها مصباح المصباح فی زجاجه که اخرا لا بلکه ریه تا ثبوت و ساطع و بید و تفصیل
 این که بر علیه انشاء الله تک و چاهی دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن را اینجا بسیار است و این که متوجه
 تفصیل آن ندارد و آنکه تفهیم که معنی تا و یکه که بر علیه است زیرا که معنی تفهیم می شود و نقل و سماعت و بین
 القرآن برای تفکر کشیده باشند و تاویل مجرب و احتمال کافی است بشرط آنکه مخالف کتاب سنت نبی
 پس مقرر شد که دوات و حصول ممکنات و صفات تعالی و رد ایل ایشان مقتضیات عین
 که با ایجاد و تخیل و جسطا نه بوجود آمده اند و صفات که ما در ایشان مستعار از اهل کمال است حضرت وجود
 تک و تقدس عنین بطریق انعکاس ظهور یافته با ایجاد و تخیل و جسطا نه نیز موجود شده اند و معاد حق و حق
 اشیا است که هر چه بود با خیرت دارد و برای خیرت معده است حسن است اگر چه بظن بهتر حسن نماید و هر چه
 بد نماید و او بر بر سر دنیا معده است قبیح است اگر چه بظن حسن نماید و جملات و طراوت ظاهر
 کلام خرافات الدنویه از اینجا است که در شریعت معلوم می شود صاحبها الهیة و السلام و توحید منزه و نه
 از نظر کردن بیل خدای سبحان ما در دنیا از جنبه و خرافات و نیکو این حسن طراوت از مقتضیات است
 است که ما و ای هر شر و فساد است اگر متشابه این حسن کمال است وجودیه بود و منزه و غیر موندگار از این
 که توحید و ان لیل با وجود اصل شهن است و این منزه است که است و جلی بخلاف منزه با این حسن
 که در ظاهر جمیع دنیوی و هر چه بود است از اطلال حسن است که ملک از لوازم عدم است که بود و هر چه بود
 حسن و ظاهر پیدا کرده است و فی حقیقت قبیح و ناقص است در آنکه نخیزد و از انکار و انکار و انکار و انکار
 را زار مانده و نماید و آنکه تجویز تمتعات نساجیه و کاحیه و اما جمیع فرموده است بود و تحصیل اول
 و بقا و نسل است که مطلوب است و بقا و نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بظن جمیع و نجات است که از انکار
 به تحصیل آنچنین حال و حسن مستعار از کمال است حضرت ارباب وجود است که و نقد که در این ظاهر ظهور و موندگار

نسخه و بلی و نه و نه و نه
 و نه و نه و نه و نه

نسخه و بلی و نه و نه و نه
 و نه و نه و نه و نه

و این گرفتاری نیک است و حسن انکارند بلکه راه وصول بقدر میمانند نزد این حقیر خلاف این ثابت شده است
 چنانچه شما از ان بالما ذکر کرده است محبتی است بعضی از خیاوران مطلبی این قتل اسندی را نیز
 گفته اند که ایام که المودان و هم نو تا کلون بعد طری کلون بعد ایشان را در شبانه ای نماز و میگذرانند که این قول شما
 مطلب ایشان است و مودید حضرت این ویش زیرا که کلمه بخیر آورده است منم توجبه بالایشان نموده است و بشمار
 غلط را بیان فرموده که حسن این مشا بحسن جمال حق است سبحانه حق را و تا و غلط فقیهند قال علیه السلام
 و صلوة بالادنی و الاخرت الا ان حضرت احدی ما سخطت الا اخر و درین حدیث نیز تصریحی است
 در میان حسن جمال اخروی نقیضه مبارزیه است و مقرر است که حسن نیوی با منی باشد حسن اخروی بر
 پس شرازم حسن نیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس چار مشا را اول عدم بود و نشانانی وجودی
 از ایشانست که کیو بدینا دارند و وجه دیگر باخت این شیا از وجهی و بی قیوم انداز و چنانچه حسن امتیاز
 در میان این دو وجه در میان حسن قیوم هر کدام اینجا مفوض علم شریعت است قال المدبجانه ما انکسر الرسول
 فمخوده و ما شکم عنه فاتموا و خبر آمده است که از آنوقت که دنیا افریده شده است حضرت حق سبحانه
 بر کون نظر نکرده است و مفوض حق است سبحانه اینهمه بوسط قیوم و شرارت و فساد است که از تعقیبات
 که او بر شر و فساد است حسن جمال نیوی حلاوت طراوت آن که مظهر و فی بطریق اند و منظور نظر
 نیستند جمال خیر است که نشانان نظر است و وضعی حق است سبحانه قال المدبجانه شکایه حرم عالم بریزد
 عرض دنیا و اندرید الاخرت نعم الدنیا با عیسننا و کبر الاخره فی قلوبنا بجز من افتخرا بالقهر و تجسس
 علیه علی الاعمال متباه و الکلمها و چون شیخ اجل شیخ محمد الدین العریبه نظر حقیقت شرارت و نقص فساد
 اینجا میدرخش است حقایق ممکنات را صو علمیه حق جل علاه است که آن صو و مرات خضرت
 و تقدس کن و خارج جزا و موجود نمیدانند انکاس میباید کرده نمود خارج حال کرده است و ان صو و خارج
 از صو شئون و صفات اجبی ندانسته است جل سلطان لاجرم حکم بوجرت جو کرده است و وجود ممکنات
 را عین وجود و کیفیت توالی و تقدس و شرف و نقص نیستند گفته نمیشود شرارت مطلق لافقش محض کرده است
 که هیچ چیز را قیام ندارد نمیداند خود که کفر و ضلالت نسبت به ایمان و هدایت بر میداند نه نسبت بذات خود که از ان
 عین خبر و صلاحی انکار و نسبت بار با حق و اینجا را باستقامت حکم میداند و کریمه و ماسن با بنه الاخره

لازم است در وقت نزول صبح و محقق است که مقام علم معرفت است و بقیام صحرا و تجلی ذاتی که بر سر
 از شایستگی و منزله است از ملاحظه شیون اعتبارات ذاتی شرف میا نزد می دانند که پیش ازین
 هر تکیه که محال شده بود در پرده ظلم از ظلال سما و صفات و شیون اعتبارات بود و خبر خداوند تعالی
 را بی ملاحظه هما و شیون اند و تکیه حضرت وجود صرف شمر و سبحان اندان عدم که ما وای هر شرف و نقص
 بود به سطره ظهور نام حضرت وجود و کما منشی پسند اگر روان یافت که هیچکس نیافت قبیه لذت به سطره سر عاقل
 مستحق گشت انفس را به انسانی که بالذات بشرات مائل است از همه نسبت تمام این علم دارد
 در تکیه حاصل همه فایز آمد و بر همه ترقی گزید و هر که مستحق گشت گناهکارانند باید دانست که عارف
 تمام معرفت بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فایز و آینه داری حضرت وجود نماید بر آینه جمیع
 کمالات سما و صفا و روی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را و انوار منور با لطافیکه مقام اجمال تفصیل
 است که اندر دلت غیر از این نیست و این آینه داری لباسی است فاخر که بر قد او دوخته اند و خزینه حضرت
 علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آینه داری در مرتبه علم است و آینه انوار و صفات
 خارج که در خارج جمیع کمالات را دانوده است سوال منته مراتب عدم چیست و عدم که لاشی محض است
 بکدام اعتبارات وجود گفته اند جواب علم با اعتبار خارج لاشی محض است اما در علم و امتیازی پیدا کرده است
 بلکه ظهور و علم نیز حاصل نموده و در نسبت این خود منشی و اول مراتب وجود بان اعتبار گفته اند که در مرتبه علم
 هر چه از انفس شرارت که ثابت شود از وجود و انقیض است و در لاجرم سلو شایب بود و هر که لایکه در مرتبه علم
 سلو گزید و در حضرت وجود مثبت غلام بود پس با چار عدم سبب کمالات وجود گشت و لاشی لایکه
 الاندافهم فانه یقینا که اند سحانه الملم له فرزندان سحاف که سوده یافته است امید که از ایمان
 رسد باشند که اصلا شایب سا و سحیفان را در اینجا مجال نبود دلیل نیستند و آرد که چون بعد و تخریر
 این علوم شود و تخریر قبضه من از مندی جلیس طایفه گشت و بد که کوبیا ملائکه کرام علی بنیا و علیهم الصلو
 و السلام از نواحی انعام دفع شیطان میکردند و نیکی گشتند که در حوالان مکان مجرب و دله سحانه علم تقیه
 احوال چون انظار جلیله از اعظم حامد است با طهارت این نعم غلیظه حرات منوره آمد امید است که از نظر عجب
 میرا باشد و مگر به حجاب گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه انفس و شرارت ذاتی خود هر وقت نصیب است

و کمالات هم مشرب است لکن ای محمد صبح از رجا المین و لا اواخر الصلوة و السلام علی رسولایما و سر و اول
 از کلام و بها انظمام و السلام علی سائرین تبع الهدی التزم متابعة المعطی علیه علی الصلوات و السلام
 و الکلمه مکتوبه صدسی و پنجم بلا عطف و سمرقندی و حاجی بیگ فرکی و خواجہ شرف کا بله صدور یا
 و ربیان انجی محبت ابرو طائفه سرایه سعادت و نبویه و اخرویست و توفیق ایتان حکام شرعی و تحصیل جمعیست
 معنویات از غرات ان محبت است مایا سب کاش بعد محمد و صلوة و تلبیه الدعوات معلوم شریف و ستاره
 حقیقه و شش تان تحقیق با و کاتبا شریفه که سبب از فرط محبت و شتیاق بوده و بوصول ان متوجه و
 گردید و تکلم الله سبحانه علیه هذا الخیرة من محبت سرایه سعادت و نبویه و اخرویست از حضرت حق سبحانه
 و تکلیفات که مقامات بران مسالت باید نمود و توفیق ایتان حکام شرعی نتیجی ان محبت است و تحسیر
 جمعیست باطن این مودت اگر عالم ظلمات و کدورت را و باطن بریزند و این محبت را با و
 غم نباید خورد بلکه امیدوار باید بود و اگر کوه انوار و احوال را باطن فاضله کنند و سر کوه ازین محبت
 بر و از نذر غم را بپوشانید و است و است و این شش مرتبه را بیک حکم داشته متوجه کاغذ
 باشند و امور لاطل عمر که انما یرتلف فی انفسهم هملاذ من توالت که نو طغی و انما یرتلف
 و السلام علیکم علی سائرین تبع الهدی التزم متابعة المعطی علیه علی الصلوة و السلام و انما یرتلف
 الکلمه مکتوبه صدسی و ششم بعد و فراد که یا شیخ محمد صادق علیه السلام و در بیان معنی ان
 اسرار صدور یافت بعد محمد و صلوة معلوم فرزند علی شندی با و کاتبا شریفه که در شرح احوال نوشته بود
 چنان مقدم گشته بود که شمارا مناسبتی بولایت خاصه محمد علیه صاحبها صلوة و السلام و نتیجی پیدا نمود
 از معنی شکر خداوند جلایان بجای آورده که از مدت ها از روی نیت دولت داشته که در حق شما بعمل بوم
 و این مان میداد گشته متوجه ان باشد که شمارا بایند دولت جدید یک دیالفا و درین جست و جو شمارا و ان
 و سبب یافت علی بنیاد و صلوة و الهیات و انجی کشیده و نخل و الهیات ساختند سبحان
 بعد و الهیات علی واکت چون شمارا بقدر درین ولایت در آورده اند زیاده از نسبت رفعت که در کافیه
 شما بدشته پرورش مایا بدست و است که از ضعف این نسبت معلوم شما شده باشد و حال چنان و بعد
 آورده است امید است که عاقل شما نیز گرد و در اتمامات حضرت حق سبحانه و تعالی بپوشیده و با این مایه

علم التواضع و التواضع است من ان کلمه کار بر نوحیاری و کند از لطف بمن خطره باری و اگر بر
 ازین صفت با نم و چو سنجش که لطفش که تو اتم و دیگر فرزندی غری محمد سعید که در مکتوب و اظهار احوال
 نموده بود بسیار جلیل است بان خصوصیت از یاران کم کس را رو داده است امیدوار است که حضرت
 و تکیا او را نیز بولایت خاصه شرف گرداند و فرزندی محمد مصمم خود را بفضیل فضل و کمال سلطانه بالذات قابل
 آمد و است حضرت حق سبحانه و تکیا از قوه بفعال و بعد از جد علیه علیه السلام و السلام مکتوب و دو صد
 و سی و هفتم بسلام طایبیه که صدور یافته و ترغیب متابعت سنت نبویه علیه صاحبها الصلوة و السلام
 و التوحید و طریقه عایق تشنید قدس الله تعالی ابرار هم تنها الله سبحانه و یا یکم علیه جاده اشعریه حق
 لم یصفو علی صاحبها الصلوة و السلام و التوحید و علی الکرام و صاحبها بطعام اخوی رشیدی کا بطریق علیه
 قدس الله تعالی ابرار هم التزم متابعت سنت سنی نموده اند و اختیار عمل بفریخت فرموده اگر باین التزام و اختیار
 ایشان را باحوال مزاجیه شرف سازند نعمت عظیم میدهند و اگر احوال و مزاجیه ایشان بفرموده و باین التزام
 و اختیار توفیق نیابد آن حال غمی پسندند و آن مزاجیه را نخواهند و آن توفیق خریله و فرخنده خواهند
 زیرا که بر همان جوکیان هند و فلاسفه برینان از قسم تجلیات صور و مکاشفات شالی علوم توحیدی بسیار
 دارند و اغیر از خریله و رسوای متجربان ندارند و جز بعد و حواله و تقی وقت شان نیست آن را بدو چون بفضیل
 الله جل سلطان خود را در سلک راه این کار و نخل ساخته است ناچار است که متابعت ایشان را التزام
 و سر موخافت اگر بجایش نهد تا از کمالات ایشان سودمند و برخوردار گردد و الا تعجب عقاید و بوق
 اهل سنت و جماعت کثر هم الله سبحانه و فرایند تا علم فرض و سنت و واجب مندوب طلال حرام و مکروه
 و مشبه که در علم فقه مذکور است و مکمل بدقتن این علم حاصل نماید تا نوبه بعد موصوفه برسد آن دو صاحب
 نخبه طیار این علم قدس حال است و اگر احوال مزاجیه بصلوات آن دو باز و میسر شد خریله خود را در این بید
 داشت و از این احوال مزاجیه متجاوز باید نمود و کار نیست و غیر این همه بچشم علی السلام و لا یبلغوا
 سبیل شجره داود و انجاء آمده اند صحبت ایشان استقامت شمرند یا بچشم نصیحت و دلالت نمایند و انقیاد نمایند که صحبت
 بر یاران این کار بسیار بوده اند و راه و روش ایشان معلوم نموده یا را نیکو بجا اند و بتوسط خدمت میفرمایند
 و خلیل غیره علیه که شاید که صحبت شما را در اندیشمت شمرند و در طایفه کجاست و کجاست و دیگر فانی باشد

۱۶
 تا جمیع حاصل شود و سالیانه برتری آنها در طالع مکتوبات ملازم گیرند که سودمند است و دادیم ترنگه مقصود
 نشان و در اسلام علم بر این تجلیدی از التزم سالیانه لایحه علی الاصل و التعلیمات آنها و الکلیه الطبع
 و صدور وی و هشتم بر محمدن صدد دریافت و بیان آن و در تخریخ احوال امیدوار بجاست و در تفسیر
 میاد و احوال معارف مریدان باعث توقف پیران شود و بخرنجب گردد و در بیان آنجا احوال مریدان
 باید که مرجع باشد که ترغیب ترغیبات نماید محمد بن عبدالمعین و الصلوة علی سید المرسلین علیهم السلام
 و جمیع مکتوبش شریف که معجوب یک شخص از جمعی رساله داشته بود و در میان افت موجب حرکت فراوان
 و چون احوال سرشدان مریدان ایشان بتفصیل اندراج یافته بود و فرحت افزون و زیاده در تخریخ احوال
 بموجب اکثر احوال آنکه فی الدین امیدوار بجاست و اگر میسر شد عذر که با یک نیز میسر میسر است لیکن
 که نظیر نظر احوال اعمال خود باشد و ملحوظ سکون حرکت خود بود و با و اگر ترغیبات مریدان باعث توقف
 پیران گردد و حرارت سرشدان و خانه سرشدان برود تا انداز میسر ترسان از این باید بود و در اول
 مقامات مریدان از رنگ شیر و بر باید دست چپا آنجا باضا مفاخرت و مقامات باید که با و از
 در راه عجب کشید و گردد و باید که با یک میسر باشد و ترغیبات مریدان باعث خرسنگی و خجالت
 باشد و حرارت طلبان بدان موجب ترغیبات و غیرت بود و باید که تصور احوال معتمد و شهنشایان ملازم
 اسان جان قائل بکلیل من مزید و طریقی باشد هر چند متوقع از او ضام پسندیده تا همین قسم مقامات اما
 ملاخط احوالی من که اماره و معین بود و منزه بطریق تاکید باشد که ده آمازین ما و با و بر و در گری توجه
 طالبان اند که مقصود جمیع کردن این دو و است اقتضای بر یک آن قصور است و خواجهم و سید احمد باید که
 در خدمت حاضر باشد توجه شما بحال ایشان بر و جاتم مرحوم باشد و عبدالمعین هم اگر توفیق نویاید
 بدو نماید که تقاضا پیدا کند نوشته بودند که بعضی از طالبان طریقه قادیان التماس میاید باید که غیر از
 نقشبندی به یکسوی طریقه تقدیم کنند که خط و طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره و غلبه و قناره راه و در
 و بصیحة فرماند و اسلام علیکم و علی سائر اصحابکم و احبابکم و علمای سائرین تبرک الهمدی و التزم سالیانه لایحه
 و علی الاصل و التعلیمات آنها و الکلیه مکتوب صدور وی و هشتم بر محمدن صدد دریافت و بیان آن و در تخریخ احوال
 او که نوشته بود و در تفسیر میاد و احوال معارف مریدان باعث توقف پیران شود و بخرنجب گردد و در بیان آنجا احوال مریدان

جمیع چیز که از روی تحقیق محض حاصل شده باشد بطلان مضامین آن متبرک و مضر گردیده و نوشته
 بود که عرض حال بر تقدیر احوال است بخیر و بد و مقصود از حصول احوال گرفتاری محال است و چون
 این گرفتاری حاصل است حصول احوال گوناگون نوشته بودند که در حضور و کور شده بود که در حق شما غم خیز
 بسیار کردیم بخیر خدا و الواقعه که لکن حصول الثمرات منوط بر و الدهور و الا زمان حال حیوة و دلالت
 الشیر و التخل از مقول و الا ما بعد صحیح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود از آن
 متعریف شده اما خبر است بخاطر پیچ رسانند از سوی و کج رفته بودند نوشته بودند از خالصان است
 بخاطر پیچ رسانند از احوال خود گفتیش نموده بودند سبانه محمد و البته که شمار از مقبولان ساخته اند قبل
 قبل ملاحظه نوشته بودند که در سخن را در آمده بودند که مقنین و اگر بگویند بخیر و بد استخاره در هر صورت است
 و باک لیکن در طایفه است که بعد از استخاره امری ظاهر شود در جواب یا در واقع یا در عید که دلالت بر
 بر فعل یا ترک نماید بکار بعد استخاره رجوع بقضای بد نمود اگر در اقبال آن مرزبان از پیش است دلالت
 دارد اگر اقبال ما اقتدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نموده هم منتهیست در صورت استخاره را بکار
 رساند تا زمانی که اقبال نمودم شود و نهایت خیر استخاره تا بهفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره
 در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر نعم است در صورت نیز اگر استخاره بکار سازد و گنجایش دارد بلکه بر تقدیر
 استخاره مکرر ساختن ولی نه است و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام و در اول مرتبه عبارت رسال
 معبر و معاد و در بیان جسد که سبب تحویر یافته است پرسید بودند محمد ما با شریعت و در مافعالی اگر کس
 افعال انجام است بواسطه آن جسد که است ازین قبل است مدد که از روحانیت اگر بقدر الله
 تمام اسرار هم که انبیا انجام است کمالک الانوار و نصرت الایار بوجه مختلفه و بخارشی طلب الایار
 از فتنه ظلمت رفته بود حضرت عیسی که شمار بلکه بقدر شمار از شران طلبه محفوظ ساخته است بقدر
 خاطر متوجه جانی که می باشد تا تقدیر امید است که این حفظ را موقت بنویست سازند از آن بکار
 و هم لغفوره اما اهل ان بقدر الضیقت زمانه که تغییر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان بجهت نال این
 بجهت و کمال الله الانیة بقوم حتی تغییر و اما بالفهم و السلام مکتوب صد و چهل و شش
 صدور یافت در بیان خطای این راه و بعضی از نواد که علیه الله الله محمد رسول الله صلوات الله علیه

اصفی رساله که مشتمل بر جمل خبری است تا بود و رسید طالعوان باعث سرت گشت عود مشرق چنین بود و همچنین باشد
 اما باید که از احوال گذشته بمحامل احوال بد رسید که بجا به جهالت و نادانیت بعد از آن اگر معرفت شرف
 سازند خبری دولت با جمله هر چه در و بد و دلش و باید قابل نفوس است اگر چه بشود وحدت و کثرت باشد
 چه آن حدیث ادکثرت هلاک انجانش نیست آنچه بنما بد شجر و شمال آن حدیث از این سبب است که ما در
 ذکر کلمه طبع لا اله الا الله است و بخوار این کلمه تا بحدیکه در و بد و دلش هیچ نگذار و درخت را بحیرت و جهالت
 نیرود و معامله را بقضا اندازد و تا بحیرت و جمل بر و در و فنا فیض نیست آنچه بنما ندانسته است و بدیدر بعد است
 ز فنا و چون بعد از وصول جمل فناوست و بدلول قدم درین راه زده باشند و مل کجا و بقه ال کلاس
 کیفیت الوصول الی سعاد و در نهایت احوال و درین خیمه و احوال شاد و درست اما گذشتن از آن
 لازم است و سلام علی من تبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است
 شریعه اگر عیان و امان و سجاده و قتل فعل خدای با شریعت پیدا آید خرابی خود و در آن بد نیست طریق
 استقامت نیست و سلام مکتوب صدق جمل و حکیم بجانب لانا ناصر محمد صد و یافیت در بیان شری
 بعضی یاران بعد از مدح و معلومه معلوم اخوی رندی با که احوال بخیر و دست و ستر جبهات است احوال اینجا
 خرم و خوشوقت اند و مخصوص لانا ناصر صدیق درین بام نباتات الهی سجانه بولایت خاصه شریف
 و از هم که با هم طبعی شد و بعد از آن نظر نفوق و اندازد بجا نصیب فرماصل کرده شاید بیل بر وجه
 نماید و الله مختص بر جنت من ایشان گاه که از احوال خود و یا را نیک در خل طریق شده اند و نوشته اند نوشته
 و چند روز بجا استقامت و زنده است سلام مکتوب صدق جمل و دو حکیم بجانب لانا ناصر صد و
 یافته در جواب بنی سواد الهان و ده بود و بعد از مدح و معلومه و تبلیه الدعوات معلوم اخوی غری با و که در پیش
 کمال صیغه شریف رسانید و بجهت گشت از دیه قصود و تتم و شستن نیات اعمال خود نوشته بود
 و بوجه پنجامید از حضرت حق سجانه و تکرار درین و در سؤال است و تمام این با تمام مطلوب و درین راه
 این هر دو دولت اطلاق امور است نوشته بودند و متفلسف بودند که مشغول سموات سما و تقدیر تا کما
 و چه مقدار حجبی ملاست این هم مبارک بر طرف میگردند و نهایت نفوذ نباتات تا بجهت است از
 کلمه تبرک که بکجا الشهاب پیش می آید و چه مقدار حجب بر تقیه میشوند بدانکه ذکر عبارت از طر و غفلت است

ضرر و مفتون بیکر و دوازده نفس بیکر اند و از فتوحات دینیه لغت و حیات نماید و بجا آید
 که حال ایشان بر دو مقام است و وقت ایشان بر سهولت نفس و سوسه را طبع ایشان بر پنج سلاشی میگردد
 که اگر هزار سال بکلف و انحصار و اسوانه نمایند میرشد و دلان بخل و ذاتی که دیگر از کابر است این کمال
 دلگشست است خصوص غیبت و تنگ آن باشد نزد این عزیزان از خیر اعتبار ساقط است رجال قلیه
 تجارت و ملاجیحی که در کتب بیان حال نیست سوز که طریق ایشان تقریر است و البته موصول است
 و نهایت و دیگران مدیاریت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان که حضرت صدیق مفسر است
 رضی الله تعالی عنه فوق همه کتب است آنرا فهم که هر طایفه این کابر بر سوز و یک است که قادر این
 طریق علیه نیز از بعضی کمالات ایشان نگارند ۵ قاصدی که گذارین طایفه را طبع و قیود داشتند که
 بر آیم زبان این کلام را به شاعر عوب فرماید ۵ قد کلامی بجهت شایسته و اذاجنا ماجری الحجاب و حضرت
 خواجها را در قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله اوسریم بهر زرقی و در فاضلی
 نذرند که خانه ایشان بلند است ۵ حیف باشد شرح او اند جهان و همچو از عشق باید و نهان یک
 گفتم و صفی تاره بزند پیش از آن که خوف آن حسرت نهند و اگر فائز در بیان خصایص کمالات این
 برگزیدگان ثبت نموده اند یکم قطره باشد از دریای نبیایت خود و ایم تر از کبر مقتضی نشان و اسلام علم
 من ابته الهدی و انتم سالت علی علیه السلام و آلین اصوات فنفله اوسریم استیارات کلمها مکتوب و بی
 چهل و چهارم بلامحمد صاحب کولابی صدور یافته و بجا کمالی که نوشته بودند در بیان خرابی خود و مکتوب
 اخوی رشیدی خواجها صاحب و صوابی است از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از آن هم خوب
 گردد و نهایت این خرابی و مکتوب که هم فرزندی رشیدی درین ایام نوشته اند را بجا یافته است از خرابی
 معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بولن شما آنجا خنجر و در سبب محبت یا از آن است اگر صلاح دانند خنجر و
 دیگر کمکت نمایند این فقیر نیز دین نزدیکی اراده سفر حضرت و به دار که تخراب و توجهات بو عث
 آن سفر اند و انیتقام از فرزندی رشیدی غایت فرموده اند و دخل ملایت ایشان باخته اند و نیز
 و سگافران و ملایت ایشان نشسته است یا از آن که دخل طریق علیه شده اند و مکتوب من
 مرتضی مولا نا شکر الله سر نفیلم و دعوات و از آن مخصوص اند فرزندی خواجها محمد صادق سار را در

شام و میرا در او عاقلان مذکور **صد و چهل و نهم** بلا صلاحدید دریافت در جواب استفسار که کرده
 بود و در محمد و معلومه و تبلیغ الدعوات نماید که مکتوب شریف و کتب و کتاب صدر سال گذشته بودند رسید و حجب
 فرست گشت نوشته بودند که فکر نیت و اثبات تا بپست و یکت در سائیده است اما ما دوست غیث و دوست
 هم گاه گاه روید و محبت آثار او در گفتن ظاهر اثر طریقه اثر و طریقه دوست که تخییر بران عدد و مترتبی گشت
 بالمشافه انشاء الله تعالی استفسار خواهد نمود و دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول او نوشته بودند که حضرت
 صدیق رضی الله تعالی عنه کا خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان فلسفه و ذکر القلعه و سوره و ذکر البر و ذکر
 و ذکر الکفر بلانند که چون ذکر نیت از ذکر کند که هر یک باشد و مقصود نیت اگر ذکر است و ذکر
 لا برم ذکر فلسفه و سوره و ذکر کفر و سوره بهر چهار دست و پایی که کفر و خوف چه ایمان بهر چیزی
 راه و لایق چه زشت و نجس و غیره یا با اما ذکر و عرض این اسامی پیش از حصول قنایه باید داشت بلکه
 بعد از حصول قنایه وجود ذکر و ثبوت ذکر از نیت اگر در نیت جفای مانده باشد و حضور استفسار خواهد نمود
 که در صلاکات نگاشت پس این قول بالنسبت حضرت صدیق فرمودن خصوصاً البدر از تمامی کار سخن نیست
 استفسار و ایمان بود که نوشته بودند که شیخ ابوسعید ابوالخیر طلب ایل بمقصود از ابوعلم سینا نموده بودند و او
 جوابی شته که در نیت کفر حقیقه و لایق از اسلام مجازی و شیخ ابوسعید بن القضاة نوشته که اگر که سال
 عبادت میکردم بخیر این کلمه علی سینا حاصل شد از غیث بن القضاة نوشته که اگر که فهمید مثل از
 حیا و طمع و طامع می شدند باید داشت که کفر حقیقه عبارت از نیت غیث بن القضاة است بالکل و متنا کثرت
 است تمام که مقام فساد و فوق آن کفر حقیقه مقام اسلام حقیقه است که بر طبع نقیض است کفر حقیقه نسبت
 با سلام حقیقه منقص تمام دارد و از کونه نظری بن سینا است که با سلام حقیقه دلالت نموده و فی حقیقت
 او را از کفر حقیقه هم نقیض نبوده از روی علم و تقلید گفته نوشته بلکه او را اسلام مجازی هم خطا و فریب گرفته
 و در خرفتها فلسفه مانده امام غزالی تخفیر و بنیاید و بحق که اصول فلسفه او منافی اصول اسلام است و دیگر شیخ
 ابوسعید بن علی بن قیاض بسیار و قدیم است با وجه نویسد اگر شایسته است یا باقی مانده باشد و حضور استفسار خواهد نمود
 و سلام مذکور **صد و چهل و ششم** میر محمد نعمان ضرر دریافت در بیان حصول مقام کرمه و صبر
 بوده است و مراتب کمال تحصیل بیان و سبب ترافقه که در بعضی اوقات میاید و بسبب لیس الرحمن از این هم

الحکیم العبد المذنب علی بن سلیمان که در مجامع اطهارین جمیع مخالفین ترغیب که بتواتر دولتی رسید و حشمت
 فراوان رسانید فاصدی متوجران حله و ونوده تا جواب هر یک علی حده می نوشت معذور خوانند و شست
 بعد از وصول مکتوب که بصحیح سپید و ادار سال دشت بود در روزی بعد از نماز باراد در حلقه یا لایق شایسته بود
 بنحمت بانجست نوبه بجا نشاید پیدا شد و در صد و دفعه بقایای نام که بنظر می رسد در گذشت استقامت
 ظلمات و کدورت که محسوس گشت نمود آنکه کمال کمال نماید کمال گشت و آنچه در قضا و طاعت و عبادت
 انصاف بود و در مدینه لایق بدین شکست خسته کرد و جانب کمال هیچ متوقی و منتظری نماند الا ان فیهم هم
 ذلک یا خدا بقدر وسعت شیا فشیاء و تا زمان طویل صورت مثالیه نمینماید و در نظر دشت تا یقینی که بعد
 صدق است حاصل اندک بعد سجانه علی ذلک حصول بندگی تاویل آن واقعه است که شامیده بود
 و حصول آن به باله و تاکید ساله می نمود و بعد بعد سجانه و البته که دام شامه تمام ادایافت و معذور و خجسته بود
 امونی گشت امیدوار است که تحمیل آن نماز این کمال حاصل می شود و در دشت و صحران حدود و بوج و در لایق
 شامه گر دوازده متوقف خود نوشته بودند ظاهر اسبابان قبض منفط است و چون قبضه شامه منفط و طویل
 الذیل است سبب نیز با نماز و سبب طویل خواهد بود و مع ذلک در آنجا که برایتان ایمان ادا عبادت
 دارند و بقیه نمینماید و دیگر درین سال علوم بلند و معارف جمیع پذیرفته است از انجمله و وسوده
 اخوانه و ملا محمد امین همراه آورده اند که در حل شرح بعضی از رباعیات حضرت فاطمه است قدس سره که در
 وقت قوارت یا لایق فیروز آبادی نوشته شده است و لایق ساله علوم نو حیدر امیر تقی رباعیات
 اندر ج یافته است و تعلیق و دوده در میان علماء و فقه که بر وحدت وجود قائمند و در برخی تحریر یافته است
 که زارع و فاضل بنظر راجع گشته و در میان آن دو وسوده مکتوبه است که بفرزند می ارشد و لایق سبب غریب
 یافته است و در جهان علوم وقت مطالعه خوانند و یافت اگر امری لایق اندک تفهیم نمایند مکتوبه
 چهل و مفهم عرفان پانچمر احصاء الدین احمد و دریافت در میان آنکه دلیل بر وجود حق است
 و تقدیر علی وجود حق است جلای طایفه ماسوی و تکی و مایه سبب که عفت ربی بغیر الزام لایق
 عرفت نسخ الوایم ربی جل علایفانه سجانه الدلیل علی ماسواه لایق فایان الدلیل فایان الدلیل علی
 غیر لایق منه سجانه لایق لا شیا را ظاهر است بر منه سجانه و تکی فایان الدلیل علی نفسه و علی ماسواه فلاح حق

نسخه
موجوده
در کتابخانه
موزه ملی
تهران

ربی بر بی و عرفی لا شیا ربنا فالبرهان هیهات الحی و ذم الکثر انی و التفاوت تفاوت نظر و الاختلاف
باختلاف النظر بل مجال الاستدلال البرهان ثمه اذ اخاف انی و وجوده سبحانه و لا یرغب ظهوره و لا یقول
الیدینتا و ما فی ذلک علما احوال المرض فی قلبه و غشاوت علی بصره و الاشیا محسوسه و تباها و اس الظاهر و معلوم
بالضرورة ان وجود ما منه ثلثا و تقدس و نقلا ان هذا العلم لبعض یوسطه عرض المرض لا یضرب علی عظمه و لا یلزم
علیکم و علی سائر من تبع الهدی التزم متابعه المصطفی علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام تمها و کلها باکتساب
و و صد و حمل و شتم نیزه البیاض بیزاحام الدین احمد و دریافت در بیان انکه کل البیان
انبارا علیهم الصلوات و تسلیات از جمیع کمالات البیان نصیب بطریق تعین و بیان انکه هیچ
بر تپنجی نرسد و تحقیق انکه تجلذات که مخصوص با نسر و علی الصلوٰة و السلام گفته اند بجهت
و ما ینا و کلک محمد بعد الذی هذا الاله و اما کان الهندی لولا ان هذا الاله لانه جار و سل بنا باحق صلوات
الدهن و تسلیات سبحان علیهم علی اعیانهم و اعوانهم و خیریتهم و اسرارهم کل البیان انیا علیهم الصلوات و تسلیات
بجهت کمال متابعت و فروغ تحیت الیکم بعض غایت و موسبت جمیع کمالات انیا مشهور و را جدرت انیا ندر
بکلیت بزرگ ایشان منضمه میگردند که فرق نمینان در میان متبعان تابان لا بالا ضلالت و لغو حیت
و الا ولیمه و الاخریه و فلک سپید میسر اگر چاره متابعت افضل از سل باشد بر تپنجی اگر چاره اول انیا باشد
لینا حضرت صدیق که افضل از شریعت بعد از انیا سر و عهدش نیز قدم پیغمبری شد که پلیمان بر جمیع پیغمبران
از نیجاست که سب و تعینات جمیع انیا و ارباب ایشان از مقام صل است و مبادی تعینات امتان از اعا
و اسافل و ارباب ایشان از مقامات ظلال ان صل علو تفاوت الدرجات تکلیف مقصور الساولات و بین
و افضل قال بعد تبارک و تعالی و لقد سبقتم کلنا انبا و لا المسلمین انهم لهم المنصورون ان جنبا لایم
و انکه گفته اند که تجلذات ثلثا و تقدس و بیان انیا مخصوص بخاتم الرسل است علیهم الصلوات و تسلیات
و کلن البیان ان سرور از ان تجلی نصیب از با نفعی است که تجلذات نصیب انیا نیست و بتعین
نصیب کل است حاشا و کلا من ان مقصوره المعنی فان فی غیره لا و لیا علی الانیا بلکه مخصوص بوزن
ان تجلی بکفیل و تعینت اوست علیه علی الصلوات و تسلیات انبارا علیهم الصلوات و تسلیات حصول
ان تجلی بکفیل اوست علیه علی الصلوات و تسلیات و کلن و لیا رابن است بجهت و علی الصلوٰة و السلام

موجوده
در کتابخانه
موزه ملی
تهران

انبیا بر خزان ابن نفعند عظمایند طفیل علی بن ندید علیهم الصلوات التحیات والیا رضا و م و ش سواد علی
 طفیل تا خادم اولش غمزدوق بسیار است انقیام از فرات قدیم است در تحقیق آن شبه از ان ابن نفعند
 مکتوبات رسائل خود وجه شتی ذکر کرده و بحق ما حقیقت فی نذر الهی و فضل الله سبحانه و ذکر در کتاب مسلم
 شریف بوده باشد که هر چند جمیع انبیا را علیهم الصلوات و تسلیات بطفیل آن سر و علی و علی الصلوات و تسلیات
 از ان محل انصیب فرست اما معلوم میشود که این ولایت خاصه در اولیا ارمان ایشان برایت نکرده است
 و ازین محل انصیب وافر گرفته اند چه هرگاه در اصول آنها اندولت طفیل و انکسای بشد بغرض و بطریق علم
 چه رسد صدق انفعنی کشف صریح است نه استدلال عقلا آنچه سابقا مذکور شده که کمال باغبان تمام کلمات
 متبوعان انذب بینا نیند از ان کلمات صلیه متبوعان است نه سلفا تا متاخر هیچ اند و بکمال ایشان
 از ولایت مخصوصه که انبیا خود بتجسیت بهر در گشته اند در میان ایشان همین است تجسیت با این محل
 مخصوص اند و باین دولت خطی مشرف اند از انرا هم گشته و علم را اینها در رنگ انبیا ربی انرا شریف شده و
 فضل الله و تیر نشاء الله و الفضل العظیم خویش که از فضل و خصایص این ولایت خاصه شریف و کسبه
 وقت مساعدت نکرد و کاغذ کوتاهی آور و باینیت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ از ان نشان
 می ریزند و بر عجایب غرائب اسرار اعلیٰ نبی محمد مجربان این راز فرزندان گرامی ندی قدر الاستعداد
 یا لان و دیگر چند روز و چند روز دیگر و غیبت از اینجا گفته اند بهر چند ولی می باشد اما بر تیر صف
 فرستد شوق و یافت ملازمت فوق الحد است صحیفه گشته که نامزد این حقیر فرموده بود و ندو و دان
 گشت دید حضور اسرار از جل نعم است اما توسط احوال و جمیع امور محمود است افراط و رنگ فقر لطیف
 اعتدال هر وقت و تسلیم علیکم و علی سائر من تبع الهدی التزم متابعت المصطفی علیه و علی الصلوات و تسلیات
 مکتوب صدق جمل و نیم و بیان فضل متابعت سید الاولین و الاخرین کلمات مرتبه بران مراتب
 ان بمراد از اصل و یافت محمد و سلام علی عاده الذین صطفی نجات از حرمی فلاح سرمد منوط باین
 سید الاولین و الاخرین است علیه و علی الصلوات و تسلیات و کلمات و کلمات متابعت او بمقام محبیه حق
 جملها نیز بر سر سنده و متابعت او تجلی ذات تک و تقدس شرف میگرد و متابعت او بر تیر عبودیت که فو
 لایت کمال است و بعد از حصول مقام محبیه است سرور از سباز و متابعت کمال و راضی انبیا می نبی انرا

میفرماید و پیغمبر ان و اولاد و اهل بیت او میمانند و لو کان کج حیاتی فرستند و محالاً اتباع و قاصد زلزل میسر
 و متابعت جلاله علیه السلام میسر شود و الله او بسط متابعت او خیر الایم گفته است و اکثر اهل جنّت شده و فرموده
 متابعت ایشان پیش از حیرت اعم بچشت خواهند در در و شتمات خواهند فرمود و کذا و کذا نم کذا و کذا و کذا و کذا
 متابعت و التزام سنته و اتیان شریعت علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات ففعلها و لمن تلیات کلماتها ما یا
 شفا رب شیخ سماعیل بنیاد از شنایان معارف کماهی حاجی عجب حق است و السلام مکتوب و حد
 و پنجاهم بلا اعمد بر که صد دریافت و حل بعضی استفسار را که نموده بود و البسم الرحمن الرحیم و الحمد
 و الصلوة و تلبیه الدعوات میسر اند که احوال او ضاع فقر و انجود و مستوجب حمد است السؤل من العبد السجّ
 عافیکم محیة شریفه و وصول یافت نوشته بودند که بعضی و فرست که اهل بیت حالا غرضی باید و این را بنقل
 خود میداند معلوم او می باشد که حال او را در زنگنه اهل جود و سماع بوده است که جبار و ادب و انجاء و نقل بود
 و حالیکه حال میسر شده است جبار انجاء قلیل نصیب آفتاب و در قلع بیشتر دارد و بیان این را بنقل
 میطلبید با محله حالت نامه فوق حالت اولی است بارت عدم و جلال فوق و فذل ان فرصت فرج فوق
 و جلال فوق فرج است چه نسبت به چند بحال بکشد و بجزرت انجاد و از جسد دور تر و و صیل است
 و حصول مطلوب بجزرت زیرا که دران موطن خبر عجز و جهل را انجاء نیست جهل را تغییر معرفت میکند و عجز را
 ادراک می نامند نوشته بودند که ان نسبت را تا تیری که در اهل بوده است حالا نامده بل تا تیر جسد
 نامده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس از او ک نهند چه توان کرد و دست صحبت شما این فقیر
 که بوده است و علوم و معارف خاصه کم نکر شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی فرست باشد که صحبت
 شود و چند روز بهیم با تیم الهی استفسار نموده بودند که آیا با جود و از او را جود و این نامه که فتن فرست است
 یا بنحو ما و اریات فقه در میان اختلاف بسیار دارند و بخار درین سکه فتوی فقیه ابواللیث گفته است
 اگر غالب طین امری عدم هلاک است و راه پس نمیشناسد و الا لا لیکن این شرط و جوار است
 نه شرط نفس و جو کیا به هیچ وجه صحت حج در بیعت واجب باشد چون وقت مساعدت بخود و جوار است
 و بجز نماز بر کتابت دیگر معروف و نوشته السلام مکتوب و حد و پنجاه و یکم برانا نعم شرف جود
 یافت در بیان فضائل ظواهر را شنید و نقل حضرت شیخین بعضی از خصایص حضرت امیر و در بیان

و توفیق صاحب کرام علیه السلام و در بیان محال صحیح از برای شایعات و شایعات ایشان با متعلق و با یک
 بعد محمد و معلول و نسیب الدعوات معلوم آخری رشتگی خواج شریف با بعضی از علوم غریبه و اسرار عجمیه
 مواهب لطیفه و سادش شریف که اکثر آنها علین بغینا ان کلمات حضرت شیخین رضی الله عنین حیدر کار
 رضی الله عنین جمیع انشیه بحسب فهم قاصد و میوید گروش هوش آقا غفرانید که حضرت صدیق
 و حضرت فاروق رضی الله عنهما با وجود حصول کلمات محمدی معلول ابرجات و طایب مصلحت
 علیه علی المصلوات و السلام و در بیان نیایا تقدم و طرف لایت مناسب بحضرت ابراهیم صلوات الله
 علیهما و تسلیما علیه بنیا و علیه زنده و طرف عوت که مناسب م غوث است مناسب بحضرت موسی ازین صلوات
 الله علیهما و تسلیما علیه بنیا و علیه بحضرت دمی النورین بر دو طرف مناسب بحضرت نوح دارنده صلوات الله
 علیهما و تسلیما علیه بنیا و علیه بحضرت میر بر دو طرف مناسب بحضرت عیسی دارنده صلوات الله علیهما و تسلیما
 علیه بنیا و علیه و چون حضرت عیسی و در لایه و کلام و لاجرم طرف ولایت و کار ایشان علی نسبت از
 نبوت و حضرت امیر نیز و سبطان نسبت طرف لایت غالب و سبک و لغینات علیها ابریم صفت علم
 اختلاف و بحکامات اجمال و تفصیل ازان صفت باعتبار اجمال و بحسب و باعتبار تفصیل حضرت خلیل
 باعتبار بر خیزت اجمال و تفصیل حضرت نوح است چنانکه و بحضرت موسی صفت اقامت در حضرت
 صفت القدرت و حضرت آدم صفت التکون بر اصل سخن و بر حضرت صدیق و حضرت فاروق مایل
 محمدی از علی اختلاف مراتب حضرت امیر بر سبط مناسب حضرت عیسی غایب جانب لایت مایل
 ولایت محمدی زنده حضرت ذوالنورین باعتبار بر خیزت حمل بر دو طرف فرموده اند و تواند بود که باین
 اعتبار نیز ایشان را ذوالنورین گویند و چون حضرت شیخین حمل بر نحوه فرموده اند مناسب بحضرت
 موسی بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت و در بیان سائر انبیا علیا نیز میسر و ایشان تمام
 است و کما ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزل الهی است ایشان در ارم مقدم بیشتر و بر خیزت
 رفت هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملت او و جمیع تراه و ملل فضل و کمال است از اینجا است که بنیفا
 الرسل را امر متالیه ملت او فرموده که بگوید و عینا الیک تیر ملت ابراهیم صفتنا ما را میخیزد است و حضرت
 موجود که رب نیز صفت اهل است و رنگ حضرت امیر مناسب بحضرت عیسی دارند که باین قسم حضرت

علیه بر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر همه بدارند که ولایت موسی جانبین ولایت محمد علی قاضی است
 و ولایت عسکری جانبی بر آن ولایت و چون حضرت امیر عامل ولایت محمدی بوده اند اکثر سال
 اولیا با ایشان متبک است و کمالات حضرت امیر پیش از کمالات حضرت شیخین بر اکثر اولیا و عظام
 که کمالات ولایت مخصوص اند ظاهر شد اگر چه اهل سنت با فضیلت شیخین بود که کشف اکثر اولیا را
 با فضیلت حضرت امیر حکم کردی بر آن کمالات حضرت شیخین که کمالات انبیاست علیهم الصلوات و السلام
 دست ارباب ولایت از دامن آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشف حق و طوطی و جات نهاد
 کمالات ولایت جنبان کمالات کامل و حقی طریق اند کمالات ولایت زمینه اند از برای خروج
 بر کمالات نوبه پس مقامات را از قاصد خبر بود و مبارک را از مطالب شورام و زنده این سخن بود
 بعد عهد نبوت بر اکثری اگر نیست و از قبول و رد لیکن چه توان کرد و پس این طوطی صغیر ساخته اند
 هر چه او ستاد و ازل گفت همان میگوید اما محمد مد سبحانه و المنة که درین گفتگو بعد اهل سنت شکار است
 سعید هم موافق و با جماع ایشان متفق است لای ایشان را برین کشف ساخته اند و جمالی را تفصیل این فقره را
 که کمالات تمام نبوت مبتدا و پیغمبر خود رسانیدند و از آن کمالات بهره تمام ندادند و فضائل شیخین را
 کشف اطلاع بخشدند و غیر از تقلید را می نمودند محمد مد الدی هذا ما الهذا و ما کان لهدی لولان هدیا
 تقدیر است که با حق روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر دهر است ثبت کرده اند
 بخاطر سید که حضرت شیخین از خصائص آن موطوع باشد و بعد از توجه تمام ظاهر شد که و حل این است
 با صلوات تجویز این دو کار خواهد بود که یا حضرت صدیق بر دهر است ایستاده اند و تجویز و حل هم
 میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفته بودند و شهید میگرد و که گویا تمام هست نبوت حضرت
 مساوست و نظر این حقیر حضرت شیخین را در میان جمیع صحابه شان محله است و درجه منفرد کوی است
 شاکر است ملازم حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیهم الصلوات و السلام است که گویا چنان است اگر تفاوت
 معلوم و فصل است و حضرت فاروق بطویل حضرت صدیق نیز با نید دولت مشرفند و سار صحابه که نام بر
 عایه علیهم الصلوات و السلام است نسبت هم سر کار دنیا هم شهر با ولایت است خود چه رسد عرابین پس
 زود و با بگ بر هم پس اینها از کمالات شیخین چه دریا بند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کفایت و انبیا صلوات

و بفضل انبیا محفوظ است البقی صلی الله علیه و آله وسلم لو کان کعبه بنی مکان عمر امام عزالی نوشته که در امام
 غازی حضرت فاروق علیه السلام عمر بنی حضرت صاحب گفت ماتت عشره عشار العلم چنان در بعضی در فهم این توفیق
 گفت مرا و من علم بالهدیه نه علم حیض نفاس از حضرت صدیق چه گوید که جمیع خدشات حضرت عمر یک
 اوست چنانچه خبر صادق از آن خبر داده و محسوس بگردید خطاطی که حضرت فاروق با از حضرت صدیق
 زیاده از آن خطاطی که حضرت صدیق با از حضرت پیغمبر علیه السلام و الصلوات و التسلیمات پس تا این
 که خطاط دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و تخمین بدارند نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و
 نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس از فضیلت بر سهله اقر بهیت ایشان را و این تفسیر قبل از
 از کمالات ایشان چه گوید و از فضایل ایشان چه بیان نماید ذره را چه بیا که سخن از افتاب و قمر و
 چه بجا که حدیث سحرمان بر زبان آورد اولیا که برای محبت خلق هر چه اندواز هر طرف و هر
 بهره م دارند و علماء مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بگوشت و پوست و عروق و اجزای متناهی
 فاعلم که کمالات شیخ با و دریافته اند و شما از فضایل ایشان شناسیده اند و با حکم با فضیلتشان نموده اند
 و بر بنیهای جماع فرموده اند و کشفی که بر خلاف این جماع ظاهر شده بر عدم محبت حمل نموده اعتبار نگذاشته
 کیف و قدر و صفاتی صدر الاول فضیلتها که مروی بخاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال کنا فی منی
 صلی الله علیه و آله وسلم لا تعدل ابی بکر احدنا ثم عمر ثم عثمان ثم شرک اصحاب البقی صلی الله علیه و آله وسلم
 لا تفاضل بینهم فی روایت ابی داود قال کنا نقول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی فضل البقی
 صلی الله علیه و آله وسلم لعله ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و انک گفته الولایت فضل من النبوة
 انما رابا بک است و از اولیا غیر هر چه که نصیب فرار کمالات مقام نبوة ندارد و بنظر شما در آمده باشد که
 فقیر و بعضی در سائل خود تحقیق نموده است که نبوت فضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی باشد و حق
 همین است و انچه بر خلاف آن گفته از جمالت کمالات مقام نبوت است چنانچه بالا گذشت و معلوم
 که سلسله علیقتبندیه در میان سلسله اولیا نیست بخت حضرت صدیق است پس صحوة ایشان غالب
 باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت ایشان
 فوق جمیع نسبتها سلسله اولیا پس بگر آن کمالات ایشان چه بی برند و از تحقیق معامله ایشان

در فضیلت علی علیه السلام
 و از فضیلت حضرت صدیق علیه السلام
 که استقامت است

چه در میان یگانگی و تفریق که جمیع مشایخ نقشبندی درین مقام متساوی اند و کیف بل بود جدا جدا من الاونف علم
 بقا الصلوة لا یستقیم الا حکم که حضرت محمد موعود که با ملکیت ولایت منتهیست نیز برین نسبت خود را بر
 و تسمیه و تکمیل این سلسله علی خواجه فرمود چنانست جمیع ولایات و دین این نسبت علیه است زیرا که این
 ولایات از کمالات مرتبه نبوت قلیل انضیب این ولایت بوسط انساب بخت حضرت صدیق از این
 خط وافر و در کمال و تفاوح بین تفاوت ره از کجاست تا بجای آید و حضرت امیر چونکه عامل این
 محمدی اند و علم صاحب الصلوة و السلام تربیت مقام قطب بل بالان و تا که از اولیا و خلعت و جاب
 ولایت و ایشان غالب است فصوصی را در و اعانت حضرت است اسر قطب قطب است زیر
 قدم او است قطب رحمت و رعایت او هم خود را سر انجام میابد و از حده ولایت برمی آید حضرت
 فاطمه را این نیز در مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهما شریک اند بدانند که صاحب نیم علیه علیه السلام
 و این سیماست همه بزرگ اند و همه را بزرگ یابد و دیگر و قطب این ولایت کند که رسول صلی الله علیه
 علیه السلام فرمود ان الله اختار لی و جبار صحا با و ختیار لیس من صهارا و انصا و فرج خلیف من حفظ الله
 و من ادنی فیهم افواه الله و طبر لیس از ابن عباس ولایت کند رسول فرموده علیه علیه السلام
 من اصحابی فعد لیس الله و الاملا مکته و الناس جمعین و ابن سیر از عالیه روایت کند رضی الله تعالی
 عنهما که رسول فرموده علیه علیه السلام ان شرا لیس من صهارا و انصا و فرج خلیف من حفظ الله
 و میان ایشان انعقد است بر محامل نیک صرفا یکدیگر و از مواضع و باید و نیست زیرا که این
 مخالفت بنی بر اجتهاد و اویل بوده و بر مواضع و بر اجتهاد و اویل سنت بر اندام باید و نیست که صاحب
 حضرت امیر که الله و جبار صحا با و ختیار لیس من صهارا و انصا و فرج خلیف من حفظ الله
 از ولایت و دو سه از مواضع و بر اجتهاد و اویل سنت بر اندام باید و نیست که صاحب
 از روی اجتهاد و بوده شیخ ابو شکور سلسله و توفیق بصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که معاویه
 از صاحب که همراه او بودند بر خطا بودند و خطا ایشان اجتهاد می بود و شیخ ابن حجر و صلوات الله علیه
 منازعت معاویه را بر روی اجتهاد و بوده و انفعول را از معتقدات اهل سنت فرموده و شیخ شارح
 موافق گفته که بیک از صاحب بر آنند که آن منازعت از روی اجتهاد و نبوده و مرا و از صاحب که امام گردید

داشته باشد اهل سنت بر خلاف آن حکم انداخته اند که گذشت و تعبیر عموم صحرا با خطا و الاجتهاد می صرح به
 الامام فخر العاده القاسمی قال ابو جبر و غیره بالقبض و فیصله عن عاصی بن جابر حضرت امیر ایاز باشد قال
 القاسمی فی الشفا قال لک فی المدح ما من شتم احد من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله الا و ساء له
 و عمر و عثمان و معاویه و ابن العاصی شتمه المدح من کان کان فیه خطا ان کفر و ان شتمه غیره من
 شتمه اناس کلهم کمالا شدیداً فلا یکن محارباً علی کفره کما زعمت الغلاة من الرفضة و لافقه کما زعم
 البعض و نسبة شتمه المواقف لکثیر من اصحاب کثیف و قد کان تصدیقه و دلوته و الزبر و کثیر من اصحاب
 الکرام منہم و قد قبل الطلحه و الزبر فی قال یجمل قبل خروج معاویه ثم مدته عشر الفان الفتی فیصله من
 مما لا یجوز علیه السلام الا ان یجوز فی غایه مرضی و باطنه خبیث و کثیر در عبارات البغض از فقه الفطو و غیره
 معاویه و افقه است و گفته کان معاویه اما جازراً و از جور عدم حقیقت خلافت او از زمان خلافت
 حضرت امیر غلام بود و نه جو یک مالش فسق و ضلالت است اما اقوال اهل سنت موافق باشد و کما یقال
 استقامت از ایتان الفاظ و سیم خلاف مقصود جناب یمنند و زیاده بر خطا تجویز نمیکند کفایت بخوان
 جاز او قد صرح انه کان اماماً عادلاً فی حقوق المدح و فی حقوق الملعین کما فی بعض اوصاف و قد
 مولانا عبدالرحمن الجاهی که خطا نکر گفته است نیز زیادتی کرده است بر خطا هر زیادت که خطا است
 و آنچه بعد از آن گفته است اگر او متحق لعنه است این نیز ناسب گفته است چه جایز و بیست و چه خطا
 اگر این سخن در باب نیز میگفت گنجایش داشت اما در ما و حضرت معاویه گفتن شتمت مدح و ادعای
 نبوی بیست و نه فقرات که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام در حق معاویه عا کرده اند اللهم عاصی و کتاب
 و محاسب العذاب جاد و یکر و دعا فرموده اند اللهم عاصی و ادعای مدح و خطا حضرت مقبول علیهم السلام
 از مولانا بسبیل سهو نسیان هرگز نکرده باشد و العیاذ بالله در بیان بیات تصریح باسم نکرده گفته است
 ان محاسبه و دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهند باینکه تا خدا تا ان نسبتاً او خطا نامیده از نام شتم
 در مدح و مافیل کرده اند و نکو هستن در از فسق بالا گذرانیده اند ثبوت نه پیوسته است اما عظم کما
 اوست بر فخر صدق ان را و حق بود باین نقل امام الککلی از ابی بنی است و معاویه را و علی بن ابی
 مدینه شتم معاویه و عمر و بن العاصی را بقتل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او متحق شتم بود محرم

قبول شایسته و سپید و پس معلوم شد که شتم اهل اکبر را برهنه محاکم قتل شایسته و اگر ایضا شتم اول و در جنگ تمام شد
و عمر عثمان ساخته است چنانکه بالا گذشت پس ما به سختی نرم و کموشش نباشد ای برادر معاویه تنها و این
نیست نصیحت از صحاب کرام کم و بیش و درین معاویه با و شریک اند پس می ران امیر اگر کفر و یا فسق باشند
اعتماد از شرط وین بخرد که از راه تبلیغ ایشان بارسیده است و تجویز نکند این معنی را مگر زبانی که مقصودش
البطال این است ای برادر عثمان را راه این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنده و طلب قصاص
نمودن از قتل او و طلحه و زبیر که اول از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص آمدند و حضرت صدایقه نیز ایشان را
درین امر موافقت نمود و جنگ حکم در اینجا سیزده هزار آدم قتل سیدند و طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند
نیز قتل سیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن معاویه را شام بیرون کرد و با ایشان
شتر کشیده جنگ صفین نمودند اما عمر بن الخطاب تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه دست یافار
قصاص بعد از خلافت حضرت امیر بوده و مشیخ ابن حجر نیز این معنی را از معتقدات اهل سنت گفته است
و شیخ ابوشکور سلمه که از کابر علماء حقیقیه است گفته است که منازعت معاویه با امیر و امر خلافت بود
که بنیم علیه علیه الصلوات و السلام معاویه را فرموده بودند و او ملک الناس را فرقی بهم از اینجا معاویه را
طلحه و خلافت پیدا شده بود و اما او مخطی بود و درین اجتهاد و امیر حق زیر او وقت خلافت حضرت امیر بود
و توفیق و میان این دو قول آنست که منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد از آن طلحه و زبیر
نیز پیدا کرده باشد بجهت تقدیر اجتهاد در محل خود و قعود است اگر مخطی است یک جهت و بحق را و در جنگ
بلکه در درجه بی برادر و طریق علم درین موطن سکونت از ذکر مشاجرات صحاب بنیم برست علیه و علیهم السلام
و التسلیمات و اعراض از ذکر منازعات ایشان بنیم فرمود علیه الصلوات و السلام ایام که ما و شجر بنین صحاب علیه
و نیز فرمود علیه الصلوات و السلام ایام از ذکر اصحابی فاسک و نیز فرمود علیه الصلوات و السلام ایام که ما و شجر بنین صحاب علیه
لا تتحدوهم عرضا لکنی به رسید از حد که جل علا و رقی صحاب بنیست بر سید از حد جل علا و رقی ایشان
ایشان از اندیشه تیر خود سازید قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز الزیاتی که ما و شجر بنین صحاب علیه
منظور بنیم استننا ازین حبات مفهوم میشود که خطا ایشان را هم بر زبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر
ایشان نباید کرد و با تیریدی دولت از فرقه فسق است توقف و لعنة او و بار بصل مضر را اهل سنت است

که شخص معین را اگر چه کافر باشد بخیر لغت نموده اند مگر آنکه بدین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده کالی است
 و امر آنکه از آنکه او شایان آن نیست ان الذین یؤفون الله ورسوله وعلیهم السلام الذین والآخره بل انما
 که درین مان چون اکثر مردم بحث امانت را پیش داشته همواره سخن از خلافت و مخالفت صحاب کرام
 علیه السلام و ان نصیب عین ساخته اند و تقلید چهل باب مرده اهل بیعت اکثر صحاب کرام را نیک و نیکند
 و امور نامناسب جناب ایشان منتهی سازند ضرورت شمه آنچه معلوم داشت در فیه کتاب آورده بدو
 مرسله است قال علیه السلام فی الصلوة و السلام و اظهارت الفتن و قال ابدا و سببت متحی فی غیر العالم علم
 فمن لم یفعل فی ملک فاعلی یخلف الله و الملک و الله و الناس اجمعین لا یقبل الله له صرا و لا عدلا و لا محبة و لا یجاء
 که سلطان وقت خود را خفه ندید بگیرد و از اهل سنت میدانند الا کار بر سلمان یا تنگ نشدند این
 غلطی بجای آید و پس باید که مدارعقا را برابر آنچه معتدل سنت است دارند و بخان دید و عمر را در کوفه
 نیازند مدار کار را بر نفسا یعنی روغ ساختن خود را ضایع کردن است تقلید فرق باجمیه ضرورت تا اینجا
 پیدا شود و بدو خرافات و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی التزم متابعت المصطفی علیه و آله و سلم
 و السلام مکتوب صد و پنجاه و دو و یکم جناب شیخ بدیع الدین صد و ریاضه در جواب تفهیمای
 گرفته بود و محمد و سلام علی عباد و الذین اصطفی مکتوب خوب خوی رشیدی سید رحمت خاوان سانی
 تفهیمای ریاضه بود و معلوم شریف بوده باشد که سید العین حضرت نوح حضرت ابراهیم صادات الله تعالی
 و تسلیما و شیخا نه علی بنیاد و علیها صفت اعلم است چنانکه سید العین محمد علیه الصلوة و السلام نیز همان صفت
 است تفاوت بیجا و اعتبارات است چه نصف را وجه بعالم است و وجه دیگر معلوم وجه او بوضوح
 ملازم است و وجه نایب بخت و نصف را نیز جمال است و تفصیل هر یک از اعتبار سید العین بر گرفته است
 و بجز معانی که تعلق تحمل از نبوت و ولایت داشته در مکتوب یک یا پنجاه مجامع شرف نوشته تفصیل اندراج یافته است
 بکار نوشته از انجا طلبند و بجز خیر است در جواب تفهیمای فرق میان قطب خورش و خلیفه نوبی و فزون
 بروقت و دیگر موقوف اند و السلام مکتوب صد و پنجاه و سه و بیستم شیخ ادیس سانی
 صد و ریاضه در بیان جواب سؤالا در بیان بی خاتمی این راه و تفصیل بعضی از مقامات بنابر
 طریق بسیل من و اجمال بعد محمد و صلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال او و ضامه خضر را بخیر بود

مستوجب است اسما و سجا و سلام و تعظیم و تعاقبت کم و تباکم و متعاقبتکم علی الطریقۃ لمضیة لمصطفی
 علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و تعظیم بیان احوال او احدیکه لبسان مولانا عبدالمومن و حال نموده بود و در
 جواب آن فرموده مولانا مقصیل چه را خواند و گفت کفر نموده اند که اگر بجانب من نظر کنید من این
 و اگر بجانب آسمان نظر کنید اندازم از این غنیمت یابم و پیش کسیه میروم و از این وجود غنی یابم و همچنین حشر
 و کفری بعثت و دوزخ را نیز وجود غنی یابم و خود را نیز وجود و مفید را غنی وجود حق جلشانه بے پایان است
 نهایت اولی که چنانچه است بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و اینجا آمده از سیر مانده شده اند و از راه
 بهشتیافته افتاده اند و اگر شما نیز همین را کمال میدادید و همین مقام پس بن پیش شما برای عظیم
 و مقدر بچشم و نقد دیدیم و اگر امری بگردانی بن کمال است پس علامت خشنودا ما یاد دیگر کرد و طلب
 بسیار دارد و بنابر سیم چندین سال توقف و آمدن بوسط حصول بن تردد و بوده خود و این احوال است
 این احوال زوایات قلبت مشهور میگردد و که صاحب بن احوال از مقامات قلبی و دوازده علی تحریر
 است تسعة دیگر از مقامات قلبی باید کرد و تسعة دیگر از مقامات قلبی تمام طے کرده باشد و گذشت قلب است
 و از گذشت روح سر است و از گذشت سر خنی است بعد از آن غنی هر کدام از این چهار باقی مانده احوال
 و بلو جید علاحد و دارد و بعد از جدا جدا طے باید کرد و بکمال است هر کدام متبطله باید شد که از گذشت این
 عالم امر و علی مناسبات احوال بنام مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج ظلال سما و صفات که احوال بن حصول است و حقیقت
 بعد و حقیقت تجلیات سما و صفات و ظهورات شیون و اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات است
 کما تقدس بن مان سما و باطنیان نفسی و اقد و حصول صا پر و دو کار و حسلطانه مرتبی بکمال است
 و بنو طوع اصل میگردد و در جنب بن کمال کمال است سابق حکم قطره دارد و در جنب یای محیطیکه از اینجا
 شرح صد میگرد و در جهلام حقیقتی متعرف شود و کار این است تجلیات و حقیقتات که پیش
 از قطع مناسبات بن چنگا نه عالم امر احوال احوال متوهم شود و ظهورات بعضی از خواص عالم امر است
 و نصیب از یحیی و بهر از اسکان بن روز تجلیات سما و صفات ساکی و بن مقام گفته است که سیال
 روح را بخدای پرستیدم پس اصل کجاست و میری که شکر کفیه الوصولی سعاد و دهنها و غیره
 و در غنم خوف و چون التفات نموده ملک شین حقیقت این را نموده بودند و شماران بعد از آن

نوشته آمد و لام عند الله سبحانه و تسلام علیکم و علی بن لکیم مکتوب صد پنجاه و چهارم بلا اعتبار
 صدور یافت و در جواب بعضی که پرسید بود محمد تسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضی
 اکابر فرموده اند که اگر کسی در کتب لغزان صاحبان کند تا تعجب بداند اگر چه کار ما شروع باشد اگر این سخن
 صحیح است امیدوارم آن است مگر مشروعات خود و ما سخن کار صحیح است و شما را فتنه حاصل ده
 ما فتنه ساخت اما بدانند که در این نتیجه نتیجه منتهی است نه مطلقا نوشته بودند که در ساله تحریر یافته است
 که حضرت خواجہ احقر قدس سره فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه عین جمیع است یعنی از احدیت و
 لکن و تقدس پس منتهی آنچه در ساله امداد و معاد و تحریر یافته که حقیقت کعبه بانه فوق حقیقت قرآنی است
 چه باشد خود ما را و از احدیت ذات احدیت مجر و نیست که هیچ حقیقت و شانه و اینجا ملحوظ باشد
 چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات ثنائیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه است
 که از کمالات صفات و ثنویات برتر است پس تفوق آنرا که گنجایش خود نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر
 نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجد میکنم کافر میشود چه سجد و بطرف کعبه یا بدین کعبه و در جای دیگر نوشته
 اند که در اول اسلام در سجد و کعبه سجدت میگفتند و اول ضامن فتنه ذات است تا و تقدس پس منتهی آنچه
 رساله امداد و معاد و تحریر یافته که صورت کعبه چنانکه سجد و صورتش است حقیقت کعبه نیز سجد و حقایقش با
 است چه باشد خود ما را این را ساحت عبارت است چنانکه میگویند و هم سجد و ملائکه است سجد و مفاو
 است جل سلطان مخلق و موضوع او را هر مخلوقیکه باشد و تسلام علیکم و علی حاکم و احبابکم علی منصوص
 ملا پانده و شیخ حسن مکتوب صد پنجاه و پنج بلا طاس لاسوری صدر و زیادت و ترجمه این احادیث
 سنت سین و نهم بعثت امام فیه محمد تسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که سجد و خطبای او
 ارسال شده بودند رسید و فرحت فراوان رسانید چه منتهی است که محبان مخلصان بگویند و دوستی
 سنت از سنن مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و تحیه باشند و بکلیه خود خوانند و بعضی از این
 امام فیه سنت و بعثت خدا بیکدیگر ندو و یکدیگر مثلند نقص نه و بجز نیست بل حیا یکدیگر تلذذ
 و دیگری بود و احیای سنت موجب است و بعثت است و بالعکس چون رحمت را حسنه گویند و استیلا
 سنت است مگر حسن سبلی عباد کرده باشند که حسن مطلق پنجاه گنجایش ندارد و جمیع سنن در حقیقت

و افلا و انهار ضیاء شیطان مروز این سخن بجهت شیوع بدعت بر اکثری که است اما فردا معلوم خواهند کرد
 که ما بر پیغم بالایشان منقولست که حضرت محمد در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احکام است
 فرماید عالم مدینه که عادت اهل بدعت گرفته بود و از احسن منع داشته ملحق بدین ساخته العجب بیکه این
 رفیع دین نموده و انانیت ملت ما فرموده حضرت محمد اگر بختش آن عالم فرماید حسن او را سینه
 و لک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و السلام علیه و علی سائرین و علیکم تسلیات
 آمده است معلوم نشد که کتب شایع را بیکه سیره بود تا جواب برستفشارا نویسد و خود خواستند و شست
 احمد و سله از حجاب است چون در جوارشما واقع است التفات و توجه را و مشارالیه می خوانند و
 مکتوب صد نیجاه و ششم بیان بدیع الدین صدور یافت در جواب س که که نموده بود و پرسید بود
 که معنی قطب قطب الا قطاب غوث و خلیفه حیثیت و متعلق بکک پرسید بود و تحقیق حدیث بود
 ایمان ابو بکر و غیر ذلک احمد و سلام علی عباد الله الذین مضی مکتوب شریف که بصحوب و شیخی رساله
 بودند رسید و رحمت فراوان ساینده پرسید بود که معنی قطب قطب الا قطاب غوث و خلیفه حیثیت و
 بجهت خدمت ما و از خدمت خود و اطلاع دارند یا نه و بشارت قطب قطب الا قطب غوث و خلیفه
 دارد و یا اختراع و هم و خیال است باید دانست که کمال تا جان بنی علیه و علیهم الصلوات و تسلیات چون تعین
 کمالات مقام نبوه را تمام کند بعضی ایشانرا منصب ایامت سرور از بسیارند و بعضی را بجهت حصول کمال
 الکفایه می نمایند این هر دو بزرگ و نفس حصول کمال برابرند تفاوت در منصب عدم منصب و در امور
 تعلق با منصب دارند و چون تا جان کمال کمال است و لایزال است و تمام کنند بعضی را منصب خلافت شریف می یابند
 و بعضی را بجهت حصول کمال الکفایه می نمایند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات صلی دارند
 و در کمالات طلاییه منصب ایامت منصب قطب شاد است و در منصب خلافت منصب مدار کوسیا
 این دو مقام که در تحت انظلال آن دو مقام مذکور فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب
 مدار است نزد او غوثیت منصب علی حد فیه است از منصب قطبیت و آنچه معتقد قیصر است آنست که غوث غیر
 مدار است بلکه مد و معاون و درگاه است قطب مدار بعضی امور مد و از وی میجوید و در منصب صفا ام
 نیز او داخل است و قطب با اعتبار احوال انصاف و قطب قطب نیز گزیده چاه احوال انصاف قطب قطب

حکمه اندازنیجاست که حاجت حاجات مکمل میونسیدمان فرموده نوشته گشت او کافره الا و فیما قطب میبایند
که صاحب البیت صاحب علم است و آنکه کمال منصبی و در منصبی رولانر نیست که از ارباب علم بود و از نظر
خود مطلع باشد و بشارتیک از عالم غیب میرسد بشارت حصول کمالات مقام است و بشارت منصب مقام
منوط به علم است و ایضا پرسید بود که مراد از ایمان که در حدیث لواترل ایمان یکم بعد ایمان حقی از حدیث
است چیست که سبب حجاب آن کدام است بدانند که حجاب ایمان بوسط حجاب مومن است و چون
متعلق ایمان حضرت صدیق فوق تعلقات ایمان است هرگز راجع باشد خود و ما در وجبات
تا بجای میرسد که اگر یک نقطه بالاتر و و کمالیک سبب جات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات
ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ماتحت اوست افزون تر است همچنین است حال آن
که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه ما تقدم با آنچه در تحت اوست و در تحت فوق حقیر و غیر است علم براه
پس که متعلق ایمان و کمال فوق بود هرگز راجع خواهد بود و از جمیع آنچه ماتحت آن بود ازینجا گفته اند که معلوم
عارف بجای میرسد که در طرفه بعین کسب جمیع کمالات ما تقدم بنماید و با اندازه تحقیق فقیر و یک لحظه تحصیل نماید
از جمیع کمالات ما تقدم غیر مذکور فضل بعدی و تین بشارت و الله و الفضل العظیم و ایضا پرسید بود که شیخ
ابن العربی و تابعان ایشان نوشته اند که الله طفل که سبب است موسی علی بنیاد و علیه الصلوٰه و السلام
گشته شد و استعدادات جمیع آن متولیان بحضرت موسی منتقل گشت علی بنیاد و علیه الصلوٰه و السلام
حقیقت این سخن را بتفصیل نویسد بدانند که این سخن جلیل است زیرا که تحقیق نوشته است که چنانچه یک
شخص را سبب حصول کمالات جامع دیگر دانند همچنان جامع را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میبایند
پیر هر چند سبب کمالات سرایت است لیکن میدان پیر سبب کمالات پذیرند یعنی رافعه در کمالات و شرفیات
که از ارباب دین و میساخت نیز حاسن میکرد که طعامی شرب لای که تناول میکرد سبب جامعیت استعدادات
و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک کمالات لذت نمیداد و ممنوع میشد بوسط تحصیل
جامعیت و ترک آن طعام لذت افزون نمیکشت بسبب حال آن قابلیت و بسا است که استعداد یکدیگر
انتقال کرده است کلاً و بعضاً و محسوس شده است که آن یک خال مانده است و دیگری جمیع برسان
پرسید بود که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را پیش غریزی فرستاده بودند تا بموسل و معلوم کنند که لایزال

زیر قدم کدام پنجه نذر فرمود که خود تو در چه کاستی
 صلوات الله تعالی و تسلیات علی بنیاد علی زین جبار است پنجه چه بود پنجه گشت بدانند که جو و پیور اگر نیک است
 حضرت موسی بودند علی بنیاد علی الصلوٰه و السلام پرسیده بودند که در تفجیات بنویسید که ولایت چه بود
 بدانند و آن سلب شود مگر چهار کس بدانند که از ولایت تصرفات ظهور که امانت داشته باشند
 ولایت که عبارت از فرستادن است جلسله از و نیز بر او از سلب کثرت ظهور که امانت خواهد بود
 اصل آن ظهور با آنکه این سخن گفته است و در کشف مجال خطایا است تا چه دیده باشد و چه ننمید
 طلبی یعنی از کلمات اولیا رسیده بودند منتظر باشند بجلال الله بعد عیسیا برسد بودند که در اسلام
 می رسید آن شانیک هوالات بر او یا تحقیق چیست پیغمبر است یا یا پیغمبر است و آنکه یا نوشته تبارقی
 خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب شتولی میانید اگر محارمند چه مانع است و الا در
 بنشیند و طریقه را اخذ نمایند برسد بودند که در راه چلی را با طیش ایام نمی فرار داده اند و حدیث درینجا
 نقل میفرمایند چه باید کرد و الله فقیر قدس و میفرمودند که شیخ عبدالله و شیخ رحمت الله که از اکابر جمعی
 بودند و در حین ایشان طاعت بنحین بودند و تقرب می نمودن آن ده بودند و میفرمودند که آن حدیث را
 که فی تبارخ بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث پیغمبر درینجا ایام ایام الله العباد و الله
 نیز میفرمودند که نحو است ایام بولادت رحمت عالمیان علیه السلام و تسلیات از آن گشته است ایام
 سخات نسبت به ایام الله بوده و عمل فقیر نیز بر همین است و پیچ روزگار برزد و دیگر ترجیح نمیدهند تا آنکه جمعی
 آنها از شایع معلوم کنند که جمعه رمضان منو جان نوشته بودند که حافی که شکل را بر نوبه تعلق دارد و کتب
 خواهد بود شرف یافتیم کجا بماند که آن کتب بهین ایام نوشته شده است و نقل آن شما ننویسید که کتب
 است نیا که از یک چرخه گرفته ام که نقل از فرستاد اسلام مکتوبی صد پنجاه و هفت فقره در بیان
 در بیان طرق طریق جهان که صلوة و تلبیه الدعوات می رسد که کتب شریف که بعضی شیخ احمد
 اوصال داشته بودند رسید رحمت فراوان رسانید طلبی را بیان طریق نموده بودند و مسودات افاده است
 اگر توفیق یافت به بیاض سائیده خواهد فرستاد و کمال چند فقره در بیان طریق بطریق اجمال نوبه گنج
 بر من شماع فرمایند بیادت پناه لطیفی که اختیار کرده ایم امتداد سیران قلب است اما عالم است

لذت قلب سیر و مراتب و جهت که فوق است و آن گذشت روح این عالم با سیرت که فوق است
 و کما الحال فی آنفو و الاختی بعد از طی منازل بنی لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق بر
 اینجا علاوه علاحد و بعد از تحقق احوال و واجد که هر یکی از این پنجگانه جلای احدی است و سیر
 حصول بن پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن عالم کبیر است و در عالم
 صغیر انشاست و در عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر و حصول بن پنجگانه از عرش مجید است که اصل
 قالیب انست و فوق آن اصل روح انست فوق فوق آن اصل هر انسانی است و فوق اصل هر
 اصل فخر است و فوق اصل خفی اصل خفی است و چنانچه در عالم کبیر را تفصیل که کند و فقط از
 بر معصومانه که کان تا تمام کرده باشد و قدم در اول منزل از منازل فاضله و بعد از آن اگر ترغیب
 سیر و ظلال سما و صفات و جمیع جسطا نه خواهد بود و این ظلال کمال بر این اندین بود و الا مکان
 این پنجگانه عالم کبیر و سیر و این ظلال نیز همان ترتیب خواهد بود که در فوق آنجا ذکر یافته است و اگر تفصیل
 از وی جلای نه منازل شکره این ظلال را نیز طے کرده فقط از آن پس بد شروع سیر سما و صفات
 جسطا نه خواهد بود و تجلیات سما و صفات هر خواهد بود و ظهورت شین اعتبارات جلوه خواهد بود
 این مایه تا پنجگانه عالم را تمام کرده باشد و حق اینجا را ادا کرده بود و بعد از آن اگر تفصیل خواهد بود
 جلای نه از ان مقام نیز ترقی واقعه و سالک به طمیان نفس خا ادا و حصول مقام خدا که نهایت مقام
 سلوک است سیر خواهد شد و این موطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرق سلام حقیقه مشرف میشود و کما
 و نیموطن حاصل میشود و جنبین کمالات کمالا تیکه عالم امتحان بوده است حکم قطره دارد و جنبین
 محیط این کمالات که ذکر یافته است تعلق با سیم ظاهر دارد و کمالاتیکه تعلق با سیم باطن دارد و بجز است
 که به تبار و طبق نیست و چون کمالات این دو هم مبارک تمام حاصل شود و باز وی طیران از برای
 سالک سیر گردد که بقوت آن و باز و طیران عالم قدس براید و ترقیات آنرا نماید تفصیل این عالم
 و بعضی مسوالت تحریر یافته است فرزند علی رشیدی جمیع این است و دیگر اگر میسر شود و خود که میسر نیاید
 رساند اما بشرط آنکه مقام اخلاص نگذارد و آن شکره را بر بخت نرند و تنها بیایند و از باران سیر را
 پیش قدم دارند و پیشروی آنجا ساخته شود و چنانچه و گرد و دود و شجاعت عالم تا وقت دیگر فرصت و نه بداند

السلام مکتوب فی صدق و بیجا و هشتادمین شریف خان ممد دریافت و بیان قربیت حق شکا کچھ لکھو
 سلام علیک و عبادہ الذین اصطفیٰ صحیفہ شریفہ کارزوی کرم نامہ و فقہرا و اخیندہ و ساخته بودند و بدان تہجیر
 گشت و سرور گردید چرا کہ اللہ سبحانہ فی خیر جزا بخند و ماہ خیر اقریب است و تو کجا باز انبص قطعی ثابت شد
 اما چه توان کرد کہ او کجا اغفل انہام ما را علوم داد و اکات ما و را را الوہیت با آنکہ ما ہم کہ این حق است
 و ما جنبہ نیست اندر جانب بعید کہ او سبحانہ از ہر نزدیکی نزدیکتر است حتی کہ ذات احدیت او را سبحانہ
 نزدیکتر ہے یا ہم از صفاتیہ افعال انما ان صفات ہم این معرفت و را طو نظر عقل است زیرا کہ عقل از غر
 نزدیکتر است از تصور و نشانایکہ توضیح این بحث نماید ہر چند متبع نمودہ اند پر از شدستند این معرفت
 نفس قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و ہما سخن گفتہ اند از قرب محبت بیان
 اندازا از اقریب است و کجا سکوت نریدہ اند و بیان عطا دلان با ہر فرمودہ و عجا ربکہ و باست قریب
 او سبحانہ سبب بعیدیت ماکشتہ است ہذا لے ان یبلغ الکتاب جلد فافہم فان کلما اشارت و اشارت
 و السلام علیکم و علیما سر من تبع الہدی التزم متابعتہ الصلوات علیہ علیہ السلام و استقامتہا و کمالہا
 مکتوب صدق و بیجا و ہنرمند و بزرگے خواجہ محمد سعید کہ جامع علوم عقلی و نقلیہ اند و صاحب بیست
 در بیان فوائد ارسال سل عدم استقلال عقل و معرفت واجب جو تو کجا و تقدس حکم خاص کہ در ماہ
 جبل و مشرکان مان فطرہ و سل و اطفال مشرکان و احرار بیان فرمودہ اند و در بیان تحقیق اثبت انبیاء و
 ہند از اہل ہند و اہم سابق مایا نسیک احمد لہ الدی ہذا ناہند و اما کن انہم ہدی لولان ہذا ناہند
 جارت رسل با با حق شکر نعمت ارسال سل علیہم الصلوات و استقامتہا یکجا نام بیان بجای آورده شود و بکلام
 دل حق و مستقیم نمودہ اید و جراح کہ با جمال حسنہ سکا فاستان نعمت عظمیٰ نماید اگر وجوہ شریفین
 بزرگواران بود ما قاصر ہما از ابو جود صانع تمام و حدت و جلہ لہا کہ والہت مینمودہ قدا و فلاسفہ
 یونان با وجوہ زیر کہ ہاے وجود صانع جلش از متہد گشتند و وجوہ کائنات را بہ و غیر متہد با خند و جوہ
 روز بروز الفوار دعوت انبیاء علیہم الصلوات و استقامتہا سلم گشت ساخران فلاسفہ بکرت ان نور از
 مذہب قیام و خود نمودہ وجود صانع جلش از قابل گشتند و اثبات وحدت او کجا نمودند پس عقلانی تائید
 انوارہ ازین کا معزول است و اقامہ ما بیوسطہ وجوہ انبیاء علیہم الصلوات و تمجیات ازین محاملہ و در الہیت

شهری ذوالاصحابا الماتریدین بمقتل بعض الامور کاتبات وجود لسانه نالی و در حدیث
 مخلوق الشاق الجبل الخالصة بها وان لم تبلغ دعوة الرسول عکلو ترک لظفرها کفره و خلوه فی النسا
 و غیره بالغیر حکم الکفر و خلوه فی النار لا لاجل البلاء السین بحجة البالغة لهنوطا رسال ارسل لهنم لقتل حجة
 من حج الدنیا لکنه لیس حجة بالغنة فی المحبة لیرتب علیه شد الغذاب سوال اگر شامی حبل که عاجز من
 در و فرخ مخلد نباشد و بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخل بهشت بیشتر کان حرام است
 ما اسی ایشان در فرخ است که قال الله تکا حکایا من صبی علی بنیاد و علی الصلاة و السلام انه من غیر
 فقد حرم الله علیه الحجة و ما واه لبار و وسط میان جنت و نار ثابت نشده است اصحاب اعرف لبار
 چند در بهشت خواهند رفت پس خود و جنت است یا در این سوال بسیار شیعست آن فرخ
 ارشدی میداند که در مقابرین فقیر تکرار این سوال میکرد و جوابش فی نیافت و آنچه صاحب حالت
 و حل این سوال گفته و بعثت پیغمبری در روز قیامت از برای عوت انیقوم ثابت کرده و باز در ماکار
 قبول ایشان آن عوت یا حکم بدو فرخ و بهشت نموده و در این فقیر سخن نیست چاکرت و از نیست
 تکلیف تا بعثت پیغمبری نموده اید بعد از مدت مدید غایت خداوندی جل سلطان بنهونی فرمود و حل
 معانود و شکست ساخت که جماعه در بهشت مخلد خواهند بود و در فرخ بلکه بعد از بعثت و احیای
 اخروی ایشان و مقام حساب شده با اندازه جریمه حاجت سخر خا هند ساخت و استیفا حق فرخ
 در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز سدر و مطلق و لاشی محض خواهند فرمود پس خلوه و کار بود و خلد
 باشند این معوضه غریب با چون و محضر انبیا و علیم بصولات و استیفا عوضه نموده شد به تصدیق آن فرخ
 و مقبول شتند و لکم عند الله سجا نه برین فقیر بسیار گران میاید که مک کنند با که حضرت حق بجهان و در
 با کمال افت و رحمت خود بنده را بجز عقل که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی اختیار باطل سدر
 توسط انبیا و علیم بصولات و تمجیات فرماید و در الش مخلد دارد و به غلاب بدی گرفتار سازد و چاکرت
 حکم کردن را و با وجود شرک مخلد و جنت که ایزد من ربک شری عدم القول با و وسط بران حجة و لبار
 فاعنی الهممت من اعلام بعد استیفا و محاسبه یوم آخرت کما و همین حکم است نزد فقیر و الخصال شکر کان
 و اگر چه دخل بهشت منوط با بیان است با حالت یا بتجیبت اگر بتجیبت در سلام باشد و آنچه

در بیان جنت و نار است
 و در بیان اصحاب اعرف
 و در بیان جنت و نار است
 و در بیان اصحاب اعرف

الفاعل من مدح وایان در حق اینها مطلق معقودست پس در حل بهشت اینجا را مستحق باشد
 و در نزد خدا و در آن مرد و بزرگتر که بعد از نبوت تکلیف آن نیز در حق اینها معقودست محکم حکم الله باین
 لولایعت و انشور الحوائج بهیئاً بحقوق و همین حکم است در نشر کان مان خرقه رسول که دعوت نبوی
 بایشان رسیده است پس فرزندان فقیر هر چند لاطنه نماید و نظر را سرمد بهیچ جا نمیاید که دعوت
 پیغمبر علیه علی الصلوات و السلام با بجز رسیده است بلکه محسوس میگردد که در سنگ فتابت جانور و در
 علیه علی الصلوات و السلام رسیده است حتی دریا جوج با جوج نیز که سد حاصل دارند و در امم سابقین
 میکنند که بقعه می یابد که در اینجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که در این عالم پیدا
 می یابد که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصافه جلالت فرموده اند و بعضی از بلاد
 محسوس گیرد که انوار انبیا علیه الصلوات و التسلیات و ظلمات شرک و رنگ شعله افروخته اند و اگر چه
 لعین آن بلاد هستند و میگویند که پیغمبری است که هیچکس را نگزیده است و دعوت او را قبول نکرده و
 پیغمبر است و دیگر که یک کس علی میان آورده است و دیگر است که دو کس بگویند که آورده اند و بعضی که
 ایمان آورده اند و زیاده از سه کس نظر نیاید که در هند پیغمبری میان آورده باشد تا چهار کس است پیغمبر
 بودند و پنج روستا کفر هند از وجوب و وجوب تکلیف از صفات و سبحانه و از تزیینات و تقدسیات او تکلیف
 نوشته اند و بعضی از انوار شکاه نبوت است چه در هر یک مصری و در امم سابقین را نیاید گشته است و از
 واجب تکلیف از صفات نبوت و سبحانه تکلیف از تزیینات و تقدسیات او سبحانه تکلیف کرده و اگر چه وجود
 این بزرگواران بود عقل بآنکه کور این بید و لئان که لوث بظلمات کفر و معاصی است کی با دست
 مهندشی عقل ناقص این بید و لئان فی حد ذاتها بالهمیت خود حاکم اند و غیر از خود بالهمیت ثابتند
 چنانکه در حق مصر گفته ما علمت کلم من ان غیر من نیز گفته لعین اتحدت الها غیر علی جنانک من السجودین و
 و چون از اخبار انبیا علیه الصلوات و التسلیات معلوم کردند که عالم را صانع است و واجب بود که بعضی از
 بید و لئان بر قبح اذعار و اطلاع یافته بتقلید و تشریفات صانع نموده اند و او را در خود حال ساز
 دانسته اند و این حیل و مراءیه پرستش خود خوانده تکلیف الله عما بقول الظالمین علوا کبر انیجا کونه انیش
 سوال بخند که اگر در زمین هند انبیا مبعوث میشدند هرگز خبر نبوت ایشان نیز میامیر رسید بلکه این خبر نبوت

از این خبر پیغمبران
 شده اند

توفردی تراز مشعل گشت و پس طریس را که گویم که دعوت این پیران مبعوث حام نبی بلکه دعوت مبعوث
 مخصوص بقیوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بکفریه و یا یک بلد بود و تواند بود که حضرت حق سبحانه
 و تعالی فرموده باین شخصی را باین دولت شریف ساخته باشد و شخص انقراض یا اهل آن قریه و
 صانع جلشانه کرده باشد که منزه عبادت غیر او نگذاشته و آن قوم یا اهل آن قریه انکار کرده باشند
 و تضلیل تحصیل نموده و چون انکار و کذب ایشان بجایست رسیده باشد دعوت حق جل و علاءه انکار
 طاک کرده باشد و همچنین بعد از آنکه پیغمبری بگریه قوی یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل میم که عالم
 لغو و فعل هم داخل باطلیم و کفر اهل ماشاره و کفار اهل طاکت قریه و بلاد و زمین بسیار است و
 هر چند طاک شدند اما حکم دعوت در میان قریه انکار باقی مانده و جعلها کلمه باقیه فی عقبه العلم چون
 خبر نبوة انبیاء مبعوثه وقتی جاری میگردد که کثیر ایشان گردیده باشند و قریه پیدا کرده یکس که مدعیان
 دعوت را که گذشت و یکس که قبول نکرد و دیگری مدعیان را که و یکس که و دیگر را که و
 یا کس که گردید خبر از کجا منتشر شود کفار همه در مقام انکار بودند و مخالفین با خود را و دیگران را فاعل
 که بود و بر انقض کند و دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عربی است که مدیه بوسطه تاج و تخت
 علیه علیه جمیع الانبیاء و صلوة و تسلیما و این الفاظ در لغت هند بوده تا انبیاء مبعوثه هند را نبی یا رسول
 یا پیغمبر گویند و این اسامی ایشان را یاد کنند و بعضا در جواب ان سؤالی بطریق ساده گویم که اگر گویند
 مبعوث نشده باشند و هم زبان ایشان بایشان دعوت نکرده باشند هر آنکه حکم اینها حکم سابقین
 بود یا وجود مقرر و دعوی الوهیت بدو نکرده اند و خدا بخدا نماند و خدا را محال بقضیه تعالی علیه
 و لا یسأل الله الکشف و البصیح فان انشا بعض من تم فی وسط الحجج و الدیجانه علم جمیع بحال مکتوب و وصل
 و شصتم بحال آگاه معارف سنگا فخر فیض الله منبر رحمت ما تناسی خود و از کی میان شصتم
 منکر الله سبحانه و تعالی صدور یافت و در بیان طریق که حضرت ایشان را بطریق متمن ساخته اند و
 لکن بیان مریدان ولایت مگانه را که ولایت صغر است و آن ولایت اولیا است و ولایت کبری که
 انیا است و ولایت طایفه که ولایت طارح است و شصتم بر بیان فضیلت نبوة بر ولایت مبعوث

که باشد و بیان لطائف عشر و نه است که پنجاه از آن عالم است و پنجاه دیگر از عالم خلق که نفس و عمارت و غیره
 با کمال آنکه مخصوص هر کدام از این لطائف است و بیان فضیلت عالم خلق بر عالم امر و بیان کمال آنکه
 به غرض خال است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و انشائی که بسم الله الرحمن الرحیم
 احمد در الطیبه بن العسله و السلام علی سید المرسلین علیه وعلیهم علی ووصای الطیبه بن الطاهر بن مدائن قریه
 هک الله تعالی سبحانه که پنجاه عالم امر ملک و دهر و خورشید و ماهی که از عالم غیر انسانی است همل انبیا
 و عالم کبر است در رنگ غشا و رنگه که از انسانی است همل خود و عالم کبر دارد و ظهور اصول آن پنجاه
 فوق العرش است که با ملکات موصوفه است از پنجاه است که عالم امر را لا مکانه گویند و دایره که آن
 و چهارم و غیره که کبریه است این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منتشر یکسانست در بیخون
 گرد و چون ساکت شد محمدی الشریع پنجاه عالم امر را بر تریب که در سیر و همل اینها که در عالم کبر
 است فرماید و بلند فطرته بلکه محض فضل و یزوی جلیطانه انهم را بر تریب تفصیل طی کرده و بلفظ
 ان بسدره ائینه دایره که آن را سیر الله تمام کرده باشد و طلاق هم فبا خود و صلاک و شریعت و در
 صغر که ولایت او ایست نموده بود و بعد از آن اگر سیر و ظلال سمار و جوی تعالی و لغت که در
 آن ظلال سوال این پنجاه عالم کبریه است و شاید عدم انجا را به یافته و لغت و انهم را بفضل خداوند
 جلیطانه بطریق غیر اندکی کرده بنهایت آن بسد دایره ظلال سمار و جوی را نیز تمام کرده باشد و در
 بر تریب چهار و صفات و جلیطانه حاصل نموده بود و بنهایت عروج ولایت صغر تا انجا است و در
 شریعت و حقیقت و نما حقیق سیر و در قدیمی بدایت ولایت کبریه و ولایت انبیا است و علم حصول و
 نهاده می آید و نیست که این دایره ظل تخمین مساویات خلایق است سوا انبیا که ارام و ملائکه
 عظام علیه السلام و السلام و ظل هر اسم بعد از تعین شفعه است از شخص حتمی که بعد از تعین حضرت صغر
 که فضل شریعت بعد از انبیا علیه صلوات و تسلیت لفظ فوق این دایره است و آنکه گفته اند که چون اسم
 با سحر که بعد از تعین دست بر سیر الله را تمام کرده باشد و از آن هم ظل اسم الله جلانه باید داشت
 و جزئی خبریات آن اسم نه همل آن اسم و این دایره ظل نه حقیقت تفصیل مرئیه و صفات است
 مثلا علم صغیر است حقیقه که خبریات دار و تفصیل آن خبریات ظلال آن صفت است که با جمال است

بیان ولایت کبریه
 و ولایت کبریه و ولایت
 مدبر

دار و سرخرنجی آن صفت حقیقت شخص است از اشخاص غیر از انبیا اگر ارام و ملائکه عظام علیهم الصلوات و کرام
و مبارکات لغبات انبیا و ملائکه صلوات برین طلال است یعنی ملکات این جزئیات مفصله خلاصه و احوال و
القدرت و صفت الاراده و غیره و بسیار از اشخاص بر یک صفت که مبداء القین است شرکت دارند با اعتبار
مختلفه مثلا مبداء القین خاتم الرسل شان معلوم است و همان صفت لهم با اعتباری مبداء القین حضرت ابراهیم
علیه نبیا و علیه الصلوات و نیز آن صفت با اعتبار مبداء القین حضرت نوح است علی نبیا و علیه الصلوات و
و القین بر اعتبارات در مکتوبات و محمد شریف ذکر یافته است و آنچه بعضی از مشائخ گفته اند که حقیقت
القین آن است که حضرت جمال است و مستقیم است بوحده مراد ایشان بخیرین فقیر ظاهر ساخته اند و بسیار
علم مرکز همین دایره طلال است این دایره طلال القین اول نگاشته اند و مرکز اول جمال است بوحده تبارک
اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دایره است واحده کمان برده اند و مقام فوق دایره طلال را که
هما و صفات است و ذات بیچون که مبرهات از القین تصور نموده اند از پنجین است بلکه گوئیم که مرکز این دایره
طلال مرکز دایره فوق است که اصل و سلسله است بدایره هما و صفات و شیوای اعتبارات و حقیقت
تحقیق محمدی مرکز این دایره اصل است که جمال سما و شیوانات است و تفصیل هما و صفات درین دایره
مرتبه و وحدت است و اطلاق وحدت در مرتبه طلال سما نمودن مبنی بر شتاب طلال است باطل
ازین قبیل است اطلاق سیر فی الدور و نظرون چونی حقیقت آن سیر طلال سیر بر لایه است بدایره
اگر وجه و در دایره هما و صفات که در اصل این دایره طلال است بطریق سیر الله و تقشود و شروع و در کمال است
ولایت کبری خواه بود و این ولایت کبری مخصوص با نبیا است علیهم الصلوات و اما لایه است
ایشان با جهاب کرام ایشان بخیرانید و رسیده نصف سافلین دایره متضمن هما و صفات است
و نصف کمال متضمن شیوان اعتبارات و اتیه نهایت عروج بخانه عالم اتم نهایت این دایره هما و صفات
است بعد از آن اگر محض فضل انبیا و جلاله از مقام صفات و شیوانات ترقی طاقشود و بهر دایره
اصل نهایتا خاتم بود و از گذشت این دایره صلوات آن مرکز است بدایره طلال آن مرکز است
دایره فوق ظاهر خواهد شد از این نظم باید نمود و چون از آن دایره فوق طلال ظاهر نشد جهان توسیع
تعداد نموده آمد در اینجا سری آمد بود که در آن سر طلام بخنده اند و این اصل سگانه هما و صفات که در

مجرب و اعتبار نزد حضرت ذات تعالی و تقدس کلی سبب و صفات شایسته حصول کمالات این مهمل
 مخصوص من مصلحت است و حصول الطمان بر او را در موطن میسر میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل
 میشود و سالک با سلام حقیقی مشرف میگردد و همین موطن است که مصلحتی بر خفت صدر جلوس مغیر و بدین
 مقام رضا ارتقا مییابد این موطن منتها و ولایت کبری است که ولایت انبیا است علیه صلوات و تسلیما
 و چون سیر را تا اینجا رسانید بوم شد که مکر کار را تمام کرده باشد خدا و راوند که انبیه تفصیل اسم ظاهر
 بوده که یک بازوی طیار است و هم باطن هنوز پیش است که بازوی ویم است از برای طیار عالم
 قدس چون از تفصیل انجام رسانی و وجاه از برای طیاران طیار کرده باشی و چون بنیابت
 سجانه سیر اسم باطن نیز انجام رسید و وجاه طیاران میرشد اهل الله الذی یهدی ما یشاء و کان المنتهی و لا
 اله الا الله لقد جارت رسل بنا باحق له فی زمانه سیر اسم الباطن چه نویسد که مناسب حال این سیر
 استوار و یقین است انقدر از این مقام وی نماید که میرسد اسم ظاهر سیر در صفات است فی آنکه در صفات
 ذات ملحوظ گردد و تکامل و تقدس سیر در اسم الباطن نیز چه چند سیر در اسم است اما در ضمن اینها ذات تعالی
 ملحوظ است و آن اسما و رنگ سیر را اندک در پوش حضرت ذات تعالی و تقدس گرفته شد و صفات معلوم تمام
 تعالی اصل ملحوظ نیست و در اسم الباطن ملحوظ است تعالی در پس پرده صفت زیرا که معلیم ذاتی است که در علم
 علم است فاسیر علم سیر اسم الظاهر و السیر علم سیر اسم الباطن و فی علم هذا سائر صفات و کمالات
 و اینها را با اسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکه ملا را علی است علم نبی و علم صلوات و التوحید
 و شروح سیر درین همانودن قدم نهادن و ولایت حایا که ولایت ملا را علم است و فرقی که در میان
 علم و تعلیم و در میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند که آن فرق را اندک خیال نکنی و نگویی که از علم تمام
 اندک راه است لاکل فرقی که در میان مرکز خاک و محدب شرف است نسبت با تفرق حکم فقه و طایفه
 نسبت بدی که محیط و گفت نزدیک است و در حصول و در این قبیل است ذکر مقاماتیکه بسبب اجمال
 بیان آید مثلا گفته شده است که چنانکه عالم امر را طی کرده سیر در حول اینها نماید و راه بکار نمی شود
 درین عبارت سیر الله تا بم فکر یافته است و حصول این سیر را تقدیر بدت پنجاه هزار سال را نه نموده اند
 که میرود که ملائکه والوجه ستم یوم کان مقدار هفتسین الف ستمه زمری زینیه دنیا و عظیم ثانی الباطن

بدعیات خداوند جل جلاله نزد کسبت که کار این است مدیده را در طریقه همین سیر کرده و با کرایه را داشته
 نیست و همچنین گفته است که دایره هما و صفات و شیون اعتبارات را طی کرده و سیر وصول بخانه مایه گردان
 جمیع هما و صفات و شیون اعتبارات و گفتن انسانست و در طی گردان شکل شکل از صورت این طریقه شایسته
 فرموده اند و نازل الوصول لا یقطع ابداً لا بدین منمنه نموده اند تا می سیر این مراتب را سه درجه حسنه شایسته
 وار و نه سحر را سخن پایان به میر و نشسته مستقی و دریا به چنان باقی بگمان کنی که عدم لقطه و مراتب
 وصول اعتبار تجلیات ذاتیه گفته باشند اعتبار تجلیات صفاتیه را و آخر حسن فی اقی و نشسته باشند در
 صفات زیر که گویم که آن تجلیات ذاتیه میلا خطه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن و نشسته و پوش
 صفات جمالیه چگشت و که را بی این و پوش را منوط من جمالی نیست مریج فاند که سل ساید تجلی غری
 طلیست طلب پس از ملاحظه شیون را غنای چهاره نمود پس از نشان وصول مراتب حسن داخل همان اثره اسما
 و شیون است گشت که نقطه ان نزل ایشان متعسر است و امریکه برین در ویش ظاهر ساخته اند و از تجلیات
 و ظهور است چه تجلیه فائده و چه تجلیه صفاتی و در این حال است چسب فی اقی و چسب صفاتیه و تجلیات
 بلند و مقاصد و جبر و در سلک اعتبارات محقق و بطریق جمال انتظام نموده است و دریا که به صفاتیه را در
 چند را آورده فلان من القاصیرین بر سر مهل سخن ویم و گویم که بعد از حصول و جلال هم ظاهر است باطن
 چون طهران میرشد و عروجات و اتم گشت معلوم شد که این ترقیات بالاموال الضبیع غیر از این است و غیر
 بود و غیر از این که ملاک کار را علی بنیاد و علیهم صلوات و تسلیمات نیز از این غیر مگر نه تعیبت است که دایره
 است که بعضی از ملاک از نار و غیر مخلوق و تبیه ایشان بجان من جبر بین انار و النجیه است و در انجالی این
 سیر در واقع نموده که گویا بر این سیر و م و از بسیاری فتن سخت در مانده شده ام از روی چو عباده ام
 که بدو انشاید تو اعم راه رفت میسر شود و هر حسن خاشاک و سبک انگارم که تقوینده راه فتن نماید چاره انداز
 غیر از راه فتن چون بگردان خیال سیر نمودم فانی شهر می ظاهر شد بعد از طریقه مسافت اقی و خوان شهر
 واقع شد معلوم که در کاین شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب مساوی صفات و شیون اعتبارات
 و نیز جامع است مراتب این مراتب را و معلول اینها را و منتهای عبارات ذاتیه است که تا نیز انما بلیم سیر
 مناسب است اجد از ان اگر سیر واقعه و مناسب علم حضوری خواهد بود وای فرزند طلاق تمام حصول علم حضور

در حق حضرت جلاله با اعتبار تشریف و نظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها را از جهت بر وجود ذات تنها و اتفاقا
 علم آنها مناسب علم حصول است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زایدتی آنها بر ذات تنها و تقدیر منصوص نیست علم آنها
 مناسب علم حصول و لا فلیس شبه الاقلی العلم بالمعلوم من غیر ان يحصل من المعلوم فی شیء فافهم و این تعیین این
 که آن شهر جامع کنایت از دست جامع جمیع ولایت اندیا اگر ارم و ملائکه عظام است علیه الصلوات و تسلیمات
 و منتهای ولایت علیا است که مخصوص علی است بالا صلا و نیقام ملاحظه نموده اید که آیا این تعیین ول
 حقیقت محمدی است یا معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعیین ول گفتن
 باعتبار است که آن مرکز خلایق تعیین ول است باعتبار جامعیت اهما و صفات و شئون اعتبارات و غیر
 که فوق آن شهر و قشور و شروع و کمالات نبوة خواهد بود حصول این کمالات مخصوص علی نبیا است علیه الصلوات
 و تسلیمات و ناشی از مقام نبوت است مگر تا بیان نبیا را نیز تجسیت از این کمالات نصیبت و در میان اینها
 انسانان خط و افرازمین کمالات بالا صلا عنده خاک است و سایر اجزای انسانی چه از عالم و چه از عالم
 خلق همه به نیقام تابع آن عنصر پاک اند و بطریق و باند دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص نبوت
 با چار خاص نبوت را خواص ملک فضل کشند چه آنچه این عنصر را میرشته است هیچکس نمیرشته و بعد از
 و نه حقیقت تدلی ازین موطن بطور می آید و سر قاف حسین و ادنی اینجا انجمن شاف می نماید و درین مسیر
 میگرد که کمالات جمیع ملایات و ولایات صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا هم ظلال کمالات
 مقام نبوة اند و آن کمالات شجر و شال اند و حقیقت این کمالات را اولایح میگرد و لکن نظر که در ضمن این
 قطری یا بزیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس با دیگر که جمیع این کمالات را چه نسبت بود
 به جمیع کمالات ما تقدم مدیا محیط را نیز نسبت است بقطره در اینجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم
 نسبت مقام نبوة مقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی سبحان الله جل جلاله این سبک
 اولایح فضل من النبوة و دیگر کی عدم آگاهی این معامله در توجیه و میگوید ولایت نبوی فضل من النبوة
 کبریت کلثمة خیر جبر من قوسهم و چون بنیای الله سبحانه و صدقه حبیب علیه علی الصلوات و تسلیمات
 نیز با خاتم رسانید شهود گشت که اگر بالفرض قوم دیگر در سیر قوافل و در عدم محض خداوند و اولاد و اولاد
 الحضر لے فرزندان این ماجرا و قوم نیستی که عتقا در شکا آمد و میرغ در دام قنای و عتقا شکا کس شو و دام

باز چنانچه بیجا نیست است و نام را نه سجان و نه در اورا رستم و لا اورا رستم و نه سجان است
 ملا فکر می سیدان ناپسند است آن در است نه باعتبار وجود و حجب آنچه حجب تمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار
 ثبوت عظمت و کبریا می است که مانع ادراک است و منافعی در جهان نه سجان اقریب الوجود و البعد الوجود
 آری بعضی از نیکس مراد آن باشند که در آن اوقات عظمت و کبریا می لطیف الینیا علیهم الصلوات
 ایشان را جاودهند محرم بارگاه سازند معول معول میهم لے فرزندان مامله مخصوص بهیه و حد ایشان
 است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است معذکات نیروی ملکی غیر منجم غصه خاک است و آنچه گفته
 لیس مراره الالهیم لم یخصیر که لیدان نامی در مرتب وجود خاصه و وجود علمی حصول عدم است که نقصان
 و ذات مد سجان در این وجود و عدم است همچنانکه عدم را بخارافیت وجود و انیز گنجایش در یک
 وجود دیگر عدم بقا نیست او برپا باشد چه شایان آنحضرت است جسطلطان و اگر اطلاق وجود در مرتبه
 انشائی عبارت وجود خدا بود که عدم را با و جمال بقا نیست نباشد و آنچه این فقیر و بعضی حکما تیغ و نوشته است
 که حقیقت حضرت حق سجان تبار وجود محض است از انرا سائی خود نوشته است حقیقت این عالم و ازین
 بعضی از مضاف که در توحید وجود و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است و چون از حقیقت
 آگاه ساخته اند از آنچه در ابتدا و در وسط نوشته است و گفته اند و متغیر گشته متغیر عدد و اتوب الی
 جمیع ماکره الود سجان و فیما لے ازین بیان لایح گشت که کمالات نبوت و مراتب وجود است و ایضا در
 نبوة و بحق است سجان نه نچنان که اکثری مکان برده اند که در ولایت ربوبی است سجان و فیما در نبوة
 روح بخلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوة و در این نزول نیز نچان تو کم کرده اند که ولایت فاضل نبوة
 بوداری هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و مربوط و عروج هر دو را و بحق است سجان و تو کم کرده
 روح بخلق غایه مافی الباطن تبه مربوط نبوت بکلیه و بخلق نیست بلکه باطنش مع حق است و ظاهرش خلق
 سرش است که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم بگرانے فوق هر
 دانست که دست و مانع توجاهت بکلیت بخلق بخلات صاحبی که مقامات عروج را تمام کرده مربوط
 فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل علانایم فان به الهیة استغنی
 و انما لهما لایمکن مهابا بدولت که در مراتب عروج چنانکه غصه خاک از همه بالاتر و در زمان

سجان نبوت و نبوة
 و فیما لے ازین بیان
 لایح گشت که کمالات
 نبوت و مراتب وجود
 است و ایضا در

ان مختصر از میان تفرود و بیچاره پائین تر فرو دنیا یک مکان طبعی از زمین پائین تر است و چون از زمین
 فرو و آید ناچار دعوت صاحب آن تم بود و او فاده آن که با شد بدن لے فرزند چون و طریقه نقشند
 ابتدا سیر از قلبی ده که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده اند بخلاف سایر طرق شاخه که از عالم
 دنی که نفس بنیاد و نظیر قالبی فرمایند بعد از آن به عالم امر می و آید و لے ما شایسته فاعل بنیاد و ج
 بنیاد از بنیاد است خات و دیگران در بلیات این بزرگواران انداز میافته است و اضیق و قریب
 گشته است چه حصول ترکیب و نظیر در ضمن این سیر ایشان بود چه سن میسر شده است که سافت کوتا گشته
 لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اضماع و النسبه اند و یکبار می شمرده اند بلکه ضرر و مانع حصول
 بطلت یقین نموده اند زیرا که ساکنان طریق بقدم ترکیب و بریاضات شاق و عبادات شدید و قطع مایه
 صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در بنیاد فنی و الله اذ و حق فیه بسیار است که این
 ان بنیاد است کند و باین التذ و کفایت و زنده و مطنه لاسکانه این عالم دانگه ایشان شود و شایسته
 ان عالم از چون حقیقه باز دارد و اگر در عیقام سلاله گفته است سیال روح را بخدای پرستیدم و دیگر
 گفته که راست و اظهر تزیه فوق العرش از معارف نامفهم است و از بیان سابق معلوم شده است که از
 تزیه نیز در خل امره مکان است تزیه نامست فی بحقیقت تشبیه بسیار بزرگان این طریقه علی که شروع از مقام
 جذبه بنیاد و بعد از تذ و تریات میفرمایند این بنیاد از تذ و در حق ایشان در رنگ یا ضات و عبادت
 است و حق دیگران پس آنچه دیگران از مانع و حصول است این بزرگواران را زاهد و معادن لاسکانه عالم
 عین مکانیه تصور نموده بلا سکا ————— حقیقه تو حید میفرمایند و حیونی ان عالم را عین جان
 و النسبه بر چون حقیقه ارتقا میباید لاجرم لغیر و در بعد و حال رنگ بجز ان مفتون نمیکند و در مجوز و مویر
 این راه بر شال لفظان کول نشیند و بر مات صوفیه با حات نمیکند و بر شیطیات شایسته فتح و فتنه میاید
 متوجه احدیت صرفند و انهم و صفت جزوات حدس نخواهند باید و است که این عجز و در واقع قدم و کرایه
 است مخصوص من محمدی المشرقت آیتام است و است که از کلمات جواهر خسته عالم امر نصیب کل مل و در طایع
 صغیر و در طایع کبیر همچنین از مصل آن چنگ که لفظ ال اسماء و جوی است خط و فراد و همچنین از مصل آن
 لفظ ال که مقام اسماء و صفات است و آنکه گفته تمام الاستعداد بود زیرا که بسیار است که لفظ هر محمد المشرقت

بنیاد از میان تفرود و بیچاره پائین تر است و چون از زمین
 فرو و آید ناچار دعوت صاحب آن تم بود و او فاده آن که با شد بدن لے فرزند چون و طریقه نقشند
 ابتدا سیر از قلبی ده که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده اند بخلاف سایر طرق شاخه که از عالم

که کمالات انجمنی که نهایت مرتبت است نیز نصیب شده باشد اما معامله انجمن را بانجام نرساند و نقطه آخر شود
 نشود بلکه در ابتدا و در وسط و در آخر و در احوال آن نیز با ندره آن کوتاهی خواهد کرد
 و کار را بانجام نخواهد رسانید همین نسبت در باقی چهار گانه عالم امر که تمامی است و در مرتبه اول است و حصول
 نقطه آخر از مرتبه ابتدا و در وسط انقباض خبر میدهد اگر چه برابر بر مواز نهایت کوتاهی کند و فراق دست اگر است
 اندک نیست و در این دید اگر نیمه است بسیار است و این کوتاهی و حصول اصول و حصول نیز مرتبت خواهد بود
 و از هر دو مطلبی خواهد داشت و آنکه گفته ام که این بیان مخصوص بجهت شرب است زیرا که غیر محمدی است
 کسی باشد که کمال و مقصود در درجه اولی باشد از درجات و ولایت و مراد از درجه اولی مرتبه قلب و غیره
 که کمال و مقصود در درجه ثانی باشد از درجات و ولایت که مقام ریاست و شخص ثالث باشد که نهایت عروج
 کمال و ثانی درجه ثالث بود که مقام سرست و شخص رابع بود که نهایت عروج کمال و تا درجه رابع باشد که مقام
 خفیه است و درجه اکبر است تبلی صفات فعال است و درجه ثانی را تحلی صفات ثبوتیه و اتمیه و درجه
 ثالث بشیون اعتبارات و اتمیه است و درجه رابع صفات سلکیه مقام تقلید و تنزیه است و نهایت
 و هر درجه از درجات و ولایت زیر قدم نبی است از انبیا و اولی العزم و درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت
 آدم است علی بنیا و علیه الصلوة و السلام در رابع صفت التلوی است که نشر و صدور فعال است و درجه
 ثانی زیر قدم حضرت ابراهیم است حضرت نوح نیز و یتقام شاکرت و از علی بنیا و علیه الصلوة و السلام
 و یحییان صفت العلم است که هر صفات اتمیه است و درجه ثالث زیر قدم حضرت موسی است علی بنیا و علیه
 الصلوة و السلام و رابع از مقام شیونات شان الکلام است و درجه رابع زیر قدم حضرت عیسی است علی بنیا و علیه
 الصلوة و السلام در رابع صفات سلکیه است نه ثبوتیه که موطن تقلید و تنزیه است و اکثر ملائکه را علم
 و علیه الصلوة و السلام و یحییان شاکرت حضرت عیسی دارند و شان عظیم الشان از یتقام حاصل است
 و درجه خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه الصلوة و السلام و رابع علیه الصلوة و السلام و رابع
 است که جامع صفات و شیونات و تقدسیات و تنزیحات است و هر که فایده این کمالات است و درجه
 صفات شیونات تعبیر از ان نبی بعلم ان العلم است که این شان عظیم الشان جامع است
 است و همین نسبت ملت و علیه الصلوة و السلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبل از علیه الصلوة و السلام

باید دانست که تفاضل اقسام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات است اما صاحب خفی فضل باشد از دیگران
 و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعد است از اصل و طی منازل درجات ظلال کثرت و قلت
 پس و ابود که صاحب با اعتبار قرب باصل فضل باشد از صاحبی که آن قریب انکسره است کیف و
 ولایت یعنی فی الدرجه الاوفا من الاولایه فضل قلیا من لایة الولی والذی فی الدرجه الاخر
 پوشیده نماید که سلوک مطابق ترتیب مذکور که از قلب و در و نذر و از در و سر و بر و خفی و از خفی با
 نیز مخصوص محمدی است که بر ترتیب این پنج گانه عالم امر را تمام ساخته به ترتیب حصول اینها میرساند
 بعد از آن حصول اصول همین ترتیب را مرعی داشته کار را با انجام میرساند و این راه به ترتیب مذکور شاه
 است موصول را و صراط مستقیم است مرتبه جهان احدیت را بحلاف لایات دیگر که در اینجا گویا از
 هر دو نقبی کنده اند تا مبلور رسائیده اند مثلا از مقام قلب نقبی کنده اند و بصفت فعال که حاصل حال
 اوست رسانیده و همچنین از مقام روح کو سیاق نقبی کنده اند و بصفت و انیر رسانیده و علی هذا القیاس
 و شک نیست که افعال و صفات او کما از ذات و متفک نیست اگر انکساک است و ظلال است پس اینها در
 و اعلان افعال صفات را نیز فیصلیه از تجلیات ذات بیرون کشا و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صفات
 اخفی را بعد از تمامی کارانید و است میسر خواهد شد اگر چه تفاوت باعتبار علو و سفلی باقی خواهد ماند و صاحب
 قاضی صاحبی برابری نخواهد جست اما اینجا ملاحظه کنی که این تفاوت در میان اولیا را یکدیگر منقسم
 که صاحبیت قلبی است از صاحبیت اخفی بعد از حصول هر دو مرتبه کمال ما اولیا را نسبت
 بانبیا علیهم صلوات و استیارات این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب شایسته شده
 فضل است از ولایت ولی که از مقام خفی ناشی گشته است اگر چه آن ولی کمالات اخفی را با انجام رسانیده
 باشد و سر این صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تعالی و لقد سبقنا
 کلینا العبادنا المرسلین ثم لم یصوروا و ان جندنا لهم العالون ارسلی بن تفاوت در میان انبیا با یکدیگر
 تصور است و صاحب فضل است از صاحب فعل لیکن این تفاوت در میان انبیا علیهم صلوات و استیارات
 نیز با خردا که کمالات عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط با این علو و سفلی نیست که از آنکه در میان
 فعل و افق و فضل باشد از صاحب این علو کاشا و ان تفاوت نبی و ملک المومنین و نبی و غیره و غیره

اینست
حقیقت و حقیقت خداوند
حقیقت خداوند

حالات نمایند از باطن طبعیت که مناسب طبعیات این نشان و نمویانند برآمده اند و از مقامات نبوة نصیب گاه
پس طریقت و حقیقت که بولایت مرلوبه اند و امان باشند و شریعت را که ناشی از مرتبه نبوة است و ولایت
زین باشد و عروج نبوة را ازین بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم جتیار
کرده اند و ابتداء از عالم امر نموده اولی و مناسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق
است باید نمودند از علی بادیانی چه توان کرد این معمار را بر همه بخشوده اند و دیگران بصورت نظر انداخته عالم
خلق را پس دیده شروع الحقیقه به بندی صورتها را تقاضا نموده اند و دانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است
و سستی فی حقیقت بلندی است و بلندی سستی بلی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است نقطه
اولی که اصل الاصل است این قرب لفظ دیگر را بر نرفته است که مستحق کرامت گناهکارانند و این را
مقتبس از حکماة نبوة است ارباب لایت ازین معرفت تحلیل انصیب انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
شروع سیر عالم امر نموده اند و از حقیقت بشریعت آمده اند غایت مافی الالباب را کلیا و کلیا که در ایشان
موانع سیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات افتاده است و ابتداء و صورت شریعت است و در وسط طریقت
و حقیقت که بولایت خلق دارند و مناسب عالم امرند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوة است
پس مقرر شد که حصول طریقت مقدم است بر حصول حقیقت شریعت و پس این است اولیا و کمال است
انبیا و در سل حقیقت شد و نهایت هر دو نشان شریعتی فلا میهنه نقول من قال ایست الاولیا و نهایت
الانبیا و از بابیه اولیا و نهایت انبیا شریعتی همسته از یکی بچاره چون از حقیقت کا اگر سیری
لاجرم باین شکل حکم نمود این معارف هر چند گفته گفته است بل کثری برعکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک
است اما منصفی که جانب بر گزیند انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات ملاحظه نماید و عظمت شریعتی بر وی مستحق
بود و محتمل که قبل این سیر را بمضمر فرماید و این قبول را وسیله زیادتى ایمان خود نماید و فرزند بنو کانبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات دعوت و مقصود بر عالم خلق ساخته اند و نبی الاسلام علی حسن چون قابل مشاهده
بعالم خلق بیشتر بود و بعد از او نیز دعوت فرمودند و از او را و قلب سخن فرمودند و از او را کلام در حق
ساختند و از مقاصد شمرند بلجه نعمات بهشت و کلام دوزخ و دولت و دیدار و بیدار و حرمان و فراق
بعالم خلق است عالم امر را بان تعلق نیست دیگر علی که فرض و حجب نیست اقبال آن بقلب تعلق دارد و کلام

اینست
و معنی تعلق با عالم خلق
و انبیا و اولیا و انبیا

خلق است و آنچه نصیب عالم است از اعمال عالم است پس قریب که شمره او از این جماعت است با اندازه اعمال
 خلق بود پس چنانچه قریب که شمره او از فضل است نصیب عالم خلق باشد و قریب که شمره او از نوافل است
 نصیب عالم امر و شک نیست که نفل را با اندازه فرض هیچ اعتدالی نیست کاشکه حکم قطره داشت نسبت
 دریای محیط بلکه نفل را با اندازه سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره
 و دریاست پس تفاوت در میان دو قرآن بسیار قیاس با یکدیگر و در مرتبه عالم خلق را بنام عالم امر ازین تفاهت
 باید داشت اکثر خلایق چون از جنی نصیب اند و از فضل را خوار ساخته و ترجیح نازل میگوشند ضمیمه
 خام فکر و فکر از اقسام محام و دهنه و رتبان و از فضل و سنن مساوات میانند و از رعایت و ریاضات
 اختیار نموده ترک جمیع میکنند نه دانند که او را بکفر مضحک است از هزاران بعین ایشان متکبر
 آری و فکر و فکر با رعایت او آب شرعیه بهتر و هم تر است و علمای ربه سرانجام نیز در ترجیح نوافل سرور دارند
 و از فضل و غرائب ابر میازند و شکرانمان از عاشره ارا که از حضرت پیغمبر علیه علی آله الصلوات و تسلیما بصحت
 نبوی است بجماعت و جمعیت تمام میگذازند و حال آنکه میدانند که روایات نفی بکجا است جماعت دانند
 ناطق است و مدعا و از فضل کسل می در زنگ است که فرض را در وقت استحباب نمایند بکار اصل وقت هم
 تجاوز میکنند و جماعت نیز خبیثه نقد ندارند بیک کس یا بدو کس و جماعت قناعت دارند بکار است
 که تنهایی کفایت کنند هرگاه مقتدا یا ان سلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از سوی این عمل ضعیف
 و اسلام پدید است و از ظلمت این کردار و جوار و بدعت بود یا صلواتی پیش تو که نعمت دل ترسیده بود کرد
 از رده شود و در محض بسیار است و الاضیاء و نوافل ترجیح از ظلال می بخشند و ادای و از فضل و اصل
 کشتن غلیظ میگردانند و نفل را برای تجلیل از فضل و اگر چه شود آن نیز مدد معاون و قریب اصل است و از
 لمحات فرض پس چرا او از فضل مناسب عالم خلق بود و اصل متوجه است و او را از نفل مناسب عالم
 کرد و این اخلال است و از فضل هر چه خیر قریب اصل می بخشند و افضل که کل اینها صلوات است اصلاوة
 معراج المؤمن شنیده باشی و او قریب یکون العبد من ربه صلوات و وقت خام که حضرت پیغمبر اود
 علیه علی آله الصلوات و تسلیما که تفسیر از ان بلی هم المدة وقت نموده و زود فقیه و زود نماز است که
 کفر سیار است و نماز است که نمی از رفتار و نکات غیر از نماز است که پیغمبر علیه الصلوات و تسلیما است و خدا

نسبت در میان عالم
 و عالم خلق

مدان محو یا بجای سیر یا در حقیقت بدان نماز است که ستون این است و نماز است که فارق اسلام و کفر نشود
 اصل سخن رویم و از نزول عالم خلق بر عالم امر گویم که عالم امر اینجا خط خود را اگر گرفته است و مشاهد میاید
 حاصل کرده و در اینست مشاهده عالم خلق افتد و روتیر با کثافت و رامیر آید و البتة متعلق مشاهده علم است
 از ظلال جو بر سر می و آخرت واجب بوجود پس هر قدر که فرق در میان مشاهده و روتیر است و در
 طلیت را با تقدیر فرق عالم امر و عالم خلق بدان نیز بدان که مشاهده مقرر و ولایت است و روتیر مقرر
 که نسبت انبیا علیهم الصلوات و تسلیات نامه میان عالمی نیز میسر خواهد شد از اینجا تفاوت در میان ولایت
 و نبوت نیز در باب تعلیم هر عارفی را که عالم امر مناسب بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر
 خواهد بود و هر که عالم خلق بیشتر مناسب است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از اینجا است که حضرت
 عیسی علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم و نبوت زیاده تر
 علی نبیا و علیه الصلوة و السلام چه چنانکه مرد حضرت عیسی غالب است لهذا الحق بر وحایان گشت و با
 خلق در حضرت موسی غالب نبیا و علیه الصلوة و السلام لهذا مبتدا در گفتگو و طلیت بر بعضی مقرر
 نیست بیان سبب تفاوت اقدام انبیا و کمالات نبوة که در ما تقدم مقرر شده بیان این مقرر بود و مقرر
 الطائف و سفلی آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است و الله سبحانه و العالی المصلوات ای فرزند چون
 علوم نبوت که تالیف و حکام است متعلق بقالب بیشتر است و انبیا علیهم الصلوات و تسلیات نیز مناسب است لایم
 متعلق بیشتر بوده از اینجا گمان برده اند که نبوت عبادت از نزول مع عوت خلق است لهذا از عروج مقامات
 فرک بولایت متعلق دارند و البته اند که نهایت عروج و نهایت قرب عیون است که یک سابق حاصل
 شده بود و ظلی از ظلال این قرب بوده که نبوت بعد تصور میگردد و عروجیکه اول میر شده بود و عیون
 این عروج بوده که در ظاهر نزول نبیا یعنی نبی که مرکز دایره بعد نقطه است نسبت محیط دایره و حال آنکه
 فی حقیقت هیچ نقطه اقرب محیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه محال است و این نسبت
 نقطه دیگر را میسر شده است عوام صورت بین این قرب تواند دریافت حکم بعدیت آن نقطه میانند حکم
 افریت آن نقطه را جمل که تصور میکنند و حکم این حکم را تجلیل و تحقیق نمایند و الله مستعان علی تصفیر
 باید دانست که مصلحت بعد از حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام عروج مقرر

اینها در بیان
 وجهی از اینهاست

بر تخت صدر اقصا میاید و بجایگزین سلطنت پیدا میکند و متیابر ممالک قریب و باین تخت صدر
 فوق جمیع مقامات عروجه مرتبه ولایت کبری است بر آئیده این تخت را نظر باین بطون نفوذ میکند و
 غیب الخیب اسرار دنیا بدیده یکسکه با فیه امکنه صعود و فرایض اوقا بالبعد الباء و نفوذ عوام و ابدال و تکلیف از
 مطمین عقل نیز از مقام خود برآمده باو ملحق خواهد شد و عقل سعاد نام خواهد یافت و هر دو با اتفاق یکجا
 متوجه کار خود خواهند بود ای فرزندان مطمین را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرگشته نه یکمیت
 خود متوجه مطلوب است و به تمامی گرفتار مقصودش جز برضای پروردگار نیست جلسله طایفه و طلبه خج
 طاعت و عبادات او توکل سبحان الله اماره که اول بدترین خلایق بوده و بعد از انبیان و رسول
 رضا و حضرت سلطان مرسل الطائف عالم مرگشته است و اسل قرآن خود شده است و منجرب صادق فرموده
 علیه علی و ابی طالب و السلام خیار کم فی الجاهلیه خیار کم فی الاسلام او انتم العبدین اگر دست خلافی
 و سرگشته است نشان این طایفه مختلفه عناصر ربوبه است که از برای فالانجی اگر قوت غصیه است از جانا
 است اگر شهوت است هم از انجا و اگر حرص شمره است هم از انجا خاسته است اگر خست و داری است
 هم از انجا یعنی منی سائر حیوانات که نفس ماره ندانند این و صاف و اعلی اینها بوجده اتم و کمال عالم
 است پس این اندو که مراد از انجا و الکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه علی و ابی طالب و السلام و انتم العبدین
 الی الامجاد و الکبر جهاد با فالانجی و جهاد بالنفس که فیما که نفس با الهیاد انجا سیده است و انی و
 گشته پس صورت خلاف سرگشته از وی متصویر نباشد و صورت خلاف سرگشته از اجزای فالانجی
 از ارادت ترک ولست و ارتحایب مورد حقه و ترک غرمت نهاده از تکلیف یا محرمه و ترک انفس
 و واجبات کمال و حق و غصیه اگر گشته است ای فرزندان هر چند کلمات عنان بر لبه فوق کلمات غصیه
 است چنانکه گذشت اما مطمین بوجه طایفه مناسب بمقام ولایت دارد و ملحق با عالم مرگشته است و
 سکر است و مقام متعزق لاجرم مجال مخالفت درو نمانده و عناصر را چرخه مناسب بمقام نباشد
 است معذوران غالب است ناجای صورت مخالفت را در ایشان باقی نمانده اند از برای تحصیل بعضی
 منافع و فوائد که بان مربوط است فافهم باید دانست که منصبیست ختم بر خاتم الرسل شده است علیه
 السلام و استیلا اماره کلمات نشان منصب بطریق تجتبت متابعان و انفسی کمال است این کلمات

مراد از انجا و الکبر
 جهاد با فالانجی
 و جهاد بالنفس

و مقرر کرد که در بعضی مقدمات از برای همیشه و تقریباً بنام علوم و کتب
 برای درک خاص آن نیست بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی این مقبر را بیان طریق متناظر ساخته
 است از برای تاحایت و بنیادش نسبت نقشبندی است که متضمن از راجع حایت و برای است عزیز
 بنیاد و عمارت بنا ساخته و کوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد می بود و معالمتا با بنیاد می افزود و تخم از بخارا و
 آورده و در زمین هند که مایا شمس از خاک شراب بطاعت کشند و با فضل ساهبا از اسیران کشند و در
 جهان مژد ساختند چون آن لشت و کار کمال سید این علوم و معارف ثمرات تجسید محمد مدد الهی
 و کائنات الهی لولا ان هانا الله لقد جارت رسل بنا بحق باید دست که سلوک بطریق عالی مدبر
 برابطه محبت بشیخ مقتدا که بسیر مرکب و باین راه رفته باشد و بقوت انجذاب این کمالات منصفه گشته نظر او
 شافی امراض قلبیه است و توجا و رافعه عقل مغنیه صاحب این کمالات امام وقت است و ضایفه و کمال
 و بلا بطلال مقامات او خرسندند و او تا در دنیا ازجا کمالات او بقطره فائز نور هدایت و ارشاد او در
 نور آفتاب پیوسته او بر هر کس فضل است تکلیف که بخوابد هر چند که خواستش او در اختیار او نباشد چه است
 که طلبش از امری نماید و آن خواستش در وی پیدا نشود و لازم نیست جماعه که بنواهند و شند و فیه
 او رشد پیدا کنند این یعنی را بداند که بسیار است که مهل هدایت در شند و در نیز کمایشی را ندیده و کمال
 شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را هدایت نمایند چه علم را نمایند و صرف تفصیل سیقات بعد از این
 آری شیخی که مدار بنا بر خصوصیت طریقی از طرق وصول منوط بود و شریف است البته صاحب علم است
 و از تفصیل سیراگاه دیگر ازرا علم او کفایت نموده توسط او بر تبه کمال تحمیل میرسانند و بنفاد و تقاضا
 میازند چه فایده کند و صلوات عام را افاده و متفاده ما انکاسی و نه باغی است مریدان بطریقت
 که بشیخ مقتدا در ساعت فضاحت بزرگ او منصفه میگردد و بطریق انکاسان را از امور مشغول و در
 علم چه در کار بود و در افاده و دم در متفاده و خرنیزه که تالیس غور شید ساعت فضاحت بخت میگردد و
 و بر در ایام می پرز چه در کار است که در علم بچنگ خود بود و با افتاب اندک آنرا بخت میازداری علم را
 سلوک و تسلیک امتیاز در کار است که بسلاسل بگریز بود و است و در طریق ما که طریقه صحاب کلام است
 علیه السلام رضوان علم سلوک و تسلیک بچند کار نیست هر چند شیخ مقتدا که هم چو بیانی آن طریقه است بحال علم

معرفت تحقیق است پس بناچار در طریق عالمی و حق وصول حیار و سلوک و صبیان بی تیغ و خون که هر
 مساک باشد که رابط محبت با توج صاحب ملت به تنها مقاصد برسد و فلک فضل المدیونیه من بشا الله
 ذو فضل العظیم اما بدانند که منتی هر چند صاحب علم نبود اما از ظهور خارق چاره نباشد گاه باشد او در ان
 ظهور افتاد بود و بلکه باست علم ظهور ان نیز نباشد مردم از وی خوارق عینند و اما از ان اطلاع نه
 آنچه گفته شد که منتی صاحب علم نبود و مراد از عدم علم علم تفصیل احوال است نه عدم علم بطلاقیات که
 احوال خود هیچ نفی که امر الاشارة الیه بر این نور هدایت او در مدین و بی و سط و بوساطت ان
 ساریست که طریقه مخصوصه و ابعوث غیرات و تبدیلات موش ساخته و باحق مختصات و مبدعات
 خراب گردانیده ان السور لا غیر الی یوم حتی غیر و اما بالفهم عجیب که جماع این تبدیلات را تکمیل
 انظر لقیه گمان برزد و ان بحا قات را تمیلات ان نسبت لغیر مینا مینماید اندک که تمیلات ان کل
 بهر چه سرنجانی است و باحق و اختراع فراخ و بر سر بر که نه هزار نکته بار یکتر و مواجی است
 نه هر که سر تر باشد قلندری و اندر نوشته است سینه را علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیه طلمات عجبها
 مستور ساخته اند و رونق مات مصطفوی را علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیه کدورت امور محدثه
 ضائع گردانیده عجب آنکه چنانچه آن محدثات را امور تحسنة میدانند و ان عجبها را احسان انکارند
 و تکمیل این تقویمات از ان حنات میجویند و در اقیان ان امور ترغیبات مینمایند و امر اندر سبها نه
 مگر نمیدانند که دین ایشان این محدثات کامل شده بود و نیست تمام گشته و رفعا حضرت حق سبحانه و تعالی
 بحصول پرست که اقال الله الیوم کلمت کلم و یکو و تمیمت علیکم نعمتی و رفیت لکم الاسلام دنیا الی الکل
 و این ازین محدثات جستن فی حقیقت انکار و دن است بهشتی که این کریم بیت اندکی پیش تو که غم
 دل ترسیم که دل زنده شوی و نه سخن بسیار است و تمام وجه بدین انهار یکم دین فرموده اند و غم
 مالین پیش کلام اجتهاد و از امور محدثه نباشد بلکه از اصول این بوندان الاصل الی البره و انقیاس است و غم
 معرفتی و در ساله بدار و عاده و باب فاده و مقادیر که قطب نشا و تعلق دارد نوشته است و ان
 باقیام دشت و سودمند بوده این معرفت را و این که تو نیز نوشته از اینجا اعتبار نمایند قطب نشا
 که جاسر کمالات فری نیز باشد بسیار غریز الوجود است و بعد از قروان بسیار از نه پیش از انقسم که بر حق

سے آید و عالم ظلمات از نور ظهور و نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرض تا
 مرکز فرش هر کسی که رشد و هدایت و ایمان معرفت حاصل میشود از راه اوئی بدو راه مستفاد میگردد و تیر محیط
 او هیچکس را بند نیست و نیز سزاوار و در زنگ یا محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن را یکو یا پنجم است و ملا
 حرکت ندارد و شخصه که متوجه آن بزرگ است و با و خلاص درو یا انکاد آن بزرگ متوجه حال طالبی شده و وقت
 توجه کو میاروزنی در دل طالب کشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و خلاص از آن دریا سیل میگردد و چون
 شخصه که متوجه ذکر الهی است جلش از بان عزیز صلا متوجه نیست نه از انکار بلکه و انمی شناسد و حق
 افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از سوت تا نید است اما شخصه که انکار بزرگ است و یا از
 بزرگ از و در بار است هر چند ذکر الهی تک و تقدس نشو است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است
 همان انکار و از رسد فیض و یگ و دبی آنکه ان عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید
 حقیقت هدایت از وی منقوض است صورت رشد است صورت بیغنی قلیل النفع است و جاعه که خلاص
 ان عزیز و از بند چندان توجه مذکور و ذکر الهی تک جلش از حالی باشد نیز ایشانرا بواسطه مجرب و محبت نور رشد و هدایت
 میسر و لیکن در معرفت آخر المکتوب ^۱ بس کنیم این زیر کار این ابل است با گن و ذکر دم اگر
 درده کس است به محمد سدر البین الرحمن الرحیم اولاً و آخر الصلوات و سلام علی رسول محمد و آل او و سر و
 مکتوب صد شخصت و حکیم بیاد است مابین نمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات
 مخصوصه آن و ضمن معارف بلند و حقایق ارجمند بعد محمد و صلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی غریبی شده
 سبحانه باد که نماز کن و دوم است از ارکان پنجگانه سلام و جامع عبادت است خبر و بی است که از جامعیت
 حکم کل میدارده است و فوق جمیع مقربات اعمال آمده دولت رویت که سر و عالمیان را علیه و علی الصلوة
 و التیمات شب عبادت و شب میسر بود و بعد از نزول در دنیا مناسبت نشانه اند و دولت ایشانرا
 میسر و شد بعد از فرمود علیه السلام الصلوة و سلام الصلوة معراج الهی من و نیز فرمود علیه السلام الصلوة و سلام
 اقرابا چون العبد من لرب الصلوة و کمال تعان او را علیه و علیه الصلوات و التحیات از آن دولت و درین
 در نماز خط وافر است و نصیب کل اگر چه روی نیست که این نشانه آنرا بر تابتا بد اگر نماز کو پنج فرمود و نقاب
 از چهره مقصود کمیک شود و طالع رب مطلوب که دلالت نموده نماز است که لذت بخش همگسار است نماز است

اگر است و در میان است از حی یا طلال مرزیت ازین با جوافره یعنی فی الصلوات اشاره ایست باین
 اذواق و توحید و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان و تمویات و تکلیفات و تجلیات و تنکیده
 تنکیده و ظهور است متلوده و غیر متلوده هر چه از اینجا در بیرون نماز می شود و بی آنکه هیچ از حقیقت نماز و در
 آن ظلال و اشال است بلکه ناشی از دهم و خیال مسئله که از حقیقت نماز آگاه است در وقت ادا و صلوة
 گویند از نشاء و نیمی می آید و در نشاء را خردی می در آید لاجرم در وقت دولتی که مخصوص آن خیر است
 یعنی از آن و سایر که در خط از اصل به شایسته طبیعت بدست آرد و نشاء و نیمی مقصود که آن طایفه است
 معالیه که بیرون ظلال است مخصوص آن خیره است پس از خارج چار و خود و آن نماز است در حق و زمان و
 مخصوص باین است است که جمیع پیغمبر خود علیه و علی الهی و صلوات و تسلیات که در شب معراج از دنیا با خیر
 رفت و بپشت و آمده بدولت آمده شرف شده باین کمال شرف گشتند و باین مقام مستعد شدند اللهم
 اجره عتقا ما هو له و اجره عتقا افضل از خیرت نبیا من امت و اجره الانبیا و کلهم جزء از انهم و دعا له خلق الله سبحان
 و در تمام له تقاریر و تکریم و ازین طائفه که حقیقت نماز آگاه و ساقطند و کمالات مخصوصه آن طایفه
 معالجات اراض خود را از امور دیگر جدا و حصول احوالات خود را با شیاء دیگر مربوط ساختند بلکه اگر در
 نماز و در آن کار و دانسته نباشی از آنچه غیر ظاهر است در صوم از صلوة افضل نگاشته صاحب حیات
 مکیه میگردد که در صوم که ترک کل شرب است نصف صبریت متحقق شد است و در نماز غیر صبریت آمدن عابد
 و صبر و دانستن و صبر بکارتی یعنی علی سکه التوحید الوجود الذی هو من احوال السکراتی عدم آگاهی حقیقت
 نماز است که جمیع غیر ازین طائفه تشکیل مضطرب خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجبه تند و مطلوب و غیره
 بر دو گونه مطالعه نمودند لاجرم نقص و قاصد و دیدن خود گرفتند با آنچه شنیده باشند با حلال الله بحرام شفا
 به الغریبی تبیین بکلیش و حبش میسر و لیسم اگر نشاء از حقیقت کمالات صلوات بر ایشان متکشف
 هرگز در سماع و نغمه تردیدی و با وجود و تواجبه نکردند و چنانچه نپذیرند حقیقت ره خفا زنده می برادر
 هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همانقدر فرق در میان کمالات که در نشاء آن نماز است و کمالات که
 نشان آن نغمه است بدان احوال تکفیه الاشارة این کمالات که باین ترس سال بوجود آمده است و خیر
 است که بگویند این برآمد مگر از اینجا فرموده علیه و علی الهی و صلوات و تسلیات اولم فراموشیم فرموده

اولم خیرالم و علمم چه نسبت آخر را به اول بیشتر دیده که محل نزد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه
 وعلو الهیة و السلام که بهترین این است اول دست یا آخر و در بیان آن گفته است ای در متاخران
 این است اگر چه نسبت علم است بل قل و در متوسطان هر چند نسبت بآن علمیت لیکن کمتر
 است بل اکثر و کمال و چه گفته می باشد باطنیت آن نسبت متاخران را بدرجات علما رسانیده و باطنان
 مناسب داده و بیشتر ساخته قال علیه وعلو الهیة و السلام باینکه با غریبا و بیو و کما بدار فطولی
 لغربا و مشروجه اخوت این است از بدایت الف ثانی است از احوال آن سرور علیه وعلو الهیة و السلام
 زیرا که معنی الف را خلاصه است عظیم و تغیر امور و تاثیر است قوی در تبدیل دنیا و چون درین است
 و تبدیل نموده ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و تقصیر و متاخران بنمونه گذشته است و تا
 شریعت و تجدید است و الف ثانی فرموده گویان بدان یعنی حضرت عیسی علیه وعلو الهیة و السلام
 و حضرت محمد است علیه وعلو الهیة و السلام فیض و رحمت از بار و دوا مید و بچنان هم بکنند آنچه بسیار
 و ای برادر این سخن را هر وزیر اکثر خلائق کران است و از افهام اینها دور و دورا اگر بر بر انصاف بیاید و
 معارف یکدیگر را موقوف کند و صحبت و ستود احوال را بمطابقه علوم شرح و عدم مطالبه آن ملاحظه نماید و نظم
 و توقیر شریعت نبوت را بنمیزد که در کدام یک بیشتر است شاید از بهادر و بایده باشد که فیه در کتب
 و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگر چه ولایت
 آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت نسبت بکمالات نبوة هیچ مقدار نیست که شک حکم قطره
 و شتی نسبت بدریا محیط و امثالین بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبه که بنام فرزندی ریاست
 طریق نوشته است اینجا ملاحظه نماید مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است بجهان و ترغیب طالبان این
 طریقت بمقتضی خود و دیگران معرفت خدا جل و علا را کس حرام است که خود را از کاف و فرنگ بترساند
 فکف از کار دین ابیات ولی چون شده و ابروشت از خاک و سوز که بگذرد سوز افلاک و من آن
 خاک که از تو ببارد کند از لطف بر من قطره ببارد اگر بر وید از تن صد زبانه و چه سوسن شکر لطفش که
 تو نام بعد از مطالبه این مکتوبه بگو شوقی بعلوم حاصل بعضی از کمالات مخصوصان شما پیدا شود
 و می آرام سازد و بعد از استخاره متوجه این حد و فکر و نظر علی عمر معلوم نماید و بعد از آنجا که

السبیل الرشاد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم تالیه المصطفیٰ علیه و آله صلوة و سلام متبادر و کلمات
 مکتوبه و صد شخصیت و دویم بولانا محبت صد دریافت در بیان آنکه ارتباط ماضی است
 و نسبت المکاشی و قرب بعد تفاوت ندارد و اینها سبب آنکه احمد و سلام علی عباد اله الذین اصطفی
 صحیفه شریفه که از روی التفات مرقوم فرموده بودند و بوصول آن متوجه گردید چون منی از فرط محبت و کمال
 خصما ملج و از رویا و فرحت بختید سخن از وفای عهد سابق اندر لایحه یافته بود و خود ما بهر وضعی باشند از
 اوضاع شرمیه محل مضایقه نیست بشرط آنکه رشته این محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند
 و نایره این شتیاق سرزد گردد و بلکه ساعت فاعله و التماس بفرانجه ارتباط ماضی است و نسبت
 المکاشی و البصاغ و قرب بعد تفاوت ندارد و دیگر در سرعت و بطور علم بعضی از خصوصیات طریق عدم
 علم بان تحقیق انحصار از خانه مکتوبی که بنام فرزندی رشدی در بیان طریق نوشته است طلب نمایند
 نقل آن مکتوب را یا آن سیادت پناه انوی میر محمد نعمان آورده اند از اینجا طلبند زیاده چهل طایفه بیدار
 مکتوبه و صد شخصیت و میوم بجا بشارت گاه میان تاج الدین صد دریافت در بیان محبت
 که تعلق کعبه ربانی دارد و در بیان فضائل صلوته و اینها سبب آنکه احمد و سلام علی عباد اله الذین
 خبر قدوم مرت از مبحان شتاق را فرحت و اوان ساندند سبحان الحمد و المنة علی ذلک انصافیه
 السی فلک مباح نام تا بن و کلام خوشتر که در ظم خورشید جهان شایق از جانب مشرق با ماه جهان گردن
 شام چون قدم نخبه فرموده اند و در تشریف آنکه که شتاقان یار انتظارند و از روی استماع خیار
 بیت الدار اندر زو فقیر خیا نچه صورت کعبه ربانی سجد و الهیاست مرصو خلاص را چه بشر وجه ملک حقیقت
 آن میر سجد و الهیاست مرحقان آن حضور لاجرم تحقیقت فوق جمیع حقایق آمده است و کمالات متعلقه
 آن فوق کمالات متعلقه سایر حقایق گشته که میان این حقیقت برزخ است در میان حقایق کونی
 حقایق آله جل سلطان مراد از حقایق آله سر و قات عظمت و کبرای و شسته که بچرخ و کفر بدایان
 قدس آن رسید و هیچ ظلمتیه بان راه نیافته نهایت عروجات و نموی و ظهورات آن نامتناهی حقایق
 کونی است بعضی حقایق آله جل سلطان مخصوص آن خاسته الا در نماز و عراج مومن است و در آن حال
 که کونیا از دنیا با خبرت رفتن است خطی از بچه در آخرت میر خواهد شد میسر نگردد و انکارم که عده در

این دولت در نماز توجیه مصلحت است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقایق الهیه است تعالیٰ تقدست بس کعبه
 اعجوبه است در دنیا بصورت از دنیا است و فی تحقیق از آخرت است انما خیر سلطان نیز این نسبت پیدا کرد
 است و بصورت و تحقیق جامه دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتی که در او در نماز میسر شود
 فوق جمیع حالات است که در بریدن نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دانه ظن برآمده اند هر چند بطریق
 و این حالت نصی از اصل در هر قدر فرق که در میان خلل و جهل است همانقدر فرق در میان آن حالات
 و این حالت باید داشت و مشاهده میکرد و کمالی که لغایت الدجیمه در وقت موت روحا در
 فوق حالت نماز خواهد بود چه موت استقامت احوال آخرت است و هر چه آخرت نزدیک است تم
 و اکمل است طینچه ظهور صورت است و بنابر ظهور حقیقت نشان باینها همچنین حالتی که بکرم آیه جسد
 در بزرگ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت
 کبری را که در دنیا است یا بزرگ صغری که شش بر آنجا تمام و کمال است و شبهه و جنات اینیم نسبت به ظهور
 بزرگ کبری بقیت و ملکیت دارد و فوق جمیع انبیا ان موطن است که مخبر صادق علیه علی که بصورت
 و استیارات از ان خبر داده فرموده ان الدجیمه لیس فیما عور ولا قسور تجلی فیما ربنا صاحبکایا یاز
 جمیع ظهورات دنیا و دنیا فیها اند و بالا تر جمیع انحاء آن جنبه بلکه دنیا اصلا از موطن ظهور است ظهورات ظلال
 و نمودار مثال که مخصوص نبیا است نزد فقیر محدود از امور دنیوی اند و فی تحقیق داخل دایره امکان
 ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات تکلیف
 عمایق و لون علو اکبر افعی دنیا را تمام ملاحظه نمایند خالصه محض میاید و آنچه از مطلق انجا بشام و میر
 نمایه باقی باب رعد است و آخرت را مطلقا اینجا جستن خود را بر ایشان کردند یا غیر مطلقا
 مطلقا نیستن چنانچه اکثری بان گرفتار اند و خواب خیال را در گرفتارند و در موطن که خبری از
 دارد و بخواهد مطلقا رود و در خط انظار مکتوبی صد شخصیت و چهارم میر سید باقر صاحب
 صد دریافت در بیان نیکو سال خود را بحیرت و جهالت باید برد و تمام احوال کشف نماید که در نفس
 که بعضی از مشایخ نوحه انهار نموده بودند ذکر یافته و تعمیر آن فرموده که بعد و سلام علم عباد الله
 صحیفه شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان ساینده متوجه کار خود

و بعد از سم ذات و تقدس که ملاحظه ما و صفات افعال ایند تا ما عالمه جهالت بخشد و کار بحیرت ایجاد بر ما نظر
 ما و صفات بسیار است که باعث ظهور احوال گردد و دو سه وجود و موجد آید شنیده باشند که احوال خطا
 و احوال مولود بسیار است و شباهه باطن حق در آن موطن بیشتر نشیند که درین ایام یکے از مشایخ
 فواجی باین فقیر بنیام فرستاد و طلبار احوال خود نمود که فنا و محویت بجای رسید است که هر چه نظر میکنم هیچ
 نمی یابم همان فرین را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش کرسی را نیز نمی یابم و خود را که ملاحظه میکنم هیچ
 نمی یابم و پیش کسی میروم و از نیز نمی یابم و خدا که خود را جل و علا به غایت نهایت او را کس نمیافته است
 مشایخ همین امکان انسته اند اگر تو نیز همین امکان پیدا کنی طلب حق جل و علا را که پیش تو یابم و اگر
 امر دیگر را که امکان میدانی نیز پس فقیر در جواب و نوشت که این احوال از غویات قلب است و قلب بنا بر
 این راه و صاحب این احوال بجز از تمام قلبی که در دست سر حصد دیگر از قلب باطلی باید کرد و بعد از آن
 بزرگتر و دیم که عبارت از روح است و روح باید نمود لایع ما شایسته که بعد از دست ازین ماجرا یکے از
 یاران فقیر کفر لایع اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود معلوم شد که احوال
 موافق حال آن شیخ متفسر است بلکه این در مقام از تقدی بیشتر دارد و چون نیک بحال و ملاحظه نموده آمد
 ظاهر شد که آن فنا و محویت او را و غنیمت است که محیطم درده از ذر است و شهنواز غیر از هوا و دیگر
 و بهر آنکه خدا بے نهایت دانسته است که بعد از حجاب عرفی که علو کبریا مرتبه دیگر او را بطبیعه نقیض احوال
 او نمود و یقین شد که گرفتاری و غیر غرض مبادی دیگر نموده است و از نیز بر بینی مطعم ساخت و چون
 او و جهان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل و غیر از هوا و دیگر نیست و از آن احوال متغیر گشته و قدم
 بیشتر گذشت بدانند که قلبی زخم است در میان عالم خلق که عالم عناصر را بر است و در میان عالم ارجح
 و در میان عالم و ادب که یکا که نصف قلب عالم خلق است و نصف دیگر از عالم ارواح و نصف
 عالم خلق آنرا که نصف سازیم محاطه بنصره و خواهد فنا و پس بجز قلب عبارت از مقام هوا باشد که قلب
 متغیر نیست پس آنچه از ظاهر شد موافق جواب ال است در بیان کشف حقیقت اوست محمد رسول الله
 و انا اله و انا الهی و لولا ان انا الله لقد جارت رحل بنا باحق زیاده برین گنجایش وقت نبود
 و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی التزم متابعه المصطفی علیه و سلم که اصول و فضیله و حسنات و کمالات

مکتوب صد شخصت و پنجم شیخ عبدالهادی بدلاوانی صدور یافت در بیان آنکه در اختیار عتبات
 که حقوق مسلمانان نمایند نشود بایان حقوق و مانیانست که بجهت اهدا و صلوة و تبیة الاعوات میباید که مکتوب
 مرغوبی می رسد می سید و رحمت و اوان سائید سید سجاده محمد و المنة که تا مدتی بام هفتاقت تا خبر می رسد
 و اخلاص مروت و خصا صحره مع ذلک اگر میرسد سید سبب بوده بخیر فیاضه المنة سجاده از روی عتبات
 نموده بودند بلی الزلت مبنی بصدیقین مبارک باشد غزلت اختیار کنند و از واکر میزند لیکن مرعفات
 مسلمانان و دست نهند نال علیه و علی الالصلوات و السلام علی اهل بیت السلام و عیاده المنة
 و ابائهم الحجاز و اجابة الدعوت و تثبیت العاطش با و اجابت دعوت شرائط است فی الاحیاء و مینیم
 الاجابة انکان اطعام طعام شبیه او و التامل علی سقفا و جالط او سماء شی من المنة و المانی و قضا
 بنوع من الله و اللب کل ذلک مما ینفع الاجابت و یوجب تحریما و کراهتها و کذلک ان کان له امری فاما
 او منتهای او فاسقا و شریرا و کفرا طالبا للمالبات و الفخر فی شریعة الاسلام و لا یحبب له طعام من ریا
 و کفره لایحیط لاشیء ان یقع علی المایرة اذا کان نایب العیة غار او قوم الخبائون ازین بدول محمد کذا
 سلطان منین اگر این موانع همه بفقو دشوند از اجابت دعوت جاره نبود هر چند درین مانه نقدان
 مولود و شواست و نیز بدانند که غزلت از غیار باید که زیاده که صحبت با هم از ان منت مکرده
 طریق علیه است حضرت خواجگفتند فرموده اند قدس سره که طریق با صحبت است که خلوت شهرت
 است و در شهرت است و از صحبت صحبت طوفان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که گفت و یکدیگر
 شمره صحبت و شمه اند که به موانعت میرفتند و عیاده مریض سنت است اگر ان مریض از شخصه
 شمه بود و بیمار دارا نماید و الا عیاده ان مریض و صحبت چنانچه در حاشیه شکاه گفته است و بخانه
 جازه حاضر شده لا اقل چند قدم در متابعت جازه باید رفت تا حقیت اماره باشد و حضور
 و جماعتی بجا نه و نماز حیدین از ضروریات اسلام است که از ان حایه نبود باقی اوقات و بقیل
 بگذرانند اما اول تصحیح نیست کند و غزلت به لوث هیچ فرضی از اعراض عاجله موت نشانند و هیچ شخصه
 غیر از صحبت باطن بیکر الیه جاسطانه و اعراضی از اشتغال باطن ملامی هیچ در و تصحیح نیست بیکر
 احتیاط نمایند با و فرضی انست و فرضی آن مختصی باشد و حدین تصحیح التواضع بسیار نمایند و غیره

فان
 در عتبات
 حقوق
 مکتوب

فان
 در عتبات
 حقوق
 مکتوب

پیش از رسیدن آنکه تحقیق نیست میر شود و هفت آتخاره ادا نموده به نیت دست غلخت گزینیدارید است
 که ثمرات غلبه بران مرتب شود باقی احوال اموقوف بر طاقات دشته و شلام مکتوب و مشخص
 و ششم بجزرت نیز ادا می آید یعنی خواجه جلاله و خواجه جلاله صدور یافت در بیان بعضی عقاید کلامیه
 بروفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم که حضرت ایشان از روی الهام و هفت حال شسته
 نه از روی تقلید و تعین و ادا اهل حال حضرت پنجم بر علیه و علی الاصلوات و تسلیات خوابیده بود
 که میفرمایند تو از جهت دامن علم کلامی و این اقدار را بجزرت خواجه خود گذرانیده بودند از آنرو حضرت ایشان
 در هر سلسله رسائل کلامیه را خلاصه است و حکم جدا الیکین را اکثر مسائل موافقت بمناسبت مازیدید و از
 با بیان در فلسفه و ذم بخوبی ایشان در و طاحده و زنا و قد که مراد و صوفیه را با فیه فیضالک استند
 در بیان بعضی از حکام فقهیه که بصلوات متعلق اند و در بیان کلمات طریقه نقشبندیه و التزام ایشان برب
 سنیّت را در بیان منهم تمام غنا و منعم از حضور مجلس قاصان ما یا سبک لکشت بود بعد از اصلوات و تسبیح
 الدعوات بجناب مخدوم ادا می کرام میاید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانها و لایز گواشتماست
 و به طریق سبق الف و ب از ایشان گرفته است و بهیچ حرفی ن راه از ایشان موخته و دولت اندراج
 النبیات البدایه تبرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر و وطن البصده خدمت ایشان یافته
 توجّه شریف ایشان در و نیم ماه این ناقابل را بجنبست نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این کابر را
 عطا فرموده و درین مدت قلیله پنجه از تجلیات و ظهورات و الوار و الوان و کی رنگینا و بی کیفیها که الطفیل
 ایشان و داده چه شرح و در چه بیان تفصیل آن تا بدین توجّه شریفان کم دقیقه مانده باشد و محارفات
 در اتحاد و قرب با حاطه و سران که برین فقیر بخشا وند و از حقیقت ان اطلاع نداند و شد و وحدت و کثرت
 و مشابه کثرت در وحدت از مقامات و میا و این معارف است با هم که که نسبت نقشبندیه است و خصوص
 خاص این اکا نام این معارف بزرای و درون نشان این شه و وشا هدر امیان نمودن که نکته نظر
 است کارخانه این کابر بلند است بهر زراتی و قاصی نسبت ندارد و هر گاه این طور ولتی رفیع تقدار از
 از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در ده عمر سر خود را پایال اقدام خدمت عینی علیا شما کرده باشد
 هیچ کمزوره باشد از فقیر است خود چه عرض میداد و از شرمندگیهای خود چنانچه نماید اما مدون گاه خواجه

سلام الدین با حمد حضرت حق سبحانه از باختر از خیر و داد که نموده ما مقصرا را بر خود التزام نموده مکرر همه را در حق
 خدمه حق تعالی تسلیم نموده اند و در افتادگان را فارغ ساخته **ه** اگر برین من زبان نشود هر یک یک شکر دی
 از هزار تن تو ام کرده سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه فقیر را فرمودند که
 برون غار آید همت امید حیات کم مانده از حوال طفلان خبر دار خواهی بود و در حضور خود شمار اطلبیند و شما
 در حجه و مرغعات بودید و فقیر را مکرر کردند که بالیشان توجه کن یا بالیشان در حضور ایشان بشما توجه کرده
 سجد کن ظاهر ایشان توجه نیز ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز غایبان تو بگو
 حسب الامر غایبان توجه نموده آمد امید هست که بیکت حضور ایشان کن توجه بشما بیاید باشد تصور نکنند که از
 امر واجب متابعت وصیت لازمه ایشان فعلی و قشده هست یا فاعلی نده باشد کلام انظار اشاره دارد
 دارد و منظر اول است بحال چند فقره بطریق الضمیت نوشته شد که یک گوش هوش منافع خواهند نمود
 احکام الله سبحانه فرض سختین بر عقل تصحیح خداست بموجب آن که صایا بل سنت و جماعت شکر بگو
 سیم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه که در اینجا نوع خدا بوده میان آن میناید باید دانست که لکن
 مقدس خود موجود است و اشیا با یکجا و اولیا موجود اند و تنهایی است هم در ذات و هم در صفات و هم
 افعال و همچنین در هیچ امری با و تنهایی بحقیقت شکر کنی نیست چه وجود و چه غیر آن مشارکت هیچی نیست
 نقطه از بحث خارج است صفات و افعال و تنهایی در رنگات او سبحانه همچون و بیگانه اند و بعضی از
 افعال ممکنات هیچ مناسب ارد و مثلاً صفت العلم را و اشیا صفتی است قدیم و بسیطی است حقیقتی که
 هرگز تعدد و تکثر با آن نیافته است اگر باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که آنجا یک اکثاف نیست
 بسیط که معلومات از آن بدیهان انکشاف نمیشد و میگرد و جسمی را با حوال مناسبه متضاد و ایشان
 کلیت و خبریت با اوقات مخصوصه که در آن احد بسیط دانسته است در همان آن بدیهه هم موجود است
 در هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و چون دانسته است و پیر نند و دانسته است و پیر و دانسته است
 و قاعده دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است و مکرر دانسته است و متکلف دانسته است و متکلم و غیر
 دانسته است و ذلیل هم در بر خرد دانسته است هم در عزت هم در جنت دانسته است هم در لذت و لذت
 تعدد و ملق نیز در اموطن منفق و باشد و تعلقات تعدد ذات میطلبند و تکثر از نه بخوار و دلش را

واحد و بسیط بر آن لایزال باشد و فیاضاً از لایحری علیّه که زمان لا تقدم و لا تاخر لیس علم او است
 اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بحجیه معلومات متعلق گشته است و آن تعلق نیز بطریق
 الکفایت است و در رنگ صفت العلم همچون و بیکیه نه است منتبها و این تصور بر اثباتی زائل گردانیم و گوئیم
 که وقت که شخصی دیکت تحت کلام را باقسام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند و
 در هر وقت کلام را هم داند و هم فعل و هم حرف و هم شمله و هم رباعی و هم عربی و هم مبنی و هم کلام
 و هم غیر ممکن و هم متصرف و داند و هم غیر متصرف و هم معارف و داند و هم که و هم ماضی و داند و هم مستقبل و هم
 امر و داند و هم نهی بلکه از هر جهت که آن شخص گوید که اینهمه اقسام و اعتبارات کلامیه و مراتب کلامیه در وقت
 تبصیر می بینیم که در علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع خدا و تصور بود و علم واجب تکلیف و التسلل الاصل
 چه مستبعد باشد باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع فزیدین است اما فی تحقیق در میان اینجا خدا و یقیناً
 زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود
 او مثلاً اجازت هر سال سینه جبرست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق
 اجازت هر سال بعد از آن سال است خلاصه و بینه فی تحقیق التمسک الزمان و علمه و القیاس سائر احوال فادهم
 ازین تحقیق و آنچه گشت که علم او کلام هر چند بی نیات متغیره و تعلق گیر و شائبه تغیر در وی راه نمی یابد و بنظر
 حدوث در آن صفت پیدا نمیشود و کما عمت الفلاسفه زیرا که تغیر بر تقدیری تصور باشد که یک اجازت دیگر
 دانسته باشد و چون همه را در آن احدی دانگنجایش تغیر حدوث بود و لیکن حاجت نباشد اثبات تعلقات
 متضاده مراد از آن تغیر حدوث را چه بان تعلقات بود و نه بصفت علم کما فعلیه بعض لمکملین و نه شبهه بطلان
 آری اگر تعدی تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از آن
 تا به بیان یک کلام گویاست اگر امر است از ما بخا ناشی است و اگر نهی است هم از ما بخا اگر اعلام است
 هم از ما بخا و هست و اگر کلام است هم از ما بخا اگر گفته است هم از ما بخا مستفاد است و اگر ترجیحی است
 هم از ما بخا جمیع کتب منزه و صفت مرسله و قدیست از آن کلام بسیط اگر توریه است اینجا که انشا خاسته
 است و اگر نهی است هم از ما بخا صورت لفظی گرفته است اگر از ما بخا است هم از ما بخا مستفاد است و اگر فراق
 هم از ما بخا تزل فرموده است و کلام حق که علم حق است و لیکن این نزول مختلف از آن فرموده و همچنین

یک مثل است و صفات اولین آخرین بهمان یک فعل میجوئی اند که میوه و امر بالا و احد کلمه با هم برتری است
 ازین اگر اجاست و اگر اتمت مربوط بان فعل است و اگر اعلام و اگر انعام منوط هم بان فعل همچنین اگر ایجاد
 و اگر اعلام ناشی از ان فعل است پس فعل حق سبحانه نیز قدر و تعلقات ثابت نبود بلکه یک خلق مخلوق
 اولین و آخرین با ذات مخصوصه وجود خود بوجودی آیند این فعل نیز در سنگ فعل و سنگ چون
 بیچگونه است زیرا که چون را به چون را به نیست اعطایا الملک مطایاه و اشتری چون از حقیقت
 فعل حق جلوسا نه اطلاع یافته بگوین را حادث گفت و افعال و سبحانه را حادث داشتند است که
 اینها آثار فعل را نه حق اند سبحانه افعال و تکا و ازین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه تجلی افعال ثبات نموده
 اند و در این طرح سمرات افعال ممکنات غیر فعل و احد جلوسا ندیده اند از آن تجلی فی حقیقت تجلی آثار
 حق است سبحانه نه تجلی فعل و تکا زیرا که فعل و تکا که چون و چگونه و قدیم است و قایم بذات است
 تکا که از آن گویند و در اینجا محذورات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهوری نه در اینجا
 صورت معنی چگونه که بگوید و بلکه گدایان سلطان حج کا و در و تجلی افعال صفات نزو فقیر به تجلی ذات
 چه افعال صفات و از حضرت ذات تکا و تقدس انفکاک نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود
 و آنچه منفک ذات است تکا و تقدس ظلال افعال ظلال صفات است سبحانه پس تجلی آنها تجلی ظلال
 افعال صفات بود و تجلی افعال صفات ما فهم هر کس بی کمال نیست و تکا فعل المدیو تیرین یا روید
 و در فصل العظیم بر سر اصل سخن ویم او تکا و هر چه چیز حلول نهند و هر چه در وی حال بود اما او تکالی محیط
 اشیا بود و قرب معیت بالایشان دارند آن حال و قرب معیت که در عرفان فاضل باشد که آن
 شایان جناب پس نیست تکا آنچه بجفت و شهود معلوم کنند از ان نیز منزله است چه ممکن از حقیقت
 ذات و صفات و افعال و تکا به چهل حیرت نفیست ایمان نیست بدو و در هر چه مشکوف و مشهور
 تحت لافنی باید ساخت و حقا شکا کش شود و ام باز چین و کا اینجا همیشه با و بدست آدم
 پیتر از شرفی حضرت الشان مناسب نیام است هنوز ایوان آفتنا بلند است و در فکر
 نابند است و پس ایان آری که او تکا محیط شایاست و قریبت ایشان و بالایشان است اما
 احاطه و قرب معیت او را تا الحاق ما فهم که جعیت احاطه و قرب علم گفتن از تا و دیات متشابه است

و اما قابل تاویل این سیم و اولها با هیچ چیز نتجدد نشود و همچنین هیچ چیز با وسعانه نیز نتجدد میگردد و آنچه از بعضی
عبارات صوفیه منتهی اتحاد مفهوم میشود خلاف اول و ایشان است زیرا که اول و ایشان ازین کلام که سوم
اتحاد است اذاتم فقره اوله و الله سبحانه که چون فقره تمام شود نیستی مضمر حاصل یاباقی بنیاد نگارنده است
نه آنکه آن فقره بخداستند و وضو اگر در آن کفر و ندیده است که سجاد عبا میویم لفظ المون معلوم گیر
و حضرت خواجه قدس سره میفرموده اند که معنی عبارت اما حق نه است که من جمیع بلکه نه است که من حق
و موجود حق است سبحانه و تغییر و تبدیل بذات و صفات و افعال و تکیا راه نیست سبحان من لا تغییر
بذاته و لا یبغیاته و لا فی افعاله سجود و الا کو ان و آنچه صوفیه وجودیه تزلزلات خمس اشیاء نموده اند
نه از قبیل تغییر و تبدیل است در مرتبه و وجه کمال کفر و ضلالت است بلکه این تزلزلات را در مراتب علم و
کمال و تکیا اعتبار کرده اند و بی آنکه تغییری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال و تکیا راه یابد و اولها
صحنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و هیچ امری با هیچ چیز محتاج نبود و چنانچه در
محتاج نیست و ظواهر نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که اولها و تکیا و تکیا که کلمات است
و صفاتی با محتاج است این سخن برین فقره بسیار گران است میداند که مقصود از افزونش ایشان حصول
کلمات است و ایشان کمالی که نباید چنانچه ملام باشد تکیا و تقدس کریم و ما خلقت الجن و الانس
الا ليعبدون الی لیسیر فون مویله یعنی است پس مقصود از خلقت جن و الانس حصول معرفت ایشان از
بود که کمال ایشان است نه امریکه عاید بجناب حق بود و سبحانه و آنچه در حدیث قدسی و مفسر شده است
افخلق لا عرف را دارا بخانه معرفت ایشان است نه آنکه من معرفت شوم و بتوسط معرفت ایشان کمال
حاصل نمائیم تکیا بعد من ذلک علو اکبر و اولها از جمیع صفات نفی مع سمات حدوت منزله و نیز از
جسم و حیوانیت و مکانی و زمانی نه و صفات کمال و ثابت است از انچه است صفت کمال بود که
موجود اند بود و از ادبر وجود ذات تکیا و تقدس آن صفات حیاة و علم و قدرت و اراده و بصیرت و سمیع
و کلام کمین است این صفات در خارج موجود و نه آنکه در علم موجود بود و از ادبر وجود ذات و خارج
نفی فاعلم تکیا و تقدس از انچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند از روی تعقل
همه غیر از صفات و با ذات تو از روی تحقیق همه عین کمال محقق نفی صفات است این صفات

متنزه و فلاسفه نیز تبار علی را متجاوز می گفته اند که معلوم علم عین غیوم نیست تعالی و تقدس عین غیوم معلوم
 و لادیت است باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تبار وجود خارجی اعتبار بخلاف از صفات خارج
 نشوند و التباری اعتبار با وجود غیوم نفسا کما عرفت و اولیای قدیم و ازلی است و غیر در اقدم و ازلیت ثابت
 نبود و جمیع ملئین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسی که بقدم و ازلیت غیر حق ملئ صلا قائل گشته است
 بکفر و نموده اند امام غزالی ازین راه کفر این سبب و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل
 تقدم عقلی و تقدس اند و بقدم میدلی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم
 دانسته اند و حضرت فخری که کس را میفرمودند که شیخ محی الدین بن اعرابی بقدم ارواح کمال قائل
 این سخن را از ظلم هر طرف باید داشت و محمول بر نادانان و بساخت تا با جماع اهل ملئ مخالف نشود و
 اولیای قدیم و تباری است از شما که بیجا با ممکنه و منظر از منزه و مبر است فلسفه بجز و کمال او را بیجا با نیست
 نفسا اعتبار از وجوب تکا نموده اثبات ایجابی ده اند این بجز و ان وجوب تعالی و تقدس متعلل و بیجا
 داشته اند و بفریک مصنوع که انهم با بیجا با است از خالق سموات و ارض صادر دانسته وجود او را
 نسبت بقبل فعال اوده که وجود ان بجز و توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
 بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست مانجا را باید که در وقت انظر انظر التباری بقبل فعل انورند و حضرت
 سبحانه هیچ وجهی نخواند که اولیای قدیم و وجود او را در ماضی نداده اند گویند که عقل فعلی است که با بیجا و حواس
 تعلق دارد و بلکه بقبل فعال هم رجوع ندارد که او را در دفع ملیات ایشان نیز امتیازی نیست این بجز و تبار
 در حق و بوابت پیش قدم فرق منالده اند که فران التباری حضرت حق سبحانه و تعالی که اند و در غیبه
 از اولیای ممکنه بخلاف این فیضان و و چیز درین بید و تباران از جمیع فرق منالده و بلاهت بیشتر
 یکی که کفر و انکار است با حکام متنزه و عنا و وعدا و دست با خبر و سلمه و یم ترتیب مقامات فاسده است
 و ملئین لامل شود و باطله و در اثبات مقاصد و مطالبه همه انقد ضبط در اثبات مقاصد خود که ایشان را
 غرضه اند هیچ سببی ننموده سموات و کواکب که هر وقت بقرار و سرگردانند و کار را بر امور حاکمات
 و اوصاء ایشان داشته اند و از خالق سموات و موجد کواکب محک اینها و مدبر الامر ایشان چشم پوشیده
 و در بار معاطه دلته نهی بجز و ان نهی مید و تباران سببه تبار ایشان آنچه ایشان را بزرگ دانند و صواب

از این تبار علی را متجاوز می گفته اند

قطائے اکاوار علوم مشرق و منظم ایشان علم هند سیست و مالایینی محض است و مالا حائل حرف سادات
 و رابای شلیث شلیث هر دو فایده ایچکارے آید و شکل عروضی و مامونی که جانگاه ایشانست بحد اعم
 مربوط است علم طب علم نجوم و علم تہذیب خلق که بہترین علوم ایشانست از کتب انبیا و اقدم علوم
 انبیا و علیم مصلوۃ و سلام سرور کردہ و ترجیحا باطل خود نموده اند کما صرحہ الامام الخراسانی فی المنقذ
 لہلال بلست و متابعان انبیا علیم مصلوۃ و سلام اگر در طالع بر این غلط کنند یا کہ نیست
 کہ در اراک ایشان بر تقلید انبیاست علیم مصلوۃ و سلام دلائل و بر این بر اثبات مطالب عارفین
 بر سبیل تبرعے آند ہاں تقلید ایشانرا کہ نیست بخلاف بن بید و نشان کہ از تقلید خود را بر آورد
 اند و در حد و اثبات بدلائل گشتہ ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسیٰ علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ
 و السلام چون با فطاطون کہ کلان تر از بن بیتان بودہ رسید گفت سخن قوم ہند یون لا حاجۃ بنا
 من ہند یا نری سفیا بالای یعنی شخصیکہ احیای موات مینماید و ابرا کہ و ابرص میکند کہ خارج از طور
 ایشانست اورا میدید فطاطون حوالان و میگردد نا دیدہ جواب بن انکمال عناد و سفاهت است
 فلسفہ چون اکثرش باشند سفہ پس کل آن ہم سفہ باشند کہ حکم کل حکم اکثرست ہنجا نہ ہند سجاد
 طلمات متقداتہم السورین یا م فرزند می محمد معصوم و اہم شرح ملوکف را تمام کردہ در اثنا سبقت
 او باحتیای بن بخیر دان بوضوح آمد و فائدہ باران مرتب شد محمد لدی ہذا انکالانہندی
 لولالان ہذا انکالانہد عبارت رسل بنا باحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربیہ نیز ناظر یا بیجا است
 و دینی قدرت موافقت با فلسفہ دارد کہ صحبت ترک از قادی تجویز نمی نماید و جانب فعل لازم
 عجا کبج و ما بہست شیخ محی الدین از مقبولان در نظر درے آید و اکثر علوم او کہ مخالف باسی اہل حق
 اند خطا و اصولا ہر مشہودا کہ بخطای کشفی محدود دشتہ اند و در رنگ خطا راجعہا دینی ملامت
 مرفوعہ ساختہ این حق و خاصست این فقیر را و ما دہ شیخ محی الدین کہ او از مقبولان میدانہ
 و علوم مخالفہ او خطا و مضر ہے بیند جسے ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن و ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تخطیہ مینماید و جسے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کردہ جمیع علوم او را مصلحت
 و بدلائل معنیست آن علوم و اثبات مینماید و شک نیست کہ این ہر دو فریق را فاضل و فاضل

اختیار کرده اند و از آنکه سطح حال و ماندن نیز را که از اولیا و مقبولان هست بوسیله خطا کشفی بگویند و در کار
 شود و علوم او را که از اصول است و از مخالف آن اهل حق اند چگونه تقلید قبول توان کرد و فالحق موهوم است
 الهی و فتنی الهی بجهان منته و مکر مداری و رسد وحدت وجود جمیع غیر از بنطالغ با شیخ شریک اند هر چند
 نسخ مدین مسلم نیز طر فاضل دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسلم نیز هر چند بطاهر مخالفت است
 معتقدات اهل حق دارد اما قابل توجه است و شایان مبدء این فقیر لغایت الهی بجهان و شرح
 شرح رباعیات حضرت ایشان این مسلم را معتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع و فلقین را
 ملقب عاید داشته و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته بر بنی که محل بیت اشتباه نموده که اما بخینه
 طایفه انظار فیه باید داشت که ممکنات با سراج و جواهر و چاه عراض و چه اجسام و چه عقول چه نفوس و چه
 افلاک چه عناصر بر میستند با بجا و قادر بخترند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها
 در وجود با و تکامل محتاجند و بقا نیز با و سبحانه محتاج اند و وجود اسباب و ساطیل را و پوش فعل خود خست
 است و حکمت را اقبال قدرت گردانیده و لا بلکه اسباب و لایل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را اول
 وجود و قدرت فرموده زیرا که اسباب فطانت که بصیرت ایشان بکمال متابعت انبیا علیهم الصلوات و السلام
 مکمل شده است میدانند که اسباب و مسائل در وجود و بقا با و سبحانه محتاجند و ثبوت و قیام از خود
 و بوی دارند که قادرند و فی بحقیقت جواهر محض اند چگونه در دیگری که مثل خاص است تاثیر کند و
 و احداث و احوال آن نمایند قادر است و ادعی محاکم ایجاد آن میفرمایند و کمالات الهی و اعلا
 دنیا بنده چنانکه عقلائی فعل از جواهر محض بنده از انجایی بر بندگی فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل از غیر
 حال نیست فاعل است اما در آنکه ایجاد آن فعل میفرمایند پس فعل جواهر و عقلا را و پوش فعل فاعل
 حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر هما و و دلیل شد بر فاعل حقیقی فکند اندازی در فهم الهی فعل جواهر
 رو پوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال فبا و جواهر محض با و بوسیله فعل صاحب رست و دانست
 است و از فاعل حقیقی که از کشته بعین کثیر آدمی بکثیر این معرفت مقبولان و شکایه نبوده است
 فهم هر کس را نیانند و همه کمال در فهم اسباب میدانند و اعتبار ایشان را میسر است اسباب
 حق سبحانه و تعالی نسبت میبایزند و میدانند که در فهم اسباب فاعل حکمت که در ضمن آن چندان

محمود است ربنا خلقت هذا باطلا انبیا علیهم الصلوات و السلام کما مراعات اسباب مینمایند و تفویض را بر
 مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی بنیاد و علی الصلوة و السلام ملاحظه فرمایند
 نموده پیران خود را وصیت فرمود و این را تا در خلوا من باب احد ما و خلوا من ابواب تنفر قد با و جود این
 مراعات تفویض بر حق فرموده جملها نگفت و ما غنی عنکم من اللدین شی ان حکم الله علیه و آله
 و علیه فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت او را تحسین فرموده است و بنسبت
 داده که بعد از آن فرموده و انه لذنو علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون و حضرت حق سبحانه و تعالی
 در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز بنسب اسباب اشارت میفرماید یا ایها النبی حسبک الله و انما
 باقی ماند تاثیر اسباب و است که حضرت حق سبحانه و تعالی در بعض اوقات در اسباب تاثیر تاثیر نیز خلق فرماید
 تا سوره افتد و در بعضی اوقات تاثیر در آنها خلق نکند پس این چارچهر اثر بر آنها ترتیب نشود چنانچه شایسته
 میباشد اینجست و از اسباب که وجود و سیات گاهی بر آن اسباب ترتیب میشود و گاهی هیچ اثری از آن
 نباشد و از آنکه از خلق تاثیر اسباب ظاهر است تا نبیاید گفت و آن تاثیر را در رنگ جوآن
 بسیار حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست رای فقیر دین مسلمیت و الدی سبحانه علم ازین بیان
 لا یحیر که در اسباب مینمایی توکل نیست چنانچه نا مان گمان برده اند گمان برده اند بلکه در
 توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی بنیاد و علی الصلوة و السلام مراعات سبب را تفویض
 استحقاق جل و علا توکل فرمود و علیه توکل و علیه فلیتوکل المتوکلون و او توکل مرید خیر و شریست و خاتم
 این هر دو اما از خبر ارضی است و از شری ارضی نه این فرقیست و قیق در بیان داده و رضا که حضرت
 رفیع خان و شهاب الدین سنت را بان فرق مید ساخته است سایر فرق بوسط عدم است با این فرق
 در فضیلت مانده اند مستر از اینجا عبد را خالق افعال خود گفته اند و اینجا کفر و مباحی با و منزه
 ساخته از کلام شیخ محمد الدین و متابعان و مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صایم مرضی است که
 است کفر و مباحی نیز مرضی است این سخن نیز مخالف اهل حق است و مبطل با یحاجب دارد
 مگر متعارف و فاش شده است چنانکه گویند که اشرار و ضار و مرضی است و حضرت حق سبحانه و تعالی
 عباد را قدرت داده و داده است که با اختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

مسوت است که ایشان عبادت الله سبحانه برین جا کرده است و بعد از قصد عدم فعل خود را خلق حق سبحا
 و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار او قصدش را بدین جا متعلق مخرج و دم و ثواب
 و عذاب و آنچه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعف باعتبار قوت اختیار حق سبحا گفته اند مسلم
 و اگر ضعف یا بیغنی گفته اند که او را فعل موقوف نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یكلف
 بالیس فی وجوب بل الیسر و لا یدرع غایت مافی الباب جزا و مجلد در فعل موقت را منقوض بقدر حق
 کفر موقت را عذاب مجلد جزا وفاق فرمود و ملاقات و بی را متوسط با میان موقت نمود و ملاقات
 الغفران حکیم انقدر رفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر در بدین نسبت بجهت حق سبحا و ملاقات
 نعم ظاهره و باطنه است و موجد سنوات و ارض است و هر بزرگه و کمالی که هست مرخا قیاس را تا ثابت
 است جزا و ان کفر باید که از شما بدیه عقوبات بود و آن خلوص است در عذاب چنانچه ایمان آوردن
 اینچنین منعم بزرگه را درست که در شوق او را با وجود و فرجه است و فی شیطان باید که جزا را و بهترین جزا
 بود و آن خلوص است و نعمات و ملاقات بعضی از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی حقیقت مربوط
 بفضول حق است سبحانه و منوط ساختن انرا با ایمان بنابر اینست که جزا اعمال بود و الا باید شد و نوزد فقیر
 و دخول بهشت فی حقیقت مربوط با ایمان است لیکن ایمان فضل است سبحانه و عظیم و ملاقات و دخول
 تا بر بود بکفر است و کفر ناشی است از سوء الفکر و اراه ما اصابت من سببه فمن الله و ما اصابت
 حسنه فمن فیک با بدو است که مربوط ساختن دخول بهشت را با ایمان فی حقیقت تعلیم ایمان است
 بلکه تعلیم مومن بهست که اینچنین ابر عظیم القدر بران مرتب شده است و همچنین منوط ساختن دخول
 و دخول را بکفر بجهت کفر است و تبیله آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است کاین طور عقوبتی بزرگ
 مرتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است القادر دخول را که
 حد بل درست مثل این وجهی نیست چه دخول را فی حقیقت مربوط بکفر است و الله سبحانه اعلم
 و خدا و حضرت حق سبحانه و تعالی را مدد و ان در بهشت خواهند دید چه جهت کیفیت و بی شبهه و مثال
 این مسلم است جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه شکر از اند و در نتیجه و کمال
 را تجویز نمایند حتی که نسخ محمد الدین بن الموی به نیز رویت آخرت را تبیله صورت فرموده می رود و بخلاف

تجلی تجلی بنمایند و از حضرت ایشان از شیخ نقل میگردد که اگر متوجه رویه را بر مرتبه تریز بشکند و
 در تشبیه نیز قابل نگینند و رویه را با این تجلی نیز می بینند هرگز از رویه انکار نمیکنند و محال نیستند
 یعنی انکار ایشان از یحیی بنی کشف است که مخصوص مرتبه تریز است بخلاف این تجلی که چه کیف
 در آن ملحوظ است پوشیده ماند که رویت آخرت را تجلی صورتی فردا و در حق بحقیقت انکار
 کردن است هر رویت را چه آن تجلی صورت اگر چه از تجلیات صورتیه دنیا جدا بود رویت حق نیست
 راه به یونان نیز کیت و دوا دراک و ضرب بر شال و لبشت انبیا علیهم الصلوات و الهیات رحمت
 عالمیان است اگر تو سط وجود این بزرگواران نمی بود ما گران از معرفت ذات و صفات واجب الوجود
 تا و تقدس که دالست میفرمود و در صفیات سرور را ما را جلالت از عدم صفیات او سجا که تمیزی خود
 عقلی تا قصه یابی تا میفرمود و رحمت ایشان از نبض مغز دل است و افهام تا تمام مایه تقلید این بزرگواران
 درین معامله مخدول ری عقل هر چند بجهت اما در حجت تا تمام است و عبرت به یوسف نیز شیخ با هم
 لبشت انبیا علیهم الصلوات و الهیات که عذاب ثواب خروسی و مایه منوطیه است سوال چون
 عذاب خروسی مایه منوطیه لبشت شاد لبشت را رحمت عالمیان گفتن بجهت منته بود جواب لبشت
 عین رحمت است که سلب معرفت ذات و صفات واجب الوجود است تا و تقدس که متضمن سعادت
 و نوبیه و خرویه است و بدولت لبشت معام و معتبر گشته است آنچه مناسبتی قیاس و تا است از آنچه
 تا مناسبتی قیاس و دست سجانه زیرا که عقل انکار کرد که بدایع امکان در صورت قسم است چنانکه
 که مناسبتی و وجهی قدم از لوازم است ازها و صفات و افعال و کلام است و تا مناسبتی کلام
 تا اطلاق آن نموده آید و اعتنا باین مین کرده شود بلکه باست که از نقص خود کمال نقصان را نقص
 را کمال انکار این تمیز نیز و فقیر فوق جمیع نعم ظاهر و باطن است و بدولت ترا که آموزان را شیخ با
 تقدس و کمال نسبت و در و اشیا را شائسته را بضررت او سجا به متبایز و لبشت است که باطل است
 از حق جدا ساخته است و تا مستحق عبادت را از حق عبادت تمیز داده و لبشت است که براه حق را
 بتوسطن دعوت میفرمایند و بنده را السعادت قرب و وصل بکلی جلاطانه میرسانند و بسبب لبشت
 اطلاع بر صفیات که جلالت میفرمود کما و جاز لقرن رکات تکم از عدم جازان تمیز میگردانند

ف
 فی
 فی
 فی

این نواد بخت بسیار است پس مقرر شد که بخت رحمت است و آنکه سفارش بود نفس را در گشتن بخت
 این با ناکار بخت نماید و متوجه بخت عمل کند گناه بخت چیست و بخت چرا رحمت بود سوال تل
 فی حد ذاته هر چند در احکام الهیه باشد تا ناقص نه تمام است اما چرا استوارند که بعد از حصول نعمت
 عقل را مناسبه و اتصال غیر تکلیف بر تبه و جرب لک و قد است پیدا شود که پس بخت را مناسبه و اتصال
 احکام از اینجا اندازد و حاجت همیشه که توبه و عبادت نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبه و اتصال
 پیدا کند اما تعلقه که این بیکر میوانی در بخت با کمال زاین نگر و بجز در تمام پیدا کند پس این بخت
 بود بتخیل که در خیال در آنکه خدا و قدرت عقیده و شهنشیه همراه و صاحب بودند در ذریه حصر و در
 ندیم و باشند بهر انسان که از او از مودع انسان است از و شک نبندد حکما خلط که از خاص و تمام
 انداز و جدا نباشد پس عقل شایان سفارش بود و احکام ماخوذه او از سلطان هم و تصرف خیال
 نبندد و از شایان و خطه خطا محفوظ نباشد بخلاف ملک که از این اوصاف ملک است و از این
 رد ذایل بر این جایشان را اعما و بود و احکام ماخوذه او از شایان و هم و خیال مظنه شایان
 حصول باشند و بعضی اوقات محسوس سگ و در علوسیکه تلفی در عقلی اندک و ده است و از شایان
 تبلیغ این بقوی به اس بعضی از مقدمات سلسله حلا و فقه که از راه و هم و خیال یا غیر آن چهل شایان
 بے اختیاران علم منضم و پیوسته بختی که در الوقت اصلا تیز نخواهد کرد و در نا نیا حال گاه بود که علم
 تمیز و سند و گاه در بعضی از جرم آن علوم و بوسط خلط آن مقدمات همیه که بیدار میکنند و از تمام و در
 یا آنکه گویم که حصول عقیده و تزکیه منوط است با نیان اعمال و اعمال که در حیات موانی باشند بجا از این
 سوقوف بر بخت است چنانکه گشت پس بخت رحمت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر شود و در وقت
 که کار و اهل نفس را چهل شود آن متکا نفس است نه ضمای قلب متکا نفس غیر از ضلالت نفس
 و بجز از خسارت دلالت نینماید که گشت بعضی از امور فیهی که در وقت متکا نفس کنایه را در نفس
 دست میدهند و هم است که مقصود از آن خواه و خسارت بجا است بجا نماند بجا و عمن و در
 بجز میسر و سلسله علیهم الصلوٰه و است بیات و علی که از این تحقیق و هم گشت که گشت
 مشهور که از راه بخت ثابت شده است نیز رحمت است از اینجا نماند که از این تکلیف شرعی از طاهر

و زناد و گمان برده اند و تکلیف را در گفتن تصور نموده غیر عقول الهیه اند و گویند که لام بصیرتانی است که عباد
 با مشاقت تکلیف کنند و گویند که اگر بشنود آن تکلیف عمل کند بهشت بخشد و اگر نگوید و اگر نگوید
 مرتکب نذر و زخم خواهد بود و در گفتن تکلیف نکند و گذارد که بخورند و نجسند و بطور خود باشند این را بگوید
 و بخورد آن مگر نمیداند که شکر نعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان آیتان آن شکر است
 پس تکلیف بقبل واجب باشد و فیضان نظام عالم منوط باین تکلیف اگر هر یک را بطور خود میگذشتند غیر
 از شرارت و فساد و بطور خود آمدن بر الهی و نفس و مال و غیر دست و داری میکرد و بهشت و فساد و
 می آمد و هم خود ضایع میشد هم او را ضایع می ساخت عیاد با لند سجان اگر زواج و موافق شرعی نبود
 و حکم فی انحصار حیات یا اولی الابواب کند و نکوست و کعبی؛ اگر چه حکم نباشد توفی یا آنچه
 گویم که اولی ماکله الاطلاق است و عباد و ملوک و نیند سجان پس هر حکمی و تفرقی که در ایشان فرماید
 عین خیر و صلاح است و از شر و فساد و فساد و منزه و مبر است لایسالی عما فی فعل س که از سر و آنچه از
 او پیش از زبان خبری تسلیم او و اگر همه را بدوزخ فرستد و ضلالت بدی فرماید جا اعتراض نیست و در
 ملک غیر تصرفی نباشد سیم بیلا کله بخلاف الملک ماکه فی تحقیق الملک او نیند سجان جمیع تصرفات
 از ما و از ما عین سیم است زیرا که صاحب هر چه بوسط بعضی مصالح آن ملک را همان نسبت داده است
 و فی تحقیق الملک او نیند سجان پس تصرف را و از ما هاند مجوز باشد که لاکله الاطلاق آن تصرف
 تجویز فرموده است و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات با اعلام حق جل و علا
 اختیار نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق واقع و احکام اجتهاد و این بزرگواران علیهم
 الصلوات و التحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تصریح بخلاف حق ایشان مجوز نداشته اند و گفته اند که
 زود ایشان را بان خطا متنبه می سازند و تذکر آن بصواب بفرمایند فلما اعتدال نیکال خطا اعتدال
 قیوم کا و از او بعضی از اعصابان اهل ایمان را حق است مخیر صادق علیه علی الصلوات و التسلیمات از آن خبر
 داده و سوال نکرد و نمونان را و کا و از او در قبر نیز حق است قبر بر خشی است در میان نیا و آخرت خدا
 او نیز یک وجه مناسب است لهذا بنی نبوی ارد و انقطاع بدیر است و بوجه دیگر مناسب است لهذا بنی نبوی
 که فی تحقیق علیه است آخرت است که میره اندا بر یوضون علیها عدا و غشیا نزلت فی غلابة قبر و محبت است

غیر بر وجه تدارک و سعادتمند گشت که از نجات و سعادت و کمال کرم و رافت و مگذرد و اصل مواخذه
 نغمه نایند و اگر در مقام مواخذه آید از کمال محبت کفارت گناهان و الا لام و محن پیروی سازند و اگر بقیه
 مانده باشد بعضی قبر و محنتهای که در انوطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه و مجتهد و بیعت گردن
 و هر که چنین نکنند مواخذه او را بآخرت اندازند عین عدالت است اما اگر گناهکاران و دشمنان را از
 لیکن اگر از اهل اسلام است مال بر محبت است و از عذاب بدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم بر آنهاست
 نورنا و غفرنا انک علی کل شیء قدیر بحسب سید المرسلین علیه السلام صلوات و تسلیات و توفیق
 حق است و در این روز سعادت و کواکب در ضلع جبال و بحار و حیوان و نبات و مسادن همه مندرم و پاک
 خواهند گشت آسمانها منشی گردند و ستارها و امثال پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها بیابا و شور شوند
 این اعلام و افشا بفتح اولی خلق دارد و بفتح ثانی از قبرها برانگیزند و مجتهد و مفسد اعلام سعادت
 کواکب تجویز کنند و فساد بر اینها جاری ندارند اینها را الی و بدی گویند و مملکت خزان ایشان را
 از بخیر می خود و در روز اهل اسلام بگیرند و تیان بعضی از حکام اسلام نمایند عجبا بخیب بعضی از اهل اسلام
 اینهمه از ایشان مباد و میداند و بے تحاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب است که بعضی از مسلمانان
 اسلام بعضی را که اینجماع اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را مکرر میکنند و حال آنکه آنها را مکرر
 قطع اند و انکما اجماع انبیاءیند علیه السلام صلوات و تسلیات قال لعدوکم و تحت اهل انجوم
 انکدرت و قال لعدوکم اذ السام الشقت و اذنت لربها و خفت و قال لعدوکم و تحت اهل انکانت
 ابو ابائے شقت و امثال اینها که فی القرآن کثیرة میداند که محو و لغو و بکلیه شهادت و رسالت کافی نیست
 تصدیق نبی با علم مجیب من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز در کار است با اسلام صورت
 نبرد و بدو ضرر و اتفاقا و حارب میزان و ملحق است که خبر صادق علیه السلام صلوات و تسلیات
 از ان خبر داده است بعد از بعضی از اهل طوبیة از وجود این امور از خبر اعتبار ساقط است چه طوبیة
 و کما طوبیة است اخبار را به صادق و انبیا بنظر عقل موافق ساختن بے تحقیق انکما طوبیة است
 اینجاما بقلید است ندانند که طوبیة مخالف طوبیة است بلکه طوبیة بے تأیید تقلید انبیا علیه السلام
 طوبیة بان مطلقا بے توانند بپندارند مخالف و دیگر است و نارسیدن و دیگر چه مخالف بعد از آن

غزالی و امام الحرمین و صاحب حیات کبیرا بفضلیت خاص ملک خاص بشری قال انداختن برین فقیر
ساخته انداخت که ولایت ملک بفضل است از ولایت بنی جلیل صلوة و تسلیات امام زین العابدین و در
درجه است مری را که ملک بن نرسید است و آن در جاز را و عنصر خاک آلوده است که مخصوصی است
و نیز برین فقیر را ساخته اند که کمالات ولایت و نسبت بکمالات نبوت هیچ اعتداد نیست گشت
حکم فخر و پشت نسبت بدریا محیط پس مری که از راه خجسته آمده با ضعاف یا دود خواران
مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس فضلیت مطلق مراد بود و بر علیه صلوات و تسلیات و فضل
جری مراد که کم است علی بنیا علیه علیه صلوات و تسلیات فالصلوات قال انجمه و من اعلم انکم
تا سیمین تحقیق را چگشت که هیچ دلی بدرجه دلی از انبیا مراد علیه صلوات و تسلیات بلکه سران
سمیه نیز هم آن نبی بود یا بدو است که در هر سلسله مسائل که از علما و موفیه در آن خلاف از حد
نیک است خدا میباید حق بجانب علمای یا بدو سرش نیست که نظر علما بر سطر متابعت انبیا علیه صلوات
و تسلیات بکمالات نبوة و علم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف
است پس این چهار علم که این نگاه نبوة اخذ نموده شود اصواب حق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت
ماخوذ شود و تحقیق بعضی از معارف در مکتوبیکه بنام فرمودی رشدی در بیان طریق نوشته است انما
یافته است اگر تضامنا یا باجماعا و اقوالی را بیان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت بقدر
ضرورت و تواتر یا مرید است و اقوالی را نیز که بیان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت بقدر
برسیت از کفر و بیزاری از کافری آنچه در کافریست از تضامن لازم آن همچنان بسبب زار و شل
و اگر عیاد با بعد سجاده با دعوی بن تصدیق بر آن کفر نماید مصداق چنین است که ما بنم از اندام
است و نمی تحقیق حکم و حکم منافق است لاسیما بر اولاد الهی و اولاد برین تحقیق این از تبری کفر
چاره نبود و نامی آن تبری قلم است و انکه آن تبری طبیی و قلبی و تبری عبارت از دشمنی است
با دشمنان علی حین ملائک شنی خواه قبل و اگر خوفی از ایشان داشته باشد خواه بغیر حالت
سرور و وقت عدم آن خوف که عیاد یا انبی یا جاه الکفار و انبیا فاعلمیم یا بنیجیه است
چو محبت خدا فرو جان محبت رسول و علیه علی و اهل عیالات و تسلیات و شنی دشمنان صورت نیز

هر کوی بی تبری نیست مگر اینجا صادق است شیعه که این قاعده را در مولات اهل بیت جابر ساخته اند
 و تبری خلقا نموده و غیر ایشان را شرطان مولات داشته نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان هر دو طرف
 و دشمنان داشته اند تبری مطلق از غیر ایشان هیچ عاقل منصف تجویز نمیکند که صاحب بنبر علیه السلام
 و اهل بیت و دشمنان باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت اهل بیت و علی و اهل بیت صلوات و اهل بیت
 و نفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست بر باد داده و چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب
 توان ساخت و حال آنکه بعضی فطری محبت اهل بیت است و بعضی علم صلوات و تعلیمات ثابت شده
 است و اجرت و دعوت را محبت ایشان ساخته که اهل بیت را قتل و اهل بیت را قتل و اهل بیت را قتل و اهل بیت را قتل
 یقیناً حسنه نزد دنیاها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبیا و علیه صلوات و اهل بیت اهل بیت که
 یافت و شیخ و انبیا گشت بر سر تبری و دشمنان و قتل بوده قال الله تعالی لقد کان کبراً سوره حسنه
 فی ابراهیم و الذین هم اذ قالوا القوم انما ابراهیم و علقم و علقم و علقم و علقم و علقم و علقم و علقم و علقم
 و البعضا را بدست می نمودند و در هر یک از این حصول ضائق چون صلابه ابراهیم
 نسبت می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت و نسبت و آنکه افاتی مثل ملات
 غرضی عبد الشان بالذات دشمنان حق اند و مصلحتاً و مصلحتاً و مصلحتاً و مصلحتاً و مصلحتاً و مصلحتاً و مصلحتاً و مصلحتاً
 و سایر احوال سیاین نسبت نذرند زیرا که عداوت و غضب نسبت با نبیا و اهل بیت اگر غضب است
 منسوب است و اگر عقاب مخالف است با افعال جرمی و افعال جرمی و افعال جرمی و افعال جرمی و افعال جرمی و افعال جرمی و افعال جرمی
 منوط به نسبت خود داشته باید و نیست که چون بکفر و کافران عداوت و اافی متحقق گشت ناچار است
 و رفت که از صفات جمال است و آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت رافع عداوت و اافی خند
 چه آنچه بذات تعلق دارد و اافی و اافی است از آنچه بصفت تعلق دارد پس متحقق صفت تبدیل متحقق
 ذات نخواهد کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است نسبت رحمتی غضبی مراد از غضب صفت است
 باید و نیست که مقصود بصفاة مومنانست نه غضب ذاتی که بشیر گان مخصوص است سوال آنکه گویند که در
 دنیا کافران از رحمت نصیب است چنانکه تو با تحقیق کن کرده پس در دنیا صفت رحمت رافع عداوت
 ذاتی چگونه نبود جواب آنیم که حصول رحمت در دنیا کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی تحقیق

استدراج و کید است و حق ایشان را که بیهوشان تمامند برین عالم و زمین بساط کرم فرو نجات بل لا یغفر
و اگر بپنداریم من حیث الایعلمون و اعلی الهم ان کیدی متین کشاید اینست طیفهم فایده علیله خدا
و فرخ خدای کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان سوم کفر بجای آورد و تعظیم مراسم اهل کفر
و علما کفر او حکم میکند و او را از اهل ارند و مشیرند چنانکه اکثر مسلمانان پند باین ملامت اندلس نفوذی
علما باید که انشخص را آخرت لعذاب بدی گرفتار گرد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسی که
در دل او مقدار ذره از ایمان بود و از ذره او بریدن خواهند آورد و در عذاب مخلد خواهند گذشت
تحقیق این سلسله نزدیک چیست گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب است اعافا با
سجانه منته اگر با وجود ایمان مرسم کفر ذره از ایمان نیز دارد لعذاب منفع مبتلا خواهد شد اما بکبرت
آن ذره ایمان امید است از مخلد و عذاب خلاص شود و از گرفتاری و دمی نجات یابد فقیر یکباری
بیاوردت شخصی فتنه بود که مامله او قریباً بقصدا رسید بود چون متوجه حال او شد و یک قدر از غلظت
بسیار دارد و هر چند متوجه دفع آن ظلمات شد که آن ظلمات تیره و کدر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که
آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون است و منتشر آن کمالات است مولات و
با کفر و اهل کفر توجهات و دفع آن ظلمات نمایند تقیه او از آن ظلمات موقوف و بعد از آن است که جزا
کفر است و نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که بکبرت آن خواهد از ذره خواهند بر آورد و چون
این حال در مشاهد بود و بجا گذشت که او را بجزا او نما باید کرد یا به بعد از توجیه ظاهر شد که نماز باید
کرد پس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر نمایند و تعظیم ایام ایشان میکنند جزا به اینها نماز
باید کرد و بکفر ملحق نباید ساخت که بولعل الیوم و امیدوار باید بود که آخر بکبرت ایمان از عذاب
نجات یابند پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفران لیکم به اگر کافر و مشرک
عذاب بدی بخوار کفر اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد و جزا را و عذاب است است از او رسا رسا
و نشاء الله تا غفران شایسته و فقیر عذاب منزه موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است و بصفت
کفر که با تحقیق و اهل کبار که گمان ایشان بکفر است نه آمده اند توبه با شفاعت یا بوجه و عفو
احسان و نیز آن کبار را بالام و محن و نیوی باشد باید رسالت موت کفر بساخته امید است که

و نقصان و تفاوت در خفا و نماندگی است که از صفات آن ذاتیه است پس بطریق مختص آن صاحب
 و حقیقت شیء نافذ و نظر شخصی اول مقصور بر ظاهر است و از صفت بذات نرفته و بی فهم بهر اندک این منوا
 منکر و الذین او تو العلم و جات ازین تحقیق که این نقیر باطل بران موقوف شده است و خرافات
 که بر عدم زیادتی و نقصان بیان نموده اند زایل گشت و ایمان عالمه مومنان و جمیع وجوه مثل کمال
 انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که تمام تجلی و نور است
 ثمرات و شایع با صفات زیاده دارد از ایمان عامه مومنان که ظلمات و مکدرات و ازلی تفاوت
 و جات هم و همچنین ایمان لای کبریضی که در کمال غایت است که در وزن زیاده از ایمان این است است با صفات
 و نورانیت باید و پشت و زیادتی را راجع به صفات کماله باید ساخت نمی پس که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 با عامه و نفس نهانیت برابرند و حقیقت و ذات بهر تفاوت داخل با اعتبار صفات کماله آمده است و
 آنکه صفات کماله ندارد و کوسا از آن انواع خارج است و از خواص و فضائل آن نوع محروم و با وجود این
 تفاوت و نفسانسانیت زیادتی و نقصان راه نمی باید و نمی توان گفت که آن انسانیت قابل
 زیادتی و نقصان است و الله سبحانه و العالی المصلوبه ایضا گویند که مرا و از تصدیق بیانی و نزد بعضی
 منطقی است که شامل هر یک از اینهاست برین تقدیر زیادتی و نقصان و نفسان میان گنجایش گشت بیکر
 صحیح گشت که مرا و از تصدیق اینها بقین از غایب قلبی است نه سنی عام که شامل هر یک از اینهاست
 گویند ناموسن تمام مافانے گویند ناموسن انشا الله تعالی حقیقت ترا بر ایشان لفظی است و
 اولی اعتبار ایمان عال است و در پیشانی با اعتبار اولی غایت کار اما تا حاشی از صورت نهان اولی
 احوط است که لا یخفی علی المنصف و کرامات اولیا و لیا حق است و از کثرت و نوع خوار و دلال
 ایشان اینچنین از ایشان علامه گشته است و منکران منکر علم عادی خرد علی است بخود نمی منکر
 بدعوی نبوت است و کلامت ولی از غیبی خالی است بلکه مقرر است با اعتراف متابعت آن نبی غلا
 شهادت بین المعجزه و الکلامت که از علم منکران و ترتیب و میان خفا را نشین ترتیب ظلمات
 است از فضیلت شخبین با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اجماع
 از اکابر امیه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام ابوحنیفه الاشعری ان یغضیل فی کبر

ثم عمر على البقية لانه قطع قال النبي وقد تواتر عن علي في خلافة وكرسي عهدة وبينهم ثم انهم من سيرة
 ابا بكر وعمر فضل لانه ثم قال روه عن علي كرم الله تعالى وجهه وشان من نفسا وحدد منهم جماعة ثم قال
 فتبعه العدا الرافضة ما بهم وروى البخاري عنه انه قال خير الناس بعد النبي عليه السلام له الصلوة وله السلام ابو بكر
 ثم عمر ثم علي ثم قال نبي محمد بن الحنفية ثم انت فقال نانا جيل من المسلمين صحيح الدين في غير ذلك
 علي انه قال لا والله بل نحن الان جبالا لفضلنا عليهما ومن جده فضلنا عليهما فهو مقرب عليهما عليهما
 واخرج الدارقطني عنه لا اجد احدا فضلت علي ابيه بكر وعمر الا جلدته جلد المقترى انسان فلما منه
 ومن غيره من اصحابنا من تميز به حيث لا مجال فيها لانها واحدة في قال عبد الرزاق من كتابه في فضل
 الشيعين تفصيل علي اياها على نفسه والامام فضلتها كنه به في الان جده ثم خالفه كل ذلك تقاود
 من اصحابه وعق ولا الفضيل عثمان بن عفان رضي الله عنه بالكلية علماء اهل سنت براندك فضل ابو بكر و
 عثمان است پس علي وندسب ابيار ابو مجتهدين نیز همین است ووقوفی که در فضیلت حضرت عثمان را با
 مالک نقل کرده اند قاضی حیا حاکم او جرح کرده است از توقف کسی لفضل عثمان قطعی گفته است
 ابو الاسود انشا الله تعالى وحينئذ في كرازين عبارت امام عظم رحمة الله عليهم اندك من علامات است
 وبها معاملة تفصيل الشيعين وحبب الشيعين نزواين نقد اختيار اين عبارت را محمل گير است كه حيان فتوى
 وشمال را سر مردم وندان خلافت حضرت عتقین بسیار شده بود و بدیها مردم ازین اده كد ورت
 راه یافته امام الشيعين را اما خطه زوده وحق ایشان لفظ محبت اقتضا نموده است و دوسر ایشان را از
 علامات سنت ساخته به انچه شایه توقف المحموني و كيت و كيت الخفیه مشحونه بان فضیلتهم علام
 خلافتهم باجماع فضیلت شيعين يعنى است و فضیلت حضرت عثمان و دلی است اما حوط است
 منكر فضیلت حضرت عثمان را بلكه فضیلت شيعين را نیز حكم بغير تخم و متدع وصال ما نيم چه علماء را در كنه
 او اختلاف است و در قطع این اجماع قيل قال اين منكر قرين برید بید و است كه بوطه احتياط
 در لعن و توقف کرده اند اين را نيكه بحضرت پيغمبر را و اذيا رخلع را را شدين او ميرسد و سنگ يدي را
 كه از راه اين امان باور شد عليه و عليه السلام و تسليمات قال عليه الصلوات و السلام الله كنه صحاب
 لا تحذوهم غرض من كنه فمراهم هم اصبر ومن الغضيم فيهم ومن الغضيم فيهم نقد افاني ومن وانه

خداوندی مدون از پی لید و رسول نبوتش ان یوضو قال عز وجل ان الذین یؤذونکم لند و رسولکم لیس
 فی الدنیا والاخره و آنچه مولانا سعد الدین در شرح عقائد نفی درین فضیلت انصاف مانده است
 از انصاف و درست و تری دیدی که نموده است به ما حاصل است چه مقرر علامت که فضیلت بابتها
 ثوابی حادی جل و علا انجام داده است نه فضیلتی که بجهت کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد مقلد اعتبار
 ندارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آنقدر فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی
 منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جارا لاحد من الصحابه من الفضائل ما جارا لعلی مع ذلك ثم اشار
 حکم کرده اند با فضیلت فلما رثته پس معلوم شد که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب
 ملامح بران فضیلت مشاهدان دولت و عی راسر است که بصیرت با اهل این معلوم نموده باشند و از
 صحابه پیغمبر علیه السلام صلوات و تسلیات پس آنچه شایع عقائد نفی گفته است اگر ملامح از فضیلت
 کثرت ثواب است پس تحقیق راجع است ساقط است زیرا که توقف را وقتی گنجایش باشد که ان فضیلت
 چه یک چیز است صریحاً و دلالت معلوم نموده باشند و چون معلوم کرده باشند چه توقف نمایند و اگر مسلم
 کرده باشند چه حکم با فضیلت کنند و آنکه بهایه برابر دارند و فضل یکدیگر بقوی تصور الحما و لا یفسد
 است عجوب الفضول که اجماع اهل حق تصور دارند مگر لفظ فضل در این فضلی برده است و آنچه
 صاحب قیاسات مکه گفته است که سبب ترتیب خلافت مدته چهارم دلالت بر مساوات و فضیلت ملامح
 چهار خلافت دیگر است و بجهت فضیلت دیگر و مسلم این را مثل این است شهادت است که شایان
 شک نیست اکثر معارف کشفیه و کلا علوم اهل سنت جدا افتاده است از اصول است پس شایان
 نکند از آنکه گفته که دلش بر این است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه باز نزاعات و مشاجرات گشته
 بر محال نیک صرف یا بدکردن و از ملامح و تعصب و باید و پشت قال المتقارانی هر از اطراف و سبب که هر یک
 وجه و ملامح و قریب از مخالفات و الحاربات لم یکن عن ذمهم فی خلافت بل عن خطائهم فی الاجتهاد و فی
 انجالی علیه فان مساویه و افرا بغوا علی عهده مع اعتقادهم بانه فضل اهل مانه و انه لا حق بالامانه
 بشبه تهری ترک انصاف عن قتله عثمان بنی مدینه و نقل فی حاشیه کمال القری عن علی کرم الله وجهه
 وجهه انه قال فی هذا بغوا علینا و لم یؤکفرو و لا فسقه لعلهم من اعدائنا و لعل شک نیست که خطا راجع باشد

از اوقات دوست و از طریقه تشنیه مرقوم مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیه علم الرسلات و احکام
 نموده جمیع صحاب کرام را به یکدیگر یاد باید کرد و بدین ترتیب بر علیه علم الرسلات و احکامات ایشان را دوست
 باید داشت تا آنکه علیه علم الرسلات و احکامات سلام من جمیع فعلی جسم و من القیضه من غیضی الغیضه یعنی جمعی
 که با صحاب من تعلق کرده همان محبت است که من تعلق شده است و همچنین تنفیذ که بالایشان تعلق
 گیرد و همان غیض است که من تعلق گرفته است ما را بحاربان حضرت امیر شیخ اشتیاقی است بلکه
 نیست که از ایشان و از ارباب شایم اما چون صحاب کرام منبرند که محبت ایشان با مومنان و غیض و انکار
 ایشان ممنوع و یا چاره رده است میارم بدین ترتیب علیه علم الرسلات و احکامات و انقضای
 ایشان گردان که انقضای و انکار و انجریان سر و شش و لیکن معنی گویم مخطوطا مخطوطا حضرت
 برحق بودند و مخالفان ایشان بظناریا و برین فضولیت تحقیق این صحبت در مکتوب یکدیگر و جمیع
 اشرف نوشته است بتفصیل مکر یافته است اگر خفا میماند باشد بان مکتوب جمع فرمایند بعد از
 تصحیح تمام از تعلیم حکام فقه چاره نبود و از زدن من فرض واجب حلالی حرام و سنت و مشروط
 و مستحب و مکروه گذرنه و همچنین عمل بمقتضا این علم نیز ضرورت است مطابق کتب فقه از ضروریات و غیر
 و سبب یمنه و لایان اعمال صاحب بر سر دارند و نیز فضائل ارکان صلوة و عبادت و سایر
 اهتمام فرمایند اول از اسباب وضو چاره نبود و بر سر تمام کمال باید داشت تا بر وجه سنت
 و در هر سر سستی باید نمود و در هر کوشش و هر رقبه احتیاط باید فرمود و تکمیل صاحب رطل بخصر و سنت
 از جانب بر آن صاحب آمده است از مراعات فرمایند تا آنکه تحویل اندک ندانند تحفه است و از
 شده حق است جل و علا و غیره و اما اگر تمام دنیا یک فعل مرفعی و محبوبی بسلطان معلوم شود و عمل
 بمقتضا آن میگرد و منتهم است حکم آن دارد که کسی بخلاف نیر و مای چند جواس نفیس بخرد و بجا و
 روح را بدست آورد بعد از ظهور کامل اسباب وضو قصد نماز که مناجاس است باید فرمود و اتمام
 که نماز فرض جماعت ادا نماید بلکه تکیه اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت تحویل باید و در قنوت
 مراعاة قدر سنون باید کرد و در رکوع و سجود و از طاعت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول
 مختار و تومر است باید ایستاد و بر نیچ که آنگاه آنها بقر خود رجوع نمایند و بعد از دست ایستادن طاعت

چون است و استدلال بجهت کمالی لا یدکر المذنبین القلوب نسبت باعمال حسری سبوتی حاصل کنند
و کمال سرگشته که از اماره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست که
صورت محال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان اعنایه کنند این خود داخل امور و احب است
انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذشته بریاضات و مجاهدات تناسی صورت نماید غیبی
چه این صورتان صورتان انوار و انوار غیر مخلوق حق اند جل علاه و از آیات و الیه وجود
او تعلق و در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و نسبت به این بزرگواران
الزام متابعت نموده اند و اقتضای بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و این
احوال هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال متابعت نمودند انان احوال نمی پسندند از اینجا
که سماع و وقوف و تجویز نموده اند و احالیکه بدان مرتب شود و اعتبار نموده اند بلکه ذکر جبر و بدعت
و آنست منعم آن فرموده اند و غیر تکیه بران مرتب شود و انقضا بآن نموده شود و مجلس علم
ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ بود و وقت تمام
طعام در حضور ایشان هم الصدا بکند گفت ایشان را ناخوش آمد سجده که زجر بنیز فرمودند که او را منعم
کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علما بخارا
را جمیع کرده بخانقا حضرت امیر کمال برده بودند تا ایشان را از ذکر چه منعم فرمایند علما بحضرت گفتند
که فکر چه بدعت است نخندن ایشان در جواب فرمودند که نگفتم که این طریقت هرگاه در مشغول
اینهمه بانه نمایند از سماع و وقوف و جود و تواجد چه گوید احوال مواجید که براسباب شرع مرتب شوند
نزد فقیر از قبیل استدراج است چه اهل استدراج را نیز احوال از ذوق دست میداد و کشف توحید
و مکاشفه و معاینه در برابر صورت عالم بظهور می آید حکما و پویان و جکیه و براسم نهاده یعنی شریک اند
علامت صدق احوال اخفت علوم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور مجریمه و مشبهه بدعت
که سماع و وقوف بحقیقت داخل امور و احب است که بر دهن اسامی بشری المحدثین در شان منعم
سرو زائل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد این عباس است باز کبار تابعین گوید که در اول و اول
سرو دهنش المذکر المحدثین اسر و انوار و کمال بن عباس این مسود رضی الله تعالی عنهم بخلفاء

[illegible]

ف
عبدالله بن عباس
عنه السلام
الرسول خداوند
و علی بن ابی طالب

بنیامین بن غیر حین و آمدن خود توقف و بیدار بقره و فراموشی فرستاد این سبق در ملاقات
مرزا جوی گزیدند از اول آن آخرین پیش ایشان بخواند و سلام مکتوبی صد شخصیت و مهمتر
حسام الدین محمد صدویافت در میان آنکه اسرار و وقایع که حضرت ایشان بان تئیر گشته اند
از ان بظهور می توان آورد بلکه برز و اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان سر مقتضای
نبوت و ملائکه طین نیز در بند طیت شریک اند و این اسب بکشت احمد و صلوة و تبلیغ الدعوت
میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم ما فرادین قیصر ساخته بودند بطالع ان شرف گشت خاتم
سبحانه خیر الزمان است حق جلسا نه چو نویسد و پیشکران نماید علوم و سخنان که افاضه میشود و تفسیر
خداوند جلشانه اکثر ان در قید کتابت می آید و همه اهل مال میرسد اما اسرار و وقایع که بان
تئیر است شما از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه برز و اشارت نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و تفسیر
بهری که مجموع صراف غیر است و نسخه مقامات سلوک و جذب برزی این اسرار و تئیر با و زیبا
نمی آرد و شیخ تمام دستها ان می گوشتد با آنکه میدانند که فرزند علی زحرمان اسرار است و خط
و غلط مغرط اما چون که وقت معاز باز را میکرد و لطافت اسرار بسیار است و نیز در یقین صد و ملائکه
ساقی نقد وقت ان اسرار از ان قبیل اند که در میان نیاید بلکه در میان آنند و فراد
انهم اخیره نه نیست و هم تعد غریب حدیث عجیب است بآیند و است که ما دستها ان میگوئیم
مشکاة نبوت انیا است علیه الصلوة و تسلیات و ملائکه طار علی علی بنیا و علیه الصلوات و تسلیات
شریک انید و است انید و تسلیات و تسلیات هر که انید و است و تسلیات و تسلیات و تسلیات
گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دار و صحابه و زعم علم اخذ نمودم یکبار
و دو علم است که در میان شما منتشر ساخته و علم دیگر که در میان شما منتشر سازم معلوم را بر ندان علم دیگر علم
اسرار است که هم هر کس ان نرسد و که فضل الله علیه و تسلیات و تسلیات و تسلیات و تسلیات و تسلیات
کتابی که بجهت خواجدا و نوشته است بنظر شریف خواهد گشت محمد و امکا اعداد که در وقت
پیدا کنند زو فقیر کم از بد قوی نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فایض است
که اعداد و طریقت پیدا نشود است و چون امر محدث در طریقت پیدا شده فیوض برکات ان

مسدود گشت بس محافظت طریقت از بیم هادم و مہتاب ان مخالفت طریقت از غریب گشت بس
 هر جا که از بیم مخالفت طریقت خود بیند بر و مبالغه نشد ان غلبه و تدویر تعویض نموده ان طریقت کند و اسلام
 و الا کلام مکتوبی است شصت و هشتم بخان خاندان صدویافت و بیان نکه علم داشت بنیاد علیهم الصلو
 و التسلیم است و مراد از صفا که حدیث العلماء است کابنیا ربی اسرائیل و فرموده اند که امرا اند و بیان
 آنکه علم اسرار که از ورانه انبیا باقی مانده است علیهم الصلو و التسلیمات عزیزان اسرار است که او بیا
 است بان تکلم کرده اند از علم توحید وجودی و بیان احاطه وسیع آن و قرب محبت و مایه کل فزیک
 محمد ص و سلام علی عباد الدین عظمی احوال و اوضاع فقراد این حدود و توحید است کسول بن
 ابره سجاده سلاستیکم و عافیکم و ثباتکم دست قضا است که چون بحث علم ورانه در میان بوده چند کلمه از ان
 مقوله بقصص است وقت نوشته آمد در جبار آمده العلماء ورثه الانبیا علیهم السلام است که از انبیا علیهم السلام است
 و التسلیمات باقی مانده است و در نوع است علم احکام و علم اسرار عالم داشت کسی است که او را از بیم و در نوع
 علم هم بودند آنکه او را از یک نوع لغیب بودند از نوع دیگر که ان منافی داشت است چه در ذات ما از جمیع
 الوافه ترک که مرث لغیب است نه از بعضی دون بعضی و آنکه او را از بعضی معین لغیب است دخل غایت
 که لغیب و محسوس حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده بیه و علی آله الصلو و السلام علماء ربی کابنیا
 بنی اسرائیل مراد از علماء علماء و دانشمندان غیا که لغیبی از بعضی ترک و از کتب اند چه در ذات ما با هر سطح
 قریب و محسوس است همچو موت می توان گفت بخلاف غیوم که از این علاقه خالی است پس هر که در ذات بخود
 عالم نباشد مگر آنکه علم او را منبذ بیک نوع ساینیم و گویم که عالم علم حکام است مثلا و عالم سطلق ان
 بود که در ذات باشد و از هر دو نوع علم او را لغیب و افول و کفر درم گمان دارند که علم اسرار و عبادات از
 علوم توحید مجرد است و ظهور و وحدت و کثرت مشاهده کثرت و روحه و کنایه است از معارف احاطه و میراث
 و وجود و قرب محبت او تعلق بر بنییکه مکشوف و مشهود اباب احوال است حاشا و کاف انم حاشا
 و کلام که این علوم و معارف از علم و اصرار بودند شایان مرتبه بقوه باشند نیزه که مبنای
 این معارف سکونت و غلبه حال که منافی صحیح است و علم بنیا علیهم الصلو و التسلیمات
 چه علم احکام و چه علم اسرار توحید صحیح است و علم انبیا علیهم الصلو و التسلیمات چه علم احکام و چه علم

اسرار همه صحو در صحت که ستمه از سکران متمیز نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که در
 رنج در سکر و در پس این علوم از سر اولایت بوندند از سر بنوۀ انبیا علیهم الصلوات و تسلیات بر خیر
 ولایت نیز ثابت است اما احکام ان مغلوبند و در جنب احکام بنوۀ مضمل می بللی هر جا شود و ملشکارا به سهارا
 جز نمان بودن چه یا ما به قیود کتب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات بنوۀ حکم دینی
 محیط دارد و کمالات ولایت و جنب آن خطره است محقر اما چه توان کرد جمعی از انارسانی به کمالات بنوۀ گفته
 که الولایت افضل من النبوة جمعی دیگر در توجیه ان گفته اند که ولایت یعنی افضل است از بنوۀ لو این هر دو
 فزونی حقیقت بنوۀ اناد است حکم بر غائب کرده اند نزدیک باین حکم است حکم به ترجیح سکر صحو اگر حقیقت
 صحو پیدا نشدند هر کس را صحو نسبت می دادند ع چلبست خاک را با حال پاک بدانند که صحو خوس نایز مال
 صحو هم گفته سکر را ان ترجیح داده اند کاش سکر خوس را مثل سکر عوام دانسته است باین حکم نمی روند
 چه مقرر عقلاست که صحو بهتر از سکر است اگر صحو سکر مجازی است این حکم ثابت است و اگر حقیقت نیز این
 حکم ثابت ولایت را از بنوۀ افضل گفتن و سکر را صحو ترجیح دادن در یک آنست که کسی که فرما به سلام صحو
 و در و جهل را از علم بهتر و اندر زیاده که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و سلام و معرفت مناسب
 بنوۀ منصوب گوید ع گفت بدین الله و الکفر و جب و لدی و عند السلیس تبیه و محمد رسول الله تعالی علیه
 و سلم از کفر متعاده می نماید کل لیل علی شاکسته چنانچه در عالم مجاز سلام بهتر از کفر است و در حقیقت
 نیز سلام با بهتر از کفر باید دانست فان الجاذفة الحقیقت اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه
 صبح کفر و سکر و جهل فایست است در مرتبه فوق بعد انجم سلام و صحو و معرفت نیز محقق پس کفر و سکر و جهل
 را بمقام ولایت مناسب گفتن بجه سنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در فوق مرتبه اثبات نمودن لذت بر تبه
 همه است که سراسر سکر و استیارت و الا حوان مرتبه نیز منزه است بسک است و سلام آن مختصه بکفر و معرفت
 مغرب بجهل اگر در کتابت کجایش بدلائل احوال و معارف مرتبه فوق را بتفصیل ذکر کرده است انچه سکر
 حافظه از احوال مرتبه بیان می نمود اباب و طائفة شایدا بعضی را تبصره نیز در این باب بجهل کل بجهل این تعبیر
 نهید که انبیا علیهم الصلوات و تسلیات این همه ندگی و کمالی که یافتند از راه بنوۀ یافتند از راه ولایت
 پیش از انچه می نیست از راه بنوۀ و اگر ولایت را از بنوۀ مرتبه می بود و ملائکه ملائکه اهل کمالات ایشان کل است

از سیر ولایات از اینها علیهم الصلوات والتسلیمات فاعلموا انهم من اولاد ائمه و اولاد ائمه
 ولایت و ولایت ملا و اعظمی را کمال اولاد ائمه علیهم الصلوات والتسلیمات و دیدند انجا ملائکه طبعین را از
 از اینها افضل گفتند علیهم الصلوات والتسلیمات و از بهر اهل سنت جدا افتادند کمال و کمال عدم المظالم
 علی حقیقه البنوة و چون در نظر مردم بود بعد عهد بنوة در جنب گزالات ولایت تغییر می در آید
 لا اجماع من را درین باب بسو ط ساخت و شمه از حقیقت محاله و نمود و بنا نموده اند و با و سرافرازی امرنا
 و ثبت قدمنا و انضامی القوم الکافین خود را شدی همان شیخ داود چون سردان معدود بودند
 این تصدیق کنند مکتوب دولیت و شخصت انهم بر تفسه خان صدویافت و در غایت امت صایان
 با صدای این و تحریف تو این اله باطله این بجزردان بود و لسان و لسانها و لسانها و لسانها و لسانها
 مایناست لک الحمد مدو سلام علی عباده الذین مطفی بر کسی یا در دل تمنای که امر است از امور و
 تمنای این تغییر شد نمودن است بغضمان خدا بل و خلا و دشمنان پیغمبر او مدو سلام علی الصلوات
 و التسلیات و امانت رسانیدن است باین بید و لسان و خوار و لسان این از او اله باطله این از او لایقین
 سید عالم که بر کفر و حق حبل و علم الذین عمل معنی تر نیست بنا بر آن که ایشان را باین عمل معنی تر نیست
 می نماید و اینان باین عمل از انهم هم سلام میداد چون بدولت انجا نشاء بعد مدو اله و می تحقیر و
 امانت رسانیدن ان بقعه کشفه و اهل آن ستیغین شده اند اول شکر این نیت بجا باید آورد که حجم کفر و کفر
 قیظ و توفیر مقام و اهل ان میروند مد سجاد و تعالی الحمد و الله که را باین ملائکه انخت و بعد از شکر این
 سخت عظمی و تحقیر و تو این این بید و لسان و اله باطله اینان می لایقین باید بود و هر قدر که کسی خود بخفیه
 یا چهر و تحقیر باین جامه باید کوشید و از اضع امانت باین بت تراشیده تا ترشیده باید رسانید پس است که
 بعضی انداخته که و قد شده است باین عمل تلافی اینها نمایند و کفارة سازند ضعف بدن و شدت مسلمانان
 و الا بعد از این رسیده تر غیب این امر می نمود و باین تقریب یکبارگی همان سنگ می انداخت و از اسلحه
 سعادت یا ساختنیاد و صبر با غلغله و السلام مکتوب دولیت و منتقام و هم نشاء و هم نشاء و هم نشاء و هم نشاء
 ترجیح بعضی محبت با غلغله و السلام مدو سلام علی عباده الذین مطفی خود را شدی خود را شدی و اما قاده کا زاب نهی
 فراموش شد انکه بای می هم بود می کنند دشمنای شغل و انرا بوده که می شد اما بعضی از محبت است

که بر عزت می چید قیاس از حال و پس فری نمایند که چون عزت حقید کرده صحبت فی الشریع علیه علی
 آله الصلوٰۃ و السلمات رسید از کلمات صحبت بهره نیافت و از نا بعین گشت و از شیریت بایه اولی
 درجه دوم رسید بنایت اسمحانه صحبت هر روز بطریقی است من استوی بویانه فهو مغنون کمال
 علیکم و علی سائرین اتی الهمدے و التزم متابعتہ المستطف علیہ و علی آله الصلوٰۃ و السلمات مکتوب
 و ولایت هفتاد و یکم ششم حسن یکی صد و یافته در حل استغفار و فقه که دیده بود بعد از سلام
 علیه و آله الذین صطفیٰ مکتوب شریف بخوی غوی شیخ حسن حسن اسمحانه حاله و او صلا الی کماله رسید
 و فقه روشن که روداده بود و نوشته بود و بوضوح انجامید میدوایا باشد و با آنچه مامور اند و ایشان ان بحان
 گوشت و سر می ارایان احکام شرعیه تجاوز نکند و به تحقیقات حقه اهل سنت و جامع تعلی باشند
 کار نیست و غیر این همه بیچ و اگر والدینا تجاوز نکنند و خود ضعی باشند و ستان و منتقم شمرند و کمال
 مکتوب و ولایت هفتاد و دوم بر سر سید محب اسمانگبوری صد و یافته در بیان ایمان الخیر
 ایمان شهودی و بیان ترجیه شهودی و توحید وجودی و پنجه در حصول فناء کار است توحید شهودی است
 توحید وجودی بیچ و کار نیست در بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و توحید حیات
 کرده صاحب توحیات یکم است عبارات شایع ما تقدم هر چند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول توحید
 شهودی اند و اینان بک لبه بعد و الصلوٰۃ سیما و پناه بخوی غوی میر محب معلوم نمایند که
 ایمان نیست وجود و جب تعالی و بدار صفات او سجاده نصیب نبیاست و نصیب محاب نبیا علیهم الصلوٰۃ
 و السلمات و نصیب اولیای که بکلیت مرجوع و نسبت ایشان نسبت محاب است اگر چه اینها قلیل انبیل
 اقل و نصیب علماء و نصیب مومنان و ایمان شهودی نصیب مومنین است از باب عزت بوندان
 اباب شریعت چه اباب شریعت هر چند مرجوع اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان بجهان کائنات است و ظاهر
 بخلق و باطن بحق جل شایع هر چه وقت ایمان شهودی نصیبشان است و اینها علیهم الصلوٰۃ و السلمات چون
 بکلیت رجوع و باطن باطن توحید و توحید بحق جل صلا لهر یکان نصیبشان است این فیه و بعضی از سایل خود
 تحقیق نموده است که با وجود هر چه که ان فوق علامت نقص است و عدم و صولت با انجام کار و جرم بکلیت
 علامت و صولت به نهایت النهایه صوفیه کمال در جمیع بین التوحیدین دلت اند و حجاب تشبیه و تشریح را از کل

در بیان صفات کلام و فضل و ادب و عیب را بر بیان شهادت و در

محمد و هم ان ایشانند چنانچه بنام یارب اینها علیهم الصلوٰۃ والسلام چون از مقام دعوت فارغ میگردند و در حق
 عالم الهامی مشغول و مصلحت رجوع تمام میشود بشرق تمام دارالرفیق الاعلیٰ برآورده بکلیت متوجه حق حل شأن
 میگردند در مرتب قرب خیر بنمایند سه سبب لایزال باینچشمها و للعاشق لمسکین با تخرج به زو قیر کمال
 آنست که در وقت عود به کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که همه صفات نیز ملحوظ نباشند و در احادیث
 مجوده هیچ مشهور و بنوع معلوم معاد معلوم مع و در وقت رجوع نظر تمام کثرت افتد و غیر از خلق در رنگ
 عامه مومنان هر یک مشهور و او نه و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق حل و علا او را کار نباشد
 و چون هر دعوت تمام کند و عالم خالی را و داع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود و درخت از ایشان است
 کشد و معالده را از گوش به غرض برد. ذلک فضل الیدیوتیه سن ایشان و اندک الفضل العظیم ناقص رجوع
 بکلیت را ناقص خیال نکند و توجه باطن را که بحق است حل سلطان به تر از توجه بخلق که برای دعوت و
 تکمیل ایشان است نداند زیرا که صاحب رجوع با اختیار خود و مقام رجوع نیامده است بلکه بر احوال سلطان
 از اعلیٰ به نقل نزول کرده است و از وصل به رجوع و اقرار داده پس صاحب رجوع قایم بر احوال است چنانچه
 و خانی یا از مرد خود صاحب توجه بر وصل مشهور و محفوظ است و به قرب و معیت شادان سه بوری که
 بود و مراد محبوب به از وصل به از بار غرض شریک الانی فی الوصال عین غشی به و فی حیران مولی الموال
 و شغله به حب لکل حال به حب الی سن شغلی بحال به و فضایل و کمالات رجوع بسیار است صاحب رجوع
 نسبت بصاحب رجوع قطره است نسبت بدریای محیط این رجوع از فضایل نبوده است و ان توجه از
 انار ولایت نشان بینها اما فهم هر پس به این کمال نسبت داشت شمل الیدیوتیه سن ایشان و اندک الفضل العظیم از صاحبان
 تنه به تشبیه گویند که ایمان به تنه به مومنان را حاصل است عاف آنست که ایمان به تشبیه الی هم کند و خلق را که بخواهند
 و کثرت را که در حق است و اندک و صانع و مومنان را که با جمله توجه به عرف ایشان ناقص است و مشهور و در حدیثی که
 کثرت عیال پنجگانه ستر جهان است هر یک ناقص بشیرند و ما حظه وحدت را بی سلطان کثرت تجدید میداند و تفسیر
 از کار و حیران اند بجه دعوت بنیاد علیهم الصلوٰۃ و تسلیات تنه به صورت و کتب و بی ناطق با یان تنه به بنیاد
 علیهم الصلوٰۃ و تسلیات نطق باطله آفاق و تنه بنمایند و باطله الی انان دعوت میفرماید و به وحدت و اجب و رجوع بیکجاست
 و تکیه بیکجاست که پیغمبر دعوت ایمان تشبیه نموده است مخلص را ظهور خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوٰۃ و تسلیات در

هر چه خدا بخواهد از او و در حقش شکر و مدح را بسیار است

او بجا می نمایند قال بعد تا که دعا را قیل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الا بعد الا بعد
 و الا ترک پریشانی و لا یخلفنا بعضا اربابان دون السفان توفو فقولوا اشهدوا بانا مسلمون اینجا عذر است
 بی نهایت اثبات می نمایند و همه را ظهورات رب الاله با تحیل میکنند و کتاب درست را که در وسط آنجند
 متشبه می آنرا کتاب هوا الاولی و الاخره و الظاهر و الباطن و ما ریت و اذ ریت و لکن السدی النبی
 یا الیونیک نامی سید العزیز و السدی الیهم و السدی الیهم و السدی الیهم و السدی الیهم و السدی الیهم و السدی الیهم
 یک شئی و انت الظاهر فلیس فوقک شئی و انت الباطن فلیس دونک شئی هیچ شئی نیست زیرا که بین
 عبارت حصر را می فهمد کمال وجود از مساوات به الیه و به لغی اصل وجود چنانکه فرموده الاصله لا یفیک
 الکتابه فرموده الایمان لمن الاثانه له و مثال ان و کتابی سنت بسیار است این توجیه تا اویل ظهور
 چنانکه کمان برده اند بیک محل نفی است بر کمال بلاغت و در عرف چون اقام هر رسالت شخصی بنیاند
 میفرمایند که دست او دست منست تصور اینجا حقیقت نیست محاسب که اینجا حقیقت است و چون فعل از
 انداخت قدرت فاعل که عید محوک صاحب است کلام است یاده بوقوع آید و التفات و توجه ان ماکلف در این
 فعل معی باشد ماکلف منزه که بگوید این فعل من کرده ام تو این سخن را میجو دلائل نیست اینجا فعل من در ذات
 اتحادات حاشا و کلا که فعل عید ماکلف من فعل ماکلف متعلق بود و بیانات اوصین ذات او اینجا عذر مناق اینها را
 علیهم الصلوات و التسلیمات مکرر نموده اند که دارد دعوت ایشان بر شریعت است و وجود غیر غیریت عبارت ایشان را
 مکرر و صیغه تکوین و آوردن از تکلفات باره است اگر فی حقیقت موجود یک بود و مساوی او ظهورات او بود
 و جمیع اسمی هماد و باشد چنانچه اینجا عذر کمان برده اند چرا اینها علیهم الصلوات و التسلیمات مبالغه و
 قیاس است ان نمایند و عقوبتهای ابدی عبادت اسوسه تشریب سازند و عباد آنها را دشمنان خدا گویند
 چون در مشغله ایشان از اطلاع نبخشند و بدین غیریت را که از جهل و ایشان تا شش شده است زایل
 نگردانند و دعوت ایشان را صین محمادت حق جل و علانانانند یعنی و اینجا عذر گویند که پیغمبران علیهم
 الصلوات و التسلیمات بوسط مقصود هم هم که استواید و بود و پوشیده بناست دعوت برابر غیر غیریت
 کرده اند و وحدت را پوشیده پر کشید دلائل نموده اند این سخن در رنگ قیقه شیعه ناموسه است پیغمبران
 علیهم الصلوات و التسلیمات حق اند بر تنبیه بجهل نفس الامر است بجهل نفس الامر بود و غیر او با وجود

نباشد چه باقی میسرده و نه تنها باطلها و خلاف نفس امر نماید بلکه انحصار کلی که بذات و صفات و افعال و احوال و حبس او و
 تعالی و تقدس تعلق داشته باشد باطلها و اعلان حق اندکوتره اگر چه در فهمان قاصر بود نمی بینی که مشایبهاست
 قولی و بچند و احادیث آمده است استشایبهاست چه جای توأم که خویش نیز در فهم ان عاجز منصف ذلک و اطلها
 آن ممنوع نشد و غلط عموم باله انما انما انکشت اینجا که کسی که دو وجود قابل است و از عبادت ماسوی و توهم
 تنزه می نماید و امشکر می نامند و آنکه یک وجود قابل است و او را موصوفه میگویند که چه عبادت نیز از هم نماید
 بتخیل بلکه اینها غیور است حق اند سحایه و جمادات ایشان عباد حق است تعالی شان ان الضايف باید بود که این
 صفاتش که کم است و موصوفه کدام بنیاد علیهم الصلوات و تسلیات لوحده وجود دعوت کرده اند و دو وجود
 گویند ماسح که گفته دعوت ایشان لوحده است و دست چلی سلطانه عبادت ماسوی را شرک گفته اند اگر
 صوفیه و مودیه ماسوا را حیوان غیریت نامند و فهمش که نمی کنند ماسوی ماسوی است و اند یا ندانند بعضی از
 متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه میگویند و از صفت حاشی می نمایند و طعن و تشنیع بقایا را
 بحیثیت میکنند و شیخ محمد الدین و اباجان او را این راه به انکار پیش می آیند و بیدار میکنند مع ذلک اینجا عالم را
 غیر حق جل سلطانه نمی گویند بلکه عین حق و غیر حق جل و علایم اند این سخن انصواب در است ایشان
 متغایران تفهیم مقرر است منکر و نیت مصادوم بر چه عقل است غایبه مانی الباب تکلیف در صفات و احوالی
 جل سلطانه لا هو و لا غیره و گفته و از غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک و متغایرین مراعات نموده اند چه
 صفات و احوالی جل سلطانه از حضرت ذات تعالی و تقدس ممکن نیست و جواز انفکاک در میان
 ذات و صفات قدیمه او تعالی و تقدس متعوضیت پس لا هو و لا غیره بود قدیمه صادق است بخلاف عالم که
 این نسبت در وی منتفیه است کان الله و لکن ممتشی پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بخت و هم مطلق
 از صدق و درست اینجا از انسانی خود عالم را در تک صفات قدیمه انکاشته اند و حکم مخصوص از اینجا اطلها
 نموده و اینجا چون نفی بحیثیت عالم قابل گفته اند لا نه است بل ایشان که بر غیریت عالم قابل شوند از راه اباب
 توحید و چه می نمایند و چه عبادات تنزه حاکم کونه و توحید وجود و در بعضی گفتن جابه نیست چنانچه شیخ محمد الدین و
 اباجان او گفته اند عین گفتن حاشی است که عالم با عالم متحد است حاشا و کلا بلکه نفی است احال مصادوم است
 وجود و احوال تعالی و تقدس جای بخوان فیروز و لیس و رسال خود تحقیق اینچنین نموده است سوال میروید چه میگوید و

که مشرک گویند بهتبار است که او دین است و دین مشرک طریقت است جوابی که مشرک طریقت است بهتبار
 شهودی حاصل میشود و توحید وجودی در آن موطن بیچ در کائنات باید که شهود سالک منوط و غیر انبیا کلمات مقدس
 امر به هر که بود تا فاش شود و مشرک طریقت منضم کرد و در روز که اقباب آیتها می بیند و دست را بر نمی زند
 و ضم دینی حاصل است هر چند هزاران از ستار با در روز موجود بودند مقصود است که یک اقباب شهود بود ستار
 محدود باشد یا موجود بلکه گویم که کمال فناء و انصورت است که پیش از موجود داشتن و سالک انکمالی که فناء
 که بطلوب تحقیق دارد و بیچ چیز التفات ننماید بلکه بیچ چیز را مشاهده نکنند و بیچ چیز در دیده بصیرت اند و ندانند
 اگر شایسته بود و نباشد بخاطر آنکه تحقیق شود و فانی اگر بود و در فانی سار اول کسی که تصدیق توحید وجودی نه است شیخ
 محی الدین بن عربی است عبارات شایسته آنکه مقدم هر چند که از توحید و اتحاد خیر است اما قابل حل ندر توحید شود و بیچ هر که
 غیر حق را جاننا ندید یعنی گویند بیچ حق است و بعضی نهای سبحانی زنده یعنی بیچ فی الدنیا و فی الاخره و بیچ انداخته
 این همه گمراه است که انشاء یک مینی بینگفتیم که امام ادالایه بر وجه وجود نیست و گمراهی در وجه وجود و بیچ فصل
 است و در آن صورت و نخواستن نمودن شیخ محی الدین است و بعضی از معارف غاصبه این بحث را مختصص بخود کردند و
 حتی که گفته خاتم النبوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم الوالات اخذ میکنند و خاتم الوالاتیه محمدی خود را می دانند
 و شرح در وجه بیان گفته اند که بادشاه الکراخیه و اخو حیزی بکیر و چه نقصان دارد با بطلان تحصیل فناء و بقا و
 حصول کمالات و ولایت صغری و کبری توحید وجود بیچ در کائنات توحید وجودی باید تا فاش شود و دینان ماسر
 حاصل کرد و تواند بود که سالکی از بندایت تا نهایت سیر کند و از علوم و معارف توحید وجود بیچ بر روی ظاهر شود
 بلکه نزکیه که انکار این علوم نماید و فقیر رای که بطلیمو این معارف بسوگ میسر شود و اقرب است از این بی که
 این ظهور بود و اینها سالکان این را که کثر نشان مطلوب سیرت و رفته های آن راه انوشان و راه می مانند و از
 دیاب بطره سیر میکنند و تبوهم اتحاد و ظل کنایه نمایند و از وصل محم می شوند و مخفی را بجهت با علوم ساخته است
 و در اینجا بیچ بیچ سیر فقیر هر چند برای می شود است و از نظرات علوم و معارف توحید و فناء و بقا
 چون عنایت خداوندی جلالتا فاضل حال و بوده و سیر محبوبی در شته بودی و مفاد و راه را با فضل عتبات
 طی نموده است و از کمال کم او را از ظلال گذرانیده چهل ساینده و چون سار شردان افتاد و دید که راه دیگر از
 بوصول است و بصل محمول محمد ساریدی برانا لهند او کان الهی لولایان برانا الله تعالیات رسول بنا الحق تنبیه

آن تحقیق سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعدد باشند و اسوی حق جل و علا موجود بود است که فناء و بقا متعلق
 شود و ولایت صغری و کبری حاصل از این میان همی فاسد نیست نه علم اسوی و نه علم اسوی باید که منقود شود
 نه انکه اسوی معلوم فاجیه بود این سخن با وجود ظهور و اکثر خویش پوشیده مانده است از عجم چه گوید توحید و توحید
 را بین توحید وجودی خیال کرده معرفت و وحدت وجود را از شرط راه دانسته اند و وجود گویند را خیال
 مفصل انکاشه حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق را جل سلطان منحصر در محاف توحید وجود خیال کرده اند
 و شهود وحدت را در ایامی گفت از انجام کار قصه نموده انکه بعضی از ایشان تیه کرده که حضرت خیر مقدم
 عجمی نه از الصلوة و نه از این استقامت که با این حصول کمالات نبوده و مقام شهود وحدت در کثرت بود
 است پس اینها علیها السلام را اشاره بان مقام شایسته و ترجمه کبریا این عبارت می کنند بدینکه اویم ترا شهود و وحدت
 و کثرت الاله و توحید را که توحید و بیان معرفت کثرت اینها است و نفی اند حاشا و کما که بنفیس همان نمایان مقام شایسته
 چنانچه علیها السلام و بیانات بخای چون جل سلطان دعوت نمایند هر چه در ایامی چون کجا این را در این عجمی و تکیب
 است و بدین توحیدی و چنانچه معرفت حق سجایه و تعالی ایشان را اضاف و با و که اینها علیهم الصلوة و استقامت ترا و
 کمالات خود بخیزد کمالات ایشان را مثل کمالات خود میداند که کثرت کلمه خیر چون خود هموست و آن کلمه که در کثرت
 نبات است و این و همان اجماع است و گویند است او را این قسم معرفت که اوایل حاصل شده بود و بدین استقامت
 است و آن شهود او را که حصول انصاری از جهات قدس نفی نمایند حضرت خواب غفیلند قدس سره نماید هر چه دیده
 شد و شنیده شده و دانسته شد آن همه نیست به حقیقت کلمه لافعی ان باید که در پس شهود وحدت و کثرت نیز
 شایان نفی گفت هر چه شایان نفی است از جهات قدس متنی است این کلام حضرت خیر مر از این
 شهود و تراورده است و اگر فایده های شایده و مساینه نجات بخشیده است از علم بجل کشیده و از
 معرفت بعیرت برده و غیر از اینها سخن بر این یک سخن میرسد حضرت خود جام و صلوة کبوش
 ایشان و کثرت از او ایام که کس مثل این عبادت نکرد نموده است و جمیع مشاهدات و معانیات را بر این سخن
 نفی ساخته و این مقام حقیقت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدا فی برهبا و الدین حرام اگر
 اجتهاد او نه تالیانید بناسد باید حجت چه بازید با ان برهکی از شهود و مشابهه گذشته است و انکه کما
 سبحان قدس بر دن نزه بخوان حضرت خواجه با یک کلمه لافعی جمیع مشاهدات او نموده اند و همه را نیز حق شایسته

می بیند و حبیبیت تعالی و تقدس و کبر در حادث می یابند قدیم نه دهر چه در تشبیه ظاهر شود تنزه از تنه
 تیرمات صوفیه منتون نکر دی و غیره حق باطل سلطان حق ندانی اینجا در وسط غیبه حال اگر معذرازد و در رنگ
 مجتهد مطلق از هوا خنده مرفوع اما با مقتدان ایشان تاج معالک کند کاش در رنگ مقلدان مجتهد مطلق باشند
 و اگر چنین نکنند کارشکل است قیاس و اجتهاد اصل است از قول شریعه که باید تعلیم ان ماموریم بخلاف کشف
 و الهام که اما بتقلید آنان امر لغزیده اند الهام بر فیض حجت نیست و اجتهاد بر متعلق حجت است پس تقلید
 علما مجتهدین باید کرد و مهول دین را موافق آنست ایشان بابر حجت و صوفیه بجز بگویند بکنند مخالف را
 علما مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و بحسن ظن بوطن ایشان لب باید است و از شرطیات ایشان باید شد و
 و از ظاهر هر دو فایده ساخت عجیب است که بسیار است که از صوفیان فواید را بایمان و کشفیه الهامیه خود
 همچو وحدت وجود و مثلاً و لالت می کنند و غریب بتقلید اینها بنمایند و بر عهده ان ایمان تهدید است کاش
 و لالت بر عدم انکار این امور میهنه دهند و بر سنگان تهدیدات بیخیزند و دند جیایمان دیگر است و عدم انکار
 دیگر ایمان این امور لازم نیست اما از انکار اینها محافظت باید کرد و تا با انکار این به انکار آید
 این امور کشد و اولیا حق جل و علا بخصی و عداقی پیدا کنند بر وفق آراء علماء اهل حق کار باید کرد
 و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید و زید و به لا و لغه جهالت نباید کرد و نه از حق التمه و همین الا فراط
 و الله خط و اندامه همانم ملهم بکتاب عجایب کار با است جمعی از ایمان این راه باین شبهه و شایده
 قناعت ندارند بلکه این شبهه را انزال نکاشته دین ایشان به دین اهری و قائلند می گویند که ذات بچون
 واجب الوجود را جل سلطان می بینم و میگویند که ان دولت که حضرت پیغمبر ابراهیم علیه السلام
 یکبار در شب بر پیشه بود و راه بر پیشه است و لیکه مری ایشان پیشه و از ان سفارش پیشه بنمایند و از راه میگویند که
 و نهایت مراتب عروج را تا انواران نور حق بنمایند تعالی بجا و مایه قول انظار ان علما که بر ادعای انبات کلام مکتوب
 بان حضرت جلالت می نمایند و میگویند که خدا ای تعالی چنین فرموده است و جهان کانی و حق و شمس
 خود را از حضرت نشانده و بعد از نقل بکنند و کلام و داستان خود را بنمایند پس بعد از ان بنمایند لایق است
 با بر شب ناما و شبهه با حق بجا و تعالی که از انهم و از مایه بختان بر سید جواب یافتند مقدمه و
 فریضه و حق و انوار ان کبر استخوان این محله هم می شود که ان نور مری را سین حق است و انند

محجل سلطان و آن نور ذات او تعالی تصور میکند نه انکه از ظهوری از ظهرات او تعالی انکارند و علی از
 ظلال او اند و تنگ نیست که آن نور ذات حق گفتن جل سلطان اقرار محض است و اتحاد صرف و زندگانه
 خالص نهایت تحمل خداوندی است جلشانه که اشغال این مقربان را بعد از ایهامی که کوناگون استحال نیز نمایند
 و مستیصال نه اینست بجا ناک علی ملک بعد ملک سبحانه علی غفور که بعد از تنگ بود حضرت موسی علی نبینا
 و علیه الصلوٰه و السلام بچو طلبتیه هلاک گشتند و حضرت موسی علیه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام بعد از طلبتیه
 زخمی ترانی نمود و بهوش افتاد و از آن طلبتیه تابیر گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که محبوب
 رب العالمین است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود انکه بدولت سراج رفیقه شرفش و در شرفش کسی
 در کوفت و ازیرکان زمان بالارفت علماء و در رویه او علیه و آله الصلوٰه و السلام اوج و اشیای قوامی
 اختلاف است اکثر علماء ایدم رویه او علیه و آله الصلوٰه و السلام قابل گشتند و تعالی الامام الغزالی و الاصح
 انه علیه و آله الصلوٰه و السلام ملامی به سجانه لعلته الحزم این بی سببها ان بزم باطل خود هر روز خدا را می
 جلشانه و حال انکه صمد و ریک مدین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل و قال دارند و صمد
 سجانه با علم و ایتنا و سخن این جماعه معلوم میکند و کان کلام را می شنود نسبت به آن حضرت حق سبحانه و تعالی نسبت
 کلام بمثل بعد از این عین ابعاد است حاشا و کلام که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود و بطریق تکلم که در روی
 ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر و بود که آن علامات حدوث است سخنان مشابه که با ایشان را در غلط انداخته است صبر
 مشابه نیز نسبت کلام و سکا که حضرت جل سلطان نموده لیکن باید دانست که مشابه نسبت ان کلام را بحضرت
 حق سبحانه و تعالی نسبت کلام بمثل نمی تواند بلکه نسبت مخلوق بخالق یقین میکند و اینجا به محظوظ نیست حضرت
 موسی علیه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام که بچو بهر که کلام حق شنید جلشانه نسبت این کلام حق جل سلطان
 بهو نسبت مخلوق بود و بحسب انکه بهو نسبت کلام بمثل و همچنین کلامی که از حضرت جبرئیل
 علیه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام شنید نسبت ان کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی
 بهو نسبت محذوق بود و بحسب انکه غایب ما فی الباب ان کلام حق است جل سلطان و سکا
 کافر و ندان که کلام حق مشترک است در بیان کلام لغوی و کلام لفظی که بی توسط امر حضرت
 حق سبحانه و تعالی ایجاد و ان فرای پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و عند این ناچار

ما چایندگان کما فی بود فافهم فان هذا یحقق فی کثیر من الوجوه واندک سبب الوجود است و وجود دیگر
 در ممکنات اثبات میکند وجود است ضعیف در یک سایه صفات ممکن علم ممکن واجب علم واجب تعالی چه نقطه
 است و قدرة حادث را در جنب قدرت تقدیریه بابتها بجهتین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشی محض
 است چه جائی آن دارد که ناظر بر همه تفاوت مراتب این دو وجود در شکافتد که یا باطلاق وجود در مرتبه و در
 بطریق حقیقت است یا باطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و مفرد دیگر بطریق مجازی یعنی که جم غفیر از
 مفرد بشری ذاتی یعنی نموده اند طلاق وجود در وجود ممکن بسبیل خود دانسته اند و وجود ممکنات را نبات
 نموده اند که عوام را بهر نفس مراد از نفس انبیا اند علیه السلام و تسبیحات و انشای ایشان کسی که بولایات
 اضلیه ایشان مشرف شده است و دایره ظلال را تمام ملی کرده عوام ظاهرین اند وجود واجب تعالی و وجود
 ممکن از تمام مطلق وجود پیدا شدند و در موجود تصور نمایند و محض نفس حسیه البصر اند هر دو وجود را
 افراد مطلق وجودی باین تفاوت مراتب افراد وجود را بر حسب صفات و اعتبارات وجود مینمایند و مراجع
 بحقیقت ذات وجود را یک حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعه توسط آن که از تبه عوام قد م فوق مانده اند و از کما
 چنین نوعی است که در دست اند مشکل است که قائل بود ممکنات کردند و طلاق وجود در وجود ممکن بطریق حقیقت
 نمایند از اینجا است که گفته اند که ممکن را موجودین عاقله میگویند که او را نسبتی است به وجود کما یقال الشمس لک
 وجودی بوی قایم است بطریق حقیقت موجود و شود یعنی این جماعه از وجود ممکن ساکت اند یعنی و انبات
 آن که بجزئی نمی نمایند و محض مینمایند و موجود واجب تعالی را نیز دانسته و ظاهر ایشان وجود ممکن را نیز وجود
 نمیدانند چنانچه بنی نمیدانند و اگر وی از ایشان تعبیر کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی آن وجود موجود
 است ممکن نیز همان وجود موجود است این عبارت نیز لفظ وجود از ممکن نمایند باینکه در اثبات وجود ممکن
 نظر باید تا درین ششمان انوار وجود واجب تعالی تواند از او تفریق میان در روز با وجود و ششمان از شهاب
 ستاره را می بیند که آن تیره بین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات و شک وجود تا ما است در روز که در
 البصر است تواند دید که در خفای البصر است این دیدنی نیست که عوام با وجود ضعیف بصیرت و در کرم عین
 چنانچه وجود ممکنات را می تواند دید و حال آنکه ششمان انوار وجود واجب تعالی مانده و تیره است کونیم که عوام را باین علم
 نه از بابی سخن ما را باب دید است نه در باب علم باینکه علم از بحث خارج اند پس کویا علم الوجود از علم

در کتب قدسیه

واجب الحاقه فی اثبات ان مقتود است پس مانده وجود کمالات بنائشان که گوئیم که ظهور الزامات نمود
وجود کمالات است نه مانده علم بوجود کمالات به علم بنیاس است که بهاء و تعلید نیز حاصل شود و بطول مال هم صورت
بند چنانچه علم بوجود است و در ضمیمه بعد از این نیز حاصل است با وجود ظهور و نور از قبایل عوام را علم بوجود کمالات
است نه ظهور و وجود آنها چه بنمود انصاف بعینه است و لایق و اینان که است مشهور ملک بودیا ملکوت جبروت
باشد یا الهوت ای غیر عوم چنانچه درین بحث مشارک حصی خواص اند در عالمی دیگر نیز در میان ایشان نیز کمتر
حاصل است اینهاست که اینها علیم الصلوات و التیلمات و الیسانی از احکام در رنگ عوام اند کانی بنیایند و در
معاشرت با خلق و با اهل و عیال نیز بنیای اهل عیال مثل ایشان حامله میفایند چنانچه معانی خود عید و
علیم الصلوات و التیلمات مشهور نیست است که روزی سید الشیخ عبیده علی آل الصلوٰه و السلام تقبیل امین
سیف و نمود و تیسر اما کاملاً ایشان معانی می نمود شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یأذنه بالمره
و هر که پیغمبر را بوسه نکرده ام حضرت نمیدانم و عید و علی آل الصلوٰه و السلام که این محبت که بر بنده
حزیم خود عطا میفرماید و چون حصی خواص و بعضی اوصاف احوال را که میفرماید که با اعتبار صورت باشد و
ناجای عوم انارسانی خود از کمالات ایشان قلیل الغیب اند و این افراد در رنگ خود تا خیال میکنند و آنکه در
در اوصاف و شمایل ایشان جدا بود و امیک و اندر بزرگ میدانند اینهاست که اوصاف و اخلاق اولیا
که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست و پیغمبر اند و ان اوصاف و اخلاق که متناهی اخلاق ایشان است
الربان اخلاق در اینها موجود بود و علیم الصلوات و التیلمات بشو نقل کرده اند از محمدم شیخ فرید بخش که یکی
یکم از فرزندان ایشان می نمود و نبوت او با ایشان بر سیم هر تغییر و ایشان راه پیمایان و می گفتند که
بچه فرموده است بیرون تا بیاید و چون فرزند پیدایش ابراهیم نام عبیده علی آل الصلوات و السلام فوت کرد حضرت
پیغمبر عبیده علی آل الصلوات و السلام روی کرد و خون گشت و فرموده اند الا تفکر یا ابراهیم لم یولد
تا یکم ساله بماند و آن خون خود فرموده که بخشش بهتر است یا سید پسر تو عمام کالانام محال اول و بر سر و آبابی
تعلق میدهند و ثمانی را عین تعلق و گرفتار می افکند و افاضه الله سبحانه عن متقه اتم السوء و چون
این بار در آنجا نشو و ابتلاست عوم را شنبه شستن و در مشبه اند و تنه عین حکمت و مصلحت است
الهم انما کثر و کثرتنا ابتاه و انما الباطل باطلا و از قضا اجتناب بخت سید الشیخ عبیده علی آل الصلوات

افضلها و ان التسلیمات انکلبا بر سبل عن ریم و کیم که ایمان بنیا علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان بحاجب ایمان
و ایمان اولیای که محض بر صاحب اند بعد از شهود و بسطه بر ۶ دعوت بر غیبت تواریفه است و رنگ نکر شخص فضا
در روز بینه و ایمان شهودی لوله و اقصاب پیدا کند چون شب شود ایمان شهودی اوست ان ایمان غیبت
کرد و ایمان علامه بر عهد بر غیب است اما غیب ایشان به سبط اند تا بخت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حکم مکتب
پیدا کرده است و از نظریه برآمده است مراد از علماء اینجا علماء آخرت است نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا و نخل عامه
مومنانند و ایمان غیب که بحاجه مومنان منسوب است بهترین قسم او ایمانی است که تقلید انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات مربوط است و به قال حد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سئل عن سؤال علماء انهم هه الا ایمان است
بهترین است از ایمان تقلیدی محضی که بسیار می آید علماء استند لال باشد ایضا ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را بخواهیم
نمونه تو ایمان تقلیدی را بهتر گفته و احباب ایمانی که تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل شده ایمان
استند لالی است که صاحب تقلید بدلیل میدانشند که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و تعلیمات رسالت صادق الله
بشخصیکه حضرت حق مجاز و تعالی بجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس دنیا که همه بید بجزات آن
صادق باشد علیهم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر مقبیه ان است که در ایمان تقلید با او خود نماید و صادق انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات و حقیقه تعلیم ایشان هیچ منطوقه نموده این ایمان زوایای از علماء است بنیت آتی مانده
استند لالی که بمقتضات احباب لفظ حاصل کند و بر ترتیب صفه او که بر سر ایمان نتیجه پیدا سازند ان است لالی
امریت که بکلیان نزدیک است و از وقوعه در در مقام استند لالی بر اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین
دوانی از احباب انظر معلوم نیست که کسی گزیده باشد غیر او که محقق است و هم متنازع و در اثبات نمی طلبند
سعی بسیار نموده مع ذلک هیچ متعذر از مقتضات استدلالات او نباشد که مخیمان را سایل او ان مقدمه میکنند
برش نیامده باشد و غلبه امر بر او نباشد و ای بر صاحب استند لالی که ایمان را بحد استلال تحمل نماید و تقلید انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات او نماید بنیابا از انکه با از انکه و تبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهین مکتوب و نیست مقتضای
سوم بر اساس این جمعه دریافت در میان انکه سالک باید که تا به طریق پیچ خود باشد و بطریق متنازع و دیگران
نمکند و از وقایع بر خفا آن رو دهند و تنها بکنند که شیطان دشمنی است قوی از او که او غافل نباشد و از انبیا
و ذلک انهم مساک و دانا نهاد و انکنا نهاده لولا ان دانا اصل تصحاحات سبل بنیابا حق میسر من الصلوات تنها و التسلیمات

این طریق متینان باید مطابق دیگر شرط و نظر او باشد حضرت خواجۀ نقشبند قدس سره فرموده اند باین
 این کار میکنم و نه انکار میکنم یعنی این کارسانی طریق خاص است پس نکنیم چون شما نیز دیگر کرده اند و این
 انکار هم نه ایم لکل وجهه بودیم پس آیا فرموده آنکه بجا اما فایده نیست و قدومه ما پیش از آن هرگاه در وی همی حادث
 شود که مخالف این طریقه طبعی بود جاعی خط را بنا فقر است محذور مزاده با حق اندکجا فطرت طریق اندر بزرگوار
 خود فرزند آن حضرت خواجۀ احرار قدس سره بعد از تفسیر و الیز کواریان این طریق سهل را باین ان مخالفت نمودند
 حاجت فایده کنندگان مجاهد فرمودند چنانچه بمسئله شریف شانی رسید ما شد از مشرقی می الخب حضرت خواجۀ نوشته
 بودند آری در اوایل حال بعنف بود رعایت به طاعت نمود و سال سی و هفت دعوات را ترجمه داده ترک نعوت
 و بعضی شیخا انکاب بنمودند و او را از این امور هم قنایا باشند و یاد ملاست و حمایت می کردند به نظر انصاف
 بینید و اگر فرضاً حضرت ایشان درین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع متفقین و علمای این امر می
 میشدند این چهارم می پسندیدند باین یقین فقیران است که هرگز نمی شنویم فرمودند بلکه انکار می نمودند
 فقیر اعلام بود قول کنند باین که نمی چیم مصافقت نیست و کجایش مشا و چون اگر محذور را در دیار ان بجای می
 و مستقیم پسندنا فقیران اما از صحبت ایشان نیز از حرمان چاه نیست فایده چه نصایح و بدالام اولاً و آخراً
 مکتوب است بمقتدا و چهارم ششم یوسف کی صد یافته و بیان مینماید و عدم التفات به بودات سفلی
 که تعلق بر طایفه کفر دارد و باینسان یک با کمال و اصد و تعلیم الی و حیات بر سهو و ریاضت که اگر اسکن
 بودید سید از تو فایده احوال و کرامات که اندر یافته بود بود و نمودن نماید حالیکه در آن حال شهود و وحدت در کثرت
 نوشته اند باین جهات او آورده اند که دیگر آنها است که بحال اول شود و کم شدن کم کند یعنی بنده هم و خلو و
 است محمد مصطفی ام صلی الله تعالی علیه علی ادر مسلم آن حال میل است و فوق احوال مذکور است اما آنها
 دیگر است و نهایت اذن حال بهر حال بعد از آن استخالی نیست بهر فکر رسیدن ناچند است
 مقصود از آنکه طایفه الا الهه که فقیر و کتب سابقین است نوشته بود لفظی این شهود بوده که کثرت
 تعلق داشت مسیحانه و هو الله که برکت این کلمه طیبه این شهود از شما زایل گشت بهمت بلند دانند و
 بخود می زنند راه اکتفا نمایند ان السجاده بحسب معالی الهم و اگر چه تنگ و چندان به بنده ماه بر افرا ده اند
 چه نعمتی است از آنکه احوال سابق نگشند و یاد از آنها شهود کثرت می نمایند و بهر حال مستحق عریضی
 و

خطای بسیار می آید و گاهی از این عیب دیگر که گویان از کشته اند و چه آن محل معلوم نشد اتفاقاً بعد از آن که
 حوال که از آن خود و دیوار و تپه ای آن حالت نمودن باز ایشان حالت قدیم ایشان برده است و بعد از آن
 که بر این کشتن تعلق دارد لذت بخش است و شوق تیر می که او بکامل دارد از آن اذیت است بل مدتی متقدما
 به آن راه فتنه متعدد است و نمی آید مولانا احمد بر که که عوم او را از علماء ظاهر می دانند و او نیز علم با حوال خود
 حوال با زبان خود ندارد و شکی نیست که باطن او توحید و توحید است که مطلق جمل است و ایمان او در رنگ علماء
 ایمان غیب است باطن او از بدین فطرتی اتفاقاً پیشتر و کثرت نیز نکرده است و ظاهر او بر طریقت و فقهیه متون
 و معنوی کشته وجود شریف او حوال واهی منقسم است این حالت که شما انصهرل ان خبر داده آید و مولانا در دست
 که با محال تحقق است علم اولم و علم نزد فقیه داران لغت وجود مولانا است و محبت است که باطل گفتون ان فوجی
 این معنی بجوئی محضه نافه است و علم فقه و سنی مولانا در رنگ و در اقباب ظاهر و باطن است نهاده چه قصد کرده
 التماس عافیت دارد و ال سلام گفتوب است نه تقاضا و پنجسم بلاء احمد بر کی صدویافته در جواب است
 که اقبال خود نموده و بیان حوال یاری زیاران خود نموده بود و توحید نمودن و تعلیم عوم شرعی و نش
 حکام فقهیه باینسان لک بعد از صلوة و تعلیم الدعوات میرساند که در صحیفه شریفه که محبوب ششم حسن
 و غیره ارسال کشته بود و در سید و حجت فراوان رسانند در یک صحیفه بیان حوال خواسته و پس نموده اند
 و در صحیفه دیگر سید از قبول خود فرموده و این آثار چه بحال شما نموده اند دید که مردم ان لواهی همه بجا
 شما و دند و البته اینها می آید معلوم شد که شما را داران زمین ساخته اند و مردم بجا و صاحب شما را بط
 دهنه مستجاب بود و البته می آید که این سواد را از جمله و افتات نه انکه اند که از خان ریخته است و است بلکه از محضات
 و شایسته شمرده و تحصیل این دولت شما را تعلیم علوم شریفه است و از نه که فقه و ریاضیه که با و بجا است
 بکشته است و در وقت بروز بیدار و دبان محبت و خلاصی که شما را بدوستان خود بخیر فضل عطا فرموده است تعالی هدایت
 بتعلیم العلوم الدینیه و نش کلام القیامه باطلعت فانهما لک الامر و مناظرات الارقاع و اودا النجاة که
 است ما مضبوط است خود را در هر که عطا دارند و هر امر معروف و نهی است که خلق را براه حق
 جلی سلطان و دلائل و نمایند قال بعد سجاده و قهله لکن نه اند که فتنه شایسته است
 ر به بیجا و کوی قلبه که بان مجاز نذر می آید این حکام شرعی است و واقع سرگشته نفس آماره

طالع الامور من طالع الارقاء بعد النجاة که حکمت را مستغنی بطلست جز در هر که علما دانند و با مر معروف و منی که مشهور
 خلق را در حق جل سلطان و دالت و فایض قال الله سبحانه و تعالی ان الهادیه که من مشاء ان یخلف الی عبید الله
 ذکر قبلی که مان جهان نیز میوید تیان حکام غیره است و در افم کسری نفس را با آن طریق را نیز جاری دانند و از هم
 اطلاع هر حال خود و حال یاران خود در او را نباشد و از او دلیل بجای میسر خود ندانند و حال یاران و آئینه واری
 که آلات شاکاکی است جمال شناس که بطریق النکاس دیدار آن ظاهر گشته است شیم حسن یکی از ارکان دولت
 شناسست و در وسع و سعاد و سلامه که از رضا شمار اسیر و از انهر و یاسر هند وستان پیدا شود و نایب شایگانها
 شیخ حسن است التفات و توجه در حق او معنی دارند و کوشش یلینم نمایند که از تحصیل علوم دینی ضروری و زود
 فارغ گردانند و این سیر هند وستان هم در حق او منتهم بود و هم در حق شمار از قنا الله سبحانه و یالک لایستقامت
 علیه مله الاسلام علی صاحبها الصلوٰه و السلام و الحجه نوشته بودند که آن را بدو ایشمار است که ترقی واقع نموده
 است آنچه در عنایت و فی شتوی سیدها از روح طبابت حال او را فاقه می بیند و خدا این دید را بهم دلالت
 بر ترقی نیست در شومینید یا هر نشو به قدم اول درین راه است که غیر حق است و سعاد هم نه بیند و اناسرا
 او سبحانه و سید الدلیله او هم نماندند با یحیی که ایشمارا غیر او تعالی ندید و بعنوان ماسوی ندانند این
 خود کسرت نمی است بلکه غیر او را سبحانه اصلا ندیدند و ندانند این حالت سیر نفیست و منزل اول است
 از منازل این راه و بدون خطه القیاد و بیچکر لانا که دو اوفنا به نیست و با کاه و کیرا به مکتوباتی که درین
 ایام نوشته شده است بسیار غرر الوجود است و فواید غریبه در اینجا اندراج یافته نقل از ایشیم حسن آمده اند
 نیک ملاحظه خواهند نمود و انکاس من عا نطقه و الیه رجوعیه خود نموده بودند و حاجت نموده اند باقی حال این حدود
 شیخ حسن تفصیل موضوع خواهند داشت و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعت الیه مصطفی و علی آله من
 الصلوات ففضلها من النجات الکملها فیه و فیه زاده نالکاس دعا سلامتی خاتمه دارند و اسلام حکم قوی
 و ولایت و نهضت و شرم حیان شیم بدیه الدین صدور یافته در بیان محکمت و مشابهات قرانی و بیانی
 هما و همچنین در بیان کالات ایشان و نیز این که ملک الله رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین
 علیه و علی آله و صحبه الطیبین الطاهرین جمعین جعدنا الله سبحانه و یالک من الرکضین فی العلم لای برادر حضرت
 نبی مجاز و تعالی کتاب عید خود را و شرم ساخت محکمت و مشابهات قسم اول منکر علم شایه و حکم است

و ششم ثانی غزل علم خفایین و سرایند و چه مقدم و ساق و چه کلام و انال که در وزن و حدیث آمده است بهر
 او ششابهات است بهر سخن معنی مقطعات که در اوایل قرانی فایده شده اند نیز از ششابهات مذکور تاویل
 اینها ظاهر شده اند و اندک علماء و سخن ریاضال کائنات که تاویل عبادت اقدت است که بهر تعبیر این نموده اند از حروف
 مقطعات قرانی چه نویسد که هر حرفی از آن حروف بر حسب موله از سرافیه عاشق و معشوق و زهریت حاصل
 از روز و دقیقه و صبح و مجرب محکات هر چند ابیات کتاب اندامتیا و فقرات آن که ششابهات اند از مقاصد که
 اندامها تا و سایل پیش نیندازد بر ای حصول نتایج پس بس کتاب ششابهات اند و محکات کتاب ششابهات
 ششابهات اند که هر فرد و شافیه بیان اصل نیانید و از حقیقت معانی آن مرتبه نشان میدهد بجان محکات
 ششابهات تعالی اند و محکات انبیه ششابهات مولان تعالی عالم را به خود که لب از شرف تواند فهمید
 و حقیقت را بصورت تولد خود آورد و علماء و شریفه خرسند و به محکات اتقا نموده و علماء و سخن علم محکات
 حاصل نموده از تاویل ششابهات خط و افروا میگرد و جمع صورت و حقیقت را که محکم ششابهات مینمایند اما
 کیست که بی محکات و تخیل بمقتضای آن محکات تاویل ششابهات هر چه صورت را که شریفه بحقیقت بود که در حال
 است که از جمل خود بیخبر است و ضلال است که از ضلالت خود بیخبرند و از این نشاء و مرکب صورت و حقیقت است
 تا این نشاء است هیچ حقیقت انصورت منفک نیست قال الله تعالی و هیچ یک حتی یاتیک الیقین الی الموت کما
 قال النفس و عبادت را تا انان موت منتهی ساخت که نهما این نشاء و است لان من مات فقد مات
 قیامت و در نشاء و هر دو که ظهور حقایق است الفکاک مولان تعالی بنحی حاصل است
 پس حکم هر نشاء و علاحد است غلط نگسند کی را بدیکر که با جمل باز ندان که مقصودش
 البطل مشاء است چه هر حکم که شریعت را بر تقدیر است همان حکم بر شریفه است عامه مومنان و
 انضخ فرخی از اعانان و دین منتهی است او سه الاقدام اند شصوفان خامد محمد ان بی سراج نام
 در صدد و اند که در نهان خود را افلاجه شریعت را در اند و حکام شریفه و محض لیا و امثال میسند
 که خویش ملکوت است و لبس چنانکه از جمل امر و سلاطین را بخود مل و انضاف مکلف نمید
 و بسکونید که مقصود از ایتان شریعت حصول صوفت است و چون صوفت میسر شد تکلیفات
 شریفه است و ایتان کریم را و بهر یک حتی یاتیک الیقین الی الله کما قال

و باقی است که بر و جان را سیر باشد تا بیکتا و بی انبار از سر را غاصد است که باخص خویش آن را نموده اند

اما قال اهل الشریعہ شریعتی است که فی انبیا و عبادت تا حصول معرفت حق تعالی ظاهر است و باینکه
 کرده است یقین را با بدیجانه مراد از اینها کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علاء و نفس
 عبادت کن منصفی عباد و لذت و معرفت و می انگازند که عبادت عارفان یا عبادت حق است بر وی مان میکند که
 بتدیان و پس و ان ایشان بآن افتد اکت نه انکه عارفان محتاج به عبادت و در بنای این قول
 انحرافی نقل میکند که گفتند تا پس بر نانی و مراد اینهاست میبازد و مستغنی گردد و خدا بهم الله سبحانه و تعالی بهم
 ان قد علمت بهم که عارفان را بعد از ادات است عرفان مرتب با ان را انانیت حاصل نیست چه عبادات
 ایشان مربوط به عبادات است و در قیام ایشان منوط بر تیان حکام و شریعت است و علمت بهم که عبادت
 و استوفی است عارفان را عبادات هر دو میسر است پس ایشان حق عبادت باشند و احوال ایشان شریعت
 شریعت بودند باید دانست که شریعت عبادت از مجرور صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است
 و حقیقت باطن شریعت پس تفرد و لب هر دو اجزاء شریعت اند و حکم و تشابه هر دو افراد علم ظاهر و
 قش ان کفایت نموده اند و علم و سخن فقه از ارباب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر
 خوانند پس شریعت را در رنگ مفهوم که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد و جمعی تصور است ان که قضا
 پیدا کردند و از حقیقت ان انگار نمودند و پیر ستی خود را غیر از عبادت و نزد و ستی انستد این بنا به علم
 قش اند و اما دیگر که قضا ان حقیقت گفتند اما ان حقیقت را حقیقت شریعت دانستند بلکه شریعت را مقصور
 بر صورت دانستند و قش انگار گفتند اما ان حقیقت را حقیقت شریعت دانستند بلکه شریعت را مقصور
 بر صورت دانستند و انگار گفتند و با ان تصور نمودند مع ذلک هر سوی از امتیان حکام شریعت باشند
 و صورت را درست نمازد و تارک حکمی از حکام شریعت را بطلان و خالف نمودند و اولیاضه از اهل علم
 و حکمت اوقالی اناسوی او سبحانه بریده اند و جمعی دیگر انگارند که شریعت امرک انصورت و حقیقت دانسته و جمعی
 قش و بل یقین نموده و هر دو جهت شریعتی فی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیث اعتبار باطل است حصول حقیقت
 بر ایشان صورت نام ناقص بلکه حصول صورتی که بی ثبوت حقیقت بود و از اسلام رسیدند و گفتند تصور میکنند که انانیت ظاهر
 و عوام المؤمنین و حصول حقیقت را بی ثبوت صورت از جمله محالات تصور نمایند و قابل از نذریات و مسائل نمی دانند
 با حکام اناسوی و جمعی نزد این مذکور ان مخصوص در کمال شریعت است و علوم و معارف و محصور بر عقاید و کلمات

که بر علی اهل سنت به نبوت پرست است هر زمان مشهود و مشاهدات را یک سلسله تجزئی و بجا بکنی حق محض و علما
که از سبیل کلامیه است برابر می اندازند و حوال موحید و تجلیات و ظهورات را که بملکات مکی ادا حکام فرموده
ظاهر گرفته به نیم جوئی خرد و ان ظهور را از مظان استدلالی می شمردند و لکن الذین هم سے اندر بهر سلسله مقدمه
ایشان ان علما را همان اند که به حقیقت معاملت ایشان را اطلاع بخشیده اند و برکت مراعات آداب شریعت
و لکن لا بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف و قریبانه که هر چند توده حقیقت الذکر قناری بحقیقت داند و در
اینان احکام شریعتیه ها اکن سبوی تجا و ذمی نمایند اما چون اصل حقیقت را و رمای شریعت دانسته اند و
شریعت را شده ان حقیقت تصور نموده ناچار بظلال از ظلال آن حقیقت فرایند و به حقیقت معاملان
حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلمه اند و قریب ایشان صفاتی تجا و ولایت علما و شیخ
که اصل است در راه حصول اهل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت ابناء است
چون صلوات و تسلیمات و ولایت آن اولی اهل ولایت بنیاد علیهم الصلوات و تسلیمات و علما و سخنان ما غیر از
ایان تشابهات نصیب نمی یافت و باید که در علما صوفیه بیان کرده اند بهر حال این تشابهات
معنی داشت و از سبب این که قابل استنباط باشد ان تا دیلات را تصور نمیکند چنانچه عین القضاة و تاویل معنی
از تشابهات گفته شد ان اختلف لام سیم الم خودسته که معنی درست که لازم عشق و محبت است و افاضال آن
از حکما چون حضرت حق سبحانه تعالی بحض فضل خود شمه ان تا دیلات تشابهات را بدین خیره ظاهر ساخت و
جدول از ان دیال میطیه بمن استعدا و این مسکین کن داده که دارند و لکن که علما و سخنان از ان دیلات
تشابهات نصیب و اینست که مد الله به انما لهذا او کنا لکن الله می لولا ان بدنا به لعدجات سلسله نیا
قبیلات و قایل سطره را که طلب نموده بود و غرضه را بر حضور داشته از ان مقوله هیچ نمونست چه کسب فکرم بجان
و یکبار که گفته و معاملت دیگر پیش که معذور خواهند داشت و اسلام علیکم میسایر من استم الله و الترم
تا اجماع لطف علیه و علی آله علی خواته الصلوات و تسلیمات علی مکتوب دولیت نهفت و ختم
بلا جملگی صدویات در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است
که در مباحث حال تحمید رافیه بود درین معرفت نهایت شهود و شهود الفتنه است و معانی که بهر فرشته اند
شهود الفتنه را دینک شهود اوقاتی بے حاصل و اوقات در اسف الفتنه و افاق مشهود و اثبات نموده اند

مقدس الله تعالى سر علم اليقين مجاب عن اليقين وعين اليقين مجاب عن اليقين وقال ايضا وعلا سته
 من عزت حق العرف ان يطلع على سر وفاء احد علماء فذا لك الكامل في العرف الحق لا ستره ولا وقال
 بعضهم ايضا قدس الله تعالى به ابراهيم عليه السلام عرفت ان حق اليقين عبادات ان شهود او
 سبحانه لا يرفع اليقين في محال اليقين اما بن شهود او حق سبحانه حق مبت حبل عماده باو لا اكل عظاما
 الملك لا مطايا ودين وبقا ما مدكه مقام اليقين وبعبرست صوت بن وكمسا لك بعد ادق حق نبينا
 مطابق كنه فاسه ذات وصفات حق سبحانه وتعالى لبعض عنایت خویش از خود وجود دے می بخند
 و از سر حال دے خود وجود و افاقه سے آید و این وجود را وجود موجود حقانے کو بندران
 و علم و عین حجاب یک دیگر نمی شنوند در عین بشهود عالم در عین علم شهادت و عین یقین است
 که عارف در آن موطن از عین حق می یابد غرض از یقین که نه از آن در وید به شهود
 او مانده است از تجلیات صورت که یقینات و صور وجود ابرحق می یابند تعالی شاه ان تبتنا
 کوینه است که فاسه با و راه نیافته است فاین احدیها من الاخر للتراب و رب الاسباب الاربعة ظاهرا
 عبادت از دعوا و هم عدم فرق است میان تجلی و عی که خدا حق با یقین است و میان حق یقین
 که در بخار خود را حق با یقین است اما در تجلی صورتی اما بصورت یقین بر حقیقت و غیر در
 تجلی صورتی حق را بخود می بیند و این موطن حق را بحق می بیند تعالی شاه حق را بخود نمیتوان دید
 اطلاق شهود و تجلی صورتی بر تجلی تجویز است چه حق را بحق نمیتوان دیدان در مرتبه حق یقین
 است که حقیقت شهود و ان مقام تحقق است و بعضی شیخ الزان لما لم یطعم الله هذا الفرق ولم یعلم العین
 الا یقین انکونی اطلال لسان الطمن على الا کا بقا قدس الله تعالى به انهم في نفوسهم حق یقین علی انسج الک
 قر و در علم انما یقین قد جمیل نے تجلی صورتی الکی هو اول القادری الکی هم من و ابرحق یقین الکی
 به نهایت الاقدام فلیف یستقیم بل حکم ان حق یقین الذی حصل لہم فی النہایة یحصل لسانا لعلی
 الصور سالی الذی هو اول اقدام سادہ سید سے من بشا الی حد واسطه یقیم و السلام مکتوب
 و دلیست و منقاد و ہشتم بلا عبد الکی ہم سنای سدی یافت دبیان انکہ لازم بہر کسی
 بعد از یقیم عقاید و عمل بمقتضائے شریعت غرض سلامت و شرف فلک لازم است از ساد و ن

حق جل و علا که نسیان ماسوهست و مدعی طریقه علیه نقشبندی و در تحریف با عاود اعانته موتی و اینا سب
 ذلکا کما هو السلام علی عبادہ الذین مطہنی مکتوب مغرب آتوس رسید موجب فرست گشت نصیحتی که بر این
 کرده و میکنند است که بعد از تعقیب عقاید و وفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شیخ ابوالقاسم علیهم بعد از بیان
 کلام فیه از فرض و وجوب سنت و مذنب و صلال حرام و مکروه و مشبهات تنسیا الا و انهما اسلام است شری
 قلب است از کفر ای مادن حق بجهان و تعالی و ساقی قلاب قبی میرسد شود که در قلبا سوسی حق جل و علا
 محفوظ نشود و فوذا اگر از سال حیا و وفا کند حق بجهان و دل منظور نکند نه بان معنی که پیش از در خاطر
 کند و انهارا طریقی اندا جل سلطان زیر اگر این معنی در ابتدا امر اقبال توحید را نیز میرسد است
 بلکه بان معنی که پیش از صلاد دل منظور نکند و این عیدم خطر تنبیه بر نسیان قلب است مادن حق بجهان
 برنجی که اگر تکلف اشیا را بیا و او بدید یا نکلند این دولت معبر لغیا قلب است و قدم دولت درین
 و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند **س** بیچکس را تا نکند و انوا به میت و در بارگاه کسب
 و اقرب طریق از هر می وصول باین دولت عظمی طریقه علیه نقشبندی است قدس مد تعالی اسما سیم ربنا
 چه این روزگار ان ابتدا سیر از عالم مرده اند و از قلاب بقلب راه بسته اند از اینجا سیرا
 و مجاهدات دیگران التزام سنت است و عقبناب از بدعت حضرت خواجہ نقشبند قاسم سه فرموده اند
 طریقی اقرب طرق است اما التزام سنت کار مشکل قطب بے المن توسل بهم واقعه س هدیهم لولو
 بجای سه نقشبندی عجب قافله لا طند که بزمن از ره پنهان بزم قافله را به از دل سالک مجاذبه
 صحبت شان می برد و سوز خلوت و فکر جل را به قاصد که کند این طایفه را طعن قصور به حاتم
 که سرارم بنان این گل را به همه شیران جهان بسته این سلسله اند به روبرو از جمله جان بکشد
 این سلسله را تا نیامد فرم آنکه صحیفه محبت اطراف محض محمد شریف رسید چون بنی از فرط محبت فقر بود
 موجب گشت گشت و دعا فقیر را بایشان رساند تا انشا لا یج باو که مکتوب مغرب حتمه بشو حبیب اندر رسید از
 خدمت و از حرم خود نوشته بود اننا انما لیسوا انا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رسانید عزای بیعت نمایند
 و گویند که دعا و غاف محمد و مده و مستغفار عاود اعانته و از حرم خود نمایند فان لیت کالیزین فی نظر دعوت
 طمحه من و الاداب اولم افغ اوصیای را با مکتوب آنکه شیم احمدی طریقه این روزگار ان رانوده شاز گشته است

حضرت حق سبحان و تعالی استعانت بر آن گزین فایده که مشارالیه چون در سلام خود آمده است اورا تعلیم
 معنای کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم کلام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب سنت و
 مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشبهه پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب کستان
 و بوستان و دخل و یکاریت و السلام مکتوب دولت و مقتدا و دهنم بلا سرکش پیر و عذریافت
 و ادوا و شکر نعمت و دلالت او بر طریق حق بنده و تحریص بر محبت و خدمت حضرت ایشان قدس سره
 الاقدس و در ضمن آن اهلنا لعنم خداوند جل سلطان که بموسطان مرتب گفته و ذکر ایات اهل بیت
 و السلام علی عباده الذین اطعوا حقیقه شد لیغذ که از روی کرم و انفات نامزد این فقیر ساخته بود و جناب
 مولانا مهد علی علیه ساینده بموجب خدمت و ادان گشت سلامت باشند استغفار فرشته بود این عبارت
 شیخ محی الدین بن العربی قدس سره که سبب تیب خلافتهم به همتهم که در کلام کتاب از مصنفات این ازا
 واقع است محمد و ائمه و این عبارت را بدست که در فتوحات یکده دیده بود درینوالا هر چند تخصیص کرد تعیین الوهم
 میر شد اگر چه نماینده بنظر و نامه بنام خود ایشان را مد تعالی و دیگر فقیر و ادوا و شکر نعمت و دلالت شما بر
 بقصود دارد و در مکاتبات آن احسان شما متبیت لجزایه نه کار و بابتی بر آن نعمت است و این بینه و ادوا
 مربوط با احسان بکن توسط شما ان داده اند که کسی دیده است و بمن توسل شما ان بخشیده اند که کسی شنیده
 است از خواص عطایا القدر عطا فرموده اند اگر چه بی اطلاع علم عطا یای آن مقدار میسر نشده است و حال
 و مقامات و اذواق و هر چند علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زنده بار ماه عروج ساخته بهراج قرب و
 و منازل و مولدین و هذ لفظ قرب و وصول است که بیدان حمایت هیتا کرده است و الا فلا قرب و الا و صلی
 الاحبار و الا اشاره و الا شهود و الا حلول و الا اتحاد و الا کیف و الا ابن و الا زمان و الا احاطه و الا سریان
 و الا علم و الا معرفت و الا اهل و الا حیرت سه چه گویم با تو از معنی نشانه که با عفا بودیم پشمانه و در غفارت
 ما شکر و دم و زمرغی من بود ان نام یکم چون از این جهانهای خدای جل سلطان که در عالم بسیار
 اینها تر است بر آن نعمت شما بوده است تصغن نشا نیست شما نیز لوده است و ضمن چند فقره مندرج
 بقیه کتابت در آورده بود که لحنی از ان نعمت شما او باید اسلام علیکم و علی سائرین تم الهدی و انتم شاکر
 العطف علیه و سلم الصلوات و التیمات مکتوب است بشتاد و هم کا خط محمد و صلی الله علیه و آله ساریه سعاد

وبعد از اجلاس دیگر به بجای خود در هیچیک از بیستم فتوحی بوضع سابق راه نیابد اگر متوجه شود و متوجه گنجایش دارد
 و بدون این شرط مصلحتا با هر کس نزنند و وجوب طایمان فتور نه اندازند یا ده چه بهانه نماید و اسلام
 مکتوب نیست هشتاد و دویم بیان بدیع الدین مدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس حضرت
 خضر علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام و شمه از حوال ایشان محمد و سلام علی عباد الدین مصطفی مدتی بود
 که یاران از حوال حضرت خضر علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام متفرقا میبودند و فقیر را چون سلام بر حوال
 ایشان گماشتی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقا امر وارد حلقه باب اوسته که حضرت الیاس
 و حضرت خضر علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام بصورت روحانیان حاضر شدند و مدتی روحانی حضرت
 خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه و تعالی روح ما قدرت کامله عطا فرموده است که
 بصورت جسم مثل شده کار ما که از جسام بودیم می آید از ان روح واحد و می باید از حرکات و
 سکانات جسمانی و طاعات و عبادات جدیدی درین اشیاء پدید که نشانماز بندگی است ما شفعی و ادعای
 فرمودند البتة که تکلیفیم چون مہات قلب دارا با مایه و طراحت انداخته اند و قلب دارا مہات شفعی است ما هم
 در پس او نماز بندگی است شفعی اما میگویم در ان وقت مقدم شد که بر طاعت ایشان از غرض مرتب نیست و ادا
 طاعات موافقت با اهل طاعت مینمایند و طاعات صورت نمائند و نیز معلوم شد که کمالات ولایت را
 موافقت بفقہ شافعی است و کمالات نبوة را سناست بفقہ حنفی اگر خاصان است پیغمبر سے معجوت
 میست موافق بفقہ حنفی عمل میکرد و درین وقت حقیقت سخن حضرت تاج محمد باب قدس سره معلوم شد
 که در سوال است نقل کرده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام بمذازل و مذہب امام
 ابوحنیفہ یعنی امام تعالی عنه عمل خواهد کرد و ان وقت بخاطر سبب که ازین دور کرد و در ویرہ نماید فرمودند که
 کسی که عبادت خداوندی بسلطان شامی اولی و دایر بخواهد چنان باشد که بخواهد از ایشان کشند
 و حضرت الیاس علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام درین گفتاریم نظر فرمودند و اسلام مکتوب نیست هشتاد
 و سوم بصورتی فرمان مدور یافت در بیان رویت حضرت رسالت خاتمت علیہا السلام و تسلیات
 در شمع حرا که در دنیا و قہر است بلکه در حق تعالی است برین بود که جهل نیست و جامع است که روحیه
 در دین و اقامت است که اکثر علماء اہل سنت منع رویت حضرت رسالت خاتمت

حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی اله الصلوات و تسلیات و شیب محراب نموده اند قال حجۃ الاسلام والاچ
 از عید الصلوة و السلام ما راسه رب لیلۃ المعراج و تو در سایل خود بوقوع روتان سر و عید الصلوة و السلام در
 شب محراب در دنیا آخرت نموده و هر ان تبر باشد در جواب گوئیم که روتان سر و عید الصلوة و السلام در شب محراب
 در دنیا و آخرت نموده است بکامی در آخرت و آخرت نموده یرا که آن سر و عید الصلوة و السلام در ان شب چون از دایره
 امکان و زمان بیرون هست و از نسکی امکان برآمد ازل و ابد آن واحد یافت دایته و نهایت را در یک نقطه تمام
 اهل بهشت که بعد از پیغمبرین هزار سال بهشت خواهند یافت دید عبد الرحمن بن عوف که بعد از انکه سایل
 از فقر اجماع بیرون آمد تعالی علیه جمیع بهشت خواهند رفت دید که بهشت بعد از مضمی ان مدت در آمد و سر توفیق
 از وی پرسیدند پس رویتی که در ان مطن شود و مثل رویه هفت خواهد بود و منافات باجماع بر عدم وقوع آن
 خواهد داشت و ان رویه دینی کفایت محمول بر تجر زشت و بی نظایر و الله ساجد علم تحقیق الامور کما یستوی
 بهشت و چهارم بلا عید القادری انالی صدور یافت و بیان انکه حوال و موجد لصبی عالم امرست و علم حوال
 انصب عالم خلق این معرفت انصاف سالقه است تحقیقت معانی است که در کتابت حضرت مخدوم و مولا کلام
 عید العید و بیان طریقت تحریف یافته است بدانکه انسان مرکب است از علم خلق که ظاهر است و از عالم امر که باطن
 است و حوال و موجد و مشاهدات و تجلیات که در ابد او ظهور نیاید لصبی عالم امرست که باطن انسان
 است و چنان حیرت و جهالت و غیور یاس که در نهایت حاصل میشود و نیز لصبی عالم امرست که باطن انسان است
 ظاهر را بحکم و ملازمین کاس انکه ام لصبی + در وقت قوت دارد این مازانیر لصبی است هر چند ثبات در
 است تمام نیست اما محوی از انضمام پیدا کرد و فایده صال کانی که لفظا تعلق دارد علم بان حوال است زیرا که
 باطن را حصول حوال است نه علم بان حوال اگر ظاهر بی بود راه دانش و تمیز نمی کشود ظهور و نشان لیه و
 ساجد مقامات از برای ادا که ظاهر است پس حال باطن رست علم بان حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که ادب لای که صاحب علم اند و انانیکه از علم بی لصبی اند و نفس حصول حوال فوقی غایب از فری است
 از راه علم بان حوال است و عدم علم بانها مثلا تشخیص که حالت جوع بر وی جاری شده است بلی تواری و
 کلام بسته سخ فک میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین دیگر است که طایان آن حالت در حق
 و نه ثابت شده است انانی و اند که ان حاله بر مجموع است پس این هر دو شخصی و نفس حصول حق لست بر این

فرستی ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست جماعه که علم ندارند وقت اند طایفه اند که علم هم حصول احوال
 ندارند و اقلونیات اینها جدا وقف نیستند و جمعی دیگر کمونیات احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد
 این جماعه هر چند تشخیص احوال نمی توانست کرد اما داخل ابواب علم اند و شان نیست و تشخیص احوال کاملاً
 نیست بلکه این دولت بعد از وفود شطاد و لهنو فرمایند تا یکس را بان دولت بتوانند و دیگران را بعلم احوال
 فرموده طیفلی اوسانند اینها و الوالغرم صلوات الله تعالی و تسلیما نه علیهم بعد از ده ساله میده سورت
 میشد با حکام نماینده هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و اینها دیگر علیهم الصلوات و التحیات ماسو نمیشد
 اینها میشد و در وقت بهان حکام کفاسی فرمود و مضم خاص کند بنده مصلحت عدم راه و السلام مکتوب
 و ولایت و هشت تا و چوبسم بهیر سید محب الله مکتوبه صد و یافته در بیان حکام سماء و جد و قصص
 و بعضی از احادیث که روح تعلق دارند به اسم الله الرحمن الرحیم احمد و سلام علی عباده الدین صلی الله
 علیه و آله که الله تعالی طریق ایشان و الهناک مرطاط الارشاد که سماع و وجد جماعه مانافتم است که بقای احوال
 شصت اند و بتدلی اوقات شصت قسمی حاصد و وقتی غایب گاه و بعداً ماقذایانند ابواب قلوب که در مقام
 تجلیات صفایته از صفاتی لطیفه و از بعضی پس متقل و متحول اند و ان احوال نقد و قشایان است و انشت
 امال حاصل متفاو ایشان و دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت و رشت نشان معتم
 زمانی و فیض اند و زمانی در بطرفه زمانا الوقت و مغلطه فرقه بعون و انرے بهیون ارباب تجلیات فایته
 که تمام از قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت از قیقت ایشان دیمی است و حال شان سودی
 لابل لا وقت لهم و لا حال لهم ابا الوقت و ابواب التملین و هم الوصلون الدین لا رجوع لهم و لا فقه لهم
 قطعاً من لا نقدر لا و جدله ارے قسمی از منتها اند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان از اینها هم است بیان
 ان تفصیل و از این بحث تخریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت
 علیه و آله الصلوات و التحیات فرموده است له مع الله وقت لا یسفر فیه ملک مترب لا یمنی من انین
 حدیث مفهوم می شود که وقت و ایام نمیشد جواب گوئیم که بدقت رحمت این حدیث بعضی
 از سماع ازین وقت و استمرار ستمه ان شاء الله مع الله وقت استمرار فلا سفاک جواب
 دیگر گوئیم که بصورت استمرار کفایت خاصه ایها ناد است پس بعد از توانی بود که از وقت و زمانه مراد

و این کیفیت نادره خواهد بود این زمان نیز بحال مرقوم می شود اگر سوال کنند که سماع غنمه تواند بود که در حقیقت
 ان کیفیت نادره غنمی داشته باشد پس سستی نیز بری تحصیل آن کیفیت محتاج به سماع است جواب گوئیم که تحقیق
 ان کیفیت غالباً در همین احوال نماز است و اگر در بیرون نماز جایان دست و پایی از تنایخ و غمراست است تواند بود
 که در حدیث قزوینی فی الصلوة مشاهده شد این کیفیت نادره باشد و ایضا در خبر است قرب الیک ان الیهین الیه
 فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و بعد از قرب و شکر غایت که در هر وقتیکه قرب الی جل شانہ بیشتر است کجا بیشتر
 غیر در آن وقت سستی در پس این خبر و اگر کسی نیز منعم می شود که ان وقت در نماز است دلیل بر تمام وقت دوام وصل
 اتفاق مشاهده است قال و انزل المصروع ما جبر من جملة الاسطرطیق و من جمل الیوم و یاد داشت که بجای از دوام
 حضور است بجناب قدس خداوند جل سلطانیه در طریق حضرت خواجگان قدس بعد از او هم در صفت است بجز
 انکه از دوام وقت علامت ناسالی است و غنمه و غنمه از شایخ کابن العطاء و انکه بجز رجوع و جمل بصفات
 بشر است قابل گفته اند و اینجا عدم دوام وقت مفهوم می شود و خلاف در رجوع و رجوع دارند در وقوع چه رجوع
 الیه و اقامت است که لا یخفی علی ابایه پس اجماع شایخ بر عدم رجوع و جمل ثابت شد و خلاف بعضی بجز رجوع
 رجوع گشت نه اطلاع انتهای تنگ بعد از وصول بدیده از درجات کمال وصول مشاهده جمال لایزال ایشان را
 برودت توفیق دست یسیر و نسبت نامده حاصل می شود که از عروج بمنازل قبول باز میسازد و بعد بمنازل وصول
 هنوز در پرتو دارند و در هر قرب تا غایت نقطه گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از وی کمال تعجب
 در خصوص سماع ایشان از اسود و مندرست و در ارتقا نیز هر زمان که در سماع ایشان از عروج بمنازل ترتیب می شود و بعد از
 تسکین از ان منازل فرو می آیند تا نگی از ان مقامات عروج همراه می آیند و بان رنگ نصیب میگردانند و بعد از
 تقدیریت جفقه و حق ایشان منقود است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل قبول است ازین قبیل است
 سماع و وجود منتهیان و و جمل ان ای جمله قنادهای ایشان از هر جنبه عطا فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد
 جنبه نه با تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند تمام اشیاء میگردانند و ایضا دیگر از ان قدس مدغم به انیم
 که بعد از وصول بدیده ولایت نفوس شان در مقام نیکی فرو می آیند و در اوام ایشان بی مزیت نفوس مقام
 صل خود متوجه جناب تعالی اند هر زمان از تمام نفس مطمئنه که در مقام نیکی و آرام گشته است مدوی بروم سیر
 روح را بر او سلطان امد و نسبت خاصه مطلوب پیدا میگردانند و در اوام این بزرگواران بجا آید و تسکین و در اوام

حقوق بندگی و طاعات بپیل عروج در بنا و ایشان کم است و شوق صعود و ریلویشان قلیل منور و العبت
 طاعت چنین است ایشان لازم است و کجالت تبع است و در باطن ایشان کجالت لاجرم حدیث بعد از نماز و غیر
 سے بیند که نزد یکان و اربابان عاجزند در عروج کمتر و از دانا و لورانی اندک نبوده اصل منور و عروج
 شان عظیم دارند و علیل القدر اند ایشان را احتیاج بسیار و وجود نیست عبادات ایشان را کار تمام میکند و نور
 اصل از عروج کفایت می بخشد چنانچه تعلل را زایل نماید و وجه که عظیم شان این بزرگواران باقی بماند و نور
 از عشاق میگیرند و ایشان را از دانا و کونیای عشق و محبت از منحصرت رقص و جدید میزند و طائفه دیگر از ایشان
 انانیت که بعد از طعم مساکیر الاله و محقق به بقا و ابد ایشان را جذب قوی محتاج به بقا میزند و بقا
 کشاکش ایشان میزند و درودت آنجا از سرایت ممنوع است و تسلیم ایشان را غیر جائز و در عروج محتاج با منور غیبی
 سام و رقص و رنگهای خلوت ایشان از نیست و درود و تواجد را با ایشان کار نه با این عروج و تقدیرانی
 نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسد و بوسه طاعت از نور علیهِ صلوات و تمکین و تمکین از عایک مخصوص
 با نور است علیهِ صلوات و حق تعالی می پذیرد این نوع وصول مخصوص طاعت افراد است اقطاب از انظار
 اندازند اگر بعضی فضل از دی جل سلطان این نوع و مهمل نجات نهایت را عالم بزرگوارند و تربیت است
 با وجود انما فی نفس او و مقام بندگی فردی آید و در عروج به نفس متوجه جنان است است او است که جام
 کمالات فواید است و حاکم کمالات قطبیه یعنی با قطبیه یا قطب را نشاء و لا قطب الا و تا و علوم مقامات ظلی و
 معارف مدارج معلی و ابرار است بلکه آنجا که اوست خلل است و نه مهمل و ظهور اصل او اگر گدازنده اند از این کل
 بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوّل و از زمانه متابعه ظهور لایم ختم است عالمی از نور که در نظر و شرف
 اراض قلبیه است و توجیه و دافع هلاک رویایم ضلالت است که ما در عروج را تمام کرده و مقام تنگی فرو داده
 و آرام و انزلیات گرفته مقام عهدیه که فوق آن مقام نیست و مقامات ولایت ازین طایفه بعضی از آنجا
 منور و شرفیازند و قابلیت منصب مجربیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت
 است و عادی تمام مقامات و درجه دعوت از ولایت خاصه و نبوت بهره مند است با بعد از شان و از این
 سطرع صادق است آنچه خدایان همه از دلتونها و اری و با صمدی و اسامع و بعد مفر است
 و منافعی عروج هر چند بشرط و اقامه شود و شمه از شرف اسامع و از خدایان رساله و خبر خواهد یافت

اشیاء را در حد و معلول است حال و وبال است حرکت او طبعی است محو که محو است بهر نفسانی و غیر
 بالبدنی می تواند که چون از باب القلوب و سوسطون بین المبتدین و المنتهین اینهمه می تواند
 فی السد و الباقی بالمد و هو الوصول و کمال الاتهام و درجات بعضها فوق بعض الوصول مراتب الاکبر
 قطعا اید الابدین باجماع و هو سطران انا فرست و تسمی و منتیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید
 که از باب قلوب نیز سماع مطلقا محتاج الی غیرت بلکه با هر است که بولت جذب شرف شده اند یا با
 و مجادلات شاقه نیز آنکه قطع مسافت نماید سماع و وجود نیست و اینجا عدم و معد و معدن و اگر از باب
 قلوب نیز می دانند پس قطع سماع سیرایش را با وجودی است محتاج لیساعه فی تدویر باید دانست که سماع
 از باب قلوب غیر می دانند: مطلقا نا فرست بلکه انتفاع از ان شرط بشرط است و بدینها خراط القضا
 و از حد بشرط عدم عقاد است بحال غولین و اگر تمامی خود حق است محبوب است اری سماع و از حد
 از عروجی نباشد اما بعد از تسکین ان مقام فرود می آید و شرط و کتب کابر تقییم الاحوال که وارد لغات
 و نحو ما پسین شده اند که اکثر آنها و اینانی این وقت مفقود است بلکه انقسم سماع و نقص و زیفوت شایع
 شده است و این نوع اجتماع که درین وان متعارف گشته شک نیست که مضر کمحض است و منافی صرف عروج
 و اینجا منتهی ندارد و صعود و انصوت تصونیت امداد و اعانت از سماع و درین محل مفقود است مضر و منافی
 موجود بتفکیه سماع و نقص و چند نسبت بعضی منتها این نیز و کاست لیکن ایشان چون هنوز از باب عروج
 و پیش دارند از او ساط اند و تا مرتب عروج ممکن حصول تمام نمی کنند حقیقت انتها ازینها مفقود است
 نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است و نهایت این نیز است که سماع مظهر است بعد از ان سیر
 و طلاق اسم و متعلق است و چون از اسم و متعلق بهر جا نیکشف علی ارباب گذشته بمساک حقیقه برسد و در
 فنامی بقای پدید آید که منتهی حقیقی است و فی تحقیق نهایت سیر الی الله نیست است نهایت اولی که
 نهایت نام است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند باعتبار فنامی بقای که در مرتبه حاصل
 اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت نیست این سیر و رقت بقا است و بعد
 از طی منازل عروج منتهی بی نهایتی آن سیر نیست که اگر سیر در ان اسم و احوش و تفصیل بشیونات مندرج
 در ان متعلق گردد و هرگز نهایت آن نزد چه بر اسم متشکل بشیونات مندرج و بی نهایت است اما در وقت

اجماع است و سماع
 با هر است و فی
 منتها این نیز

اگر خواهند که اورا از ان اسم کنند تا ندانند بود که یک قدم آن اسم را طری نماید و بنهایتها تیر برسد و اگر
 متعجب گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آوردند زهی فضیلت گمان نکنی که ویر
 بان اسم امر آسان است چنانکه باید کند تا با این دولت مشرف سازند و تا که ازین میان باین نصیحت
 سر فراز گردانند و آنچه توان از انتری و تقدیرش نال سکنند بسیار است که عین تشبیه مقتضی است بلکه بسیاری
 مراتب که توان از انتریه خیال میکنی از مقام روح نیز باین مرتبه تزییه که فوق العرش ترا تخیل میشود
 نیز داخل اثره شبیه است و آن کشف منزله از عالم ارواح است چه عرش محو درجات و منتها عالم ارواح
 عالم ارواح ما و ارواح عالم جهات و العباد است چه روح لاسکافی است در مکان نیکنجه و روح را و ارواح عرش
 اثبات نمودن آن و روح مندر از که روح از تو بعید است و مسافت دور دراز در میان تو روح است چه
 روح را نسبت با جمیع اکنه با وجود لامکانیت برابر است ما و ارواح عرش گفتن معنی دیگر دارد تا با بخانی تو
 دریافت طالع از صوفیه که تزییه روحی سیده اند و فوق العرش از دریافت تزییه الهی جلالت تصور نموده
 و علوم و معارف ان مقام را از غرض علوم گفته و استواران مقام ملکه و حق نیست که آن نور روح است
 این فقیر را نیز در وقت حصول مقام این نوع شبهه پیدا شده بود اما چون غایت خدا و جل سلطان
 از ان رطبه گذرانیده و نیست که آن نور نور روح نیز نور الهی جل سلطان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 لولا ان بدان الله و چون روح لاسکافی است و بصورت بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل شبهه میگردد و در
 یقین حق و هویت لایسلی جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و ان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و انتریه میداند و اگر ان نور را از خود جدا می یابند مقام فوق العباد
 تصور میکنند اما ان منغاطات صوفیه را بسیار است و هر سبب ان معاصم عن غفلان لا فلاح و حال لا احتیاج
 باید داشت که روح هر چند نسبت به عالم بیچون است اما نظریه بیچون حقیقه و جل اثره جلالت کو یا برتر است
 در میان عالم چون در میان جنات پس نگ هر دو طرف دارد هر دو اعتبار و صحت صحیح است بخلاف
 چون حقیقه که چون اصل بود و نیست پس از جمیع مقامات روح عروج نماید باین هم از سبب اول از
 جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان باید بیاورد بعد از ان مراتب
 لامکانیت عالم ارواح را نیز طری باید نمود و از ان تا بان اسم رسد و خواهد نمود که هر دو محل است

البسم الرحمن الرحیم بدان رشد که در کتاب و ادب که سواد حاصل کرد از جمله ضروریات طریق سالک غفاد
 صحیح است که علما را اهل سنت آنرا از کتاب سنت و آثار سلف متباین فرموده اند و کتاب سنت را عموم
 دشمن بر جانی که پیروی علما اهل حق یعنی علما اهل سنت و جماعه آنحضرت از ان کتاب سنت نمیشد اند
 نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن متاع مفهوم که کثیف و الباهم امری ظاهر شود از اعتبار باید کرد
 و از آن متعاده باید فرود شد آیات و احادیث که از ظاهر آنها توحید و وجود مفهوم میشود و همچنین حاکم و
 و قرب معیت ذاتیه معلوم میگردد و چون علما اهل حق از ان آیات و احادیث این سگانگشتن شد
 و موجود جزیکه نباید اول بالذات محیط دانند و قریب دانند با بیهر خدای و در یوقت به سطح خلج حال و سکر
 وقت مغرور است اما باید که همیشه سخن سبزه و تنگی ملتجی و متضرع باشند که اولانین در طر بر آورده اموریک
 مطابق آراسی صایب علما اهل حق است بر و شکست گردانند و سرخوئی زخلاف معتقدات حقه ایشان
 ظاهر نشاند و با حجه متاع مفهوم علما اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محاکم الباهم خود را بر زبان
 داشت چه متاع خلاف متاع مفهوم و ایشانست از خیر عقاید با ساقط است زیرا که هر مذهب و خیال متعاقب متعاقب
 خود و کتاب سنت میدانند و اندازه افهام را یکیک خود از ان متاع غیر حاصلی فیضی بکثیر از یکدیگر بکثیر
 و آنکه گفتیم که متاع مفهوم علما اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر اینست که ان متاع از منبعه آثار صحیح
 و سلف صاحبین ضلوانند که علیهم السلام خدا کرده اند و از انوار نجوم برایت نشان و قبایح سروده اند
 نجات ابد مخصوص ایشان گشت و ظاهر سر و نصیبتان ملا و کثیفان اند الا ان غیر البسم المفلحون
 و اگر بعضی از علما را با وجود حقیقت اعتقاد و روحیات برایت نمایند و مرکب تعصبات باشند و رعایات انکار
 از مطلق علما نمودن و همه را معنون ساختن. اضافی مخصوص است و مبارزه صرف بلکه است از اکثر ضرورت
 و برین ماقال ان ضروریات ایشانند و ناقه ان جیده از ان و یکیل ایشان و لا نور ایتیم اما استند اول
 و لا تمیز هم الصلوب و انجھا لغویا و هم الذین بذلوا جدهم اعلا رکله الذین القوم و هم کلوا طریز کثیره من الناس
 علی الطراطه متعین من تابعهم منی انهم من خلفهم و ضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالاخره یعنی بعد
 از تاسیسی نزل سلوک و وصول قفسه و جات الولايت همین معتقدات علما را اهل حق است علما را نفع
 با استدلال مست و صوفیه را کثیف و الباهم اگر چه بعضی صوفیه را و نشان را به سطح سکر وقت و طبع حال

مخالفتان متضادات ظاهر میشوند لیکن اگر اوزان مقامات گذرانیده نهایت کار رسانند آن مخالفات با
 مشوریکردند و لا بطلان مخالفت بینا نیا میدهند که اولاً بان مخالفت اخذ کنند حکم او حکم مجتهد
 مجتهد در سببنا و خطا نمود و در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طالع حکم بوجدت وجود است و احاطه
 فرج محبت است چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه و خارج بوجوب
 نماند بذات خواصا نه زیرا که علما و اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بوجوب درآید بر وجود
 آنها انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که در یقوت مشهور ایشان است است تمام و تقدیر مرآت صفات
 و معلوم است که مرآت از نظر راسی مخفی میباشد پس بواسطه آن حقا حکم بعدم وجود آنها و خارج کرده اند
 و گمان برده اند که اگر موجودی بودند بشود و یکستند فیست لا شبه لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان بوجوب
 طعنها کرده اند بلکه مشهوره حکم نموده با با ذلالت سبب از عن بحدوث فی الملحق اگر ایشان ازین مقام
 ترقی واقعه میشوند و شود ایشان ازین پرده می برآمد و حکم مراتب را کمال یکدست صفات را جدا میدیدند
 حکم با کمال فیکردند و کار ایشان ملحق با کار علما نمیشد و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضی است که مستلزم
 ایجاب واجب اند و فاعلی آن که با ایشان لفظ ایجاب طلاق نمیکند و اثبات ارادت بینا نیا و فاعلی
 فاعلی را ده اند و درین حکم جمیع اهل طایفه مخالفند کی از جمله امور حکم ایشان است با کمال حق سبحانه تعالی
 بقدرت بمنی انشاء فعل و ان لم یکن اثاره طایفه ولی واجب الصدق میدانند و ثمانیه را مستقیم صدق
 و این قول ایجاب بلکه انکار قدرت است نیز بمنی که مقرر اهل طایفه است چه نزد ایشان قدرت بمنی صحیح
 فعل ترک است و لازم از قول ایشان و جوب فعل بقصد ترک است فاین نیز امری است که منسب ایشان
 مسئله العینیه نامیده است و اثبات اراده نمودن با وجود و جوب صدق اولی و امتناع صدق ثانی و خود
 باین اثبات از حکما جدا ساختن تا فخریت چه ارادت تحفیض المتساویین است فحیث لا اتسا و لا اراده و
 بینا اتسا و معدوم الوجودی لا متاع فافهم و از جمله آن موریان ایشان است و تخصیص امر قضا و قدر
 از ظاهر شریع کمال است و از جمله عبارات ایشان این است که ایست که حکم حکم و حکم حکم قطع نظر از
 حق سبحانه را محکوم احمد ساختن و حاکمی بر او گذاشتن بسیار مستقیم است انهم یقولون منکونون یعلمون زود
 و امثال اینها از مخالفات بسیار است که قول بعدم امکان ویهی سبحانه لا یجلی صور و امثال اینها

رویت حق است سبحانه رویی که بجای تصور تجویز نموده اندنی بحقیقت رویت حق نیست بجا فخری است از شیخ
 مثال میرا که مومنون که بکفر گریخت و او را که وضرب من شال که قولم بقدوم ارواح اکمل از اینها و از افعال اینها مختلف
 لاهل الاسلام فان چند هم العالم بجمیع جزایب حدث والا رواه من جمله العالم لاهل العالم هم جمیع مکتوبات و کلمات
 پس ساکت باید که پیش از وصول بحقیقت کا یا وجود مخالفت کشف و الهام خود و نقل علم اهل حق را از علم
 و اندوخته علم را حتی خود را مخطی انکار و چه مستند علم را تعلید انبیا است علیه صلوات و تسلیات که بوجی قطعی علم
 و از خطا و غلط معصوم و کشف الهام و بر تقدیر مخالفت با حکام نانی بوجی خطا و غلط است پس کشف خود را بر
 علم مقدم و شوق حق بحقیقت مقدم و شوق است بر احکام قطعی تر و موحدین الفضائل و محض انجارات
 و الاضاحی که اعتقاد و محبت کتاب سنت ضرورت عمل بقیقت آنها بر شیخ که از محبت بدین کتاب سنت
 استقامت فرموده اند و نتواند که احکام را از انحاء نموده از اطلاق فرض و موجب سنت و موجب و مکروه و مستحب علم
 این احکام نیز ضرورت است مقلد از میرسد که خلاف کتاب محبت از کتاب سنت احکام اخذ کند و بر اهل عالم
 و در عمل قول مختار از از مذہب مجتهدی که خود را تابع او ساخته اختیار کند و از خصایص جناب و در غیر نیست
 عمل نماید و ما که من رجوع کردن قول مجتهدین سعی نماید یا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلاً امام شافعی فرض
 فرض بگوید به نیت وضو بخند و همچنین ترتیب و غسل اعضا و لا رانیر لازم میداند رعایت ترتیب و لا
 کرد امام مالک کتاب و غسل اعضا فرض بگوید البته و لا بکند همچنین پس ساز و سن کراناقض وضو
 گفته اند بر تقدیری قوع علیه را و سن کر تجدید وضو بکند علی بن القیاس بن عبد الصول بن و جناب محقق
 و علمي توجه عروج مدارج قرب نزدی گردد جلشانه که طالب قطع منازل علما و مساکت رانی باشد لیکن
 بدانکه این قطع منازل عروج مدارج و البته توجه و تصرف شیخ کامل کامل براده و این راه ناه است
 که نظر و شافی امراض قلبیست و توجها و دافع اخلاق و بره نامرضی پس اهل طلب شیخ نماید اگر بعضی فصل علم
 جلشانه میفرماید و او را نماند معرفت شیخ را نعمت خطی تصور کرده خود را لازم او سازد و تمام تقاضا و فرائض
 او گرد و شیخ الاسلام بر وی میفرماید که چه نیست اینکه دوستان خود را کردی که بر کمال ایشان از ایشانست و زیادت
 و تا از نیافت ایشان از ایشانست اختیار خود را بالکلیه در اختیار شیخ کم کند و خود را از جمیع مرادات نبی مانع
 که رسمت را در خدمت او بیند و بهر شیخ او را امروا بدید بر این مساوت خود را و لکن الله و امثال این کمال

شیخ مقداد اگر مناسب خدا داد و کردار و دید این دنیا و نمود و اگر تو جزو راقب مناسب با این شایسته
 و اگر در محبت کفایت معلوم خواهد کرد با این مرخا و نمود و با جمله با وجود دریافت محبت شیخ احتیاج و ذکر هیچ
 شرطی از شرط را نیست هر چه مناسب حال طالب باشد دیدن او مفرود و اگر در بعضی از شرط را در بعضی
 واقع خواهد شد محبت شیخ از انسانی خواهد کرد و توجه او حیرت نقصان این خواهد نمود و اگر شرف محبت
 همچنین شیخ مقداد شرف نشد اگر از مراد نیست خدایش خواهد کرد و بعضی غایت غایت کار او را کفایت
 خواهد نمود و هر شرطی و ادبیکه در کار شود اعلام خواهد نمود و در قطعه منازل سلوک روحانیات
 اکابر و اسامی را و او خواهد ساخت چه بطریق جری عادت کند بجهان و در قطعه راه سلوک توسط طایفه
 شاخ و کاهست و اگر از مراد نیست کار او به توسط شیخ مقداد خطر است تا زمان مصل شیخ میاید
 بحق بجهان و متضرع باشد که او را شیخ مقداد رساند و نیز میاید که رعایت فرموده راه نام و اندیشه را در
 شاخ و تفصیل بیان یافته است از اینجا ملاحظه نموده مرعی دارد که عبارت معظم شرط را در مخالفت با نفس
 و مانع موقوف بر رعایت مقام مدع و تقوی است که عبارت از انتها از محرم است و انتها از محرم صورت
 اما از فضول مباحات جناب کند چه از عیان و از کمالی حیات با شیاهت بهت میاید و شبهه محرم
 نزدیکی است و احوال قوه و در آن تو در جام حل الحقی که در شک ان بقیه فیلسل خابان بجمادات موقوف
 شد بر احتیاج به فضلی مباحات پس در احتیاج به فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی و در وجه
 موعود است باینش نیست که اعمال او و خیر است امثال او و انتها از مناسی و در مثال او و مقدسیان
 نیز شریک اند که در مثال ترقی و اقامه میاید و مقدسیان نیز اقامه میاید و انتها از مناسی و مقدسیان نیست
 بالذات معصومند مجال مخالفت ندارند از ان نمی کرده شود پس لازم آمد که ترقی و البته بهین جز
 و این جناب را در مخالفت نفس است چه ترکیت بر این قوه هم انفسا نه و قوه رسوم ملک و در شده
 زیرا که مقتضای طبیعت نفس این است که محرم است یا فضولی که با انجام محرم رساند پس احتیاج به فضول
 مدین مخالفت نفس است اگر سوال کند که در مثال او و نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس میگوید که کعبات
 اشتغال نماید پس مثال نیز مثل ترقی باشد و چون ملائکه در مثال مخالفت معقود است سبب ترقی
 فشد و القیاس هم با حق جوابش نیست که عدم ضایع نفس او و ارباب و ات بوسطه نیست که او خواهد

فرغت خود است بخواند که خود را بخیر می مقید گرداند و این فرغت و عدم تقید نیز داخل محرم است
لپس امتثال و امر مخالفت نفس از راه اجتناب ازین محرم یا فعلی مانده از راه آوا اوام فقط که مانده
نیز در انداختن قیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقربا طریقی است و شک نیست
که رعایت مخالفت نفس از سائر طرق و طریق علیه نقشبندیه بیشتر است چنان بزرگواران عمل بر غایت اختیار
کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در غایت هر دو جز را اجتناب محرم و فصول محرم است
بمخلاف رخصت که اجتناب از محرم است و پس اگر گفته شود که توان بود که سائر طرق نیز غایت اختیار
کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رخصت است بعد از تحمل بسیار کار رخصت میرسد غایت را در این
و همچنین که چهره ایشان از رخصت در آن متصور نیست و ایضا شایع سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی
نیات حقایق اموری پیدا کرده اند که بنیات تصحیح در آن حکم رخصت است بخلاف کار این سلاسل علی
که هر یک مخالفت سنت تجویز نموده اند و بدایع و احادیث روان داشته پس مخالفت نفس را بطریق اولی
پس اقربا طریقی باشد پس طریقی اختیار این طریق اولی است باشد چه راه بنیات اقربا است و معلوم
در کمال فعت و جماع از متاخرین حلقه ایشان ترک او ضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور در این
طریق اجابت نموده اند و سماع و رخصت و چهره اختیار کرده و مشار آن هم و معلوم است بحقیقت نیات کار
این خانوادہ بزرگ خیال کرده اند که باین محدثات و مباحثات تکمیل و تمیز منظر لغت بینا نداشتند
که در تخریب ضاعت آن بیکوشند و المدیجی بحق و موبدک لیل مکتوب صد و شصت و دو فقره
بحقایق آگاه برادر حقیق حضرت ایشان میان غلام محمد صد و یافته و در بیان خیر و سلوک و معارف آگاه
این هم تمام اند و لبسم الله الرحمن الرحیم محمد المذنی بدانا لهذا و ما كنا لننتدی لولا ان انا الله لقد جات
رسلنا بالحق و ختمهم بافضلهم و اكلمهم محمد ان اذی جابر باصدق صلوات الله جانه و برکاته علیه السلام
و علم من تابعهم جميعا الي يوم الدين امين چون ديده شد كه طالع بان بواسطه ذرات هست پستی فطرت و علم
در یافت صحبت شیخ کامل کامل مسلک طویل و مطلب فیه را بر ابراهیم مقصد و ضعیف و در آورده اند
و بهر حال ایشان در راه میسر شده از حقیر و نفیر انکشاف نموده اند و ما بر ابراهیم مقصد نهاده و خود را بجموع کامل
و مفتی نگاشته اند احوالیکه منتیان او و وصلان رگه از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان

فروعه انداخته است فطانت بسیار و قوت تخیل خود آن حال که در احوال قصه و طبیعت و ادب
 از همان قصه است هم بخواب اندر گریه و شکر شکر شده از جمیع بقطره بلکه بقطره و از رویا همان
 بلکه بقطره رخنه قناعت کرده اند چون را چون نصو کرده از چون آرام گرفته اند و مانند را
 تخیل نموده از بماند بماند گردیده اند احوال جماعه که تقلید ایمان چون آورده اند و میماند را
 از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و نشان آرام لب لب بگرفته است بهر است از محقق نامعلوم
 از نصیبت مخطی فوق بسیار است و ای بر طالبان مطلق ریشه که محدث را قدیم میدانند و چون
 در انکارند اگر کجاست نتیجه ایشانرا نموده اند و ندارند و این خطا و غلط مواخذه نمایند تا لا اله الا الله
 او خطا باشد مطلق طلب کعبه و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا در راه خانه شیخ
 او را پیش رفت و اگر چه آن شب است در صورت است آن شخص خیال کرد که گویست و بهمانجا مسکن گشت
 و بگریه و غم که از او اصلان که معلوم ساخته تصدیق کعبه کرد این شخص هر چند کلامی از طلب راه کعبه
 نزده است اما غیری کعبه را کعبه دانسته است و در تصدیق خود محقق است حال و احوال طالب مخطی مذکور
 بهتر است از حال طالبی که هر چند طلب سید است اما غیر طلب مطالب نیست است از احوال مقلد
 محقق که قدمی در راه مطلب نهاده است بهتر است چاره با وجود حقیقت تصدیق مطلق قطره مسافت
 مطلوبی نونی که در راه است پس نرفته او را تحقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خفا و وسایل
 و سعی خود را بسند بخوبی واقف در خلق کشیده اند و لعل است منقصت خویش بقدر و بسیار است و توان
 ضایع ساخته اند و بشوی بهودت صحبت خود حرات طلب این از ازل گردانیده اند و صلافا ضلالت
 اصاع و افاضا عمو این تخیل کمالات و این توهم و همال مجذوبان سلوک ناکرده از اسکان مجذوب
 ناز و شیرین است زیرا که سبندی بختی در صورت جذب مشار کنند و با هر در عشق صحبت مست و اگر چه
 با یکدیگر نیستند و از احوال یکدیگر جداست و چه نسبت خاک ابا عالم پاک به در تبار است
 معلول است و بر غرض محمول در انتها چون بحق است بر حق است تفصیل این سخن غمزه است که خواننده
 دانشا بداند که این شباهت صبر و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود و چون در طریق علی
 نقشند مجذوب سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک شرف نشده اند انقیاد تخیل را

بسیار است و جمیع اسم از ایشان که تقلید مقام جذب حاصل میشود از حال بجا میروند قطع منازل سلوک و طو
 سایل میراثی السعوی کارزد و بان نقلیات خود را مجز و بنا لکسیه است بخاطر فائز قرار یافت که فقر خفا
 نوشته شود و بیان حقیقت جذب و سلوک فرق میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص مزیه هر یک
 از دیگر می فرق در میان جذب و سبک و جذب نهی و حقیقت مقام تکمیل ارشاد و علوم دیگر که اضافی است
 باشد یعنی تحت و بطلان الباطل و لو که الجبر ملول و شرعت فیه سخن توفیقیه بجا و در بعضی بجا سبیل
 نعم لولای نعم الوکیل این کتب مثل است بر دو مقصد و یک شمه مقصد اول بر بیان مساعی که مقام خود
 متعلق باشد و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک دارد و در خاتمت بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که
 طالبان از این متنها کثیر المنفعت است مقصد اول این است که جذب بان سلوک تمام نگردد هر چند جذب می تواند
 باشد و از هر وجهی که سبب شود و مثل جر که از باب قلوب است به سلوک و تزکیه فیض از مقام تعلیم یافته
 گذشت که قطب طلب میوست بخوار با ایشان قلبی است صحبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است
 نه اصلی چنانچه از روم و در مقام سترج است و طلمت با نور و ریاضات با کمالی ازین مقام تکلیف است
 و بقلب میسر است و سبب میسر است اگر در بی تخلص و در از نفس از برای توجیه بطلان و اشتراک
 نفس از روم و در و آمدن و در مقام بندگی متصور نیست مادام که این هر دو فی حقیقت مجتهدان است
 جامع قلبیه حکم و بر پاست بخوار با نفس و متصور نیست و تخلص و در از نفس از برای قطع منازل سلوک و
 سبک است میراثی السعوی فی السبک و العزیز حصول تمام الفرق بعد مجرب که سیر عین السبک متعلق دارد و در
 بند و سبک هر کدامی و در میان است که شود و پیش از سبک است شود و نظر الفرق بین جذب و سبک
 شود این جذب و بان از باب قلوب پر و کثرت است این بعضی از علوم گنایه و شهود شان برین کثرت است
 و الا عالم را در که لطافت و احاطه و سر بیان هر چند در بعضی شبیه است ان السعوی آدم علی حد و با این
 نسبت شود و روح را شود حق می از اندک و تقدیر احاطه سر بیان قرب حجت هم برین قیاس است که
 نظر سالک عبور میکند مگر تا مقام فوق به مقام فوق فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر نشان
 از مقام روح بالا و در شهود هم از دیگر باشد نظر فوق روح و موقوف است بر سبک مقام روح و سبک
 و جذب هم در سبک شهود است شهود حق میانه بلکه محبت و جذب بخاطر حق و وابسته بحصول ثبات

که نهایت سیر است و هر چه است به یکجمله نامزد و افشا نیست و در بارگاه کبریا الهامی شود و حق
 از تنگی میدان و عبارت است و الا که خانه این بزرگواران با و در او را شود و متعارفست همچنانکه مقصد ایشان
 همچون چگونگی است اتصال ایشان با و سبحانه نیز چون و چگونه است چون را به چون را نیست الا که
 عطا یا الهم لا مطایه اتصال بی تحریف و یقین است رب الناس با جان من شایسته احاطه و
 و قرب محبت حق سبحانه نزد محققین را باب سلوک که نهایت کار رسید اند علم است موافق علماء را
 شکر الله تعالی سیم حکم کردن بقرب و اما مثال آن نزد ایشان از بیجا صله و دوریت نزدیکان
 حکم بقرب نمکنند زیرا که میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است تصوف نیست علیکم
 متعلق بوجود و دوستی و مشار آن محبت و بختاب قلبی است از باب قلوب که جذبه پیدا کرده اند و در
 سلوک قطعه منازل میان دارند علم ایشان نسبت ندارد و همچنین مجذوبان که بسلاک از قلب کلیت
 متوجه بقلب اند از این علوم برتری نمینمایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر راه سلوک
 و آید و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام موقوف قطع نشود و در و فووق پیدا کنند اتصال این
 علوم و اسان ایشان نمیکند و از این در طریقه اندک بآید و در هر چه مدارج قرب صعود و مجاز
 قدر کند و انکه در بنا از جناس مع الفریة الطالم الهم و جعل الناس لک لیا و جعل الناس لک
 افسیر علامت و وصول نهایت مطلب سیر از این علوم است چه هر چند به تدریج بیشتر مناسب پیدا شود
 عالم را با صانع بے نسبت میاید این زمان عالم را عین صانع و شوق و یا صانع را محیط عالم نماید
 بالذات نمی دارد و القرب و رب را باب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره الا قریب
 فرموده اند که نهایت را در ولایت در میکنیم معنی این عبارت آنست که بختاب محبتی که مستهیا را در ولایت
 می شود و در طریق بختاب محبت که در ابتدا پیدا میشود و مندرج است زیرا که بختاب منتهی رجو است و
 به بختاب قلبی چون قلبی بزم است میان و در و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب رجو نیز حاصل است و
 تخصیصی که در این اندراج را با بطریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر این
 خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و سلک از برای وصول این مطلب تعیین کرده اند و
 دیگر از این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و الا این بزرگواران را و مقام

نهایت و صفات
 باب در بیان

شایع است که دیگر از انست و اگر هست با دست و لهذا بعضی ایشان را در مقام نبی انکو طهر منال
 سلوک نمایند و باقی بنده بقای و بکار با باب سلوک حاصل میشود و شریب از مقام تکمیل که شریف
 سیر من بعد بالمد است نیز بدست آید که آن تربیت مستعدان بنمایند تحقیق این محبت عنقریب تحریر
 یافت انشا الله تعالی اینجا دقیقه است باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن بخوبی از توجیه مقصود
 حاصل بود چون بدن متعلق گشت آن توجیه را کمال شد و اگر این سلسله علی طریقی از برای ظهور آن توجیه
 سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق بدن است توجیه قلبی حاصل میشود که جامع توجیه نفس و روح
 و تکلیف است که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روح که مستهیلان است بعد از نفسی روح است
 و اتفاقا او بوجود حقیقی که جوهر اتفاقا بالمد است و توجیه روحی که در ضمن توجیه قلبی است بلکه توجیه روح که پیش
 از تعلق بدن بود نیز توجیه است که با وجود هستی روح است که فنا با و راه نیافته است و فرق در میان
 توجیه روح با وجود هستی روح و توجیه روح با اتفاق روح بسیار است پس بنایت گفتن آن توجیه روحی مندرج را
 باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند پس پس را و از اندراج نهایت و بعد از این
 صورت نهایت است و در باریت بحقیقت نهایت که اندراج او در باریت محال است تواند بود که عدم نیاید
 بلفظ صورت برای ترغیب این طریق بوده باشد و بحقیقت ما حقیقت بدون اندک و سابقا که بخوبی
 ایشان بطلان است بلکه توجیه و حضور آمده اند از انجذاب نیز قلبی است و اثری است از توجیه سابق
 روح که با کمال بود متعلق به بدن را کمال نشده است که تعلق از برای توجیه سابق جماع است که بواسطه
 این تعلق توجیه سابق را فوایدی که کرده اند که گویا از برای تمیز بر توجیه سابق است و تذکر است که در
 دولت کم شده و لیکن ناسیان توجیه سابق از سابقان کورین لطیف الاستعداد اند و در ناسیان توجیه
 سابق با کلیه از توجیه کلی متوجه جالبه بالفعل کم شدن آن خبر میدهد و عدم ناسیان توجیه بخوبی است غایت
 فی الباب رسالتان آن توجیه و معمول و کلیه ایشان پیدا میکنند و بدن ایشان نیز حکم روح نشان
 میکند و کما هو شان محبوبین المرادین انا فوق در میان معمول محبوبان و معمول سابقان در رنگ و روی
 میان حقیقت شمی صورت شسته است کما در ظاهر ظاهر را به آری مجانب اصل مریدان کامل را غیر
 شمول نیز متحقق است لیکن کمال بر حق است و این نیست شمولی که خاصه محبوبان است متصرف مجذوبان را

ظهوری آن مقام قلب ممکن بود و پدید آید و معنای صحیحی که مناسب مقام است ایشان را میسر شود و
 که طایفه از افاده رسانند و صحبت ایشان بجزایب محبت قلبی جماع طایفه حاصل شود و هر چند از این
 بحال نرسند و ایشان خودی که کمال شنیدند و دیگر بر او به حصول کمال بنشیند و شهود است که از
 ناقص کمال نیاید افاده ایشان هر قدر که باشند پیش از افاده ارباب سلوک است هر چند نهایت سلوک
 رسند و جذب منتیان پیدا کنند و ابقام قلب ایشان را بطریق سیر علی حدیالند و فرو نیاورده باشند
 چه منتی غیر بر وجه عالم مرتبه تکمیل و افاده ندارد و چه او را عالم مناسب است و توجه به نامده افاده تواند
 و شیخ متقدرا که بر خیز میگویند باعتبار اینست که او در مقام بر خیزت که مقام قلب فرو نیاورده است و از
 هر دو جهت روح و نفس خفی وافر گرفته است از جهت روح از فوق استفاده میکند و از جهت نفس از
 خود افاده مینماید زیرا که او را توجه حقیقیانه با توجه خلق جمع شده است که هیچکدام حجاب یگری نیست
 افاده و استفاده معاد را حاصل است یعنی از مشایخ ازین بر خیزت بر خیزت بین لای و دخی میخوانند و
 شیخ بر خیز را جامع بین التشریف و التبریه میگوید پوشیده نامند که انقیاس بر خیزت که نامرآن بیکر است
 مقام شیخ که کمالی آن جمیع است نیست زیرا که نفس آن مقام در غلبات او را روح مندرج است و
 اندر اجزای متارک شده است و در مقام بر خیزت قلبش روح از یکدیگر جداست پس ناچار سکر او را و
 نباشد بلکه آنجا همه جمیع است که مناسب است و دعوت اندر شیخ کمال با چون مقام قلب فرو نیاورده
 بر خیزت مناسب است و عالم پیدا میکند و در هر دو حصول کمال میشود و مجذوب و مجذوب نمیشود و در مقام قلب
 عالم مناسب است و او را توجه از ایشان و بر نگیرد و او را بجزایب محبت اگر چه قلبی باشد نیز نصیب است
 آورده است لاجرم له افاده بر کاشاده است بلکه گویم که کیت افاده مجذوب و متکین پیش از کیت افاده
 منتیه و مرجع است و کیفیت افاده منتی زیاده از کیفیت افاده مجذوب است از یک که منتیه و مرجع را هر چند عالم
 مناسب است پیدا شده است اما در صورتی که حقیقت جا به منتیه بر کمال اصل است و باقیست باو
 و این مجذوب عالم مناسب است فی حقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقیست بیگانه عالم باقی باقی
 پس ناچار طایفه این بهط مناسب حقیقت از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتیه و مرجع کمتر فائده گرفته
 کلمات ولایت مخصوص منتی است پس لاجرم در کیفیت افاده منتیه راجح باشد و البتة منتیه را فی حقیقت

و منتیان کلمات هم

بهت و توجیه است و مجذوب است حب بهت و توجیه است بهت و توجیه کمال پیش میسر هر چند یک کمال مساوی
 و ایضا نهایت توجیه کمال باز از مجذوبان حاصل میشود همان توجیه سابق روح است که فراموش کردیم
 و در صحبت شان بیاد ایشان آمد بطریق اندراج در توجیه قلبی حاصل گشته بخلاف توجیه که در صحبت
 پیدا میشود توجیه حادث است که بیشتر هلا سوجو نبود و موقوف بود بر یک روح بلکه بر یکجا او بوجود حقانی
 لایزال بدو جدا اول اصل الحصول شد و توجیه ثانی منتهی الوجود و هر چه حاصل است بیشتر است و هر چه کمتر
 کمتر از اینجا است که گفته اند که در تحصیل جهت جذبه شیخ مقدار و سطر نیست چه آن نسبت او را اول حاصل شد
 بود که بواسطه لسان تنبیه و تعلیم محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نه شیخ تربیت و در جهت
 سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقدار در کار است و تربیت آن هر دو شیخ مقدار را نشان میدهد که تقسیم
 مجذوب و شکر با فاده عام رخصت بیاورد و مقام تکمیل شیخ نشان دهد بعضی را طالبان باشند که مقدار
 ایشان بلند فاده باشد و قابلیت کمال تکمیل بر وجه تمام داشته باشند و صحبت این مجذوبان را کردند
 بجهت که آن مقدار ضایع شود و آن قابلیت بر طرف کم و نشان بینی که قابلیت تمام از برای معرفت کنند
 داشته باشند و اگر تخم جید گندم آن مینانند از بار بار با مقدار و نیکو می آرد و اگر دران زمین تخم ریزد
 گندم با تخم خود ماند از نزد چای که بر مساوی القابلیت کرد و اگر الفرض شیخ مقدار معلومت و رخصت
 او بیند و ضعیف فاده در کویا بداید که فاده او را مقید سازد و بعضی قیود مثل ظهور بنا سبب طالب طریق
 افاده او و عدم ضاعت مقدار این در صحبت او و عدم طعنان لغزش و دین ریاست و اقتدا چه بر
 نفس از وی زایل نشده است بواسطه عدم نزک که لغزش چون معلوم کند که طالب از وی نهایت افاده
 رسید است و در مقدار طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی خفیه اظهار سازد و او را رخصت
 تا که خود را از شیخ دیگر با تمام رساند و خود را منتهی نداند و این چیل راه زنی مرد مخد و انشال این
 شرایط که مناسب است و حال او را نداند که سازد و بان صیت تمام نموده رخصت بدو آمانت میبرد
 افاده و تکمیل محتاج این توجیه است که او را بواسطه جامعیت بحیثی طریق مقدار ذات مناسب است که بر
 از وی تفریق مقدار و مناسب بهره تواند گرفت هر چند تفاوت در معرفت و بطور بواسطه قوت مناسب
 این صحبت میشود و مقدار این نیز به خصوص است اما اصل افاده متساوی و افاده مقدار او در وقت

منصفانی در بیان خلق کیهان

الحال بآلجایجاب حق سبحانه و عظام خلیل متین و غافل که سبحانه فی ضمیر الاستبصار لازم است و این
التجابه در این مرکب در جمیع امور و جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است و هر چه وقتی از
اوقات و هر افعالی از وی منتفک نیست و ذلک فضل الله یزید من یشاء و الذل و الفضل العظیم مقصد ثانی
در بیان آنچه تعلق بساکن دارد بدانکه طلبی چون بطریق سلوک متوجه بقوی گردد اگر با سیمیکه را بستان
برسد و در آن مقام دستنگارد و اطلاق دنیا بروی درستی آید و بعد از آن اطلاق بدان هم اطلاق بقا بروی
سلم است و باین فن و بقا بر تیه اعلی از ولایت مشرف میگردد و لکن اینجا تفصیل است که بیطرح از آن
ضرورتیست تمهید فیض که از اوقات تکامل و تقدس میرسد و نوعی است که با ایجاد و انجا و تعلیق
ترتیب و احیاء و امانت و اشغال نهال تعلیق دارد و نوع دیگر با بیان معرفت و سایر کمالات مراتب ولایت
و نبوت متعلق است نوع اول از فیض توسط صفات و این نوع ثانی بعضی را توسط صفات است
و دیگر را توسط شیونات و تفرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است الا فیه الا اعلی حاد من
الحکمای الشرف لم یلزم ان حکم احد با حقایق صفات و خارج موجود در ابعاد ذرات تکامل و تقدس شیونات
موجود اعتبارات و ذرات غرضخانه این بحث بشالے روشن گردد آن بشال الطبع از بالا بپایان فرود
مآید این فعل طبیعی درو اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه ارباب علم بواسطه نقل خود
مقتضا علم از بالا بپایان آید و توجه فوق نمیکند و علم تابع حیات است و اراده تابع علم است و قدرت
نیز ثابت نشاید چه ارادات تخصیص احد القدوسین است این اعتبارات و ذرات آلت ثبات کرده شود
شیونات اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذرات آلت ثبات کرده شود و بمنزله صفات موجود
بوجود آید آلت با اعتبارات اعلی حی و عالم و قادر و مدبر یعنی توان گفت از برای این سامی نبوت
زائده و کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات آسامی مذکوره از برای این باقی شده است
سبائی کن عدم فرق است میان شیون صفات همچنین حکم غیبی وجود صفات نیز محسوس است بر عدم
فرق و تفرق و دیگر در میان شیون صفات است که مقام شیون مواجده میباشند و مقام صفات
نخستین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیا که بر قدم وی نذر عنوان الله تعالی
و اصول فیض آیتان از توسط شیونات و سایر انبیا و جماعه که بر قدم ایشان صلوات الله تعالی

از آن هم خبر عود جعفر را ندید و ترقیات بے نهایت الهی ما شاء الله بنام شمس و منیر و امایق صفات و کرم
 لایزال هر چند با صلاح کار باب ملوک جهت ثنائی بالایشان کند و لغائی در الهی و الهی و تحقیق لیکن
 سفتی که باب ملوک بر ماضیات و مجاملات قطع میکنند و در آن طولی است که آن میرساند کار با این خانواده بزرگ
 با آنکه دولت شهر و فوق یافت مقصود است و این قلیل نظم و غیره را ندیده و بگوید بطلوبه بند و بزرگ
 ترقیات بے نهایت مینا نیکه مستیانی باب ملوک از آن تر و قریب قلیل انصیب چه اقدام جدید بر ملوک نمود
 از منتهی مجربیت میطلبد اما در آن باشد جذب میکند و بگوید هرگز نیکه نزدیکی افتد و قرب بیشتر بداند از هر چه
 و ما خواهند فرق بسیار است فلک فضل الیدیو تیرین ایشان را و فضل العظیم شومی عشق مشوقان ایشان
 و سیر و مشرق عاشق با دو صطلح و غیره یک عشق عاشقان تر و کند عشق مشوقان خوش و نزدیک
 اگر گویند که مراد آن لاسل بگیم و این تر و قرب تر کند چه جذب بر ملوکشان مقدم است پس تر با این طریق
 دیگر چه باشد و اقرب بطریق بر چه گفته شود جواب است که طرق دیگر موضوع از بر سه حصول این نیستند
 بعضی ایشان را بیدل اتفاق اند و دست میدهند و این طریق موضوع از بر حصول است و یادداشت
 که عبارات اکابر این سلسله علیه واقع میشود و بعد از تحقیق هر دو جهت جذب و ملوک موت بے بند و نهایت
 او را با اعتبار نهایت مراتب شهود و گاهی است و الا نهایت مطلق در او نیست تفصیل است که شهود یا در
 صورت است یا در مراتب منعی یا در صورت و منعی این شهود بے پرده را بر گرفته اند یعنی حصول آن شهود
 است باز در پرده و شهود منعی شهود اگر محض فضل زیدی حلسطانه و دام پذیر و تمام رضیق بر دما بر آید
 یادداشت میفرماند که خصوصیت نیست است چه هرگاه شهود و پرده آمد غیبت تحقیق گشت اما دام که دام
 بے پرده بداند که نام یادداشت بر آن طلاق نیشود اینجا دقیقه الیت باید داشت که بر هر وصل و رجوع
 باشد و گاهی پیش از این است اما سرایان آن نسبت در کلیه و کالبرق است بخلاف محبوبان که جذب بر ملوکشان
 مقدم است این سرایان و گاهی است در کلیه ایشان حکم سرگشته است و کار سر میکند که مارت الاشاره الی اللان
 اجساد هم که لانت اردو هم ختم صارت ظاهر هر چه بطنهم و بطنهم ظاهر لیل جرم غیبت را و گاهی ایشان کجا
 نباشد پس این نسبت فوق همه نسبتها باشد و همین منطوق و گشت رسایل ابن حضرت آن عبارت شایع
 است که نسبت جمالت را اگر با جوست و نهایت مراتب گاهی نسبت که بے پرده میسر شود و دام بریزد

اگر گشت کامل احوال و چهل هزاره افضی میگیرند ایشانرا نیز از عظام شریفی بدست آمد و دیگر از احوال
 و سالیان عظامی در میان خود صفات بوجود آورده و خارج حصین میان افتاد و تجلی صفات نامزد
 ایشان گشت باید دانست که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است وجود در اندازده صفات موجودند
 قابلیت اینها را چون قابلیت در رنگ بار خفا میان است و صفات بلکه میان شیون صفات برین
 رنگ طرفین خود میگرد و قابلیت نیز رنگ صفات گرفته قابلیت پیدا کرده اند و فراق دوست اگر
 اندک است اندک نیست و درونی دیده اگر کم نیست بسیار است و این بیان لایح گشت که ظهور ذات و تقابل
 بی پرده و منافرت تجلی میشود نیست لیکن تجلی وجودی انسانی است اینها را نیز در اعلیٰ سلوة و السلام
 و اخصی و جانبی حصول فیض وجود کلمات ولایت حایل و میان بیاد و در جانب حصول فیض وجودی
 و میان آنکه قابلیت اقصاف است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون قابلیت اینها را اعتبارات عقل
 باشند وجود و منی ثابت شود و از آن حجاب علمی لازم آید نهایت مافی الباطن حقیقت حاجی است و حبیب
 شیون علمی زیرا که گوئیم که وجود و منی در میان و وجود و حاجی پرده میشود و موجود و حاجی را پرده میشود و دیگر
 حاجی و یوسف فلحجاب علمی میگوید و تقابل بین حصول بعضی معارف بخلاف خارجی فانی لا یکن و در احوال
 این تمام معارف گشت این آنگاه که نیست منتهای سیر و که سیر به سیر الیه باطل شان است که هر گاه است
 و این از فناء و ان سیم بقا فی الدشرف میگوید و اگر احوال سیم باقی گشت بقا بعد از انیز میگذشت و این
 و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمد علی صاحبها السلام و سلوة و اعلیٰ و منی میشود و اگر محمدی شریف
 نیست قابلیت معنیت یا نفس صفت که در است میرسد و اگر در سیم باقی گشت فانی فی الدشرف و حلق
 نباید که در چنین مرتبه بقا باقی سیم باقی باقی نیست چنانکه تعبیرات از مرتبه است که با جمیع شیون
 و صفات است و چون به جهت شیون زیاده اعتبار نیست عین آینه و همین یکدیگر لفظ و در یک اعتبار فانی
 اعتبار است بلکه فانی و از دست انسانی و از من چنین احوال یک اعتبار با جمیع اعتبار است این فانی فانی
 و باقی با در مرتبه شرف و منی و در است میشود و بخلاف جانب صفات که موجود و در وجود و در فانی و منی
 اینها با فانی و منی سلطان و با یکدیگر تحقیق است این فانی و در یک صفت است و فانی و جمیع نیست و که با احوال
 فانی بقا این چارین فانی فانی و با یکدیگر گفت و باقی را باقی با در فانی و باقی می توان گفت

با مقیال بصفته یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس چارونگی محمیان تم آمد و کما الشان لکن انما
 عود و حکم چون بجا نباشد چون او شیل را با عالم بچو مناسب نیست چه عالم ظل صفات است ظل شیون پس شیا
 سالک شانه شکر نم شک مطلق او باشد بر نیجه که بچو بقا وجود سالک اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا با
 خود با شان بامیگر و بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نماند و اثرش را از غیور و چه وجود سالک
 اثر همان صفت او ظل آن پس ظهور عمل می وجود ظل با کمال نباشد و بقا با نماند فانیست پس محمد
 از جوع بعضات بشریت امین باشد و از خوف و محفوظه او بکلی از خود برآمده است و با و جان از انی گشت
 درین محل عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فانی صفا که عود و اینجا بواسطه بقای شری وجود سالک ممکن است
 از اینجا تا آمد و اختلافیکه در میان شیخ و جواز جوع و صلی هم جواز آن معقوب است حق نیست که اگر محمد
 محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک از فانی و واقع است
 بعضی زوال عین اثر فانی گشته از بعضی دیگر زوال اثر با جز نمانده اند حق و عین باقی تفصیل
 اگر محمدی است عین اثر محمد و اگر کسی از غیر او اثر را زایل نشود چه اصل صفت که مهمل است باقی است
 پس اصل آنرا ساکن نباشد اینجا و بقیه نیست باقی و نیست که در زوال عین اثر زوال شهود است
 نه وجود چه قول زوال وجود و تسلیم بجا و زنده است و جماعه ازین گفته زوال وجود و گفته کرده از زوال
 اثر ممکن که بخیه اند و از اینجا و زنده اند و حق حقیقت با عامه اینجا عیب است که با وجود قول ظاهر
 وجود زوال عین نیز فانی گشته اند چه حکم زوال عین عود و زوال حکم زوال اثر تسلیم بجا و زنده است
 با عجز زوال وجود عین اثر محال است و شهودی که ممکن بلکه واقع لکن مخصوص محسوس نیست
 پس محمیان تمام از قبایع برانید و بقلایع بیسی چون نماند از قضا حلال از او و از قیاس تا سوا بالکلی
 محروم و دیگر از اجون وجود و انرا درین گیر است و قضا حلال اند و حق فکریه از مقام فانی زنده وجود
 آثار و قضا حلال از شعب حقیقه جامعه قلیه است پس شهود دیگران باشد و پرده باشد چه هر قدر که اثر
 بقا باقی وجود سالک نیست است پرده طلوع با بقدر است و چون اثر با قیاس پرده محال نیست
 اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف و بر تبار از مراتب فوق است که رسل و است برسد بچو آنکه بان هم رسد
 در سبب فانی مستقیم که در وقت ظهور انصورت گفتن نیز در سبب و همچنین است بقا با غیر ترس تفصیل

این اسم اعتبار است که آن بر علی است از طرف سائر اشیاء هر قدرت سلوک آنست تا بعد از آنی تقدم
 جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوکشان مقدم است و جاعه را در اشیاء قطعه سازد سلوک جذبه حاصل میشود
 و جمیع راه سلوک را میسر شود اما آنچه را جذبه بر سلوک مقدم جذبه محبوبان است و باقی را با جمیع
 تعلق دارد سلوک بحال عبارت از طے مقامات عشره مشهوره است به ترتیب تفصیل در سلوک محبوبان خلاصه
 مقامات عشره حاصل میشود و ترتیب تفصیل کاری ندارد علم بوحیث وجود و اشتداد از احاطه و سرایت
 و وسعت ذاتیه بحدیث مقدم یا توسط واسطه است سلوک خالص جذبه منتها یا از اشتغال بن علوم نبات
 نیست چنانکه بالا گذشت و حق البقین منتها یا از غیر العلوم مناسبه توحید وجود مناسب نیست سر جایان
 حق البقین بتمام مجذوبان مناسب است اما باقی حید وجود کرده اند آن حق البقین مجذوبان بتبکد باشند
 است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کا طالع بحد بر برسد بعد از آن هر مکان جذبه است و در
 بعضی احتیاج توسط راه دیگر ندارد همان جذبه کافی است اگر ازین جذبه جذبه شیرینتر اراده نموده اند بلی کافی
 است اما لفظ شیرینانی مین اراده است چه بعد از شیرینتر سافتر نیست که در قطعه آن محتاج بر آب باشد
 و همچنین جذبه مقدم هم مراد نیست چنانکه ما در اجزای است پس با جذبه بتوسط اراده نموده باشند
 کفایت او در وصل مطلوب هم نمیشود چه بسا که از متوسطان سوخت حصول این جذبه از عروج بفقو تقا
 نموده اند و همان جذبه را جذبه بخت انگاشته اند اگر کافی میشود و اشیاء را راه نمیکند است آری جذبه مقدم
 محبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان از القای غنایت خواهند کشید و در دنیا
 طریق نخواهند گذشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم ممنوع است جذبه که انجام کار او سلوک
 کشد کافی است و اگر سلوک نیاید جذبه بترست از محبوبان نیست خاتم طالع از مشایخ قدس است
 اسرار هم گفته اند که تجلی ذاتی بذیل شعور است و مطلق حس یعنی از ایشان از حال خود چنین گفته اند و
 که در وقت ظهور این تجلی ذاتی بلی شعور حرکت افتاده بودند و مردم مریدها گشتند و بعضی دیگر
 ستم کلام بزرگان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات دیرینه عملی است از بهار
 اعتبار برده بود بطریق آقا یا از وجود صاحب تجلی است و آن بلی شعور بوسطه آن بقیه است اگر تمام فانی گشت
 و بقایا اندر شرف ایشان تجلی هرگز او را بلی شعور نیافت شعر بحرر با لاله میسین به و من این کفایت

بلکه گوئیم آن تجلی که در پرده هست تجلی ذات نیست مصل تجلی صفات تجلی ذات که مخصوص حضرت است علیه الصلوة
 والسلام ولحیة تجلی بے پرده است و علامت پرده شوری است و بی شوری زد و کسب و دلیل بے پرده
 شوریست و شوری که مال حضور است بزرگ از حال صاحب این تجلی که بالامالته والاستقلال است چنین خبر داد
 علیه الغفران آنجا که گفت ۵ موی ز روشفت یک یک نومی صفات تو صیر فوات نیگاری و ترمیمی و بهیمن
 تجلی فانی که بے پرده است محبوبان را و ایچیه است و محبان ابرقی زیرا که ابدان محبوبان رنگ از او چنان
 گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیل ذات و مظهر ذات
 نبوی علیه السلام الصلوة است و اما واکلهما واقع شده است مملو وقت مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که
 این تجلی در حق آنرا که با دنا و مراد است علیه الصلوة و السلام و بی است بلکه نوعی از خصوصیت این تجلی
 و بی است که آن بر سبیل قلت و تحت که لایخی علی را به معرفت متناخ قدس لعلک اسرار عم و دیار
 حدیث لی هم بعد وقت لایحی فی ملک غرب لایحی مرسل و طالع اندجی از وقت وقت استمرار و
 از دیگر جمیع بذرت وقت قائل گشته اند و حق است که با وجود استمرار وقت و زمانه و تیر تحقق است
 که امرت الاشارات الیه الغافر و این حق تحقق الوقت نا و در وقت ادا نماز است و همانا که التمر و علیه الصلوة
 والسلام و حدیث قره عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و الیقین التمر و فرموده علیه الصلوة والسلام
 و اخیة اقریا کون العبد من المرنج الصلوة و قال تبارک و تعالی و بعد و اقریب این هر وقتی که قرب الیه
 جلشانه بیشتر است گنجایش غیر از وقت منتفی تر است و آنچه بعضی از شایخ قدس لعلک فرموده اند از
 وقت حال خود و تهر آن چنین خبر داده است حیث قال کف فی الصلوة کمالی قبل الصلوة فی الاصل
 المذكور و بل انقض المذکور یعنی المساوات و الاستمرار باید دانست که تهر از وقت تحقق است یعنی در وقت
 که با وجود تهر حالتی نادر هم واقع است یا نه جمیع لاکه بر بذات وقت الطالع نداده اند یعنی آن قائل
 و جمیع دیگر را که انضمام هر ماده اند بان اعتراف نموده اند و حق کسی را که الطفیل حضرت علیه الصلوة
 و اخیة و نماز جمیع ماده اند و از دولت فریاد شکر ارزانی داشته اند از قلیل اند و از ثناء انبیا
 بکمال که به نصیب من نالعام محبت محمد علیه و سلم الصلوة و اخیة و السلام معرفت منتیان را بواب
 صفات معلوم و معارف بچند بیان نزد یکنزد و در شهود و در شان نیز که یک چهره و از ارباب قلوب

متحقق است بعضی مسائل را که غیر طاقه و تحیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی خود را و از آن است که
 منزله و مرتبه و این خرد و هوان و خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حرفی است و از
 و خیالات اند پس علم عبارت از اسوئی است و خارج موجود است بالوجود و نظری و الکلون الطبیعی آنکه عالم
 او نام و خیالات است این چنین نیز سبب فطای است که عالم را او نام و خیالات میداند و ثبات حقیقت
 و علم و علم عالم را از او نام و خیالات نمی برآید و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم دارای حقیقت منفرد
 است تنبیه را از منظریت و مرآتیت عالم را در اسما و صفات است بر اصول اسما و صفات عالمها
 و صفات با حیا نهاده اسم و رنگ اسمی محاط به مراتب نمیشود و صفت همچون صوف مقید به منظر نگردد
 و رنگ نامی صورت منتهی چو رنگی که در کلیه گایان سلطان چه کار دارد و معصرت کمال تا بدان اندازه
 اصوله و اسلام اگر چه بوسطه اتباع آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام لعمریه از تجلی ذات که بلا صالته خاصه آنحضرت
 است علیه الصلوٰه و السلام نفیست و سایر انبیاء را علیه بنیاد و علیهم الصلوٰه و التحیات که با تجلی صفات
 و تجلی ذات آنحضرت از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیاء را علیه بنیاد و علیهم الصلوٰه و التحیات و تجلیات
 صفات مراتب و حاصل است که کمال تا بجان این امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق طبیعتی و تجلیات
 بحسب حال آفتاب چه عروج را که کرده بافتاب سرد و میان آفتاب و غیر از عالمی و قیوم نماید و شخصی
 دیگر با وجود محبت ذات آفتاب عروج با نماز تا بجزه است هر چند میان او و آفتاب جلایه و میان نیست
 که شک نیست که شخص ل نزدیک است بافتاب عالم تر است بحالات و دقیقه اولین هر که قرب میگیرد
 از آن زیاد تر فاضلتر است پس چو ولی را و لیاریان است که خیر الامم است با وجود فضیلت پیغمبر و
 برتر پیغمبری که نمایان رسد اگر چه او را بوسطه تالبعث پیغمبر خویش از مقام بالا فضیلت نصیب حال شود
 فضل که انبیا است اولیا فضل اند و لیکن با انزال الکلام چون در سجانه طوفان که علی جمیع انبیا و صلوات
 و اسلام علی افضل انبیا و علی جمیع الانبیا و المرسلین و النبی المصطفی و علی الصالحین و الشهداء و الصالحین
 مکتوب صدر شهادت و شهادت بید انبیا و انبیا که پیروی صد و بیست و شش از ادای صلوٰه نوافل و جماعت
 در میان علما و شیعیان و غیره و انبیا است که اسم الله الرحمن الرحیم محمد و الهی شرفا بکاتبه الهی
 و جمیع انبیا و کاتب المبعثات فی الدین الصلوٰه و السلام علی من تمه بنیان الفضائل و رفع اعلام الهدایت

و علی الاطلاق و محبت الاخبار باید داشت که اکثر مردم از خاص عوام و غیره از ادای نفل تمام ندانند
و در مکتوبات مسایلات میانند و ملعات بین مستحبات را و ادانها کشیدند لافل غریب میارند و فلفل
و لیل و خوار کم است که فلفل در اوقات سحر و نماز و دیگر جماعت سحر و بیکه در فلفل جماعت فلفل
ندارند و سحر و نفل و فلفل غایت می شمارند و روز عاشورا و شب است و شب و فلفل و فلفل
و اول شب جمعه یا نه که اگر اهل الیه الغایب نام نهاده اند که ال تمام را مرع و داشته جماعت تمام
بجماعت بکنند و از انیک و تحسین بکنند و از انیک که این است و اولیات شیطانی اگر سیات البصیر
خساست بینا پیش از اسلام بودند و تمام الدین هر دو و حاشیه شرح و فلفل و فلفل که قطع جماعت و یک
فرض جماعت از حایل شیطانیست با باید داشت که نفل و جماعت تمام گذاردن از بختها ندو و یک
است از ان با جماعت است که حضرت رسالت خاتمت علیه صلوات فضاها و من استیاء الکلمه و اشار
ان فرموده است من حدیث فی دنیا فمورود و یکدا و نفل جماعت و بعضی روایات فقهی که
گروه است و بعضی دیگر که است شرط بقای جماعت است پس اگر به تراستی که در جماعت نفل
جماعت گذارد را با شنبه که است و در نفل خلاف می باشد و در چهار کس اتفاق می شود
در بعضی روایات و در بعضی دیگر است که گروه است فی اتفاق و علی السریحه که قطع جماعت و یک
التر و یک و عدای الکفر و فی الفتوی الغیاثیه قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله جماعت قطع جماعت
رضایان نمیکند و اذ کان علی سبیل القضا اما اذا اقتدا واحدا و اثنان لا یکره و الثالث خلاف و فی الاربع
یکره بخلاف و فکر فی جماعت قطع جماعت اذ کان علی سبیل التداعی یکره و اما اذا اقتدا بجماعت
بغیر فان اقامه فی ناحیه مسجد لا یکره و قال الشیخ الامام السرخسی اذ کان سوا الامام لم یکره الا اتفاق
و فی الاربع اختلاف الاصح ایکره و فی الفتوی الشافیه و لا یصلی لقطع جماعت الا فی شهر رمضان
و انکله فاما علی سبیل التداعی یعنی اذ کان اقامه اما لو اقتدی واحدا و اثنان علی سبیل التداعی
فلا یکره و اذ اقتدی ثلثه خلاف التداعی هم التداعی و ان اقتدی اربعه که اتفاقا و اثنان یکره و ایات
بسیار است و کتب فقهیه ان ملواند اگر عایشی پیدا شود که از کفر عدو ساکت باشد و مطلقا مجوز باشد
اذا و نفل جماعت آنرا علی یکد و بر مقدمه در روایات و دیگر واقعه است و از مطلق مقید را باید داشت

و جاز مقصود است این که یا بشاید بود چه تعلما و تنفید اگر چه در اصول مطلق را بر إطلاق میکند و بر تنقید حمل
نمیکند اما در روایات حمل مطلق بر تنقید جائز و شایسته اند بکمال لازم دانسته و اگر بطریق فخر بحال حمل نکنیم
اطلاق بگذاریم هر آینه این مطلق محارض خواهد بود و مران مقید را اگر در قوت برابر باشد و مساوی باشد
قوت منوع است چه روایات که هست با وجود کثرت مختار و منتهی به اندک خلاف و امیت اباحت و توکل
مساوی آنها گوئیم که بر تقدیر قیاسی و کلامی است و اوله باحت ترجیح جانب اگر است رست که رعایت احتیاط
و است چنانچه مقررات اصول فقیه است پس جماعت که روز عاشورا و شب بابت و دلیل الزامات اینجا است
میکند از دو ولایت و ولایت سید سید که ما پیش که در سببها جمیع میشود و آنرا و اجتماع جماعت
مستحق پس ندارد و نمیکند بان مرکز و اندک اتفاق فقها و مکروه و استحسان است از عظم خایست چه حرام
سما و این سخن بجز کفر است و مکروه را حسن پیشین میگردانند از ان پایان است شاعت این فعل است که لفظ
باید بود و دست او نیز ایشان و بابت فکر است عدم است که آری عدم داعی مقتضات بعضی روایات
و فعل که است میکند اما مخصوصی احد و چنین است و انهم بشرطی است که ناحیه سجد تحقق شود و بعد و نهادن
القاب و با آنکه داعی عبارت از اعلام یکدیگر است از برای داعی نماز فاضل می بینند و اینجا جماعت تحقق است
چه قبیله قبیله و روز عاشورا و غیره یکدیگر را اعلام میکنند و میخواهند که در سبب فطانت شیخ با فطانت عالمی یافت
و نماز جماعت می باید گذارد و این فعل را اعتبار نموده اند انما یقسم اعلام از اذان اقامت هم از این است
پس این سخن ثابت شد اگر داعی را مخصوص با اذان اقامت داریم چنانچه و بعضی روایات و اعتقاد است
و حقیقت اذان اقامت خواهیم پس خطاب هاست که بالا گذشت که مخصوص با حد و چنین است با نظر و
که بالا گذشت باید دانست که بنامی او که نازل را خفا و شتر است که منتهی را و سمع است و جماعت است
است و در کذا و الفاضل اظهار و اعلان مطلوب است چه از شایسته را و سمع بهرست پس با جماعت شایسته
بالا گوئیم که کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای او نماز جمعه حضور سلطان با نام و بشرط
گفته اند اما از حدوث فتنه این متحقق شود و در اینجا جماعت مکورات هم احتمال ایضا فتنه قومی است
این جناب مشروط نباشد و نمیکند باشد و حدیث نبویست علیه بن الصلوات و فضلهای و است دیات اکملها
نایم لن بعد من العظیمها پس لات سلام و فضات و اهل جناب لازم است که ستر این جناب نماز و فضات

زجر بالجنه وجهه ثم وارثا انتقال بين يدي عتقك من العبد المستحق شود والدين الحق فهو بغير السيل
 مكتوب صدق وشتا ووشهم مولانا بدر الدين صدور ايت وبيان سر القضا وقدر دانيانك
 بسلم الله الرحمن الرحيم محمد بن محمد الذي كشف سر القضا والقدر على الخواص مع جوده وشرع في العوام لمكان الفضل
 عن مدار السيل في اقتضاه واهلوه واهل علم من كل من يحكيه البالغة وقطعه بل غلغلة العصابة الهالكه على
 الوصحا البيرة الاقار الذين امنوا بالقدر وضو بالقضار ولقد فاما كانت مسلة القضا والقدر قد
 فيه حيت والفضل غلبت اكثر فاطمها باطل الوهم بخيال حته قال بعينهم محض البحر فيا يصدر من العبد الا
 ولفظي فيهم نسبة الى الواحد القهار واخطا طافه بطرفي الاقضا وفي الاعتقاد الذي هو لمرط المستقيم فيهم
 القوم والقدر في هذا طريق الفرقة الناجية الذين تلم اهل السنة وجماعة رضوا الله عنهم وعملوا مسلكهم
 خلاهم فتركوا الاوطاف والتفرط واختار الوسط واليمين ركعوا الى حيفه رضوا الله عنهم في سال جعفر بن
 محمد لصادق رضي الله عنه فقال يا ابن رسول الله افرض الله لك الامم العباد فقال الله لك اهل
 ان يفرض اليه العباد فقال اهل نجرم على ذلك فقال الله لك اهل نجرم على ذلك ثم
 بعد من ان كيف ذلك فقال يا ابن ابي عبد الله لا افرض لك امة ولا تسبها لهذا قال اهل السنة ان الخال
 الاختيارية لعماد مقدورة الله تعالى من حيث يخلق والايضا ومقدورة العباد على وجهه فخر من يتولى العبد
 بالاكساب في العباد باعتبار نسبتها الى قدرته تعالى ليسه خلفا وباعتبار نسبتها الى القدرة العبد كباي الخ
 الاشكر من ذل العبد لا اختيار العباد في فعله لم يصل الا انه سبحانه اوبه الافعال عقيب اختياره بطرف
 جرى العادات اذ لا تأثير للقدرة الحادثة عنه في التاسب بابل الى السجود لهذا ليسه باجر المتوسط قال الله
 ابو اسحاق الاسفراهي بانثير القدرة الحادثة في فعل الفعل وحصول الفعل مجموع القادتين قد جرت اجتماع
 على اثر واحد في مختلفين قال القاضي الباقلاني بانثير القدرة الحادثة في وصف الفعل بان جعل
 موصوفا بمثل كونه طاعة ومعصية والتجاء عند العبد لضعف تاثير القادرة الحادثة في فعل الفعل في وصفه
 اذ لا تأثير له في الوصف بكونه طاعة او معصية اثر الوصف اثر الوصف في الفعل لضعف تاثيره في الوصف لضعف تاثيره في الوصف
 اثره على تاثير اصل الفعل اذ وجود الوصف لا يرفع وجود الوصل لا يرفع تاثيره في الوصف لضعف تاثيره في الوصف
 على الاشكر ان تاثيره في القادرة ايضا بايجاد المدسجانه كما ان فعل القادرة بايجادها تكميل ايضا وقول

بتأثير القدرة هو الاقرب لطريق مذهب الاشعري وخل في دائرة مجرمة حقيقة اول اختياره حقيقة
 ولا تأثير القدرة بخاتمة صلاحه الا ان الفعل لا اختياره عن مجرمة لا يسلج الفاعل حقيقة بل مجازا عند
 الاشعري يسلج الفاعل حقيقة وان لم يكن للاختيار تأثرا له حقيقة لان الفعل ليس يسلج قدرة احدى حقيقة
 سواء كان القدرة مؤثرة ولو في جهة كما هو مذهب غير الاشعري بل السنة او مدارا محض كما هو مذهب
 هذا الفرق تميز مذهب بل حتى مذهب بل باطل في الفعل عن الفاعل حقيقة وتأثرا له مجازا كما هو مذهب
 المجرمة كغير محض انكار عن الضرورت قال صاحب التمهيد ومن المجرمة بوقوع الفعل من اجبها لم يجز
 ان في حقيقة لا استطاعتها والعبد كالشجر اذا حركتها الريح حركت فكذلك العبد مجبور كالشجر وبذلك كفر من
 عقده هذا المعبر كما قال ايضا في مذهب مجرمة قوله ان ليس للعباد افعال على حقيقة الا في جهة والافعال
 لا تتحرك باليقول العبد فاعل هو الله سبحانه وبذلك كفر فان قلت اذا لم يكن للقدرة له تأثير في الافعال
 فكيف يمكن للاختيار حقيقة فان في نسبة الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان لم
 يمكن لها تأثير في الافعال لانه سبحانه جابها ما اراد الوجود والافعال بل في خلق القدرة انما ان عقب قدرته
 واختيارهم الى الافعال بطريق جري العادة وكان للقدرة علة عادية لوجود الافعال فيكون القدرت
 فصدور الافعال عادة لانها لم توجد بغيرها عادة وان لم يكن لها تأثير في الافعال فباعتبار العلة العادية
 الى العباد وافعالهم حقيقة ذلك هو النهاية في التبعيض فمذهب الاشعري والكلام بعد محل ما لم يعلم ان بل اشد تنوعا
 بالقدرة قالوا ان القدرة خيرة وشرة وطوره ومرة من الله سبحانه لان معنى القدرة الاحداث والايضا ومعلوم ان
 ليس بمحض ولا سوجب الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شئ فاعبدوه ولم تزل والقدرة انكو والقصد والقدرة
 ان في افعال العباد خاصية لبدرة العبد وصدقا فالواقعة الله سبحانه الشرح ليدبرهم على ذلك ان كانت
 سبحانه وهذا جعل فيهم لان القضاء لا يسلج القدرة والاختيار عن العبد لانه قضيه بان العبد ايضا او تميزه كجواب
 فاني اني لا يابى ويرجع بالاختيار وهو محقق للاختيار لا تناول واليضا شق قول فاعل العبد في الاشعري لان فعله
 بالظن لا يتقاسم اما الجبل ومتممة اذ لو تعلق القضاء بالوجود فيجب بالعدم فيتمتع فلو كان جدي الفعل لا اختيار
 منها فيا لم يكن انما يتقاسم نعمتا وبذلك كفر ولا يخفى على احد ان القول باستقلال وقت العبد في الاشعري فاعل
 هو كمال ضعف في علمه انما في غايته ونشأته نهائية له فاعلمه ولهذا بالانه شاع ما وازالته شكك الله تعالى فيهم

وهو في المسئلة في قالوا ان الجوس نسجوا لاسمهم حيث لم يثبتوا الاثر فيها واحدا والعزلة اشد من تركها ولا يحصى في ذلك
 الجبرية ان لا فعل للعبد اصلا وان حركاته بمنزلة حركات الجادات لا قدرت لهم صلا ولا قصدا للاختيار وهو لا يعجز
 شيئا بخير ولا يالها قبيل بشر والكفار والعصاة منذرون غير سالكين لان لا فعل كلهم من تركها ولا بد من تركها
 وهذا كفر ومولا المرجعية المولون الذين يقولون بان الحصة لا يضر والعاصي ليا قب ركو عن النبي صلى
 عليه وسلم انه قال لئن لم يزل الله يخلق من نبي واحد من نبيهم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بين حركاتهم
 وحركات الارواح في فعلهم ولعلم قطعنا ان الاول اختياره دون الثاني ولنعوض العطفية نفي بالهندس الغيا
 الكون انما جزا ربما كانوا يعلمون وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر في غير ذلك اعلم ان كثير الناس
 منهم من يفتكر انهم يطعنون الاعتذار ودفعه سوال عن انفسهم فليؤمن من ذلك شعري بل في ذلك مذهب مجبري قاطبة
 يقولون بان الاختيار للعبد حقيقة بل بغير الفصل اليه عاز و تارة يقولون بالضعف للاختيار فيسلمون الاجابة
 ذلك فيقولون ان بعض الله وفيه شبه بل المقام من ان لا فعل احد ليس له هو وان لا تاتى لبقرة العبد انما
 ان الاول وان حركاته بمنزلة حركات الجادات بل وجود العبد انا وصفته كسر باقية بحج الطمان راضى اذا جاز
 لم يجده شيئا وبما للعدده واما ان الكلام انوارهم جارة على لمساتها وليس لها في الاقوال والافعال
 فتقول في تحقيق هذا المقام والله سبحانه علم حقيقة لرام ان الاختيار لو لم يكن ثبوت للعبد حقيقة كما هو المذهب
 لما نسب الله لهم العباد ولا اختيار لهم ولا تاتى لبقرة لهم ولا محض عنده وقد نسب سبحانه العلم
 اليهم في غير موضع من كتاب المجيد وبحر المدارية بدون التاثير ولو في الجاهل لا يوجد العلم منهم نعم ان العلم وليتبع
 للعباد منه تعالى من غير ان يكون الاختيار ثابا لهم ليس العلم هذا اذ هو سبحانه ما كان على الاطلاق يتصرف في ملكه
 لم يطلق كيف يشاء اما نسبة العلم اليهم متلزم ثبوت الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة خلاف للثبات فلا
 يرتكبن غير ضرورة واما القول بالضعف للاختيار فلا يخجلوا ان يرد بالضعف بالنسبة الى اختياره كما فعل
 ولا نزلهم فيه لاحد وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال في صدور الافعال ايضا سلم واما الضعف بمعنى
 المدخلية للاختيار في الافعال ممنوع وهو اول المسئلة وسئل عن قدر مفصلا فيعلم ان يعلم ان الله لا يكلف
 عباده لبقرة ما فيهم من طاعتهم وخفف في التكليف بالضعف خلفهم قال سبحانه قال رب ابدل الله
 سيفك عنكم فقل لا اله الا انت مني فاكيف وهو سبحانه حكيم روف رحيم لا يلق بكمثرة والرافة والرحمة تخفيف

ما لا يستطيع العبد ان يحلف بغير نسخة لعظمة الله لا يقدر على رفعها العبد بل يحلف على العبد من تسليط
 المستلثة على القيام والركوع والجمود والقررة الميسرة وكل ذلك ليس في غاية الميسرة كذا الصوم مثلاً في نهاية
 السهولة والركوة ايضا كذلك قد قدر بره الشتر ولم يقدر بالكل والنصف مثلاً النقل على العباد من كمال الراحة
 جعل الامور خلفاً ان تعسر الاصل فجعل للوضوء خلفاً هو التيمم وكذا حكم ما من لم يقدر على القيام لم يتركه
 ومن لم يقدر على القعود لم يتركه على طبعها وكذا من لم يقدر على الركوع لم يجز له سجوداً غير ذلك لا يخفى على
 فاعلم ان الحكم الشرعي نظراً لاعتبار الانصاف في جميع تلك الحالات الشرعية في غاية الميسرة والسهولة وطاعة
 الرافة منه سبحانه على العباد في دنائهم تلك الحالات وتحقق تلك الحالات تمنى العوام في زيادة تلك الحالات
 من البامورات فان بعضهم يمتنع الزيادة في هذه الأمور وبعضهم في الصلوات المفروضة وعلى هذا القياس ما
 في القسنة الكمال التخفيف وعدم جعل ما ليس فيه اداء الاحكام لبعض شئ على وجه ظلمات نفسانية وكذا
 طبيعة اشية عن سكون النفس الامارة المنتهية بمعاوات المدسجاجة قال المدسجاجة كبر على الشكرين عوجهم عليه
 وقال تعالى وانما تكلموا بالكمية الا على النجاشين فكما ان من مضى الظاهر وجوب العمل والاحكام كذلك من مضى الظاهر وجوب
 ذلك العسر قد ورد الشرع الترخيف لا ابطال سبب المنقول الامارة ورفع وجوبها فهو ليس من متابع الشرع عليه
 طرفي القيس فلاجزم بكون وجود ذلك العسر دليل على وجوده في نفسه وقد وجد وهو بقدر العسر فاذا اتفق له في
 كلية اتفق العسر على ما كلاً لم بعض الصوفية المذكور سابقاً في نفس الانتشار وضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن
 بالحكام الشرعية فلا اعتبار اصلاً فكيف يصح للمحجة والتقليد وانما الصالح المحجة والتقليد اقوال العلماء من اجل
 استنباطها وفق افعالهم وكلامهم الصوفية قبل ما خالفهم القليل على ان يقول ان الصوفية متبعية الاحوال لم يخالفوا
 ولم يتبعوا اصلاً لاني الاحوال لاني الاعمال لاني الاقوال لاني العلوم والامان والعالين البقية اختلاف
 بعد الشرعية ما خفي عن فهم في حال خلل فيه ولو صدق حال ما خالف الشرعية بحجة وباجته خلاف الشرعية ولو
 الزدنية وعلمنا ان غاية ما في الباب ان الله في الحكم الكلام مخالف للشرعية ما شاع عن الكشف في غلبة حال
 وسكر الوقت فهو مغرور وكشف غير صحيح وغير مالم لا يقابل شيئاً ان جعل كلامه ويصرف عن طرفة فان كلامه
 يحل ويصرف عن الظاهر هذا ما تيسر في هذا المقام لعون الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى الى محمد ولسلام على عباده
 الصلوة مكتوب صدق ولو دم بما محمد ما شتم صدوراً في البسم الرحمن الرحيم محمد عبده النبي صلى الله عليه وسلم

ان لم یسأه من بطر و بالتباض که در وقت گشتن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند ان نقطه را هم نفی باید کرد و بگویند
 آمد بچنان که در آن نقطه معلوم هم از میان ایل شد بچهرت اینجا میگرداند و من شوق بچانه خود بخود
 جان بخرض ساندیم فرمودند که این حضور حضور نقشبندیست نسبت نقشبندی عبارت ازین حضور است
 و این حضور را حضور غیب نیز میگویند و اندراج نهایت و درایت درین موعود صحت میزند و حصول
 این نسبت مطالب در این طریق در آنکه خاک را طلب است در سلاسل بگردان و از او را از پیران
 عمل نماید و بی مقصود بر دو قیاس کن گشتان بن بیا بر راه و این و این است این نسبت غریز الوجود و اجاز
 دو ماه و چند روز از ابتدا زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شد این نسبت فک و دیگر که از آن
 حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را اندر دست پیدا شد که تمام عالم را از عرض تمام که زمین و خدایان است
 متدبیر خلق شد که بنود ابدالان خود را و هر فرد عالم را بلکه هر فرد را و هر فرد عالم را
 قرار و تعیین خود دیدیم و خود را تعیین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک که باقیم بجا مانده خود را بلکه در تمام
 منبط و وسیع دیدیم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر فرد را و هر فرد عالم را
 منبط که هر فرد را که در صورت شکل عالم در آن نور مضمحل و متلاشی ابدالان خود را بلکه هر فرد را و هر فرد عالم را
 تمام عالم باقیم چون بخرض ساندیم فرمودند که مرتبه حق یقین و توحید یقین است و جمیع اجماع عبارت از حق
 است ابدالان صورت و شکل عالم را چنانکه اول حق باقیم این مان معلوم و هر فرد را که حق باقیم به اتفاق
 و بی تمیز همان فرد را معلوم باقیم نهایت حیرت دست داد و این است عبارت منوچهر که از یاد بر گواهی
 شنیده بودیم با و اما که فرموده است ان شئت قلت از سلب ان لم تعی ان شئت قلت ان شئت ان شئت
 قلت ان شئت من وجه خلق من وجه و ان شئت قلت با حیرت بعد از تمیز بینا این عبارت فی سبیل ممکن شرط است
 گشت ابدالان در طاعت ایشان فته عرض حال خود نموده فرمودند که هنوز حضور توصیف نشده است بکار
 مشغول باش تا تمیز موجود از معلوم ظاهر شود عبارت فصوص که شش عدد نام تمیز بود خداوند فرمودند که شش
 میان حال کامل کرده است عدم تمیز هم نسبت بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشت حضرت خضیا
 و اما بعضی توجیه تریف حضرت ایشان ابدال و روز تمیز موجود و معلوم ظاهر گردانید تا معلوم و حقیقی از روز
 متخیل متناظر باقیم صفات و افعال آثار را از معلوم مینانید از حق بچانه دیدیم و این صفات و افعال از تمیز معلوم

محض باقیم و خارج جزئیات موجودندیم چون این حالت را بعضی اشرف رسانیدیم و مذکور شد که مرتبه ذوق الهی
 همین است و نهایت سحر اینجا است پیش ازین بجز دنیا و دستاورد هرگز ندیده اند ظاهر میشود و این مرتبه را شاید
 طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه اولی چون از سرکه بجهو آوردند و از خانه
 شرف ساختند چون در سفره از ذرات وجود خود نظر کرد و جز حق را نیافت و هر سفره را مرآت شهنشود یافت
 از ان مقام باز سحیرت برد چون بخود آوردند حضرت حق سبحانه و تعالی را با هر سفره از ذرات وجود خود یافت
 در دو مقام سابق نسبت با هم مقام ثانی فرد و فرد و فرد و فرد را با سحیرت برد و چون باقیات آوردند و در
 حق را سجده متصل عالم یافت و در تفصل بی دخل عالم و در خارج نسبت بهیبت و احاطه و سرایان برنجی که
 اولی یافت با کلیه منتفی گشت مع ذلک جهان کیفیت مشهور شد بل که محسوس عالم نیز درین وقت
 مشهور بود اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکور هیچ درشت باز سحیرت برد چون بصحو آوردند معلوم گشت
 که حق سبحانه و تعالی عالم نسبت است و در این نسبت مذکور و آن نسبت مجهول الکلیفیه است اولی که مشهور
 نسبت مجهول الکلیفیه باز سحیرت برد و نحو این قبض در این مرتبه رود و چون باز بخود آوردند و اولی که مشهور
 بغیر آن نسبت مجهول الکلیفیه بطوریکه نسبت عالم ندارد معلوم الکلیفیه نه مجهول الکلیفیه و در این وقت عالم
 مشهور بود و جهان خصوصیت و در اوقات علم خاص غایت شد که سبب علم چه مناسب است و بیان خلق و
 نماذ با وجود حصول هر دو مشهور و در این وقت معلوم گردانید که این مشهور باین صفت با این تشریح نه فایده
 سجا و تعالی عنین ملک با کبریت مثالی تعلق نکون دست سجا که در احوال و تعلقات کونی است معلوم الکلیفیه
 باشد آن تعلق با مجهول الکلیفیه سبب است سبب شعری کیف الوصول الی سجا و در دنیا و قلل احوال و در
 شیون الی غیره اگر تفرع و تفصیل احوال و تفرع جارف جاکر سازم به تطویل انجامد و باطن کتب علمای
 معارف توحید و وجود معلوم نیست باید اگر در بیان ایند جامع که عمرات توحید وجود گذرانند از معلوم نمایند
 که قطره از آن دریای نهایت جمل نکرده اند عجیب است که همان جماعت این و لیش را از ارباب توحید
 وجود نمایی نگارند و از علما و مکتوبین توحید شمارند و مذکور که نظری پیدا شده اند که اصرار بر معارف توحید
 از کمال است و مرتب از مقام انقراض **۵** بخردی چند ز غریب غیره عیسی ندر بنغمه و در مشرب سجا
 و این را انما اینجا است تقدیم است که در توحید وجود و افشاده اند حضرت حق سبحانه و تعالی اثبات انما

وفاقی وصل مستقیم وصل جوع نمیشد بزرگ میفرمایند جوع الاسم بطریق دوم وصل است
لا یجوز باید دانست که صاحب جوع عدم هر چند در هست اما از نهایت کار بکار اندراج نهایت فانی
اگاه است آنچه منتظر را در آخر میرسد خلاصه آن این در این جهت جملا حاصل است و این نسبت
چونکه در منتظر شمولی پیدا کرده است و عموم سیالیه آن روحانیت و جبرانیات او حاصل گشته و در جوع
عدم جوع حاصل نیست و لونی انجاء و انجان سبیل الاحمال اجرم منتفی حسب تفصیل است و جوع
بصفات جوامید از صفات آن برآورده است و فانی ساخته و این فنا موجب محض است و جوع
از موجب محض بطریق بخلاف است و تقدیر خلاف صاحب جوع عدم که این سیریت در حق و مقصود
چون انیم است تا بقوله ان نسبت بطریق تعین و اینها نیز جمله ساخته است و از سیریت باقی
منقول است که باقی فنا در ال سیالیه ممکن الرجوع منه اذ المعلوم فی السبیل و فی بعض العوالم جوع
بعض الموانع و الال لایعود کما مر بانها بعضه از مشایخ این سلسله علیه قدس آمده است که او اجماع است
و منحل است که بران ترتیب است الملاق فنا و بقا کرده اند و تجزیه فانی و شهود فانی نیز در این
نمود و این چهار وصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام اگاه است بجهت بجا نیست حق حقیقت
و اینها تحقق میداند و کفایت کتاب اعتبار از راجع نهایت فی الباری و الاغافل و البقاء لایکون الا
هو الوصل و التجدد الذی متصفه و دوام مخصوصه المسحبه لایکون الا التمسک الوصل و لا رجوع
صل اما المطلق اول هم باعتبار کوه صحیح است و منتظر بر وجه و جبهه بن قیاس است فنا و بقا و تجزیه و
و شهود و دو وصل باید داشت که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس است که سوره الا قدس
است و در یک مرتبه مود که مباحث آن کتاب مکتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان دانسته
و معرفت من رسالت الیه است تکمیل اناس علی قدر عقولهم و انجم است و نیز ازین قبل است رساله
سلسله الاحاد که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است و باعیات مشرق که حضرت خواجه ابوبکر
الرفیعی شینا و مولانا محمد الکلی سله الدنقا نوشته اند و این بقا را بکار بکار که در جبهه پیدا شود
انرا در توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق یقین را بر پنج بیان کرده اند که ملاحظه شود
وجود است و بعضی را همین بیان داشته اند که حق یقین ایشان عبارت از تجلی صورت

و اینها نیز

و لا یطعن فی شئیم بخلاف شئ است که این حق یقین ایشان در جهت خبر پیدا شده است و این فقر
 مناسب مقام است بخلاف صورتی که دیگر است که لا یخفی علی ارباب و شهود و در مراتب کثرت مراتب
 که مراتب تمام مخفی شود و شهود خبر و جهاتی هیچ مانده ایم مقام را بیاورد و شش دانسته اطلاق و دشت بر این
 کرده اند و این را بخلاف دانسته و شهود دانسته نیز میگویند و این مقام را مقام حسان میفرمایند و آن کم شناس
 بر وصل شناخته شود و در کم شود وصال نیست و این اصطلاح مخصوص آن حضرت ناصر الدین خواجه
 از شاخ متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح حکم نفرموده است هر چه خوبان کنند خوبان بدشان
 قدس است ایشانست که زبان ماملات و است و دل مراتب روح و روح مراتب حقیقت انسان و حقیقت
 مراتب حق سبحانه تعالی غیبی از غیبات قطع سافات بعید کرده زبان میگردید و بخاطر لفظی
 بماتم تعالی حقایق میرسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر که ملازم است که در و جبر مرکز است که در میکی که
 هر چه نویسم بدیاد و نه قدیم و دیم آنکه هر چه گویم مقبول بود نه مرد و دمازین کلمات قدسید بگه ایشان
 و علو منزلت معارفشان به فهم میگردد و واضح میگردد که ایشان در آن سخنان میان نیستند و مراکتی نیز
 و العبد سجده علم حقیقت کمال اعوذ من علو و جبر منزلت کمال این مثنویات و اناسطال خود میخواند و مقبول
 هر کس از طرف دشت یا این داد و دل من بخت سراسر من در سر من زلال منی و نیست بلکه که شرف خیمه را از
 نور نیست و این حقیر شمه حقیقت علوم و معارف ایشان آخرا این مکتوبات با نذر دهم قاصر خود خواند و
 و لا بر عهد الله سبحانه و اگر حقیقت بخال غایت خویش بعضی ایشان را بجز حصول خبر و تسامی بجهت نیست
 سلوک شرف که نماند بدو بد مسافت بعید که تقدیر بخواجه هزار سال راه کرده اند و در کمر توجع الملک و الروح
 ایضا فیوم کان فی الحسین انان سنده زمر نیست باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و حقیقت فناء و
 و البقا و تواند در پیشگاه سلوک تا نهایت سیر الله است که لایق مطلق عورت بعد از آن باز بقا مذهب است
 که از این سیر الله و البقا با بعد تفسیر کرده اند و سیر الله عبارت از سیر الله است که سالک نظر است که سیر الله
 سیر الله است چه هر اسم جامع است به نهایت است پس سیر الله نیز به نهایت باشد و این در سیر الله
 و انقیاد هم معرفت خاص است و این نزدیکی ذکر خدا را یافت انشا الله تعالی و این هم در مراتب خود و توفیق
 اما بهرست زیرا که معین نا بهر است که کمال هم است و معنی علی الله جماعه افضل از دوی جدا از بعضی است

این طریقه که این نسبت را بنحو مخصوص از خداوند با اعتبار وضع طریق است از برای حصول انوار کما تراد بالا بعضی
 اکابر سلسله بزرگوار هم اگر چه میسر شود جایز نیست بلکه واقع قدوة اکابر اهل اندیشه ابو سعید ابونصر قدس الله تعالی
 سره ازین گاه هرگز نمیاید و از سزا و خود تحقیق آن سرفرازی که میسر شد که این حدیث دایمی باشد و سزا
 در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن سزا میاید و همان جوابی یابد و مرتبه سوم باز تکرار آن سوال
 میکند سزا دشن جواب میفرماید که اگر نباشد سزا است شیخ بر قصه آمده و گفته که این از ان نادر است
 و آنکه گفته بودم که نهایت طلق و راز الوار است میان این نسبت که بعد از تحقق این گاهی اگر عروج واقع شود
 اگر اب حیرت افتد و این گاهی را در رنگ از مراتب عروج و الس میگذارد و همین حیرت است که سبب حیرت
 کبری است مخصوص با کلام مابر است که واقعه کتب انقوم زیر گه و نقیام میفرماید **حسن** و مراد
 جان ریو زبرد که آخال و خط و زلف تو ام نیست خبر و دیگر میفرماید **عشق** بالا کفر و دین دیدم و برتر
 از شک از یقین دیدم و کفر و دین یقین شک چاره همه با عقل نه نشین دیدم و چون که ششم عقل صدق
 چون گویم که کفر و دین دیدم و هر چه هستند سزا را تواند سزا کند و دین دیدم و غریبی میفرماید **س**
 لا و هنوز آن سزا فرموده و باز کشنده حدیث کیه سعه و بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا اگر ایستاد
 شرف سازد و حصول ایمان حقیقه بعد از کفر حقیقه که مقام حیرت است بنوازند نهایت مطلوبان در ایمان
 است و مقام دعوت کمال متابعت حضرت مصداق شریعت علیه الصلوة و السلام که ادعوی له بعد از هدیه و انوار
 و انقیام است که کفر و دین دنیا علیه الصلوة و السلام این ایمان را میطلبند میفرماید اللهم اعظم اینان و انا و اولادنا
 و لیکن کفر و کفر حقیقه که مقام حیرت است سزا میفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر و التیمر و التیمر و التیمر
 است اینجا علم و عین حجابی که نیست نه شمع طوبی لا یاب النعم لغیبها و للعاشق المکین ما یجوع لها
 است که اندک است که جذب این عزیزان و دوزخ است نوع اول که از حضرت صادق اکبر علیه و جهنم عباد
 ایشان منسوبی و حضرت ارسنه اندک عذ و حصول آن توجه بوجه خاص است که قیوم چهار وجه است و در تمام
 و محمولان آن توجه و دیگر که سبب ظهور آن در نظیرین حضرت خواجه نقشبند و آن از راه حیرت دایمی میخورد و آن خنده
 از حضرت خواجه غلیظه خشتین ایشان خواجه علاء الدین رعد و چو لی ایشان قطب شاد و وقت خود بود
 و این طریقی حصول انقسم جذب نیز طریقی و ضم و دوزخ و آن طریقی و حجابی خانواده ایشان بطریق غلیظه شاد

و عبارت ایشان اینست که بشود که از طبق طریق علی علیه السلام است هر چند اصل بن جلد باز حضرت خواجہ نقشبند است
 اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن پنج حجه علاوه بر این است قدس الله تعالی اسرارها و بحق که این طریق بکثرت
 است اندک این طریق نافع تر از بسیاری طرق دیگر است تا اینوقت خلقت مشایخ خانوادہ علانیہ و حاریرہ
 باین دولت عظیمه بر میزند و بطالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجہ جلال الدین دولت
 از حضرت مولانا یعقوب چچر علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجہ علاء الدین رشید است نوزاد
 از جنبد که بحضرت صدیق ضی الدنکاء منسوب طریق علیی از برای حصول آن موضع است و آن طریق
 و قوت و حی است و سلوک که بعد از حصول این جنبد تحقیق میشود و هم در نوع است بلکه انواع است نوعی است
 که حضرت صدیق ضی الدنکاء غفر له از آن طریق بمقتضی پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمت علی صاحبها الصلا
 و السلام با حقیقت نیز از همین فایده خبر بهین طریق رسیدند و حضرت صدیق ضی الدنکاء غفر له عینه بحجت کمال خلافت
 که با سمر و اشتداد فانی و ایشان بودند از میان سایر اصحاب خلوان که عظیم جمیع باین خصوصیت
 طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت جنبد و سلوک تا حضرت امام جعفر صادق همین خصوصیت رسید و چون
 والدہ امام از او یاد کرد امام حضرت صدیق ضی الدنکاء غفر له نام باعتبار این هر دو فرموده اند و لدن ابوبکر
 مرتضی و چون حضرت امام از ابی کرام خود هم نسبت جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جنبد را
 با سلوک ایشان جمیع فرمودند و باین سلوک بمقتضی میسند و فرقی بین این هر دو سلوک نیست که سلوک حضرت
 امیر السیرافاتی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با فاتی چندانی تفاوت ندارد و باین سیمای که لقبی از خانه جنبد
 گنده باشند و بطول بسیار نیده و سلوک دل تحصیل نمائند و در غایت محبت لاجرم حضرت امیر را به
 علم آمد و حضرت صدیق قالمیت خلعت السور علیہ الصلوٰۃ و السلام بپیکر کرد و قال علیہ الصلوٰۃ و السلام که
 لو كنت تجدنا اصد اخيلا لاتخذت اباك اخيلا و حضرت امام علیهما جاسیت جنبد که کتب آن محبت است و در
 سلوک فاتی که در مشایخ علوم و معارف است نصیب و افزای محبت و معرفت محمل کونند بعد از آن امام این نسبت
 مرکب را بطریق ولایت سلطان المعرفین قدس الله تعالی صریح کرده اند که باین بار امانت را بر ایشان است و ایشان
 مانده اند تا بتدریج باطل آن بر نهد و در وجه شان جانب یکدیگر است پیش از تحمل آن امانت باین نسبت
 متابعت ندارند و درین تحصیل نیز حکمتهاست هر چند حاملان ازین نسبت تعلیل فیضا فیما اما این نسبت را

از انوار آن بزرگوار نصیب فرست شما نوعی از سکر که درین نسبت مندرج است از انوار سلطان العارفین
آن سکر مبتدیان از حسن طاعت می آید و از موش سیر و عبداللّان تدبیر و با ستایش آرد و با عتقاد علیّه و
نسبت در مرتبه مندرج میگردد و در ظاهر صحت و در باطن سکون بیت و در بیان حال ایشان است
از درون شوکتها و از برون بیکانه و شش و از چنانچه بیاروش کم میجو اند جهان و علیّه القیاس هرگز
نوری در گرفته تا بابل خود رسید و آن عارف ربّا حضرت خواجه عبدالحق عجلو است که سر حلقه سلسله
خواجه است قدس الله تعالی سرایم و ازین وقت با ازین نسبت علیّه سرطوات گرفته و در حدیث خود را به بیان
ایشان این سلسله جانب سلوک فاقی باز مخفی شد بعد حصول خبر پیرایه و دیگر سلوک نمودند و در وجه پیل
کردند تا نیک حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر و الا قدس عالم ظهور اندان نسبت با خجده و سلوک فاقی
باز ظاهر گشت و آن هر وجه جامع کمال حضرت و محبت گشتند با وجود آن تقسیم خجده و دیگر که از راه معیت
نیز ایشانرا عطا فرمودند چنانکه با گذشت و از کمالات ایشان نصیب فرمایند با ایشان عینی خدمت
علاهی و والدین را حاصل گشت و بدولت هر دو خجده و سلوک فاقی شرف گشتند و به مقام قطبیت ایشان
رسیدند همچنین خدمت خواجه محمد پیرایه کمالات ایشان هر دو تمام یافتند و حضرت خواجه و از خجرات
ایشان فرمودند که هر که میل یدین من بکند محمد را به بیند و نیز از ایشان مستغفر است که بفرمودند و مقبول و وجوب
بها و والدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پیرایه با وجود این کمالات نسبت فرویت مولانا عارف بود که
است و از خجرات خود عطا فرمودند و علیّه همین نسبت ایشانرا مانع شیخی و تکمیل طلب گشت و الا و کمال تکمیل
درجه علیّه و نسبت حضرت خواجه نقشبند و نشان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از او منور شود و مولانا صاحب
این نسبت فرویت را از مولانا بها و والدین که پدر ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فرویت
را تمام بود و حق است شجاع الشیخ و تکمیل دعوت کار بخار و اگر آن نسبت با نسبت قطب شاد و کمال
دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید اگر نسبت فرویت غالب است یا نشاء و تکمیل و رضوت
والاصحاب و نسبت و حدیث متعالیست ظاهرش تمام با خلق است و باطنش با کمالیه با حق تعالی و تقدیر
درجه علیّه و مقام دعوت خلق خدا این و نسبت است هر چند نسبت قطبیت ایشان نیز تمام دعوت
کفایت میکند ما این بزرگواران را و انقیاد مرقبه دیگر است نظر ایشان نشانی از این قضیه است نسبت

و افهم اخلاق را مضیبه ایله ایضا فی جبهه البعد و با نید و لکن متعارف شده بود و این نزلت متعارف گشته نسبت
 قطیعت ایشان از شیخ سر سبطه محل شده بود و نسبت فرودیت از شیخ محمد قصاص بن سخاوت که فاضل الشیخان
 مردم میدانند که سن بزرگ سری ام من مرید محمد قصاب نسبت فرودیت را غالب ساخته نسبت قطیعت را فراموش
 کرده و بجنبان مردم دانسته است بعد از ظفا حضرت خواجق بشند چراغ این خاندان بزرگ حضرت خواج
 احزاب و ذریه جاذبه خواجها را تمام نموده متوجه سیر فانی گشتند و اسم سیر را رسانیده به آنکه در رسم در آمدند و سیر
 و فنا و ران میدادند باز بخارج جذب و آلودند و دستمال خاص و همین جهت پیدا کردند و بقاء هم در همین
 یافتند با بجهل شان عظیم و محبت شستند و علوم و معارف را از فنا و بقاء دست میدادند و ایشان را در همین مقام شستند
 اگر چه در علوم بر سطح تفایر چنین تفاوت پیدا است که از تفاوتها و اثبات توحید وجود است و عدم آن
 و همچنین است اثبات امور که مناسبت چنانکه مذکور از من لاهاطه و السریان و لمعیت الدلیات و شبهه و الوحد
 فی الکثرة مع خفا الکثرة بالکلیه بحیث لایرجع کلمته انما علی الساکل صلا و شأن را که اختلاف العلوم الهی می
 علی البقار الذی بعد الفاعل و الحلق فانه لیس که الکبل علوم هم طایفه بعد از تشریع بحقیقه غیر محتاجه
 التعلیمات و الکلمات و الاصوله و الاوجه و با بجهل بقاء نیک و جهت جذب است هر نوع جذب که باشد از سکر و زو
 و صحنه می آید و لهذا با وجود بقاء با باقی رجوع نمیکند و اشارت با و نمیشود و جذب و غلبه محبت است و غلبه
 محبت را سکا لایم است پس هر چه سکا زوی باشد که نشود پس با علوم آن نیز سکا از شیخند که القول جود
 الوجود فان بنا علی سکا و غلبه المحبت بحیث لایم غیره فطره الامحوبه با حکم نفی ماسواه و اگر الصحنه
 شهود محبوب را غیر شهود ماسواه و غلبه و حکم بود و فیکر و ولها نیک بعد از فنا و غلبه و نهایت سلوک است
 فنا و صحو و سب و معرفت سکا را و موقوفین در غلبه نیست آنچه از سکا کث حالت فنا گشته بود و هر چه در
 اما منصف بزرگ اصل و هم المعنی بالتقاریر بعد پس با جبار در علوم شان بکر را بحال بنا شد پس علوم ایشان
 مطابق علوم انبیا باشد علیهم السلام و استقامت و البرکات الیه یوم الدین ایضا از عزیز شنیده ام که حضرت
 خواجیه نسبتی را را با مادی خود که در سطح خیر بود و در جبهه های قوی که شستند و محال کرده بودند و مقام
 قضا و ثباعت که آمدین ایشان بر بوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجیه را فیض طایف فرمود
 تا نیکو شربت و نصرت دین ایشان را از آنجا بود و شکر از احوال که او را ایشان بالا نکرده است بعد از آن

احیای طریقت این بزرگواران و شاعت ادب این عزیزان علو خصوص ممالک هندوستان که اهل این
 ملک کلمات ایشان بهر بود و در بطور ایشان پناه معارف آگاهی موبدالین الرضی شجنا و مولانا محمد ابا
 سلمه تعالی متحقق گشت خوست که شمار کلمات ایشان نیز درین مکتوب رج نماید چون رضا ایشان
 درینا بفتح هم گشت از جرات آن درین باب نقاد نمود مکتوبی صد و نود و یکم مولانا محمد
 صد و یافته در بیان مراتب توحید وجود و شهودی و معارف متعلقه آن السلام الرحمن اگر یکم محمد
 رب العالمین صلوات الله علیه علی سید المرسلین علیهم السلام و صاحبین بدان رشد که اندک اندک که نشان توحید
 میسر را کند و مارتبه مراقبات توحید است و تفصل می کند طبعه لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 بعد از تحمل تامل و تخیل اسطه استیلا سلطان خیال است که در کثرت مزارعت معنی توحید این معرفت و تخیل
 نقش بسته است و چون بحال حاصل محمول است هر آنکه معلوم است صاحب توحید از باب احوال و جوارح
 احوال را قلیع بنده و اقام قلب نیوقت خبری ندارد و علی پیش نیست بلکه علم او حالت بعضی افق
 و جمعی دیگر را منشا توحید وجود و انجذاب محبت قلبی است که تدارک او در مراقبات که خالی از تخیل نیست و محبت
 اشتغال نموده اند و بحد و جهد و اجود و ساقیه غایت بقا تمام می شود و در وضو بی بیار کرده اند و انقیاد اگر ایشان حال
 توحید وجود را بر شود و سبب آن غلبه محبت محبوبی است که او را که اسوای محبوب را نظر نشان میجو ساخته است و
 گردانیده و چون ماسوای محبوب را نمی بیند و نمی بیند و می بیند از محبت وجود و فیدانند انقیاد توحید از احوال است
 و از علت تخیل و شایسته توهم پاک و مبرور اگر اینجاء از باب قلوب از این مقام عالم را گردانند و محبوب او در فرد
 از ذرات عالم شده و نیامند و موجودات را را و محال و حسن و جمال محبوبی اند که محض فضل خداوند جل
 از مقام قلب آمده و توحید جانی منقلب قلب گردانند معرفت توحید که در مقام قلبی شده بود و در ذوال
 می آرد و هر چند و حاج حرج و معود نماید خود را با معرفت می ناسبت تر یا نیز جمعی را اینها تاجی و طهر
 بر بند برار با آن حرفت مثل کون الدین الولی که هم شیخ علاء الدین است و بعضی دیگر را بعد از احوال نیست
 نبغی و انبیا آن که نیامد کاتیب این طو را از انکار باب معرفت شیخ عینا دیار الطیثان خود را در سید
 مانا و طهر و قتی مجال شد که ارباب حال او در طو را آن حال تصدق و اختیار می شد بی اراده ایشان
 و ایشان را هر شده است ایشان منقلب جان اند پس از معذرت و نشند ملا و ملا المعن علی المضطر المعذون

[illegible]

تشکیل پس از آنکه عالم را صحت نمود ایشان بمانند یا در مراتب عالم اگر جلوه میدهند یا در مراتب عالم از آنجا که
 تا اعجاز آنرا بتجفیف یابند و نشان اینست هم اخیر توحید این حقیر بطریق گفت و دو ق معلوم بود همان وجهی که
 میدانست یعنی با تقسیم داشت و لهذا در مسائل مکتوبات همان وجهی که وجه دوم را نوشته است و توحید را
 مختصر در آن ساخته است لیکن چون بعد از حلت ارشاد و پیکار قیاد کاهی بتقریب بایست شریف باید و محوس
 و دلالتان قبول افتاد و وجهی زیارت مراد شریف ایشان رفته بود در آثار توحید بر اثر تبرک التفاتی تمام
 روحانیت تها در ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نمودار نسبت خاصه خود را که بحضرت خواجه احرار شریف
 رحمت فرمود چون آن نسبت و خود یافت بضرورت حقیقت استقامت و معیار الطریق و ذوق می یافت
 گشت که نشان توحید وجود و ایشان بخدا قلبه و غایب گشت نیست بلکه مقصود ازین معرفت تجفیف است
 است تا مد نظر اظهار نیغیر انسانی بدینا چون بعضی مسائل آن وجه سابق مذکور شده بودند و در قیل الی
 از آن توهم افتاد که از این بیان تقصیل این دو کار لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است یا بر
 توسل بان فتنه انگیزی در کار گذر ختم که این توهم و بعضی ملامت لایزال است باعث فتور احوال ایشان گشت
 بضرورت مصلحت و اظهار تقسیم توحید و از برای استنباط و ذکر آن واقع نیز سالیست و تخریر او در دست
 از مخلصان معاجله نقل کرد که میفرمودند و میدادند که از ملامت کتب باقی حیدریتی و از سایر مخفیین است
 است که ساحت خود را داخل سائیم این سخن بود کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبدالحق که از مخلصان
 خواجه است نقل کرد که حضرت خواجه قلیل ایام حلت میفرمودند که ما را به حقین یقین معلوم شده است که توحید
 کوچنگار است مشاهده دیگر است هر چند پیش ازین همه میدانستیم اما با تقسیم یقین اکنون بطور آهسته است از
 نیز مفهوم میشود که در آخر کار شرب ایشان توحید مناسب نیست و در تدار حال اگر تقسیم توحید ظاهر شده
 باشد یا که نیست بلکه از برای نشان خود را در تدار آن قسم بطور آهسته است و با خبر که از آن آمده اند لایزال
 و معلوم تمام بنده نقیض طریق حضرت خواجه نقیض طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر است و معلوم و معیار
 نیز از هر یک جدا اند غلبه توحید حضرت خواجه احرار بعد از آن بنسبت باطنی اجداد ما و می خود است که ایشان
 آمده اند از این فتنه بسته که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت
 اینجا ای وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت خواجه نقیض اختیار کرده است و معلوم و معیار آن طریق که

تفاوت خود را در خلاف مضایات او نشانند بجهت که خود را بایست که او سازد و خبر نویست علیه علم الصلوات
 و استقامت آنها و الکمال باین حکم حتی که چون بپایه تامل اجابت به بماند که رعایت ادب صحبت و طریقه
 از ضروریات این است تا راه افاده و استفاد و مفتوح گردد و بدو به نالانجبه للصحة و الاثره للمجلس یعنی ادا
 و نظر بطرف و در معرض این آورده شود گوشتی شرب نشینند باینکه طالب باید که روی خود را از جمیع جهات
 گردانیده و متوجه هر خود سازد و با وجود پیر باین اول و باین اول او که نیز دارد و در حضور و بغیر و التفات نماید
 بکلیه خود متوجه و نیستند متوجه بیکر هم مشغول نشود و نگارد که او را کند و غیر از نماز در مشغول شدن و حضور او را بکنند
 نفس کرده اند از سلطان نیوقت که در زیر شمشیر او استاده بود و اتفاقا درین اثنا آن فی زیر التفاتی بجهت
 خود کرده بندانرا بست خود دست میساخت و اینحال نظر سلطان باین وزیر افتاد و بیکر بغیر و متوجه شد
 بزبان گفت که این بضمیمه تو نام گوید که تو وزیر من باشی و در حضور من بندگان التفات نمایی باید نشیند
 هرگاه و مسائل نیار و نیز ادا بقیه و کلاست و مسائل اصولی و بر وجه تمام و کمال رعایت این دالان
 خوا بود و در میان کن بجا ایستد که سایه و بر جامه یا بر سالی و افتد و بر بصله او یا منهد و در توضیحی و طهارت
 نکند و بطرف صلا و حال نکند و در حضور آن شخص و طعام تناول ننماید و بکنه سخن بکنند بلکه متوجه حدیث بگویند
 و در ضیعت پیر در جاکا دست یازد و نکند و بلاق درین بجانب بیندازد و هر چه از پیر صادر شود و از اصول باشد
 اگر چه بظاهر جلوت باشد و هر چه میکند از الهام میکند و باذن کاس میکند باین تقدیر عمر من اگر بگشایش نباشد و اگر
 و بعضی صورت الهامش خطا راه یا بچه خطا الهامی در گنا خطای اجتهاد و دست ملاست و عمر من بر آن مجوز
 و اینها چون این را محبت پیر بر سر پاشیده است و نظر محبت چهار محبوب و مشو و نسبت باین پیر غم غرض
 مجال نباشد و در کلمه و خبری اقتداء بیکند چه در خردن پوشیدن چه در خفتن طاعت کردن باین را بطرف و باین
 او اگر در فقه را عمل و باید اخذ نمود و اگر که در سر کمال است مانع است از این و بستان تا شامی
 و هیچ غرض در حرکات و سکناات و مجال نداند اگر چه آن عمر من خدا چه در دلباشد زیرا که عمر من را بخواهد
 نتیجت و بی سعاد ترین جمیع خلائق حبیب بین این طائفه علیه است بخانه سجده عن عبد الباقی و باین
 خلاق کلمات از پیر خود بکنند اگر چه آن طلب بطریق خواطر و سادس باشد و پیر شنیده که منوی از عجبی بگویند
 طلب کعبه باشد و بخواهد طلبان کفازند و اهل کفاز معجزات از پیر قهر و کین است و بوی شستنی بی دل بردن

موجب یان نباشد مجزات و بوی خست کن ضعیفات: اگر تپیدار شود و خاطر از بلای نوحه عرض نماید
 حل شود و تقصیر خود و نیز منقصت را بجناب پیر عاید سازد و واقعه که در دلم از پیر پنهان ندارد و تمیز قلم
 از طالع کند و تعبیر بکری بطالب نکشت شود نیز عرض نماید و صواب خطارا از وجود و برکتش و غرضها بآنها
 فتنه که حق باطل بین دایم تر جست و صواب خطا محاط و بر غیرت و بلای افول فوجا نشود که غیر را و بر بی
 گزیدن بآنها اوست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سورا و است و فخر و فتوح و حکم
 آرزو بگوید و تقصیر نماید و اگر واقعه بکند که فضیله ز شاخ دیگر رسید است آخر نیز از پیر داند و باید که چون پیر
 و فیض است فتنه حاصل از پیر ناسب جدا و خاص مرید بلام کمال شیخی از شیوخ که هیئت افاضه و خطای پیر
 و مرید رسید است و طایفه از اشیای پیر که ناسب آن فیض دارد و بصورت آن شیخ ظاهر است و سبب این سبب است
 مریدان لطیفه را شیخ و بیکر خیال کرده است و فیض از آن است این فطرت عظیم است و هیئت از اولت و مریدان
 و بجهت و محبت پیر تقیم دارد و جوهرت سید بشر را علی الاعمال و استقامت با جهل الطریق بکمال و شغل شود
 بیچوبه افونی بخانه رسد و اگر مرید در نهایت بعضی از ادب خود را تقصیر دارد و ادبی نبی نزد او است
 نمودار از عمد و باین معصوم اما انتم کف تقصیر یا جا است و اگر عیاد با الله سبحانه و تعالی و ادب و خود را
 تقصیر نماید از بركات بن برگه گویان خود است که هر که او بی سبب و فتنه است و دیدن روحی رسو است
 آری هر که بیکر است توجیه پیر مرید و با بقا رسد و الهام و طریق فخرت بر طاهر شود و پیر از اسلام دارد
 و بحال و گواهی بآن مرید را رسد که در بعضی امور الهام به پیر خلاف کند و بجهت الهام خود عمل کند از پیر پیر
 خلاف آن تحقیق بود چه مرید در وقت از لفظ تقلید برآمده است و تقلید و حق وی خطاست یعنی که صاحب
 پیر صلا الله علیه و سلم و استقامت و امور اجتهاد و در حکم خیر از آن سر و خلاف کرده اند و بعضی از
 صواب صاحب صاحب هر شده است که لا ینفی علی او اب العلم پس معلوم شد که خلاف پیر مرید را بعد از رسیدن به کمال
 مجز است و از سوی ادب بر است بکمال اینجا بین ادب است و اگر صاحب پیر علیه و سلم و استقامت و استقامت
 او بر پیر و از غیر از تقلید و دیگر نیکو ده اما مرید پیر را بعد از رسیدن به پیر اجتهاد و تقلید به ضیفه خود
 عند خطاست صواب متابعت را خود است نه لای چندی قبل نه است از امام ابو یوسف تا عتبات
 فی سلاطین القرآن شش شش شده باشی که تکمیل صناعته تلاقی فکارت اگر یک فکر نامی با پیر کردی

نحوی که در زمان پیغمبر بوده است امروز با اختلاف از او تلاحق انظار ده صدریاتی و کمال پیدا کرده است
 اما چون بنابر ادعای او است فضل او است افضل للمتقدمین لیکن کمال اینها را مثل است مثل المظهر الی
 اولهم خیر لهم آخرهم حدیث نبویست علیه علیه الصلاة والسلام تدبیریب الفیض شیه بعض المردین بانکه
 گفته اند شیخ یحیی و میمنت احیاء و امات از لوازم مقام شیخ است مراد از احیاء روحی است نه جسمی و
 مراد از امات امات روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است که بمقام ولایت و کمال میرسد
 و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است پس شیخ را از این احیاء و امات چاره نباشد معنی شیخ
 و میمنت یقی و فیفی احیاء و امات جسمی را بمنصب شیخ کاری نیست شیخ مقتدا حکم گاه با دار و کس که با
 مناسبت در نگاشتن خاشاک سقید و سید و دلفیب خود را از وی هدیه نماید خوارق و کرامات
 از برای جذب میدان نیست مراد از مناسبت معنوی نه جذب میگردد و آنکه باین نیز گواهی مناسبت
 از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه هزار معجزه خوارق و کرامات بیدار و جمل و ابولهب شایسته
 باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار و ان یوکل الیه لایؤمنوا بهما حتی اذا جاءوا لیکمل
 الذین کفروا ان هذا الا ساطیر الاولین و السلام مکتوب صدق و قد علم شیخ محمد بنی صدور یافته
 و جوابی سوله که پرسید بود لی مع الصدوق و حدیث نبوی علیه علیه الصلاة والسلام آمده است و ابونور
 غفاری نیز همین گفته و جهان چاشد و پرسید بود که قدسی نه در علقه کل لی الله حضرت شیخ علیه السلام
 و دیگری نیز همین گفته حقیقت این عالم چیست و پرسید که مراد از ولایت کلام ایشان بر گردان اینها
 بود و ولایتان عصمدیامطلقا الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال شده بود
 بود و آن نتیجه و سرگردید چه نعمتی است که دوستان حق جل جلاله در اقبال و ایمان و فرمانی اندازد و باقی
 که حضرت رسالت پناه علیه علیه السلام و تسلیات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت ابونور غفاری
 نیز همین گفته و حضرت میلان محی الدین گفته که پایی من بر گردان همه و لیا و دیگری نیز همین گفته است گاه
 بر این دلفظ غوغا میشود و غایت نموده نویسند که این دو سخن چه معنی دارد و در این معنی فرق است
 شده تمامی را و غوغا نوشته که ترسب انجم این غریب بشمار سال نمایند و خدا و این فقیر در رسائل خود نوشته
 است که اگر سر و پا وجود بهتر از وقت و قش نامور هم بوده است و آنوقت و حین احوال نامور بوده است

سر راه المؤمن شنیده باشند و از حیث احوال شهادت عدل و اثبات این مطلب ابو ذر غفاری بوارثت
 و تبعیت نیز این دولت مشرف شده باشد چه کل تابعان آن سرور را از جمیع کمالات و علیّه و علیهم الصلوات
 و استیانتا بطریق ولایت نصیب فرست و خط کل آن بچه حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدیمی نه علی قبه
 کل جمیع الاولیاء ولی الصاحب عارف کرم بدو بر آب انجیب هر دو است که شعر عجیب مذکور است
 در بابت احوال بسط بقایای سکر صدور یافته اند و در لغات از شیخ حماد و یاسن از شیخ حضرت شیخ
 نقل کرده است که او بطریق فرست فرموده که این عجم را قدمیت که در وقت دی برگردن همه اولیاء
 و هر آنکه مامور شود به آنکه بگوید قدم نه علم رقیه کل علی الله و هر آنکه از آنگوید همه اولیاء برگردن
 حضرت شیخ در این کلام حق اند این کلام خواه از بقایای سکر از ایشان سر بر زده باشد و خواه مامور باشد
 باطمینان این کلام چه قدم ایشان برگردن جمیع اولیاء را نوقت بوده است و جمیع اولیاء را نوقت زیر قدم
 ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص با ولیا آنوقت است اولیاء را مقدم و تا آخر این حکم
 خارج است از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت دی برگردن جمیع اولیاء خواهد بود و نیز غوثی که در وقت
 بوده است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبداللہ بن یاریت او فرست بودند که آن غوث بطریق فرست
 و حق شیخ گفته کسی نیم ترا در این باره و میگوید قدیمی نه علی رقیه کل علی الله و می گویم اولیاء
 وقت ترا که همه گردنهای خود را پست کرده اند اعلان اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم میشود که حکم
 مخصوص با ولیا را نوقت بوده است و را نوقت نیز اگر کسی را تحسینا و تعالی جیم مینا عطا فرماید مینا
 آن غوث دیده بود که گردنهای اولیاء را نوقت زیر قدم وی انداخته و تجا و زنجیر اولیاء را نوقت کرده
 در اولیاء را مقدم بنحیکم چو نه مجوز بود که شامل حجاب کلام است که یقیناً حضرت شیخ فضل اندو در تا آخر
 چگونه نمیشد باشد که شامل حضرت محمد است که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم با مقدم او بشارت داده است
 ذات ربو جواد و بشر ساخته او را خلیفه اند فرموده و همچنین حجاب حضرت عیسی علیه و آله و سلم و اوست
 که انبیاء و الاغرام است از سابقانند و بسط متابعت این شریعت لمحق به حجاب خاتم الرسل و علیهم الصلوات
 از بزرگ تا خزان این است تواند بود که آن سرور فرموده باشد علیه و آله و سلم لایزال و اوست خیر
 آخر هم با حجاب حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان عظیم است و در جلیا است ولایت خاصه محمد را علی

از جوان و صاحبان حضرت شیخ عبدالقادر فرموده است این کلام را از آن کلام سابق است

صاحبها الصلوة والسلام ولحمية از راه سر نقطه آخر رسانیده است و سر طبقه آن ابره گشته از اینجا که توهم بخند
چون شیخ سر طبقه وارده ولایت محمدیه بود باید که از همه ولایا افضل باشد و ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیا
است علم بنیا و علم صلوة و لحمیات زیرا که گویم سر طبقه ولایت محمدیت که از راه سر محل گشته است چنانکه
گذشت سر طبقه مطلق آن ولایت تا فضیلت لازم آید یا آنکه گویم سر طبقه مطلق ولایت محمدیه بود آن مستقامت فضیلت
نیست زیرا که تواند بود که دیگری و کمالات نبوة محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و فضیلت از راه
آن کمالات وراثت باشد جمیع از مردان حضرت شیخ عبدالقادر در حق شیخ غلبه بسیار نمایند و در محبت
افراط گیرند و در رنگ محبان فخر حضرت امیر کرم الله تعالی و جهل از خواسی کلمه و کلام اینجا مفهم میشود که شیخ
الشیان از جمیع اولیا را مقدم و ما آخر فضل میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوة والسلام معلوم نیست که دیگر بر این
حضرت شیخ فضل نهند این از افراط محبت است اگر گویند الله ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بود و آمده است
از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل و را باشد گویم که کثرت ظهور خوارق بر فضیلت و کالات ندارد تواند بود که
بود که هیچ خاص از وی بظهور نیاید فضل باشد از آن کس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آید شیخ شیعیه در
عوارف بعد از کرامات و خوارق شایخ فرموده است کل بنده را سبب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم
و یطیق قد یحون فوق هؤلاء لان کون الهی فیهم لان هذه کما القویة للیقین و من یخبر فی یقین حاجته لم
الشی من یلوکل هذا کلامات و دون ذکرانه من تجوز الذکر فی تقلب وجوده و کالات کثرت ظهور خوارق
دلیل بر فضیلت ساختن رنگ است که کس کثرت فضایل و مناقب حضرت امیر را دلیل بر فضیلت او سازد
بر حضرت صدیق خلی الله تعالی عنها که الله فضایل و مناقب وی بظهور نیامده است اسی بر او نشو خوارق عاده
بر دو نوع است نوع اول عموم و معانی الهی است جلا ساطع کبریات و صفات و افعال چه جل و علا تعلو
دارد و در احوال و ظهور فاضل است و خلاف متعارف عباد است که بنده را خاص و در ابان متعارف ساخته است و ظاهر
کشف صومعه خلوقات و اخبار از مضیات که عالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص اهل حق باب معرفت است و نوع
ثانی شامل حق و مطلق است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی محال است نوع اول نیز و خدا جل و علا حضرت
و اعتبار دارد که با ولایا خود مخصوص ساخته است و اعدا را در ان شرکت نداده و نوع ثانی نیز و عوام ضلالت
مستقر است و در نظر ایشان معترف و محترم اینجاست که از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از نادانی و کبر پنهانند

وهر طبع یا نفس که او را نشاء تکلیف نماید طبع و مستقاد او گردد بلکه محبوبان نوع اول از خوارق نمیدانند و
 اگر اشیاء بیشتر از خوارق نزو اشیاء منحصرو نوع ثانی است و اگر اشیاء منحصروان محبوبان مخصوص کشف
 مخلوقات است و اخبار از غیبات ایشان نیز و ان علیک باحوال مخلوقات حاضر یا غایب بتلوی
 که از شرافت و کرامت و سبک حال است بلکه این علم شایان است که چهل مبدل گردد و انسان از مخلوقات
 احوال ایشان حاصل بدو معرفت و بسجی است حقیقا و تقدس که بشرف و کرامت نرا و است و با غرور
 اقرب شایان است پس بنفست رخ و دیور که شمره نماز و بسوخت عقل حیرت که این چو جمعیت بود
 قریب ما ذکر احوال شیخ الاسلام الهروی و امام الانصار فی منازل سائرین و شارح الذی ثبت عقد
 بالتجربة ان فرسته اهل المعرفة انما هی فی تیسریم اصلح محضه العبد و ان علام الصلوة و یوفون اهل الاستغفار
 الذین یستعملون باله سبجانه و صلوا الی حضرة الحج فیه فرسته اهل المعرفة و اما فرسته اهل الایضه باحوال
 و الخلو و تعقیقه الباطن من غیر وصله الی جانب الحق تعالی فلم فرسته کشف اصور و الاخبار بالغیبات
 المحضه بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبون عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفة فلا شغلهم بما علیهم
 معارف حقیقه الی لکن اخبارهم الا عن اصدق ما کان لعالَم اکثرهم اهل القطاع عن اهل السجانه و شتال
 مالت قلبهم الی کشف اصور و الاخبار عما غاب عن احوال مخلوقات فغفروهم و عقدوا انهم اهل الدخا
 و اعرفو عن کشف اهل خفیة اتموم فیا یخبرون عن اهل السجانه و قالوا لو کان هؤلاء اهل الحق کما یقولون لا یخبرون
 عن احوالنا و احوال الخلق و انما کانوا الایقرون علم کشف احوال الخلق و ان تکلیف یقیدون علم
 کشف امور اعلی من نوره و کذبهم به القیاس الی افسد عمیت علیهم لا بنار الصحیبه و لم یعلیوا ان الله تعالی قد
 یولاهن لاختطه الخلق و خصمهم و شغلهم عما سوا حایه لهم و غیره علیهم و لو کانوا من تفرغ الی احوال الخلق
 الحق سبحانه و قد یأی اهل الحق اذ التقوا و فی التفاسیر کشف اصور او کونهها بالایقار غیرم علی او اگر باقر
 الیه یثبت اهل المعرفة و فی الفرسته فیا یخلق باحق سبجانه و القرب منه و اما فرسته اهل اصفاء بنی جن
 لم یعلقین الخلق فلا یعلق بنیبا الحق سبحانه و اما القرب و بشکر اسلام الی انصاری الیه و سائر الطوائف
 فیها لانه لست شرفه عند الله سبحانه فیتخص بها ایاة مکتوب و و صد و نود و چهارم بخبر از
 که جامع علوم ظاهره و باطنیه اسرار باطنیه اند محمد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صد و یاف و بیان

بعضیات تا زیر جبال وجود و کما و تقدس تعلق دارد و تحقیق مسبوک تعلیقات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 و مسبوک تعلیقات سایر خلائق و حقوق جزئیات با کل خود و عدم عز از انتقال جزئیات بیکدیگر بسو کلی دیگر و
 فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیمات و در بیان حصول و حل عریان مکرر تا انبیا
 با وجود توسط انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و در تحقیق الفاظ محو و تحلیل که در عبارات متناهی قدس را هم در
 اند و مایه است که صفات تا نایز حقیقت و حجب جوهر و کما و تقدس که اول نشان صفت مجبوت است و در حجاب
 صفت تکوین قسم اند قسمی است که تعلق آن با عالم غالب است و صفات آن بخلائق بیشتر است و التسلیمات و حجاب
 که جمیع ازل صفت و جماعت انکار وجود و انود و اند و گفته اند که کمون از صفات اضافیه است و تحقیق
 از این بعضیات که حقیقت انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیمات که اضافیه دارد و مکرر از هم سابقه کما و تقدس
 و الارادة و السمع و البصر و الکلام و قسم ثالث اعلا اقسام گفته که از ناسیج وجه عالم تعلق نیست و از ناسیج
 ندارد و کما حیوة این صفت ام جمیع صفات است و اصل هر اینها و سبق کل اقریب این صفت صفت است
 که بعد از تعلق خاتم الرسل است علیه علیهم الصلوات و التسلیمات و صفات دیگر مسبوک تعلیقات خلائق و دیگر است
 و چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدد جزئیات دارد مثل کمون که از ناسیج اعتبار تعلقات نمی تحقیق و در ناسیج
 و احیاء و امات جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مسبوک تعلیقات خلائق آمد
 و هر که بعد از تعلق و کما و تقدس و دیگر که مسبوک آنها جزئیات آن کلی است تابع آنست خواهد بود و زیر قدم
 او زنگنه خواهند نمود و از اینجا است که بگویند فلک زیر قدم محمد است و فلک زیر قدم عیسی و فلک زیر قدم
 موسی علیه الصلوات و التسلیمات و التسلیمات و کما و تقدس و چون این جزئیات را بطریق سلوک تفرقه و قسم
 ملحق بکلیات خود خواهند شد و شهود جزئیات شهود کلیات خواهد بود و فرق با صال و جمعیت خواهد ماند
 و امتیاز توسط و عدم توسط خواهد شد چه تابع هر چه باید و هر چه نمید توسط اصل مکرر نیست گاه باشد که تابع
 از قصه خود و اصل متوسط اند و نامی تحقیق اصل در میان تابع و شهود و واصل است نه حاکمی که ما شهود
 باشد بلکه باعث شهود و در رنگ حدیث صاف و جای نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خارج
 گوید تحت کلی دیگر در آیند و شهود و الی شان شهودان کلی دیگر شود و مثلاً جاحه که زیر قدم موسی اند و تعلق
 زیر قدم عیسی و اصل شوند اما تو اند و دیگر زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم اویند علیه علیهم الصلوات و التسلیمات

زیرا که رب محمد رالک باب است و اصل جمیع ان کلیات پس نسبت بان جزئیات اصل الاصل باشد و این
 ترقی کو یا باصل الاصل است نه باصل که میان اصل نه است انقدر فوق و میان جزئیات و کلیات
 افتخا خواهد ماند که جزئی را در اصل است یک اصل خود که کلی است و حاصل میگیرد اصل الاصل و کلیه او را
 حجاب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهید محمد رسول الله صلی الله علیه و علی اهل بیته
 تعینات است و شهید دیگران در پرده تعینات الاصل بر پرده تعین محمدی زیجاست که گفته اند تجلیات
 خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی اهل بیته و تجلی دیگران در پرده صفات الاصل بر پرده رب است
 که رب محمد است که فوق جمیع صفات است سوأ حقیقه تجلیه اگر گویند که ازین بیان لازم می آید
 سائر انبیا و علیهم الصلوات و سلمت در پرده مبداء تعین محمد است که رب است و اولیا راست او که با
 زیر قدم او بنید علی الصلوة و السلام شهید و ایشان نیز در رنگ شهید و سائر انبیا در پرده رب لا باخیا بود
 پس فرق در میان سائر انبیا علیهم الصلوات و سلمت و در میان اولیا راست او علی الصلوات
 و السلام چیست در جواب گویم که انبیا را سوأ این شهید و که در پرده حقیقت محمدی است شهید و دیگران
 است که از راه مسکو تعینات ایشان پیدا میشود و با الصلوة عنک می مخصوصه خود را بر دیدهای بصیرت
 گذاشته باشد و تعینت میفرماید باید دانست که این دو شهید را نمینماید که هر دو معاً تحقق میشوند
 بلکه با نمینماید که اگر ترقی که باصل الاصل برسد شهید او در پرده حقیقت محمد است و رنگ عینی علمانیا
 و علی الصلوة و السلام که بعد از نزول آمد دولت مشرف خواهد شد و این ترقی بسیار است نزدیک
 باستحاله است فضل عظیم خدا و بگو جلایه در کار است و در عالم اسباب شفق پیر محمدی شریست و اگر
 ترقی از اصل خود نموده و از حقیقت خود حقیقه تحقیق نرسید شهید او در پرده حقیقت مخصوصه خود است
 بدان و آگاه باش همچنانکه حضرت ذات تعالی و تقدس الهی است از حقیقت تحقیق که بعد از منال انجیر
 وصول میشود و همچنین است از سائر حقایق کایات تیر الهی بخضر تلم و تقدس که بعد از طی مراحل متکثر
 وصول حصول می یابد و غایت مافی الالباب و راه حقیقت تحقیق وصل عوایست و در سائر طرق خیر
 و مصلحات میسر شود و ما برین شواهد منتها می وصول عالی حقیقت تحقیق که حقیقت محمدی است در میان
 حایل است اگر چه عاجز و معصیر نباشد و مانع متین خود و مرقع را جز نیست که مانع اطلاق تجلیات گذشته

و اگر نه سایر انبیاء نیز با صلا اذوات تعالی نصیب و امتان کمال ایشان را بهجت این بزرگواران علیهم
 علیهم الصلوٰه و التحیات نیز نصیب است سوال هرگاه صفت حیوة فوق صفت علم باشد پس راه حقیقت
 محققان نیز بقیون صفت حیوة حایل آید پس وصل عریان چون بود و تجلی ذات چنانست جواب آن لعین
 کاللعین است محو و متلاشی سیکر و در پیچ اعتباری و در مرتبه حضرت ذات تعالی بنمایند هر چند صفا
 و غیر آن نیز در مرتبه حضرت ذات اعتبار نیست اما اختتام مرتبه ذات میرسد نوعی که متلاشی گردان بخلاف
 صفت حیوة اگر خفا میرسد و متلاشی میگردد و لهذا لعین حقیقت محمدی و سایر تعینات خلایق دیگر در محو
 اند و زال بخدا و مرتبه انوار بحال گشت بله رسیدن بخشی دیگر است و مضحک گشتن دینی دیگر
 در عبارت لعینی ز شایخ قدس مدار و انهم کلفط محو و انحلال اقم میشود و در آن محو نظری نیست
 عینی یعنی تعین با آن نظر و مرتفع میگردد و انکا و انقضای امر میشود که آن محو و زندقه است جمیع افاضات
 این راه از آن لفظ دوم محو و انحلال عینی و البته اند و بزندقه رسیدن از انوار ثواب خردی کما
 نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحیات
 خواهند رفت و این کثرت در آن وحدت مضحک خواهد شد و جمیع ازین زاد و آن محو شدن اقیامت کبر
 خیال کرده اند و از خسرو و شر و حساب طوطی و نیز آن کار نموده اند و اما فاضل و کثرت این انسان کثرت
 از آن جماعت دیده که در مطلب و شعر مولانا عبد الرحمن جاسی را قدس الله سره استشهد آدمی آورد
 جاسی معاد و مبداء و عدلست و این مادی و مادی کثرت موموم و اسلام بنمایند که مراد مولانا از این بیت
 عود و رجوع بوحده است باعتبار نظر و شهوت غیر از کیفیات شهوات ایشان بنمایند و کثرت تمام از نظر
 ایشان مخفی میگردد و رجوع عینی و وجود مگر کون نمی بیند که از هیچ کاه عجز و نقص امتیاز ازل شده
 پس من رجوع وجود بوحده چنان باشد و اگر رجوع بوحده بعد از موت خیال کرده اند که از زندقه اند که از
 عذاب خردی کار دارند و الباطل عوت انبیاء بنایند علیهم الصلوٰه و تسلیت آنها و اکملها سوال مورد بعض
 از رسائل خود نوشته که فاسی انهم مخصوص لایت محمدی است سنن آن جن حیات جواب تحقیق اقامت
 معلوم شد که وصل عریان مخصوص لایت محمدیست و دیگر از راه هر چند حجب رفع شود اما از حیوانه و حیوانه
 شعر از راه توسط حقیقت کمال حاصل میگردد و چاره نبود که امر پس از انضا که نهایت بر این است و علم

با نذره ان جیلو البقیة مینا ندیس علی الخط ان البقیة اطلاق شد مطلق مجوز باشد بقای ان البقیة را غیر از مجوز
 کیست که دریا بجز انهر ان محمدی المشرک اگر یکی را این حدت نظر پیدا شود هم مقتضی است شناجح طبقات
 اکثر نشان تاروح و سرخس کرده اند کم کسی باشد که از خنی سری گفته باشد تکلیف از خنی و آنچه در دیگر
 انچه غوطه زده باشد و بهر ذره از ذرات ان سید و طلام یافته کبریت احمر است ذلک فضل الله و توفیق
 والهدی و الفضل العظیم سوال محقق تو نیست که هر چه بنی را علیه علی الاصلوة و السلام از کمالات حاصل
 کمال انجانب و از غیر تبعیت از ان کمالات انصیب ایلانم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حاصل
 انچه همان بنی در میان ایلانست جواب جیلوله بنی در وصل عریان ضرر ندارد و از وصل تبعیت است
 با صالیه پس جیلوله که تبعیت باشد منافی چه خنی تبعیت حصول متوسط است در فیه متوسط که ان مقام
 مقام صالیه است پس هم جیلوله باشد و هم وصل عریان تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق حیثیت که در ماده
 تا انجانب بنی علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و وصل عریان تجلیه ذات اطلاق میکنند و در انبار دیگر صلوته
 الله و تسلیاته و علی بنیا و علیهم السلام ان اطلاق تجویز نمیکند بآنکه جیلوله بنی را علیه الصلوة و السلام در غیر
 ماده حاصل جواب تجویز این اطلاق در ماده کمال انجانب باعتبار تبعیت است که توسط بنی منافی ان اطلاق
 نیست چنانکه گذشت و در انبار دیگر علی بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات اگر ان اطلاق تجویز باید باعتبار
 اصالة خوا و بود و چاین بزرگواران با صالیه قطع منافی از موده بحضرت ذات تعالی را ندو کنند نیست که
 حصول متوسط و صلوته اصالة منافی ان اطلاق خوا و بود پس فرق و نه گذشت باید دانست که فرق میان
 و تبعیت و میان انبار و مقدم و کمال انجانب این است علم بنیا و علیهم و علی امهم الصلوة و السلام و تبعیت
 فضلیت انبیاست علم بنیا و علیهم الصلوات و تسلیات چهل مقصود است و تابع طفیل سرخند بنیا ان
 طلاق وصل عریان و تجلیه ذات صحیح است و در معتوه ان ان اطلاق نیست اما طفیل را چه یا که مقصود و
 مساوات جدید چگونه مساوات میسر شود که انج و ملت در وصل بر وجهی و کمال است و در تابع بود هم در هم
 است که ان بنی نسبت انصیب نسبت مینا و تابع را هم مقصود مینا و لهذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و السلام
 است خود را همچو انبیا بنی اسرائیل فرمود پس ازین بران لازم آمد که حصول تجلیه ذات مراد و ان بنی است
 هم هم فضل باشد و انبار که تجلیه ذات ندارد فافهم فانه من منزلة الاقدام و الصفات فان نه و اعلم است

سبحانه و الحمد لله بعد از تعجب محمد علیه علی الصلاة والسلام سوال مقرر است که مقتضای از این سخن ظاهر
است علیه علیه صلوات و تسلیات و تحیات و غیره در حصول کمالات طفیل او نیز تعجب است و در
علیامیر پسندند و در و قیامت ادم و من و نه تحت کوا و علیه علیه الصلاة خواهند بود و گویند
و صلوات بر سائر انبیاء علی بنیا و علیه علیه صلوات و تحیات بطریق اصالت است نه بطریق تبعیت و آن
چه باشد جواب اینجا که محمد رسول الله را علیه علیه علی السلام از راه حقیقت خود و طریق
بجهرت ذات تعالی و تقدس بنیاد دیگر علیه بنیا و علیه علیه صلوات و تسلیات نیز را به است از حقایق
خود و بجهرت ذات تعالی درین و صلوات تبعیت نیست بخلاف متان که تبعیت انبیاء از راه تعالی ایشان
که مناسب جلالت کلام است مطلبی پسند اصالة در حق ایشان موقوف است غایه مافی الباطن اینجا
اگر چه با صلا باشد و صل عیال نه نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه صلوات و تسلیات بر این شرط
گفته است پس این چار اول فیض که میرسد با تحقیق اتصال میاید بعد از آن توسط او دیگران میرسد
و معنی تبعیت همین حصول توسط است پس این صلا با این تبعیت جنگ است و در یک باید دریافت معنی که در
ایشان گفته شده است و در این تبعیت است که مافی اصالة است که مفرغی فارق اگر گویند که در
عروج از مرتبه صفتة حیوة نیز نصیب کل است یا ز گویم که هست اگر گویند که بالا نگویند که نهایت صفت
ضمحلال تلاشی است و حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کل را تمام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه
تو در بالا گفته که ثنات حقایق را ضمحلال عین نیست اگر هست نظری است که ضمحلال عین با جماد
میرسد و جواب ضمحلال عین چه در کار ضمحلال نظری نیست اگر چه درین ضمحلال مراتب متفاوت است
فانهم و الله سبحانه اعلم حقیقة الحال اسلام علی من تبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و سلم و الله اعلم
و تسلیات آنها و اکملها مکتوب صد نو و پنجم بجای یوسف کشمیری صد و یازده در بیان
نظر بقدم و هوش روم و سفر در وطن خاوة و سخن که معلوم مقرر طریق علیه نقشبندیه است قدر
الله تعالی اسرارش اینجا باید دانست که یک از معلوم مقرر طریق علیه نقشبندیه قدس الله تعالی امر را اینجا نظر
بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پس از آن قدم میل بفرق نماید که
خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید و قدم را روین خود نماید زیرا که عروج برین پایه

اول نظر است بعد از آن قدم صوفی نماید و چون قدم بر تپه نظر رسد نظر از آنجا بر زمین بالا می آید و قدم
 تبعیت آن نیز صوفی نماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند و علی بن القیاس می گوید اگر مراد است که
 نظر باید که مقام ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس از آن نیز غر و اقصا است زیرا که بعد از تپه
 قدم اگر نظیر تپه نباشد پس کس از مراتب کمال غایت شود و با این است که نهایت قدم تا نهایت مرتب
 است و احوال است بلکه تا نهایت استعدا بنی که آن سالک به قدم او دست نگیرد قدم اول و بالست
 و قدم ثانیه پیچیدگی و فوق مراتب یک حد و اول قدم نیست اما نظر است و این نظر چون
 پیدا کند جنبه های و نهایت مراتب نظر آن خبری است علیه علی الصلوات و تسلیات که آن سالک قدم او
 چه کمال لبان نبی را که از جمیع کمالات و نصیبت الیک تا نهایت مراتب استعدا که با صالته سالک پیچید
 اوست قدم و نظر و نفیست دارند بعد از آن قدم کوتاهی میکند و نظر تنها صوفی نماید و تا نهایت مراتب نظر
 آن نبی ترقیات صوفی را بدین معلوم شد که نظر دنیا علیه الصلوات و تسلیات نیز فوق اقدام ایشان است و
 و کمال لبان نبی بزرگواران از مقامات الطاهرین نیز نصیبت آنچه آنچه از مقامات اول و دوم
 نصیبت است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه السلام الصلوات و تسلیات مقام رویت است که دیگر از امر و
 با خبر است آنچه دیگر از آن نیست و از مقام کمال لبان و از مقام نصیبت اگر چه رویت نیست
 فرایه حافظ این ملازم هر چه نیست و هم قدم غریب حدیث پیچیدگی و بر اطل سخن روم و گویم که اگر از
 نیست که قدم باید که از نظر خلف نماید و چون به وقتی از اوقات مقام نظر نزدیک است زیرا که این
 مانع ترقی است و چنانچه اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاهر بر او داشته شود و گنجایش دارد و در وقت را در
 رفتن نظر را کند گنگ پیدا میکند و مجوسان تلونه امتشاحل میکند و اگر نظر را بر قدم دوخته شود و چنان
 اقرب باشد و این امر و ناسبت باشد که دیگر که درین دست و آن کلمه نیست هوش دوم غایت
 کلمه اولی را برای دفع لغزش است که از افاق چینه و کلاه می اندازد و دفع لغزش می سازد و کلاه می اندازد که درین
 این کلمه است کلمه ضروری است و آن عبارت از سیر و الفس است که نشان حصول اندام نهایت
 البدایت است که خصوصاً با نظریه علیه است هر چند سیر و الفس و جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر
 است و درین طریق شروازین سیر است و لیکن فاتی و شریانی بن سیر مندرج است و این اعتبار را اگر در نظر

عالمی اندراج ابدیت فی النہایت نیز گزینیم گنجایش دارد و اگر چه ارم کرین این یکیات سہ گانہ است کلمہ
 و سہمین ہر گاہ ضرور وطن میرشد پس انجن نیز و خلوت خانہ وطن سفر نماید و تفرقہ افان حجرہ افسانہ
 این نیز بر تقدیر فی سست کردہ ای حجرہ را بر بستہ باشد و روز خامس و ساختہ پس بدیکہ در سہمین تفرقہ
 استکلم و نما طلب باشد و نصف آن را بخورد و وانیہم تخیلات تکلفات در ابتداست و در وسط و در انتہا
 ہر سچ از سہا و کاشیت و عین تفرقہ بحسبیت و نفس غفلت حاضر از اینجا کسے گمان بخند کہ تفرقہ و عدم
 تفرقہ و جمعی شاق منشی مطلقا مساوی است لایما مراد نیست کہ تفرقہ و عدم تفرقہ و جمعی باطن ابرار
 معر و کاک اگر ظاہر با باطن جہ سازد و تفرقہ را از ظاہر نیز دفع نماید اولی در غلبہ بود و قال اندیش جانہ
 تعالی انبیاء علیہ السلام و الصلوٰۃ والسلام و اذکر اسمہ کہ قبل از این بتیلا باید داشت کہ در بعضی اوقات از
 تفرقہ ظاہر خارجہ نبود کہ متوق خلق او شد و پس تفرقہ ظاہر نیز در بعضی اوقات تسخیر باشد اما تفرقہ باطن
 و تفرقہ از اوقات تسخیر است کہ آن خالص از برای حق بہت سجانہ پس تسخیر عجا و مسلم از برای حق باشد
 جانشان باطن تمام و نصفی از ظاہر و نصفی دیگر از ظاہر از برای حق و در تحقق خلق ماند و در اوقات تفرقہ
 چہ کہ امتثال و امر حق است سجانہ ان نصف دیگر ہم نیز از حق گشت تعالی و نفس از برای جہر و باطن
 نگذاہ عیدہ مکتوب و فی صمد و کو ششم در بیان باب اطاعت صفات حق جان و ملائکہ و تعلق باطن ان
 باشیا بضررت خود و مرا و گی خواہ محمد سعید را کہ اللہ تعالی و ابقاء صدور یافت انجمن لہد رب العالمین الصلوٰۃ
 والسلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین جمعین بدان سحر کہ لکھا کہ صفات و جہ جہ جہ لہد رب العالمین
 ذات اولیہا سچون و چونکہ اندوہر با حقیقت اندیشا علم یک اختلاف بسیط است کہ معنومات از ل
 و اید جان یک اختلاف و شکاف میگوید و کثرت کاملہ بسیط است کہ مقدرات اولیہا از زمین و آسمان
 ان بوجود خود اند و دیگر یک کلام بسیط است کہ از ازل ابد جان کلام گو یا است یعنی ہذا القیاس سہمین
 استحقاق و تعدد کہ باعتبار تعلق بمعلومات و مقدرات پیدا شود و نیز در ان مرتبہ مفقود است اشیا معلوم و
 حق اند سجانہ انصف علم و قدرت را با اشیا بچہ تعلق نیست این معرفت و اساطیر محفل است ارباب
 معقول ہرگز مثل اینے تجوینے نمایند و محال میدانند کہ اشیا معلوم و مقدر حق باشند جانشان و علم
 او کما انہا تعانی بخند و همچنین مقدر باشند و قدرت متعلق نشود و فی بند کہ در مرتبہ ازل ابد جان حاضر

بلکه آنهم گنجایش ندارد پیش از تغییر یا قرین و اذنی ان نیست و موجودات را از ابد و دلان ان حاضر
 همان الحاضر زیرا هم معلوم میداند هم موجود و همچنین میداند هم عصب و همان میداند هم پریم
 هم میداند هم میت هم در بر خیز میداند هم در خیرات و جنات و معلوم است که ان را از این دو جهات
 هر چه بقلقه نیست چه اگر تعلیم پیدا کند از انیت خواهد برآمد و از ان مظاهر یافت ماضی و تقابل
 خواهد گشت پس این موجودات هر دو ان ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انخشا فی ثابت کرده شود بی
 حقیقه که اول این چه یک از معلومات نباشد و جمیع معلومات بان یک انخشا و معلوم کرد و از این جهت
 جمیع ضدین و غیوطلی استحال برآمده است که مخصوصا اتحاد و انست و اتحاد جهت اینجا زان را
 گنجایش نیست از اولاجری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهت نیز مفقود است که فوق احوال تفصیل است
 در سنگ اند و مرتبه کلمه شغصه بگوید که اسم و فعل حرف که قسم یک دیگرند و در مرتبه در ان و اجتماع
 می بینم و متصرف را عین غیر متصرف می بینم و مبنی را عین معرب را هم و بگوید که با وجود این جامعیت کلام
 با هیچ یک از این اقسام بقلقه نیست و از این جهت گفته است و هیچ یک از اصطلاحات شخص نمی تواند
 ان نمیکند و را بخلافیه و لا اله الا الله چه استبعاد کند و توقف نمایند اگر گویند که مثال این چنین گفته
 است چه شد اگر گفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب مرتبه وجودت الهی و تقدیر
 خیر و نه بخیر و الباقی چه کلامی مثل لیکه و مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این معرفت است گفته
 اند که علم لعلت متکرم علم معلول است و در نصیحت بالاصالة مگر که متوجه علت است و خلق اجابت پیدا کرد
 عام معلول تبعیت آن علم علت آمده بی آنکه متعلق ثانی پیدا کرده باشد اما ارباب معقول نصیحت نیز بی
 تعلق علم در مرتبه ثانی معلومیت معلول تجویز نخواهند کرد و اگر چه آن تعلق با صالة نباشد لیکن شک و تردید
 از این مثال معلوم نیست که پیدا شود مقصود توضیح است نه اثبات و الله اعلم بحقایق الامر و کلاما و اصطلاحا
 و السلام علی من تبع الهدی و التزم متابعه لم یصطف علی احد من المصلوات و لم یجات المبرکات
 مکتوب صدق و وفای هم بهر آنکه ابد الدین صدور یافته در تحقیق احاطه و سران حقیقتا و توضیح
 بان شاء و در رعایت حفظ مراتب و جوی و امکنه اعلم ان احاطه حق سبحانه بالا شیا و در بیان نیاید
 کلامی که این المفضل در بیان فیه کلمه شلا ساریه فی جمیع قسامها من الاسم و فعل و حرف که از این قسام

من لما شئ ولمضارع والامر والهي ولمصدر ومن الفاعل والمفعول المستثنى المتصل المنقطع بحال التمييز وال
والرابعة ونحوها من وجوه الحروف السبعة وحروف المختص بالافعال وحروف المختص بالاسماء وحروف
الداخلية عليها من غير ذلك من الالفاظ الحاصلة من النفيات التي المتناوبة فبذلك الاقسام كلها غير المتكلمة
بولا واعتبارات مندرجة تحت كل كلمة زائدة في تفصيلها وتوزيعها عن الكلمة وفي تمييز بعضها عن بعض شئ الاعتبار
المعلق في خارج ليست الاكلمة ولهذا احوح لكل من كل مرتبة من المراتب اسم يخص هو بها واحكام لا تعد
غير اشكال الدال على المعنى بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعمل لغير الاقتران اسم وغير الدال على المعنى
بالاستقلال حرف والاقتران بالزمان المضاف فعل ماض بالزمان بحال استقبال مضارع وما وجد عليه
من العمل المشهور فغير منصرف والافصح من حروف عملها بحجارة وحروف عملها انصب صيغة فاعلة
اسم مرتبة على مرتبة اخرى واجزا احكام احدها على الاخرى كاطلاق فعل الماضي على المضارع ولم تصرف
على غير المنصرف وبحجارة على الناصبة مع كون المراتب كلها ليست الا كلمة فاجزا واحدها على الاخرى فاعلة
مختصة وخروج عن البسط السكون فنقول لهذا سبحة اعلم ان لكل مرتبة من المراتب تنزل لوجود شئها
واحكام لا توجد لافيهما فالوجوب بلذاته والاستغناء والذاته مختصة بمرتبة مجمع والاولوية والاستكان لثبات
والافتقار لذاته مختصة بمرتبة الكون والفرق لمرتبة الالهية والتميز بمرتبة الربوبية وبالحقيقة والمرتبة الثانية بمرتبة النبوة
والخلقوتية فلو طبق سبحة احدها على الاخرى واجري احكام مختصة بمرتبة على المرتبة الاخرى لكان مذوقا
واكثر مضافا للعجب من بعض الملاحظة الزائدة انهم كيف تجلطون المراتب ويجرون احكام مرتبة على مرتبة اخرى
فيعنون لكان لصفات العجب والواجب لصفات لكان مع علمهم بتمايز صفات لكان الذي هو مرتبة وحده
لبعضها عن بعض واختلف احكامهم وعلمهم لاجرم وال تمايزهم واختلف احكامهم صلوا مع تجا من المرتبة الكونية
فانهم يعلمون بالبلات مثلا ان الحرارة والاشراق من صفات الناصبة بالليث واحدة منها في
ملا يوصف بها الباروك والبرودة التي خصب بالليث في النار وكذا تميز بين بالضرورة بين زواجر
وامهاتم وكيف تنفر احكامهم من شئها لاله ليل الارشاد والهدى لعلهم يكتفون بحد
نود وشمس بسم الله على صمد ورافقت در بيان اصول تنبأ كابر في اشارت
خفية عبارات لطيفة وبرسرين مما غير لا يروى له كمال على الرحمة والرضوان بالزمان يحكم على كل شئ

بدان رشک اندک متها که سرفظان است و صل بطل عین حصول می یافت حال اگر وصول حاصل می شد
 است حصول خطل ندارد که آراء کانیزه فی شخص الاصل الیه الانصیبها من شخص الاصله غایب فاعلم
 اشارت بمانند عبارت مناسبتیان غریق کبطریق رضوا اشارت تحریر یافته بود مناسبت بتمام کمال است
 نیز درین مکتوب برج ساخت فهم نمایند که چنان مانده اند زیرا راه دان داد دست بران باگشت بفضیل
 حضرت رحان صل عیان باقی هر حساب اسلام شے من تبع الهدی التزم متابعتی مصطفی علیه السلام
 من الصلوة اتهم من لجات الکلمه کسوف حداد و نور و شمع فیخیر فی راهبوی صدور یافته و در
 مصیبت و فالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون گناه کبیره است و درنگ قرار یوم جفت
 است بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسیدار مصیبت نوشته بودند ان الله و
 زحیون صبر و تحمل بایند و در رضا بقضا باید و در من زودی پیجم کرم بیاید که که خوش بود و عزیز
 تحمل در خفا قال الله تبارک و تعالی ما اصاکم من مصیبه فیکسب ایدیکم و لیسو عن کثیر و قال تبارک و تعالی
 طمأننا فی البر و البحر ما کسبت ابد الناس درین و باز شوی حال اول و در شان هلاک شدند که کمال
 بیشتر شد و در آن که در السلسل بقای نوع انسان بر بود ایشانست بیشتر از مردان مرد و در کورین
 از مردان از خجست و سلامت مانده شک بر حیوة او و آنکه مگر خجست و مرد و طوبی و در بشری را با شهادت و در خجست
 الاسلام بن جبرنی کتاب فی الماعین فی فضل الطاعون بان المیت بالطاعون یسال فی نظیر المقتدر
 فی المکره و بان المصاب فی الطاعون محبب العلم لا یصلی الا کتب الارادات فی غیر الطعن لا یقش الا شایان
 فی المراط کذا و ذکره فی الاجل السیطی فی کتاب شرح الصدور بشرح حال الموتی و بقا و مقام و حجت و عدا
 همین کسیکه نکرخجست و در و از جمله عازمان و مجاهدانست و از جگر صابران و پاکشان کسی که حکمت
 مسکنه اگر گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریز با بان که سبابت ماند و طبعت انما اجل ایشان رسید
 نه آنکه گنجین ایشان از مرد خلاص ساخت و اکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند طبعین الطهار
 پیچید و الا استقرار بر کمالین قرار در رنگ غریب و در جفت و گناه کبیره است از مگر خدا و در است مجلس
 که گریز از سلامت مانده و صبر کنندگان هلاک شوند بصل کفر و سیه که بیشتر شنیده میشد از صبر و تحمل شادمان
 و اعانت شایهسلانان خبر کرم الله سبحانه و تدر بیت ضلال و تحمل و ایشان و شک نشوند که امید و

در بیان الطاعون از این طاعون ۲

از خبر این که مرتب است زاده چه نویسد و سلام مکتوب به صدم بخود و مرا که جامه علوم و عقل و تقوی
 محمد الدین محمد معصوم سلام الله تعالی صدور یافته در بیان ما سر از غامضه و معارف غریب لبسان نروا شارت
 و ایما از مقام سابقین و ادنی نیز اندراج یافته بجهل و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان کل حال
 بسیر تفصیل مراتب مساویات الطبی که در جامعیت نام بر یکند و مرآت کمالات هما و صفات الوجود جلیلا
 گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است تمام مخفی شود و غیلان کمالات در کجی و چو چرخ ظاهر و باطن
 بر بقا حاصل که منوط بان کمالات است ابتدا حصول فنا می نام که منوط با حقا عدم او بوده و مشرف گردد و در هم
 بر کوصا و قی بدو بعد از آن اگر غنایت ازلی جلیلا نه باشد حال او بود و تواند بود که زمانه این کمالات
 که عارفان آن بقا یافته بود و مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس متکسر گردد و ظهور را بخاید کند و بنیقت
 سر قاف سین بظهور آید بایر دشت که ظهورش در کوه بیخون کنایت از حصول نسبت مجهول است مشی
 با نوزب نجه اینجا حقیقت مرآت و حصول شلی است در کوه لاله المثل الاعلی و چون آن کمالات که عارفان
 بدان یافته بود و مرآت اینجا قاف سین بطریق حقیقت و اصالة متکسر گردد و ظهور را بخاید کند و نسبت مجهول الیکفیت
 او را اینجا حاصل شود و لاجرم آنکه کبار فلق دشت اینجا اطلاق یابد و نمودن آن کمالات ظاهر به بند نهات
 عروج اناد مقام قاف سین تا اینجا است ای فرزندش نور مرآت صورت که در کوه حسن جمال متکسر گردد و در
 نورضا آن مرآت صلوة و علم پیدا کند ناچار بظهور لاج حسن جمال ملته خواهد شد و خط و افرا خواهد بود و مرآت
 هر چند لذت و المفقود است که از صفات امکان است اما امری که شایان آن مرتبه نبلیاست و از آنست که فقر
 و حدوث مبرک این و نه است و نوراید حافظ اینها خبر به زده نیست هم قصه غیرت حدیث عجیب است
 این کمالات ظاهر که در مرتبه نسبت مجهول الیکفیت پیدا کرده اند حکم اینها در رنگ حکم عالم خلق انسان نیست
 بمقام و در سن عرف فقه فقه عرف ربه اینجا در یاب چون این کمالات ظاهر که بفضل حضرت
 اجازتی است که تقدس نسبت مجهول الیکفیت بحضرت جمال پیدا کرده اند و اتصال با کیف بدست
 اندر آید و در سی حضرت جمال نمودن ناچار و حضرت اجمال تفصیل مجر و اعتبار محض توهم نیز پیدا شد که
 سبب عروج آن عارف گشت این کمالات البتة بمقام و ادنی است و قلم اینجا رسیده و در شکست
 اینست بیان نهایت نهایت و غایت الغایت که فهم آن از ادراک خواص مراحل و در دست و از عوام چه

از شخص من نیز مثل قلیل اندک باید دولت و معرفت مهتر گشته اند **ع** اگر با دست بر دیرین می باید تو انچه
سبب است کن هاین نهایت باعتبار طوالت و تجلیات است که بعد از آن از قسم تجلی و ظهور هیچ متصور نیست **ع**
و من بعد از این صفا و پاکیزگی و کمال خطی که در جمل و السلام علی من اتبع الهدی و السلام متالیه مصطفی علیه
و علی آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین علی ال کل ملائکات المقربین الصلوة و التیمات و التجات و البرکات
اتمها و الکلمها و اولی با و اعلا و داود و مهابا و الباقی و غیرها و علیها مکتوب یصد و یکم مولانا امان الله مدینه
قرب نبوة و تسرب ولایت و کسبها که بقرب نبوة موصول بعد از محمد و صلوة معلوم فرزند می مولانا امان الله
باد که نبوت عبارت از قرب الهی است جل سلطان که شایسته طلیت ناز و دود و خوش و بدی و در جل و علو و
و خلق این قرب بالا صلا نصیب نیاست علیهم الصلوات و التیمات و این منصب مخصوص این بزرگواران
علیهم الصلوات و البرکات و خاتم این منصب حید البشر است علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت عیسی علیه و
و علی الصلوة و التیمات بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود و علیها الصلوة و السلام غایت و کمال
متابعان خادمان از دولت و او شریک صاحبان نصیب پس از قرب نبیا علیهم الصلوات و التیمات کمال
هم نصیب و معلوم و معارف کلمات به مقام بطریق وراثت نیز نصیب ابان باشد که خاص نبوة صلوات
عام را پس حصول کلمات نبوة متابعان بطریق تبعیت و وراثت بعد از تبعیت خاتم الرسل علیه و علی جمیع انبیاء
و الرسل و الصلوة و التیمات منافق خاتمت انست علیه و علی آله الصلوة و السلام فلا کن من الممیزین بدان
است که مدت تکالیف را بهیچای که کلمات نبوة موصولند و قیاسی است که مربوط بطول کلمات فصای عام و
است و منوط است بحصول تجلیات ظلی و معارف مکریه که نسبت به رب لایت اند بعد از طوالت و
این تجلیات قدم و کلمات نبوة نهاده و باید و بقیام وصول اصل است و التفات و بطی و زب و راه
انست که متوسط حصول این کلمات ولایت و وصول کلمات نبوة میسر گردد و این راه و دویم شایسته است
و در کلمات نبوة رسید است الا ما شاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء که علیهم الصلوة و السلام
صاحبان ایشان تبعیت و وراثت ایشان علیهم علی اصحابهم الصلوات و التیمات و اول دور و راست و
و معتدل و وصول جمیع از اولیاد و مقام ولایت که شرف و نزل مشرف گشته اند کمال انبیا به بقا و نزول معنی شایسته
کلمات نبوة خیال کرده اند و در خلق را که ناسبق هم دعوت است از خصال متصل به نبوة انکاشته بهیچ

و در کلمات نبوة رسید است الا ما شاء الله تعالی

بلکه این نزول را عروج و هر دو از ولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که نبوت تعلقی دارد
 و این توجیه خلق غیر آن توجیه بخنق است که نبوت مناسب است و این حق غیر آن حق است که از کلمات نبوت
 شمرده اند چنانکه که قیام از آیه ولایت بیرون نهاده اند حقیقت کلمات نبوت را در نیافتن نصف ولایت
 که جانب عروج است تمام ولایت انکاش شده اند نصف دیگر آن که جانب نزول است مقام نبوت تصور کرده اند
 ۵ جوان کرشمه که در سنگ نهان است در زمین و همان است که ممکن است که شخصی براه اول حصول نبوت
 و جمع کلمات مفصله ولایت و نبوت نماید و تمیز و میان کلمات این دو مقام که این فیض حصول فرماید و عروج
 و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید بلکه نبوت نجی بهتر است از ولایت او باید دانست که بعد از حصول
 براه دوم هر چند کلمات مفصله مقام ولایت تحصیل می یوسته است اما زنده و خلاصه ولایت بوجهی است
 گذشته است توان گفت که اهل ولایت از کلمات ولایت پوست پوست آورده اند و این وصل غیر از اتصال
 کرده اند بعضی از علوم سکریه و ظهورات ظاهری که ارباب ولایت را حاصل شده است آن وصل از آن علم
 و ظهورات قلیل انصاف است این فیض موجب غیبت نیست بلکه آن وصل از این علوم و ظهورات گنگ و ناموزون
 است تا آن حد که از ذوق سواد و اهل علم و اهل نظر از آن وصل گریزان و متعجب است گرفتار
 بطلان زمان عدم وصول است با وصل نظر به حاصل است و توجیه بطلان سواد و اهل بی فزاید حصول کلمات
 نبوت مربوط به سبب محض است منوط بکرمت حرف کسب تحمل یا حصول این دولت عظمی و عظیمی نیست
 که آدم عمل کسب که نتیجه این دولت خطی باشد و کلام یا ضمت و مجاهده است که شمر این نعمت است و بوجه خلاف
 کلمات ولایت که سبب و مقدمات آن کسب است و حصول آن هر بوطر یا ضمت مجاهده است هر چند بوطر
 که بعضی را می گویند کسب عمل نیز این دولت مهتر سازند و فواید و ایضا که ولایت عبارت از است نیز می گویند است
 که بعد از کسب مات فی فضل که هر کس را خواهد بدولت فنا و بقا مشرف سازند و یا ضمت مجاهدات الشریع
 و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل الطاعة جمیع المعاملات و التسلط و التسلط
 نیست و بعد از این نیست نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر و ظهور و تطلعات است حساب کفایت
 از است بیشتر است و از قیام و حیات و ملاقات صحبت فرشته مرسل که از اصل و شریک است و کثرت
 ظهور و خوارق که مناسب است نبوت اند و امثال آن باید دانست که حصول این موجب و حق انبیا علیهم السلام

ولتلیات بنیو سط است و در حق صحاب بنیاء علیهم الصلوات و التحیات که بتبعیت دورانست باین دولت مست
گشته اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات و البرکات بعد از انبیاء و صحاب بشان عظیم صلوات و تسبیح که گشته
باین دولت شریف گشته است هر چند جایز است و دیگر بر این تبعیت دورانست باین دولت مهتم سازند
فیض روح القدس را باز در فرامیاید و بگویند هم نمکنند آنچه میگردانند و انکار کم را باین دولت در کبار تابعین نیز
انداخته است و در اکابر تابعین نیز سایه افکنده بعد از ان را و باستان را در ده تا آنکه نسبت بالفنائی از تبعیت
اندر علیهم الصلوات و التحیات رسید و بنیوقت نیز اند دولت تبعیت دورانست بر نصیحه ظهور کرده و واضح
با دل شایسته ساخته اگر با دشمن بدین نیز نایباید تو انخواص صلیت کمن و السلام علی من اتبع الهدی و نیز
متابع المصطفی علیه و علی الاصلوات و التحیات امتها و کلمها مکتوب صد و دو و نیم بخود مراد
که جامع علوم ظاهر و باطن و معارف باطنه اند یعنی عبداللین محمد مصوم سلمه الله تعالی حد و ریاضه در بیان فرمود
ولایت گشته که ولایت اولیا و ولایت انبیاء علیهم الصلوات و التحیات و ولایت طار علی است عالمین
و علیهم الصلوات و التحیات و در بیان آنکه نبوت افضل است از ولایت است و بعضی از خدایان معارف نبوت
تعلق دارند و مانیانست که ان را رشک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جلستگاه کبریا
ظلمت صورت بند و بی حیل و حجب حصول نمیدارد و اگر ولایت اولیا است البته در آن ظلمت قسم است و ولایت
انبیاء علیهم الصلوات و التحیات هر چند از ظلمت برآمده است اما به حیل و حجب مسا و صفات تحقق نیست و
طار علی بنیاء و علیهم الصلوات و التحیات هر چند از حجب مسا و صفات بلند رفته است لیکن از حجب بیون و اعتبار
ذات چاره ندارد و نبوت و رسالت است که شایسته ظلمت با و راه نیافته است و حجب مسا و صفات را و اعتبار
گذاشته پس از چار نبوت از ولایت افضل باشد و قرب نبوت و اتان و اهلک باشت و من لم اعلم علی حقیقه حکم
با کس و جزم بالقابیر و حصول مرتبه نبوت باشد و حصول مقام ولایت زیرا که حصول بلا خط ظلمت صورت
نیز در بخلاف حصول انضاد کمال حصول فاعثیت است و در کمال حصول انضاد فاعثیت بر رفع در کمال
مناسبت مقام ولایت باشد و کمالک لایم مرتبه نبوت و چون فاع و کمالکی مناسبت مقام ولایت است اینها
سکر مرتبه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقا ثنیت است پس محو از خواص ان مرتبه نبوت
ایضا حصول تجلیات خواه و کسوت صورت شکل بوده خواه و پیره الوان انوار همه و مقامات لایت است

و در طو مقامات و سبک و آن بخلاف مرتبه نبوت که در انوطون حصول اصل است و متغایست از تجلیات ظهور
 کمال آن اصل اند و همچنین در وقت طو مقامات و سبک و آن مرتبه نیز احتیاج به آن تجلیات نیست مگر انکار
 ولایت عروج و قعود این زمان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت نیست نه بواسطه مسافت راه وصول
 با بحکم تجلیات و ظهورات از ظلال خرمی و هند و آنرا اگر قناری ظلال گذشته است از تجلیات و راسته
 زراعه البصر اینجا باید طلبید ای فرزند ولایت عشق و طمطه محبت و لغوهای شوق پاکیزه و صبحهای دروایز وجود
 در قصور بقاصی همه در مقامات ظلال است و در آن ظهورات و تجلیات طلبید از وصول اصل حصول
 این امور تصونیت محبت و انوطون بعبه اراده طاعت است چنانچه علمای فرموده اند نه منعی زائد بر آن نیست
 شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیگان برده اند از فرزند نبوت چون در مقام ولایت رفعت نیست مطلوب
 ناچار اولیا زوال را در سعی مینمایند شیخ بسطام گوید بر بدان لارید و در مرتبه نبوت چون که رفعت نیست در کمال
 زوال نشن را در و مطلوب بکشت چاره طلبی باشد که اراده صفت است فی حد ذاتها کامل اگر نقضه را راه یافته
 است بواسطه صفت متعلق است پس باید که متعلق او محبت و نامرضی نباشد بلکه جمیع مراعات آن مراعات
 باشند جل و علا و همچنین در مقام ولایت و لغو جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوت مطلوب نقض متعلق
 سوار این صفات است بنفصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند مثلاً صفت علم نه حد ذاتها از صفات علم
 است اگر نقضه بوی راه یافته است از او متعلق سوار است پس نقض متعلق سوار ضروری است بقیصل این صفت
 علم نه القیاس پس شخصه که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در آن راه از نفی اصل صفات چنانچه
 و آنکه متوسط ولایت به آن مقام رسید است او را بنفصل صفات کاری نیست نفی متعلقان سوار این صفات باید
 کرد باید داشت که در او ازین ولایت که ناکورش ولایت ظلی است که ولایت صغری معبر است و ولایت باطن
 است اما ولایت انبیا که از ظلال گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نقض متعلقان سوار صفات بشریت است
 نه نفی اصل این صفات و چون نفی متعلقان سوار صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوٰت و التحیات
 بحصول پیوست بعد از آن عروجی که واقف و متعلق بکمال نبوت خواهد بود و ازین بیان آنرا گشت که نبوت
 از حصول ولایت چاره نمود زیرا که ولایت از سبک و مقامات است اما ولایت ظلی در وصول کمال است
 هیچ در کار نیست بعضی اتفاق افتاد و بعضی دیگر را اصلاً با بر آن عبور می افتد و فایده و شک نیست که نفی

اصل صفات شمرست نسبت بقدر متعلقات سوران صفات پس حصول کمالات نبوت اهل اقربا شد نسبت
 بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بر قرابت و هر چه که وصول اصل دارو نسبت با موهبه از اصل صلا
 فاده اندویشی که میبایست اصل سهولت عمل میرسد و با قرین حق حاصل آنجا اصل آن جالبه است
 و در محنت است و عمره و تحصیل آن فائده بسیار و مع ذلک حرمان نقد وقت اوست و نهچند مدت آورد
 بعد النیاء و البته شباهت بان اصل دارد و بسیار است آن شباهت عارض از وی زایل گردد و اصل خود
 نماید و اقباله و غلبه بخشد بخلاف اصل اصل آنجا با وجود سهولت عمل نزدیکی راه از خوف غلابی و غلبه
 امین است جمیع احوال کلان این راه که ریاضات شاقه و مجاهدات شدید و نظایر اظلال شدید نگه داشتن
 که وصول بطلب منوط بر ریاضات شاقه است و مجاهدات شدید نمیدانند که راه دیگر اقرب از این راه است
 و موصول بنهایت و آن راه اجتناب است که بحر و فضل آن کرم منوط است و در راه ایشان ختیا کرده اند
 و انابت است که مجاهدات منوط است و حصول این راه قبل قلیل اند و وصلان راه اجتناب هم غیر از این راه
 و اصول و ولایت است به راه اجتناب از راه اندو و صاحب ایشان علیهم السلام و ولایت و ولایت است
 و اصل گشته اند ریاضات از راه اجتناب از راه ادای شکر نعمت و وصول است قال علیه الصلوٰه و السلام فی
 السائل عن جریاضات است برید و مع کون ذلک بالمقاصد و المتاخره منقوضه افلا کون عبد شکور و محاسن
 اهل نابت از برای حصول اصل است نشان ما بینها راه اجتناب راه بر ولایت و راه انابت راه فتن از برای
 تار فتن و قرق عظیم است زود می برند و دور میرسانند و میریزند و در راه میانند حضرت خواجه نقشبند قدس
 فرمودند ما فضلیا نیم بطلب افضل نباشد بنهایت دیگران در ولایت ایشان چگونه مندرج گردد و ذلک است
 فضل لدیوتیه بن ایشان و اندو و افضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این فیض و عرض شمس است که
 بزرگو از خود قدس است نوشته است که جمیع مرادات مرتفع گشته اند با فضل راه و هنوز جابجاست این
 مرتبه نوشته که آن راه و نیز درنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بولایت انبیا علیهم
 و لهما نیابت شرف ساخت و نیست که رفع متعلق سوران اراده بوده است زرفع نفس آن راه و بلان نعمت است
 که رفع متعلق سور بعد از رفع اصل بر وجه اتم و کامل حاصل شود بلکه بسیار است که بحر و فضل آن میرسد و
 بقول تکلن غیر عسیران حاصل نکرد و لای فرزند و مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایستد و تکلن

آخرت را در رنگ گرفتاری نیاید و در آخرت را در رنگی رود و آنچه بناید نیست امام داود طایفی فرمود
 ان را در تاسلامه سلم علی الدنيا والی روت الکرمیت کبر علی الآخرت و دیگر کسی زین طایفه گوید که میسر نیست
 بر دنیا و دنیا و شکم من بر دنیا آخرت شکایت از رفیقین است با جمله فکای عبارت از انسان با مسکو حق است
 جل علا شاملی یا و آخرت است وفا و بقا هر دو اجزا و ولایت اندلیم و ولایت از انسان آخرت جا و نیکو
 مرتبه کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و در آخرت مرضی و مقبول بلکه در آن موطن روح خیر است
 و گرفتاری آخرت که میگوید هم خوف و طمأنینه و کرم و خشنود هم و خفا و غلبه و کرم و الدین خشنود هم
 بالغیب هم من الساحة منفقون لقد وقت ارباب مقام است گریه و فالد الشان از آنکه احوال آخرت است
 دالم داند و هشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنه قبر و ستمنازه اند و همیشه عذاب را بهانه میفرست
 در حق جل علا نزدشان و در آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چاکر لقا است
 موعود و آخرت است و اگر رضا است کمالش نیز موقوف با آخرت دنیا مبنوعه حق است جل علا و آخرت
 مرضیه اولی مبنوعه با مرضیه هیچ امر برابر نیست و آن ساخت زیرا که مبنوعه شایان عرض است و مرضیه شایان
 اقبال از مرضیه عرض نمودن عین شکر است و خلاف موعود مرضی او قائل که میگوید بعد عیالی و السلام
 شایان یعنی است حضرت تهنیتا و قائل به الف و کاید ترغیب آخرت میفرماید پس عرض از آخرت نمودن
 معارف است بحق جل علا و سه در فر مرضی او کرد است امام داود طایفی بان بزرگه چون رطایب
 قدم زهر دشت ترک آخرت را که است گفت که نه نیست که صاحب کرام علیهم الرضوان هم به در آخرت مبتلا بود
 و از عذاب آخرت ترسان و از آن روی که حضرت فاروق رضی الله عنه شمره را که چه میگفتند تبارک این که به
 را خواند از عذاب که به عذاب با کرمین انهم انهم مع انهم من قعدوا و شمره و درین افتادند از عذاب و شمره
 بودند قنای از آن روی که به عذاب با کرمین انهم انهم مع انهم من قعدوا و شمره و درین افتادند از عذاب و شمره
 انسان از دنیا و آخرت میسر گردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری نیاید و در آخرت را در رنگ گرفتاری نیاید
 شرف گشت و کار را با انجام سانه و کمالات نبوت است که انداختن عذاب و در آخرت است و ستمنازه از عذاب است
 تمام بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شایمی نبوی هیچ مناسبت بلکه اینها دو طرف بهشت
 اند و رنگ قنای عذاب مضایح و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحه اند

پیغمبر علیه و علی الصلاة والسلام فرمود که بهشت وشت نماز و خجاستان نبوت بند پسندید که چطور بنشیند
 فرمود علیه علی الصلاة والسلام بقیح و تحمید و تحمیل یعنی سبحان الله بگویند تا بهشت نهال که خجرت
 نبوت از پسین خجرت بهشت خجرت بهشت کمال است نیز بهشت چنانچه درین کلمه در کسوت حروف صوات
 مندرج ساخته اند و بهشت آن کلمات را در کسوت و خجرت تعبیر میفرماید علی هذا القیاس آنچه در بهشت پیغمبر
 صاحب و هر جای کلمات و جوی لغایت و لغات است و شمس کسوت صلاح قبولی و علم انداز یافته است در
 آن کلمات و پیروزه لذات تنعمات ظهور میفرماید پس این چار آن تملذ و تنعم مضی و مقبول باشد و وسیله باشد
 از برای بقا و وصول بلبع به چاره اگر این سرگاه میگشت فکر سوختن بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گفتار
 حق جل علانیه بهشت بخلاف تملذ و تنعم دنیوی که نشان آن جنت و شراست و نبی ان حرمان و از خجرت
 اعانده به سجانه نین تملذ اگر مباح شرع است محاسبه پیش است اگر حجت و تسکینی نافر مایه و صواب
 و اگر مباح شرع نیست مورد وعید است ربنا طمنا انفسنا و ان لم یغفر لنا و رحمتنا لکن من بل خاصین این
 تملذ و زبان تملذ و نسبت بود این تملذ و تنعم قائل است و آن تملذ و تنعم با نافر بلین و آخرت یا نصیب هم موهبت
 یا نصیب خض خواص حاصل زین در نیزه مینامند و کرمیت و خلاف آن میخوانند و الا نشانه من خجرت یارب
 مکتوب صد سیوم بجای یوسف کشمیری بلعده و الصلاة باید و است که کلمات اذان و هفت است
 الله اکبر الله اکبر ان کیون لاحاجة لى عبادت عابده کرمیت نه کلمه اربع مراتب که بعد از این معنی است
 لا اله الا الله استشهدانه تعالی هم کبر بار ب و استغفار عن العباد و لیس تسبیح للعبادت الا بوسجنا استشهدانه
 رسول الله علیه و علی الصلاة والسلام رسول سبحا و صلعه عنه کما طریق العبادت فاما کیون العباد
 الا بوسجنا بق سبب الله الا ما هی ما خذوه من جهة تبلیغ و رسالت علیه علی الصلاة و تحمید حی علی الصلاة
 علی الفلاح کلماتان المطلب الصلوة الی او الفلاح هو وسیله الی الفلاح الله اکبر الله اکبر من بلین بقیح سبحا
 عبادة احلا الا العبدی انه تعالی لا محالة هو استحق للعبادة و ان لم یصدر العبادت من حدک الا بوسجنا بل
 قد رسد که بزرگه نشان نماز بزرگه این کلمات که موضوع از برای علامت است باید و یافت
 که کلمه است اربع بار شریف است اللهم صل علی الصلین الصالحین بجزمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و السلام
 و منها و کلمه مکتوب صد و چهارم موهبتا ما بعد از حدیث صد و یافت و بیان اعمال صالحه که در اکثر آنها

قرآن و غیر دخول بهشت منوط بان ساحت است تقاضا و تقدیر و بیان ادا و شکر و در بیان بعضی از دعا و ابرار نماز
 بعد محمد و صلوة باین معنی است تقاضا و تقدیر و بیان ادا و شکر و در بیان بعضی از دعا و ابرار نماز
 استیار قرآن و غیر دخول بهشت منوط بان ساحت است تقاضا و تقدیر و بیان ادا و شکر و در بیان بعضی از دعا و ابرار نماز
 کم کسے باینان جمیع موافق شده باشد و اگر بعضی است مجهولست و تعیین نموده اند و بعضی فضل خدا و یک جلد است
 بخاطر ریختن کشاید از اعمال صالحه ارکان خدیو السلام باشد که بنا بر سلام بر پشت امید است که اگر این صول
 پنجگانه سلام بر وجه کمال دایا بند خجاست و فلاح تقدیر وقت چایهانی خدا و تاهات اعمال صالحه اند و در نه سیات
 و منکرات اند که بیان الصلوة شنبه عن الفخار و الکفر شایسته است و چون ایاتان بن پنجگانه سلام میزند
 امید است که شکر ادا یافت و چون شکر ادا یافت از عذاب شجایا ملایم با فعل بعد از ذکر این شکر و در استقامت
 این ایاتان بن پنجگانه بجان باید که کوشش علی مخصوص را قامت نماز که عباد دین است همه انکس بر یک اول
 از ادا باین صیغه بناید شد اگر نماز تمام ساخت صلی علیهم السلام بدست آورده و جلستین از برای خلاصی
 حاصل کرد و الله سبحانه یوفی بکلی کبیر ولی و نماز اشارت به تفتا و کبریا بی دوست تقاضا از عبادت عابدان
 و از نما و صلبان و تکبیر که بعد از آن اندر روز و اشارت به اقامت ادا هر یک بنابر ابرای عبادت خفا
 او تکبیر و کوعه چون سخن تکبیر مخطوبه بوده است و اگر کوعه تکبیر گفتن فرموده بخلاف سجده که با وجود
 تسبیحات آنها و اول آخر تکبیر گفتن فرموده تا کسے در هم نمیدارد و سجود که نهایت خطا و خصائص است
 و نهایت تذلیل انحراف عبادت ادا می باید و از برای دفع این هم سجده تسبیح و کوعه و لفظ اعلم احتیاج افتاد
 و هم نماز تکبیر منقول گشته و چون نماز موعود من است و از نماز کلماتی که اکثر و علیه علی الصلوة و السلام
 در شب حراج باین کلمات شرف شده بود خواندن فرموده و صلوات باید که نماز را موعود سازد و نهایت
 و نماز جدید قال علیه علی الصلوة و السلام اقرب الی العبد من اربع الصلوة و صلوات بر این مکار است
 عزت و شایسته خلعت و طلال دست تقاضا و وقت ادا نماز جای نیست که در وی عیبی بیاید و در این
 تسلیم و نماز تسبیحین فرموده و آنچه در حدیث نبوی مد است علیه علی الصلوة و السلام صدای تسبیح
 و تحمید و تکبیر و تسبیح بعد از نماز فرض هر علم فقیر سرش نیست و در ادا نماز هر چه از قصود و تفصیر و غشده است
 تسبیح و تکبیر ملاقی آن با یزید و اعتراف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادا عبادت

توفیق او تکمیل میسر است تحمید و تکریم با بیجا آوردن و سختی عباد و غیور و انبیا بدینست امید است که چون
 ادا نماز مقرون بشراط و ادایا تعشو و بعد از آن تکمیل تقصیر نشا نعمت توفیق و فی حق عباد و اخیر
 تکمیل از صمیم قلب این کلمات طبع نموده آید تا آن نماز شایان قبول شد و بعد از تکمیل آن گردد و صاحب این نماز
 متصل و مفصل بود اللهم صل علی من الصالحین علیهم السلام علی علیهم علی الصلوات و التسلیمات و التمجیدات
 سه صد و پنجاه مرتبه مجرب بعد صد و بیست و یک سال نماز و فرق و میان نماز و بدین عامی و میان این رشته
 میان این کلمات هم الله الرحمن الرحیم بعد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بدان شکل که در کتاب و تمام صلوات
 و کمال آن نزد فقیر عبارت از ایتان فریقین و واجبات و سنن و استجابات است که در کتاب فقیر تفصیل بیان
 یافته است امری دیگر و راسی این امور را بعد نیست که در تمام نماز از اول خطبه باشد و شروع نماز نیز نمند
 در همین امور را بعد است و حضور قلب نیز منوط به اینها جمیع به علم این امور کفایت و زبده اند و در علم
 و در اینها خاتمه نموده لاجرم از کمال است نماز قلیل و کثرت است و در جمیع دیگر است تمام حضور قلب بحق شجاعت
 همال و بیجا که هر یک از اینها در واقع تقصیر و فریقین و سنن و میان را بیجا نمند از حقیقت نماز آنگاه گذشته است و کمال
 نماز را غیر نماز حجت به حضور قلب از جمله کمال نماز شمرده اند و آنچه در خبر آمده است لاصلوة الا بحضور القلب
 تواند بود که هر دو از حضور حضور قلب باشد این امور را بعد و تقوی رایتان امری زین امور واقع نشود و در
 این حضور حضور دیگر بفهم این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط بیان امور را بعد
 و اگر دیگر و راسی بنیاد کمال آن ملحوظ نشد پس فرق و میان نماز بدین معنی شنبه بکمال نماز عامی که مقرون است
 این امور باشد چه بود و جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل هر یک عمل بوسط تفاوت و عمل متفاوت
 عملی از عامل مقبول محبوب بود و چون اید اجران متعاضد مضاعف است از آن اجری که سرتب بر عمل غیر
 عامل باشد چه عامل هر چه بزرگتر باشد عمل و جزیل لاجرم است از بیجا گفته اند که عمل یا عارف بهتر است
 یا خلاص و بدین گفت که عمل عارف مقرون با خلاص بود و لهذا حضرت صدیق رضی الله عنه حضور
 پیغمبر را علیه علی الصلوة بهتر از صواب حمد خود دانسته طلب بود و علیه علی الصلوة و التمجیدات
 و تسبیح یا تسبیح که هر چه بزرگتر و زیاده آن را که بکلیت خود به سر و باشد علیه علی الصلوة و التمجیدات و تسبیح
 اعمال و حال خود را کم عمل هر چه بزرگتر و زیاده علیه علی الصلوة و التمجیدات و تسبیح یا تسبیح که هر چه بزرگتر و زیاده آن را که بکلیت خود به سر و باشد علیه علی الصلوة و التمجیدات و تسبیح

[illegible]

این معرفت و راه طریقت و فکر است سبب کم یاریش مقرر شد که علم اشیا ناشی از علم حق نشد چنانکه علمای
 انسان شایع بود که بنا شد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری اشیا انجالی انسان شایع تصور
 چه در ولایت گرفتاری بطلال است و گرفتاری بطلال آن قدر قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری
 اشیا را توانمندی را که در انبیا پس ولایت انسان شایع بود تا گرفتاری نیل کرد این معنی است
 که خصوص این در ولایت است و دیگر بی آن کلام بخورده که بعد از بی با الهام و ماکن التفتید لولا ان
 القهارت سل بنا با حق مکتوب صد و فقهیم مولانا عبد الوالد لاهور صد و یافته و بیان
 کلمه طیب سبحان الله و بحمد و انما سبب کلمه الحمد الرحمن الرحیم بعد الحمد و الحمد الله با بدست که عباد
 در وقت اداء عبادت هر چه از جنس حسن کمال عبادت خود یا بیان هر چه بوقوع عبادت است
 و از حسن بیت وصال دست تمام هر چه از جنس قصور و ناموی و عبادت خود یا بیان هر چه از جنس
 و از شرارت جلیله انداشی شده است و بجا قبیل و تکلیف چیز از قسم نفس و قصور از جنس است انجا هر چیز
 و کمال است و همچنین هر چه در عالم بود و هر چه از جنس کمال این از جنس قبیل و دست تمام و شر و نقص این
 نماید باینکه کلمات که در هر چه در عالم دارد که ناشی از شر و نقص است کلمه طیب سبحان الله و بحمد و
 ابلغ بیان این دوام صبر نماید و کمال تنزیه و تقدیس و تکلیف نماید از آنچه شایان جناب قبیل و تکلیف
 از شر و نقص و اداء شکر عبارت حمد که راس هر شکر است میکند بصفات و افعال جمیده او و زانبات
 و احسانات جزیره او و شجاعت از جنس است که در حدیث نبوی آمده است علیه السلام صلوات و تسبیح که هر کلمه
 طیب او در روزی و شنب صد بار گوید هیچ کی که در حق مان و زود و ان شایع و بر یکر نحو دیگر آنکه مثل و این
 کلمه طیب را گوید چگونه برابری جوید که هر عمل که عبادت او را در شکر می است از شکر می نمود و بعد جلالت
 که بجز و این کلمه طیب یافته است و جز و دیگر که بیان تنزیه و تقدیس و تکلیف نماید علاوه است فعلیک را که
 انده اکل الطیب کل يوم و لیلته مائة مرة و الله سبحانه الموفق و حال حدیث نبوی آمده است علیه السلام صلوات
 و تسلیات سبحان الله و بحمد و عار و طه و رضا و فخر و عز و عرشه و مداد کلماته و آمده است سبحان الله طیب
 و آمده که بعد از شرافت حمد و حمیه خلقت و تایل خیر از کتب گفته است و عدد و غیر از کثیر و بوقوع نماید از اعداد خلقت
 بجا عبادت را کند و رضا و فخر و عز و عرشه چگونه بود و مداد کلماته چون رست آمد و میلان را چگونه

و منها و ان همه جمیع حلقه بچ میخفته گفته شود گویم که انسان جامع عالم خلق و عالم امر است هر چه در خلق و امر است
 در انسان است مگر شی زاید بدان هیئت معدا اوست که از ترکیب خلق و امر نشسته شده است و این هیئت
 بچکیل انبیا و میر شده است و این هیئت عجب هیئت غریب انود چه است بدین پس حکم که انسان بر
 ضحاف جمیع غلاتی خواهد بود و علی هذا القیاس حل یا لا سوال پس هر دو از جمیع خلق ماسوا انسان بدست
 و اگر انسان را نیز دخل کنیم گویم که انسان کل چنانچه جمیع اوز و عالم را اجرا خود می یابد و او انسان را نیز
 خود می یابد و خود را کل همه پیدا بدین تقدیر خود را ضحاف محمودی بدو ضحاف جمیع اوز و انسان
 نیز خواهد یافت و السلام علی من اتبع الهدی التزمنا له المصطفی علیه علیه السلام المصلوات تهاتر و ان القیات
 اکملها مکتوب صد و ششم بمولانا فیض الدیانی پی صد و یازده و بیان شیخ حارث نبوی علی صاحبها
 الصلوٰة و السلام کلمات غفقتان علی اللسان نقیذات فی المیزان حیثیان لم یصلحان سبحان الله و بحمد
 سبحان الله العظیم بل ان ارشدک الله قال علیه و علی الصلوٰة و السلام کلمات غفقتان علی اللسان نقیذات
 فی المیزان حیثیان لم یصلحان سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم و جفتها علی اللسان طاهر قلته بحمد
 و اما وجه نقیذات فی المیزان و کونها جفتت فی المیزان فاما ان یخبر و الاول من کلمة الاولی فی نقیذات فی المیزان
 سبحان الله الملقی بخبات سده و غول و العبا و حجاب کبریا عن صفات انقص سماء احد و ث الزوال و محذور
 الکمال من کمال کلمه نقیذات صفات کمال شیونات اجمال کمال سو اکرانت صفات شیونات من الفضائل
 اوسل انقص من اجل الاضافه لا استغرق فی ان یخبر من یغید ثبوت جمیع التزیهات و التقدیسات ثبوت جمیع
 الکمال اجمال کمال فاحاصل بخبر من من کلمة الاول و ارجاء جمیع التزیهات و التقدیسات لانه سبحان و اثبات
 صفات الکمال اجمال کمال و غول من اجل کلمة الثانیة اثبات جمیع التزیهات و التقدیسات لانه سبحان و اثبات
 لقطه و الکبریا و غول من فیله ان سلب نقیض عن کمال لاجل غلطة و کبریا و سبحان فلا جرم کمال الکلمات
 نقیذات فی المیزان حیثیان لم یصلحان سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم و جفتها علی اللسان طاهر قلته بحمد
 فیکون التزیه و سلیة الی محو الذنوب و عفو العیات فلا جرم کمال نقیذات فی المیزان من حجاب کلمه ثبوتات و
 الی الارجاء لانه سبحان یوجب عفو و انفا ان یسبح و کماله انزه خاتمه سبحان الله الملقی بخبات سده و غول و
 و اجمال تقالی فالجواب لکرم الوهاب جللنا ان یسبح و کماله انزه خاتمه سبحان الله الملقی بخبات سده و غول و کماله انزه خاتمه

اهل جزایر الاحسان فلا حرم نم کون بکلمات نقیصتین یعنی این کلمات بسبب تکرارها جسته تین از احسان
 بوجود الاخلاق جمیده بوسطتها و سلام مکتوب صدور و نهم مولا حاجی محمد و کتبه صدور و یافه و بیان
 محاسبه یومی و لیکو کار و حساب و قبل ان تحاسبو بعد و صلوة و تکلیف الدعوات میرساند گشته از شاخه اول
 قدس الله اسرارهم طریقه محاسبه اختیار کرده اند و در شب قبیل نوم و قدر فعال افعال حرکات سکات
 یومی خود را ملاحظه مینمایند و تفصیل بحقیقت هر کلام و امری رسد تقصیرت و سیات خود را تدارک بنوبه استغفار
 و التماس و تضرع میفرمایند و عیان افعال صالحه خود را راجع توفیق اولیای ساخته سجده و شکر خداوند جل جلاله
 پیش می آورند و صاحب مقام مکیده قدس سره از محاسبان بوده میفرمایند من روحا غیبه دارم و شاخه دیگر اذوق
 و خطرات و سیات خود را نیز محاسبه نمودم و زود فقیر خدا بشیر و تحمید و تکیه قبل نوم پنج کلام از مجادلات
 پیوسته است علیه علی الاصلوات و التسلیمات حکم محاسبه دار و کار محاسبه مینمایند گویا تکرار کلمه تسبیح کیهن
 نوبت است اعتبار از تقصیرت و سیات خود مینمایند و جاذب سیر و الهی را بخوار کتاب این سیات عیان
 بود تنبیه و تامل میفرمایند چه مکرر سیات را اگر عظمت و کبرای جاذب من حضرت امروا می بیند و منظور
 هرگز اندم آتشال بر او تکرار سادست نمی نمود و چون سادست نمود معلوم شد که امر منی او را تکرار نمودن مکرر
 و اعتبار بنموده اعادانه جایز من یک پس تکرار کلمه تنبیه تلافی این تقصیر مینماید یا بدینست و استغفار
 طلب ترفیت است که در تکرار کلمه تنبیه طلب استیصال غیب نه از من یک سبحان الله عجیب کلام است اظهار
 و غایت قنوت و دعا و منافع و در نهایت کثرت و تکرار کلمه تسبیح و شکر توفیق و خداوند جل جلاله
 و ادا و تکرار نوم و تکرار میفرمایند تکرار کلمه تسبیح را شایسته است بانه کجاب قدس و تکرار بلند تر است از آنکه این اعدا
 و این تکرار شایان انحصار حجاب باشد زیرا که اعداد و استغفار و محتاج به تکرار و تضرع کثیره است
 حمد و راجع قبل و سبحان الیک بل لغزت عما یصفون سلام علی الرسلین محمد و رب العالمین محاسبان
 به استغفار و شکر کفایت مینمایند و این کلمات قدسیم کار به استغفار حاصل میشود و شکر بجا می آید و هم بجا جبار
 نقص استغفار و شکر میرسد و در باقبل ممانا انک انت الهیم و علیکم السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین
 و سلم و بارک علیهم جمیع مکتوب صدور و هم مولا محمد ثامن دیان جامعیت انسان بعضی
 از این اعدا که تعلق بانقیام دارد و مینماید که بکلام محمد و صلوة مینماید که هر چه در انسان از کمال است

و بتایان این مظهر اورنگ بتایان این تقایر نمودن خصال کرده اند و چون از اورنگ بتایان و تقایر نمودن کجاست
 و صفات ما باشد یافت و تقایر از انما بتایان این شایسته ندیدند لاجرم حکم بنفشه تقایر و تقایر نمودن و بعینیت یکدیگر
 مایل گشتند و نسبتند که تقایر بتایان این نمودن و درنگ است و صفات کجاست چون بچگونگی است و آنگاه از
 بتایان تقایر نسبت نیست الا در صورت و هم بتایان این تقایر و نمودن شتخون باشند و مادر در آن عاقلان باشند
 هر چه در درک تقایر که در انیم که در انیم و مخالف اهل حق باشیم و الله سبحانه العلوب مکتوب صدق و ما در علم
 بخیر و فرادگی خطم فین الیه و مظهر اسرار ما می خواهد بجهت سعید صدور یافت و بیان اسرار خافیه و حقایق
 نادره بطریق رفو و اشارت این اسرار بخلق بچرف و قطعات و ارکان از مشابهاست و این است که اسرار
 از ان و این ان اطلاع داده اند اللهم س ما و جویش است مربی . بهیچ الف بحدیث ابی لام مرزلی خلیل الله
 سیم زید بیر حکیم که است بمبارک و بار حضرت کلیم علی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام حقیقت الف است و مبارک
 معالما این حقیر نیز بحقیقت و وارث همان حقیقت الف لیکن با گذشت حضرت کلیم علی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام
 بحقیقت سیم است و با گذشت این حقیر بحقیقت که جویشیت بحال مرجع و ملازمین همین حقیقت است
 حقیقت همان است که تقایر از ان غیب است میماند و این حقیقت گنجینه رحمت است که رحمت کرد و دنیا پس کرده
 و نود رحمت که بر لب آخرت و خیر مانده اند و شکر و ستودن همه اینها همین حقیقت است که گویا یک چشمان نورانی
 رحمت و نیاست و چپ و دیگر گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین از این حقیقت اتباع میماند و غیظ نمودن
 حال هر فاست که شایسته از جلالت انرا نیافت است و دستاورد دنیا هر چه از قلم رحمت و انور بدست است
 است که بصورت جلالت ظاهر شده است و دشمنان از دنیا هر چه از جنس لغت و سرور بدست ظهور جلالت است که بصورت
 جلالت نموده اند و اما اگر الهی جلالت فیض کثیر او بیک کثیر و مبارک کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه
 و علیهم الصلوٰت و التسلیمات حقیقه است که فوق حقیقت الف است و چنین مبارک حضرت خلیل علی بنیا و علیه
 الصلوٰه و السلام همان حقیقت فوقانی است غایت مافی الباب حقیقت مبارک حضرت خاتم الرسل اجمال
 است و حقیقت مبارک حضرت خلیل افضل حقیقت علم و صلوات و تسلیمات آنها و اکلهای و با گذشت حضرت
 خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰه و السلام حقیقت الف است و با گذشت حضرت خلیل علی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام
 حقیقت لام است بل اجمال را بوحده بیشتر مناسب است لاجرم بالف در حجت میر گشت که قریب حقیقت

و تفصیل بکثرت بیشتر نسبت و پشت نماز بارگشت بلام که نزدیک بکثرت است و طریقت حضرت ابوسعید
بنیاد علیه الصلوة والسلام هم و بعد از کثیر البرکت اندوم و در حاد و مرجع اینجاست که سید البشیر علیه السلام
صلوة والسلام صلوة و برکت که ماثل صلوة و برکت حضرت خلیل است علی بنیاد علیه الصلوة والسلام ساله
نمایند و در سمار الیه که رتبه اینها فوق رتبه صفات است رجسرت خاتم الرسل علیه الصلوة والسلام است
هم مبارک الیه است تعالی شأنه و رب بن حقیق هم مبارک الرحمن است جل علا حول بن حقیق را و مبارک
نسبست بحضرت کلیم است علی بنیاد علیه الصلوة والسلام نماز برکات بسیار از حضرت باین حقیق شریف
بر خیزد ولایت بن حقیق ولایت موسو نیست اما از برکات ان لایت ماثوست و ترقیات بسیار از ان
نموده استفاده که این حقیق از ان لایت نموده است از راه اجمال ان ولایتست و استفاده فرزندی از
علیه الرحمته از راه تفصیل ان ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسو استفاده شد ولایت جل و
کلا از ان عنوان بوده ولایت فرزندی علیه الرحمته شد ولایت شجره فرعون است کما بیان آوردند کتب
سده صد و دوازدهم میر محمد لعلان صد و یاف و در جواب سوال که پرسید بود در اینجا تحقیق اشارت
سایه است و آنچه بنماز علما رخصیه است در ان باب محمد مدرب العلین الصلوة والسلام علیه السلام علیه السلام
اخا نه من الانبیا و الرسل مع الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اسمعین صحیفه شریفه که بعضی طالب محمود
ایمال شسته بودند رسید فرحت فراوان ساندید پرسیده بودند که علما میگویند که زمین روضه تبرک مدینه علی
صاحبها الصلوة والسلام ولتجیه که عظمه بزرگتر است با وجود وجود و ان صورت و حقیقت که عظمه بر صورت
و تجلیقت محمدی اعظم صاحبها الصلوة و تجیه زمین روضه تبرک چون بزرگتر باشد محمد و آنچه از روضه تبرک باشد
نست که غیر البقا که عظمه است بعد از ان روضه مقدسه مدینه علی صاحبها الصلوة و تجیه بعد از ان زمین حرم
است که در سها التکلیف علی الافات اگر علما روضه تبرک را از ان عظمه بهتر گشته باشند در ان عظمه سکا نیز
لهم قد سرور داشته باشند و الاغیا پرسید بودند و او را و تجویر اشارت بسیار از ان که سوزنا علم السلام
سال نوشته از نوشته شده است در نیاب هر چه اشارت نمود و اخبار و ادویش نبوی علم و مصدر الصلوة
و ان بعد از ان اشارت بسیار دارد و شاهد و بعضی از روایات فقیه خفیه نیز درین باب در جیا خیا
در سال اول و ثور و است و چون که کتب غنیة نک لا حظ نموده و او معلوم شده و در روایات و

غیر روایات اصول است و غیر ظاهر نیز است و آنچه امام محمد بن عیسیٰ گفته کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم بشیر و نذیر کما یضع الله علیه و علی الصلاة و السلام ثم قال هذا قولی و قول جعفیة رضی الله عنهما از روایات
 نو است و نه روایات اصول فمالیقا و الغریب فی الحیط بل بشیر یا صبا بسایه من یدله فی لم یفکر محمد بن
 فی الاصل ثم خالف المشایخ فیهم من قال لا بشیر و منهم من قال بشیر و ذکر مصنفی غیر روایت الاصل
 عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان کان بشیر ثم قال هذا قولی و قول جعفیة رضی الله عنهما و قد قبل
 ان سنده و قبل تحب ثم قال فیها ما ذکره و اوصی الحق الاشارة حرام فی السریة و کبره ان بشیر بالسایه
 فی الصلاة و قد قبله الشهدان لا الاصل و الله و المختار و من الکبری و علی الفتوی لان منی الصلاة علی کون
 و الوقار فی النبی من الفتا و الاشیار بالسایه عند الشهد و المختار و علی الفتوی فی بیجا مع الروا و لا یجوز
 فیها هر اصول اصحابا کافی الزاید و علی الفتوی کافی الضعفات و الی و غیره و عن اصحابنا
 مسند غیر منه روایات من آثار خاتمه ثم اذا اختلفوا بشیر و انتهی الی قول لا اله الا الله بل بشیر یا صبا
 البالدین لم یفکر محمد بن حمزه الدفنی الاصل فقد خالف المشایخ فیهم من قال لا بشیر و فی الکبری و علی الفتوی
 و منهم من قال بشیر و من النبی و لا بشیر بالسایه عند الشهد و المختار و کاه در روایات معتبره و حتمه اشارة و
 شده باشد و بکبر است اشارت فتوی داده باشد و اشارت و عقده نمی کند و از اظا هر اصول اصحاب
 گویند ما مقلدان از انیمیر سکه مقتضا احادیث عمل نموده جارت و اشارت نماید و به فتا و چندین علما مجتهدین
 هر کس بل هر محرم و مکروه و شیکی و یم قرکب بل هر از حنیف از و حال حکا نیست یا انکه علما مجتهدین علم حکم
 هر و در جاز اشارت انیاس نمی نماید یا انکه عالم این احادیث میدانند ما عمل مقتضا این احادیث و حق
 بزرگواران تجویز نکنند و محاکمه کما ینها مقتضا را خود برخلاف احادیث حکم جرم و کراست کرده
 ما این هر و شوق فاسد است تجویز نکنند از اگر سفید یا معاند و آنچه در غیب الصلاة گفته است که گشت شهادت
 بر و شستن و شستن علماء و تقدم است المظلم و تاخر نمی کرده اند از انکه چون رافقیان من غلو کردند سیدنا
 ترک کردند از برای نفی تمهت سنی و اقطع مخالف روایات کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب علم
 اشارت و عدم مقتضای این علم اشارت سنت علما را مقدم شد و وجه ترک نفی تمهت بحث حسن چون
 باین کار و این است که از انی کرد لیل جرم و کراست و ینا بایشان ظاهر نشده است حکم جرم

یا که است مکرره اندرگاه بعد از ذکر سنیت و تحجیل شارت گویند نه اما ذکر و اوصاف این اشارت در علم
 میشود که در سنیت و تحجیل شارت نزد این بزرگواران بصحت پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت
 غایت مافی الباب را بیان دلیل نیست و این بمنتهی متلزم قدم کا بنیت اگر کسی گوید که ما علم بخلاف
 آن دلیل را ایم گویم که علم تقلد و اثبات حل حرمت مقبر نیست درین باب غلن مجتهد معتبر است و لا محذور
 را و این از بنیت عکس است گفتن بسیار است نمودن است و علم خود را بر علم این کار ترجیح دادن و این را
 صحاح جندی باطل ساختن روایات معتبره و فتنی چهار برهم زدن و شوا و گفتن احادیث را این کار بوی
 قرب عهد و وفود علم و حصول روح و تقوی زما و در افتادگان بهتر نیست و استند و صحت و تقیم و نسخ و عدم نسخ
 انها را بیشتر از مای شایسته البته و چه موجه داشته باشند ترک عمل بقیه این احادیث علم صاحبها
 و استلام ما قاصر همان بقدر نفهمی که در ادوات احادیث و کیفیت اشارت و عقاید اختلاف بسیار دارند و
 اختلاف ایشان از نظر این لفظی شارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت عقد
 فرموده اند و آنکه بعد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد نیجاء و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند
 که عقد است و سه بعضی قبض خضر و بعضی حلقه ابهام با و سبط اشارت بسیار روایت کرده اند و در روایت
 بجز و وضع ابهام بر و سبط اشارت میفرمودند و در روایت آمده که دست برست از بنی چپ صدر کرده و دست چپ
 بر پا است نهاده اشارت میکردند و در روایت دیگر است دست برست بر پشت دست چپ سینه بر سینه
 و ساعد بر ساعد نهاد اشارت میفرمودند و بعضی روایات آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده نشان
 میکردند از بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریر بسیار بوده است و بعضی دیگر انبثات تحریر
 مینماید و بعضی از بعضی روایات واقعه شده است که اشارت در وقت قراءه تشهد میفرمودند من غیر و تعیین و
 دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و بعضی روایات متعبد بوقت و عادت
 است که میفرمود با مقبل القلوب ثبت قلبی و دیکر چون علامه خفیه در بیان اشارت خطرات و اذیت
 فعل نموده و بخلاف این اثبات نموده که بنا بر صلوة بر سکون و قمار است و ایضا توقیه اصابع تحجیل
 قبله نامکن باشد سنت است کما قال علیه الصلوة و السلام فلیوجه من عضدای القبلة استطاء اگر گویند که
 اختلاف فتنی منظر بسیار در کوفت و میان و ایات ممکن نباشد و در این فیه توفیق ممکن است زیرا که

تواند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلف کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان افشده است
 که نزد غیر منطقیان این نادوات کلیه است فلا یکن التوفیق و آنچه از امام عظم منقول است که اگر حدیثی مخالف
 قول بن بلیقه نقل مرا ترک کنید و بر حدیث عمل کنید و از آنان چیزی حدیثی است که بحضرت امام زین العابدین
 و بنابر عدم علم این حدیث حکم خلاف آن فرموده است و احادیث اشعار از آن قبیل نیست احادیث خود
 احتمال عدم علم ندارند که گوئیم اگر تعارض در جواز عدم جواز اشارت نیز قوی داده اند بقیه کتاب و متعارضه
 که عمل نموده اید مجرب باشد گوئیم اگر تعارض در جواز عدم جواز و حل حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز
 درست و جانب حرمت را و الا شیخ ابن همام در رفع بدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارضند
 باقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهم که مبارصه بر سکون و خشوع است که با جماع مطلوب مرغوب است
 و المعجب بن شیخ ابن الهمام نه قال عن کثیر من الشایخ عدم الاشارات و هو خلاف الروایت و الدرر الکبیر
 منسب التعمیل الی العالم المجتهدین التکمیل بقیاس لذلک هو الاصل الرابع من الشروع و هو ظاهر المذهب فی
 الروایت عند الحنفیه و هذا شیخ قد ضعف حدیث التعمیل بالاضطرار باصل من کثرت اختلاف الروایات
 از شیخ محمد سعید و یناب سال هینویس چنان میاضع بسد و ستاد و خاموشی اشارت و الاضطرار و عیون
 که طالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعی هستند و ترجیح جادیری بگوید و کس گفته که سر حلقه باشد هر چه
 شود هر که انساب باشد و فرماید که سر حلقه جمعی باشند این در مصالح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه
 امر فرمایند و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب صد و سیم و سیم و سیم و سیم صد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد
 که نوشته بود در سوال اول که کمالات صاحب کلام مربوط به فنا و بقا و سلوک و جذبه بود یا نه سوال دوم آنکه
 در طریقه علیه نقشبند یا زریاضات منع میکنند و مضر می دانند و حال آنکه آنست در علیه علی الیه الصلوٰه و السلام
 ریاضات شایسته کشیده اند سوال سوم آنکه انطریق چه است و بجهت صدق گشت سوال چهارم آنکه یک
 مکتوب نه شده اند که طالب از ولایت موسکو ولایت محمدی متصرف غیتوان برود و مکتوب دیگر نوشته اند
 که شمار از ولایت موسکو ولایت محمدی و وجه توفیق چیست سوال پنجم آنکه پیران پیش جاک باید پوشید
 یا پیران حلقه گریبان سوال ششم آنکه توجه نفوذ ثبات بدل گفته شود و لا چرا بر فوق نیز در ارجح
 بین و در آخر این مکتوب این ملاعات و ادب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم و فقر این مکتوبات اینست

نسخ این مکتوبات
 احادیث قدس
 عدم انشای مخالف
 حدیث عدم
 ترجیح عدم

مکتوب زانو دعا و سید و سیزده را رعایت کنند که موافق عدد پنجاه و سه است علیهم الصلوات و تسبیحات
و نیز عدد اهل بیت رضی الله تعالی عنهم جمیعین فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرض شد آنی که حضرت می فرمود
کلام علیا الرحمة والغفران نوشته اند نویسنده تا خواننده را بدعا و فاستح الاشیاء زاید کند بحدود و صلوات
و تبلیغ الدعوات بخواب خوی خواجهم و ششم می رسد اما سوره که طلب حل نماید و مکتوب میرسد بحدب
منوده بود و در جواب بنمایانچه معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال و آنی که در قریب جلد نظر اند
فنا فی الله و بقا رب الله و طی تمام مقامات جذب سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه السلام
صلوات و سلام از او کیا امت فضل گشته اند یا این همه سیر سلوک و فناء و بقا الاشیاء زاید همان یک صحبت
فضل بود از تمامی سیر سلوک بجز فناء و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف حضرت بوده و علیه السلام
در نتیجه بالبحر و سلام و نیز الاشیاء از علم سلوک جذب حالا و مقاما بوده یا نه و اگر بوده بچنانچه می خوانند و اگر در قریب
سلوک و نصرت نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت بدانکه حل این مشکل منوط صحبت است و در صورت
بخدمت سخی کدین مدت کسنی گفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون حلال کرد
از جواب گفتن چاره ندارد بغیر و درت بود اما حل آن مینمایا تا عیانند قریب که منوط بقا و بقا و سلوک
و جذب است قریب لایست که او کیا است بان مشرف گشته اند و قریب که اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام
علیه السلام میرشد قریب نبوت است که بتبعیت و ولایت الاشیاء حاصل میگشت و درین
قریب فاصلت نه بقا نه جذب است نه سلوک و این قریب براتب از قریب لایت است و فضل است چنانچه قریب
قریب صالح است و آن قریب قریبیت نشان مابینها ما فهمیم که این اق این معرفت رسد نزد یکست که
خواص و غیره اینهمه معرفت عوام مشکاک باشند که اگر بوعی نماید قلم در نوشتن و سخن بوی هر آنکه بجا می آید
آری اگر بگذرد کلمات قریب نبوت بر اه قریب لایت عروج و اقشود و از فناء و بقا و جذب و سلوک چاره نباشد
که اینها سبب و محلات آن قریب اند و اگر این راه رفته نشود و شایه قریب است اختیار اند فناء و بقا و جذب
و سلوک هیچ و کاین باشد اصحاب کرام بشایه قریب نبوت رفته اند که بحدب و سلوک فناء و بقا کار دارند
بیان این معرفت از مکتوب که بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند این تفسیر هر چه در مکتوبات و سایر
غیر نوشته است که سالوسن با و در سلوک و جذب است و در از تجلیات و ظهورات است ملو از ان جمیع قریب

در ملائمت حضرت خواجه محض کرده بودم که برین امری ظاهر شده است که سیرغنی نسبت باین مرتبه سیرغنی را
نسبت بر سیرغنی زیاد و همین عبارت و خود قدرت تعبیر از آن دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این محامل
عجیب بنفهم و محرک است عبارات مجمل و تحریف آورده و کج لید الدنای بدان که انکارنا نمیشد بولالان بدان الله
جاءت رسلنا با الحق پس عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محدث باشد و از فقرات مشایخ بود و سوگو جاکر
علیهما الرحمة و فقرات نویسی که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراسانی است که در کسره حاصل
سوال دوم آنکه در طریقه نقشبندی التزام متابعت سنت است و حال آنکه آن سرور علیه علی الاصلوة و السلام را متابعت
عجیب دیگر انگیزهای شدید کشیده اند و در نظریق از ریاضات منع نمینمایند بلکه ریاضات را بر هر طریقی که مشغول
مستویه مضربند مجیب نمینمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر تصور شود و محبت اطوارا گفته است که ریاضات
در نظریه ممنوع اند اما در کجا کشیده که ریاضات را تسهیل میدهند و در نظریق دوام محافظت بسنت و التزام سنت
سنت علی صاحبها الصلوة و السلام و نهی و سعه و در ستر احوال اختیار توسط حال مراعات حد اعتدال در
مطامع و طامس از ریاضات شده و ریاضات کشیده است نهایت مافی الباعث کام الاغنام این امور را از ریاضات
تمییزند و از مجاملات نمینمایند ریاضت و مجاملات نزد ایشان منحصر در گرنگی است و کثرت جمع و زلف شام
عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهایم صفایان از هم مهم است و از عظم مقام صایان چا ترک آن ریاضت
ناتاق بود و مجامله کشیده باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة
و التحیة و امثال نهاده و نظریق هم فکر نیست و اعتدالی نه تا زکاتها را از شکلات و انسیه تحصیل این امور
از ریاضات شمرند بل این هم است بر کار این طریقت که در ستر احوال میگویند ترک ریاضت که در نظریق عوام غلبه
و باعث قبول خلق است و ستر هم شهرت است که شمس را فقه است و شمر شرارت نمایند قال علیه و علی الصلوة
و السلام بحسب امری من الشرائع الا بالاصابة فی دین او دنیا الا من عصى الله و نزل فقر گر سنگیهای در راه
از مراعات حد اعتدال و کلمات بسیار است و بر تمام داردی بیک ریاضت مراعات توسط حال از
ریاضت کثرت جمع زیاد است حضرت و الدنیز که اگر کسی سهره منیر نموند که در علم سلوک ساله دیده ام که
در ستر نوشته که مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن و در وصول بطریق کفایت
باین ریاضات چه احتیاجی که فکر نیست و سخن که در مطامع و طامس علی و جمیع امور توسط حال میانند

در ملائمت حضرت خواجه محض کرده بودم که برین امری ظاهر شده است که سیرغنی نسبت باین مرتبه سیرغنی را نسبت بر سیرغنی زیاد و همین عبارت و خود قدرت تعبیر از آن دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این محامل عجیب بنفهم و محرک است عبارات مجمل و تحریف آورده و کج لید الدنای بدان که انکارنا نمیشد بولالان بدان الله جاءت رسلنا با الحق پس عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محدث باشد و از فقرات مشایخ بود و سوگو جاکر علیهما الرحمة و فقرات نویسی که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراسانی است که در کسره حاصل سوال دوم آنکه در طریقه نقشبندی التزام متابعت سنت است و حال آنکه آن سرور علیه علی الاصلوة و السلام را متابعت عجیب دیگر انگیزهای شدید کشیده اند و در نظریق از ریاضات منع نمینمایند بلکه ریاضات را بر هر طریقی که مشغول مستویه مضربند مجیب نمینمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر تصور شود و محبت اطوارا گفته است که ریاضات در نظریه ممنوع اند اما در کجا کشیده که ریاضات را تسهیل میدهند و در نظریق دوام محافظت بسنت و التزام سنت سنت علی صاحبها الصلوة و السلام و نهی و سعه و در ستر احوال اختیار توسط حال مراعات حد اعتدال در مطامع و طامس از ریاضات شده و ریاضات کشیده است نهایت مافی الباعث کام الاغنام این امور را از ریاضات تمییزند و از مجاملات نمینمایند ریاضت و مجاملات نزد ایشان منحصر در گرنگی است و کثرت جمع و زلف شام عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهایم صفایان از هم مهم است و از عظم مقام صایان چا ترک آن ریاضت ناتاق بود و مجامله کشیده باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة و التحیة و امثال نهاده و نظریق هم فکر نیست و اعتدالی نه تا زکاتها را از شکلات و انسیه تحصیل این امور از ریاضات شمرند بل این هم است بر کار این طریقت که در ستر احوال میگویند ترک ریاضت که در نظریق عوام غلبه و باعث قبول خلق است و ستر هم شهرت است که شمس را فقه است و شمر شرارت نمایند قال علیه و علی الصلوة و السلام بحسب امری من الشرائع الا بالاصابة فی دین او دنیا الا من عصى الله و نزل فقر گر سنگیهای در راه از مراعات حد اعتدال و کلمات بسیار است و بر تمام داردی بیک ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جمع زیاد است حضرت و الدنیز که اگر کسی سهره منیر نموند که در علم سلوک ساله دیده ام که در ستر نوشته که مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن و در وصول بطریق کفایت باین ریاضات چه احتیاجی که فکر نیست و سخن که در مطامع و طامس علی و جمیع امور توسط حال میانند

مکتوبان زانو دعا و سجد و سوره را رعایت کنند که موافق عدد و غیر این مسائل است علیهم الصلوات و تهیات
و نیز عدد اهل بیت رضی الله تعالی عنهم چنان فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرض شد یعنی که حضرت خذرو
کلان علیه الرحمة و الغفران نوشته اند نویسنده خوانند ما بدعا و وفات ایشان را یاد کنند بحدود و صلوات
و تبلیغ الدعوات بجناب خوی خواج محمد باشم میرساند اسو که طلب حل نماید و مکتوب میرسد بحسب
منوده بود و در جواب بنمایانچه معلوم داشت نوشته فرستاده محل سوال دل آنکه قریب به طلب باشد
فنا فی الله و بقا را بالمد و طی تمام مقامات جذبه سلوک است اصحاب کرام که یک صحبت خیر الانام علیهم
الصلوات و السلام از او کیا امت فاضل گشتند یا این همه سیر سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت
فاضل بود از تمامی سیر سلوک بگیرنا و بقا اصحاب کرام را توجیه و تصرف آنحضرت بود و علیه علیهم الصلوات
و التحية بالبحر و السلام و نیز ایشان را علم سلوک جذبه حالاً و نقلاً ما بوده یا نه و اگر بوده بچنانچه میخواهند و اگر قریب
سلوک و نصرت نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت باینکه حل این مشکل منوط به صحبت است و صحبت
بخدمت سخی که درین مدت کس نگفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون حلال کرد
از جواب گفتن چاره ندارد بضرورت بود بحال حل آن بنمایا تا شما نمایند قریب که منوط بقا و بقا و سلوک
و جذبه است قرب لایست که او کیا است این شرف گشته اند و قریب که اصحاب کرام را در صحبت خیر
علیه علیهم الصلوات و السلام میرسد قرب نبوت است که تبعیت و ولایت ایشان را حاصل بگشت و درین
قرب فاصلت نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب براتب از قرب لایت علم و فضل است چنانچه قریب
قرب صلاست و آن قرب قرب غایت نشان مابینها ما فهم که هر پنج اقی این معرفت رسد و حکمت که
خواص فهم این معرفت عوام مشارک باشند اگر بخواهی قلند زانو تا به سخن میرسد هر آنکه بخواهد قلند
آری اگر بگذرد کمالات قرب نبوت بر اه قرب لایت عروج و اقشود و از فنا و بقا و جذبه و سلوک چاره بنمایا
که اینها سبب و محلات آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شماره قریب است اخیار افتد فنا و بقا و جذبه
و سلوک هیچ و کار نباشد اصحاب کرام بشماره قرب نبوت رفته اند که جذبه و سلوک و فنا و بقا کارزار
بیان این معرفت از مکتوب که کلام مولانا ان الله نوشته است طلب میکند و این تغییر هر چند مکتوبات و سایر
خود نوشته است که سواد من با و از سلوک و جذبه است و در از تجلیات و ظهورات است ملا و انان چنین است

در ملازمت حضرت خواجه غرض کرده بودم که برین امری نظر شده است که سیرت نبی نسبت بان مرتجع و غیره
نسبت به سیرت نبی زیاده برین عبارت و خود قدرت تعبیر از ان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون بن حمال
محمد بن قثم و محمد گشت عبارات بعد از تحریر آوردند و الحمد للہ فی دانا لهذا کان التنبہی لولا ان دانا الله
حالت رسل بنا بقی این عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محو باشد و از فقرات مشایخ بود و موکو جا
علیہ الرحمۃ و فیضات نویسنده اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراسانی است قدس حاصل
سوال دوم آنکه در طریقه تصفیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه اکثر و علیہ علی الاصولۃ و السلام
محمد و دیگر تنگیهای شدید کشیده اند و در نظریات از ریاضات منع نمینمایند بلکه ریاضات را بوی طعمه کوشش
صوریه منصرف میکنند و تنگیها را در متابعت سنت چگونه احتمال فرستاده و محبت اطوارا گفته است که ریاضات
در نظریه منوع اند و از کجاست که ریاضات را تصدیق اند و در نظریه دوام محافظت است و التزام متابعت
سنت حل صاحبها الصلوۃ و السلام و تنقیح و سه در ستر احوال اختیار توسط حال مراعات حاصل اعتدال در
مطاعم و الاصلان از ریاضات شانه و بجا آمده است غایت مافی الباعجام کالانعام این امور را از ریاضات
شمیرند و از بجا آمده است غایت ریاضات و بجا آمدن نزد ایشان منحصر در سنگی است و کثرت جوع و نظر شانه
عظیم القدر است زیرا که خود را در این بهایم صفایان را هم بهایم است و از عظم مقاصد این چارگان را
شانه بود و بجا آمده شدیده باشد بخلاف دوام محافظت است و التزام متابعت سنت علمی صاحبها الصلوۃ
والتحیۃ و امثال آنها را و نظر عوام قدر نیست و اعتدالی نه تا آنکه آنها را از سنگداری و انشعاب این امور
از ریاضات شمیرند بل این هم است بر آنکه این طایفه که در ستر احوال میکنند ترک ریاضات که در نظر عوام عظیم
و باعث قبول خلق است و ستند شهرت است که ششمن افند است و شمر شرارت نمایند قال علیہ و علی الصلوۃ
و السلام بحسب ما می بین ایشان از ریاضات با الصاب فی دین او و دنیا الامن عصبه الذنوب و فقیر تنگیهای و در آن
از مراعات حاصل اعتدال و کلمات بسیار اسانت و بر تمام داری بلکه ریاضات مراعات توسط احوال از
ریاضات کثرت جوع زیاده است حضرت و الذکر بگوای قدس سره میفرمودند که و علم سلوک سالور دیده ام
در سنجافوشه که مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن و وصول بملوک فی است
و این را بابت چاره ای که فکر نیست و چون که در مطاعم و الاصلان و غیره امور توسط حال میانند

مهم بود از نظر کلامی و در ملازمت حضرت خواجه غرض کرده بودم که برین امری نظر شده است که سیرت نبی نسبت بان مرتجع و غیره نسبت به سیرت نبی زیاده برین عبارت و خود قدرت تعبیر از ان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون بن حمال محمد بن قثم و محمد گشت عبارات بعد از تحریر آوردند و الحمد للہ فی دانا لهذا کان التنبہی لولا ان دانا الله حالت رسل بنا بقی این عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محو باشد و از فقرات مشایخ بود و موکو جا علیہ الرحمۃ و فیضات نویسنده اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراسانی است قدس حاصل سوال دوم آنکه در طریقه تصفیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه اکثر و علیہ علی الاصولۃ و السلام محمد و دیگر تنگیهای شدید کشیده اند و در نظریات از ریاضات منع نمینمایند بلکه ریاضات را بوی طعمه کوشش صوریه منصرف میکنند و تنگیها را در متابعت سنت چگونه احتمال فرستاده و محبت اطوارا گفته است که ریاضات در نظریه منوع اند و از کجاست که ریاضات را تصدیق اند و در نظریه دوام محافظت است و التزام متابعت سنت حل صاحبها الصلوۃ و السلام و تنقیح و سه در ستر احوال اختیار توسط حال مراعات حاصل اعتدال در مطاعم و الاصلان از ریاضات شانه و بجا آمده است غایت مافی الباعجام کالانعام این امور را از ریاضات شمیرند و از بجا آمده است غایت ریاضات و بجا آمدن نزد ایشان منحصر در سنگی است و کثرت جوع و نظر شانه عظیم القدر است زیرا که خود را در این بهایم صفایان را هم بهایم است و از عظم مقاصد این چارگان را شانه بود و بجا آمده شدیده باشد بخلاف دوام محافظت است و التزام متابعت سنت علمی صاحبها الصلوۃ و التحیۃ و امثال آنها را و نظر عوام قدر نیست و اعتدالی نه تا آنکه آنها را از سنگداری و انشعاب این امور از ریاضات شمیرند بل این هم است بر آنکه این طایفه که در ستر احوال میکنند ترک ریاضات که در نظر عوام عظیم و باعث قبول خلق است و ستند شهرت است که ششمن افند است و شمر شرارت نمایند قال علیہ و علی الصلوۃ و السلام بحسب ما می بین ایشان از ریاضات با الصاب فی دین او و دنیا الامن عصبه الذنوب و فقیر تنگیهای و در آن از مراعات حاصل اعتدال و کلمات بسیار اسانت و بر تمام داری بلکه ریاضات مراعات توسط احوال از ریاضات کثرت جوع زیاده است حضرت و الذکر بگوای قدس سره میفرمودند که و علم سلوک سالور دیده ام در سنجافوشه که مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن و وصول بملوک فی است و این را بابت چاره ای که فکر نیست و چون که در مطاعم و الاصلان و غیره امور توسط حال میانند

چه ملازیم است **۵** چندان بخور که دانات بر آید نه چندان که از ضعف جانست بر آید حضرت حق سبحانه
 و تعالی حضرت پیغمبر را علیه و سلم الصلوة و السلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بان قوت تحمل بار کمر
 شاقه مینمودند و صاحب کرام نیز بر کت صحبت خیر البشر علیه و سلم الصلوة و السلام تحمل این بار میفرمودند
 و هیچ فتور می خلل در اعمال ایشان واقع نمیشد و با وجودی که قدرت بر محاربه اعدای خارجی و دشمنان
 که قدرت بر شکنان بیشتر از رسداری نبوده که بستی کس از صابران بر دولت کس از کفار غالب باشد
 و صد کس هزار کس غلبه مینمودند و جو کشتان غیر از صحابه نزدیکی که در میان ادب سنی جایز نبود بلکه
 بسیار که از عهد او اذرا فی الضم بجهل بر است قدرت درین تقلید اصحاب کرام نمودن و در میان سنی
 و فرائض خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدایق رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه و سلم
 الصلوة و السلام نموده صوم و صلای اختیار کردند از ضعف و ناتوانی بوی اختیار بر زمین قادیان و انحراف
 اعراض فرموده علیه و سلم الصلوة و السلام گیسو انشمال من نزد پروردگار خود میبویست میگویند و طهارت
 از انجا میخوردیم پس قوت تقلید نمودن تحسین نیستند و ایضا صاحب کرام بر کت صحبت خیر الانام علیه و سلم
 الصلوة و السلام از مضرت های خفیه کثرت جو محفوظ و مامون بودند و دیگر از این حفظ و امن تهنیت
 بایشان نیست که کثرت جو البتة صفا بخش است جمیع اصفا قلب بخشد و جمیع دیگر اصفا نفس صفا قلب
 هدایت افزای تو بخش است و صفا نفس ضلالت ناست و ظلمت افزا فلا سفیونان بر ابراهیم و جبرئیل
 هم بر ریاضت گر سنگ صفا نفس بخشیده و ضلالت و خسارت دلالت نمود و افلاطون نیز دعا و اعتماد بر صفا
 نفس نمود و صوفیه خیالیه خود را در معنی خود ساخته عجب زید و جعفر موسی علی بنیاد علی
 که در اوقات سبوح شده بود و ذکر و گفت سخن قوم مهیون لا حاجه بنا الیه من همینا اگر این صفا
 ظلمت افزای نیشبت صوفیه خیالیه ساده اوئی گشتند از وصول بطلبان نمی آید و بطنه ازین
 خود را نجات یافت نداشت که این صفا از پوست رقیق اماره او نگذشته است و اماره او بر جان خست و سجا
 خود است پیش ازین نیست که نجاست مظهر را بشکست غلاف قیق نماید قلب فو صد ذرات پاکیزه است و نورانی
 زکو بر روی و از مجاورت نفس ظلماتی تشنه است بآنکه تصفیه جمال اصیل رجوع نیاید و نور پاکیزه و صفا
 نفس کس فی حدفا ته بخش است و ظلمت صفت ذاتی اوست تا زمانی که بسیارست قلب بلکه بتا بهت است

ترکیت علم صاحبها الصلوة والسلام و التمجید بکجهض فضل خدا و بکجلطها نترک و مطهر بکرو ذبیت ذانی او
 ارایل نگردد و فلاح و بهبودی متصور نیست افلاطون از کمال چهل صفا خود را که باره اول خلق و شریف
 صفا قلب بود که انکاشت ناجا خود را نیز سبب مطهر و رنگ و خیال گردان و دولت متابعت اعلی دنیا
 و علی الصلوة والسلام محروم مانده و بارغ خسارت ابدی گشت احاذ الله سبحانه بن البلاء و چون بن مضیق
 در دنیا و جوع کمون بوده که بر این طریقه قدس الله تعالی اگر رسم ریاضت جوع را ترک نموده و مخطوبات بر
 اعتدال میجایند و توسط حال لالت نمودند و منافع جوع را با احتمال بن ضرر عظیم خطر ترک کردند و دیگران مناف
 جوع را ملاحظه نموده چشم از مضاران پوشیدند و بجز ترغیب نمودند و مقرر عقلاست که با احتمال ضرر منافع کثیره
 میتوان گذشت نزدیک بن قتال است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیم که اگر امر می ابر باشد و یان سنت
 و بدعت ترک بدعت بهتر است از انیان سنت یعنی بدعت احتمال ضرر است و بدعت توقع منافع پس
 ضرر را بوقوع منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در انیان سنت ضرر از راه دیگر باشد
 حقیقت این سخن است که ان سنت کو یا موقت بان قرن است چهل توفیق از او بهر موقت و مضایحه و
 اندبادت و تقلیدان نموده اند و جمیع دیگر از اموقت و البته تقلید نورزیده اند و الله سبحانه علم بحقیقه بحال
 سوال سوم آنکه در کتب کابری طریقه علیه است که نسبت با حضرت صدیق منسوبت بخلاف بطریق اگر مدعی
 گوید که اکثر طرق با امام جعفر صادق میرسد و حضرت امام جعفر صدیق منسوبت این سلاسل دیگر چه حضرت
 صدیق منسوبت باشد جواب آنکه حضرت امام نسبت به هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر علیه السلام
 عنهما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیه حضرت امام کمالات بر نسبت و الشیاء جلالت و از یکدیگر متمیز
 جمیع بوسطه نسبت صدق از حضرت امام نسبت صدقیته اخذ نموده اند و حضرت صدیق منسوبت و جمیع
 هم بوسطه نسبت سری نسبت امیر را اخذ نموده حضرت امیر منسوبت اند این فقیر تقریری در پرگنه بنارس
 رفته بود که انجا بکتاب جمیع انوار وجودانی جمیع منسوبت کرد که اب کنگ علاحد است و اب جمن علی
 بن محمد که گویند و بیان بزرگی مانده اند که اب یکدیگر می خلط نشود و جمیع که بجانب اب کنگ آه شده اند از
 اب محمّد اب کنگ بخورند و جمیع دیگر که بجانب اب جمن اند از اب جمن بخورند اگر گویند که حضرت خواج محمد پیا
 قدس سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر چنانچه از حضرت رسالت خاتمیت علیه و سلم

پیران حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه نمایند و جمیع اعراب پیران و توجیه زندگیشان پیران پوشتی است پس این عبارت
 حرف عادت هم عمل عرب بر صلوبا باشد و هم عمل هند و اولاد کل و چه اگر نسبت پیران پیش چاک ثابت باشد
 علامه خفیه لباس از اهل این سر تنورین نهند و مخصوصان این اهل علم میشهند و چون زمان رین لباس پیش
 اینجا لباسی که آن تا به لباس نان نموده اند داخل سوال ششم آنکه چوین را به تبار توجیه ابلان بطریق با حدیث
 حضرت باید که نفی و اثبات این توجیه نشود زیرا که در وقت لغو توجیه نیست جوابی که توجیه نیز از برای معنی نیست
 توجیه احدیت است و مقصود از لغو غیر حصول دام آن توجیه است بی ضرورت اغیار پس حق لغو غیر منافی توجیه احدیت
 نباشد و منافی توجیه احدیت توجیه غیر است نه توجیهی غیریشان مابینا حاصل سوال ششم آنکه باید که هر دو که مبتدای نظیر
 آنکه نام زبان سگ و قلب غیر همان سگ و یا دلف و اثبات قلبی نام را سگ و یا نه اگر تمام را سگ و یا پس فکر اول لغو
 و الیه بین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را سگ و یا به چنانکه اول و اول لغو بیرون و اول را سگ بین ضرر کند
 و اول را سگ با نفع و بجهت آنکه لغو و اثبات اول در این طریق تحیل میگذرانند که نام در زبان کی ندارد تا ملطحات
 شمره قول نمایند این و سوال اخیر شام از قبیل تشکیکات مخولاری است اگر نیک توجیه میشدند و فی حقیقت البقاء لازم
 بعضی از ارباب انجاسی مکرر نوشته اند که خدمت میردین ایام با احوال ابلان کم می پردازند و گرفتاری بعبادت
 و بازه فتوح و عمارت خرج میشود و فقرای نصیبی مانند این مقدمات را برنج نوشته بودند که شاید اعتراض انجاسی
 میگشت و گویند که انجاسی میداند که انجاسی ایضا گفته ام قائل است و اعتراض بر افعال ابلان نیز گواران از لغو میگویند
 اگر برساند و پاک سرگردان تکلیف که این نگار این اعتراض نماید بر گردد و سبب یاد پیر شود و مشکرا ایضا گفته اند
 دولت ایشان محروم است و معترض ایشان هر وقت خایب خاستن را نیکه جمیع حرکات و سکنت پیر و لغو پیر
 مستحق زیاده و ایدار که آلات پیر و نماید و اگر باید بتدریج بود که عاقبت آن خراب و سواست میرود و وجود ممکن است
 و ملاحظه کن پیر و ایدار اگر خود را بر سر مگو خایب اعتراض پیر باید جزو خود هیچ نداند و آلات پیر نصیب و اگر
 فرمانبردار فعل افعال پیر شیب پیدا شود و دفعه نشود باید که از استفسار برنج نماید که از شایسته اعتراض یک باز
 منفذ انکار و بر ویوقت چون حق مطلق منزه اند اگر احیانا پیر اگر خلاف شریعت ظاهر شود باید که میردین ایام
 تعلیه پیر نکند و بحسن ظن مها املی از محله طلبه و جماعت خواهد کرد و محبت پیدا شود باید که در دفعه ان ابلان
 بخت حق شجاعت و کمالی و متضرع شود و بگریه و استغاثه می خیزد و اگر میردین ایام حق پیر شیب را کتاب علاج

خواهد پیوست و نیز این که در صورتی که آیه شریفه و اما حسن وجه و اوقاف طریق ایند و حق

میرگرداناد بحسنه النبی و آل الامجاد علیهم السلام متبادر و الحمد لله العزیز العظیم

تقریر و پذیر چکیده و خلاصه قلم فیض قلم خواص معنی بحر عرفان فنی حسیله بنی حسن و انوار کمال احسن
الصلوات علیهم اجمعین که در دنیا و آخرت و اعرضه کرده اند و هیچ یک سر و فرشتا و روی چگونگی در این

از دست نیکو اردو گاهی در قافیه ایشان زود میرود و گاهی گفتار ایشان دل فزوده را خوش میکند عجب
هرگز ایشان را یافتند و بدان دریافت و هر که خدا را یافت روان جان چنان بر یافت با عیال ممکن گشت

جان را چنانکه فزود علیهم السلام آنچه کند و دیوانگی هر دو جهان شش و دیوانه تو هر دو جهان را چنانکه چنان
عمریت که قلم حسیله بنی عظمی که حکم تقدیر بخیر البلاء و شایسته جان با دیر بر دوازده یافت و قلم حسیله بنی عظمی

درین ایام که درین بقعه طبع شده و راه خدا ملک طبع احمدی مولانا شیر محمد خان سلمه الله تعالی و در هر خط و قلم
چاودر و صاحب دست و در هر کلمات فرد و چهره از فضلان مولانا شاد و بلکه از من جمله را شاد و در هر خط

روزی مکتوبات قطب بان خدمت مجدد الف ثانی علیه السلام که بحسن عقیدت طبعی فرمود و بنی عظمی و در هر خط
و دیوانگی و اگر فروخته شد که در این انصحت جهان چنان چنان و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط

بازمانده گمان خیال میکشید انان دست و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط
خواجده عجمت با دست که در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط

و مقبول اولی الالباب قطعه هر که در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط
از حق غیب و روشن شد و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط

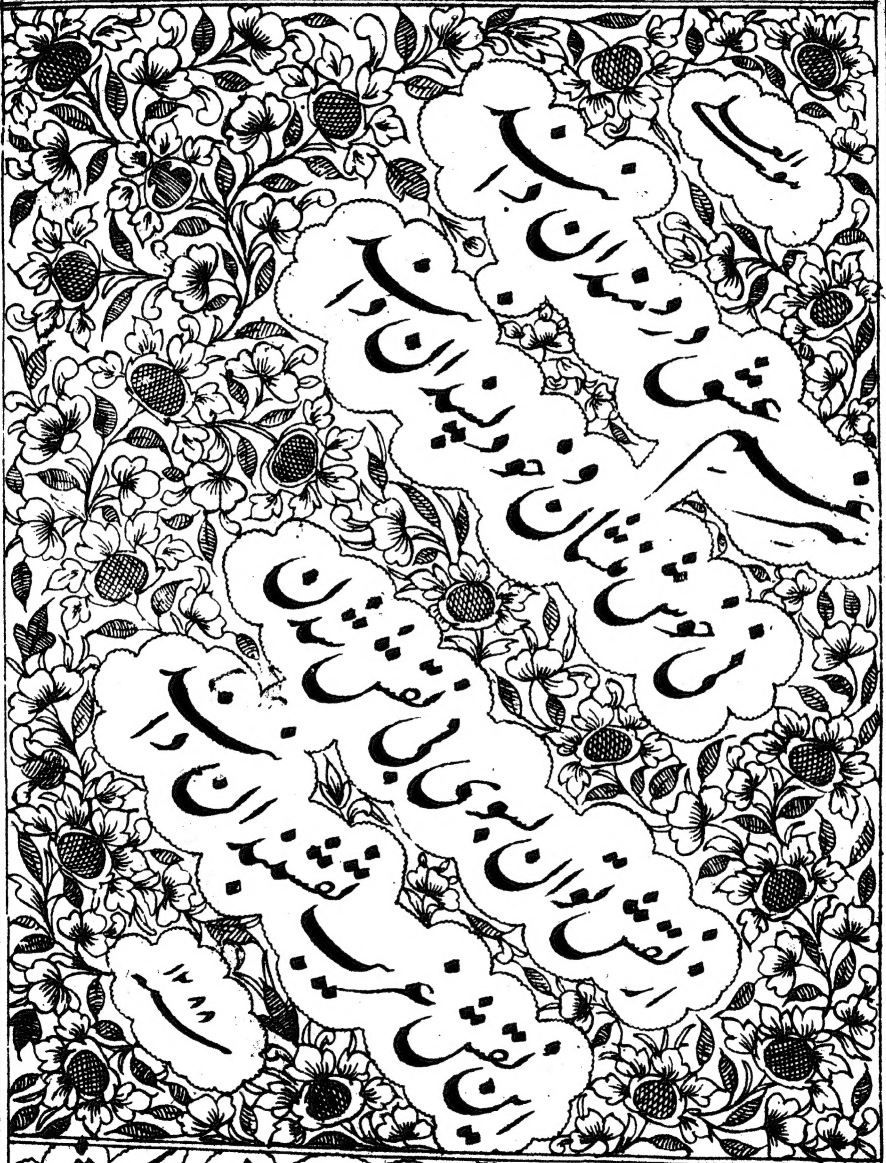
و در لال است و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط
لایه سوخته ضبط طبعی که در این چرخهای گرم بس که قطعه سخن با تاش نیست حاجت و در هر خط و در هر خط

میاموزد و گوش بخوان خود را گوید و تو بکلی میاموزد و تبار خیر نیست و در هر خط و در هر خط و در هر خط
و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط

و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط و در هر خط

قطعه اسرار استحقاق بعون الله الواحد القوی

جلد اولیٰ مکتوبات معدن فتوحات حضرت مجدد الف ثانی



در مطبع احمدی اہلی بابہام شیر محمد خان یو طبع پو

